

مائی و دین او

مؤلف

شیخ محمد رفیع

ترجمہ

مفتون عربی و فارسی

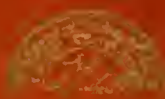
مترجم

مائی و ماموہیت

آپسہ و دین مومنین و مومنینہ

ترجمہ

محمد امجد علی



National Library of the Government of Punjab

کودار نیک

مفتار نیک

پندار نیک



نشریه انجمن ایرانشناسی

# مانی و دین او

دوخطابه

سید حسن تقی زاده

در انجمن ایرانشناسی

( در ۲۴ آذر ماه ۱۳۲۸ و ۱۲ بهمن ماه ۱۳۲۹ هجری شمسی )

بانتظام

## متون عربی و فارسی

درباره

## مانی و مانویت

و آنچه بدین موضوع مربوط است

فراهم آورده

امیر شایسته‌ری



در چاپخانه مجلس در طهران بطبع رسید

از دیهشت ماه سنه ۱۳۳۵ هجری شمسی



نشریه انجمن ایرانشناسی

# مانی و دین او

دو خطابه

سید حسن تقی زاده

در انجمن ایرانشناسی

( در ۲۴ آذر ماه ۱۳۲۸ و ۱۲ بهمن ماه ۱۳۲۹ هجری شمسی )



## قسمت اول

( ۴۴ آخر ماه ۱۳۲۸ هجری شمسی )

ابتدا باید از حضار محترم عذر بخورم که موضوعی اختیار کردم که چندین موافق سلیقه و طبع عمومی نیست و بقول معروف قدسی « پرت » است و مصداق « از میان بیستمبران جرجیس » و ثانیاً باید بگویم اینجانب ادعای تخصصی در این موضوع و نه در هیچ موضوع دیگری ( شاید بابت دو استثناء ) ندارم و چنانکه اغلب گفته‌ام بقول خودمان متقن و بقول فرنگیها « مانور » در این مواضع هستم و شایستگی خطابات در محضر ارباب فن ندارم و فقط محبت حکمت هستم و بس و بنا بر این تقبل ایستادن در این موقف و ادای خطابه در این موضوع بر من سهل نبود لکن از اجابت تقاضای دوست قدیم و صدیق خود آقای پورداود که لطف خاص و صمیمی ایشان موجب حسن ظنی بیش از استحقاق اینجانب شده نمی توانستم امتناع کنم .

دین مانوی از ادیان متروکه و فراموش شده است و چون کسی از پیروان آن نمانده تحقیق در آن فقط فائده علمی مجرد را دارد و بس . تا نیم قرن قبل از این در ایران در میان عامه خبری از مانی و دین اومعروف نبوده و در بین خواص و اهل فضل و معرفت هم جز اجمالی مأخوذ از کتب عربی و فارسی معلوم نبود . در ایران مانی را نقاش خوانده و قهرمان داستانهای افسانه‌ای و تشبیهات شاعرانه کرده‌اند و دلبران زیبا را به نقش مانی توصیف مینمودند . در مغرب زمین هم آنچه از مانی و دین او معلوم بود بیشتر از کتب جدلی علمای مسیحی و رد آنها بر مانویان بدست می آمد که آن منابع غالباً به یونانی یا لاتینی نوشته شده و عمده آنها کتب سیزده مؤلف است و بعضی نوشتجات بی اسم از این قرار : کتاب قیتوس بصرای ( Titus de Bostre ) از قرن چهارم مسیحی و کتاب الکساندر لیکوپولیس ( Alexandre de Lycopolis ) ( که اندکی بعد از وفات مانی نوشته شده ) و کتاب سراپیون از تمویس ( Serapion de Thmuis ) و کتاب

معروف به آکتا آرخلای (Acta Archelai) تألیف هگمونوس (Hegemonius) و  
 نوشتجات سیریل اورشلیمی (Cyrille de Jerusalem) و ایپفانوس (Epiphanius)  
 جلّه از قرن چهارم مسیحی و مارکوس دیاکونوس (Marcus Diaconus) و تئودورت  
 سوربانی (Theodoret) از قرن پنجم و سوروس (Sverus) و نکاتیکه ایویوخاملاسه  
 (Malalas) از قرن ششم و کتاب منسوب به آناستازیوس سینائی (Anastasio Sinaita)  
 از قرن هفتم و کتاب یوحنا دمشقی (Johannes Damascenus) از قرن هشتم و کتاب  
 نایوخ و رساله دیودور که هفت فصل اول آن بر ضد مانویان است و کتاب فوئیوس  
 (Fotius) در مانویت از چهار نفر مؤلف در قرن نهم و دو فقره سیمه تبرا برای مانویان  
 هدایت شده به مسیحیت از قرن ششم و نهم مسیحی و مهمترین همه آنها کتب آوگوستین  
 (St. Augustin) معروف قدیس و متکلم بزرگ و شهیر مسیحی است از اواخر قرن چهارم  
 مسیحی که خود نه سال مانوی بوده و بعدها برگشته و در مسیحیت نظیر غزالی یا اشعری  
 در اسلام شده است و سیزده کتاب در ردّ بر مانویان از او مانده و هم چنین ماریوس  
 ویکتورینوس (Marius Gaius Victorinus) و اودیوس اُسرف اوزالوم  
 (Evodius d'Uzalum) و بعضی اشارات در کتب ارمنی و بعضی کتب سریانی (مانند  
 کتب ردّیه افریم (Ephraim Syrus) از قرن چهارم مسیحی و کتاب بارکئی (که  
 ذکرش میآید).

تحقیقین اروپائی از دو قرن یا بیشتر باین طرف از این کتب مسیحی جنلی و تاحدی  
 نیز از بعضی نوشتجات سریانی و عربی (مانند کتاب ردّ بر ابن المقفع از امام زیدی  
 قاسم بن ابراهیم متوفی در سنه ۲۴۶ هجری و یعقوبی و ابو عیسی و زانی که شهرستانی  
 شرح دین مانی را از کتاب او نقل کرده و کتاب الفهرست محمد بن اسحق التمیم و  
 ابوریحان بیرونی و شهرستانی و غیره) و اندکی نیز از کتب یهلوی مانند شکند گماریک  
 و پیچار و دینکرت استفاده کرده اند. در این میان باید گفته شود که ظاهراً  
 قدیمترین ذکر مانی در کتب غیر مانوی از عالم روحانی مسیحی ایرانی آفراآتس (Afraates)  
 است که کتاب خود را سریانی در حدود ۳۴۰ مسیحی نوشته است ولی با وجود  
 این محدودیت منابع و مآخذ باید گفت که بعضی از این محققین بر اثر زحمات

فوق‌العاده و تتبع عمیق و استقراء وافی مآخذ موجوده اطلاعات خوب و شایان استفاده‌ای جمع‌آوری کرده و در معرض افکار طلاب علم گذاشته‌اند. از آنجمله بطور خاص **ایساک (اسحق) دوبوسویر** (Isaac de Beausobre) شایسته ذکر و تمجید بی‌اندازه است که با آنکه در ۲۱ سال قبل از این تاریخ کتاب معظم و مبسوط خود را نوشته آن کتاب یکی از بهترین کتبی است که در خصوص دین مانی تألیف شده و با اسم *Histoire critique de Manichée et du Manichéisme* در سنه ۱۷۳۴ و ۱۷۳۹ مسیحی در آمستردام (Amsterdam) به طبع رسیده و دیگری کتاب **باور** Baur است که ۱۸ سال قبل در توینگن از بلاد آلمان طبع شده و خیلی محققانه و شاهکار است. هم چنین **موزه‌ایم** (Mosheim) در قرن نوزدهم مسیحی شرح مفیدی در باب مانی و دین او نوشته است ولی اینجانب دست رس بآن ندانم. پنجاه و یک سال قبل کتاب **تودور بارکائی** (Théodore bar Kōnāī) (از اواخر قرن هشتم مسیحی) که بسرمانی است نشر و ترجمه شد و در آن بهترین اطلاعات که تا آنوقت در دست نبود مندرج بوده. قبل از نشر این کتاب بهترین کتاب دارای اطلاعات مفید و مبسوط در باب مانی و دین او کتاب **الفهرست** بود. لکن از چهل سال و کسری باین طرف نوشتجاتی بزبان پارسی (پهلوی حقیقی) و پارسیک (پهلوی معروف) و سغدی و ترکی و چینی از ترکستان چینی پیدا شد که دایرة معلومات ما را راجع بدین مانی بیش از حد انتظار وسعت داد. از این نوشتجات بایورسی چنانکه گفته شد مقداری به پارسیک یعنی زبان جنوب غربی ایران بود و قطعاتی از کتاب **شاپور گمان** خود مانی در آن میان است و مقداری به پارسی و یک و چیزی کامل توبه و اعتراف با اسم **خواستوا نقت** (Khwaštawānēti) بترکی اویغوری در واحة **تورغان** در ناحیه شمالی حوضه **قارم** در ترکستان چینی<sup>(۱)</sup> مشتمل بر قطعات متفرقه زیادی از نوشتجات و تصاویر مانوی و هم چنین بعضی نوشتجات چینی راجع بدین مانی در مقامهای با اسم **تون هو الگ** بدست آمده که در حدود سنه ۹۰۰ مسیحی نوشته شده و در مغایره یعنی مدخل آن در قرن یازدهم مسیحی (در حدود سنه ۱۰۳۵

(۱) در عشق نقطه این اوراق کشف شد از این قرار: **خوجو - یارخوتو - تویوق - خرابه آلفا - مور توق - مناره سنگیم**.

مسیحی) بسته شده است. پیدا شدن این نوشتجات بوسیله کلوش کنندگان روسی و آلمانی و انگلیسی و فرانسوی و ترجمه و نشر آنها بسیاری از مطالب را توضیح نمود ولی معذلت نقاط زیادی هنوز تاریک بود تا آنکه ۱۹ سال قبل هفت کتاب مانوی خیلی مهم بزبان قبطی در مصر کشف شد که جمعا قریب دوهزار ورق است و مقداری به برلین و قدری به لندن برده شد. اوراق پاپیروسی این کتب بقدری فرسوده و کهنه و خراب و در حال تردید به فنا و محو و اضمحلال بود که اگر يك هنرمند آلمانی بنام ایبشن (Ibschen) حافظ موزه دولتی برلین که در دنیا در صنعت احیاء و عمل آوردن این گونه اوراق متلاشی منحصر بفریت است باز حمت فوق تصور و عمل کند و طولانی آنها را زنده و قابل خواندن نکرده بود اثری از این کشف نمی ماند (يك فیلم از کار این هنرمند در سینماها داده می شد).

خوشبختانه سه کتاب از آن جمله ترجمه و طبع شده یکی باسم **کفالایا** (Képhalaia) که مجموعه ای از خطابه های تعلیمی مانی است که بنابر دستور خودش تلامذه و اصحاب او بعد از مرگ وی آنها را جمع آوری کرده اند و بعد از قوی مصنف آنها آذا مبلغ مانوی در مصر سفلی یا **پاپیوس** مبلغ مانوی در مصر علیا است و ظاهراً نسخه قبطی آن از یونانی ترجمه شده است و دیگری کتاب **مواضع** (**هومیلی** Homily) و سومی زبور مانوی است. یعنی دیگر از کتب که در برلین مانده فعلاً مال کرا آنها نامعلوم است و یکی از آنها مجموعه رساله ها و منشورهای خود مانی است که بنامند مهم و جماعت پیروان خود در دیار مختلفه مانند طیسفون و بابل و میسان و ادس (**اورفه**) و شوش و ارمنستان و هند و غیره فرستاده است. مآخذ و منابع اطلاعات راجع به مانویت را می توان به چهار نوع تقسیم کرد:

نخست نوشتجات اصلی و روایات خود مانویان درم اقتباسات از نوشتجات اصلی مانویان از طرف غیر مانویها سوم رده ها و مجادلات بر ضد مانویت بایبان و شرح آن دین رده بر آن با اقتباسات از کتب مانوی چهارم مؤلفات و مقالات علمی در باب مانی و دین او.

جای آرزو است که یکی از جوانان باشوق فاضل و دارای شور تحقیق همت بر تربیت فهرست خیلی جامع و کاملی از همه این نوشتجات چهار گانه با احتفرا کامل بکمارد و اگر کسی پیدا شود اینجانب در کمک به او حاضر و البته فائده آن عظیم خواهد بود.

مانی در بابل متولد شده یعنی در واقع در قسمت جنوبی آن خطه و بقول خودش (بنقل  
 بیرونی از او) در قریه مردینو در کوئی علیا (هتینگ = Henning گمان میکند که  
 مردینو تصحیف یرومیا و کوئی در این مورد تصحیف جوخی است) در سال چهارم  
 سلطنت ازردان و در سنه ۵۲۷ از تاریخ منجمین بابل که از اوّل ماه نیسان ماه بابلی سنه ۳۱۱  
 قبل از مسیح شروع میشود و بنابراین در آن سال بابلی که از هفتم آوریل رومی یولیائی  
 سنه ۲۱۶ میچی تا ۲۷ مارس سنه ۲۱۷ امتداد داشت تولّد یافته است. یث سندچینی  
 که اخیراً بدست آمده و از سنه ۷۳۲ میچی است ولادت مانی را در هشتم ماه دوم چینی  
 ذکر میکند و چون ظنّ قوی بر آنست که این تاریخ هشتم ماه چینی فقط ترجمه ایست  
 از هشتم ماه بابلی و بجای آنکه ذکر آنها در اینجا موجب اغتاب گردد ماه دوم چینی  
 در آن سند معادل و تماثل شده نیسان بوده است (اگرچه در واقع بایستی ماه سوم و ترمعاض  
 نیسان قرار بدهند) گمان میرود که سند چینی ترجمه ای (شاید بالواسطه) از نوشته  
 آرامی اصلی است و مانی در هشتم ماه نیسان بابلی یعنی در ۱۴ آوریل سنه ۲۱۶  
 میچی متولد شده است. ذکر فارموئی ماه قبطی در کثالایا که اشاره بتولّد مانی  
 است با این تاریخ وفق میدهد چه در سنه ۲۱۶ میچی ماه فارموئی از ۲۷ مارس تا ۲۶  
 آوریل بوده است. پدر او بنام ایتنگ اصلاً از عمدان بوده و به بابل رفته و در طیفون  
 ساکن شده بوده است. محمد بن اسحق اندیم پدر مانی را قتل بابلسن ای بر نام ذکر  
 میکند و سمعانی در کتاب الانساب در ماده زرقندی اسم پدر و جد او را قاتق بن مامان  
 مینویسد (اگر نسخه چاپ عکسی صحیح باشد). اسم مادر او را در بعضی مآخذ نوشیت  
 و در بعضی دیگر یوسیت ذکر کرده اند و کتاب الفهرست او را رامیس و بقولی او تاخیم  
 و بقولی هریم میخوانند و گوید از دودمان اشکانیان بوده (۱). پدر او را نیز از حسکانیه می شمارد  
 که شاید وی نیز اصلاً از یارثیها بوده است یعنی پدر و مادر او هر دو از نجبای پارتیها  
 بوده اند. مآخذ مسیحی لاتینی اسم مانی را قور دیقوس و در مآخذ یونانی کوریریکوس  
 (۱) در مآخذ سریانی اسم مادر مانی نقشیت یا نقشبیت ثبت شده و در صیغه تیره ای یونانی کاروسا  
 نامیده شده است.

ثبت کرده‌اند. بعضی ها این کلمه را مصنف از کفره گرافسی فرست کرده‌اند، مادر او  
 ظاهراً از خانواده مشهور گمسترکان بوده است و شاید این خانواده اصلاً از خاندان اشکانی  
 بوده. همین اسم خانواده ما در مآخذ چینی نیز ثبت شده است. آگاپیوس (Agapius)  
 پدر او را از اهل شوش می‌شمارد. وی در پیفون مستقر شده بود لکن بعدها بواسطه انقلاب  
 و نحولی که در روح و قلب او پیدا شده و هانفی هم وی را ندا در داد که از شراب و گوشت  
 و معاشرت با زنان بیرهیزد بجنوب رفته و در ناحیه مَیسان (یادست میسان) ساکن شده  
 و بفرقه مذهبی هفتسله یعنی تعبد کنندگان که بعقیده من همان اسلاف ماندانها یا  
 صِبْه کتوای و صابین قدیم است که در قرآن نیز مذکور است پیوسته طریقه آنها را  
 که کم و بیش با دستورها تف غیبی موافقت داشت پذیرفت. این فرقه که خود داسانی دارد  
 که موضوع يك خطابه جداگانه تواند شد از قدیم بطرق قوی پس از مهاجرت از فلسطین  
 در همان خطه میسان متمرکز داشتند و پیروان حضرت یحیی بن زکریا هستند و تعبد عمل  
 مذهبی مهم آنهاست و بعدها طریقه گنوسی مخلوط با عقاید بابلی و ایرانی داخل معتقدات  
 آنها شده است. پَتَنگ پدر مانی نیز بسلك آنان در آمد و مانی در میان آن قوم بزرگ  
 شد و بطرق قوی قسمتی از عقاید گنوسی او و همچنین اعتقاد مانویان به شیث و اخنوخ  
 و بعضی معتقدات دیگر از آن جماعت اخذ شده است. مانی در جوانی شوق تحصیل  
 اطلاعات از ادیان دیگر را پیدا کرده و از اوائل عمر بطریقه های مذهبی شایع در بابل  
 و حوالی آن و مخصوصاً بین آرامیهای خطه بین النهرین آشنا شده بود و گمان میرود  
 بالخاصه بفرق مبتدعه مسیحی گنوسی که در آن زمان در آن نواحی شیوع زیاد داشت  
 مانند پیروان مرقیون و باردیسنان نزدیکی پیدا کرده و ظاهراً از همه بیشتر معتقدات  
 فرقه اخیر یعنی دیسانها در افکار او تأثیر داشته است (۱). بقول خودش در ۱۲ سالگی ملکی  
 پراو ظاهر شد و او را ندا در داد که مهتای ظهور و نشر تعالیم الهی بشود اسم این فرشته

(۱) در کتاب **الاتار الباقیه** بیرونی مانی را تلمیذ **فادرون** (۲) می‌شمارد. پروفسور دکتر جفری (A. Jeffery) در مجله **Al - Biruni Commemoration volume** چاپ انجمن ایران کلکه در صفحه ۱۴۹ گوید که فادرون بطن قوی نصیبت کلمه یونانی "کر" دُونَ است که اسم مشهور معلم **مرقیون** بود. (این حاشیه در موفع طرح این خطابه اضافه شد).

را توّم یا توّیم نامیده یعنی نوآمان<sup>(۱)</sup> و کمان می‌رود که بآرامی ظاهر آن چیزی است که بفارسی هزاد کوّیم و بربری قرین ترجمه شده است (در کتالایا از کتب مانویان اسم آن فرشته فارقلیط زنده است و بعضی از محققین او را توماس دانسته اند).

تاریخ ابن وحی را سنه ۵۳۹ سلوکی ذکر کرده و دو سال گذشته از سلطنت اردشیر شاهنشاه<sup>(۲)</sup>. آن سال بابلی ۲۵۵ ماه مارس رومی سنه ۲۲۸ مسیحی شروع و در ۱۲ آوریل ۲۲۹ مسیحی خاتمه می‌یابد و چون جلوس رسمی اردشیر بست شاهنشاهی ایران بظن قوی در اوائل سال ۲۲۷ مسیحی و شاید در آوریل آن سال بوده لذا باید وقوع این حادثه در سال دوم سلطنت آن شاهنشاه (نه پس از دو سال از آغاز سلطنت او چنانکه ظاهر عبارت عربی پیرونی<sup>(۳)</sup> لسنّین خلتا من ملک اردشیر ملک الملوك<sup>(۴)</sup> ایهام می‌کند) بوده باشد یعنی پس از ۱۲ ساله شدن مانی و در فاصله بین اواخر مارس و اواخر سپتامبر ۲۲۸ مسیحی و بهرحال قبل از آوریل ۲۲۹ مسیحی. وقتیکه وی ۲۴ ساله شد (یعنی

در واقع در ظرف سال بیست و پنجم عمری) ملّک مذکور در فوق دوباره باو ظاهر شد و او را امر بظهور و تبلیغ تعلیمات الهی کرد. اگر حساب دقیق منظور بوده این واقعه باید بمنزله ۱۹ آوریل سال ۲۴۰ مسیحی (هشتم نisan بابلی) بوده باشد<sup>(۵)</sup> و البته وی ابتدا اشخاصی را از اهل ولایت خود بدین جدید خود دعوت نموده و اصحابی پیدا کرد لیکن بجهاتی که واضح نیست از وطن خود بمشرق زمین و بقول مانویان به همد مسافرت نموده و در آنجا به تبلیغ پرداخت و در آن نقاط مراکزی برای تبلیغ تأسیس نموده توانی گذاشت.

بنا بر کتاب قبلی مانوی کتالایا<sup>(۶)</sup> در آخر سال شاه اردشیر مانی بعزم تبلیغ حرکت کرد و با کشتی بهمد رفت اما در آن سال شاه اردشیر مرد و پسرش شاپور شاه شد [و او مانی را دعوت کرده] او وی با کشتی از بلاد هندیان بخاک یارسیان و از آنجا به بابل و یسان و خوزستان رفته پیش شاپور درآمد<sup>(۷)</sup>. با آنکه ماخذ مانوی و همچنین پیرونی اردشیر

(۱) تور آندره (Tor Andrae) در کتاب خود «محمد و زندگانی او» (صفحه ۱۰۳) این کلمه را نویوان می‌خواند و گوید که گفته اند که کلمه یبطی است یعنی فرین.

(۲) بوسوبر (Beausobre) از او تیکبوسی = Entychius (سمید بن البطریق) نقل می‌کند که گوید مانی در عهد سلطنت هورردیان ظهور کرد و از تاریخ ادسا (Chronique d'Edesse) نقل می‌کند که مانی در سنه ۵۰۱ سلوکی (در ۲۳۹ مسیحی آغاز کرده) متولد شده و قطعاً مقصود ظهور و اعلان دین او است که هر دو روایت با تاریخ مذکور در متن مطابقت می‌یابد.

و با مانی مساعد می‌نمایند و بهر حال در ابتدا مخالفتی نداشته ممکن است که یا اردشیر حکم دوری از پایتخت باو داده باشد بحکم آنکه پادشاه مقتدری بود که قیام صاحب داعیه‌ای را درست نداشت و مخصوصاً خود علمدار و مروج احبائه و رونق دین زردشتی بود و یا بظن غالب بواسطه آشنائی قبلی که مانی با فیروز پسر اردشیر داشت و او را بایرادرش مهرشاه والی میسان بدعوت خود متمایل ساخته بود<sup>(۱)</sup> و فیروز هم فرمانفرمای خراسان بمعنی اعم آن زمان شده بمقام کوشان شاهی رسید به قلمرو حکومت او مسافرت نمود و به تقویت او دعوت خود را در آن نواحی بسط داد و بعد به حدود قندهار و سند رفت (که مقصود از هند در اخبار مانویان همان سند است). در این مسافرت مانی با تعالیم بودائی‌ان که در کوشان انتشار وسیع داشت نیز آشنائی شد و همچنین با دین زردشتی تاحدی ولی این اطلاعات محدود بود و بزعم بعضی معرفت او بدین زردشتی و عقاید آنها بیشتر از اتخاذ مسیحی و عقاید آنها در آن باب حاصل و اخذ شده است اگرچه چون یدرنی از ایران بود نباید وی بدین زردشتی پیر یگانه بوده باشد. این مسافرت مانی قریب دو سال طول کشید<sup>(۲)</sup> و چون بعثت وی بظن غالب در سنه ۲۴۰ مسیحی بوده کمان می‌رود در اواخر آن سال با اوایل سال ۲۴۱ سفر کرده و پس از شنیدن خبر حرکت اردشیر و اطلاع از سلطنت شاپور که شاید در اواخر سال ۲۴۲ مسیحی باو رسیده باشد در اوایل سال ۲۴۳ مسیحی به طیسفون برگشته باشد چه وی در روز جلوس رسمی شاپور اول در نهم ماه آوریل (اول نیسان بابلی) بدلال فیروز برادر شاپور بدربار آن پادشاه بار یافته و با دو نفر از اصحاب خویش بنام **فرکوا** و **شمعون** و یدرنی **پیگک** آنجا حاضر شده و امر رسالت خود را اعلان نموده است. این تاریخ از کتاب **الفهرست** که از کتب اصلی مانویان نقل کرده بدست می‌آید چه در آن کتاب گوید که مانی روز یکشنبه اول ماه نیسان و قتیکه آفتاب در محل بود در موقع جلوس رسمی شاپور نزد او آمد که بلاشک

(۱) در باب ایمان **مهرشاه** تمه‌ای مانوی وجود دارد که وی چگونه دین مانی بود را و او را به باغ خود دعوت کرد و با او مجادله نمود... و عاقبت باو ایمان آورد.

(۲) کتاب **الفهرست** مدت این مسافرت را (در نسخه چابی) چهل سال می‌شمارد ولی شکی نیست که این خطا از تصحیفی در نسخه‌ها ناشی شده و شاید کلمه **انین** به از **دین** تبدیل و تحریف شده است.



مقصود نisan بابلی است .

محققین اروپائی بتقلید نولدکه (Th. Nöldeke) نisan را نisan یهودی فرس کرده و تاریخ حضور او را در دربار شاپور و همچنین جلوس رسمی آن پادشاه را در سنه ۲۴۲ مسیحی و مقارن تحویل آفتاب بحمل دانسته اند غافل از آنکه اول نisan یهود در آن سال روز شنبه و مطابق ۱۹ ماه مارس یعنی در روز قبل از تحویل آفتاب بحمل بوده است و در سنه ۲۴۳ مسیحی هم مطابق پنجشنبه ۹ مارس و ۱۸ حوت بوده است . ولی اول نisan سال بابلی که همان سال و ماه محل و قوم مانی بود در سنه ۲۴۲ چهارشنبه و ۲۰ آوریل و در اواخر حمل و در سنه ۲۴۳ یکشنبه ۹ آوریل و ۱۹ حمل بود که آن روز شب عید مهر گلب ایرانی یعنی روز ۱۵ مهر ماه و یکشنبه دوم عید فصح مسیحیان *Dominica II<sup>a</sup> post Pascha* یا *Quasi moda geniti* هم بود و بعلاوه بر طبق قواعد منجمین روز شرف شمس هم بوده یعنی آفتاب در درجه نوزدهم حمل بود که برای جلوس پادشاه بهترین ساعت سعد و مناسب است . بدون آنکه خود ستائی را در این امور جزئی داخل کنیم محض آنکه شاید از باب فضل حاضر مجلس هم از ابتکار يك هموطن خود مطلع شوند و یقیناً بهمان جهت هموطنی هم خرسند خواهند شد میخواهم عرض کنم که تعیین تاریخ تحقیقی این اعلان رسمی رسالت مانی و جلوس رسمی شاپور اول بتخت سلطنت و همچنین روز وفات مانی بطور قطعی پس از مباحثات زیادی که در باب آنها از طرف محققین اروپائی در صفاال اخیر واقع شده بوسیله يك ایرانی بعمل آمده و این ابتکار نصیب سخنگوی امروز شده است و همچنین توضیح کامل ایام روزه های مانویان و عید فطر آنها معروف به یما .

البته بخاطر آقابان خواهد رسید که در صورتیکه مبدأ با سال اول سلطنت شاپور اول از آغاز سال ایرانی یا اول فروردین سال ۲۴۱ مسیحی یعنی ۲۲ سپتامبر آن سال محسوب میشود چگونه ممکن است که جلوس رسمی آن پادشاه در آوریل سنه ۲۴۳ واقع شده باشد . جواب این سؤال یا خدشه محتاج تفصیلی است که اینجانب مشروحاً و بدلائل مبسوط در مقاله مفصلی در تحقیق تاریخ اوایل ساسانیان در مجله علمی مدرسه

علوم شرقیه لندن نشر کرده‌ام ولی خلاصه آن راجع باین موضوع مانحن فیه آنست که اردشیر پس از ۱۴ سال و کسری (شاید ده ماه) از مبدأ جلوس رسمی حقیقی خود (نه آغاز اوابین سال حسابی سلطنت وی در ۲۶ سپتامبر ۲۲۶ مسیحی) که باید در بهار سال ۲۲۷ مسیحی بوده باشد از سلطنت کناره‌گیری کرد (مثلاً در اواخر ژانویه سنه ۲۴۲ مسیحی) و چند ماه بعد (شاید در بهار همان سال) مرد و جلوس رسمی و تاجگذاری شاپور در اوّل سال بابلی سال بعد واقع شد و بنابراین واضح است که چون شاپور از بهار سال ۲۴۲ و بلکه از اوایل همان سال سلطنت می‌کرده مبدأ حسابی سلطنت او از اوّل فروردین آن سال ایرانی یعنی ۲۲ سپتامبر سنه ۲۴۱ بایستی حساب شود ولی جلوس رسمی او در طیسفون بواسطه حیات پدر مدّتی و گرفتاریها بجشک با روم مدّت دیگر بائشطر اوّلین نوروز بابلی بعد بتأخیر افتاده بود و شاهد این مدّعی آنست که مآخذ معتبر عربی مانند طبری و غیره در روایت در مدّت سلطنت شاپور دارند که یکی ۳۰ سال و دیگری ۳۱ سال و ۶ ماه و ۱۹ روز است و اگر سلطنت شاپور از جلوس رسمی او در ۹ آوریل و ۱۵ مهر ماه سنه ۲۴۳ سی سال حساب کنیم مثلاً تا ۱۵ مهر ماه ۲ آوریل سال ۲۷۳ مسیحی در آن صورت مدّت سلطنت او از آغاز سال اوّل وی که ۲۲ سپتامبر سنه ۲۴۱ باشد درست ۳۱ سال و شش ماه و ۱۹ روز از سال و ماه ایرانی میشود (بدون کم و زیاد). بر طبق نوشته‌جات قبلی مانوی مانوی سالیان دراز در معیت شاپور بود و در مسافرهایی وی و جنگهای او در مشرق و مغرب و باز در نیز همراه او بوده است<sup>(۱)</sup>. در این مدّت مانوی فعالیت عظیمی در نشر دین خود نمود و مبلغینی و هیأت‌هایی بمشرق و مغرب و مالک خارج میفرستاد. از مجاهدت مبلغ مشرق در خراسان و آسیای مرکزی بنام مارامو و مبلغ مغرب ۱۵۱ (۱۵۱) در مصر و پاییس یا پاپوس و اردوان و ینسک و نرسوا (یا نرسوا) و شمعون و غیرهم در نقاط مختلفه در نوشته‌جات مانوی ذکر زیادی

(۱) در کفایا افزونمانی آمده که «من پیش شاه شاپور رفتم و او را با احترام تمام پذیرفت و بمن اجازه داد که در ملک مسافرت کرده کلام زندگی را نتایج کم و من در جزو موب او چندین سال و سالهای زیاد در ایران و مالک یارت تا به ادیب (آذربایجان) و ایالات مجاور امرا طوری دوم بدردم».

هست (۱). یعقوبی گوید شاپور در چند سال بامانی مساعدماند. مانی باید در اواخر عهد شاپور و شاید دو سال قبل از وفات آن پادشاه از طیسفون بیرون رفته باشد و ظاهراً در بابل و شمال بین‌النهرین بسر میبرد یا حرکت میکرد. در زبور مانوی قبطی گریدمانی شش سال در دنیا ماندند سیر در میان بیگانهان راه میرفت و شاید این فقره قرینه آن باشد که تعقیب مانی و مانویان یابی مهری بآنها شش سال قبل از وفات مانی شروع شده بود ولی این مخالفت بدرجه شدت نرسیده بود. هرگز که بجای شاپور جلوس و یک سال و کسری سلطنت کرد بامانی و پیروان او مخالفتی نوزدید. در کتاب مواضع قبطی گوید «پس از آنکه شاپور بهتر پهلشاپور در فارس آمد سخت ناخوش شد و مرد و هرمن پس از شاپور تاج بر سر گذاشت و مولای من (یعنی مانی) پیش او رفته و گفت ترا مردم پادشاه خوب مینامند». در زبور مانوی گوید «شاپور ترا احترام کرد و هرمن حقانیت ترا پذیرفت». در زمان هرمن مانی در بابل ماند ولی بهرام که بجای هرمن نشست بتحرک موبدان نظر خوبی بمانی نداشت و عاقبت وقتی که در اواخر سلطنت او مانی احساس این مخالفت را نمود از بابل حرکت کرد و روبرج نوب در طول ساحل دجله منازل طی میکرد و در نقاط مختلفه به پیروان خود سرکشی میکرد تا باهواز رسید و از آنجا عازم مسافرت بخراسان و کوشان شد ولی در موقع عزیمت او را از حرکت منع کردند و بعد حکم رسید که بولایت شوش برود وی بآهستگی روبرطرف مقرر شد روان شده از اهواز به میسان رسید و از آنجا با کشتی در روی دجله رویبلا به طیسفون رفت و از آنجا به نهمه ای که بر گلیا (۲) نامیده میشد رفته و یکی از بزرگان و امراء که از اتباع او بود بنام بت

(۱) در آکا آرخلای گوید مانی سه تالیف داشت: **توماس** و **ادا** و **هرماس** (بامریاس). مانی در اویل امر **توماس** را بمرو **ادا** را به سکیشیا (شاید مشهود ممالک روم شرقی است) فرستاد که مردم را دعوت بدین جدید کنند و **هرماس** را بهلوی خودش تکالفا داشت و فیکه آن دولتی و ولی از مسافرت تبلیغی بر گشته و ناگهانی خود را خصوصاً در میان مسیحیان اشتهار داشته آنها را باز فرستاد (بقول **ایفانوس** تا بحوالی اورشلیم رفته کتب نوشته های مسیحی بخرد که آنها را با تغییر شکل و عبارت در کتب مقدسه مانی درج کند) و مانی نهمه نام دین خود را به تلبه تقوینی نموده و آنها را بنوعان دعای باطراف فرستاد **ادا** را بشرق و **توماس** را به سوریه و **هرماس** را بمصر. **ایفانوس** و **تودور قوس** هم بهمان نحو روایت میکنند ولی **آلساندرا لیکوپولیتانوس** گوید که **پاپوس** و **توماس** و بعد از آنها دیگران در مصر مفسرین دین مانی شدند.

(۲) موضعی بود بر کنار نهر دیاله در ۹۴ کیلومتری طیسفون.

( که بابلی و شاید از اصل ارمنی بود ) باریبوست و چون بت<sup>۱</sup> نیز از منخب خود برگشته و مائوی شده بود او را نیز با مانی بدریاز احضار کردند . مانی در عرض راه از پیروان خود وداع میکرد چه احساس نزدیکی مرگ را کرده بود . و تئیکه به نقطه ای رسید معروف به **کوخخی** که در آنجا مؤمنین با اخلاص زیاد داشت ( و بعقیده یعنی مسقط الرأس خود او آنجا بود ) امری فوری برای رفتن او بحضور پادشاه رسید . شرح این مسافرت و رسیدن مانی بحضور شاه و معاملاتی را که با او شد یکی از اصحاب او با **سم نوح زادگم** ( پاسبانی **بار نوح** ) که تادم آخرین با او بود و حاضر و ناظر وقایع و شاهد وفات او بود نوشته و برای ما گذاشته است که در يك نوشته پارسی بدست آمده است (۱) . این **نوح زادگم** مترجم فارسی مانی بوده و وی بوسیله او با پادشاه حرف میزد و گوید که « قبل از رفتن بحضور شاه مرا و **کوشتای** و **ابز اخیای** ایرانی و فلان را با هم صدا کرد پادشاه سرفره غنا بود و هنوز دستش نسته بود ( یعنی از غذا فارغ نشده بود ) حاجب پیش شاه رفت و گفت مانی آمده دم در ایستاده شاه بیقام داد که قدری منتظر باش که من خود پیش شما می آیم پس مانی مجدداً بهلوی حاجب نشست و تا مل کرد شاه از غذای خود فارغ شد پادشاه از سرفره برخاست و يك بازو بگردن ملکه سکا ( که زن سکا شاه باید باشد از اقربای خود شاه ) و بازوی دیگر در **کر دیر** پسر اردوان انداخت و بسوی مانی آمد و اولین حرفش این بود که گفت خوش نیامدی مانی جواب داد من بشما چه بدی کرده ام شاه گفت من قسم خورده ام که ترا نگذارم باین مملکت بیایی و با تغییر بمانی گفت تو برای چه کاری خوب هستی زیرا که نه بجنجگ میروی و نه بشکار شاید تو برای این طبابت و معالجات هستی که آنرا هم نمیکشی . مانی جواب داد من بشو هیچ بدی نکردم بسیاری بودند از خدام شما که من آنها را از شیاطین و جانو خلاص کرده نجات دادم و بسیاری بودند که من آنها را از بیماری بلند کردم و

(۱) در کتب مواضع ( بزبان فیعی ) گوید مانی توقف نکرد تا به **هرمز دخشهر** رسید و میخواست به کوشان برود و فلان او را از رفتن [ منع کرد ] پس او با غم و درد برگشت و به شوش آمد و از **هرمز دخشهر** به نیشان آمد و از نیشان به نهر دله آمد و آنوقت به طبفون عزیمت نمود در راه بعضی اشارات در باب شهادت خود کرد بعد به **پرساگایا** رفت و آنجا با اصحاب خود وصایا کرد . . . . الخ .

بسیاری بودند که من آنها را از انواع تب و لرز خلاص کردم و بسیاری بودند که مشرف بموت بودند و من آنها را دوباره زنده کردم<sup>۱</sup>. در بابان این مذاکرات که در ضمن آن پادشاه اسم کسی را میبرد که<sup>۲</sup> از سه سال باین طرف تو با او میروی کدام کلامه است که باو باد داده‌ای<sup>۳</sup> حکم بحبس مانی میدهد. مفتن عمده در این تغییر خاطر شاه بهمان همان **کاردر** با **کرتیر** میبرد بزرگ درباری بود که نفوذ عظیمی در پادشاه داشت<sup>(۱)</sup> اسم این منتقد بزرگ معروف و نافذ الکلام در کتبه‌ها و آثار مختلف تا اواخر قرن چهارم مسیحی آمده است و از آنجمله در کتبه شاپور اول از سنه ۳۶۲ مسیحی یاد در حدود آن سال و نیز در کتبه **پایقلی** از سنه ۲۹۴ مسیحی و **هرتسفلد** (Herzfeld) که تاریخ این مرد را خیلی کلوش کرده او را همان **نقشور** معروف میبرد شیر مبداء و از این قرار هم باید خیلی عمر کرده و هم نفوذ زیاد خانگی در فرزند خاندان ساسانی داشته باشد. در کتاب مواضع مانوی قبلی نیز همین شرح آمدن مانی به حضور بهرام با تفصیل منازل ذکر شده و گوید که **کرتیر** به او **گاندروس** گفت و هر دو با هم پیش **مفسور** با موبد شکایت کرده و او بشاه گفت و شاه مانی را احضار کرد. ضمناً معلوم میشود مانی مثل مسیح بطب روحانی نیز ممارست داشته و مخصوصاً نظر بیهیمنی روایات (از نویسندگان قدیم مسیحی و هم جبرئیل بن فوح نصرانی که بیرونی از کتاب او نقل میکند) یکی از خویشان پادشاه را که گرفتار مرضی بوده مانی وعده شفا داده و کامیاب نشده بود و علت کدورت خاطر و غضب پادشاه ناشی از آن بوده است. این مطلب را اگر چه برواقصور هفتنگ تصدیق نمیکند ولی چون سایر اقوال جبرئیل مزبور در باب حبس و علت وفات مانی بسبب بند و زنجیر سخت صحیح قرار روایات دیگر را جمع بیکفیت قتل او است گمان میروید که این قسمت حکایت او نیز از روایات قدیمه اصلی مأخوذ بوده باشد و همچنین در ماخذ دیگری آمده که شاپور برای معالجه پسر مریض خود بهمانی مراجعه کرد ولی پسر در بغل او مرد.

مانی ۳۶ روز در حبس ماند. چون بنا بر کتاب قبلی مانوی مواضع (هوهیلی)

(۱) ظاهر این **کرتیر** فیراز **کرتیر** پسر اردوان است که در موقع عتاب پادشاه بهمانی حضور داشت.

هائی روز یکشنبه به جندی‌شاپور رسید و روز دوشنبه مردم خبر یافتند و روز شنبه او را توقیف نمودند و روز دوشنبه او را کشتند باید بین مغضوبیت او از طرف بهرام و افتادش بحبس چند روز فاصله بوده باشد و باید وی روز پنجشنبه بحبس افتاده باشد که پس از ۲۶ روز در روز دوشنبه وفات کرده باشد. در آن کتاب بحبس افتادن مانی را در هشتم ماه آشور قبطی ذکر میکند که باید ترجمه هشتم شباط بابلی باشد<sup>(۱)</sup>. با مانی در حبس بسیار سخت و وحشیانه معامله کردند و دست و پای او را با زنجیر هابسته و بعد زنجیر ها را اینقدر تنگتر نمودند تا مرد. در حبس اصحاب او پیش او میرفتند و او بیاناتی مبثی بر ترویج دین خود میکرد و ظاهراً دو نفر از نزدیکترین اصحاب نامد مرگ که ۱۱ ساعت از روز دوشنبه گذشته<sup>(۲)</sup> واقع و باصلاح مانوی وی منحل شدن نزد او بودند. در زبور مانوی خطاب بمانی گوید «بحوسیان ترا با آهن باز کردند و دست و پاهای ترا با آهن بستند و زنجیر ها روی بدن تو گذاشتند و مرا در حبس انداختند و ۲۶ روز و شب در آهن ماندی و اصحاب تو پیش تو آمدند و همه را معافه کردی». این روز دوشنبه در قطعات **تور وفات** بزبان پارسی که یکی از آنها قریب يك قرن (۱۱۰ سال) بعد از وفات مانی نوشته شده دوشنبه چهارم شهریور ماه ذکر شده و بنابر کتاب مواظف قبطی دوشنبه چهارم ماه قارمنوت (برمهات) مصری بوده است و همچنین در کتاب زبور مانوی قبطی چهارم همان ماه را روز وفات می‌شمارد. شیرر<sup>(۳)</sup> (Schaefer, H. H.) از محققین آلمانی خواسته باین وسیله سال وفات مانی را بتحقیق معین کند و چون بحساب در میان سالهای سه گانه سلطنت بهرام (یعنی سالهای سلطنت او که روزهای اول آنها در ماه سپتامبر سنه ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ مسیحی واقع بود)، فقط سالی که بمقیده او چهارم شهریور دوشنبه بوده همانا سنه ۲۷۶ بوده است (یعنی سالی که اول فروردین آن در سپتامبر سنه ۲۷۵ مسیحی بود) لذا حکم قطعی بتاریخ وفات مانی در ۱۴ فوریه از سال مزبور (۲۷۶) داده است و سایر علما بعد ها همه جا از وی تبعیت نموده اند ولی اولاً وی حساب خود را بر مبنای دفوع خسته مستترقه پس از شهریور کرده در صورتیکه بقاعده در آن

(۱) مطابق اول ماه فوریه رومی سنه ۲۷۷ مسیحی.

(۲) در واقع مقارن غروب آفتاب.

سالها خسته در آخر مرداد ماه باید بوده باشد و بنا بر آن چهارم شهریور آن سال مطابق ۱۹ فوریه ۲۷۶ و روز شنبه میشود ثانیاً چون در کتاب قبطی مانوی مواعظ چنانکه گفته شد و همچنین کتاب زبور به قبطی هم روز وفات مانی چهارم ماه فائینوت ثبت شده در سورتیکه روز چهارم آن ماه سنه ۲۷۶ مسیحی روز شنبه و مطابق ۲۹ فوریه بوده است اینجانب حدس قوی زدم که این اعداد از ترجمه مسامحه آمیز مطلب از اصل سریانی (درواقع آرامی) پیدا شده و در اصل چهارم ماه آذار بابلی بوده و مترجمین ایرانی ماه آذار را از راه مطابقت تقریبی شهریور کرده اند و مترجمین قبطی آنرا فائینوت ترجمه نموده اند و عند چهار را بدون تصرف نقل کرده اند و در واقع هم شهریور و فائینوت در قسمتی باماه آذاری بابلی تطابق داشته اند (منتهی چهارم آذار مطابق ۱۶ شهریور ایرانی و روز دوم فائینوت مصری بوده است) ولی چهارم ماه آذار بابلی نه در سنه ۲۷۶ بلکه در سنه ۲۷۷ مسیحی دوشنبه بوده است و مطابق روز ۲۶ فوریه و این فقره یعنی سال وفات از قرائن دیگر نیز تأیید شده و از آنجمله آنکه بنا بر نوشته جات مانوی قبطی و بهیمنی مآخذ دیگر بهرام در اواخر سلطنت خود مانی را کشت و بهرام بطن قوی در حدود اواخر آوریل سنه ۲۷۴ مسیحی به سلطنت رسیده و سه سال و سه ماه و کسری سلطنت کرده (۱) و در این صورت تا اواخر ژوئیه یا اوائل اوت سنه ۲۷۷ در سلطنت بوده است. از یک فقره از کتاب مواعظ مانی قبطی هم استنباط میشود که وفات مانی پس از گذشتن سه سال از سلطنت بهرام بوده است. این حدس من وقتی قوت زیاد پیدا کرد که در سند چینی مذکور در فوق که از سنه ۷۳۱ مسیحی است وفات مانی در چهارم ماه اول چینی ذکر شده که اواخر آن ماه هم غالباً با ماه آذار تطابق میکند پس معلوم شد که روایت چینی هم همین نوع ترجمه تقریبی با مسامحه و عدم تصرف در اعداد کرده است و علاوه بر این در موارد دیگر هم بنظر رسید که مانویان همین کار را کرده اند مثلاً در یک نوشته از **تور فان** صلب عیسی را در ۱۴ مهر می شمارد که چنانکه

[۱] حمزه اصفهانی گوید که مانی قبل از گرفتاری و حیر او بحکم بهرام دوسال در گریز و استتار بود. این حمزه در کتاب **الفصل فی الملل و الهواء و التحل** (جلد دوم طبع قاهره سنه ۱۳۲۷ شمسی) ۲۳۰ گوید که مانی فقط قریب سه ماه شاعر شد و اصحاب او با وی بودند... الخ.

شیر متوجه شده مقصود همان چهاردهم نisan یهود و روز صلبوت معروف است نظر بدانکه در موقع نوشته شدن آن قطعه مهر ایرانی و نisan یهود تطابق تقریبی داشتند. این نکته (یعنی وقوع وفات در چهارم ماه آذر بابلی) که اینجانب خوشبختی توجه بآن را قبل از دیگران پیدا کردم از طرف بعضی از محققین اروپائی قبول شد و سندی پارسی که در **مارال باشی** از ترکستان پیدا شد و در آن سن مانی را در موقع وفات شصت سال شمرد و نیز این عقیده را تأیید کرد چه اگر مانی در فوریه سنه ۲۷۶ مسیحی مرده بود آنوقت قطعاً ۶۰ ساله نشده بود در صورتیکه با فرض وفات در سنه ۲۷۷ در روز دوشنبه چهارم آذر بابلی که مطابق ۲۶ فوریه میشود مانی ۶۰ سال و ۳۱۹ روز عمر کرده. هنوز ۶۱ ساله نشده بوده است و باید محض ادای حق و حقیقت و اعجاب مخصوص بنوع س **بوسور** گفته شود که این مصنف روشن بین که ۲۱۵ سال قبل کتاب نفیس و عا

را راجع بدین مانی نوشته و اغلب مطالب را با وجود نقصان مدارک در آن وقت خوب و صحیح فهمیده وفات مانی را در ماه مارس سنه ۲۷۷ یعنی اندکی دیرتر و وفات بهرام را در اواسط آن سال گذاشته است. تعیین ماه مارس ظاهراً باستناد قول **آوگوستین** بوده که گوید مانویان عید یما را برای تذکار روز وفات مانی در ماه مارس میگیرند. در ضمن بحث در عید یما این موضوع را توضیح و تفسیر خواهیم کرد. **هیرونی موس** هم که فقط يك قرن بعد از مانی کتاب خود را نوشته تكوّن بدعت مانی را در سال دوم سلطنت امپراطور روم **پروپوس** و در سنه ۵۸۸ سلوکی میگذارد و چون آن سال در اول اکتوبر ۲۷۶ مسیحی شروع میشود پس مقصود سال ۲۷۷ و وفات مانی بوده است. این نیز محض تکمیل مطالب گفته شود که در يك سند ترکی مانوی از **خوچو** در ترکستان چینی از واقعه ای سخن میرود که در سال ۵۴۲ از رحلت مانی بورخان الهی و آسمانهای خدائی و در حال خوک واقع شده و این فقره با وفات مانی در سنه ۲۷۷ مسیحی وفق نمیدهد بلکه اگر مبنی بر اشتباه حسابی نباشد مستلزم وفات مانی در ۲۷۴ مسیحی میشود<sup>(۱)</sup>. ضمناً زبور مانوی بزبان قبطی پس از مرگ سر مانی را بریده و از دروازه شهر آویختند و با جسد او بدرفتاری نموده و آنرا مثله کردند و نظر بر روایات معروف دیگر

(۱) البته این سند در مقابل اسناد و دلایل قوی تر دیگر قابل اعتنا زیاد نمیتواند شد.



پوست او را کتفه و پرازگاه کرده از دروازه جندیشاپور آوریدند که در عهد اسلامی هم همان دروازه بدروازه مانی معروف بوده. در کتاب زبور مانوی قبطی خطاب بمانی گوید خون ترا در وسط خیابان شهر خودشان ریختند ولی باز جبرئیل بن قوح مسیحی که مأخذ خوبی در دست داشته (بنقل بیرونی از او) گوید سرمانی را در دروازه سراق قرار دادند و جسدش را بیرون انداختند (البته در ممرض انتظار عام) و اتباع او را هم تعقیب کردند و مورد آزار و قتل قرار دادند.

مانی مختصر خط جدیدی هم بوده دارای حروف مصوّته که کتب مانویان پارسی زبان و پارسیک زبان یوسفی زبان و غیره بآن خط (که سابقاً آنرا *استر قجولو* نامیده‌اند) و مشتق از سریانی و ساده‌تر است نوشته شده و از این جهت فوق‌العاده مدیون مانی هستیم چه بسیاری از کلمات ایرانی که در خط پهلوی معروف غامض و مشکوک بود و تئیکه در آن خط دیده می‌شود که خالی از هر و ایش و روشن و غیر قابل اشتباه است صحیح خوانده می‌شود و این فقره کمک عظیم غیر قابل توصیفی بترقی معرفت مانسبت بزبانهای قدیم ایرانی نموده است و بیان تفصیلی این مطلب محتاج بشرح طولانی‌تری است.

مانی نظریروایات پای کج داشت و در عربی *احنف الزرّ* *جل بالاحنف الزرّ* چنین گفته شده (۱). پس از وفات مانی *سیسینیوس* (Sisinnios) خلیفه او شد ظاهراً بنص خودمانی و پس از ده سال ریاست بدو زده شد و بقول کتاب مواضع مانوی بهرام بن بهرام خود او را کشت و بعددار زدند و ایثابوس بعد از آن خلیفه شد و بعد بهرام ناخوش شد و ایثابوس او را شفا داد و لذا او نسبت بمانویان راؤف شد و از گذشته عذر خواهی نمود و احکامی در تقویت آنها داد. ایثابوس در سال سوم بهرام (ظاهراً بهرام سوم) به جندیشاپور آمد و آنجا مرد و در همان کتاب گوید پس از وفات مانی سه سال مترّض مانویان نشدند و پس از ۶ سال باز تعقیب شروع شد و سالها پشت سر هم قتل زیاد واقع شد (۲). نظریک کتاب قبطی مانوی که در برلین است و در آن از ملکه *تدمر* و *هیبارخ* (فرمانده سواران) شاپور و پادشاه عربی *آمارو*

(۱) **هیننگ** این مطلب را نامصحیح می‌شمارد و گوید عبارت هری شاید در اصل *احنف الزجال* بوده.

(۲) در کتاب **الاناج** منسوب به **جاءحق** ذکر فرستادن خسرو پرویز یکی از نمایان ایران پیش **شهرپراز آمده** که اجداد پرویز «در موقع قتل عام مانویان» با جدها آن نمرانی نیکی کرده و نجات داده بودند.

(یعنی عمرو) سخن می‌رود عمرو پادشاه عرب (که باید مقصود عمرو بن عدی از ملوک حیره باشد که ظاهراً از ۲۷۲ تا ۳۰۰ مسیحی سلطنت کرده) حامی بزرگ مانویان بخواهش یکی از پیشوایان مانوی نزد فرسی شاهنشاه (۲۹۳ - ۳۰۲ مسیحی) وساطت می‌کند و قبول می‌شود و تعقیب خونین مانویّه توقیف می‌شود و این آسایش تا وفات فرسی دوام کرده ولی در زمان خلف او هرمز دوم باز تحریک مجوس از سر نو آتش فتنه را برافروخت، تاریخ مانویان و دعاء آنها و پیروانشان تا طغیان مغول خود داستانی دراز می‌شود و قصول نمایان آن انتشار سریع مانویّت است در عالمی بحدّیکه در حدود سنه ۳۰۰ مسیحی یعنی قریب یک ربع قرن بعد از وفات مانی دین وی در سوریه و مصر و افریقای شمالی تا آسیای و مملکت گال جلوتر رفته (۱) و در همان زمان و در واقع چند سال بعد یک صدیق مانوی از قوم لیلی در **دالمانی** دیده می‌شود چنانکه از کتیبه **سالونا** ظاهر می‌شود و مانویانی قبل از سنه ۳۱۴ مسیحی در **م** مرکز پاپ مسیحیان **متیلیداس** دیده می‌شوند. در سنه ۳۲۶ مسیحی قانون قسطنطین بر ضدّ اهل بدعت بمانویان شمول یافت. و **النتی فیان** اول در سنه ۳۷۲ مسیحی حق اجتماع را از مانویان سلب کرد. **تئودوسیوس** در ضمن قوانین سنه ۳۸۱ و دو سال متوالی بعد از آن تاریخ مانویان را از حق شهادت دادن در محاکم و اوث بردن محروم کرده برای برگزیدگان آنها جزای اعدام مقرر کرد و حکم به تبعید تمام مانویان از مملکت داد. **ژیوستی فیان** نیز در سنه ۵۲۰ برای مانویان جزای اعدام اعلام کرد. **مارکوس دیاکونوس** شرحی راجع بیک زنی بنام **یولیا** از انطاکیه می‌نویسد که مبلغ مانوی بود و در حدود سنه ۴۰۰ مسیحی به **غزه** آمده و بنشر دین مانی مشغول بود و نیز فعالیت عظیم **شاداورمزد** در آسیای مرکزی قابل ذکر است که یکی از بزرگترین مرزجین وائمه و قدسین مانوی است بعدیکه تاریخ ولادت او پس از تاریخ ولادت و وفات خود مانی (که هر دو در نوشجات مانی مبدأ تاریخ بود) نیز مبدأ تاریخی شده

---

(۱) در سنه ۲۸۷ (پنجاه سال بعد از وفات مانی) و بجزئی در سنه ۲۹۶ برادر سمات **ژوئیان** پروکونسل آفریقا فرمانی از امپراطور روم **دیوکلین** (Diocletianus) بر ضدّ مانویان و لزوم سوزاندن کتب آنها صادر شد و دو قرن پنجم مسیحی پاپ سنت **لئون** حکم سوزاندن نوشته های مانویان داد و مصادر کلی از این اوراق و کتب که ضبط شده بود سوزانده شد.

است (از سنه ۶۰۰ مسیحی) (۱) و همچنین مذهب رسمی شدن مانویت در مملکت اوینورها از سنه ۷۶۳ مسیحی (۲) و دخول آن دین در چین و انتشار معتد به آن در آنجا (۳) و

(۱) در طغارستان و دومروینج دین مانوی در آن زیادی داشت. بعد از آنکه **هوئی تسونگ** سباح چینی در ربع دوم قرن هفتم مسیحی گوید که مانویت دین مطلق ایران است که مقصد آن نواهی ایران بوده که در حدود طغارستان بود که دین مانوی در آنجا خیلی قوت داشت و در اوایل قرن هشتم مسیحی یک خلیفه مانوی در طغارستان مستقر بود.

(۲) در ۲۰ نوامبر ۷۶۳ خاقان اوینور شهر **لویانگ** پایتخت مشرقی چین را گرفت و چند ماه در آنجا توقف نمود و در این شهر دعای مانوی بار نزدیک شدند و وی بدین آنها گروید و از آن تاریخ یعنی ۷۶۳ مسیحی مذهب مانوی دین رسمی دولت اوینور شد و رونق کامل داشت تا وقتی که در سنه ۸۱۰ مسیحی قریزها سلطنت اوینور را منقرض کردند. اسم **قاغان** (خاقان) مملکت اوینور **بوگو** یا **بوگوگ** بود و مملکت او در **اورخون** (شمال مغولستان) بود. شرح این واقعه یعنی تصرف **لویانگ** و قبول دین مانوی در یک کتیبه سغدیانی (چینی و ترکی و سغدی) که بین سال ۸۰۸ و ۸۲۱ مسیحی در پایتخت مملکت اوینور **قارابالگاسون** ثبت شده برای ما مانده است. پس آنکه مملکت و دولت بزرگ اوینورها در سال ۸۱۰ بدست قریزها فتح شد باز مانویت در مملکت کوچک منشعب از مملکت بزرگ میبود در دین اینورهای شرقی در ایالت غربی چین امروزه **کانسو** و **شانسی** که پایتخت آن **کانچو** است و همچنین نزد اوینورهای غربی و دولت کوچکی که در واحه **تورفان** باقی مانده و پایتخت آن **خوجو** نزدیک **تورفان** بود دوام کرد. پس از زوال دولت بزرگ اوینور چینیها به تعقیب مانویان پرداخته و در سنه ۸۴۲ مسیحی بموجب فرمانی این مذهب در تمام ممالک چین ممنوع شد اگر چه کم و بیش تا قرن ۱۴ مسیحی در چین دوام داشت. خاقان اوینور در ۲۰ نوامبر سنه ۷۶۲ به **لویانگ** دست یافت و در ماه مارس سنه ۷۶۳ به مملکت خویش برگشت و پهلوانر معلم مانوی را با خود برد که آنها دین مانوی را نشر کردند.

(۳) نظر بر روایات چینی در سنه ۶۹۱ مسیحی یک شخص مهم مانوی کتاب اصول را (که ظاهر آن همان انجیل مانوی بود) به چین برد. در سنه ۷۱۹ مسیحی نایب السلطنه چین در طغارستان یک روحانی عالیقام مانوی را بعنوان دانشمند علم نجوم بدربار چین فرستاد و بر اثر فعالیت وی هفت معمولی مینی بر اساس سیارات مبدع در چین رایج شد. در سنه ۷۴۲ در چین بنا نویان حق اقامت داده شد و دین آنها جزو مذاهب مجاز گردید. در رساله مانوی چینی که ذکرش گذشت گوید در آن سال (یعنی سنه ۷۱۹ مسیحی) مملکت هرچا و مملکت طغارستان و مملکت هند جنوبی سفرانی بدربار امیر اطور چین فرستادند که عرض احترام نموده و باج بیاورند. از مملکت طغارستان پادشاه چنایان بنام **تشی** یک عریضه به امیر اطور فرستاده و در آن **موچوی** بزرگ (**موژک** - معلم مانوی) را حضور امیر اطور معرفی کرده و نوشت که این شخص در علم نجوم ماهر است و عقل عیب دارد و هیچ سؤالی نیست که او جواب ندهد و خواهش کرده بود که او را بحضور یار داده و تحقیقات لازمه از او بکند و اجازه تأسیس یک معبد برای عبادت بر طبق مذهب خود بدارد. ۹۴ سال بعد از آمدن این معلم بزرگ به چین یک فرمان دولتی دین مانوی را اصولاً ممنوع کرد (یعنی تبلیغ آن را بچینیها) ولی به متقدمین آن آزادی اصل بدین خود داد و نیز گوید هفت هفت روز در طبق حد سیارات مبدع نیز پس از آمدن این معلم مانوی به چین در سنه ۷۱۹ مسیحی در مملکت چین پیدا شد و اسامی روزهای هفته از سغدی اقتباس گردید.

ظهور اختلاف و انقسام بین مانویان و دو فرقه شدن آنها بنام **مقلاصیه** و **مهریه** و جدا شدن مانویان آسیای مرکزی از مرکز خلافت مانوی یعنی بابل و خلیج بیست اصلی امام بابلی و معروف شدن آنها باسم دیناوران و تسمیه پیروان خلافت بابلی باسم دینداران و نمای خلیفه اموی **ولید ثانی** (سنه ۱۲۵-۱۲۶) بمانویان و قلع و قمع کلی مانویان معروف بزنادقه (از زندیک بمعنی ناولیون) در عهد مهدی خلیفه عباسی و البته قصه‌های زیاد (۱) و جالب توجه معارف آنها مانند **این مقفع** و غیره و تکفیرها و تعقیبات مانویان در ممالک مسیحی که خود داستان درازی دارد. این تعقیبات باعث مهاجرت مانویان بین التهرین و ایران بسوی شرق و شمال شده در ترکستان و مخصوصاً در سفد عدّه عظیمی مقرر کردند (۲). زبان سریانی کم کم فراموش و متروک شد و نوشتجات آنها عمده بیازمی و قسمتی بیاریسک تبدیل شد. بعدها به سغدی و از سغدی بترکی هم ترجمه شد. بقول **ابن التمیم** پس از انقراض دولت ساسانیان مانویان از ماوراءالنهر بایران برگشتند و **خالد بن عبداللّه القسری** با آنها مساعد بود و نیز گوید در بغداد هنوز در عهد خود او عدّه متدبّه بودند و وی ۳۰۰ نفر از آنها را در عهد **معز الدوله** می شناخته ولی در زمان تألیف کتاب **الفهرست** حتی پنج نفر هم در آنجا نیست و بیشتر در حوالی سمرقند و صفد و بُنجیکت هستند و آنها را اجاری خوانند (۳).

مانی شش کتاب نوشته و منشورهای بسیار باصحاب و پیروان خود و شاید دیگران هم فرستاده که اسامی عدّه ای از آنها در ضمن فهرست ۷۶ رساله مانی و اصحاب او در کتاب **الفهرست** به ما رسیده است. از شش کتب پنج تا را بزبمن (۱) در کتاب **الانساب** تألیف **سمعانی** در ماده زندی قصه پانزده متعلقی از تعقیب مانویان از طرف هرون الرشید آمده است.

(۲) **مسعودی** در **مروج الذهب** در باب قوم **حَکَر** غیر از اقوام ترک گوید که امروز (یعنی در سنه ۴۴۲=۹۴۴ م. صی) در بین تمام اجناس ترک قوی تر و پر شوکت تر و صاحب مملکت منظم تری از آنها نیست و صاحب مملکت کوشان هستند که بین خراسان و چین است و مانوی هستند و در میان ترکها غیر از آنها کسی پیر و مذهب مانی نیست - عجب آنست که **جاحظ** که قریب یک قرن قبل از **مسعودی** نوشته در کتاب **العیون** (چاپ مصر سنه ۱۴۲۴ جلد ۴ صفحه ۱۴۸) گوید که زنادقه (مانویان) هیچ وقت امتی نبوده و ملک و مملکتی نداشته اند و پاکت شده یا فراری بودند یا متناقض - (۳) قبل از ظهور اسلام هم در ایران میان مانویان انقسام و انشعابی پیدا شده بود و پُتنو و **مزداک** که ضامراً عقاید او از همان طریقه پُتنو منشعب شده بود تبعید و انقلاصی در دین مانی آوردند.

خودش بعضی زبان محلی که آرامی شرقی باشد و مانی در آن بزرگت شده نوشته است و در کتب عربی و غیره زبان آن کتابها را سریانی نامیده اند و لسی بعضی تصور کرده اند که دلایلی در دست است و مخصوصاً از قطعه ای از کتب او که **بارکنای** در کتاب سریانی خود آورده معلوم شده که زبان مانی و کتب او سریانی کامل بمعنی معروف آن یعنی زبان ادبی **اورفه ( ادسا )** نبوده است. ولی قول اخیر آنست که آن بهر حال نوعی از سریانی معروف بوده است. از بعضی از مندرجات این کتب بواسطه مستقیم و غیر مستقیم اطلاعاتی داریم مثلاً در کتاب **سفر الاسرار** ظاهر آ شرحی از عقاید **ابن دیصان** ذکر شده است. بکتاب هم باسم **شاپور مان** پیاریسک یعنی زبان جنوب غربی ایران نوشته است و بیشتر مندرجات آن راجع بمعاد بوده است<sup>(۱)</sup> ولی قرائنی موجود است که وی تسلط کامل و خوبی در فارسی نداشته و بردن مترجم با خودش پیش بهرام چنانکه گذشت یکی از آن دلائل است و بعید نیست که بزبان پارسی بیشتر آشنا بوده است. خصوصاً ذکر این نکته بی مناسبت نیست که ابن فقیه که مانی و پیروان او آنچه در کتب و نوشتجات خود برای زودشتیان نوشته اند در آنها اصطلاحات زردشتی از قبیل **کهورد ( کیومرث ) و سروشاو و هشیغی ( به سغدی میثرا ) و فریسف و مهر یزد و زروان و فریدون ( بهست ملیب )** بکار برده اند مربوط بآن نبوده که دین او در اصل مایه و ماده ای کلی از عقاید زردشتی داشته است. این ظن و عقیده که دین مانی از دین زردشتی مایه گرفته و تحت نفوذ و تأثیر آن بوده چندی شیوع داشت و محققین تا بیست سی سال قبل بر این تصور وجود یک طریقه ایرانی نجات نفوس و بتعبیر آلمانی **فرزیه ( باتوری )** **Iranische Erlösungs Mysterium** قبل از مانی فرض کرده بودند. لکن پس از تحقیقات عمیق جدیدتر و دقت و غور کافی در آثار مانوی جدیدالکشف بتحقیق پیوسته که این ظن اساسی ندارد و فقط ناشی از آفت شده که مانی که دین خود را دنیائی و با اصطلاح نرکها « جهانشمول » میدانست و میخواست دین او جای همه ادیان عالم را بگیرد و خود را خاتم رسل با خاتم الانبیاء میدانست سعی داشت همه مطالب و عقاید

(۱) بنویسین **التدیم** این کتاب بای در اجلا (اصلاح مانوی مرگ) ستاین و انحلال بر کردگان

و انحلال خفا کاران داشته .

خود را با اصطلاحات هر ملت و اقلی ترجمه و بیان کند که مفهوم آنها باشد و چنانکه در شرح عقاید او خواهیم گفت او و پیروانش در استعمال هر زبانی برای بیان عقاید خود اصطلاحات خود را با مسامحه ترجمه کرده اصطلاحات یونانی با عیسوی یا فارسی زردشتی و بعدها چینی بودائی را برای سهل الفهم کردن آن مطالب بی محابا و ملاحظه استعمال میکردند. بطور مثال ذکر این نکته مناسب است که یکی از کتب معروف مانی معروف به **سفر الجبایره** است که قطعاتی از آن بزبانهای ایرانی بدست آمده و در زبان ایرانی باسم کتاب **گوان خوانده** میشد که جمع **کو** و مشتق از لغت اوستایی **کوی** است که در زمان ساسانیان این کلمه بمعنی **جبار** استعمال میشده است. از مآخذ عربی که ترجمه عربی این کتاب را در دست داشته اند مانند **رسالة غضنفر تبریزی** (که اقتباسی از آن در دیباچه آلمانی **الانوار الباقیه یرونی** ثبت شده) می بینیم که اسم پهلوانان یا جبایره ایرانی مانند **سام** و **نریمان** در همان کتاب مانی آمده بوده است و لسی در مقام تحقیق معلوم شده که این اصطلاحات ایرانی را تلاطمه مانی در مقام ترجمه بزبانهای ایرانی بجای کلمات سریانی گذاشته اند و معانی آنها بر آن بوده که همه اصطلاحات و حتی اسامی خدایان و ماهها و اسمهای اساطیری را بزبان منقول الیه ترجمه میکردند و مانی در آن کتاب از روایات داستانی ایرانی هیچ ذکر و استفاده ای نکرده بوده است. در واقع این کتاب مانی مأخوذ از کتاب **اخنوخ** (ادریس) است که اصل آن قریب چهار قرن قبل از مانی بزبان عبرانی نوشته شده و بعدها به شش یا هفت زبان ترجمه شده که فعلاً قطعاتی یا اقتباساتی از نسخه یونانی و لائینی و یارنی و یاریسک (من همیشه این لغت را برای زبان ایرانی میانه جنوب غربی استعمال میکنم) و سفدی و قبطی بدست آمده و موجود است و از اصل کتاب فقط يك ترجمه کامل در زبان حبشی تا امروز باقی مانده است و بس و قطعاً باید فرض کرد که يك ترجمه آرامی هم وجود داشته که مانی که عبرانی نمیتوانست بخواند از آن نسخه آرامی استفاده کرده است. این کتاب مانی همان است که بفرنگی **Livre des géantes** ترجمه کرده اند. بهر حال بودن اصطلاحات و حتی طرز زبان و عقاید بصورت زردشتی نباید موجب اشتباهی گردد. از کتب دیگر مانی علاوه بر **سفر الجبایره** و **شاپور رحمان** و **کتز الاحیاء** که بمقتضی بعضی ضمیمه انجیل مانی

بود سفر الاسرار و فر قماطیا که در مآخذ ایرانی ظاهر آبنگاهیک بود و لایقینی شاید همان Epistula Fundamenta معروف است (۱) انجیل زنده یا انجیل مانی را باید مذکور داشت. این کتاب اخیر یعنی انجیل که قطعانی از آن در آثار تور فان بدست آمده بریست و در قسمت مطابق ۲۲ حرف هجی آرامی بنشاده بوده است و ظاهر آبك جلد آلیوم تصاویر که مبین و نشان دهنده مطالب کتاب بوده و در یونانی باسم ایفون و در زبان پارسی اردهنگ و در یارسیك ارتنگ و در قبطی ایفونس و در کتب مانوی چینی «تصویر دواصل بزرگ» نامیده میشد ضمیمه آن بوده است. و تئیکه از شرح عقاید و «سیستم» فوق الماده عجیب و غریب و افسانه‌ای و طولانی و درهم و برهم و مشکل و پر شاخ و برگ و جزئیات و پیچیده و اغلب حتی متناقض دین مانی و مخصوصاً عقاید تکوینی او (Cosmogénie) بحث میکنیم (که شاید بعدها در خطابه دیگر متقم این خطابه صورت گیرد) ملتفت خواهید شد که جزئیات اوضاع و تشکیلات آن عقاید بقدری مفصل و پراز اوهام است و بعدی که بیرونی آنها را هذیان و سفه مینامد پیچیده است که واقعا هم بدون يك آلبوم یا اطلسی در قلم دست خواننده که دائماً برای فهم غوامض بآن هر ساعت رجوع کند آن دستگاه عظیمی که مانی در غایت خلق کرده بود و از کتب اختیارات و جئات الخلود و کتب سحر و طلسمات خود همان عقب نماند مفهوم نمیشد و ظاهراً خود مانی ملتفت قصور در این کار بوده و حتی خود او جزئیات عوالم تکوینی و داستانهای آنرا گاهی بعد فراوانش میکرد و بهمین جهت این کتاب را که ما بمساحه از آن آلبوم یا اطلس تعبیر میکنیم ساخته بود (چنانکه جکسون (Jackson) لوحهای مشتمل بر اشکال هشت زمین مانی نقش کرده). همینکه گوید که انسان آرزو میکند که کائنات مانی قالبی مومی از دنیای تصویری خود پهلوی خود داشت که هر وقت این مطالب عجیب را بیان میکرد بآن «موئل» نگاه میکرد که رشته را کم نمکند. از این کتاب او تنگ هنوز در قرن پنجم (یعنی عهد سلاطین غزنوی و سلجوقی) نسخه‌ای در غزنه وجود داشت

---

(۱) شاید همین کتاب است که در مآخذ چینی کتاب دو رشته با دو اصل (یرنیپ) نامیده شد و بتول پیلو (Pelliot) ظاهراً در ایرانی اسم «دوئین نامک» داشته است.

و ابوالمعالی در کتاب فارسی خود بیان الادیان از آن حرف میزند. محض اینکه آنچه نسبت باین پیچیدگی دستگاه خلقت تصویری مانی بیان شد مبالغه و یا طعن و ناشی از کم اخلاسی بمانی تصور نشود این مثال باید کافی باشد که در قسمتی که مانی از ده آسمان و هشت زمین و هفت ستون و سه چرخ و دیوهای دریا و قسمتهای آسمانها بتفصیل حرف میزند بطوریکه افلاك جزئیه نصیرالدین طوسی و شارحین کتب او (۱) بیش آن سهل نماید و شاید بی شباهت بجغرافی آسمانهای حاجی سید کاظم رشتی نیست (۲). ضخامت هر فلک را ده هزار فرسنگ و ضخامت جو بین هر دو فلک را باز ده هزار فرسنگ و جمعا همه را از بالا به پائین ۱۹۰۰۰۰ فرسنگ می شمارد و گوید که خداوند آسمانها در فلک هفتم نشسته یعنی از پائین بیالا آسمان هفتم ولی در کفایا که باز از تقریرات مانی افلاك را شرح میدهد خداوند را در فلک سوم از بالا بیائین قرار میدهد باین خیال که هفت از ده که تفریق شود سه میماند در صورتیکه فلک هفتم از پائین بیالا باید فلک چهارم از بالا بیائین باشد !! و چقدر موشکافی و متنبه روی ارزن گذاشتن توان شمرد بیان قسمتهای آسمانها را از سی درجه فلکی منطقه البروج تا ۲۵ نالته دائرة فلکی و مدت سیر آفتاب را در آنها از یکماه و یک روز و دو ساعت و یک ساعت و بیست ثانیه و ده نانیة زمانی به تفصیل. آنچه در این شرح بدرود لغویون ما می خورد اصطلاحات فارسی و پارسی و سغدی آنها است مثلاً آستنگ و راستون

---

(۱) خواجه نصیرالدین طوسی برای حل مشکلاتی در علم هیأت که بنظر متقدمین غیر قابل حل می آمد (۱۶ اشکال) افلاك جزئی زیادی بغیر از فلک عطارد بعد از ۳۱ فلک در کتاب تذکره خود پیشنهاد کرده و خطری در شرح تذکره عدد آن افلاك جزئی را به ۷۸ رسانیده است.

(۲) حاج سید کاظم رشتی از علماء شیعه و تلمیذ شیخ احمد احسانی در کتاب شرح قصیده که شرحی است بر قصیده عبدالباقی اتمی موصلی (طبع طهران سنه ۲۷۰ هجری قمری) در صفحات ۱۱۶ و ما بعد بحال مدینه علم را ۲۲ محله شمرده و در وسط محله بیست و دوم ۲۶۰ بند (کوچه) شمرده باین و نشان که صاحب هر یک از آنها را نیز با اسم عجیب آنها که شبیه به کلمات مهمل هندیانی است ذکر کرده است.



و چهرگ و زمان<sup>(۱)</sup> و وبانک<sup>۲</sup> برای یک برج یا یکماه و یک درجه فلکی با یک روز و پنج دقیقه دایره فلکی یا دو ساعت و ۱۵۰ ثانیه فلکی یا یک ساعت زمانی و بیست و پنج ثلثه فلکی یا ده ثانیه زمانی (بلق و نشر مرتب)<sup>(۲)</sup> . در شمردن اسامی دیوان مانند آشقلون و نمرئیل و ملائکه مانند میکائیل و سرائل و رفائیل و جبرئیل و آنشل و دادئل و آبرئل و نلیدئل و رقتل و بارسیموس و غیره اِطْطاب مانی کمتر از خرافات مؤلف یا جاعل کتاب معمول تکنوهای بابلی که اجداد خود را جریثا بن بدینا بن یرطائیا بن شالاطیا خوانده و مطالب خود را به حکمایی مانند ارمسیا و برهمانیا و یَبوشاد و صَمُرِیث و سوهاسات و یاربوقا و غیره نسبت داده نبوده<sup>(۳)</sup> و تردید بکتاب دسانیر معروف با اصطلاحات جمعی عجیب آن است که آقای دکتر شفق قبول زحمت استخراج آنرا نموده و در رساله سه سخن رانی خود صفحه ۶۹ درج کرده است . علاوه بر کتب مذکور در فوق مانی اسامی کتب دیگری هم ازو در کتب قدیمه دیده میشود که حکم قطعی در سخن انتساب آنها بمانی نمی توان کرد مانند کتاب الجبله<sup>(۴)</sup> که مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف ذکر کرده و کتاب الیهدی والتنبیه که یعقوبی بمانی نسبت میدهد و صبح الیقین<sup>(۵)</sup> والتأسیس که بیرونی در ضمن رساله خود در باب فهرست کتب محمد بن زکریای رازی اسم میبرد . شرح مشبع و کاملتر کتب و رسائل مانی و مندرجات آن را طالبین در کتاب نفیس آلفاریک در دو جلد بزبان

(۱) میان زمان ( که معادل یک ساعت است ) و وبانک<sup>۲</sup> ( که معادل ده ثانیه است ) یک قسمت دیگری نیز هست که حکم دکان یا دگه دارد و به سفدی قیید نامیده میشود و معادل ۲۰ ثانیه زمانی یا ۵۰ ثلثه فلکی است .

(۲) هنینگ در مجله مدرسه تحلیلات شرقی و افریکائی لندن مجلد ۱۲ صفحه ۳۱۱ شرحی واقعی راجع باین تقسیمات نوشته و در ضمن جدولی از اسامی سفدی و عربی و یهودی و پارسی هریک از قسمتها و معادل درجات فلکی و مدت زمانی آنها ثبت نموده است .

(۳) مؤلف این کتاب ابومطالب زبأت ( احمد بن العسین بن علی بن احمد بن محمد بن عبدالملک ) نام دارد که مندرجات کتاب را به ابن وحشه نامی نسبت میدهد .

(۴) در بعضی نسخ ضح البین .

قرايه خواهند يافت. اگر نسبت بتعليمات فلسفي ديني ماني قدرتي جبارت شده درمقابل بايد گفته شود که اين مؤسس دين مطالب خوب و عالي هم دارد و مبنای عقايد او فلسفه جديد يوناني و **گنوسی** و امتزاج آنها با اديان سامي و خصوصاً مسيحيت و طریقه‌های متکلمين مسيحي مخالف اکثريت بوده و در واقع مانند طریقه هرقيون و **ابن یحسان** شکلي از **هلفنيزم** (بمعنی فلسفه يوناني بعد از اسکندر) بود چنانکه توضيح کامل آن در ضمن بيان اصول و فروع عقايد مانوی بمرض خواهد رسيد و مخصوصاً بايد گفته شود که در جنبه اخلاقي و نفوی و آداب تعليمات مانوی خیلی دارای صفا و انساني بوده و حتی خصم بزرگ مانويان **سنت آگوستين** در ضمن مباحثه بالسقف مانوی آفریقای **هورتوناوس** باخلاق بر عيب مانويان شهادت ميدهد. و خواندن اعتراف نامه مانوی با **سم خواستوا** گفت که نسخه ترکی وسفدي آن در دست است کافی است برای توجه باشک طعن شديد مخالفين مسيحي باين دين چقدر بي اساس است و البته اگر مستقدمات و بنياد اصول آن دين آنقدرست و خرافي بود که در ظاهر بنظر می آيد و تن محقق علامه‌ای را مانند **ييرولمي** زده است علمانی مانند **محمّد بن زکریّا** و **اديب فاضلي** مانند **ابن المقفع** و بسياری ديگر در محيط تعليمات ساده تر اسلامي و ببحوجه مباحثات متکلمين و معتزله مجنوب آن عقايد و تعليمات نشده بودند (اگر چه محمّد بن زکریّا مانوی نبوده و کتابی در ردّ **برهيس** تنوی نوشته) و اين فقره برای اين جانب سرّی است غامض که حلّ آن سهل نيست. البته شکل آن دين در قرون بعد بتدريج بقدری افسانه آميز و خرافانی شده بود و ديوها و خدايان بيشمار در آن استيلا يافته و منترهای سحري زياد ديده ميشود که خود دين مانند طریقه جادوگری و دفع شياطين و جلب توجه خدايان گرديده بود و البته اين وضع از طرزيانان خودماني پيدا شده که ارواح علويه و خدايان را مأمور و وظائفی داشته و بعداً عوام آنها همه اين اشباح و ظهورات را خدايان حقيقي شمرده اند و مخصوصاً چون مترجين مانوی چنانکه گفته شد در هر راجحه ای اصطلاحات بمعنى مذاهب را آزادانه استعمال ميکردند اين فقره باعث ترايد عده خدايان شده و اسم خدايان را نيز ترجمه کرده اند و آن خدايان محلی و رفقای خود را هم بتدريج می آوردند و عده اصلی خدايان که خود خیلی زياد بود بدین طريق فزونی ميگرفت. مثلاً مانند **فريدون اولين طبيب**

ایرانی در اوستا که اسم او در آوراد و غزائم مانویان بهمان اندازه عمومی است که در میان زردشتیان و حرزهای آنها و سبب عمده ضعف و سستی و زوال تدریجی دین مانوی که اگر چه کمایش هزار سال دوام کرد سرعت ناپایدار شد همین عدم سادگی و غامض بودن آن و محتاج هضم بودن آن همه فرضیات موهوم بوده نه تنها تعقیب و سخت گیری زردشتیان و مسیحیان و مسلمین و محققین شروع آثار این ضعف و زوال را از همان زمان خود مایه ملاحظه نموده و دریافته اند بعلاوه مخالفت آن با نظام اجتماعی بشر چه ترویج عدم تناسل و بر انداختن اصل حیات از اصول آن بود و همین جهت بقول بیرونی بهرام در موقع محکوم کردن مانی گفت این شخص برای آن برخاسته که عالم را خراب کند پس بهتر آنکه ماقبلاً و پیش از آنکه وی برآمد خود برسد او را خراب و نابود سازیم تحقیق و مطالعه کامل در دین مانوی محتاج بحث در چندین موضوع است که آنها را پولوتسکی (H. J. Polotsky) مؤلف یکی از بهترین مقاله ها در باب مانویت در دائرة المعارف علوم و معارف کلاسیک (یونانی و لاتینی) پاوولی و ویسوا به بحث قسمت با فصل تقسیم کرده است و از آنجمله قسمتهای راجع بمنابع اطلاعات و تاریخ حیات مؤسس و تاریخ خود مانویان در این صحت امروزه بطور اختصار و اجمال بیان شد و قسمتهای مهم باقی مخصوصاً اصول و اساسات و تشکیلات «سیستم» مانویت و آداب و عبادات و فرائض و سنن و واجبات و منهیات عملی و ارتباط دین مانی با مسیحیت و عقاید آن و اساس فلسفه دین مانی و منشأ آن باید ناچار موضوع یک صحبت جداگانه و متمم باشد که چنانکه واضح است فرصت امروز نه تنها نماند بلکه وقت شریف آقایان حضار پیش از حد جائز مشغول شنیدن این بیانات خشک گردیده و یقین دارم همه خسته شده اند اینجانب در باب بقیه مطالب نیز یاد داشتهائی دارم و حاضر است ولی عرض آنها امروز اگر برای من زحمت زیادی نداشته باشد برای مستمعین طاقت فرسا خواهد بود و اگر چند دقیقه دیگر هم صرف جواب سؤالات ممکن حاضرین شود برای امروز کافی بنظر می آید و ویمانه لطف آقایان در توجه بر این حقیر نزدیک بلب ریزی خواهد بود پس همان به که سخن را با تجدید تشکر خالصانه خود از صرف وقت فضیلتی حاضر به بیانات امروزی خاتمه بدهم.

## قسمت دوم

(۱۲ بهمن ماه ۱۳۲۹ هجری شمسی)

در خطابه‌ای که در ۲۵ آذرماه سال گذشته در همین انجمن بمقاسای دوست محترم و فاضل خودم آقای پورداود خواننده شد شمه‌ای از ظهور مانی و تاریخ زندگی او و انتشار دین وی بیان شد و چون وقت کافی نبود قسمت دیگر این موضوع که راجع به شرح اصول و فروع دین مانوی باشد بموقع دیگری محول گردید و امروز پس از يك سال از يك زندگانی متزلزل و بی اطمینان نصیب شد که باقی خطابه را با تمام برسانیم. دین مانی یکی از غوامض مسائل تاریخ ادیان است و فهم آن بغایت مشکل است و میتوان گفت بنیان و ترکیب عقاید مانوی در تکوین اصلی موجودات و سیر تاریخی وجود بقدری پیچیده و پراز افسانه و داستانهای موهوم و شبهه‌بخرافات است که شاید نظیری در میان ادیان عالم و بلکه افسانه‌های قدیم هم ندارد. علاوه بر این پیچیدگی منظومه عظیم و پر عرض و طولی که مانی ابداع نموده بی اندازه پهناور و جامع و محیط و دارای داستان دراز است.

از پیش از دو قرن باین طرف تحقیقات زیادی در منشأ عقاید مانوی و کیفیت تشکیل آنها بعمل آمده و مخصوصاً در ظرف پنجاه سال اخیر در این زمینه مساعی زیاد بکار برده و رسائل و مقالات بیشمار تألیف شده است. عقیده‌های مختلف یکی بعد از دیگری طرح و متروک گردیده است و بطور خلاصه آنکه چندین عقیده ربط دادن عقیده مانوی بفرقه هندو رایج بوده و بعدها پس از اکتشاف آثار مکتوب در ترکستان چینی در شش نقطه در حوزه تورفان که چند هزار قطعه بوده و چند صد قطعه از آن آثار مانوی و در زبانهای مختلف بود مخصوصاً در زبانهای ایرانی میانه یعنی پارسیک (یا پارسی جنوب غربی) و یارنی (پهلوی اصلی) و سندی جمعی از محققین مایل باین عقیده شدند که عقاید قدیمی ایرانی و مخصوصاً عقیده زروانی و بعضی طریقه‌های غیررسمی و بدعت آمیز زردشتیان در دوره اواخر اشکانیان و اوایل ساسانیان در ترکیب و بنیان

مانی بوده و قسمتی مهم از عقاید «گنوسی» رایج در سوریه و بین النهرین و عقاید قدیم بابلی و ایرانی با سبقت گنوسی دارد) در منبع و منشأ اصلی آن اهمیت زیادی داده شده است و بنا بر این اگر آخرین تحقیقات و عقاید را در این باب خلاصه کنیم میتوان گفت که هیأت مجموعه تعلیمات مانوی معجونی است حاصل از ترکیب (Syncretism) مسیحیت «گنوسی» سوریه و بین النهرین و عقاید قدیمی بابلی و فلسفه هلنی یونانی جدید و عقاید ایرانی زردشتی و غیر زردشتی. مانی که از طرف پدر و مادر ایرانی و پارسی (یعنی ایرانی بولان دوست) و از حیث وطن بابلی بوده و از حیث مسکن و نشو و نما در عیط مفصله با هاندانی قدیم در میسان بدوران آمده و بواسطه مسافرنهای خود در مشرق و مغرب با دین بودائی و مسیحیت و مخصوصاً طریقه‌های «گنوسی» بازیلیسی (Basilides) و والنتینوس (Valentinus) و هر قیون و یار دیسان و غیره آشنا شده بود آن عقاید گوناگون و فلسفه را با قالب ابداعی خود ریخته و منظومه جدیدی بوجود آورده که با قوت و نفوذ تمام آن دین مستقل وی در جهات اربعه از مرکز خود انتشار گرفته است و چون روح آن عبارت از توفیق نجات بود مورد حسن استقبال بابلی‌ها و ایرانیان و مصریان و مسیحیان سوریه و مغرب زمین گردیده است و در واقع مانی با اطلاع اولی از مذاهب «گنوسی» رایج در آسیای غربی و طریقه مفصله بطور غیر مستقیم عقاید قدیمی بابلی و هم‌هلیزم سوریاتی را اقتباس نموده و بر آن مایه کمی از عقاید مذاهب غیر رسمی ایرانی و مایه بیشتری از عقاید مبتدعه «گنوسی» مسیحی اضافه و ترکیب نموده است. شاید وی از همه بیشتر تحت تأثیر طریقه‌های هر قیون و یار دیسان در آمده و بالاخره با اعمال قوه نبوغ و ابداع خود دستگاه عظیم و کاخ بلند پهناور بسیار پر پیچ و خم و پر تشکیلاتی پی افکند که شاید هیچ مذهب و طریقه‌ای باین بسط و باین درجه پهناوری و «تودرتو» وجود ندارد.

خلاصه آنکه پس از آنکه باور دین مانوی را اساساً یک منظومه بودائی و هندوی فرض میکرد و بورگیت (F.C. Burkitt) عناصر مسیحی آن را غالب و اساسی فرض میکرد و رایتس‌شتاین (R. Reitzenstein) بدیپروی از بوسه (Bousset) آن را مأخوذ از عقیده

نجات مرز آمیز ایرانی میدانست و بنویست (E. Benveniste) و نیبرگ (H.S. Nyberg) هم این عقیده را تقویت نموده و آنرا با عقاید فلسفی زردانی ارتباط دادند. شیدر<sup>۱</sup> با تغییر عقیده اولی خود آنرا از همه بیشتر به مسیحیت غیر رسمی و «گنوسی»<sup>۲</sup> هلنیست مرتبط شمرد. در این اواخر ویلن گرن (Geo. Widengren) تحقیقات جدید مفیدی در جنبه بابلی آن و مقایسه آن با عقاید آکدی و مخصوصاً منهب نئوز نموده و سودربرگ (Torgny Save. Soderbergt) جنبه ماندائی آنرا بدلائل زیادی تأکید و تأیید نموده و جداً سعی در اثبات این نظر کرده که اصل طریقه ماندائی قدیمتر از آن است که غالباً تصور میشود و نهايت های فوق العاده ای بین زبور مانوی قبلی توهااس و نوشتجات ماندائی پیدا کرده است<sup>(۱)</sup>. در اینجا يك جمله معترضه میخواهم عرض کنم و آن اینست که اینجانب با اینکه نمی توانم دعوی شایستگی اظهار عقیده خاصی در این باب یا تأیید و ترجیح يك عقیده از محققین متخصص بردیگری داشته باشم و آنچه در این خطابه بیان میکنم چیزی از آنست که از کتب و مقالات محققین غربی جمع آوری نموده ام تمایل زیادی باین نظر دارم که مفصله<sup>(۲)</sup> که مانی بقول این التدید در بین آنها نشو و نما یافته بود همان ماندائی های قدیم (در واقع ماندائی های ابتدائی یا اسلاف ماندائی های قرون بعد) یا قسمتی از آن هستند و مانی استخوان بندی اساسی و ابتدائی قسمتی از دین خود را از عقاید «گنوسی» ماندائی قدیم اخذ کرده است و اگر چه اغلب بدلیل قول این التدید که گوید « پدر مانی که از طرف حاتم مأمور ترك گوشت و شراب و معاشرت با نسوان شد از طیفون به میسان رفته و به مفصله<sup>۳</sup> که آنها نیز پیرو همین احکام بودند» پیوست چون ماندائی ها از این اعمال پرهیز ندارند یکی بودن مفصله و

---

(۱) زبور توهااس فسنی از زبور فیطی مانوی است و بنقیده محققین این توهااس که زبور یاو اسناد داده شده همان توهااس نلبسمانی است و زبور را هم در ربع اخیر قرن سوم مسیح نوشته است و سودربرگ عقیده دارد که این زبور در فلسطین و در يك محیط ماندائی<sup>۴</sup> شرب نوشته شده است.

(۲) این تفرقه و قوم که ظاهر آ اسم اصلی بومی آنها نمودائی است بظن قوی همان مابشین مذکور در قرآن و مابشین اصلی کتب اسلامی (نه مابشین حرانی) بوده اند.

هالندائی‌ها را قبول نکرده اند چنانکه پلدرسن (Johs. Pedersen) استدلال نموده است (۱) و شاید عدم اشاره در نوشته‌های مانوی به حضرت یحیی نیز مؤید این تردید شود ولی این التذیم مفتله را با «صَابَةُ الْبَطَايِح» که همان صابین ناحیه میسان باشند یکی می‌شمارد و گوید مفصله قائل به غسل در آب هستند و همه آنچه را هم که می‌خورند قبلاً می‌شویند و این کارها عیناً با فراط در ماندائی‌ها (صوبه یا صبه) کنونی معمول است. بعلاوه بدلیل قرائن متمتده نقل قوی بر آنست که هسنه آن قوم که بعدها به ماندائی معروف شدند و هم اکنون در مقر قدیم حوالی آب جاری شط العرب و دجله در اهواز و سوق الشيوخ و کوث عراق ساکنند در قرون اولای مسیحی از فلسطین بآبجا آمده‌اند و بهر حال قبل از مای در میسان مستقر شده‌اند اگر چه ممکن است بعدها بتدریج هم عقیده‌های آنها از گاهی بگاهی از سوریه و فلسطین نیز بآنها پیوسته باشند و عقاید بابلی و ایرانی که مخلوط به معتقدات کنوسی و منهب اصلی آنها که مؤسس آن با احتمال قوی حضرت یحیی بن زکریا بوده گردیده است پس از مهاجرت به بابل و میسان بتدریج داخل در آن شده است. بعضی اسرار دارند که طائفه ماندائی و دین آنها خیلی متأخر است و لذا بودن آنها را در میسان در عهد مانی بمیدانند لکن دلیلی بر آن وجود ندارد که آغاز عقائد ماندائی قدیمتر باشد. اینجانب مهاجرت اولی آنها را به بین‌النهرین در قرون اول مسیحی فرض کرده‌ام ولی بهر حال نه پیش از قرن دوم مسیحی لکن آقای پوئش (Henri-Charles Puech) در کتاب اخیر فراسوی خود «مانویت» ص ۱۲۶ اشتباهاً گمان کرده که من استقرار ماندائی‌ها را در بین‌النهرین در قرن سوم یا لاقلاً دوم قبل از مسیح فرض کرده‌ام در صورتیکه حقیقت آنستکه اینجانب در مقاله‌ای که در مجله مدرسه السنة شرقیة لندن مجلد نهم نوشتم یکی بودن سال و ماه ماندائی‌ها را با سال و ماه قدیمی ایرانی اثبات نمودم که عیناً بدون يك روز فرق همان حساب ایرانی را معمول دارند و اکنون در این شکی نمانده و راجع بیکبکیت اقتباس آن قوم گاه شماری ایران را هم حدس زدم که آنها این حساب

(۱) در عجب نامه یعنی مجموعه یادکاری ۶۰ سالگی ادوارد پرون.

زمان را از یومیان اصلی محلّ مهاجرت و وطن جدید خود میسان اخذ کرده اند چه در میسان يك جماعت ایرانی از زمان سلوکی ها و شاید پیشتر مستقر بودند<sup>(۱)</sup> و چون در کتب دین قدیم هاندانی مثلاً گنیزه بماههای خود ماههای میسانی اسم میبندند این حدس قوت میگیرد و نظر بر آنکه اسم ماه فروردین در میان آنها دلو و اسم اردیبهشت حوت و اسم خرداد حمل است و هکذا اینجانب اظهار نظر کردم که باید میسانی ها سال رماه ایرانی را در موقعی اخذ کرده باشند که فروردین کاملاً یا تقریباً در دلو واقع بوده و آن حال در اواخر قرن سوم قبل از مسیح بوده و تا آخر قرن دوم نیز قسمتی از فروردین در دلو می افتاده است و مقصود من همانا میسانی ها بوده نه خود قوم هاندانی جدیدالورود بان ناحیه که چنانکه ذکر شد بهر حال بطریق قوی میتوان قبل از قرن دوم مسیحی بوجود آنها در بین التهرین قائل شد اگر چه شاید بیان من کاملاً مطابق منظور روشن نبوده است.

مذاهب و طریقه های «هنوسی» چنانکه ذکر شد تلفیق و تألیفی بود از عقاید مذهبی و فلسفی مشرقی ممالک بین ایران و یونان یعنی بابل و همه بین التهرین و سوریه و فلسطین و مصر که تحت تأثیر هلنیزم (Hellenisme) یعنی فلسفه یونانی بعد از اسکندر و بیشتر فلسفه اشراقی از يك طرف و الهیات ایران و بابل از طرف دیگر بوجود آمده و مزوج شده و ترکیب یافته و يك نهضت و طریقه عرفانی منتشر در آسیای غربی شده بود که اگر چه مبدأ آن بقرون آخری قبل از مسیح می رسد ولی تشکل کامل و وسعت و انتشار و انشعاب و معروفیت آن پس از مزج به عیسویت بعمل آمده، شهرت

(۱) گرج میسان را که پایتخت میسان بود يك والی ایرانی که از طرف آنطیوخوس آپیانیس امیر آن ولایت شده و در نشت اخیر قرن دوم قبل از مسیح يك سلاله امرای میسان تأسیس کرد بنا نهاد و دو واقع این شهر جدید جانشین آنطیوخیا شد که آنطیوخوس بنا کرده بود و بعد سبیل آنرا خراب کرد و آن نیز جانشین شهر اسکندریه بود که اسکندر کیچ در اوایل سنه ۳۲۴ قبل از مسیح در همان نقطه بنا نهاد بود و باز بعدها یاسیل و طلیان دجله و کارون خراب شده بود - سلطنت قیسانی مستقل شده ویش از ۳۵۰ سال استقلال خود را حفظ کرد تا وقتیکه از وشر با بیکان آنرا منقرض نمود - مقدمی از عده عظیم زردشتیان در بطانج حرف میزند .



واهمیت آن از اوایل قرن دوم مسیحی شروع شد و تا اواخر قرن سوم نفوذ و استیلای زیاد در همان ممالک سوریه و فلسطین و بین‌النهرین و ناحیه‌ی در مصر و ممالک روم شرقی داشت. دین مانی که بزرگ‌ترین و نامی‌ترین و قوی‌ترین طریقه‌های بیشمار «گنوسی» بود باقی طریقه‌ها را که در واقع فرقی مبتدعه نصرانیت بودند تحت‌الشعاع انداخت. اساس «گنوسی» مبنی بر مکاشفه و اشراق و معرفت اشراقی و عقاید مخصوص تکوینی بود و همچنین فلسفه وجود که تنویتی جزء عمده و بنیان آن بود یعنی اعتقاد بدو عنصر اصلی خیر و شر و حکومت آنها در عالم و دیگر هفت قوه خالقه که ظاهراً منشأ آن عقاید بابلی راجع بشأثیر سبعة سیاره بود و خلاص و نجات روح انسانی از عالم مادی شر و عودت از بهال بالا که در واقع این اصول جوهر مرکزی عقاید «گنوسی» است که از تأثیر فلسفه جدید یونانی مخصوصاً افلاطونی مایه گرفته است و بشا بر آن طریقه و سائل بر گشتن روح بهال نور بیشتر عبارت از معرفت بحقایق و زهد در دنیا و امساك از معاشرت جنسی و تناسل است. از جمله عقاید متنوعه و عجیب زیاد «گنوسی» اعتقاد به مادر بزرگ یا خدای آسمانها است که در غالب طریقه‌های «گنوسی» موجود است که شرح آن محتاج بتفصیل بیشتری است و نیز اعتقاد بانسان قدیم یا ازلی و همچنین بانسان اوّلی یا آدم.

مطالعه و تمقّق در طریقه «گنوسی» برای فهم کاملتر دین مانی بسیار مفید و لازم است و لسی شرح کامل و جامع این عقیده (بنی «گنوسی») و فرقی مختلفه و زیاد آن در اینجا ممکن نیست و همین قدر کافی است که گفته شود که مایلین بتحقیق و مطالعه تفصیلی و عمیق و محیط در دین و فلسفه تکوینی مانی و عقاید مانویان قطعاً محتاج بنور در مذاهب «گنوسی» و از آن جمله ماندانی که هنوز زنده است و سایر طریقه‌های قدیم آن هستند مانند افیت‌های مارپرست (Ophites) و ناسی‌ها (Nasséens) و پراتی‌ها (Pratae) و شیئی‌ها (Sethians) و قانیینی‌ها (Cainites) و آرخونتیک‌ها (Archontics) و سوری‌ها (Severians) و باربلو گنوستیک‌ها (Barbelo-Gnostics) و ژوستینی‌ها (Justinians) و نیکولائی‌ها (Nicolaitans)

و دوستی ها ( Docetae ) از يك طرف كه خيلي قديمند و تقريباً همه آنها تحت اسم عام اوليت می آيد و طریقه‌هائی هستند بدون انتساب يك مؤسسی و از طرف ديگر پيروان الكسای ( Elkesaites ) كه يكي از معروفترين و وسيع ترين مذاهب «گنوسی» بوده در حدود ۱۰۰ مسيحي، ظاهراً در ماوراء اردن ظهور کرده و اساساً يك فرقه يهودی بود كه ميخواست مذهب يهود را احيا و تجديد كند و مؤسس آن الكسای كتابی داشت كه بطلان قوی مانی آنرا دیده است و شعبه‌های مختلف اين مذهب از اسنی‌ها ( Essenes ) و سمپسني ( Sampsaeans ) و ايبونی‌ها ( Ebionites ) و ماسبولتی‌ها ( Masbotheans ) و اوسی‌ها ( Ossiens ) و نزاری‌ها ( Nazarenes ) و ناصورانی‌ها ( Nasoraens ) و هموروپاتيست‌ها ( Hemorobaptists ) كه همه اين آخری‌ها از پيروان الكسای و فرقه‌هائی از قوم اسرائيل بودند و هم چنين پيروان دوسيتوس ( Dosillean ) از حدود قرن اول مسيحي و پيروان سيمون معروف به مخ ( مشعب ) ( Simonians ) و مناندر ( Menander ) و سرينتوس ( Cerinthus ) و ساترنيلوس ( Saturnilos ) شاگرد مناندر و گاريكرات از اسکندريه در قرن دوم مسيحي ( Carpocratians ) و غيرهم و بیش از همه اينها چهار مذهب با طریقه خيلي معروف قديم «گنوسی» مسيحي كه تقريباً بلا شك كم و بیش منبع ارشاد و تاحدی سرمشق مانی بودند و آنها عبارتست از طریقه باز يليلس ( Basilides ) كه در قرن دوم در انطاكيه ظهور كرد و طریقه والتين ( Valentin ) كه در وسط قرن دوم مسيحي تعليم كرد و مرقيون ( Marcion ) و بارديسان از اورفه كه همه آنها يكي بعد از ديگري در قرن دوم مسيحي در بين ۱۳۰ و ۱۹۰ مسيحي ظهور و انتشار يافت (۱) و داستان آنها بسيار مفصل است.

در قرون بعد فرقه‌های مسيحي گنوستيك با طریقه‌هائی مشبع از عقايد مانوی ظهور و در عالم مسيحي انتشار يافتند مانند پريسيليانيست‌ها ( Priscillianists ) در

---

(۱) مسعودی در كتاب التبيه و الاشراف كويد مانی در پيروي از كتب خود مرقيونيه و ديسانیه را ذكر نموده و بایي مخصوص برای مرقيونی در كتاب خود كلف و بایي ديگر برای ديسانیه در كتاب سفر الاسفار خود اختصاص داده و هم چنين در كتب ديگر خود .

اسپانی از اواخر قرن چهارم مسیحی و پاولی سین ها ( Paulicians ) در ارمنستان در قرن هفتم مسیحی و بوگومیل ها ( Bogomils ) در بلغارستان در قرن دهم و یازدهم مسیحی و پاتارین ها ( Patarines ) در قرن دوازدهم مسیحی در بوسنه ( Bosnie ) و ایتالی و کاتار ها ( Cathares ) که بقول معروف ۷۲ فرقه بودند در حرالی میلان ( Milan ) و آلپیژنسی ها ( Aibigensians ) در جنوب فرانسه در قرن ۱۱ و ۱۲ تا قرن ۱۵ که تاریخ بدعت و فتنه این مذاهب مسیحی نیمه مانوی خود داستان بسیار مفصلی است و اخیراً استون رونسیمان ( Steven Runciman ) از دارالفنون کمبریج کتاب مفیدی تحت عنوان « مانویت قرون وسطی » راجع به همین فرق مسیحی نیمه مانوی در پیش از در دست صفحه نوشته است .

بطور کلی شرح کافی راجع به گنوستیک ها در دائرة المعارف مذاهب و آداب هستعلی و نیز تا حدی در کتاب نفیس آلفاریک فرانسه بعنوان « نوشته های مانوی » پیدا میشود .

درايران نیز طریقه مزدکی در قرن ششم از دین مانوی مشتق شده بود . در خانۀ ابن مطالب راجع به عقاید محققین در اصل و منشأ دین مانی باید گفته شود که بر حسب تحقیق صحیح اگر چه مانی از همه مذاهب و ادیان معروف نزد او کم و بیش ( مثلاً از بودائی خیلی کم و از زردشتی و زروانی قدری بیشتر و از نصرانیت باز بیشتر ) و از طریقه های « گنوسی » بیش از همه ( و مخصوصاً از مرقیون ) اقتضای اخذ نموده لکن دین او فقط ترکیب اقتباسات نبود بلکه اساس و روح آن از خود مانی بوده و مؤسس این بنای عظیم و ریزنده پی آن خود آن شخص عجیب بود و رنگهای ادیان معروف دیگر عریضی و عمده برای سهولت نشر دین مانی در ممالک دیگر و بین اقوام هندی و زردشتی و عیسوی بوده است و تلاطم مانوی عادت داشتند که هر کلمه و اصطلاحی را حتی اسمها را و نام ماهها و خدایان را نیز بزبان قومی که تبلیغ میکردند ترجمه نمایند مثلاً اسامی جبابره سامی را به سام و یریمان ایرانی ( اوستائی ) نیز مَنَه که لقب گر شاسپ است ) تغییر میدادند ، معادل سامی یریمان یعقوب است که

در نوشته‌های سریانی مانویان استعمال شده. اسم فریدون هم در میان خدایان مانی آمده است.

بمقیده مانی ادیان حقه سابق هم محرف شده و کتب اصلی آسمانی و تعلیمات حقیقی و بر شایه از میان رفته و خود اصحاب مؤسّسین آن ادیان آنها را تحریف و مغشوش ساخته‌اند مانند **جاماسپی و آسوکا و یهودای اسخریوطی**.

شرح عقیده مانوی چنانکه باید محتاج به بیان بسیار مفصل و وقت وسیعی است و البته برای آقایان متجدّدین معنادر بمطالب موافق عقل و منطقی و بقول فریگی اشخاص **«راسیونالیست» (Rationalistes)** بسیار کسالت‌انگیز است و خلاصه آن که باید بدان اکتفا کنیم آنستکه اساس دین مانی بر دو اصل یعنی خیر و شر یا نور و ظلمت و سه دُور یعنی ماضی و حال و استقبال مبنی است. منشأ کلّ و اصلی وجود و در واقع خدای بزرگ دوتا است که یکی را نور و دیگری را ظلمت مینامیم. در منابع ایرانی این دو اصل را **«دوین»** نامیده‌اند. در بدو امر یعنی در ازل و قبل از حدوث خلقت و دنیا این دو اصل جدا و مستقل و متفکک از هم بودند که آن دُور را مانویان ماضی می‌نامند. قلمرو نور در بالا و منبسط به شمال و مشرق و مغرب بوده و مفرّظ ظلمت در پایین و متحدّ جهت جنوب بود و اگرچه باهم هم حدود بودند سرحدّ فاصلی داشتند و تماسی در کار نبود. بنا بر بعضی بیانات از قسمت جنوبی فضا نیز یک ثلث متعلق بنور بوده و لذا وسعت قلمرو نور پنج برابر قلمرو ظلمت بود. هر یک از این دو اصل در قلمرو خود ساکن و آرام قرار داشتند. عالم نور دارای تمام صفات خوب بود و نظم و صلح و فهم و سعادت و سازش در آنجا حاکم بود ولی در عالم ظلمت اغتشاش و بی‌نظمی و کثافت مستولی بود. گاهی این دو اصل را بعنوان دو درخت نامیده‌اند یکی را درخت حیات و دیگری را درخت مرگ (شبهه شجره طّیبه و شجره خبیثه در قرآن). در قلمرو نور پند عظمت حکمران است (که معادل **لردوانا** زردشتیان است و گاهی بایرانی **سروش** خوانده شده) و در قلمرو ظلمت پادشاه تاریکی (که معادل اهریمن است یا شیطان دین مسیحی). قلمرو نور از پنج ناحیه و مسکن بوجود آمده که پنج عضو خدا یعنی

هوش و فکر و تأمل و اراده و «اثون» های پیشمار (موجودات جاوید و مظاهر خدا) در آن ساکن هستند. قلمرو ظلمت هم از پنج طبقه روی هم دیگر بوجود آمده که از بالا بیابان عبارت است از دود یا مه [که ظاهراً همه که در مآخذ عربی هم ذکر میشود همانست (۱)] و آتشی بلغمه و باد محرق و آب لجنی و ظلمات. این پنج عالم را پنج رئیس یا آرخوف اداره میکنند با شکل دیو - شیر - عقاب - ماهی - افعی و این اشکل همه در پادشاه ظلمت که سلطان بزرگ آنها است جمع شده و در مقابل آن پنج عنصر پنج فلز یعنی طلا - مس - آهن - نقره - قلع و پنج طعم یعنی شور - ترش - مزه - تند و تیز - بی مزه - تلخ وجود دارد و در هر کدام از پنج طبقه ظلمت نوع مخصوصی از موجودات دوزخی پراست یعنی دیوان دویا - چهارپایان - طیور - ماهی ها - خزندگان . نور یا خبر در قلمرو خود مانند ذات مقیم در قصر شاهانه قائم بود ولی ظلمت و شر

مانند يك خوك در كثافت می غلطید و از زباله و نایاکی خشنود میشد و مثل مار در سوراخ كشیف خود خزیده بود . در داخله قلمرو ظلمت كشمكش و نزاع و جنگ دائمی و حله و هجوم می درمی دیوان بهمدیگر و دریدن و بلعیدن و خوردن یکدیگر و اشتهای وحشی و بهیمی بطور دائم وجود دارد و دائماً در حال جوش و خروش است و روبره بالا بسوی عالم نور هجوم می آورد . ابتدا درخت حیات (یعنی عالم نور) که از وجود درخت مرگ و عالم ظلمت اطلاع داشت خود را پنهان میداشت که دیده نشود و شر را بهیجان نیاورد ولی موجودات عالم طبیعت یعنی میوه ها و شاخها و نهالهای منسوب از درخت مرگ که ابتدا از وجود درخت حیات اطلاع نداشتند بر حسب طبیعت خودشان بجدال برخاسته و در این كشمكش بر حسب فوقانی یعنی حدود قلمرو خیر با نور رسیدند و ناگهان درخشانی نور را دیده مجذوب و مفتون گشته و میل و اشتهای آن پیدا کردند

---

(۱) در کتاب البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء الامصار تألیف احمد بن یحیی المرئی المهدی لدین الله متوفی در سنه ۸۴۰ کویده که پیغمبر مانویان هر کدام از نور و ظلمت پنج جنس است که چهار تا بدن و یکی روح است ابدان نور عبارت است از آتش و هوا و باد و آب و روح آن نسیم است و ابدان ظلمت حریق و سباهی و سوس و سبغ (ضباب) و روح آن دود است که نزد آنها باسم غلغمه معروف است .

که با اردوی دیوان خود باین قلمرو بیگانه حمله کرده آنها را تسخیر کنند یعنی آنها را بلمیعه جزو وجود خود نمایند. در مقابل این خطر یدر عظمت برای دفاع خود اعوان خود را بچنگ نفرستاد و چون بر حسب طبیعت خوب خود از هر نوع وسائل جنگ و اسلحه و لشکر کنی مستقیم محروم بود و برای جنگ با دیوهای عالم سفلی سلاحی در اختیار نداشت خود بمدافعه و مبارزه برخاسته و بر آب شد که دشمن را با جان و با اصطلاح محصور مانویان با «من» خود دفع نماید و برای این منظور يك موجودی با شکل اولی از خود تراوش یا خلق میکند که «ما در حیات» است و او هم يك جوهر علوی دفع میکند که «انسان قدیم» با انسان ازلی است (که در قالب تعبیر ایرانیان خداوند اوهر مزدا نامیده میشود). احداث این دو موجود اولین ایجاد پدر عظمت (یا رب الارباب) است. انسان ازلی با پنج پسر خود با پنج عنصر نورانی یعنی هوا - باد - روشنائی - آب و آتش که اسلحه او یا «جان او» هستند و در جلو او فلسفی باسم نَحْشَبُط با تاج ظفر بر سر سرحد پالین نزول میکند و با ظلمت دو میآویزد ولی مغلوب میشود و دیوان پسران او را دریده و میخورند.

این فرستادن انسان ازلی و شکست او اصل امتزاج است و در همان حال منشأ نجات هم هست. آنچه را که ظلمت بلمیعه روح پسر خداست و آن پسر نیز جلوه ای از روح پدر خودش بود و لذا يك جزء زنده و نورانی جوهر خدا در قلعه ظلمت توقیف شده است. اگر چه بر حسب ظاهر آغاز امر با غلبه شر مشهود میشود ولی در این کار يك غایت و قصد نجات بود. و میتوان این شکست و بلمیعه شدن روح انسان ازلی را بدست دیوان يك فداکاری اختیاری تلقی کرد که خود خدا بآن راضی بوده و خود این کار را بعمل آورده تا بدین طریق اشتباهی ماده را تسکین نموده و با فدای قسمتی از نور ظلمت را در چنگ آورده و تحت حکم و تسخیر خود نگاه دارد و در واقع این خدعه جنگی بود که کامیابی در آن بالمال بخیر و صرفه انسانیت و نور تمام میشود و بدین طریق فساد و خرابکاری شر را محمود ساخته و بشد ریج مقلوبیت ماده را تهیه میکند مانند سرداری که برای نجات دادن کت اردوی خود پیش قراول خود را بدشمن تسلیم میکند

یا چوبانی که برای احتراز از دست دادن کُلّه خود بک بره را در چراگاه بکمرک میدهد . چون حیات مخالف طبیعت حاقه است لذا روح الهی دیوان را مسموم میکند زلی باوجود این ظلمت ها تفلّا میکنند که این ماده سّی را که هضم کرده اند درخود نگاه دارند و سیدی را که آنها را بدون اراده و شعور خودشان بعالم نور اتصال میدهد اسپر نگاه دارند زیرا که احساس میکنند که اگر این زندگی از آنها گرفته شود این کار موجب مرگ و هلاک قطعی آنها خواهد شد و از طرف دیگر این اسپری جزئی از نور موجب آن میشود که خدا مجبور شود در نجات روح خود که با دیوان مزوج شده اقدام کند و برای این منظور بدر عظمت سعی میکند و سائلی تهیه کند که ظلمت را مغلوب ساخته و نور محبوس را آزاد گرداند . نخست به نجات انسان ازلی پرداخته میشود ، وی در موقع مغلوبیت و سقوط در قعر ورطه های دوزخی بکلی کج و بیهوش شده بود بعد بهوش می آید و بیدارش هفت بار تشرّع میکند پس خدا يك موجود دومی خلق یا دفع میکند که آن « دوست انوار » است [ در پهلوی فریوسف در سفدی تریشخ ( که همان تریوسه هه اوستا است ) و گاهی روشنای فریا تک ] . او هم بان بزرگ ( پناه ) را که معمار بزرگ است بوجود می آورد و وی هم روح زنده یا روح زندگان را ایجاد میکند . احداث این سه موجود هم ایجاد دوم خدای بزرگ محسوب میشود روح زنده با پنج پسر خود ( در زبان ایرانی سفدی مورسیند و بغاری مهرسیند که عبارتند از پیرایه تجلی ( بایرانی پاهرگ بید ) و پادشاه شرافت ( بایرانی دهی بید ) و العاس نور ( بایرانی دمیس بید ) و پادشاه افتخار ( بایرانی زاند بید ) و فرشته حامل ( اطلس یا اوموفور بایرانی مانید نیزد ) که حکم امشاسپندان دین زردشتی دارند برحد منطقه باقلمرو ظلمت پائین میرود و يك نعره ناقب و نفوذ کننده برمی آورد که آن خود وجود مثالی اصلی دعوت به نجات است و انسان ازلی ساقط هم بآن يك جواب پرخروش و اعتماد کننده میدهد . این دعوت و جواب در عقابند مانوی دو مظهر الهی میشوند باسم خروشتنگ و بدوانتنگ و هر دو بهم چسبیده بسوی روح زنده و مادر حیات

بکسوت جواب می آید، پس روح زنده و مادر جبات مجدداً پائین رفته و ابن بار بداخل ظلمت میروند و روح زنده دست راست خود را بسوی انسان ازلی دراز می‌کند و وی آنرا میگیرد و محبوس را از ظلمت بیرون کشیده و از قیدی که ظلمت آنرا احاطه کرده بود آزاد می‌سازد. وی از دوزخ خلاص شده و بالایی آید و به همراهی دوقوه الهی یعنی دعوت و جواب به بهشت نور و وطن سماوی خود میرسد. وی از ابن شهید و اولین نجات یافته است و مثالی از سقوط و ابتلاء و نجات ما است. دراز کردن دست راست رمزی در میان مانویان شده و معمول گردیده بود.

بدبختانه انسان ازلی که پسر مادر احباء و پسر خدا بود پنج عنصری را که اسلحه وی و در واقع جان وی بود در عالم ظلمت عقب گذاشت و نجات ابن جوهر (یا جواهر) نورانی که آنجا آلوده و ضعیف و مدفون در فراموشی و شکنجه و بیهوشی مانده بود علّت غائی و مقصود بگانه ناسیس و تشکیل دنیا است.

مأمور این اقدام یعنی ایجاد عالم روح زنده است که در دوشتجات ایرانی گاهی **غریوژ یوندسم** و گاهی **مهر یزد** و در سندی **رام را لوخ** خوانده شده است. وی به کمک پنج پسر خود سران دیوان را مجازات نموده و از پیوست آنها که می‌کند ده آسمان و از کشت و مدفوعات آنها هشت زمین و از استخوان آنها کوهها را می‌سازد و آن ده فلک را آن فرشته که «پیرایه تجلی» نام دارد مأمور نگاه داشتن در بالا است (۱) و هشت زمین را یکی دیگر که اسم آن حامل و در زبانهای فرنگی باخذ از یونانی Omophore گویند و معادل اطلس یونانیان است (در زبانهای ایرانی مانید نیز دنامیده شده) روی دوش خود نگاه میدارد و بعد روح زنده بازاد کردن نور پرداخته و آنرا سه قسمت میکند از قسمتی که از تماس با ظلمت سنده ندیده آفتاب و ماه را عمل می‌آورد و از (۱) در یک قطعه مانوی زبان پارسی از **تورقان** چنین آمده که روح زنده هشت سیاره را معکم بسته و زنجیر کرده و آنها بادواژدها در آسمان پائین (السماء الدنيا) بست و برای آنکه آنها فلک را بپرخانند دو موفع اقتضاد فرشته یکی **ز** و یکی **ماده** بر آنها گماشت (از کتاب نیهات درمانویت تألیف **جکسون** نقل شده) ظاهراً دواژدها همان جوهر و جوهرین است که در منابع نجومی ایرانی هم دواژدها شمرده شده‌اند و در اصطلاحات نجومی اسلامی نیز در مقام ذکر مطلق **سما** جوهر فلک قمر است که فلک پائین باشد.



قسمتی که امتزاج کمی در آن راه یافته ستاره هارا تولید میکند. برای آزاد کردن قسمت سوم که بیشتر آلوده شده حاجت به تدبیر و مدّت است و برای این امر برانر تفرّع والتماس ما در حیات وانسان ازلی و روح زنده بدر عظمت دست بخلقت یا ابداع سومی میزند که شخص عمده آن رسول سوم است که در منابع ایرانی زبان هیترا و گاهی رشن شهریزد و گاهی لرفسه و گاهی مهریزد خوانده شده و او پدر ۱۲ «دوشیزه نور» است که معادل ۱۲ برج است. این رسول سوم عالم را باین طریق نجات میدهد که بشدریج ماشینی تشکیل میدهد که نور محبوس را در آورده و صاف کرده و علوی میسازد. چرخهای ماشین فلکی عبارت است از چرخهای باد و آب و آتشی که آنها را یکی از پسران روح زنده یعنی «پادشاه افتخار» (بایرانی زلمنید) و هم چنین آفتاب و ماه میچرخانند. در ۱۵ روزاول هر ماه قمری جوهر آزادشده یعنی تمام اجزای نورانی که ارواح اموات مؤمنین هستند بوسیله يك «ستون نور» (بایرانی منوهیمف بزرك) بزورق ماه یعنی هلال بریزند و آن کم کم پر شده بدر میشود و در روز دوم ماه آنها از ماه بآفتاب منتقل شده و از آنجا بوطن سماوی خودشان میروند. به علاوه رسول سوم در جلوه منور عرمان خود بشکل «دوشیزه نور» در آفتاب بصورت انك بدیوان نر و گاهی بصورت ذکور بدیوان ماده ظاهر میشود و شهوت آنها را تهییج کرده باعث آن میشود که نوری را که بلمیده اند با نطفه خود پراکنده کنند و «گناه» آنها بر روی زمین می افتد و از قسمت ترر آن يك عفریت دریائی تولید میشود و «الماس نور» بانیزه خود او را میدرد و از قسمت خشك آن پنج درخت میروبانند که همه نباتات از آنها بیرون میآید. از طرف دیگر شیاطین مؤث (بفارسی دروخشان) بواسطه چرخ خوردن دائرة منطقه البروج که بآن چسبیده اند دوا و تهوع پیدا میکنند و باین علت چنین ها سقط میکنند که بر روی زمین افکنده شده جوانه های درختها را میخورند و با نور دفع شده و نطفه توأم گردیده و در تحت تأثیر شهوت با هم اتصال پیدا کرده لسل شیطانی خود را توالد و تکثیر میکنند و باین طریق عالم حیوانات بوجود میآید. ظهور رسول سوم ماده را که بشکل آژو حرس تجسم کرده بو حشت می اندازد که مبادا

اسیر او از چنگش بیرون برود و برای آنکه آنرا خیلی محکم در بندهای خود نگاهدارد این طرح را می‌ریزد که قسمت اعظم وجود خود را در یک موجود شخصی متمرکز نماید که کفّه مقابل موجود الهی باشد پس دو دیو یکی *قَرّ* با *بسم اَشْقَلُون* و یکی ماده با *بسم نَمْر اَثَل* مأمور اجرای این نقشه میشوند *اَشْقَلُون* همه جنبن های سقط شده را میخورد تا تمام نوری را که ممکن است در آنها باشد در شکم خود فروبرد و بعد با *نَمْر اَثَل* جفت میشود باین طریق از او انسان اولی دنیائی زائیده میشود یعنی آدم و حواء که در مآخذ ابرائی کیهان *رُزْد (کیومرث)* و *مُردیانگ* خوانده میشود. در واقع نوع انسانی بر اثر یک سلسله اعمال نفرت انگیز تناسلی و آدم خواری بوجود می آید و لکن این اصل شیطانی را حفظ میکند. بدن که شکل حیوانی دیوان بزرگ است با شهورتی که وی را به جفت شدن و تولید جنس سوق میدهد در واقع بر طبق نقشه ماده با ظلمت روح نورانی را که بطور لایبتهائی بوسیله تناسل از جسمی به جسم دیگر انتقال میدهد در اسیری خود نگاه میدارد. چون قسمت اعظم نور مجبوس در ظلمت در آدم جمع شده (یعنی بیشتر در آدم و کمی در حواء) لذا وی و اعقاب او مقصد مرکزی عمل نجات دادن میشوند. دنباله داستان آدم و حواء و قاین و هابیل و دختران آنها و شیت بقدری خرافی و موهوم و پر از افسانه های خیلی عجیب و کسالت انگیز است که با آنکه جزو دستکاه دین مانی است و سازنده قصه خود وی بوده جز در تصنیف جامع و محیطی بقصد استقصاء تاریخ مانویت ذکر مشروح آن مناسب بنظر نمی آید و طالبین این قصه ها بکتاب *الفهرست ابن التیم و آکا آرخلائی و تصنیفات آوگوسنین* و مخصوصاً کتب *تودور بارکای* سریانی میتوانند مراجعه نمایند. همین قدر برای ختم داستان دور اول یا مانی و وصل آن به حال میگوئیم که آدم بدست ماده (با ظلمت) کور و کر و بیهوش و از خود بیخبر و گمراه و فراموش کل و نسبت باصل الهی خود دور شده بود و جان او که ببدن ملمون وی بشدت بسته شده شناسائی خود را گم کرده و بیهوش افتاده بود و در حشت آور و بد و پر از غیظ و حریر و انتقام یک موجود فاسدی بود که در چنگال دیوان و در

تصرف آنها بود. در يك خواب مرك و خشونت مستغرق بود و نمی توانست سرپا بایستد چون قسمت اعظم نور - محوط یافته واسیر در اتمركز بود (در حواء كمتر بود) نجات دهنده ای برای نجات او فرستاده میشود. این منجی که باسم «دوست» خوانده میشود «پرخدا» است و در بعضی روایات همان انسان ازلی است و گاهی او هرزود یا خرذی هیشهر و گاهی «عیسی منمالي» خوانده میشود و مانویان باو «عیسی متور و درخشان» می گویند.

وی تئاسخ عقل نجات دهنده و باصلاح معمول کتب مانوی «خدای نو» یا همان «نو» (۱) بود که میخواند در آدم روح خودش را که گم شده و در محبس ظلمت زنجیر شده نجات بدهد.

وی آدم را بیدار میکند چشم های او را باز کرده او را وامیدارد که بلند شود و لباس بپوشد و او را بحرکت میآورد و روح حاشر و زجر کش او را که در میان ماده است باو نشان میدهد و اصل دوزخی بدن او و منشأ آسمانی روح او را باو آشکار میآورد و «گنوس» را بار عیان ساخته و یرده بر میدارد یعنی در رافع معرفت همه اشیاء و کُل آنچه بوده و آنچه هست و آنچه خواهد بود.

آنوقت «آدم خودش را معاینه میکند و میداند کمی بوده» و روح انسان سعید که بهوش آمده تصفیه شده احکام عدالت و رفق «ربّ خوب» را پذیرفته بدن مرده را دور انداخته و برای جاودانی آزاد میشود.

پس از این جریان داستان و آینده دنیا و تاریخ بشریت باجریان دو عمل متوازی توأم است یعنی انتشارشتر که عبارت است از امتزاج نور و ظلمت و حصول تدبجی نجات. همه جا همیشه در عالم يك قدرت 'ننائی در کلاست یعنی يك' قدرت 'فقاله' 'خلاق و حامی و آشکار کننده و يك' قدرت انفعالی' و آزار کش که روح است در عالم و روح عالم است. این قسمت دوجوهری خدا در تمام اجسام و خصوصاً در نباتات و نخم ها و تنه درختها و میوه های آنها مزوج شده و در گوشت حیوانات و مردم خاموش و مكمون گردیده است و این (۱) کلمه یونانی است ( nous ) که باصلاح حکما، و مخصوصاً اشیا فزون یعنی عقل کنی استعمال میشد.

روح زنده غالباً باسم و صورت رمزی و مثال عظیم «عیسای آزارکش» ذکر و تشبیه و با آن یکی فرس میشود (Jesus patibilis) که صورت مظلوم و دردناک عیسای منور درخشان متضاد است و او را نجات میدهد.

در اینجا باید گفته شود که اگر چه مانی و قتیقه از رُسَل سلف حرف میزند و از بودا و زردشت و غیره اسم میبرد عیسی را نیز در ردیف آنها ذکر میکند و آنرا عیسای ظاهر در اورشلیم مینامد که خود را رسول او و خاتم انبیاء میشمورد لیکن عقیده او نسبت به عیسی بقدری غامض است که بدون غور در بیانات مانیویان و اعمال و فهم آن دشوار است و تا آنجا که من فهمیدم ظاهر آیک عیسای نور یا درخشان یا متضاد را قائل است که ازلی است و جزو عناصر و اعوان خدا بلکه در ردیف خدایان از ازل بوده و مانیویان مغرب او را عیسای دردناپذیر *Jesus impatibilis* نامیده اند و همانست که بآدم نزدیک شده و او را هدایت کرده دیگر عیسای آزارکش اورشلیم است که باز اگر چه بشکل انسانی ظاهر شده ولی نور محض است و نه از بطن مادری متولد شده و نه دار زده شده و سوم عیسای یهود است یعنی شخص شبیه به عیسی که در اورشلیم پیدا شد و دارای بدن ظلمت بود و یهود او را اشتباهاً کشتند و بنا بر روایت کتاب الفهرست مانی عیسی معروف بین مسلمین و نصاری را شیطان میدانست و در خانه باید باز بگویم والله اعلم.

عیسای دومی که رسول الهی در اورشلیم بود در واقع روحی بود و از نیز اگر چه فلکی و غیر دنیائی بود در ماده مصلوب شده که در آن روح منور او مزوج گردیده و در واقع تمام عالم صلیب نور است و مخصوصاً درختها که در آنها قسمت بزرگی از جوهر الهی تمرکز یافته و در واقع چوب صلیب عیسی هستند. پس آینده دنیای تاریخ بشریت جریان مصیبت و آزار خدائی است که خود نجات دهنده خودش است و باین جهت اصطلاح «نجات» و ناجی در یک آن استعمال میشود. زهر و تریاق در دنیا پهلوی هم است و دنیا محبسی است که در آن دیوان ظلمت نور را زنجیر کرده اند ولی در همان حال این محبس برای قوای ظلمت هم یک دوزخی است که مغلوب و خود گرفتار و قدری معتدل شده اند. ماشین عظیم فلکی دائماً می چرخد و چرخ آن ۱۲ دلو دارد که عیسی برای نجات ارواح

برقرار کرده و علی‌الاحتمال ذرات نور را که بگن بگن از اعماق شب‌مادی و ارضی آزاد میشوند بمنی ارواح درخشان اموات را جمع کرده و آنها را به ستون نور متصاعد می‌بریزد و آنرا همچنانکه گفته شد بوسیلهٔ زور و کشتی ماه و آفتاب باصل بهشتی خود می‌رساند و بمروار سالها و قرون مایه و عنصر الهی که از طرف دیوان بلسمه شده بود آزاد و از ظلمت خلاص میشود و حیات ماده نیز بتدریج فانی میشود.

ولی این جریان بطبیعی آزادی نور بواسطه گناهان انسانها معوق نر و لنسک نر میشود و مادامیکه مردم باعتراض علاقه دارند و بر خلاف تومعه عیسی به آدم نوع انسان تسلسل و انتشار می‌یابد و مادامیکه مردم از روابط جنسی و تماس خودداری نکنند این انتشار درام خواهد یافت تا وقتی که مردم طریقهٔ نجائی را که هانی مأمور تبلیغ آن بوده پیروی کرده و شرایط نجات و آزادی نهائی و قطعی نورانیتهای دنیا را مهیا نمایند. آنوقت روزهای آخر شروع میشود که يك دورهٔ امتحانات و باصلاح مانویان « جنك بزرگ » خوانده میشود و دنبالهٔ آن پیروزی دنیائی دین عدل می‌آید که قسمتی از بشر که هنوز در ضلالت مانده بودند ایمان می‌آورند. پس يوم الحساب و رفتن ارواح پیش تخت عیسی و جدا شدن میش‌ها از بزها و نیکن از بدان می‌آید و بعد از آن پس از سلطنت کوتاه عیسی مسیح و برگزیدگان خدا بانی ( با فرشتگانی ) که کون و افلاک را نگاه میداشتند آنها را رها میکنند و زمین‌ها و کوه‌ها و دریاها و ریخته‌ها و بران میشود و صدای اِذَا التَّكْوُكُوبُ اِنْتَثَرَتْ بِاِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ واقع میشود و حریق عظیمی پیدا میشود که ۱۴۶۸ سال ( در يك روایت ۱۴۶۰ سال ) دوام می‌یابد که در واقع دورهٔ تصفیه است و عاقبت دنیای آمیزش یعنی عالم خلقت معدوم میشود. اجزای نوری که هنوز قابل نجات هستند جمع آوری شده بشکل بك « محشمه » با آسمان بالا میرود و محکومین به مجازات ( ملومین ) و دیوان و ماده با آرز خود و جتنها جدا جدا یعنی زنها و مرد ها در يك نوع کومه و کتله یا کلوله ( Boios ) گرد آمده در فسر بك خندق یا حفرة مدفون میشوند و سنگ خیلی عظیمی روی آنها می‌پوشاند و گاهی

شرح داده شده که جنس مذکر در گلوله و جنس مؤنث در قبر با چاله (نافوس) جمع میشوند. راجع به مدت حریق آخری یعنی ۱۵۶۸ سال و توجیه این عدد حسنهائی زده شده مانند آنکه آن مساوی ایام يك دوره سالهای شمسی ناقصه و تكامل آن با کبیسه در سال شمسی حقیقی (۱۵۶۱ سال) به علاوه يك هفته است ولی يك توجیه قناعت بخشی هنوز پیدا نشده است. اینجا میخواهم باز در جمله معترضه بدو نکته اشاره کنم یکی آنکه کلیه اطلاعات مانی از مذاهب و ادیان دیگر و طریقه های فکری و فلسفه زمان خود و پیش از خود و منابع حقیقی آن اطلاعات موضوع غامض و دارای تعقید است که تحقیق کامل آن سهل نیست و در آن باب تحقیقات زیادی بعمل آمده و بهر حال معلومات وی در این ابواب باید از مآخذ بسیار مختلف و بعضی ناقص و برخی بالنسبه کامل بوده باشد. ظاهراً بیش از همه منابع اطلاع وی مذاهب «گنوسی»<sup>(۱)</sup> و قرن اولی مسیحی بوده ولی از خود مسیحیت با ادیان دیگر معروف معلوم نیست اطلاع کاملی داشته باشد.

تورات و دین موسی را مانند بازرلیلیس و هر قیون سلف خود بکلی منکر است و بورگیت عقیده دارد که وی چهار انجیل را اصلاً نخوانده و معرفتی بآنها نداشته و اطلاع او از دین عیسوی منحصر از انجیل هر قیون و نوشتهجات مؤسس آن مذهب و ناحدی هم از نوشتهجات قدس پاولوس (پولس) یعنی Diatessaron سریانی و شاید از انجیل پطرس بوده است. دیگر آنکه اگر چه مانی در تبلیغ ترك تناسل پیرو بعضی مذاهب «گنوسی» مانند هر قیونی و غیره بوده ولی بقدری در این باب مبالغه نموده<sup>(۱)</sup> که رواج کامل دین او مستلزم قنای نوع بشر بود. با همه طعنی که طرفداران آزادی عقاید بر بهرام پادشاه ساسانی در باب قتل مانی و تعقیب پیروان او کرده اند شاید حجت آن پادشاه که بقول بیرونی و مطهرین ظاهر مقلسی بمانی گفت تو برخاسته ای که عالم را فانی کنی پس بهر آنست که قبل از آنکه بمقصود خود یرسی ما ترا فانی کنیم از نظر سیاست دنیوی

(۱) در مآخذ چینی از احتراز مانویان از صحبت و معاشرت مرد با زن و حتی از لمس دست زنها سخن رفته در این مآخذ ذکر از اجتناب از دوا برای مریض و دفن مرغان اموات نیز آمده است.

ضعیف و شایسته ملامت شمرده نتواند شد. در کتاب **البداء والتاریخ** گوید (جلد ۳ صفحه ۱۵۸) که هرمز (سهوی است بجای بهرام) بمانی گفت بچه چیز مرا دعوت میکنی جواب داد به خراب دنیا و ترک آبادی در آن بخاطر آخرت وی گفت من بدن ترا خراب میکنم و امریکشتن او داد در کتاب **التجربة الفلسفیه** محمد بن زکریا (صفحه ۳۱۵ طبع گراوس) نسبت میدهد که مانویان در موقعیکه نفس آنها با آنها برای شهوت جنسی نزاع میکرد خود را اخنه میکردند و نفس را بوسیله گرسنگی و نشنگی آزار داده و خود را چرک و کثیف کرده از آب اجتناب نموده و بجای آن بول استعمال می نمودند (۱).

حالا میرسیم به « زمان سوم » یا « لحظه نهائی » که دور ثالث از ادوار سه گانه و آیشده باشد و خاتمه خلقت و تکوین است و آن عبارت است از رجوع خبر و شر یعنی دو اصل اولی بحال ابتدائی یعنی انفکاک مطلق که تنویت اساسی مجدداً بر قرار میشود با این فرق که تجربه حمله به قلمرو نور و امتزاج و مغلوبیت نهائی ظلمت را مانوس درای تجدید نشئت دیگری برای حمله به قلمرو خدا عاجز و غرور فادرمیکرداند و آنوقت انفکاک کامل دو اصل و تعالی خبر و ایمنی نور در صلح و آرامش قطعی میشود. اگر چه جمعی از مانویان معتقدند که نماز اجزای نور الهی و همه جواهری که از روح انسان قدیم ازلی محبوس بود در آخر کاملاً و کلاً خلاص میشوند بعضی دیگر بر آنند که برخی از ارواح بواسطه گناهی که در موقع امتزاج کرده اند چنان آمیختگی کامل با ظلمت پیدا کرده اند که غیر قابل تفکیک و خلاص شده اند و بدین عظمت هیچوقت نتواند توانست آنها را مجدداً نزد خود برگرداند و بجوهر خود به پیوند و پس از یوم الحساب آنها در حبس ابدی با ماده شریک خواهند ماند در این صورت نتیجه مبارزه غلبه کلل نور نبوده و بی ضایعه نگذشته است.

(۱) در یک نوشته چینی از سنه ۱۱۶۶ مسیحی که معنوی جوای از یکی مأمورین ولایات به حکمی که امپراطور به عمال دولت بناسبت اقراض پاران و صدمه به محبوس صادر نموده و تقاضا کرده که مقاصد مسک و اصلاحات لازم را گزارش بدهند (رساله قانون چینی مذکور در فوق ترجمه **پلیو و شاوان** مجله آسیائی مارس - آوریل ۱۹۱۴ صفحه ۳۴۹) گفته شده که مانویان بول را بجای آب نقود می نوشید و برای غسل استعمال میکنند.

کشمکش دائمی بین خیر و شر تکلیفی بمؤمنین می آورد که دائماً سعی کنند درجسم با گوشت خود انفکاک دوجوهر را بعمل بیاورند یعنی با اصطلاحات مانویان در روح خود « من اصلی » و « من الهی » و « من زنده » را بیدار نگاه دارند و « انسان جدید » یا « نو » یا « میل خود به حیات » در مقابل « من شیطانی » و « من ظلمانی » و « وجدان تاریک » و « انسان کهنه و پیر » هنوز « میل مرگ » دارد. اینها اصطلاح مانوی است و معنی آن اینست که مؤمن باید بواسطه « گنوس » یا « معرفت » که جنبه دوگانگی او را بوی آشکار میکند مجدداً بخود آمده شعور آزاد و روشن پیدا کند و از جهل و اسیری که ماده میخواهد دائماً او را در آن مستغرق نگاه دارد خود را خلاص کند. اگر وی کلمیاب شود که روح خود را در انفکاک نگاه دارد پس از مرگ آن روح بوطن منور اصلی بر میگردد یعنی قلمرو پدر و در غیر این صورت اگر گناه بزرگی نکرده باشد که بدوزخ رفتنی باشد محکوم بر این میشود که متوالیاً در اجساد دیگر بزندگی برگردد و باز متولد شود و دوره دردناکی را طی میکند که بآن « سمسار » گویند نجات شخص بوسیله « گنوس » یعنی معرفت و توراتیت باطنی حاصل میشود و غالباً بوسیله ایمان بتعلیمات فرستادگان نور و هدایت آنها و مخصوصاً تعلیمات مانی که دین حقیقت و نور و تنها مخزن مدونات اصلی است و آنچه به فاروقیط نازل شده و آنرا بی شائبه نگاهداشته این نجات پیدا میشود. بر خلاف امم ادیان دیگر حوزه دینی مانی طریقه و سنت « گنوس » را سالم و درست و کامل و با اتصال و نوالی از مؤسس دین باین طرف بدون تغییر حفظ نموده و تحویل گرفته و تحویل داده است. مؤمنین مانوی مذهب بر پنج درجه تقسیم میشوند که درجه پائین تر آنها در عربی ستامین (بفارسی نفوشام) و بالا تر از آن صدیقین یا مجتبین و یا برگزیدگان (بفارسی خرو و هخوان یا آردا) و یا یزدانمذ « در رافع واعظ » خوانده میشوند و بعد بر مراتب بالاتر قیس (بفارسی مهبستگک یا مان سارار ۳۶۰ نفر و مشیس یا اشغف (بفارسی ایسپستگک که شاید تعریف ایسکویوس لانیثی است) که ۷۲ نفر بوده اند و معلم یا رسول (بفارسی هموزاک یا موزاک) که بالاترین درجات و مراتب مانوی بعد



از امام (بابرانی دین سارار یعنی خلیفه مانی) بودند و نظر به بعضی روایات عدد آنها محدود به دوازده نفر بوده است. بک درجه بالاتری هم در بعضی مآخذ باسم سربانی گفته‌اند. ذکر شده که فقط پنج نفر از آنها در دنیا وجود می‌توانست داشته باشد. آثار و شعائر ظاهر دین مانی ساده بوده و عبارت بعد از نماز و غناء (که مانویان آنرا دوست داشتند و موسیقی نزد آنها جزو متوبات بود و آنرا هدیه‌ای از آسمان می‌شمردند) و روزه و انظار بر گزیدگان و نشان دادن مشیت بعنوان رمز و بوسه صلح و سلام برادرانه و اقامه عید بما یعنی حضور مؤمنین در پای تختگاه عیسی که مانی بر آن جلوس کرده است (۱). این عید که ذکرش گذشت و بفارسی عید **سماه** یا **نیشیم** و بشرکی جایندان نامیده میشد ظاهراً در آخر ماه روزه مانویان و بقول **آو موشین** بیاد روز شهادت مانی و در ماه مارس رومی بر پا میشد و شب آنرا احیاء کرده اعتراف بگناهان نموده و آمرزش می‌خواستند. صورتی از این تخت در جزو آثار **تورهان** پیدا شده است. ظاهراً بما سه یا چهار روز بعد از روز وفات مانی بوده و در باب تعیین موقع آن روز و تطبیق آن با قول **آو موشین** چنانکه اشاره خواهد شد اینجانب تحقیقی در مجله مدرسه مطالعات شرقی لندن نموده‌ام.

(۱) در رساله مانوی چینی (نقطه پللیو) که ذکرش گذشت و آنرا **شاولان** و **پلیو** با هم در مجله آسیائی فرانسوی (*Journal Asiatique*) مجلدات سنه ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ میلادی ترجمه و نشر و تفسیر کرده‌اند در شماره ژانویه - فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۰۸ به بعد شرحی اداچ بمید یا صومعه مانویان و اینکه آن ذکر شده است و بتایر آن آن صومعه مرکب از پنج طالار بوده که یکی برای کتب و تصاویر و دیگری برای روزه و خطابه‌های مذهبی و دیگری برای عبادت و اعتراف و دیگری برای تطهیرات مذهبی و دیگری برای مؤمنین (ظاهراً برگزیدگان) مرخصی تخصیص داده می‌شده. در پنج طالار حیات اجتماعی مؤمنین (ظاهراً برگزیدگان) مجتمعاً و مشترکاً زندگی و سکونت می‌کنند تا در آنجا با اهتمام و شوق کامل بفرقه عالی مذهبی خود عمل کنند. آنها نایبانی شاهای خصوصی جدا جدا با مطبخ‌ها یا مخزن‌های جداگانه برپاکنند هر روز غذاهای غیر حیوانی می‌خورند و بایک وقار کامل انتظار صدقات را دارند و اگر هیچکسی برای آنها صدقه‌ای نیاورد آنها به سؤال (یعنی گدایی) می‌روند تا بدان وسیله رفع احتیاج ضروری بکنند آنها کسی را جز سائین استخدام نمی‌کنند و نه غلام و نه کنیز و نه حیوانات اهلی و نه هیچ چیز نگاه نمی‌دارند. در هر مبدعه نفر رئیس از برگزیدگان وجود دارد که یکی از آنها امور مذهبی را در مبدعه دارد و دیگری متصدی یاداش و تشویق است و سومی مباشر امور صدقات و تشورات است همه مؤمنین باید بدستورها و اوامر این سه نفر برگزیده عمل نمایند و برای خودکاری نکنند.

تکالیف این مانویان بر دو قسم بوده یکی برای ستّاعین یعنی هائۀ مؤمنین و دیگری برای خواصّ یعنی سدّیقین و مجتبین یا برگزیدگان . برای ستّاعین ده تکلیف متفی بود که عبارت است از نرسیدن بت ، دروغ نگفتن ، بخل نکردن ، نکشتن ، زنا نکردن ، دزدی نکردن ، اجتناب از تعلیم فریب و بهانه جوئی و خودداری از سحر و احتراز از شك در دین و از مسامحه در اعمال مذهبی<sup>(۱)</sup> . بملاوه هر روز چهار نماز داشتند ( در مقابل هفت نماز برای برگزیدگان ) در ظهر و عصر و مغرب و عشاء ( عشمه ) سه ساعت بعد از غروب آفتاب هر کدام با ۱۲ سجده و آوردن مخصوص<sup>(۲)</sup> . قبل از نماز با آب جاری بدن خود را مسح میکردند و یا در موقع ضرورت با شن و نظیر آن و در نماز و بطرف آفتاب مایستادند و هفت روز در ماه روزه داشتند ولی ظاهراً روزه مهم و مرتب آنها روزه روزهای یکشنبه بود . هفت سدقه<sup>(۳)</sup> و سه مهر جزو تکالیف دینی بود که مهرها عبارت است از مهر دهان و مهر دست و مهر بدن یعنی امالک ( البته بقدر مقدور ) از معاشرت با زنان . این طبقه یعنی ستّاعین میتوانند مالک شوند و بنا کنند نعم بکارند و درو کنند و یسه زراعت پیش گیرند و با صنعتگر یا تاجر شوند و زن عقدی با منعه بگیرند و اولاد پیدا کنند و حتی گوشت بخورند مشروط به اینکه حیوان را خود نکشند لکن برگزیدگان ( مجتبین یا سدّیقین ) از خرید چیزی و مالکیت و داشتن ثروت و هر گونه شغل دبیوی ممنوعند فقط يك غذا در شبانه روز و يك لباس در سال میتوانند داشته باشند و روزه آنها زیاد سخت است ، ظاهراً علاوه بر روز یکشنبه که روز تعطیل و عبادات ستّاعین بود روز دوشنبه را هم که روز مقدس برگزیدگان بود روزه میکردند<sup>(۴)</sup> و ظاهراً هفت نماز در شبانه روز داشتند . علاوه بر اینها مانویان

(۱) شهرستانی بجای دو تکلیف آخری صدقه عثمان و راستگویی و راست کرداری را میگذارد .

(۲) ذکری که در نماز وسجده میخوانند در کتاب الفهرست بترجمۀ عربی ثبت شده است .

(۳) دادن صدقات الزامی بود .

(۴) جمیع ( سینود ) مذهبی مانگرا از مجامع مذهبی نصاری که در اواسط قرن چهارم مسیحی

منعند شد روزه گرفتن در روز یکشنبه را به علت آنکه سنت مانویان است ممنوع کرد .

چهار روزه بزرگتر نیز داشتند<sup>(۱)</sup> که اولی روزه دو شبانه روزی در نیمه کانون اول بابلی که عاده درده آخر نوامبر با دوده اول دسامبر رومی با اندکی بعد می افتاده و دیگری باز دو شبانه روزی در اول کانون ثانی و سومی باز دو شبانه روزی در نیمه همان ماه بود که این روزهای دو شبانه روزی را رسالات<sup>(۲)</sup> (با صوم الوصال) نامیده اند. روزه بزرگ چهارمی روزه يك ماهه بود که از هشتم ماه شباط بابلی تا هشتم آدار ماه (و در سالهای کبیسه بابلی دارای دو آدار در هشتم آدار اول) بود و آخر آن که عید فطر مانویان بود همان عید یما بود<sup>(۳)</sup> که شب را با احیاء گذرانده و در اطراف تخت مانی که پنج پله داشت و روی آن تصویر مانی و شاید کتب مقدسه آنها قرار داشت حلقه زده اعتراف بگناهان یکساله مینمودند و نیمه شب بعقیده آنها مانی نزول کرده و روی تخت می نشست و گناهان مؤمنین اعتراف کننده را می بخشید<sup>(۴)</sup> چنانکه گفته شد یما در فارسی ماه یا نیشیم و بترکی جایلهان نامیده میشد (و همیشه در ماه

(۱) شباعت عجیب و ناتی بین نمازها و مخصوصاً روزه های مانویان و نماز و روزه صابین حرمان و خود دارد که بسیار جالب توجه و شایان تحقیق و تدقیق است. صابین حرمان نیز نمازی قبل از طلوع آفتاب و ظهر و حوالی غروب آفتاب داشتند با سجده ها و قنیه آنها قطب شمال بود و روزه های آنها در ترتیب و کیفیت و فواصل کمال شباعت پر روزه های مانویان دارد جز آنکه مواقع روزه های آنها يك ماه بعد از روزه مانویان بود و عده ایام میام مطابقت کامل ندارد. برای شرح روزه صابین رجوع شود بکتاب *الله رست نایف این التدییم و الانارالباقیه* بیرونی و *مختصر الدول* نایف این عبری و *دلیس ابلیس* نایف این جوئی.

(۲) وواصل الصیام مواصفه و رسالا اذالم فطر اتماماً تباعاً و فدهنی من (تاج العروس جلد ۸ صفحه ۱۰۷).  
(۳) دزد بود مانوی فیلی با را روز شادی میشمارد و گوید روز بی زمین پر از شگوفه است و زمستان گذشته که همان مطابق ماه مارس رومی میشود و در یکجا (صفحه ۲۴) از صود فارقلیط به بالا در روز بیاحرف میزند که شاید مثل صود مسیح در روز سوم بعد از وفات منظور است، و همچنین از زندگداشتن شب بشادی در بی سخن میراند و در حای دیگر گوید شادی علامت خدا است و حزن علامت ظلمت است و باید آنرا بکشم و راه شادی گیریم. ظاهراً خلاص شدن روح مانی را از ظلمت جسد موجب جشن و شادی دانسته و روز وفات او را باین جهت عید مبرگرفته اند.

(۴) شرح جامعی در باب عید بیای مانویان بختم آلبری C. R. C. Alberri در مجله علوم انجیلی و فن کلسای قدیم - *Zeitschrift für die neutestamentliche Wissen* ( schaft und die Kunde der alteren Kirche, 1939. ) نوشته شده است.

مارس رومی و نادراً در آخر ماه فوریه بود). ظاهراً در روزهای اول و دوم ماه روزه یعنی ۸ و ۹ شباط و هم چنین در روز های ۲۶ و ۲۷ همان ماه روزه باز روزه دو روزی و شبانه روزه وجود داشته است (سایر ایام ماه روزه مثل ماه رمضان ماه روز روزه و اوقات روزه) این پنج صوم وصال در کنیه سندی که هنینگ نشر و ترجمه کرده<sup>۱</sup> نمکي نامیده شده و با آنکه<sup>۲</sup> نمکي ظاهر عملی بوده که در موقع این روزها اقامت شد (شاید دعا و استغفار). روزه را بطور کلی «و ساتی»<sup>(۱)</sup> می نامیدند و گاهی «باجاق» که ظاهراً سندی است<sup>(۲)</sup>، اینجانب شرحی مبسوط در مجله همایونی آسیائی انگلیسی راجع باین روزها نوشته ام و در آن این فرضیه را اظهار نموده ام که شاید مواقع روزه های مانویان پس از انتشار آن دین در ترکستان شرقی و مغرب چین در حدود قرن دهم مسیحی نسبت بمواقع اصلی بابلی آنها تغییر یافته و يك ماه تمام جلوتر برده شده است و شاید به همین جهت اسم ماه دوازدهم ترکهای یعنی چشتا پت ماه پیدا شده چه این کلمه که از اصل سانسکریتی است بمعنی تکالیف و اعمال مذهبی استعمال شده و ماه چشتا پت یعنی ماه عمل باحکام دینی و مخصوصاً روزه است در صورتیکه قبل از چشتان تصرف یعنی عقب بردن مواقع روزه ها ماه دوازدهم ترکی ماه قبل از شهر صیام و در حکم ماه شعبان بوده است.

برگزیدگان از گوشت و شراب و اغذیه مخمر منوع بوده اند. آنها خودشان برای خود غذا تهیه نمیکند بلکه يك نفر از سماعین برای برگزیده غذا تهیه و حتی لقمه را نیز حاضر میکند. غذای آنها اغلب میوه و سبزی است (مخصوصاً خربزه و خیار) و مشروب آنها فقط آب و شیر میوه ها است. کاشتن و درویدن و خیر کردن و یختن نان و شکستن آن همه بعد از سماعین است که پس از مهیاشدن طعام را که نباتی بود در حال زانو بزمین زدن تقدیم برگزیدگان میکردند و برگزیده قبل از خوردن وردی مبنی بر بانگ و شانی را یعنی توبه دانه.

(۲) در دیوان لغات الترک معبود کاشف ری بهاق را سوء النعمای ترجمه کرده است - در زیج ابلفانی خواص نصیر الدین طوسی گوید که «بغشیلان در هر ماه سه روز باجاق می کنند و آن روزه ایشانست و در تقدیم و تأخیر بعضی از آن روزها میان ایشان خلافت آخر ماهها در ماه چشتا بط چند روزه باجاق کنند».

بر تیرا از مسئولیت و گناه هر نوع شرکت و مباشرت در تهیه آن غذا و انواع جنابانی که تا تهیه آخری آن از تکلیف شده خوانده و خطاب بشان میگوید من ترا نکشته‌ام و من ندوریده‌ام و من بوجار نکرده‌ام و من آرد نکرده‌ام و من خبر نکرده‌ام و من نه پخته‌ام و من نشکته‌ام (زیرا که همه این اعمال اذیت دادن به نوری است که در ترکیب آن است) ولی بعد از خوردن گناه تهیه کننده غذا را می بخشد و او را از گناه پاک میکند. بهین جهت همیشه هر برگزیده در سب و سفر که همیشه بایستی در حرکت باشد يك نفوساگ همراه داشته است و مردم سزاین حرکت در نوری را درک نکرده و گاهی بقول بیرونی نهمت های ناپاک و ناروا با آنها میزدند. جاحظ (۱) حکایت دو نفر مانوی سیاح را در خوزستان میکند که شاهد بلعیدن يك شتر مرغ مرواریدی بوده اند و صاحب مال که جواهر را کم کرده بود بگریان آن مانویان چسبیده و آنها را منتهم بدزدی کرده میزد ولی هر چه آنها را زده و آزار کرد آنها راجع بشتر مرغ چیزی نگفتند که مبادا حیوان را بکشند و شکم او را افشیش بشمازند چه ریختن خون آن مرغ را گناه بزرگ میشمردند شعائر مانویان خیلی ساده و از تشريفات و نظاهرات مجرّد بود و برخلاف سایر مذاهب از همه ظاهرسازها و اعمال سری و غیبی یا نظاهرات باطنی و ساز و برگ و تجملات دور بود و به قربانی و تمعبد و غیره قائل نبودند.

برگزیدگان میتوانند اجزای نوری را که در غذا موجود است بجوهر نورانی اضافه کنند تا در موقع وفات آنها آن نورها بمنبع اصلی برگردد یا بلافاصله بوسیله هضم آن اجزاء نوری را آزاد نمایند و این عمل را «نجات شکم» یا «نجات بوسیله معد» مینامیدند. تنها برگزیدگان عضو اصلی حوزه ایمان هستند و «گنوسینک» کامل بوده چرخهای فعال و مهم آن هاشینی هستند که نور با روح را در دنیا آزاد میکنند و ستاین فقط بواسطه اتصال به برگزیدگان و معاونت و همقدمی با آنها دائره خارجی حوزه مؤمنین را تشکیل میدهند.

(۱) در «فقه راهنماین من الزیادة» در کتاب الحیوان، بتحقیق و شرح عبدالسلام هارون، طبع مصر سنه ۱۳۰۹ ق. ج ۴ ص ۴۰۹-۴۶۰.

مانویان چنانکه اشاره شد موسیقی را خیلی دوست داشتند تصویر و خط خوب نیز در بین آنها مطلوب بود. کتب آنها بخط زیبا نوشته و پاکیزه و نفیس ترتیب داده میشد و جاحظ شرحی در این باب ذکر میکند. و آوستین نیز از قشنگی و خوش خطی و نفاست کاغذ کتب مانوی حرف میزند. از ذوق شاعرانه هم عاری نبودند مثلاً يك قطعه بهلوی (یازنی) که از **تورفان** بدست آمده دارای فهرستی است که در آن ابیات مطلع سروردها بترتیب حروف تهجی قرار داده شده و هم چنین يك سرود یا نثی محفوظ در **پترسبورگ** که باز قطعات آن بر حروف تهجی مرتب شده (۱).

حالایعنی مطالب متفرقه راجع بهائی و دین او می پردازیم:

۱ - اطلاعات راجع بهمانویه از هشتاد سال قبل باین طرف بتدریج زیاد شده است و چنانکه سابقاً ذکر شد مقدار زیادی اطلاعات تفصیلی خیلی مفید و مشروح در کتب ردی مسیحی یونانی ولاتینی و سریانی موجود است اگرچه صحیح و سفیم مخلوط بوده مشوب به اسنادات نادرست و همی و خطا و مغرضانه بود. از کتب ارمنی و بهلوی و مخصوصاً کتاب **هکند گمانیک و یچار و یعقوبی و مسعودی و شهرستانی و احمد بن مرتضی** و از همه بهتر **ابن الندیم** مایه زیادی بدست آمد و من خوشوقتیم که در آخر رساله ای که نشر آن در نظر است خواهم توانست مقتطفات از این مآخذ را بکسکی که آقای احمد افشار شیرازی در جمع آنها نموده درج نمایم. کتاب سریانی **تود و دیار کنای** از اواخر قرن هفتم مسیحی در تکمیل مایه اطلاعات خیلی مدد کرد و بعد اکتشاف چند قطعه نوشتجات مانوی بهلوی و یاروسیک و سغدی و چینی و ترکی از ترکستان چینی دائرة این رشته علم را وسعت عمده بخشید و عاقبت کشف متون مانوی بزبان قبطی قدیم «**سوب آخیمی**» که هفت کتاب و دارای قریب ۳۵۰۰ صفحه است و غالباً از نیمه اول قرن

---

(۱) چون بتدریج رابطه مانویان شرقی با مهدیان غربی خود ضعیف شد زبان سریانی را در مشرق نمی فهمیدند و لذا بتدریج ترجمه های بهلوی (یاروسیک) کتب دینی اصلی را استعمال میکردند لکن زبان یونانی هم که بسیاری از نوشته های مذهبی از قدیم در آن زبان بود نیز نگاهداری میشد و مخصوصاً سروردها و اشعار مذهبی که بعضی نمونه های آن از حفریات **تورفان** بدست آمده است نوشته های دینی را از یونانی به سغدی ترجمه کردند و از آن هم بترکی قدیم ترجمه شد.

چهارم مسیحی و حتی تألیف یکی از آنها (زبور توماس) بظن قوی از ربع اخیر قرن سوم یعنی بلافاصله بعد از وفات مانی است. مآخذ بسیار مفتتم و معتمدی بدست داد و باز بروست اطلاعات افزود. گمان میرود این کتب قبطی غالباً از یونانی به قبطی قدیم ترجمه شده است. با استفاده از کلیه این منابع مهم و غیر مهم از یونانی و لاتینی و سریانی و یهلوی و ارمنی و چینی و نوشتجات مکتشفه قبطی و پارسی (یهلوی اصلی) و یارسیک (یهلوی اصطلاحی) و ترکی قدیم علمای محقق مغرب زمین در دو قرن مسیحی گذشته و خاصه در امی سال اخیر کتب و مقالات بسیاری نوشته و روز بروز تا حد امکان و بقدر مایه موجود تاریخ زندگی مانی و عقاید او و پیروانش و اخلاقیات را روشن تر ساخته اند مانند کسلر (K. Kessler) و پیلو (P. Pelliot) و شاون (Ed. Chavannes) و جکسون و ورنونک (O. G. von Wesendonk) و آلبری (C. R. C. Alber y) و رایسن شاین و موللر (F. W. K. Muller) و لو کوک (Le Coq, A. von) و غموسا پولولسکی ویدن گرن و شیدر و یورکیت و هنینگ و اخیراً پوئش که اینجانب (با وجود مراجعه همه آن منابع) قسمت عمده ارزیانات خود را از این دو مؤلف اخبار اقتباس نموده ام این محققین خدمت عظیمی به تکمیل این علم نموده اند. در خطابه اولی که در سال گذشته در همین انجمن ایراد کردم این آرزو را اظهار نمودم که یکی از جوانان فاضل و باشوق بکمک خود اینجانب فهرستی مشتمل بر غالب مآخذ اطلاعات مانوی برای راهنمایی ارباب ذوق و تحقیق در این رشته تهیه نماید. این آرزوی من خوشبختانه بصورت حصول آمده و تحقق پیدا کرد و آقای احمد افشار شیرازی که همت را با فضل و تحقیق توأم دارد بانجام این مهم کمر بست و امید است نتیجه زحمت ما و ایشان در ذیل این خطابه ها وقتی که بشکل رساله منتشر شود بنظر طالبین برسد.

۲ - بمقتضای بعضی محققین مانی آنچه نوشته بجز کتاب **شاپورستان** او بزبان آرامی و طین خود یعنی بابل در آن زمان (یعنی در قرن سوم مسیحی) بوده که زبان مادری او بود لکن حالا ظاهراً رأی غالب علما بر آنست که زبان کتب و رسائل اوسریانی یعنی زبانست آرامی شهر ایسا (اورفه) بود. این زبان در قرن دوم و سوم مسیحی

تشکل کامل پیدا کرده و زبان فصیح دینی مسیحیان شرق شد. اورفه (در عربی رُهاه) پایتخت يك دولتی بود که رومیها بآن باشتباه و تحریف اسم اصلی او سولون می‌گفتند و تا سنه ۲۱۶ (سال تولد مانی) منتقل بود و پس از آن جزو مستملکت روم شد.

۳ - بعضی نسبت نقص بدنی بمانی داده و گفته‌اند پای او کج بوده ولی چنانکه در فوق ذکر شد هنینگ عقیده دارد که این نسبت يك افسانه عمدی توهین آمیزی است که در کتب لاتینی و یونانی خصوم مسیحی آمده و شاید همان باعث تغییر عبارت عربی کتاب الفهرست از طرف استنساخ کنندگان یا مآخذ اصلی آن کتاب شده که أَحْنَفَ الْإِجَالِ (یعنی بنابر ترجمه او مؤمن‌ترین مردان) به أَحْنَفَ الرَّجُلِ (کج پا) تحریف شده است ولی استنباط این معنی از لفظ احنف سهل نیست.

۴ - در اینکه مانی بودا و زردشت و عیسی را (۱) (البته غیر از عیسی از مادر متولد شده و غیر از عیسی روحانی که آدم را هدایت کرد) تصدیق می‌کنند و موسی و کتاب او را قبول ندارد شکی نیست. در بعضی مآخذ آدپو شیت که مانویان شییل نامند (و حتی نوح و ابراهیم) و هرمس مثلث (شاید اصلاً هرماس غلام عیسی) (۲) و افلاطون (۳) و سام و شم و آئوش و اخنوخ و لیکوتوس را نیز از رسل تصدیق شده مانی می‌شمارند. انکار موسی یعنی ردّ دین و کتاب او مختصّ بمانی نیست بلکه بعضی فرقه‌های گنوستیک و از آن جمله مرقیون و بازیلیدس نیز بر این عقیده بوده‌اند.

۵ - اسم مانی ایرانی نیست بلکه آرامی است.

۶ - هگمونیوس در آگنا آرخلای (قته مباحثات آن اسقف معروف کسگر

که بزعم بعضی با خود مانی در سنه ۲۷۷ مسیحی بحث کرده) وزن زنجیرها را که به

(۱) بقول مانی بودا و زردشت به‌عنايت مشرق فرستاده شده و عیسی به‌منبرزمین و پس از آنها طاقت در آخر الزمان مانی که مانند پاولوس رسول عیسی و فارقلیط است در قلب عالم یعنی بابل ظهور میکند تا ظهورت قبلی را تألیف و ترکیب نموده تکمیل کند و بصورت نهانی در همه زبانها به‌ملل عالم برساند.

(۲) Hermes Trismegistus

(۳) افرویم (بنل پورکیت از او) از قول مانی نقل می‌کند که گفت «هرمس دوسر و افلاطون دو میان یونانیان و عیسی که در یهودیه ظاهر شد آنها می‌بران خوب برای عالم بودند».



بدن مانی زدند نیم قنطار (۲۵ کیلوگرام) ذکر میکند که یکی بگردن و سه تا بدستها و سه تا پایها زده شده و مانع حرکت سر و اعضاء بدن بودند و گوید سختی زنجیرها پس از ۲۶ روز (از روز هشتم ماه تاجهارم ماه بعد) باعث مرگ مانی شد.

۷ - در جزو کتب مانی انجیل او ذکر شده که ۲۲ باب بمند و ترتیب حروف سربانی داشته و بقول ییرونی از سرتایا مخالف انجیل مسیحیان بود چنانکه هر کدام از هر قیون و باردیصان نیز انجیل جداگانه داشتند.

۸ - چنانکه اشاره شد بسیاری از مذاهب «گنوسی» تورات و دین موسی را قبول نداشتند مانند مذهب «بازیلید» و «هرقیون و مانی» (۱).

۹ - روایت ابن‌الدیم در باب ابتدای تناسل که بظن قوی از مآخذ اصلی مانوی اخذ شده برای نشان دادن عقاید عجیب مانویان شایان ذکر است. وی گوید که یکی از «آرخوفت» ها و آرزو شهوت و گناه و جادو و ستارگان با هم ازدواج کردند و از تناکح آنها آدم بوجود آمد و دو نفر از «آرخوفت» ها که یکی نر و دیگری ماده بود باز نکاح کردند و حواء از آن پیدا شد و قتیکه فرشتگان پنجگانه دیدند که نور الهی و عطری او را آرزویده و در این دمولود مکمون داشته است از مادر حیات و انسان ازلی و بشری (که دوست انوار باشد) خواستند که کسی را باین مولود فدیهم بفرستند که او را نجات بدهد و علم و احسان را باو توضیح نماید و او را از دست دیوان خلاص نماید پس عیسی را با خدای دیگری فرستادند و آنها «آرخوفت» ها را حبس کرده و آن دمولود را رها کردند و عیسی با آدم حرف زده و باو بهشت و خدایان و دوزخ و دیوان و زمین و آسمان و آفتاب و ماه را توضیح کرد و او را از حواء فرسانیده و از نزدیکی باو منع نموده و بیم داد و آدم چنان کرد. پس «آرخوفت» نزد دختر خود حواء برگشت و با هیجان شهوت باو نزدیکی کرد و از آن پسری سرخ چهره و زشت زائیده شد و

---

(۱) در کتابی از مؤلفی بناء ابوعلی بن خالد که در رد مذاهب باطله و غموض صادر بر مؤلفی که امش را ذکر نکرده و منی را احتجاج است و نسخه‌ای خطی از آن بشان Or. 8613 در موزه بریتانی محفوظ است از کتاب سفر الاسرار اسم برده و گوید مانی در آن کتاب معجزات موسی را قندج کرده است.

اسم او **قاین** (قایل) شد بعد ابن پسر با مادر خود جمع شد و از آن پسر سقیدچهره پدید آمد که اسم **هاییل** باو داد بعد **قاین** باز با مادر خود جمع شد و دو دختر از او زائیده شد که یکی حکیمه روزگار و دیگری دختر حرس و آرز نام گرفتند. **قاین** باز دختر خود «دختر آرز» را زن خود کرد و حکیمه روزگار را به **هاییل** بزی داد حکیمه روزگار را از نور و حکمت خدا بهره‌ای بود و دختر آرز از آن محروم بود، پس فرشته‌ای بلحکیمه روزگار جمع شد و دو دختر از آن اجتماع زائیده شد که یکی **دو فریاد** و دیگری **بر فریاد** اسم گرفتند. **هاییل** از این کار بر آشفته و بز نش گفت از کجا این طفل‌ها را آوردی و کمان می‌کنم این از **قاین** است و بیش مادرش حواء رفته شکایت نمود که **قاین** چنان کار با خواهر و زنوی کرده است و **قاین** این خبر را شنید و با سنگی زده و **هاییل** را کشت و حکیمه روزگار را زن خود کرد پس «آرخوفت» ها و آن فرشته و حواء از این کار **قاین** عزون شدند و آن فرشته به حواء سحری آموخت که آدم را مسحور کند و حواء چنان کرد و آدم با او جمع شد و پسر از وی بوجود آمد **شامل** (که همان شیث بود) الی آخر داستان مفصل که نقل آن قطعاً موجب مزید تصدیع است و این جله بر نحو اجمال عرض نموده از خرافات بیجا بیج داستان نکوین در آن منقول شد طالبین تفصیل بکتاب **الفهرست** رجوع نمایند.

۱۰- این نکته نباید نا گفته بماند که بسیاری از تعالیم سوفیه شباهت با آداب مانویان دارند و بعید نیست که یکی از ریشه‌های تصوف طریقه‌های «گنوستیک» و از آن جمله مانوی بوده است و نیز «تور آلدره» سوئدی در کتابی که در سنه ۱۹۱۷ مسیحی در باب اسلام و پیغمبر اسلام در **استوگهولم** نشر کرده و جوهر شباهتی بین بعضی از تعالیم اسلامی و مانوی درج کرده است و اگر اقوال مورخین عرب مانند **ابن قتیبه** در کتاب **المعارف** و **نشان حمیری** در کتاب **الحوادث العین مبنی** بر این که زلفه درین قریش رایج بود (۱) اساس داشته باشد این مطلب مؤید قول مؤلف مزبور میشود. **دمشقی** در کتاب **نخبة الدهر فی عجائب البر و البحر** گوید که آیه قرآن «الحم لله الذی

(۱) **ابن قتیبه** گوید که قریش زلفه را از حیره اخذ کرده بودند.

خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور ثم الذين كفروا بربهم يعدلون ... النح (۱)  
 اشاره به فغاند مانوی در نور و ظلمت است.

۱۱- دین مانی در قسمت تکوین و فلسفی بقدری مبسوط است که میتوان آنرا  
 دائرة المعارف نامید. **آلفاریک** از عقاید مانویان در هر رشته از فنون فسطی بیان کرده  
 مانند هیأت و نجوم و جغرافی و فیزیک و علم حیوانات و علم الانسان و علم تشریح و علم  
 طب مانوی البته همه بشکل خرافی و غیر علمی و در واقع کتب مانوی بهمة مسائل غامضة  
 عالم که انسان در جستجوی آنست جواب میدهد و مظهر حصول و انجام اخبار حضرت  
 عیسی است که گفته: **فار قلیط** همه چیز را تعلیم خواهد کرد.

۱۲- **شهرستانی** در کتاب **الملل والنحل** از یکی از رؤسای مانویّه بنام  
**ابو سعید** نقل میکند که وی نوشته که مدت یا دوره امتزاج یعنی وجود عالم محسوس  
 فعلی دوازده هزار سال است و نازمان وی که سال ۲۷۱ هجری است یازده هزار و هفتصد  
 سال از آن منقضی شده و فقط سیصد سال بوقت خلاص مانده است. بر مبنای این حساب  
 هزاره اخیر یعنی دوازدهم باید در سنه ۱۸۳ مسیحی شروع شده باشد. اساس این دعوی  
 بر این جانب معلوم نشد. سند چینی که ولادت مانی را در سنه ۵۲۷ از دوره حوت یعنی  
 برج دوازدهم میگذارد مبدأ تاریخ سلوکی را سال اول دوره حوت (یا در واقع هزاره  
 دوازدهم فرض میکند) و این تاریخ ۴۹۵ سال با تاریخ فوق فاصله دارد.

۱۳- نه تنها خدایان بلکه فرشتگان و دیوان و شیاطین در دین مانی بشمار  
 وجود دارد و بسیاری از آنها با نام و نشان در کتب مانویان ذکر شده مانند میکائیل و  
 سرائل و رافائل (گاهی رباعیل) و جبرئیل (مجاوریل) و **آن قل و دادئل و آبرئیل**  
 و **نیدئل و مرقل و ترسوس و نسیقوس و بارسیموس و قبتینوس** و غیرها.

۱۴- فصل تکوین هشت زمین در عقاید مانوی داستان دراز و خیلی عجیبی دارد  
 که چگونگی شرح حیرت انگیز آنرا بتفصیل و تصویر طبقات در کتاب خود بیان کرده  
 و ستونها و حصارها و دروازهها و خندقهای آنها را شرح داده که اینجا بحال تفصیل آن نیست  
 اگرچه خیلی شگفت و شنیدنی است.

(۱) الی قوله ما نكلمك يوم الابناء الثلاث سورۃ الانعام (سورۃ ۶ آیات ۱ و ۲ و ۳).

زمین را قمر مسطحی میدانستند و ضخامت افلاك را صد هزار فرسنگ و فضای بین هر کدام از آنها را پادگیری ده هزار فرسنگ می‌شمرده بطوریکه جمعاً از سطح بالافا سطح سفای آسمان پائین ۱۹۰۰۰۰ فرسنگ می‌شود و آفتاب و ماه و همه ستارگان را از ثابت و ستار در آسمان پائین تر با السماء الدنيا فرض می‌کنند و سرحد بین زمینها و آسمان پائین را که سطح تماس بین عالم نور و ظلمت قبل از امتزاج بود «ویمنند» می‌نامند و خداوند آسمانها در فلك هفتم بنشسته است .

۱۵ - اسم هاتف یا حامل وحی بهمانی در اسناد ایرانی توهمیک یا گاهی هم نیمیک و در قبلی سایش و در آرامی توهم ثبت شده است و به قیده بعضی همین توهماس است .

۱۶ - نظر بقول مانوی که در زبور مانوی قبلی آمده شش سال قبل از وفات مانوی تعقیب و تعقیب بر شد او شروع شده و از آن شش سال را نمی‌توانست در کوچه و معابر خود را بشمارد و او مانند اسیر در میان ییگانگان در انحاء عالم در حرکت بوده است و این روایت اگر معتمد باشد با مساعدت هرمز باو منافات دارد ولی شاید این تعقیبات از طرف روحانیان و عاقله متعصب بوده است نه از پادشاه .

۱۷ - چنانکه گفته شد زبان مانوی سریانی بود و خود گوید « من از زمین بابل آمدم » برای منعکس کردن ندائی در تمام دنیا « ولی در همان نوشته‌های اصلی خود که به سریانی بود ( بجز يك كتاب ) اصطلاحات یونانی بسیار استعمال نموده است مانند هایل یا هیله و درخت لوتوس و نور و نوموس و پرگماتیا ( اسم کتاب مانوی ) و یار قلیط و ای تمتر ( یسرخدا ) و ای سفسیر ( که از اصل لغت ایرانی شمشیر است که هنوز در زبان انگلیسی سیمتار Scimitar اثر آن مانده ) . در تعالیم مانوی ذکر افلاطون و هرمس هم آمده است قصه برکتم و یواسف ( یونانس کتیب فارسی ) از قصص معروف عالم مسیحی هم از بحرای مانوی ظاهراً از نسخه ایرانی بیویان رسیده است که اصل قصه مربوط به حیات بودا است .

۱۸ - چنانکه گفته شد دستگاه خیلی عظیم و وسیع داستان تکوین و آغاز و

انجام زمان و عالم پیش از اندازه پهنای و در واقع شرح منظومه مانوی عالم کون  
 دائرة المعارف بزرگی است که ما در اینجا جز قسمتی از آن را نمی توانیم بیان کنیم  
 و برای نمونه مطالعه قسمتی از هیأت افلاک و طبقات الارض و جغرافیای منقل زمینها  
 کافی است و از آنجمله شرح اجزای افلاک جالب توجه است چنانکه در خطابه گذشته  
 باجمل بدان اشاره شد. هر يك از ده فلك دوازده دروازه دارد و هر دروازه ۶ آستانه  
 ( که مساوی يك ماه زمان است ) و هر آستانه ۳۰ بازار ( بری سگ = معادل يكروز  
 در حساب زمان ) و هر بازار ۱۲ صف ( معادل دوساعت زمانی ) و هر صف دو كنار یا  
 دو طرف و جرکه ( بفارسی زمان و معادل يك ساعت زمانی ) و هر طرف ۱۸۰ دگه یا  
 دگان ( به سندی قیید ) معادل بیست ثابیه و هر دگه بر دو قسمت است که بفارسی  
 و سانسکه نامیده شده و معادل ۱۰ ثابیه است که در واقع هر فلك مشتمل بر ۱۸۱۶۲۴۰۰  
 و سانسکه است.

۱۹ - بی مزه بیست اشاره باینکه مانی در کتاب خود سفر الجباریه ( بفارسی  
 کلوان یا کوان ) از جنگ ملائکه بزرگ و بخصوص چهارفرشته یعنی جبرئیل و میکائیل  
 و رافائیل و اسرافیل با " اِکِر گوی " ها و جبارها ( که اصلاً ملائکه مرده و ساقط  
 بودند ولی مانی آنها را دیو بصورت اسان می شمارد ) بوسیله آتش و گوگرد و نفت  
 سخن گفته که معلوم میشود نفت در زمان مانی از وسائل جنگ بوده است و در آن  
 جنگ چهارصد هزار نفر از مؤمنین و اخیار بیگناه ( مثل امروز ) کشته و تلف شدند .  
 ۲۰ - مانویان هفته هفت روزه را که معادل هفت ستاره بود پذیرفته و در میان  
 مانویهای اقوامی که هفته نداشتند مانند ایرانیان و سقديان و چینیان و ترکها معمول نمودند  
 باید سخن را کوتاه کنم و روزه این رشته سر دراز دارد مطالب زیاد بود و آنچه  
 سعی کردم مختصر فر بیان شود باز کوتاه تر از این میسر نکردید و مقداری از مطالب  
 بطور متفرقه و مختصر گاهی مکرر گفته شد .

اینجانب یادداشت های زیادی جمع آوری کرده ام که شاید لب مطالب آن پنج برابر  
 این دو خطابه که بیان شد باشد ولی گمان میکنم آن همه را میتوان در رسالهای که

ندوین آن در نظر است و در واقع بط این خطابه ها خواهد بود و انجمن محترم ایرانشناسی قصد نشر آنرا دارد بطور جامع و ملخص و منسجم و مرتب ندوین کرد (۱). پس با اجازه حضار محترم خطابه را خاتمه داده و برای جواب هر سؤالی که علاقمندان بخواهند بکنند در تحت اختیار آقایان هستم.

---

(۱) حالا که این مجله پس از سال بی چاپ می‌رود به بهانه فرصتی برای اضافه مطالب بیشتری باصل خطابه حاصل نشد و عین دو خطابه چنانکه خوانده شده بود طبع می‌شود.



## استندراك

این رساله که مشتمل بر احوال مانی و عقاید او و تاریخ دین ری و پیردانش است و در ضمن دو خطابه متوالی که اگر چه بیش از یکسال فاصله زمانی داشته اند در واقع بهم پیوسته و در حکم يك خطابه مستند خوانده شده بود اینك پس از يك سال و دهماء طبع آن با تمام نزدیک میشود. اینجانب گمان میکنم که اگر بهمه ماخذ در نوشته های غربی و شرقی تا موقع ایراد خطابه مراجعه نکرده باشم بغالب آنها و مخصوصاً به مهم ترین آنها مرور کرده و از آنها استفاده کرده ام لکن در فاصله بین خطابه و طبع این رساله بعضی مقالات در همین موضوع نشر شده که اشاره اجمالی بیهضی از آنها محض تکمیل فایده مقتضی می آید.

آقای مارک (A. Maricq) مقاله ای در نشریه بلژیکی

et il, Histoire Orientales et Slaves جلد ۱۱ (سنه ۱۹۰۱) - Mélanges Grégoire

Les débuts de la Prédication de Mani et l'avènement de Sahrpur ler

نشر کرده که همان را در بیست و دومین انجمن بین المللی مستشرقین در استانبول

در ماه سپتامبر سنه ۱۹۰۱ هم قبل از طبع و نشر در ضمن يك خطابه خوانده است.

مشاورالیه با توجهات زیادی خواسته اثبات کند که فقره مذکور در کتاب الفهرست

راجع باعلام امر از طرف مانی در روز جلوس شاپور اول افسانه است و اینکه در حقیقت

شاپور در سنه ۲۴۱-۲۴۲ بتخت نشسته و مانی پس از شنیدن خبر تغییر سلطنت در ایران

از مسافرت خود در هند عودت کرده و بعد از سالها تبلیغ و نشر دین خود با شاپور

آشنا شده و شاپور بنابر قول کفالا یا در فصل ۷۶ او را چند بار بحضور خود خواسته

است. در این مقاله مارک يك تکه باید مورد تصدیق باشد و آن بی اساس بودن دعوت

شاپور است از مانی پس از رسیدن سلطنت و احضار او از هند که در مقالات نویسندگان

دیگر بنابر تکمیل حدسی يك جای خالی و غیر قابل قرائت فقره کفالا یا در این باب



غالباً ذکر و بتدریج معلّم فرض شده است و نیز ايمان شاپور بهمانى که باز جز و تفسیرات حدسى ربي اساس بعضى نویسندگان غالباً تکرار شده و بحق مورد تردید آقای مارك واقع شده و گمان میکنم نکتۀ سومی که در آن مقاله ذکر شده و صحت آن محتمل است حدس التباس کلمۀ اربع با اربعین است در جملۀ مذکور در کتاب **الفهرست** در مورد مسافرتهای اولی مانی ولی چون اینجانب نتوانسته ام با سایر اظهارات و استدلالات و توجیهات ایشان موافق شده استنتاجهای آن مقاله را قبول کنم لذا بشرح سستیهای آن که موجب بطلان همه اساسهای آن مقاله میشود لزومی نمی بینم. آقای مارك در این مقاله تصور نموده که اینجانب رسالۀ **هیگنس** (M. Higgens) را در باب جنگک **موریس** امپراطور روم بنایران ندیده‌ام در صورتیکه من آن رسالۀ را هم که با مندرجات آن در باب حساب سال و ماه ایران موافقت ندارم مطالعه نموده‌ام. تنها بمقاله **انسلین** (Enslin) در باب جنگکهای شاپور اول دسترسی نداشته‌ام.

بنابر آنچه ذکر شد شاید مناسب باشد که لبّ عقیدۀ خود را در باب آغاز امر مانی و جلوس شاپور بطور خلاصه تکرار کنیم و بگوئیم که این عقیدۀ باهمۀ ماخذ موجوده و حسابها و ترتیب سال و ماه ایرانی قدیم وفق میدهد:

مانی چون در ۱۴ آوریل سنۀ ۲۹۶ (۸ تیسان ۵۲۷ سلوکی بابلی) تولد یافته لذا در ۱۴ آوریل سنۀ ۲۴۰ مسیحی یا در ۱۹ آوریل آن سال (۸ تیسان ۵۰۱ سلوکی بابلی) ۲۴ ساله شده و بقول معروف خودمان یا بسال ۲۵ گذاشته است و بلافاصله با اندکی بعد اذعای بعثت نموده و پیردانی محدود در حوزه اقامت خود پیدا کرده است و امکان دارد که همان اوقات بعضی از پسران اردشیر بابکن نزدیک شده و حتی یکی از آنان مفتون تعلیمات وی گردیده و دیگری که فیروز باشد علاقه‌ای به مانی پیدا کرده و شاید برطبق روایت **ابن‌الدین** مانی او را دعوت بدین خود کرده بوده و باز شاید هم حکمران شدن همین فیروز در خراسان و کوشان موجب میل مانی بمسافرت شرق شده و با آنکه اردشیر یا درباریان او ویرا تبعید کرده باشند که اینهمه جزو احتمالات و حدسیات باید بهمانند مانی بزودی بمسافرت های خود آغاز کرد و در این ضمن از راه دزیا بهند (با سند) نیز رسیده است.

اردشیر پس از ۱۴ سال و ده ماه سلطنت با ابتدای آن از تاجگذاری وی به سمت شاهنشاه ایران در اوایل سال ۲۲۷ مسیحی (شاید در اول تیسان بابلی = ۶ آوریل) از سلطنت فارغ شد (یعنی با وفات کرد و با سلطنت را پیسر خود انتقال داده و استعفا کرد و چند ماه بعد مرد) اگر روایت ۱۰ سال و ۶ ماه در مدت سلطنت وی صحیح باشد میتوان فرض کرد که پس از این مدت استعفا کرده و چهار ماه بعد مرده که ده سال و ده ماه تمام شده باشد ولی البته اینهم ممکن است که بایان این مدت اخیر موقع استعفا بوده و وفات وی بعد از آن واقع شده باشد. بهر حال کناره گیری با وفات او و سلطنت فعلی شاپور قبل از ۲۲ سپتامبر سنه ۲۴۲ مسیحی واقع شده و بهمین جهت سال اول سلطنت شاپور از ۲۲ سپتامبر ۲۴۱ (اول فروردین ایرانی) باید حساب شود [آخر سلطنت ده سال و ده ماه اردشیر با اوایل فوریه ۲۴۲ می افتد و اگر وفات وی در حال عزلت چندی بعد واقع بوده باشد باید بین تاریخ مذکور (۲۲ فوریه) و ۲۲ سپتامبر سال مزبور وقوع یافته باشد]. شاپور باید در اول تیسان بعد یعنی ۹ آوریل ۲۴۳ مسیحی تاجگذاری رسمی کرده باشد و سی سال سلطنت او که یکی از روایات است از این تاریخ محسوب میشود (تا آوریل ۲۷۳) و سلطنت ۳۱ سال و ۶ ماه و ۱۹ روزه وی که روایت دیگر است از آغاز سال اول ایرانی که در ظرف آن بجای پدر نشسته یعنی ۲۲ سپتامبر ۲۴۱ حساب شده است که کاملاً مطابق حساب دقیق و تحقیقی است، پس اگر مانی اندکی بعد از بعثت خود در سنه ۲۴۰ مسیحی بمسافرت پرداخته بعید نیست که از آغاز مسافرت وی تا اعلام امر در روز جلوس شاپور بمسامحه چهار سال حساب شده باشد. جلوس رسمی یا تاجگذاری شاپور که در روز یکشنبه اول تیسان و ۱۹ حمل بوده با احتمال قوی بواسطه حیات پدر با گرفتاری بجنگ با **گوردیان** (Gordianus) امپراطور روم در اول تیسان سال قبل که مطابق ۲۰ آوریل سال ۲۴۲ مسیحی بود انجام نیافته و بسال بعد تأخیر شده است.

ملاقاتهای سه گانه مانی با شاپور که در **کفالایا** ذکر شده و مبارک آنها را در اوایل امر مانی فرض می کند ظاهراً در سالهای بعد (پس از مسافرت های مانی در ولایات مدی و یازت) باید زری داده باشد.

باین مناسبت بی فایده نیست که گفته شود که استنتاجات هیگنسی نسبت باختلاط در موضع خُصه مسترقه و پُسنای شالوده تحقیقات مبسوط خود بر آن اساس حدس غیر متقنی است. موضع خُصه مسترقه در عهد بعثت مانی در آخر نهماء بوده و در موقع وفات وی در آخر مرداد بود و بهمین جهت وفات مانی (که در ۲۶ فوریه سنه ۲۷۷ مسیحی واقع شده) در ۱۲ شهریور ماه بوده است.

قطعه ۳۴۱ (سطور اول از باب ۷۶) که مایرک بآن استناد جسته جز این مقدار نمیرساند که در موقعی مانی در طیفون نشسته بود و شاپور خبر گرفته و او را پیش خود خواند و پس از ملاقات با شاپور نزد اصحاب خود برگشت و کمی بعد باز شاپور او را احضار نمود و باز پیش وی رفت و پادشاه مذاکره نمود و کلام خدا را باو اعلام کرد و باز عودت نموده بمحفل دینی با معبد آمد و بعد مرتبه سوم باز شاپور از او خبر گرفته و او را خواست و باز پیش او رفت و آنکاه یکی از اصحاب او بنام اوترا پس یسر کپلوس (۵) به مانی گفت که بما دو مانی بده که در هر چیز نظیر تو باشند که چون تو پیش شاپور بروی مانی دیگر نزد ما بماند (نقل بمعنی شد) و مانی جواب مغضبی باو در باب عدم امکان چنین چیزی داده و در ضمن آن از مسافرت خود در دریا و نکلن دادنش تمام خاک (ممالک) هندوستان را سخن میگوید و بعد باز در دنباله آن مانی از مخالفتهایی که باو در هند بعمل آمد و مبارزات خود در آنجا (عمه این مطالب بقضایات متفرقه و کم ارتباط ویر از سقراط کلمات بی دربی است) شرح داده و از عودت خود از راه دریا به فارس و پیاده شدن از کشتی در آنجا و در شهرهای فارس تعلیم حقیقت و راستی دادن و بر ضد او برخاستن بزرگان آنجا شرح داده و گوید که از فارس هم به شهر میلان رفته و در آنجا نیز بزرگان قوم باو توجه نکرده و گوش ندادند پس از آنجا باز به مملکت بابل و شهر آسوریان (ظاهراً سورستان = طیفون) آمده ولی در آن مملکت فرمانروایان در فرق مذهبی و قضایات غیر عادل بر ضد من برخاستند و اگر پدر (ظاهراً مقصود خدا است) بمن تأیید و کمک نکرده بودند مرا بک روز هم در بابل نمی گذاشتند که در مملکت آنها گردش کنم و در آن مملکت آسوریان بآن وسعت و بزرگی برای پادشاهان و سرداران و قیصرها و فرماندهان جای هست اما مرا نعدمل

نکرد و با من جنگ‌هایی کرد و باین جهت از آسوریان دور شده بملکت مدها و یارتها رفتم و در آنجا من بربط حکمت نواختم و در حقیقت زنده حرف زدم و در نتیجه تمام مملکت مدها و یارتها بحرکت آمد. به پیشد مملکت مدها و یارتها چقدر بزرگ است شهرهای زیادی در آن هست آن میتواند پادشاهان و پشروانی را که در آن هستند بپذیرد اما نمی توانست قوت حقیقت گوئی مرا بپذیرد و تکلن خورد و قتیکه من که تنها يك مانی هستم که در دنیا آمدم و همه شهرهای دنیا بحرکت آمدند و نخواستند مرا بپذیرند... و همه قدرتهای دنیا پیش من بجنبش آمده و در آشفتگی و بیرشانی افتادند اگر دو مانی در دنیا آمده بود کدام محل آنها را می توانست حامل شود.... در فصل ۷۷ از چهار سلطنت بزرگ جهان حرف میزند اولی سلطنت بابل و فارس (ایران) دومی سلطنت روم سومی سلطنت اکسومی ها (حبشه) و چهارمی سلطنت سلبس (؟) و شاید تلفظ دیگری دارد (۱). این چهار سلطنت بزرگ در دنیا هستند و هیچ چیزی نیست که بالاتر از آنها باشد اما من بحقیقت بشما میگویم آنکسیکه نان و یک پیاله آب بنام خدا و بنام حقیقتی که من آوردمام یکی از اصحاب من بدهد او بیشتر از چهار سلطنتی که اینقدر بزرگ هستند نزد خدا بزرگ و فائق است. چنانکه گفتیم از همه تفصیلات که در باب ۷۶ و ۷۷ ذکر شده چیزی بنظر نمی رسد که مؤید استنتاج تاریخی ما را باشد و با متناقض با آنچه در اوائل کتاب لایا آمده و سابقاً نقل شده راجع بآمدن مانی پیش شاپور یا نسخ آن باشد. بدیهی است که هیچ مانعی در این مقصود نیست که مانی روز جلوس رسمی شاپور در ۹ آوریل (۱۵ مهر ماه ایرانی) ۲۴۳ مسیحی برای دفعه اول (که تازه از مسافرت سند و غیره برگشته بوده است) بحضور شاپور بار یافته و اعلان رسمی امر خود یعنی دین جدید نیز در همان روز واقع شده (اگرچه از قریب سه سال باین طرف قبل از این اعلان رسمی مشغول تبلیغ بوده و در خود مملکت بابل و طیفون و حوالی پشروانی هم پیدا کرده بوده است که دو نفر از آنها هم با وی بحضور شاپور رفتند) و بعد ها چندین بار دیگر در سالهای بعد (با همان سال) شاپور او را بحضور خواسته باشد و چنانکه خودمانی حکایت کرده سالها

با آن پادشاه در مقرر سلطنت یا در مسافرتهاى وی همراه بوده باشد و البته نمى توان هر عقبه و فرستۀ جدید را که مخالف عقاید دانشمندان قبل باشد بر آنها ترجیح داد .

دو مقاله دیگرى هم در باب مانى و دین مانوى که اخیراً بدست اینجانب رسیده جزو مقالاتى است که جمعى از دانشمندان در باب ایران بزرگان فرانسۀ نوشته اند هر مقاله در موضوعى از مواضع راجع بایران است و مجموع آن مقالات و تفصیل کتابى شده که در سنه ۱۹۵۲ میلیمى جزر « کتابخانه تاریخی » (Bibliothèque historique) انتشار یافته است با اسم *La Civilisation Iranienne* .

در این مجموعه مفید چنانکه گفته شد در فصل یکى در باب مانى و دیگرى در باب مانویت بقلم آقای هنرى شارل پوئش *Henri - Charles Puech* درج شده که بسیار محققانه و دارای مطالب صحیح و قابل استفاده است .

طهران ۴ آذر ماه سنه ۱۳۳۱ هجری شمسی

سید حسن تقی زاده

بعدالتحریر

پس از نگارش این استدراك كتاب *الفلسفین* (W. Enslin) بنام « راجع به جنگهای شاپور اول ساسانی » (*Zu den Kriegen des Sassaniden Schapur I*) که در متن « استدراك » گفتم آنرا ندیده ام بدست من رسید و هر نوع نگرانی من از امکان غفلت خودم از توجه به نکاتی صحیح در باب تاریخ جلوس و مدت سلطنت شاپور و بعثت مانى و مسافرتهاى اولی او در دوسه سال اول پس از بعثت و اعلام رسمی امر خود پس از عودت به طیسفون در روز جلوس شاپور اول مرتفع شد زیرا که کلیۀ استدلالات و استنتاجات آقای *الفلسفین* بر اساسى مبنی بر اشتباهات مختلف و اعتماد بر عقیدۀ خطا و اشتباهی و بی اساس *هیگس* در باب سال و ماه ایرانی بوده و فاقد هر نوع پایه مبنی بر تحقیق است .

وارد شدن در بیان اشتباهات عجیب این دو دانشمند که بخود زحمت زیادی هم در تتبع و محققات و شایع مدعای خود داده اند و توضیح خطاهای آن مقدمات در اینجا مجاز نیست و شاید در موقع دیگری این کار در ضمن مقاله ای جداگانه بعمل آید .

# آنچه پیشینیان در کتابهای عربی و فارسی

## در بارهٔ مانی آورده اند<sup>(۱)</sup>.

فراهم آورده:

احمد افشار شیرازی

---

(۱) مقصود کتابهایی است که بدانها دست‌رسی پیدا شده و مطالب مزبور بترتیب تاریخ تألیف کتابها و یا تاریخ وفات نویسندگان آنها مرتب گردیده است.



آنچه در کتابهای غربی آورده اند.



## توحید المفضل (۱)

املاء

امام ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق

(متوفی در سنه ۱۴۸ هـ . ق .)

بر

مفضل بن عمر الجعفی (۲)

ص ۵ - ۶ :

ان الشكك جهلوا الاسباب والمعاني في الخلقة و قصرت افهامهم عن تأمل الصواب والحكمة . . . و ربما وقف بعضهم على الشيء بجهل سببه والادب فيه فيسرع الى نفيه و وضعه بالاحالة والخطا كالذي افتمت عليه المناياة الكفرة و جاهرته به الملحمة المارقة الفجرة و اشباههم من اهل الضلال المعطلين انفسهم بالمحال .

ص ۶۱ :

فتأمل الخلقة كيف تتحرز وجوه الخفاء و المصرة و تأتي بالصواب و المنفعة ان المناياة و اشباههم حين اجتهدوا في عيب الخلقة و العمد عابوا الشعر الثابت على الركب والابطالين و لم يعلموا ان ذلك من رطوبة تنصب الى هذه المواضع فيثبت فيها الشعر كما يثبت العشب في مستنقع المياه .

ص ۲۵ :

افلا ترى كيف جعل في الانسان الحفظ والنسيان و هما مختلفان متضادان و جعل

(۱) **مفضل بن عمر جعفی** . راوی این کتاب . در مقدمه آن گوید که آتراً امام **جعفر الصادق**

بر من املاء کرده است . اگر این روایت درست باشد ظاهراً قدیتر بن کتابی ، بزبان عربی ، میباشد که اکنون در دست است و از مانی و مانویان در آن ذکر شده . این کتاب چند بار طبع گردیده است و از طبعی که در سنه ۱۳۶۹ هـ . ق . ( ۱۹۴۹ م . ) در نجف صورت گرفته است در اینجا نقل شده .

(۲) **ابو عبدالله (یا ابو محمد) مفضل بن عمر الجعفی** از اصحاب امام **جعفر الصادق** و امام **موسی بن جعفر** ( ۱۲۱ - ۱۸۵ هـ . ق . ) بوده است ، در شخصیت و تفه بودن او اختلاف میباشد ( برای ترجمه احوال او بسوم کتابهای رجال شیعه و مخصوصاً به **تقویم المقال** تألیف حاج شیخ عبدالله مقانی ، طبع نجف سنه ۱۳۵۲ هـ . ق . ، ج ۲ ص ۲۳۸ - ۲۴۲ ، راجع شود ) .

له في كل منها ضرب من المصلحة وما عسى ان يقول الذين قسموا الاشياء بين خالفين متضادين في هذه الاشياء المتضادة المتباينة وقد تراها تجمع على ما فيه الصلاح والمنفعة .

ص ٣٣ - ٣٤ :

اماترى الانسان انما عرض له وجع خضع واستكان و رغب الى ربه في العاقبة  
وبسط يده بالصدقة ولو كان لا يألم من الضرب يم كان السلطان يعاقب النصارى ويذل المعاصاة  
المردة ويم كان الصبيان يتعلمون العلوم والصناعات و بما كان العبيد يذلون لاربابهم  
و يذعنون بطاعتهم افليس هذا توبيخ لابن ابي الموجه و ذوبه الذين جحدوا التدبير  
و المانيوتية الذين انكروا الوجع والالم ...

ص ٨٢ :

اتخذ اناس من الجهال هذه الآفات الحادثة في بعض الازمان كمثمل الوباء والجربا  
و البرد و الجراد ذريعة الى جحود الخالق و التدبير و الخلق فيقال في جواب ذلك انه  
ان لم يكن خالق ومدير فلم لا يكون اكثر من هذا و اقطع فمن ذلك ان تسقط السماء  
على الارض و .... ثم هذه الآفات التي ذكرناها من الوباء و الجراد و ما اشبه ذلك ما  
بالهالاندوم وتمتد حتى نتجاح كل مافى العالم بل تحدث في الاحياء ثم لا تلبث ان ترفع  
افلا ترى ان العالم بسان ويحفظ من تلك الاحداث الجليلة التي لو حدثت عليه شئ منها  
كان فيه بوارء و بلذع احبانا بهذه الآفات البسيرة لتاديب الناس و تقويمهم ثم لانوم  
هذه الآفات بل تكشف عنهم عند القنوط منهم فيكون وقوعها بهم موعظة و كشفها عنهم  
رحمة وقد انكثرت المناني من المكروه والمصائب التي تصيب الناس فكلاهما يقول ان كان  
للعالم خالق رؤوف رحيم فلم تحدث فيه هذه الامور المكروهة والقائل بهذا القول ينحسب  
الى انه ينبغي ان يكون عيش الانسان في هذه الدنيا صافيا من كل كدر ولو كان هكذا  
كان الانسان في هذه الدنيا صافيا من كل كدر ولو كان هكذا كان الانسان يخرج من الاثر  
والشوا الى ما لا يصلح في دين ولادنيا كالذى ترى كثيرا من المترفين و من نشأ في الجدة  
والامن يخرجون اليه .....

ص ٨٩ - ٩٠ :

بل اعجب من اخلاق من ادعى الحكمة حتى جهلوا مواضعها في الخلق فارسلوا  
السنتم بالذم للمخالق جل و علاجل المعجب من المخذول ماني حين ادعى علم الاسرار و عمى عن  
دلائل الحكمة في الخلق حتى نسب الى الخطأ ونسب خالفه الى المجهل تبارك الحكيم الكريم .

## کتاب الخواص الکبیر (۱)

تألیف

جابر بن حیان (۲)

(متوفی در سنه ۱۶۱ هـ. ق.)

ص ۲۹۹ (در قسمت «القول فی الکیمون و الظهور»):

وابضافاً انه لا یخلو من أن یشکون نجس من ظهور بعض الاشیاء من بعض - کالجنین من النطفة والشجرة من الحبة و الکم من الکم و الکیف من الکیف وما بعد ذلك - من أن یشکون عن کمون بعض فی بعض کقول المنانیه او عن استحالة و ابداع ثان عن لیس و هو قول اهل الابداع عن لیس اعنی الموجود.

ص ۳۰۰ - ۳۰۱:

فالذا الذی یقول فیہ اهل الابداع فهم القائلون بالتوحید و المبطلون قول المنانیه و غیرهم ممن قال بقولهم فی کمون بعض الاشیاء فی بعض - فقد اوضحت لك البعث من هذه الجهة بغایة ما یمکن أن یشکون و فساد قول هذه الفرقة بین فی جیع اقسامه ....

(۱) ابن کتاب در ضمن «مختار رسائل جابر بن حیان» که پول کراوس (P. Kraus) در سنه ۱۲۰۴ هـ. ق. ۲۰ دسمبر ۵۰۹ صفحه متن و تصحیحات و مقدمه ای مختصر بر زبان فرانسه طبع رسانیده است. طبع گردیده (از صفحه ۲۲۴ تا صفحه ۲۳۲) و ظاهراً میشود گفت پس از توحید المفضل سابق الذکر قدیمترین کتابی است. بر زبان عربی که از مانویان در آن ذکر شده و پس از این کتاب یمکن است کتابی را نام برد که «اصل بن عطاء» (۸۰ - ۱۸۱ هـ. ق.) بنام «الالف مسألة» برده مانویان نوشته و «المهدی لدین الله احمد بن یحیی المرتضی» در کتاب «المنیة و الامل فی شرح الملل و النحل» طبع حیدرآباد، سنه ۱۲۶۶ هـ. ق. ۲۰ ص ۳۸ آنرا ذکر کرده است.

(۲) ابو موسی جابر بن حیان بن عبدالله کوفی معروف به صوفی. از بزرگان علما و فلاسفه زمان خود بشمار میرود. وی از اصحاب امام جعفر الصادق بوده است و گویند براسمه «مخصوصاً» حضرت یحیی، را ملازمت داشته و مقصود او از «سپیدی» در تصنیفات خود حفر بر مسکی است و شبیهان او را از خود دانند و گویند مقصود از «سبیدی» امام جعفر الصادق میباشد. و فلاسفه نیز او را از بزرگان خود دانند. جابر را تصنیفات بسیار بوده است که تعداد آنها را تا بنامه گفته اند. وفات او در سنه ۱۶۱ هـ. ق. اندکی افتاده است (برای ترجمه احوال و تصنیفات جابر به کتاب الفهرست تألیف ابن النديم طبع فلول، سنه ۱۸۷۲ - ۱۸۷۳ هـ. ق. ج ۱ ص ۴۵۴ - ۴۵۸ و ضمیمه ص ۱۲۴ هـ. ق. ۲۰ ص ۲۹۸ - ۳۰۳) «مجموع شود»

## کتاب‌الترّة علی الترتیب اللّٰمبن ابن المظفّر (۱)

تألیف

قاسم بن ابراهیم

(متوفی در سنه ۲۵۶ هـ - ق.)

ص ۸-۴ :

ثم ان فرقة من الکفرة قاده عسبانها و نقي نفذتها في الکفر و المعنى شيطنها ، اماؤها (۲) المقدّم و سيدها المعظم . اني الکافر ما نعم الله اللّٰمبن الذي لم يبلغ كفره قط بالله الشياطين . ابتدّع من القول زورا لم يسبقه اليه سابق من الاولين و اسم يقل به قبله قط احد من قدماء العالين ، مع افتراق مللهم و مختلف سبلهم (۳) فزعم ان الاشياء كلها شيان (۴) و قد يوجد خلاف زعمه بالعيان . فلا توجد بين ما ذكر من التور و الظلمة فرقة الا وجدت الاشياء كلها بمثلها لها (۵) مفارقة الا ان الفرقه بين الاشياء اوجد و من الاشياء للتور و الظلمة او كد مكابرة لعقول اطفال الانام و تجاهلا بما لانجهل بهجة الانعام ثم قال تحكما و افتري زعما ان الاشياء كلها من التور و الظلمة مزاج و انه لم يكن بينهما في ما خلا من دهرهما امتزاج (۶) . سفها من العقول

(۱) ابن کتاب را **گویلی** ( Michelangelo Gyuidi ) مستشرق معروف ایتالیائی بریان ایتالیائی ترجمه کرده است و در ۵۴ صفحه متن و ۲۸ صفحه مقدمه و ۱۲۷ صفحه ترجمه در سنه ۱۹۲۷ م . در رم طبع و نشر نموده . **گویلی** در مقدمه خود از نسخه‌هایی که در طبع کتاب از آنها استفاده شده است سخن میگوید و آنها را با علامتهای A, B, C, D , میشناساند . در اینجا نیز از علائم مربوط استفاده میشود . تألیف ابن کتاب در نیمه اول قرن سوم و همچنین آيا واقعا ردّ بر **ابن المقفع** معروف است معلوم نیست تا چه اندازه صحت دارد و ابن خود میتواند موضوع بحثی کرد که فعلا اینجا محل ندارد و چون شاید یکی از کتابهای قدیم است که در آن از مانی و مانویان گفتگو شده در اینجا قسمتی از آن نقل گردید .

(۲) C . « و اماؤها » .

(۳) C . « سبيلهم » .

(۴) « شين » C &gt; « شيان » .

(۵) « لها » B . (۶) « مزاج » C &gt; « مزاج » .

وتمت (١) ومجانة في الله وخبثا. فثبت بينهما شبه الاستواء (٢) وحكم عليهما حكم السواء (٣) في حالين بجمعهما (٤) عنده معا وفعالين يساويان فيهما جميعا. و قال في أولها لم يمتزجا ثم قال في آخرهما امتزجا فجمعهما (٥) عنده في الامتزاج وخلافه الحالان (٦) واشترأكهما فيما كان من اساءة او (٧) احسان وليس (٨) في انهما هما الاصلان دليل واضح به يشبان (٩) اكثر من نحكم العماء في الدعوى و الاعتساف منهم فيها (١٠) للنفوس (١١) ماذا يرون قولهم لو عارضهم مبطل في الدعوى لهم (١٢) فقال بل التور و القلمة مزاجان و من ورائهما فلهما اعلان . هل يوجد من ذلك لهم الا ما يوجد لمن خالفهم . فان قالوا الدليل على ذلك نفع التور فر بما ضرنا التور في اكثر موجودات (١٣) الامور . ولما يوجد من نفع قلب غير انفع مما يوجد من اكثر كثيره . لثمره انفع في الغذاء لا كلها من الاوار في الغذاء كلها (١٤) . ولئن كانت الدلالة من التال على المنكر شرا تعود عندهم شرا . ان التور لا دل على طلبات الاشرار و اكشف لهم عن خفيات ما يبقون من الاسرار التي عنها يجلى لهم نورهم وبها كثرت في الضرر شرورهم وان كان دليل عماء القلمة على ما يتتوه اصلا من القلمة ضرر القلمة (١٥) في بعض امورها لربما منعت كثيرا من التور بسترها فلم نجد لمنها بسائر ظلامها الاثمة سبيلا الى تناول آثامها و لسنا نجد عيانا نورهم من المضار معرى ولا ظلامهم في جميع الاحوال مضرا الا ان يكون نورهم عندهم غير التور المعقول فيصبروا بعد اثبات اصلين الى اثبات (١٦) اصول . ويحكموا على غائب لا يرى بحكم لا يتيقن ولا يمتري يتبين به عند انفسهم قصرة عما هم و يصح لهم بله عبرتهم فيه خطاهم ثم يقال لهم ايضا حدثونا عن نور الشمس

(١) C «نمتا» . (٢) «الاستوى» . (٣) «السوى» . (٤) C «بجمعناها» . (٥) C «فجمعنا» . (٦) C «الحالات» . (٧) «و» C «او» . (٨) C «فليس» . (٩) «تبان» . (١٠) C «فيهما» . (١١) C «ولنفوسى» . (١٢) A, B «كها» . (١٣) «حوادث» C «موجودات» .

(١٤) C «انفع في الغذاء من الاوار في الغذاء كلها» . D «انفع في الغذاء الاكهما من الاوار كلها» .

(١٥) C «ضرر القلمة» . (١٦) «الى ثبت» B «الى ثبت» .

وما يباشر ابصار المبصرين منه عند شروقه باللمس<sup>(١)</sup> البس نافعا في نفسه و عند مباشرة  
لمسه ؟ فان قالوا بلى وكذا تلاما لا نه يتلا لا وبشرى فينبو وكذا الامر به<sup>(٢)</sup> كل نور  
اما قليل واما كثير. قبل فما باله ينفى ابصار الناظرين<sup>(٣)</sup> ويؤذيها وما بال بعض الحيوانات<sup>(٤)</sup>  
لا تبصر مع نور الشمس وغلا لثها ؟ فان قالوا العلة ان الثور اذا اشرق على ناظر الانسان وغيره  
ما يبصر مع ضوء الشمس من الحيوان رة مع شروقه<sup>(٥)</sup> ما في التواطر من الظلمة الى الناظر  
فلم ير فيعلم يطلق<sup>(٦)</sup> النظر اليه. قبل فالظلمة في قولهم تستر فكيف مع مكانها في الناظر يبصر  
وقد ترى الابصار اذا اشرفت الانوار تبصر حينئذ الاشياء و ترى الظلمة والشيء فلو كان  
الظلمة لها سترة لما ابصرت ما ترونها له مبصرة. فان قالوا الحرارة هي التي<sup>(٧)</sup> فعلت<sup>(٨)</sup>  
ذلك بالابصار لان الثور من شأنه دفنها الى ما هي فيه من محجر القرار. قيل فالحرارة  
عندكم يا هؤلاء من شأنها الاحراق وقد ترى الناظر بدم الناظر اني شروق الشمس فلا يحرق  
ناظره الاشراف وقد ترعمون ان الحرارة في الظلمة او كد و في سوسها و كونها اوجد  
ثم بدم الناظر البها نظره فلا تشبه ولا تحرق بصره. فاي دليل اقل على نلتبهم و اوضح  
برهاناً على سفه مذهبهم من هذا عند من خاف من المعارف خوفا او عقل بين متفرقات  
الاشياء فروقا و اخرى يا هؤلاء فافهموها بدل فيها على غير الاوهام التي توهموها.  
ان الرمد الشديدا لم يد يجد في الظلمة راحة و فترة و انه يجد في الثور عند مقاربتة له  
مضرة منكورة و لا ترى الظلمة الا تفعل خيرا ولا الثور الا يفعل شرا كثيرا و هذا قد  
تبين ايضا بوجه آخر يدل على خلاف ما قالوا في الخبر<sup>(٩)</sup> و الترو هو ان يقال لهم  
على الماء اذ زعموا انه مزاج من الثور والظلمة ما بال قليله ينفع و كثيره يضر. فان قالوا  
من قبل المزاج يقد و يكثر قبل فما بال كثير نوده في الكثير من يحوره لا يمنع ضر  
كثير ظلمته كما منع قليل نفعه قلب مضرة ام ترعمون<sup>(١٠)</sup> ان قليل الثور اقوى من  
كثيره فهذا من القول هو المحال بينه ان يكون قليل من شيء اقوى من كثير<sup>(١١)</sup>  
كان منبرا او غير منبر و ما ايضا يدخل عليهم ان يقال ان شاء الله لهم<sup>(١٢)</sup> حدثونا يا

(١) C « باللمس ». (٢) « لامرية » A « الامرية ». (٣) C « البصيرين (٤) D, C  
« الحيوان ». (٥) C « شروقه ». (٦) C « يطلق ». (٧) C, B, A « التي هي ». (٨) C « فعلت ». (٩)  
C « لفضي ». (١٠) C « يزعمون ». (١١) C « كبير ». (١٢) « لهم ان شاء الله » .

هؤلاء عن التورما باله بقر<sup>(١)</sup> عن الحر إذا أحرقه الى البرد والظلال وبقر<sup>(٢)</sup> من البرد اذا  
 آذاه الى الصلاه والنار و هما في زعمكم جميعا ظلمة مضرة ليس لاحد فيهما منفعة ولا  
 مسرة ولن يخلو عندكم ان يكونا من سوسه فينفعاه او لما زعمتم من خلافه فيضراه  
 فان قلتم بما فيهما من مزاج التورما تنفع قيل لكم فالى ايهما فقر<sup>(٣)</sup> وزرع فان قالوا الى  
 اكثرهما تورا و أقلهما في المزاج شرودا قيل لئن كان من الشر الى الخير ما بفراره  
 لقد ادر كه الشر منهما في مقرر و قراره وان ذلك لما لا ينمى ندأ ولا يكون حيث  
 كان الا ضدأ . ثم يقال لهم هل الظلمة مضادة للتور فان قالوا نعم قيل ابمثل ما يعقل من  
 تضاد الامور فان قالوا نعم قيل ان الضد لا يجمع ابدأ ضد الا انشاء فكان له عند المجامعة  
 مفيدا ولا تكون المضادة بين الشين واقعة الا لم تجمعهما بعد تضادهما جامعة الاعم  
 بطلان<sup>(٤)</sup> موجود اعيانهما او تبدلتهما باجتماعهما من معهود شأنهما كبطلان الثلج  
 والنار عند اعتلاجهما او كتبدل<sup>(٥)</sup> اللوين ابراطميين في امتزاجهما . فكيف يصلح<sup>(٦)</sup>  
 لما زعموا من الاسلين الاجتماع او يوجد منهما بعد الامتزاج اضرار<sup>(٧)</sup> او انتفاع و هما  
 لا يكونان الا متنافرين او مزاجا فيكونا متغيرين كثير الممزجات عند مزاجها  
 الى فعال واحد يجده منها بدرك الحواس او بعضها كل واحد لا كما قاله الماني المكابر لدرك  
 حبه المخالف فيما قال ليقتن نفسه المتقلب في مذهبه السفه بمتلقبه . و هنا ايضا  
 يكذب قولهم ان يقال لهم حدثوا عن<sup>(٨)</sup> موجود الضحك والبكاء فان قالوا هما من الظلماء  
 لم يصح ان يكونا و هما متضادان من واحد غير متضاد . وكذلك ان قالوا من الدور لم  
 يصح ان يكونا منه و هو واحد غير ذي تضاد وكذلك الجوع والشبع والتعب واليقظ  
 والفرح والحزن والجأرة والتجبن وهذا كله وفرعه واسله عندهم شر منعموم وفي كل  
 حال متقبح ملوم لانه قد يضحك ويبكى ويصبح في هذه الدار ويشكى<sup>(٩)</sup> ويجوع ويشبع  
 ويصبر ويجزع ويفرح ويحزن ويجترى ويجبن من يكون ذلك كله عندهم منه في

(١) نقر C « يقر » . (٢) در C بعد از « فر » . « منه » دارد .

(٣) A « بطلانها » . (٤) B « كتبدل » . (٥) B « يصبح » . (٦) C « المزاج اضرار » .

(٧) « من » D, A « عن » . (٨) A « يشكى » .

بعض الحال شراً فكفى بهذا لمن اصف الحق من نفسه منهم معتبراً.

فهذا اصل قول مانی التجسس الرجيس الذى لم يسبق قوله قول (۱) ابليس ولم يصتر على الله بمثله قطعات ولم (۲) يصتر بمعتقد من غابات (۳) القالات وعلى هذا من قوله وما وصفاً (۴) فيه من اصوله مات مانی لعنه الله لعنا كثيرا وزاده الى صغير ناره سعيراً. ثم خلف من بعد مانی ابى الحيرة والهلكت خلفه سوء (۵) استخلفه ابليس على ما خلف مانی من القالات يسمى **ابن المقفع** عليه لعنة الله بكل مرأى (۶) وسمع (۷) فووت عن مانی فى كفره ميراثه وحاز عن ابيه مانی فيه ثرائه فمقد بمنقه من ضلالاته ارباقها وشد على نفسه من حلكته اطواقها فنشأ فى التوايه متشأ وافتري على الله ورسله اقتراء فوضع كتاباً اعجمى البيان حكم فيه لنفسه بكل زور وبتان فقال من عيب المرسلين و افتري الكذب على رب العالمين بما تقوم له (۸) ذوائب الرؤوس ونضطرب لوحشته اركان النفوس. وصل البنافى ذلك كتابه وما جمحت به (۹) من الافك العابه فرأينا فى الحق ان نضع نفسه بعد ان قد (۱۰) و ضمننا من قول مانی بعضه اذ (۱۱) كان مانی المسمى (۱۲) له فيما قال من القالات اماماً. فاما التقص على مانی قد نضع له ان شاء الله تعالى (۱۳) كتاباً تاماً. زعم **ابن المقفع** اللعين عمابة و فرطاً انه لا يرى من الاشياء كلها الا مزاجاً مختلطاً. كذلك زعم النور والظلمة اللذان هما عنده الجهل والحكمة. فاعرفوا ان شاء الله هذا من اصله قائماً امماً (۱۴) و ضعنائه لتكشف (۱۵) به عن (۱۶) جهله وبالله نستعين فى كل حال كانت متنافى قول الوفاة.

مؤلف پس از ردّها و احتجاجهای بسیار، که موضوع کتاب است، در اواخر آن (ص ۵۱) گوید:

« ومن قولهم ان الاشياء لا تتغير عن جواهرها و قد يرون انها تتغير عن صورها فصوره النور مؤسبة مضببة و صورة الظلمة موحشة ظلمية فانما هما امتزاجا عوين مزاجهما

- (۱) A كلمة «قول» را ندارد. (۲) «ومن» C > «ولم» D (۳) «غابات»  
 (۴) A «و ضمننا» C «فامل موى» (۵) «نا» «امرا» > «مرأى»  
 (۶) D, C «و سمع» (۷) «ابن» B «له» (۸) «ذوائب» B > «ذوائب» C «فيه»  
 (۹) D, C, B «فد» را ندارد. (۱۰) «اذ» C > «اذ» (۱۱) «المسمى» B >  
 «المسمى» (۱۲) B «تعالى» را ندارد. (۱۳) C «فانما انما» D «ابنكشف»  
 (۱۴) «ومن» C > «عن».



بصورة<sup>(١)</sup> في المزاج أخرى ليست بما كان يرى لامؤساصميتاً ولا موحشاً ظليماً...  
و يس ازردآين موضوع كويد (س ٥٢):

« وزعموا ان التى لا يكون منه ابداً الآمئل جوهره مجنمما و مفردا . و شأن التور العلو و الارتفاع و شان الظلمة السفل و الاتضاع و كذلك شأن كل ضدّين متى وجدا متضادّين متى على هذا هوى هذا<sup>(٢)</sup> فهو<sup>(٣)</sup> ابدا يهوى اذا ضده سما و يسموا اذا ضده هوى . و فى فراق التى لشأنه حقيقة فثائه و بطلانه كالتار التى من شأنها التسخين و اللين الذى لا يكون الأوله تلين فمنى بطلت شأنهما<sup>(٤)</sup> بطلت لأبديت شأنهما لانه لا حارّ الأمسخن و لا لين ابدا الآمليتين . و قد زعموا ان التور قد زال عن داره من العلمى و صار الى هذه الارض التفلّى و فى ذلك من تفتيره ما قد قبل من بطلان عينه و كذلك الظلمة فى بطلانها اذا صارت الى خلاف شأنها فصارت فى منزلها سفلى الى ارتفاع و معلى فهما فى قولهم قد بطلا... »

و يس ازردآين مطلب كويد (س ٥٢ - ٥٣):

« فاما خرافات احاديثهم و ترهات اعايبهم فهزل ليس فيه جد ولا بما يجب به<sup>(٥)</sup> له ردّ . فويل لهم بما كتبت ايديهم و وويل لهم بما يكسبون و باى متقلب فانقلبهم الله يتلقبون . الم تروا اسماء هم التى يسمون و ما منها لا غير<sup>(٦)</sup> يعظمون فمئنها عندهم ابوالعظمة<sup>(٧)</sup> و ام الحيات الممتنّمة<sup>(٨)</sup> و حبيب الانوار و حراس الخنادق و الاسوار و البشير و المنير و الانسان القديم و ما ذكروا من الاراكنة التى عليهم بها<sup>(٩)</sup> من الله العن اللعنة و ما قالوا من عمود السبع<sup>(١٠)</sup> التى بهم بقولهم فيها<sup>(١١)</sup> اقبح ما يستقبح و اكذب اكاذيب الزور و اعجب اعاجيب<sup>(١٢)</sup> ما وصفوا من الظلمة و التور فزعموا ان اسماء هم هذه التى افترروا و فتنوا<sup>(١٣)</sup> فيها باعاينهم و كثروا<sup>(١٤)</sup> هى ردّ الظلمة زعموا عن التور افلا<sup>(١٥)</sup> رقت عن انفسها

(١) « صفة » C > « بصورة » . (٢) « ذى » C, B, A > « هذا » . (٣) « نهضة » C > « فهو » . (٤) « شأنها » A (٥) « به » C (٦) « نادرد » A (٧) « لا غيرها » . (٨) « ابوالعظمة » C « الفضة ابو » . (٩) « التسمية » D (١٠) « بها عليهم » . (١١) « السبع » D, C, A (١٢) « فيها » نادرد . « يقوم لهم فيها » C > « و يقولهم فيها » . (١٣) « صباب » D, C, B (١٤) « و فتنوا » . (١٥) « و كثروا » . (١٥) « فلا » C > « افلا » .

ماهى فيه من القُرور . وزعموا ان هؤلاء لاجزاء التور مصطفون وهم فى انفسهم بالقلمة  
 مختلطون . فياويلهم ويلاولا<sup>(١)</sup> من اقاويلهم فيالاقبالا فى ابي عظمتهم وام حياتهم وجيب  
 انوارهم و بشيرهم ومنيرهم<sup>(٢)</sup> وعمود سبحهم<sup>(٣)</sup> وانسانهم وما تعبتوا فيه من ارا كنهم  
 فمظموا منها غير معنى وسموها كذبا بالاسماء الحسنى وهم يزعمون عنها ويلهم انه  
 مخالطة فى حال للاقدار ملتبسة فيما زعموا بالاشرار تنكح فى بعض الاحياء نكاحا و  
 توكل فى بعضها صراحا وتقسم تارة<sup>(٤)</sup> وتحدث ثم تقيم فى ذلك وتمكث . . . . .

(١) B «ويلاولا» ندارد . D «بدان» «منيرهم» «زعموا» دارد . D.C (٣) «سبحهم» .  
 (٤) ساقه C > «تارة» .

(۲) مذ «حرصی علی البقالات» و آنچه در متن آمده و درست می‌نماید از «ل» است (۴) ط «تجلیل» و تصحیح این کلمه از «ل» است.

بالإتفاق على الكتب، دليلاً على تعظيم العلم، وتعظيم العلم دليل على شرف النفس، وعلى السلامة من سُكر الآفات.

قلت لأبراهيم: إن إتفاق الزنادقة على تحصيل الكتب، كانفاق التصاري على البيع، ولو كانت كتب الزنادقة كتب حكم وكتب فلسفة، وكتب مقاييس وُسُنن [و] تبيين وتبيين، أو لو كانت كتبهم كتباً نعرَف الناس أبواب الصناعات أو سبل التكتب والتجارات، أو كتب إتفاقات ورياضات، أو بعض ما يتعاطاه الناس من الفطن والآداب. وإن كان ذلك لا يقرَّب من غنى ولا يبعد من ما نهم لكانوا مثن قد يجوز أن يُظنَّ بهم تعظيم البيان، والرغبة في التبين، ولكنهم ذهبوا فيها مذهب الذبابة، [و] على طريق تعظيم الملة، فإتما إتفاقهم في ذلك، كانفاق المجوس على بيت النار، و كانفاق التصاري على مُلبان الذهب، أو كانفاق الهند على سدنة البددة، ولو كانوا أرادوا العلم لكن العلم لهم معرَّضاً، وكتب الحكمة لهم مبدولة، والفرق اليها سهلة معروفة، فما بالهم لا يصفون ذلك إلا بكتب دباناتهم، كما يزخرف التصاري بيوت عباداتهم. ولو كان هذا المعنى مستحسنًا عند المسلمين، أو كانوا يرون أن ذلك داعية إلى العبادة، و باعثة على الخشوع، لبلغوا في ذلك بفهمهم، ما لا تبلغه التصاري بغاية الجهد.

ج ١ ص ٥٧-٥٨:

### (صفة كتب الزنادقة)

والذي يدل على ما قلنا أنه ليس في كتبهم مثل سائر، ولا خبر طريف، ولا صنعة أدب، ولا حكمة غريبة، ولا فلسفة، ولا مسألة كلامية، ولا تعريف صناعة، ولا استخراج آلة، ولا تعليم فلاح، ولا تدبير (١) حربية، ولا منازعة (٢) عن دين، ولا منازعة عن رحلة. و جعل ما فيها ذكر التور والقلعة وتناكح الشياطين، و تفساد المغازير، و ذكر الصنديد، والتهويل بعمود السبح (٣) والإخبار عن شقوون، و عن الهامة [والهامة] و [وكله] هذر و عي و خرافة، و سُخرية وتكذب، لا ترى فيها موعظة حسنة ولا حديثاً موثقاً ولا تدبير معاشر ولا سياسة عامة ولا ترتيب (١) «تدبير» وتصحيح از دل است. (٢) «منازعة». (٣) «در طبع حاضر» «السنخ» و در «ط» «الصبح» و تصحيح آن از الفهرست (س ٣٢٠ طبع قلو سمل) و «كتاب الرد على الزناديق الذين ابن المقفع» است.

خاصة (۱) فاقى كتاب اجهل و ائى تدبير افسد من كتاب يوجب على الناس الاطاعة  
والبخوع (۲) بالديانة [لا] على جهة الاستبصار والمحبة، وليس فيه صلاح معاشر ولا تصحيح  
دين؛ والناس لا يحبون الا ديناً أو دنيا؛ فانما الدنيا فاقامة سوقها [و احضار نفعها ... و اما  
الدين فاقلاً ما يطمع فى استجابة العامة] واستمالة الخاصة، أن يمتدّ فى صورته مغلطة،  
و يموت نموّه الدينار البهرج والدرهم [الزائف] الذى لا يغلط فيه الكثير، و يعرف  
حقيقته القليل (۳) فليس انفا فهم عليها من حيث ظننت. و كلّ دين يكون اظهر  
[اختلافاً و أكثر] فساداً، يحتاج من الترقية و التوبة (۴)، و من الاحتشاد و التغليب (۵)  
فيه إلى اكثر. و قد علمنا أن التصراية اشدّ انتشاراً من اليهودية تبعداً، فعلى حسب  
ذلك يكون ترتيبهم فى نو كيد و احتفالهم فى اظهار تعليمه.

ج ۳ ص ۳۶۵ (در قسمت • مانستكره العامة من القول •):

و الاصل فى ذلك ان الزنادقة اصحاب الفاظ فى كتبهم، و اصحاب تهويل،  
لا تهم حين عديموا المعانى و لم يكن عندهم فيها طائل، مالوا الى تكلف ما هو اخصر  
و ايسر و اوجز كثيراً.

ج ۳ ص ۳۶۶:

(خطوة طوائف من الالفاظ لدى طوائف من الناس)

ولكن قويم الفاظ حظيت عندهم، و كذلك كلّ بليغ فى الارض و صاحب  
كلام منشور، و كلّ شاعر [فى الارض] (۶) و صاحب كلام موزون، فلا بد من أن  
يكون قد لهج و آلف الفاظاً باعياها، ليديرها فى كلامه و إن كان واسع العلم غزير  
المعاني، كثير اللفظ. فصار حظ الزنادقة من الالفاظ التى سبقت إلى قلوبهم، و اتصلت  
بعبابهم، و جرت على ألسنتهم التناكح، و التنازع (۷) و المزاج و التور و الظلمة و الدفّاع  
و الدّماع (۸)، و السّار و الغامر، و المنحل، و البطلان، و الورجّدان، و الأثير، و الصديق (۹) و

(۱) حاء «ولاسامية عاملة ولا ترتيب خاصة» و تصحيح آن از «ل» است. (۲) حاء «والتخرج».

(۳) در حاء «ويؤمّ توبه (الدنيا والبهرج) والدرهم الذى (لا) يغلط فيه الكثير ويعرف (حقيقة)  
القليل» بوده است و مصحح كتاب عبارت متن را از نسخه «ل» پس از حذف (لا) درست کرده

است. (۴) در طاء «احتياج من الترقية والتوبة» و تصحيح متن از «ل» است. (۵) در لاء  
«والتغليب». (۶) «فى الارض» از نسخه هاى «ل» و «س» افزوده شده است.

(۷) ناء «والتنازع». (۸) طاء «س»، و البقاع. (۹) حاء «الصدائق» ساء «المدا».

عمود السبح (۱) واشكلاً من هذا الكلام . قصار وإن كان غريباً مرفوضاً (۲) مهجوراً عند اهل ملتنا ودعوتنا . وكذلك هو عند عوامنا وجمهورنا ولا يستعمله إلا النخاس (۳) والأستكلمون .

ج ۴ ص ۸۱ (در قسمت «مسألة الهدد»):

ولا يستطيع اغفل الناس أن يعمل عمل أجر الناس كما لا يستطيع أجر الناس أن يعمل أعمال اغفل الناس . فبأعمال المجانين والعقلاء عرفنا مقدارهما من صحة افهامها وفسادها .... و يمثل ذلك فصلنا بين الجماد والحيوان والمال و أعلم منه و الجاهل و أجهل منه ولو كان عند السباع والبهائم ما عند الحكماء والأدباء والموزراء والخلفاء والأمم والأنبياء ، لأنمرت تلك العقول باضطراب ، ائمار تلك العقول . وهذا باب لا يخطئ فيه إلا المائتة واصحاب الجهالات فقط .

ج ۴ ص ۴۲۸-۴۲۹ (در قسمت «ججاج» في ذبح الحيوان و قتله):

وليس ينبغي لأحد أن يتهاون بشيء مما يؤدي إلى القسوة يوماً ما ، و أكثر ما سمعت هذا الباب من ناس من التوقية ومن التصاوي لمضاهات التصاوي سبيل الزنادقة ، في رفض الذبائح ، والبض لإراقة الدماء ، والزهد في أكل اللحمان .

وقد كان . برحمتك الله ، على الزنديق ألا يأتي ذلك في سباع الطير ، وذوات الأربع من السباع . فاما قتل الحية والمقرب ، فما كان ينبغي لهم البتة أن ينفوا في قتلها طرفة عين ، لأن هذه الأمور لا تخلوا من أن تكون شرّاً حراًفاً ، أو يكون ما فيها من الخير مغموراً بما فيها من الشر . والشرّ شيطان والظلمة عدو الثور . فاستحياء الظلمة وانت قادر على اماتها ، لا يكون من عمل الثور . بل قد ينبغي أن تكون رحمة الثور لجميع الخلائق والناس ، إلى استنقاذها من شرور الظلمة .

وكما ينبغي أن يكون حسناً في العقل استحياء الثور والعمل في تخليصه والدفع عند فكذلك ينبغي أن يكون قتل الظلمة واماتها والمؤمن على إهلاكها ونهيه امرها . حسناً . والهيمة التي بررت أن بدفعوا عنها أيضاً مزوجة ، إلا أن شرّها أقل . فهم

(۱) در اصل «الصبح» بوده است و مصنف كتاب آبر حسب ثبت الفهرست (ص ۲۳۰ طبع فلوسل) تصحيح کرده است .

(۲) «ط» من فوضى « و تصحيح آن اول » است . (۳) «ط» ص ، « و الغاص » .

اذا استيقوها فقد استبقوا التورود المخالطة لها .

فان زعموا ان ذلك انما جاز لهم . لان الاغلب على طباعها التور فلبغثوا  
في هذا الموضع ادخال الادی على قلب مافیها من اجزاء الشر كما اغفروا مافی ادخال  
الروح والتورود على مافی البهیة من اجزاء العکلة لدفعهم عن البهیة . اذ كان اکثر  
اجزائها من التور .

ویرس از بخت مفصلی در باب عقاید نصاری در باره فضا بان وشکل جیان وماهی کبران  
و جلادان و کشتن حیوان و انسان و خوردن گوشت و ماهی و ایام موسی و داود و  
مطالب دیگر . خطاب بدانها . در ص ۴۳۲ . آمده است :

و هذا شیءٌ نعملُ به الأُممُ كلها . غیر الزنادقة والزنادقة لم تكن قط  
أمة ولا كان لها ملكٌ و مملکة . و لم تزل بين مقتول و هارِب و منافق . فلا أنتم  
زنادقة . ولا ينکر لمن كان ذلك مذهبهُ أن يقول هذا القول .

فأنتم لادهرية . ولا زنادقة . ولا مسلمون . ولا انتم راضون بحکم الله ایام  
التوراة .

ج ۴ ص ۴۴۱-۴۴۳ .

(مساءلة المنائية)

كان ابواسحق يسأل المنائية عن مسألة قريبة المأخذ قاطعة . و كان يزعم  
انها ليست له .

و ذلك أن المنائية تزعم أن العالم بما فيه . من عشرة اجناس :  
خمس منها خير و نور و خمسة منها شر و ظلمة . و كلها حاسة و حارة .  
و أن الانسان مركب من جميعها على قدر ما يكون في كل انسان من  
رجحان اجناس الخير على اجناس الشر [ و رجحان اجناس (۱) الشر على  
اجناس الخير .

(۱) « و رجحان » در اصل نبوده است و بجای « اجناس » در اصل « فاحتاج » بوده است و مصنف  
کتاب آنها را بدون خود اضافه کرده و تصحیح نموده .





كل من أوعى شيء كان من غيره ! قطعته بمأثته ، ولم يتب ولم يرجع ، حتى مات .  
وَأَصْلَاهُ اللَّهُ نَارَ جَهَنَّمَ .

( شعر في هجاء الزنادقة ) :

وقد ذكر حمادُ عجردُ ناساً في هجائه لعمارة ، فقال :

لو كنتُ زنديقاً ، عمارُ ، جوتني	أو كنتُ عبدَ غيرِ رَبِّ مُحَمَّدٍ
أو كنتُ عندك أوتراك عرفتني (١)	كالنصرِ أو ألفتُ كابن المغمذ
أو كابن حمادٍ ريشة ديتكم	جذل وما جبل القوي (٢)
لكنني وحدثُ ربِّي مُخلصاً	فجفوتني بقضا لكل موحد
وجبوت من زعم السماء تكوّنات	و الأرض خالقها لها لم يمهّد
و التسم مثل الرّزح أن حصادة	منه الحصيدُ ومنه ما لم يحصد

و حمادُ هذا أشهر بالزندقة من عمار بن حريفة ، الذي هجاه بهذه الأبيات .  
و جبوت من زعم السماء تكوّنات ( البيت ) فليس يقول أحدٌ : إن الفلك بما فيه  
من التدبير ، تكون بنفسه ومن نفسه ! فجهل (٣) حمادُ بهذا المغمذ من مفالة القوم (٤) ،  
كأنه عندي متأخره من براة الساحة (٥) . فإن كان قد أجابهم فأما هو من مقلديهم .

وهجا حمادُ بن التريقان ، حماداً الراوية فقال :

بسم الفتى لو كان يعرفُ دبه	و يقيمُ وقتَ صلاته حمادُ
هدأت مشافرةً الدينانُ فأنفه	مثل القدم يستهها الحدادُ
وابيض من شرب المدامَةِ وجهه	قياضه يوم الحساب سوادُ .

(١) « د » « أوتراك عرفتني » . (٢) ط ، هـ ، « القوي » وثبت من « دس » است . (٣) در  
اصل ، « فجهل » . (٤) « بني الزنادقة » . (٥) در « ط » ، « حتى است ودر » « دس » ، « من براة  
الساحة » و در « د » « متأخره من براة الساحة » .

ج ۴ ص ۴۴۷ - ۴۵۱ :

## ( ذکر بعض الزنادقة )

وكان حَمَادُ عَجْرَدَ (۱) وَحَمَادُ الرَّابِیَّةِ (۲) وَحَمَادُ بْنُ الزَّیْرِقَانِ (۳) دِیُونِسی بن

(۱) ابو عمرو، وبقول بعضی ابویحیی، حَمَاد بن عمر بن یونس بن عَمَلِیْب کوفی، و بقول بعضی واسطی، مولای بنی سَوَّاد بن عامر بن مَصَنَفَه معروف به خَبَرَد از شمراى معروف اواخر بنی امیه و اوائل دوره بنی عباس میباشد. شهرت حَمَاد دو زمان عباسیان بوده است و میان او و بشارتورد مهاجرتی سختی وجود داشته و قسمتی از یکی از هجریه های او در دیوانه بشارتورد چنین است،

الامن من مبلغ عنی الذی والده یرد  
از مانسب الناس فلا قبل ولا بعد  
واعسى قلعیان ما علی فاذنه حَمَّ  
واعسى شبه الفرد اذا اعلى الفرد

وفات وی در سنه ۱۶۱ هـ. ق. و بقولی در سنه ۱۶۸ هـ. ق. اتفاق افتاد است و بقولسی در سنه ۵۱۰۰ هـ. ق. بقتل رسیده. (برای ترجمه احوال حَمَاد عَجْرَد به **الشعرا والاعراء** تألیف ابن قتیبه طبع مصر سنه ۱۳۶۶-۱۳۶۹ هـ. ق. ج ۲ ص ۷۰۴-۷۰۶ و به **کتاب الاغانی** طبع مصر، سنه ۱۳۲۳ هـ. ق. ج ۱ ص ۷۰-۹۸ و به **وفیات الاعیان** تألیف ابن خلکان، طبع مصر، سنه ۱۴۶۷ هـ. ق. ج ۱ ص ۴۵۱-۴۵۳ رجوع شود.)

(۲) حَمَاد بن ابی لیلی **سایور** ( و بقولی **میسره** ) بن هبارک بن عیید دبلوی کوفی مولای بنی بکر بن وائل معروف به حَمَاد الراویة. حَمَاد نخستین کسی است که بنف وایه ملقب گردیده و بواسطه کثرت روایت شعر و غیر مشهور میباشد. تولد وی در سنه ۹۵ هـ. ق. و وفات او در سنه ۱۱۵ هـ. ق. بوده است. ( برای ترجمه احوال حَمَاد به **کتاب الاغانی**، طبع سابق الذکر، ج ۵ ص ۱۰۹-۱۱۶ و به **لزله الالباء فی طبقات الادباء** تألیف ابن الانباری، طبع مصر، سنه ۱۲۹۴ هـ. ق. ص ۴۳-۵۰ و به **وفیات الاعیان**، تألیف ابن خلکان، طبع سابق الذکر، ج ۱ ص ۴۴۸-۴۵۱ رجوع شود.)

(۳) از دوستان و ندیمان و معشران دوحَمَاد مذکور بوده است و این سه حَمَاد را حَمَاد ون میگویند و **ابن قتیبه در الشعر و الشعراء** ( طبع سابق الذکر ج ۲ ص ۷۰۴ ) دربار آنها گوید، « و كان بالكوفة ثلاثة يقال لهم الحَمَادون، حَمَادُ خَبَرَد و حَمَادُ الراویة و حَمَاد بن الزَّیْرِقَان النحری ». و كانوا یستأمنون و یتمشرون کلامهم نفس واحدة، و یزفون جیباً بالزنادقة ».

هرون (۱) و علی بن الخلیل (۲) و یزید بن الفیض (۳) و عبادة و جمیل بن محفوظ (۴) و قاسم (۵) و مطیع (۶) و والبة بن الحباب (۷) و ابان بن عبد الحمید (۸) و عماره بن حریره (۹) يتواصلون و كأنهم نفس واحدة و کان بشار

(۱) عبد السلام محمد هارون ، مفتح کتاب ، گوید در اصل چنین است ولی این شخص یونس بن فروة و یا ابن ابی فروة باید باشد .

(۲) مردی است از اهل کوفه ، مولای معن بن زائدة ، و بیسته مباشر صالح بن عبد القدوس بوده . ( کتاب الاغانی ، طبع سابق الذکر ، ج ۱۲ ص ۱۸-۱۸ و ج ۱۶ ص ۱۴۲ رجوع شود ) .

(۳) ابن حجر ، در لسان المیزان ، او را ذکر کرده است .

(۴) در اصل در امالی نایب سید مرتضی و کتاب الاغانی ( ج ۱۶ ص ۱۴۲ ) ، بنقل از حاجظ ، و کتاب الاوراق ، ( قسم اخبار الشعراء ، طبع مصر سنه ۱۹۳۴ م . ص ۱۰ ) چنین است ولی در لسان المیزان « حمید بن محفوظ » آمده و شاید تصحیف باشد . و ابوالشعقیق در معجم جمیل گفته است ،

و هذا جبلٌ علی بطنه	و قد کان یبدو علی وجهه
یروح و یفدو ک... العمار	و یرجعُ مفرأً الی اهله
و قد زعموا انه کافرٌ	و ان التزئيق من شکیله
کافی به قد دعاه الامامُ	و آذن بذلك فسی قتله

(۵) در امالی نایب سید مرتضی « قاسم بن زقطة » آمده است .

(۶) مطیع بن ایاس کنای از غرقاء اواخر دوره بنی امیه و اوائل زمان بنی عباس است ( به کتاب الاغانی ، طبع سابق الذکر ، ج ۱۱ ص ۷۰-۱۰۲ رجوع شود ) .

(۷) ابواسامة والبة بن الحباب اسدی کوفی ، شاعری است ظریف و غزل سرا . والبة استاد ابونواس و او را بایشان برسد و ابوالعتاهیه مهاجرت کرده است . وفات والبة در حدود سنه ۱۷۰ ه . ق . اتفاق افتاده . ( به کتاب الاغانی ، طبع سابق الذکر ، ص ۱۴۲-۱۴۶ رجوع شود ) .

(۸) ابان بن عبد الحمید لاحقی ، شاعر و نویسنده ظریف و بزرگ خصوص بر مکیان که کلیله و دمنه را برای آنها بنظم درآورد که حفظش آسان گردد برای این کار یعنی ده هزار دینار باو داد و فضل پنج هزار دینار و جعفر جبزی بدو نداد و گفت ، « الا یکتبک ان احفظه فاکون راویک » ( برای ترجمه احوال ابان رجوع شود به ، الفهرست تألیف ابن الندیم ، طبع مصر سنه ۱۳۴۸ ه . ق . ص ۱۷۲ و ۲۲۲ ) ، کتاب الاغانی ، طبع سابق الذکر ، ج ۲۰ ص ۷۲ ، و کتاب الاوراق تألیف صولبی ، قسم اخبار الشعراء ، طبع مصر سنه ۱۹۳۴ ه . م . ص ۱۰-۵۲ ) .

(۹) در کتاب الاغانی و لسان المیزان « عماره بن حمزة » است و در کتاب الاوراق موافق با بیشتر متن میباشد .

بشکر علیهم .

و یونس الذی زعم حَتَّادٌ عَجِزِدَ أَنَّهُ قَدْ غَرَّ نَفْسَهُ بِهَؤُلَاءِ ، وَكَانَ أَشْهَرُ بِهَذَا  
الرَّأْيِ مِنْهُمْ ، وَقَدْ كَانَ كَتَبَ كِتَابًا لِمَلِكِ الرُّومِ فِي مِثَالِ الْعَرَبِ ، وَغُيُوبِ الْإِسْلَامِ ، بِزَعْمِهِ .

### ( هجائیة فی ابان و الترنادفة )

و ذکر ابونواس ابان بن عبد الحمید الاحقی ، و بعض هؤلاء ، بِذِکْرِ إِنْسَانٍ  
یَرَى لَهُمْ قَدْرًا وَ خَطَرًا ، فِی هِجَائِیَّةٍ لِأَبَانَ ، وَ هُوَ قَوْلُهُ :

جَالَسْتُ یُونَا أَبَانًا	لَا دَرَّ قَدْرَ أَبَانَ
و نحن حضروا (۱)	أُمِرَ بِالنَّهْرِ وَأِنْ
حَتَّى أَفْأَ مَاصِلَةَ الْأَ	وَلَى أَنْتَ لِأَذَانِ
فَقَامَ ثُمَّ بِهَا ذُو	فَصَاحِقٍ وَ بِلَابِ
فُكِّلَ مَا قَالَ فُلْنَا	إِلَى الْقَضَاءِ الْأَذَانِ
فَقَالَ : كَيْفَ شَهِدْتُمْ	بِذَا ، بَغِيرِ عِيَانِ ؟
لَا أَشْهَدُ الدَّهْرَ حَتَّى	تُصَابِنَ الصَّنَائِبِ
فَقُلْتُ سُبْحَانَ رَبِّي	فَقَالَ : سُبْحَانَ عَانِي
فَقُلْتُ : عَيْسَى رَسُولُ	فَقَالَ : مِنْ شَيْطَانِ (۲)
فَقُلْتُ : مُوسَى كَلِيمُ اللَّهِ	مُهَيِّمِ الْمَتَانِ (۳)
فَقَالَ : رَبِّكَ ذُو مَقَّةٍ	لَقَدْ إِذَا وَ لِسَانِ

( ۱ ) ط و س ، و نحن و حضروا ، و تصحیح متن از دیوان ابونواس ( طبع مصر سنة

۱۸۹۸ م . س ۱۸۰ ) و کتاب الاوراق تألیف صولی ( قسم و طبع سابق الذکر ، س ۱۱ ) است .

( ۲ ) در اصل « من شیطانی » بوده و تصحیح متن از دیوان ابونواس ( س ۱۸۰ ) و کتاب الاوراق  
( س ۱۱ ) است .

( ۳ ) در اصل « الثاني » بوده و تصحیح متن از دیوان ابونواس ( س ۱۸۰ ) و کتاب الاوراق  
( س ۱۱ ) است .

فَنَفْسُهُ خَلَقَتْهُ	أَمْ مِنْ مَفْقَهْتُمْ مَكَانِي (۱)
عَنْ كَافِرٍ يَتَمَرَّى (۲)	بِالْكُفْرِ بِالْإِخْمَنِ
يَسْرِيْدُ أَنْ يَنْتَوِي	بِالْعَصْبَةِ الْمَجَانِبِ
بِعَجْرَةٍ وَ عُجَادٍ	الْوَالِيِّ الْهَجَانِ (۳)
و قَاسِمٍ وَ مَطِيحٍ	و بُعَاثَةِ الثَّدْمَانِ (۴)

و تمجیبی من ابی نواس و قد کان (۵) جالس المتكلمين اشد من تمجیبی من  
 حَمَادٍ حين يحكى عن قوم من هؤلاء فولا لايقوله احد وهذه قُرّة (۶) عين المهجور  
 و الذى يقول : سبحان مانى يعظم امر عيسى تمطعاً شديداً فكيف يقول :  
 انه من قبل شيطان ؟

و اما قوله : « فَنَفْسُهُ خَلَقَتْهُ أَمْ مِنْ » فان هذه مسألة تجدها ظاهرة على ألسن  
 العوام . و المتكلمون لا يحكون هذا عن احد .

و فى قوله : « الْوَالِيُّ الْهَجَانِ » دليل على انه من شكلهم .  
 و المعجب انه يقول فى أبان : انه يمتن يشبه بعجدة و مطيع ، و والبة بن  
 الحباب و على بن الخليل ، و أصبغ - و أبان فوق مل الأرض من هؤلاء . و لقد كان  
 أبان ، و هو سكران ، أسح عقلا من هؤلاء و هم صحابة (۷) فأما اعتقاده فلا درى ما يقول

(۱) در دیوان ابونواس (س ۱۸۱) بند از این بیت دو بیت ذیل آمده است ،

وَقَلْتُ رَبِّى ذُوْرَجَةٍ      عَمْرٍ وَ ذُوْلُفَرَانِ

وَقُلْتُ اسْحَبْ ذَيْلِي      مِنْ هَازِيَةٍ بِالْفَرَانِ

(۲) ط و کتاب الاوراق ، « يتمارى » و « متمرى » و بيشتر متن از « س » و دیوان

ابونواس (س ۱۸۱) است .

(۳) بند از این بیت در دیوان ابونواس (س ۱۸۱) بیت زیر ذکر شده است ،

وَابِنِ الْإِيَّاسِ الَّذِى نَأَى      ح نَغْلَتِي حُلُوفَانِ

(۴) بند از این بیت در دیوان ابونواس (س ۱۸۱) این بیت مذکور است ،

أَنِى وَانْتَ لِرَّانٍ      مِنْ رِيَّةٍ وَ زَوَانِي

(۵) س ، « و هو كان » .

(۶) ه ، « قُرّة » .

(۷) س ، « اصحاب » و تصحيح متن از ط و س و کتاب الاوراق (س ۱۲) است .

لك فيه، لأنَّ النَّاسَ لم يَؤْتُوا في اعتقادهم الخطأ المكشوف، من جهة النظر (١). ولكن للنَّاس ناسٌ، وعاداتٌ، وتقليدٌ للآباء والكبراء، ويعملون على الهوى، وعلى ما يسبق إلى القلوب، ويستقلون التحصيل، ويحملون النظر، حتى يعبروا في حال مني عاودوه وآرادوه، نظروا بأبصار كليله، وأذهان مدخولة [و] مع سوء عادة. والنفس لا تجيب، وهي منكروه.

ج ٤ ص ٤٥٧.

### (قصة راهبين من الترانادة)

وحدثني أبو شعيب القلال، وهو صُفْرِي (٢)، قال رُهبانٌ لِإِلَادِقَةِ سَيَّاحُونَ، كانهم (٣) جعلوا السَّيَّاحَةَ بدلَ تَعَلُّقِ السُّطُورِي فِي المَطَامِير. و[مُقام] الْمَلَكَانِي فِي الصَّوَامِع. و[مُقام] السُّطُورِي فِي المَطَامِير.

قال: ولا يَسْبَحُونَ إِلَّا أَزْوَاجاً وَمَتَى رَأَتْ مِنْهُمْ وَاحِداً فَالْتَفَتْ رَأَتْ صَاحِبَهُ (٤). والسَّيَّاحَةُ عِنْدَهُم الْآبِيَّتْ أَحَدُهُمْ فِي مَنْزِلِ لَيْلَتَيْنِ. قال: وَيَسْبَحُونَ عَلَى أَرْبَعِ رِجَالٍ: عَلَى الْقُدْسِ، وَالظَّهْرِ، وَالصَّدَقِ وَالْمَسْكِنَةِ. فَأَمَّا الْمَسْكِنَةُ، فَان (٥) يَا كُلَّ مَنْ الْمَسْأَلَةَ وَمُتَاطَبَاتِ بِهِ أَنْفُسُ النَّاسِ لَهُ، حَتَّى لَا يَأْكُلَ إِلَّا مَنْ كَسَبَ غَيْرَهُ الَّذِي عَلَيْهِ غُرْمُهُ وَمَأْنَمُهُ وَأَمَّا الظَّهْرُ فَتَرَكُ الْجَمَاعَ. وَأَمَّا الصَّدَقُ فَعَلَى الْإِبْكَازِ. وَأَمَّا الْقُدْسُ فَعَلَى أَنْ يَكْتُمَ ذَنْبَهُ، وَإِنْ سَأَلَ عَنْهُ.

قال: فَدَخَلَ الْإِهْوَازُ مِنْهُمْ رَجُلَانِ، فَمَضَى أَحَدُهُمَا، وَحَوَّ الْمُقَابِرَ لِلْغَائِطِ وَجَلَسَ الْآخَرُ بِقُرْبِ حَائِثِ مَائِغٍ وَخَرَجَتْ أَمْرَأَةٌ مِنْ بَعْضِ تِلْكَ الْقُصُورِ وَمَعَهَا حَقٌّ فِيهِ آحْجَارٌ نَفِيسَةٌ، فَلَمَّا صَعِدَتْ مِنَ الطَّرِيقِ إِلَى ذِكْلَانِ الصَّائِغِ رَلَقَتْ وَسَقَطَ الْحَقُّ مِنْ يَدِهَا.

(١) ح و هـ، « النظر » و تصحيح متن از « س » است.

(٢) س، « قلبه ».

(٣) ط، « صُفْرِي » و صحيح آن در « هـ » و « س » است.

(٤) ط و هـ، « لأنهم » و طبق نسخه « س » در متن ثبت شد.

(٥) س، « تری صاحب ».

(٦) س، « فانه ».

و تَلِيمٌ لِبعضِ اهل تلك الدَّورِ يَتَرَدَّدُ فَلَمَّا سَقَطَ الْحَوْ وَ بَايَنَهُ الطَّبِيقُ ، تَبَدَّدَ مَا فِيهِ  
 مِنَ الْأَحْجَارِ ، فَالتَقَمَ ذَلِكَ الظِّلِيمُ اعْظَمَ حَجَرِيهِ وَ أَنْفَسَهُ ، وَ ذَلِكَ بَعْدَ السَّائِعِ ، وَ نَوَّبَ  
 السَّائِعُ وَ عِلْمَانَهُ فَيَجْمَعُوا تِلْكَ الْأَحْجَارَ ، وَ تَحْوُوا النَّاسَ (١) وَ صَاحِبَا بَهِمِ فَلَمْ يَدْنُ مِنْهُمَا  
 أَحَدٌ ، وَ فَقَدَ وَ ذَلِكَ الْحَجَرُ فَصَرَخَتِ الْمَرْأَةُ ، فَكَشَفَ الْقَوْمُ وَ تَنَاحَوْا (٢) فَلَمْ يَصِيبُوا  
 الْحَجَرَ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ : وَاللَّهِ مَا كَانَ يَقْرُبُنَا إِلَّا هَذَا الرَّاحِبُ الْجَالِسُ ، وَ مَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ  
 إِلَّا مَعَهُ . فَسَالُوهُ مِنَ الْحَجَرِ فَكَرَهُ أَنْ يُخَيِّرَهُمْ أَنَّهُ فِي جَوْفِ الظِّلِيمِ فَيَذْبَحُ الظِّلِيمُ ،  
 فَيَكُونُ قَدْ شَارَكَ فِي دَمِ بَعْضِ الْحَيَوَانِ ، فَقَالَ مَا أَخَذْتُ شَيْئًا ، فَبَحَثُوهُ وَ قَشَّوْا كُلُّ شَيْءٍ  
 مَعَهُ وَ الْخَوْ عَلَيْهِ بِالْعَرَبِ ، وَ أَقْبَلَ صَاحِبُهُ وَ قَالَ : اتَّقُوا اللَّهَ ، فَاخْذَوْهُ وَ قَالُوا (٣) : دَفَعْتَهُ  
 إِلَى هَذَا حَتَّى نَعْتِبَهُ . فَقَالَ : مَا دَفَعْتُ إِلَيْهِ شَيْئًا . فَضَرَبُوهُمَا لِيَمُوتَا (٤) فَيَتِمَّا هَا كَذَلِكَ  
 إِذْ مَرَّ رَجُلٌ بِغُلٍّ ، فَفَهِمَ عَنْهُمْ الْقِصَّةَ ، وَ رَأَى ظَلِيمًا يَتَرَدَّدُ فَقَالَ لَهُمْ : أَكُنْ هَذَا الظِّلِيمُ  
 يَتَرَدَّدُ فِي الطَّرِيقِ حِينَ سَقَطَ الْحَجَرُ ؟ قَالُوا : نَعَمْ . قَالَ : فَهُوَ صَاحِبُكُمْ . فَمَوَّضُوا أَصْحَابَ  
 الظِّلِيمِ ، وَ ذَبَحُوهُ وَ شَقُّوا عَنْ قَائِمَتِهِ ، فَوَجَدُوا الْحَجَرَ وَ قَدْ نَقَصَ فِي ذَلِكَ الْمَقْدَارِ مِنَ الزَّيْتِ مَا  
 نَسِيَهَا بِشَمْلِهِ ، إِلَّا أَنَّهَا أَعْطَتْهُ لَوْ نَا صَارَ الَّذِي اسْتَفَادُوهُ مِنْ جِهَةِ اللَّوْنِ أَرْبَعَ أَلْفَ لَبَنٍ مِنْ  
 وَزْنِ ذَلِكَ التَّلَطُّرِ أَنْ لَوْ كَانَ لَمْ يَذْهَبْ .

ج ٦ ص ٣٥٥ :

وَقَدْ سَمِعْتُ مَنْ يَذْكُرُ أَنَّ [كَبِيرَ] أَذُنِ الْإِنْسَانِ دَلِيلٌ عَلَى طُولِ عَمْرِهِ ، حَتَّى  
 زَعَمُوا أَنَّ شَيْخًا مِنَ الزَّيْتُونَةِ ، لَمَنْهُمُ اللَّهُ تَعَالَى ، قَدِمُوهُ لَتَضْرِبَ عَقَبَهُ ، فَمَدَا إِلَيْهِ غِلَامٌ  
 سَعْدِي كَانَ لَهُ ، فَقَالَ : أَلَيْسَ قَدْ زَعَمْتَ يَا مَوْلَايَ أَنَّ مَيَّ طَالَتْ أَذُنُهُ طَالَ عَمْرُهُ ؟ قَالَ :  
 بَلَى قَالَ : فَهَاهُمْ يَقْتُلُونَكَ قَالَ : يَا مَعْ قُلْتُ إِنْ تَرَكَوهُ .

(١) ط ، « نَحْوُ النَّاسِ » وَ تَصَحِّحُ مَتْنُ « ز » وَ « ه » . اِسْت .

(٢) ط ، « تَنَاحَوْا » وَ تَصَحِّحُ مَتْنُ « ز » وَ « ه » . اِسْت .

(٣) ط وَ س ، وَ قَالَ « وَ تَصَحِّحُ مَتْنُ « ز » وَ « ه » . اِسْت .

(٤) ( ) بَنِيَّةُ عَبْدِ السَّلَامِ مُحَمَّدُ هَارُونَ ، مَصْنُوحُ كِتَابِ « شَايِدِ ابْنِ كَلْبَةَ » لِغُرَّةٍ ، « ز »

کتاب التاج (۱)  
فی اخلاق الملوك

منسوب به

جایز

ص ۱۸۴ :

فدعا الوزير رجلاً من الثمارى كان جده قد اتم على جد الثمارى و استغف  
من القتل ايام قتل مانى و كان من اصحابه الذين استجابوا له فقال له علمت ما تقدم  
من ابادينا عندكم ، اهل البيت قديماً و حديثاً . قل اجل ايها الملك و ائني شاكر  
ذلك لك و لا ياتك .

۶

کتاب حجب النبوة (۲)

تصنيف

جایز

ص ۱۳۱ :

ولم نقل ان العدد الكثير لا يجمعون على الخير الباطل كالكذب والتدقيق ،  
و نحن نجد اليهود و الثمارى و المجوس و الزنادقة و الدهرية و عبادة البدة يكذبون النبي  
صلى الله عليه وسلم .

ص ۱۴۵ :

فصل منه ، فى كراهة امتناعهم عن معارضة القرآن لمجزهم عنها . و الذى منهم  
من ذلك هو الذى منع ابن ابي العوجاء و اسحق بن طالوت و النعمان بن المنذر  
و اشباههم من الارجاس الذين استبدلوا بالمر ذلاً و بالايمان كفراً و بالسعادة شقوة و بالحجة

- (۱) در سنة ۱۳۲۲ هـ . ق . بتحقيق احمد زكى پاشا در مصر طبع و رسيد است .  
(۲) قسمي از اين كتاب در ضمن رسائل الجاحظ ، كه حسن السندوى آنها را جمع كرده است ،  
و در سنة ۱۴۰۲ هـ . ق . ( ۱۹۲۲ . ) در مصر طبع و نشر نموده ، چاپ شده است ( از ص ۱۱۷ تا ص ۱۰۴ ) .



شبهة، بل لاشبهة في الرابطة خاصة، فقد كانوا يسمعون الآثار ويولدون الاخبار ويبتونها في الامصار و يعلمون في القرآن و يسألون عن مشابهه و عن خاصه و عامه و يسمون الكتب على اهلها .



## كتاب التزييع والتدوير<sup>(١)</sup>

تصنيف

جاء حظ

ص ١٣٦ :

خَبَّرْتُ كَيْفَ كَانَتْ خِدَائِعُ الْمُتَنَبِّئِينَ وَمَخَارِبُ الْكَذَّابِينَ مِمَّنْ قَدْ كَانُوا رُشَّعًا لِلتَّنْبِئِ  
وَمَنْ لَمْ يَظْهَرْ دَعْوَتُهُ، وَمَنْ دَعَا وَاجْتَهَدَ وَمَنْ أَجِيبَ وَمَنْ لَمْ يَجِبْ . وَسَفَّ لِي أَبْوَابَ  
مَعَايِدِهِمْ وَأَجْناسَ كَيْدِهِمْ وَحِيلِهِمْ وَعَنْ اعْتِمَادِهِمْ عَلَى الْمَوَاطِنِ وَعَنْ تَقَرُّعِهِمْ فِي الْحَقِّقَةِ  
وَعَمَّنْ نَهَبَ فِي طَرِيقِ التَّفَقُّهِ وَعَنْ أَصْحَابِ الرَّجْرِ وَالتَّنَجِيمِ وَعَنْ أَصْحَابِ الْأَسْترَحَامِ  
وَعَنْ انْتِهَارِ الرَّهْدِ وَتَحْرِيمِ الْأَسْتِمَاعِ وَمَنْ وَافَقَ صُورَتَهُ وَحَالَهُ بَعْضُ مَا فِي الْبِشَارَاتِ  
الْمُسْتَقْدِمَةِ وَمَا فِي الْكُتُبِ الصَّحِيحَةِ وَمَنْ اتَّفَقَ لَهُ غَيْرُ ذَلِكَ مِنَ الْقَبِيحَةِ فَقُلْتُ فِي شَيْءٍ مِنْ آدَمَ  
وَقُلْتُ فِي زُرَادُشْتِ وَفِي مَالِي وَفِي فُولَسَ وَفِيمَا ادَّعَى لِمَرْقِسَ وَمَتَّى وَلُوقَا وَبُوحَنَّا .

ص ١٣٨ :

لَمْ أَكُنْ لِجَمِيعِ أَهْلِ الْأَدْبَانِ مَمْلُوكًا وَمَلُوكًا إِلَّا الرَّابِدَقَةَ؛ وَلَمْ أَقْتُلْهُمْ جَمِيعَ الْأُمَمِ السَّالِفَةِ  
وَلَمْ أَقْضِ بِهَذَا وَقْدَ رَأْيَانَا الْمَصْنُوعَةِ وَالْذِّبْنِ وَرَبِّهِ وَالثَّغْرِ غَزِيَّةً فَإِنْ قُلْتُ : لِأَنَّ مَنْ لَمْ  
يَكُنْ مِنْ دِينِهِ الْقَتْلَ وَلَا مِنْ غَرِيزَتِهِ الْبَأْسَ فَهُوَ مُسْلُوبٌ أَوْ مُسْتَرْقٍ فَمَا بَالُ الرُّومِ  
تَمْنَعُ أَنْ تُسْتَرْقَ وَأَنْ تُسَلَبَ وَلَيْسَ مِنْ دِينِهِمْ قِتَالٌ وَلَا جِدَالٌ وَلَا مَكَاثِفَةٌ وَلَا دَفْعٌ .

ص ١٤٠ :

وَقُلْتُ لِي لَمْ لَمْ تُضْرِبِ السَّامِرِيُّ وَلَمْ لَمْ تُضْرَبْ مَانِي وَنُصَمَّة؟

(١) ازطبركة فن فلو تن ( O. Van Vloten ) در سن ثلاث رسائل لابی عثمان بن  
بحر الجاحظ البصري، در سنة ١٩٠٣ م. در لیدن نشر کرده است ( ازس ٨٦ تا س ١٥٧ )  
تلگردیده .

# المختار من كتاب الرد على النصارى<sup>(۱)</sup>

تصنيف

جاء حفظ

ص ۱۶ :

و إنما اختلف احوال اليهود والنصارى في ذلك لان اليهود ترى أن النظر في الفلسفة كفر، والكلام في الدين بدعة، وآفته مجلبة لكل شبهة، وآفته لا يعلم إلا ما كان في التوراة وكتب الانبياء. و أن الايمان بالقلب وتصديق المتعجبين من اسباب الزندقة والخروج الى النحرية والخلاف على الاسلاف واهل القدوة، حتى أنهم ليهرجون المشهور بذلك ويعرمون كلام سالك سبيل أولئك. ودينهم<sup>(۲)</sup>. رحل الله. بضاهي الزندقة، ويناسب في بعض وجوه قول النحرية، و هم من اسباب كل حيرة وشبه. والدليل على ذلك أن اهل ملّة قط أكثر زندقة من النصارى، ولا أكثر متعبرا او مشرّعا منهم. وكذلك شأن كل من نظر الامور القائمة بالعقول الضعيفة. الآثرى اكثر من قتل في الزندقة. معن كان ينتحل الاسلام ويظهره. هم الذين آباؤهم واقعاتهم نصارى؛ على أنك لو عدت اليوم اهل الطنّة ومواضع التهمة لم تجد اكثرهم إلا كذلك.

ص ۲۰ :

وبعد فلولاً متكلموا النصارى واطباؤهم ومنجموهم ما صار الى اغنيائنا ونظر فائنا ومجاننا واخذنا شي من كتب المناينة<sup>(۳)</sup> والديباجة والمروية والغلابية<sup>(۴)</sup> ولما

(۱) رساله است كه عبيدالله بن حسان از كتاب الرد على النصارى تصنيف جاحظ اختيار کرده و در ضمن « ثلاث رسائل لابي عثمان عمرو بن بحر الجاحظ » كه يوشع فinkel ( J. Finkel ) در سنة ۱۹۲۶ م . ( ۱۳۱۴ هـ . ق . ) در مصر طبع و نشر کرده است چاپ کرده ( از ص ۱۰ تا ص ۳۸ ) .

(۲) يعني دين النصارى .

(۳) در اصل « الثانية » بوده است و فinkel « ناشر كتاب » كويد شايد « البناية » باشد ولى از عبارتهاى بدى و اينكه بيان كلمه « الثانية » به « الثانية » شيعتر است تا به « البناية » چنان بر مى آيد كه « الثانية » درست تر باشد .

(۴) در اصل چنين بوده است و فinkel كويد شايد « الطباينة » باشد .

عرفوا غير كتاب الله تعالى و سنة بيته صلى الله عليه و سلم ، و كانت تلك الكتب مستورة عند اهلها ، و خلافة في أيدي ورثتها . فكذلك سخرته عين رأيناها في احداثنا و اغيائنا فمن قبلهم كان اولها . و انت اذا سمعت كلامهم في العفو و الصنع و ذكرهم للسياحة و زراعتهم على كل من أكل اللحمان و رغبتهم في اكل الحبوب و ترك الحيوان و تزويدهم في الشكاح و تركهم لطلب الولد و مديحهم للتجائليق و العطران و الاسف و الزهيان بترك الشكاح و طلب النسل و تعظيمهم الرؤساء علمت أن بين دينهم و بين الزندقة نسبة و أنهم بحثون الى ذلك المذهب .

## ۹

### ذم اخلاق الكتاب (۱)

تصنيف

جاذب

ص ۴۷ :

تم كتب لهم (۲) يونس بن ابی فروة و كان زنديقاً فطلب فاختنى بالكوفة ، و اكتب حتى هلك .

(۱) ابن رساله در ضمن « ثلاث رسائل لابی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ » که

که یوشع فنکل در سنة ۱۴۴۴ ه . ق . در مصر طبع کرده است ، و ذکرش گذشت ، بچاپ رسیده

( از ص ۴۰ تا ص ۵۱ ) .

(۲) بنی « یعنی البهاس » .

## عیون الأخبار (۱)

تألیف

ابن قتیبة (۲)

(متوفی در سنه ۲۷۶ ه. ق.)

ج ۲ ص ۱۵۲ - ۱۵۴ (در کتاب العلم والبيان، در قسمت «الرد على الساجدين»):  
 قال العامون لئن تولى بشاظر عنده: أسألك عن حرفين فط (۳)، «خبرني: هل  
 ندیم مسی؟ فقط علی إساءته؟ قال: بلی، قال: فالتدیم علی الإساءة إساءة أو إحسان؟  
 قال: بل إحسان، قال: فالذي ندیم هو الذي إساءه أو غيره؟ قال: بل هو الذي إساءه، قال:  
 فأرى صاحب الخبر هو صاحب القتر وبطل فو لکم، إن الذي ينظر نظر الوعيد هو الذي  
 ينظر نظر الرحمة، قال: فأنتی ازمع أن الذي إساءه غير الذي ندیم، قال: فنديم علی شیء  
 كان من غيره أو علی شیء كان منه؟ فأسكته (۴).

دخل الموءبذ علی هشام بن الحكم (۵) فقال له: يا هشام، حول الدنيا شیء؟

(۱) این کتاب از سنه ۱۳۴۴ ه. ق. تا سنه ۱۰۴۹ ه. ق. در چهار مجلد، طبعه دارالکتب

المصرية، به طبع رسیده است.

(۲) ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبة المیمونی یکی از علماء وادبه وحقان واذکبه و لغویان بزرگ  
 قرن سوم هجری میباشد. وی در سنه ۲۱۳ ه. ق. در بغداد، متولد گردیده است و این خلکان  
 گوید، در ماه ذی القعدة سنه ۲۷۰ ه. ق. و بقول بعضی سنه ۲۷۱ ه. ق. و بگفته بعضی دیگر در  
 اولین شب ماه رجب سنه ۲۷۹ ه. ق. و این قول اخیر را تصحیح اقوال باید دانست، وفات کرده  
 است. [برای ترجمه احوال و تألیفات ابن قتیبة بنفعه فضلاء احمد زکی العدوی بر کتاب  
 عیون الاخبار (طبع سابق الذکر ج ۴ ص ۱۲ - ۱۰) رجوع شود.]

(۳) در کتاب الحیوان، طبع سابق الذکر ج ۴ ص ۴۴۳، فقط آمده است.

(۴) این موضوع با کمی اختلاف در عیون، بنقل از کتاب الحیوان، طبع سابق الذکر ج ۴  
 ص ۴۴۲ - ۴۴۳، در ص ۸۹ - ۹۰ همین کتاب ذکر شده است.

(۵) مفهود ابو محمد هشام بن الحكم از بزرگان فقها و متکلمین امامیه و دبیس فرقه هشامیه است، که از  
 ملازمان بعضی بن خالد برمکی بوده و در حدود سنه ۱۹۰ ه. ق. وفات کرده و یکی از تألیفات او  
 را «الرد على الزنادقة» گفته اند.

قال : لا ، قال : فَإِنْ أَخْرَجْتُ يَدِي فَتَمَّ شَيْءٌ يَرُدُّهَا؟ قَالَ هِشَامٌ : لَيْسَ تَمَّ شَيْءٌ يَرُدُّكَ  
وَلَا شَيْءٌ يُخْرِجُ يَدَكَ فِيهِ ، قَالَ كَيْفَ أَعْرِفُ هَذَا؟ قَالَ لَهُ : يَا مُوَيْدُ ، أَنَا وَأَنْتَ عَلَى طَرَفِ  
الدُّنْيَا فَقُلْتُ لَكَ يَا مُوَيْدُ : إِنِّي لَا أَرَى شَيْئاً ، فَقُلْتُ لِي أَنْتَ : وَ لِمَ لَا تَرَى ، فَقُلْتُ لَكَ :  
لَيْسَ هَاهُنَا ظِلَالٌ بِمَعْنَى ، قُلْتُ لِي أَنْتَ : يَا هِشَامُ إِنِّي لَا أَرَى شَيْئاً ، فَقُلْتُ لَكَ : وَ لِمَ لَا تَرَى؟  
قُلْتُ : لَيْسَ شَيْئاً أَنْظِرْبِهِ ، فَهَلْ تَكْفَأُ السَّلْتَانُ فِي التَّنَاقُضِ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : فَإِذَا تَكْفَأُ تَا  
فِي التَّنَاقُضِ لَمْ تَكْفَأْ فِي الْإِطْلَالِ أَنْ لَيْسَ شَيْءٌ ، فَإِذَا الْمُوَيْدُ يَدُهُ أَنْ أَصَبَتْ . وَ  
دَخَلَ عَلَيْهِ يَوْمًا آخَرَ فَقَالَ : هُمَا فِي الْقُوَّةِ سَوَاءٌ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : فَجَوَّهَرُهُمَا وَاحِدٌ؟  
قَالَ الْمُوَيْدُ لِنَفْسِهِ - وَمَنْ حَضَرَ يَسْمَعُ - إِنْ قُلْتُ : إِنْ جَوَّهَرُهُمَا وَاحِدٌ عَادَا فِي نَعْتِ  
وَاحِدٍ ، وَ إِنْ قُلْتُ : مُخْتَلَفٌ اخْتَلَفَا أَيْضاً فِي الْهَمِّ وَالْإِرَادَاتِ وَلَمْ يَتَّفَعَا فِي الْخَلْقِ ، فَإِنْ  
أَرَادَ هَذَا قَصِيراً أَرَادَ هَذَا طَوِيلاً ، قَالَ هِشَامٌ : فَكَيْفَ لَا نُسَلِّمُ! قَالَ : هُبْهَاتِ .  
وَ جَاءَهُ رَجُلٌ مُلْحَدٌ فَقَالَ لَهُ : أَنَا أَقُولُ بِالسَّائِئِينَ وَ قَدْ عَرَفْتُ إِنْ أَصَافُكَ فَلَسْتُ  
أَخَافُ مُشَاغِبَتِكَ ، فَقَالَ هِشَامٌ وَ هُوَ مُشْفَوِلٌ بِثَوْبٍ بَشْرُهُ وَ لَمْ يَقْبَلْ عَلَيْهِ : حَفِظَكَ اللَّهُ  
هَلْ يَقْدِرُ أَحَدُهُمَا أَنْ يَخْلُقَ شَيْئاً لَا يَسْتَعِينُ بِصَاحِبِهِ عَلَيْهِ؟ قَالَ نَعَمْ ، قَالَ هِشَامٌ :  
فَمَا تَرَجَوْا مِنْ اثْنَيْنِ! وَاحِدٌ خَلَقَ كَكُلِّ شَيْءٍ أَصَحَّ لَكَ! فَقَالَ : لَمْ يُكَلِّمْنِي  
بِهَذَا أَحَدٌ قَبْلَكَ .

## ١١

### المعارف<sup>(١)</sup>

تأليف

ابن قتيبة

ص ٢٦٦ ( در قسمت ١ ادبای العرب فی الجاهلیة ) :

و كانت الزبدقة فی قریش اخذوها من الحيرة ...

(١) از طبعی که در سنة ١٣٥٣ هـ ق . در ٣٠٤ صفحه ١٠ در مصر صورت گرفته است نقل شده .

## ۱۲

الاحبار الطوال<sup>(۱)</sup>

تألیف

ابو حنیفه دینوری<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنه ۲۸۲ هـ . ق . یا ۲۹۰ هـ . ق .)

ص ۲۹ :

وفی زمان سابور ظهر مانی التردیق و اغوی الناس و مات سابور قبل أن یظفر به و مات سابور احدى و ثلاثین سنة و افضی الملك بعده الی ابنه هرمز بن سابور فاخذ مانی فامر به فسلخ جلده و حشاه بالثین و علّقه علی باب مدینة جنديسابور فهو الی الیوم یدعی باب مانی و تتبع اصحابه و من استجاب له فقتلهم حیما فمک ثلثین سنة .

## ۱۳

تاریخ یعقوبی<sup>(۳)</sup>

تألیف

یعقوبی<sup>(۴)</sup>

(متوفی در سنه ۲۸۴ هـ . ق .)

ص ۱۲۹-۱۳۱ :

وفی ایام سابور بن اودشیر ظهر مانی ابن حماد التردیق فدعا سابور الی الثنویة

- (۱) از طبعی که در سنه ۱۸۸۸ م . در لیدن صورت گرفته است نقل گردیده .
- (۲) احمد بن داود بن قتاد . از نحویان و لغویان و ریاضی دانان و پرهیزکاران مصر خود بوده است و در سنه ۲۸۲ هـ . ق . یا ۲۹۰ هـ . ق . وفات کرده .
- (۳) این کتاب شامل تاریخ قبل از اسلام و بعد از اسلام ، تا سنه ۲۵۲ هـ . ق . است و نخستین بار در سنه ۱۸۸۳ م . توسط هوتسما (Houtsma) در لیدن ، و سپس در سنه ۱۳۵۸ هـ . ق . در سه جزء (که جزء اول آن قسمت تاریخ قبل از اسلام و ۲۴۰ صفحه میباشد) در نجف ، بطبع رسیده است و در اینجا مأخذ طبع نجف است .
- (۴) احمد بن ابی یعقوب اسحق بن جعفر بن وهب بن واضح کاتب عیسی معروف به یعقوبی . یاقوت در معجم الادبیا ، بنقل از ابو عمر محمد بن یوسف بن یعقوب مصری مؤرخ ، گوید که وی از موالی بنی ماشم است و بعضی جته او را از موالی منسوب دانسته . یعقوبی در سنه ۲۸۴ هـ . ق . وفات کرده است .

وعاب مذهبه فقال سابور اليه وقال ماني إن مدبر العالم إثنان وهما شيان قديمان نور و  
 ظلمة خالفتان خيري وخالق شر فالظلمة والنور كذَّ واحد منهما في نفسه اسم لخمسة  
 معاني اللون والطعم والرائحة والمحسة والصوت وإيهما سميعان بصيران عالمان وإيهما كانا غير  
 من خير و منفعة فهو من قبل النور وما كان من شر وبلاء فهو من قبل الظلمة وإيهما كانا غير  
 مخترجين ثم امتزجا والدليل على ذلك أنه لم تكن سورة ثم حدثت وإن الظلمة هي بدأت للنور  
 بالممازجة وإيهما كانا متماسين على مثال النحل والشمس، والدليل على ذلك استحالة كون  
 شيء لا من شيء وإن الظلمة بدأت للنور بالممازجة وإنها لا تكن مخالطة للعلام للنور مفدة له  
 كان محالاً أن يكون النور بدأها لأن النور من شأنه الخير والدليل على أنهما إثنان قديمان  
 خيرو شر أنه لما وجد المادة الواحدة لا يكون منها فعلان مختلفان مثل النار والحرارة المعروفة  
 لا يكون منها التبريد والذي يكون منها التبريد لا يكون منه التسخين فذلك الذي يكون  
 منه الخير لا يكون منه الشر والذي يكون منه الشر لا يكون منه الخير، والدليل على أنهما  
 حيَّان فاعلان أن الخير ثبت له فعلاً والشر ثبت له فعلاً، فاجابه سابور إلى هذه المقالة وأخذ بها  
 أهل مملكته فعظم ذلك عليهم فاجتمع حكماء أهل مملكته ليسدوه عن ذلك فلم يفعل ووضع  
 ماني كذباً يثبت بها الإثنيين، ومما وضع كتابه الذي يسميه «كتز الأحياء» يصف ماني النفس  
 من الخلاس النوري والفساد القلبي وينسب الأفعال الردية إلى الظلمة وكتاب يسميه  
 «الشابرقان» يصف فيه النفس الخاصة والمختلطة بالقياطين والعلل ويجعل الفلك مسطوحاً  
 ويقول إن العلم على جبل مائل يدور عليه الفلك العلوي، وكتاب يسميه «كتاب الهلدي  
 والتدبير» وإثنا عشر أنجيلاً يسمي كل أنجيل منها بحرف من الحروف و يذكر الصلاة  
 وما ينبغي أن يستعمل لإخلاص الروح و«كتاب سفر الاسرار» الذي يطعن فيه على آيات  
 الأنبياء، و«كتاب سفر الجبارة» وله كتب كثيرة ورسائل، فاقام سابور على هذه المقالة  
 بضع عشرة سنة أثناء الموبذ فقال إن هذا قد أفسد عليك دينك فاجع بيني وبينه لا ناظره  
 فجمع بينهما فظهر عليه الموبذ بالحجة فرجع سابور عن الشنوية إلى المجوسية وهم  
 يقتل ماني فهرب فأتى إلى بلاد الهند فاقام بها حتى مات سابور.

ثم ملك بهرام بن هرمز وكان مشغولاً بالعبيد والملاحى وكتب تلاميذ ماني

إليه أن قد ملكَ ملكَ حدثَ التَّن كثيرَ التَّشاغل فقدم إلى أرض فارس واشتهر أمره وظهر موضعه فأحضره بهرام فسأله عن أمره فذكر له حاله فجمع بينه وبين الموبذ فناظره ثم قال له الموبذ يذاب إلى ذلك رصاص يسب على معدني و معدنك فابتالهم بضربه ذلك فهو على الحق ففعل الطلعة فأمره بهرام فحبس وقال له إذا أصبحت دعوتك فقتلك قتلة ماقتل بها أحد قبلك فلم يزل ماى ليله سلخ حتى خرجت نفسه وأصبح بهرام فدعا به فوجدوه قدماء فأمر بحرق رأسه وحشا جسده بالنَّار وتبع أصحابه فقتل منهم خلقاً عظيماً .

ج ٣ ص ١٣٣ :

وكان المهدي قد ألح في طلب الزنادقة وقتلهم حتى قتل خلقاً كثيراً فبلغه أن صالح بن أبي عبيد الله كاتبه زنديق فأحضره فلما صبح عنده أمره استنابه فقتل لأربعة عتاة أتباعه ولا حاجة في غيره فأمر المهدي أبا عبيد الله أباه أن يقوم فيضرب عنقه فقام فأخذ السيف ثم دنا من ابنه فلما رفعه رجع فقال يا أمير المؤمنين أنى قتت سامعاً مطيعاً وإنه أذركنى ما يدرك الرجل فى ولده فأمره فجلس ثم أمره بضرب عنقه بين يديه ثم أملى عليه كتاباً وهو ينظر إلى ابنه مقتولاً ثم قال إن كنت كرهت قتل عدو لله كافر به فابعدك الله فلما قام أبو عبيد الله قال بعض الجلساء ما أحسب هذا بطيب قلبه ابداً فقال كذلك والله أظنه وإنه لفريق من ابنه ثم كانت السخطة عليه وصير مكانه يعقوب بن داود وأنى بصالح بن عبد القنوس فاستنابه فتاب فلما خرج من عنده ذكر له قوله :

والشيخ لا يترك أخلاقه حتى يوارى فى نرى رصه

قال : وإتلك لنقول هذا ؟ فرده وضرب عنقه ولم يستب .



والردّ علی ابن الراوندی الملیح

تألیف

ابی الحسین عبد الرحمن بن محمد بن عثمان الخياط المعترلي

(متوفى كمي بعد از سنة ۳۰۰ هـ . ق .)

ص ۲۶ :

ثم قال صاحب الكتاب : وقد كان في اصحاب ابراهيم رجل يزعم ان الله علة لكون الخلق وكان مع هذا يلزم المناياة ان يزعموا ان المزاج قديم لقدم علة . و صاحب هذا القول ابو عثمان الرقي . وهذا كذب على ابي عثمان قد قرأنا كتبه في التوحيد والردّ على الملحدين فمارأينا فيها ما حمله هذا الكذاب عنه .

ص ۳۰ - ۳۴ :

ثم قال صاحب الكتاب : وأعجب من هذا أنه يسوم المناياة (يعنى ابراهيم) أن الأرواح تفعل الصدق والكذب والذنب والاعتذار والإساءة ليلزمها إذا سارت إلى ذلك القول بآنها تفعل جنسين مختلفين خيرا وشرا . وهو نفسه يزعم أن الأرواح تفعل الصدق والكذب والذنب والاعتذار لا يلزم نفسه القول بآنها تفعل (۱) جنسين مختلفين . أعلم - علمك الله الخير - أن المناياة تزعم أن الصدق والكذب مختلفان متضادان وأن الصدق خير وهو من الثور والكذب شر وهو من القملة . فسألهم ابراهيم عن مسألة ألزمهم فيها أن الإنسان الواحد قد يكذب في حال ويصدق في حال أخرى ليلزمهم على قولهم أن الفاعل الواحد قد يكون منه شيان مختلفان خير وشر وصدق وكذب . وفي هذا عدم القول بتقديم اثنين أحدهما خيرا والآخر شريرا وهي مسألة مشهورة . قال لهم : حدثونا عن انسان قال قولا كذب فيه : من الكذب ؟ قالوا : القملة . قال : فإن ندم بعد ذلك على ما فعل من الكذب وقال : « قد كذبتُ وقد أسأتُ »

(۱) این کتاب را نیبرگ (H.S.Nyberg) در سنة ۱۳۲۲ هـ . ق . (۱۹۲۵ م .) در

۲۵۲ صفحه در مصر در « مطبعة دار الكتب المصرية » بطبع رسانیده است .

(۱) بقیة فیئر ۵۵ ، مصحح کتاب ۱۰ اگر « بانها تفعل » باشد بهتر است .

من القائل: «قد كذبت»؟ فاختلطوا عند ذلك ولم يدروا ما يقولون. فقال لهم ابراهيم: إن زعمتم أن التور هو القائل: «قد كذبت» وأسأت، فقد كذب لأنّه لم يكن الكذب منه ولا قاله والكذب شرّ فقد كان من التور شرّ وهذا هدم قولكم. وإن قلتم إن الظلمة قالت: «قد كذبت» وأسأت، فقد صدقت والصدق خير فقد كان من الظلمة صدق وكذب وهما عندكم مختلفان فقد كان من الشيء الواحد شيان مختلفان خير وشرّ على حكمكم، وهذا هدم قولكم بقدم الاثنين. وليس هذا من قول ابراهيم في شيء لأنّ ابراهيم يزعم أن الإنسان الواحد قد صدق في حال ويكذب في أخرى ويفعل الخير في حال ويفعل الشرّ في حال أخرى. ولكنّه كان يزعم أن الجنس الواحد لا يكون منه جنسان من الفعل ويستدلّ على ذلك بالتأثر التي لا يكون منها إلاّ جنس واحد وهو التسخين والتلج الذي لا يكون منه إلاّ الشريد الذي هو جنس واحد.

ثم قال صاحب الكتاب: وقد رأيتّه يتعاطى تصحيح كثير ممّا أفسد من أقويل الملحدين. فمن ذلك أنّه ألزم المنائية ما وصفت آنفاً أسقطه واحتجّ لإسقاطه بغاية ما أمكنه. يقال له: لولا انكسار الدهر بالناس لم يكن مثلك يقول لا ابراهيم أنّه يتعاطى تصحيح أمر ثم يعود عليه يفصمه. ويقال له: قد أخبرنا على أيّ وجه ألزم ابراهيم المنائية ما ألزمهم [من] استحالة مزاج التور والظلمة إذ كانا مختلفين في الجنس والعمل وكانت جهات تحرّكهما مختلفة وآتاهما مع ذلك يجتمعان ويتداخلا، واحتجّ لهذا المذهب بغاية ما في قدرته بعد أن احتجّ في كسره بغاية ما يمكنه؛ يقال له: ليس ما قاله ابراهيم في هذا الباب ممّا قالت المنائية في شيء، لأنّ المنائية زعمت أن التور والظلمة مختلفان متضادان في انفسهما واعمالهما وأنّ جهات حرّكتهما مختلفة.

فقال لهم ابراهيم: فإنّا كانا على ما وصفتكم فكيف امتزجا وتداخلا واجتمعا من تلقاء انفسهما وليس فوقهما قاهر قهرهما ولا جامع جمعهما ومتنهما من اعمالهما كما يمتنع العبر متى في طبيعه من الانحدار وكما يمنع الماء ما في طبيعه من التبلان بل ينبغي أن يكونا لايزدادان إلاّ تبايناً ومفارقة على قولكم؟

وابراهيم يزعم أن الاشياء خالقاً خلفها ومدبراً دبرها فقهرها على ما اراد ودبرها على ما أحبّ وجع منها ما أراد جمعه وقرق منها ما أراد تفريقه. فهذا الفرق بين ما قاله

ابراهيم ومافاته المنايية وهويين لاختفاءه .

ثم قال صاحب الكتاب : ومنه أنه أنكر عليهم قولهم : إن الهامة قطعت بلادها ووافات بلاد التور ، وقال : إن كانت بلادها لا تنتهي فقطع . لا يتناهي بفتح الهمزة ، لأن المقطوع مفروق من قطعه والفراغ من الشيء يدل على تنهايه . وإن كانت تنتهي فهذا نقض قولكم . (قال) ثم زعم مع هذا أنه ليس من بلاد قطعتها الأرواح إلا وهي غير متناهية في التجزؤ وأنه ليس من قطع فرغته إلا وهو غير متناهي في عينه اعلم . اسعدك الله بطاعته . أن المنايية زعمت أن بلاد الهامة لا تنتهي في الذرع والمساحة . قال لهم ابراهيم : فما لا ينتهي في الذرع والمساحة لا يجوز أن يفرغ من قطعه ، والفراغ منه دليل على تنهايه . و ابراهيم لم يزعم أن الأرواح يجوز أن تقطع بلادا لا تنتهي في المساحة والذرع حتى يفرغ قطعتها . لو قال هذا العرني كان قد دخل فيما عابه وانكره على المنايية . ولكنه لم يقله وهو عنه محال . وإنما انكر ابراهيم أن تكون الاجسام مجموعة من اجزاء لا تتجزأ وزعم أنه ليس من جزء من الاجسام إلا وقد قسمها لولهم بنصفين . وله في هذا الباب مسائل لا يقدر على حلها و كرها صاحب الكتاب ولأمثاله : إنما يقدر على حلها وكسرها من خلفه في هذا الباب من المعتزلة . ثم قال : ومنه : أن الزعم أن بقضوب تنهاى التور والظلمة من بعض جهاتها على تنهاى من جميع جهاتها . (قال) ثم أبطل ما الزعم من ذلك بأن العالم لا ينتهي من جهة التجزؤ وينتهي من جهة الذرع والمساحة فقبل له : فاقش بقناعه من إحدى جهته على تنهايه من جهة الأخرى فابى ذلك وناقض . يقال له : هذا كالذى قبله فذاك أن المنايية زعمت أن التور والظلمة تنهاى في بعض جهاتها في المساحة والذرع . قال لهم ابراهيم : فاقضوا على تنهاى في المساحة والذرع من كل جهة ! وهذا كلام صحيح ولم يزعم ابراهيم أن الاجسام تنهاى في المساحة والذرع من جهة ولا تنهاى فيها من جهة أخرى فيلزمه التناقض والدخول فيما ألزمه المنايية بل كان ابراهيم يزعم أنه قد ألزم نفسه هذا انقضاء بعينه فكما أن المنايية يلزمها تنهاى بلاد الهامة في المساحة والذرع من جميع الجهات اذا أقرت بتنهاى من جهة . فكذلك زعم ابراهيم أنه لما أبعد جسما من الاجسام إلا وهو متناهي في مساحته وذرعه محتمل للقسمه والتقسيف فضى على أن كل جسم منها هذا سبيله .

ثم قال صاحب الكتاب : وكان يزعم أن التور من شأنه أن يكون عالياً على كل شيء وأنه إذا سلم من الشوائب المحتسبة له في هذا العالم لم يثبت طريقة عين ولا رفع [على] كل شيء حتى يجاوز العرش إلا أن يكون من جنسه ، فإن كان من جنسه اتصل به ولم يفارقه (ثم قال) وهذا بعينه قول المنائية في التور . يقال له : إن الأمر الذي كفرت فيه المنائية ليس قولها : إن نوراً موجوداً ، ولا إنه يذهب علواً ، ولا إن الظلمة موجودة ، ولا إنها تنهب سفلاً . وإنما كفرت والحدث بقولها : إن التورور القلابة قديمان لم يزل ، فمن وافقها في قولها الذي كفرت فيه فهو كافر مثلها ومن خالفها في كفرها فليس بكافر وإن كان قد وافقها في أشياء أخر ليست من كفرها في شيء . فمأحكام صاحب الكتاب عن إبراهيم إن كان إبراهيم قاله فليس هو من الذي كفرت فيه المنائية وإنما كفرت بقولها : إن التور الذي هذا سبيله والظلمة التي هذا سبيلها قديمان لم يزل . وإبراهيم يثبت حدثاً لأنوار كلها والظلام وبثبت الله جل ثناؤه قديماً وحده .

أوليس صاحب الكتاب يقر بأن نوراً موجود وأن ظلمة موجودة وقد تقول ذلك المنائية أيضاً ؟ فهل يوجب على نفسه مساواتهم وموافقته إياهم كما ألزم ذلك إبراهيم ؟ أعلم - أكرمك الله - أن صاحب الكتاب أوهم بقوله هذا الذي حكاه عن إبراهيم أنه كان يثبت عالماً في الملو وعالماً في السفل غير عالماً الذي نحن فيه . وليس هذا من قول إبراهيم وإنما عن إبراهيم بقوله : إن الخفيف من شأنه الملو وأن الثقل من شأنه الانحدار إلى السفل ، أن الخفيف إن خلى وما طبعه الله عليه [عادلحق] بأعلى عالماً هذا وأن الثقل إن خلى وما طبعه الله عليه [نزولحق] بأسفل عالماً هذا ، لا أنه يثبت في الملو وفي السفل عالين سوى عالماً هذا بلحق بهما الخفيف والثقل إذا خليا وما طبعه الله عليه . وليس هذا من قول المنائية في شيء ، لأن المنائية ثبت عالماً للتور في الملو وعالماً للظلمة في السفل سوى عالماً هذا وأنها غير معترجين ، وأن عالماً هذا مزوج من جزءين من ذبلك العالمين ، وأن عالماً قديماً بما حوياً قديمان لم يزل وأن الحادث هو مزاج هذا العالم فقط

ثم أي مخبر بالتصل بين إبراهيم للقول الذي حكاه عن إبراهيم وبين ما ألزم

الديصالية وبريه أن ما ألزمه إبراهيم للديصانية لازم لهم . فنقول : إن الديصالية زعمت أن فعل الثور للحكمة جوهر منها وطباع وأن خدوة الطلعة وناذى الثور بها جوهر وطباع ، قال لهم إبراهيم : فإذا كان هذا على ما تقولون فينبغي أن يكون الثور لم يزل مازجاً للطلعة إذ كان مزاجها عند ناذيه بها حكمة وفعل الحكمة من جوهره وطباعه . وما كان من طباع الثور في غير مفارقة له . فهذا واجب لازم . وإبراهيم لم يزعم أن الله جل ثناؤه بفعل العدل طباعاً فيلزمه أنه لم يزل فاعلاً ، وإنما زعم أنه بفعله باختياره لمفعله والمختار هو الذى إن شاء فعل وإن شاء لم يفعل ولا بد له من أن يتقدم أفعاله ويكون موجوداً قبلها . فهذا هو الفصل بين قول إبراهيم وبين ما قاله الديصالية .

ثم قال أيضاً : سأل المناطقة من شبهه بهذا فقال : إذا كان الثور لم يزل مبابياً للطلعة فهل تغلوعلة مبانته لها من أن تكون طباعاً أو اختياراً ؟ (قال) فإن كانت طباعاً فأفعال الكباع لا تنزل إلا بزوال الكباع . وإن كانت اختياراً فما يدريكم إذا كان الثور مختاراً ، لمعه سيختار الشر على الخير ولعل الكلمة ستختار الخير على الشر ؟ (ثم قال) وهو يزعم أن الله مختار للعدل وأنه محال فيه اختيار الجور وأن من شأن طبيعة التشكل الاتصال بشكله وإن كان يفارقه فى بعض الحالات . (ثم قال) وليس بين أن يفارق الشكل شكله بعد أن اتصل بطباعهما وبين أن نمازج الكلمة الثور بعد أن بنا بطباعهما فرف . اعلم علمك الله الخير . أن إبراهيم كان يفصل بين قوله وبين ما ألزمه المناطقة فيقول : وجدت الكلام ليس يقع إلا من ذى آفة وحاجة حملته على فعله أو من جاهل به . والجهل والحاجة الآن على حدث من وصف بهما . (قال) وليس يجوز للمناطقة أن يعتلوا بعنيتى ، لا أنهم يزعمون أن الثور يجتلب المنافع ويدفع المضار وتدخل عليه الآفات وتغلب عليه الكلمة حتى لا يعلم شيئاً لمليتها عليه . فإذا كان ذلك كذلك فلا دليل لهم على أن الشر والكلم لا يجوز وقوعهما منه . هذا إن زعموا أن الثور مختار فالزمهم أن يجيزوا وقوع الخير من الكلمة والشر من الثور بما وسفت . وإنما معارض صاحب الكتاب إبراهيم من فصله الثانى من اتصال الشكل بشكل فى بعض الحالات ومفارقة له فإنه يقول : إنما يفارق الشكل شكله الذى من طباعه الاتصال به إذا ظهر على ذلك ومنع منه كما يمنع الحجر من الاتصال بالماء من السيلان والتأثر من التقلب والارتفاع . فأنما إذا خلى وما من شأنه وطباعه لم يمكن إلا أن يتصل الشكل بشكله . (قال)

وليس للمنايئة أن يمتلأوا في إزالة ما سألناهم عنه بمثل هذا ، لأنه لا مانع يمنع التور والقلمة من أن يمتزجا إن كان طبعهما الامتزاج إذ لم يكن ثالثا سواهما . واعلم - علمك الله الخير - أن صاحب الكتاب يزعم أن العبري إنما يتحرك بطبعه وقد يسكن في بعض الحالات فلا يتحرك وإنما الماء يسيل بطبعه وقد يقف في بعض الحالات فلا يسيل ، وأن النار تلتهب وتذهب علوا طباعا وقد توجد عينها وهي تذهب - فلا عند بعض المواضع - ثم هو يعيب إبراهيم بما هو يقول به ويلزم معن قول المنايئة قياسا على قول قد شاركه فيه والله المستعان .

ص ٤٨ - ٤٩ :

ثم قال : وقد نعجب إبراهيم من قول المنايئة : إن التور بأمر اشكاله المختلطة بمنزلة في هذا العالم بفعل الخير وهي لا يجوز منها فعل الشر ، وإن القلعة نتم على فعل الشر وإن كانت لا تستطيع فعل الخير . ( ثم قال ) وهو مع هذا يزعم أنه قد يجب على المسلمين أن يحمدوا الله على فعل العدل وإن كان محال منه فعل الجور ، وأن يسألوا الحكم بالحق والخبرة في أمورهم وفعل ما هو خير لهم وإن كان محالاً منه ترك ذلك والتخلف عنه .

يقال له إن إبراهيم قد نعجب من عجب وذلك أن المنايئة زعمت أن التور أمر اشكاله بفعل ما يعلم أنه مطبوع عليه لا يمكنه أخذه ولا تركه والتخلف عنه . وإنما هو بمنزلة النار في حرارتها والتلج في تبريده ، فكما أن الأمر للتار بالتسخين والتلج بالتبريد قد جهل وعبت ، فكذلك الأمر لما كان في مثل سبيلها عابت جاهل أيضا . وشئ آخر أيضا وهو أن المنايئة تزعم أن التور يجتلب المنافع ويدفع عن نفسه المضار وما كان كذلك عند إبراهيم فجاءت عليه فعل الشر كما يجوز عليه فعل الخير - فعجب إبراهيم منهم إذ زعموا أن التور أمر بفعل الخير ، ثم زعمت أنه لا يجوز منه فعل الشر وقد وسقته بصفة من يجوز منه فعل الشر وكذلك عجب من نقها للقلعة على فعل الشر مع قولها : إنه لا يجوز منها فعل الخير ، مع وصفها لها أيضا بصفة من يجوز منه فعل الخير وإبراهيم يزعم أن الله تعالى مختار لفعله للمعنى ولحكمه بالحق وللخير الذي يفعله بعباده ، بقدر عليه وعلى أمثاله لا إلى غاية ويقدر على تركه .

ص ٨١ :

ثم قال صاحب الكتاب : وكان القصي وهو المقدم على البغداديين في النسك بعد

ابى موسى يزعم أن فى فتاق اهل القبلة من هو شر من اليهود والنصارى والمجوس و  
الزنادقة والذهرية .

ص ٨٦ :

ثم قال الماجن الكذاب : وزعم ثمانية أن أكثر اليهود والنصارى والمجوس  
والزنادقة والذهرية ونساء أهل القبلة وعوامهم وأطفال المؤمنين والبنين بأسرهم يصيرون  
فى القيامة تراباً ولا يدخل اليهود والنصارى و سائر من عددنا من الكافرين ولا الأطفال  
وعوام اهل الاسلام الجنة ...

ص ١٤٩ :

وأما اضافته ابن حائط و فضل الحذاء الى المعتزلة فلمرى أن فضل الحذاء  
قد كان معتزلاً نقاشاً الى أن خلدت و ترك الحق ففتته المعتزلة عنها و طردنه عن مجالها .  
كما فعلت بك لما أحدث فى دينك و خلطت فى مذهبك و نصرت الذهرية فى كتبك ، و  
كما فعلت بأخيك ابى عيسى لما قال بالمنائية و صر التثوية و وضع لها الكتب بقوى  
مناهبها و يؤكّد قولها .

ص ١٥٠ :

ولو جاز لصاحب الكتاب أن يضيف قول فضل الحذاء و ابن حائط الى المعتزلة  
لأنهم كانوا يظهرون بسنن الحق جاز لنا أن نضيف قول ابى حفص الحذاء و ابن خلد الصيرفى  
و ابى عيسى الوراقى فى قدم الاثنى الى الرافضة ، لأنهم كانوا يظهرون الرضى و يميلون  
الى امله ...

ص ١٥٢ :

فإن وجب إضافة فضل و ابن حائط الى المعتزلة وجب أيضاً إضافتك و إضافة  
ابى عيسى إليها . ونقول له أيضاً : و يجب أيضاً إضافة مذهبك فى قدم العالم و إضافة مذهب  
ابى عيسى و ابى حفص و ابن خلد فى قدم الاثنى الى الرافضة ، لإظهار ركسا الرضى و  
تحققكما عند الرافضة به .

من ١٥٥ :

وأيما أولى ببغض علي بن أبي طالب : الجاحظ و أسلافه الذين رووا فضائله و أنزلوه بالمنزلة التي يستحقها من الفضل ، أم أسنانك وسلفك سلف السوء الملقى اليك الإلحاد أبو عيسى الوراق والمخرج لك عن عز الاعتزال الي ذل الإلحاد والكفر ؟ حيث حكيت عنه أنه قال لك : « تكتب بنصرة أبغض الخلق إلي ؟ » يريد علي بن أبي طالب رضوان الله عليه أكثره سفكه للدعاء ، لأنه كان لعنه الله منابيا لا يرى قتل شي ولا يستخير انلافه

من ١٧١-١٧٢ :

ثم قال : و خرج ثمامة في قوله : إن الله فعل العالم طباعا ، وإن اليهود والنصارى والزنادقة يصيرون يوم القيامة ترابا ولا يدخلون النار . يقال له : هذا كذب على ثمامة ، كيف يكون الله عنده فعل العالم طباعا ، ونوا طباع عند ثمامة هو الجسم والله ليس بجسم ؟ وأما اليهود والنصارى والزنادقة فكفار عنده مشركون عامدون للمصيبة والكفر والكفار عنده في النار خالدون . وأيما قال ثمامة : إن من لم يعرف فهو معذور عند الله وليس هو عنده يهوديا ولا نصرانيا ولا زنديقا إذا كان جاهلا ، ولكنه مع قوله هذا يحكم علي جميع من أظهر الكفر أنه كافر في حكم الإسلام .

من ١٧٣ :

و بوضعك كتاب الزمرذ تطعن فيه علي الرسل و تندح في اعلامها و بوضعك فيه بابا ترجسته : « علي المحدث خامة » ، فهذا مذهبك وهو قولك ، ومن اجله نفتك الممثلة و طردتك عن مجالها و باعدتك عن أنفسها حتى حملك الغيظ عليها علي أن سرت تنسج كالكلب بازاها وتكذب علي أشياخها ، وما ضررت بذلك غير نفسك ، لأن حجج الله واضحة لا يندح فيها طعن الملحدين ولا كيد الزنادقة المشركين .



# ۱۵

## تاریخ الامم والملاوک<sup>(۱)</sup>

تألیف

طبری<sup>(۲)</sup>

(۲۲۴ - ۳۱۰ هـ ق.)

ج ۲ ص ۸۳۰ :

و فی آیام سابور ظهر مانی الزندیق .

ج ۲ ص ۸۳۴ (در شرح احوال بهرام بن هرمز) :

و کان مانی الزندیق فیما ذکر بدعوه الی دینه فاستبری ما عنده فوجده داعیه للشبطن فامر بقتله و سلخ جلده و حشوه نینا و تملیقه علی باب من ابواب مدینه جنیدی سابور بدعی باب المانی و قتل أصحابه و من دخل فی مکتبه .

ج ۲ ص ۸۹۴ (در شرح احوال و اعمال کسری انوشروان) :

فنهی الناس کسری عن التبره بشی مما ابتدع زرادشت<sup>(۳)</sup> بن خرکان و مزدق بن بامداد<sup>(۴)</sup> و ابطال بدعتهما و قتل بشراً کثیراً نبتوا علیها ولم ینتهوا عما بهام عنه

(۱) از طبری که باعتناء دخویه Michael Jan de Goeje (مستشرق معروف هلندی که در سنه ۱۸۲۶ م. تولد یافته است و در ۱۷ مه سنه ۱۹۰۹ م. وفات کرده) و فولد که Theodor Noldeke (مستشرق آلمانی که در سنه ۱۸۳۶ م. تولد یافته است و در سنه ۱۹۳۰ م. وفات کرده) صورت گرفته است . و از سنه ۱۸۷۶ م. تا سنه ۱۹۰۱ م. در ۱۳ جلد متن و دو جلد فهراس و تعلیقات در لیدن منتشر شده . نقل گردیده و علائم نسخه های اساس طبع مزبور برای نمایانن نسخه بآنها در اینجا نیز بکار رفته است .

(۲) ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد طبری آملی ، از بزرگان علما و مورخان و مشران و خطبان عالم اسلام میباشد . تولد وی در سنه ۲۲۴ هـ ق. و وفات او در سنه ۳۲۰ هـ ق. در بغداد بوده است .

(۳) در نسخه C زردشت .

(۴) در نسخه T با مارده و در نسخه C مزدق .

منها و قوما من المناوبة و ثبت للمجوس ملتهم التي لم يزالوا عليها . . . .

ج ١٠ ص ٥١٩-٥٢٠ ( در حوادث سنة ١٦٧ هـ . ق . ) :

و فيها جدا المهدى في طلب الزنادقة والبحث عنهم في الآفاق وقتلهم وولى أمرهم  
عمر الكوازي فأخذ يزيد بن الفيض كاتب المنصور فأقر فيما (١) ذكره جسي فهرجمن  
الحبس فلم يقدر عليه .

ج ١٠ ص ٥٣٢ ( در حوادث سنة ١٦٨ هـ . ق . ) :

وفيه (٢) مات عمر الكوازي صاحب الزنادقة .

و فيها (٣) قتل المهدى الزنادقة ببغداد .

ج ١٠ ص ٥٤٨-٥٥١ ( در حوادث سنة ١٦٩ هـ . ق . ) :

و في هذه السنة اشتد طلب موسى الزنادقة فقتل منهم فيها جماعة فكان ممن قتل  
منهم يزدان بن باذان (٣) كاتب قطين وابنه علي بن قطين من أهل التهر و ان ذكر عنه  
أنه حج فنظر إلى الناس في الطواف بهرولون فقال ما أنتبهم إلا (٤) . بقرندوس  
في البيدر و له بقول العلاء بن الحداد الأعمى :

يا أمين الله فسي خلفه      و وارث الكعبة والمنسبر  
ماذا نرى في رجل كافر      بنبته الكعبة بالبيدر  
و يجعل الناس إذا ما سوا      حمراً ندوس البر والندسر

فقتله موسى ثم صلبه فسقطت خشبته على رجل من الحاج فقتلته وقتلت حمارة .  
و قتل من بني هاشم يعقوب بن الفضل . و ذكر عن علي بن محمد الهاشمي قال كان المهدى  
أبي بابن لداود بن علي زنديقا وأبي يعقوب بن الفضل بن عبد الرحمن بن عباس بن ربيعة بن  
الحارث بن عبدالمطلب زنديقاً في مجلسين متفرقين (٥) فقال لكل واحد منهما كلاماً

(١) در نسخه A « يا » .

(٢) اي سنة ثمان و ستين و مائة .

(٣) در نيمى يزدان دانا . در نسخه A يزدان فاذا . در نسخه C ابن دار نادان .

(٤) در نسخه A « ما أنتبهم » .

(٥) در نسخه C « متفرقين » .

واحدًا وذلك بعد أن أقرَّ أنه (١) بالزندقة أما يعقوب بن الفضل فقال له أقر بها بيني وبينك فأما أن أظهر ذلك عند الناس فلا أفعل وكوَّ قمر تنني بالمقارضي فقال له وملك لو كشفت لك السموات وكان الأمر كما تقول كنت (٢) حقيقة أن نعمت لمحمد ولولا محمد صلى الله عليه وسلم من كنت حال كنت إلا أناسا من الناس أما والله لولا أنني كنت جعلت الله على عهداً أن لا في هذا الأمر إلا أقتل هاشمياً لما ناظرتك ولقتلتك ثم التفت إلى موسى الهادي فقال يا موسى افسمت عليك بحقِّي إن وليت هذا الأمر بعدى ألا تناظر هاشمياً واحدة فمات ابن داود بن علي في الحبس قبل وفات المهدي وأما يعقوب فبقي حتى مات المهدي وقدم موسى من جرجان فساعة دخل ذكر وصية المهدي فأرسل إلى يعقوب من القى عليه فراشا واقعدت الرجال عليه حتى مات ثم لهي عنه ببيته وتشديد خلافته وكان ذلك في يوم شديد الحر فبقي يعقوب حتى مضى من الليل هذه (٣) فقبل لموسى يا أمير المؤمنين إن يعقوب قد انتفخ وأروح قل ابغضوه إلى أخيه إسحاق بن الفضل فخبروه أنه مات في السجن (٤) فجعل في زورق وأتى به إسحاق فنظر فإذا ليس فيه موضع للفسل فدقته في بستان له من ساعته وأصبح فأرسل إلى الهاشميين يخبرهم (٥) بموت يعقوب ويدعوهم إلى الجنازة وأمر بخربة فعملت في قذالانسان فغشيت قطنا وألبسها أكفانا ثم حملها على السرير فلم يشك من حضرها أنه شيء مصنوع وكان يعقوب ولد من سلبه عبد الرحمن والفضل وأروى وفاطمة فأما فاطمة فوجدت حبلتي منه وأقرت بذلك قال علي بن محمد قال أبي فادخلت فاطمة وامرأة يعقوب (٦) بن الفضل وليست بهاشمياً بفعل لها خديجة على الهادي أو على المهدي من قبل فأقرنا بالزندقة وأقرت فاطمة أنها حامل من أبيها فأرسل بهما إلى ريطة بنت أبي العباس فرأتهما مكتحلتين مختضبتيين فعدلتهما و

(١) در نسخه C « اقر » .

(٢) در نسخه IA « لكت » .

(٣) در نسخه C « هوى » .

(٤) در نسخه A « الحبس » .

(٥) در نسخه A « فاعبرهم » .

(٦) در نسخه C « ليعقوب » .

أكثر على الابنة خاصة فقالت أكرهني قالت فما بال الغضاب والكحل والسرور إن كنت مكرهة ولعنتهما فغيّرت أتهما فزعنا فماتتا فزعا ضرب على رؤوسهما بشيء يقال له الرعوب<sup>(١)</sup> فزعنا منهن فماتتا وأما أروى فبقيت فتزوجها ابن عمها الفضل بن اسماعيل بن الفضل وكان رجلاً لا بأس في دينه .

ج ١٠ ص ٥٨٨ (دحوات سنة ١٧٠ هـ ق .) :

و ذكر محمد بن عطاء بن مقدم الواسطي أن أباه حدثه أن المهدي قال لموسى يوماً وقد قدم إليه زنديق فاستتابه فأبى أن يتوب ف ضرب عنقه وأمر بصلبه يا بني إن صار لك هذا الأمر<sup>(٢)</sup> فتجرد لهذه العصابة يعني أصحاب ماني فأتها فرقة تدعو الناس إلى ظاهر حسن كاجتناب الفواحش والزهد في الدنيا والعمل للأخرة ثم تخرجها إلى تحريم اللحم ومس الماء الطهور<sup>(٣)</sup> وترك قتل الهوام تحرجاً و تحوُّباً ثم تخرجها من هذه إلى عبادة اثنين أحدهما الثور والآخر الظلعة ثم تبيح بعد هذا كاح الآخوات والبنات والإغسال بالبول وسرقة الأطفال من الطرق لتتقذهم من ضلال الظلعة إلى هداية الثور فارفع فيها الخشب وتجرد فيها السيف وتقرب بها إلى الله لا شريك له فأتى رأيت جذع المباس في المنام قلدي بسيفين وأمرني بقتل أصحاب الإثنين قال فقال موسى بعد أن مضت من آباءه عشرة أشهر أما والله لئن عشت لا قتلن هذه الفرقة كلها حتى لا أترك منها عينا تطرف ويقال أنه أمر أن يهتأ له ألف جذع فقال هذا في شهر كذا ومات بعد شهرين . ج ١٠ ص ٦٠٤ (دشرح حوادث أوائل خلافت هارون الرشيد بمضى سنة ١٧٠ هـ ق .) : وفيها آمن من كان هارباً أو مستخفياً غير نفر من الزنادقة منهم يونس بن أبي فروة و يزيد بن الفيض .

(١) دونسخة A « الرعوب » .

(٢) دونسخة C « البك الامر » .

(٣) دونسخة C « للطهور » .

(٤) دونسخة A « ماء » .

کتاب السیرة الفلسفية<sup>(۱)</sup>

تألیف

ابوبکر محمد بن زکریا الرازی

( غزوة شعبان سنة ۲۵۱ هـ - ۵ شعبان سنة ۳۱۳ هـ . ق . )

م ۳۱۵ :

ولتاکان لیس للاإنسان فی حکم العقل والعدل أن یؤلم غیره تبع ذلك أنه لیس له أن یؤلم نفسه أيضاً وصار تحت هذه الجملة أيضاً أمور كثيرة یدفعها حکم العقل نحو ما یعمله الهند من التفرّب إلى الله یا حراق أجسادها وطرحها علی العدائد المشعونة و نحو المنائیة و جها انفسها اذا نازعتها إلى الجماع و اضنائها بالجوع والعطش و توسیجها باجتاب الماء و استعمال البول مکانه .

(۱) این کتاب را پول کراوس (Paul Kraus) در مجله Orientalia سده جدید (Nova series) ج ۴ قسمت ۳-۴ صفحه ۳۰۹-۳۲۱ با ترجمه آن به فرانسه نشر کرده است و به توزدهمین انجمن

بین الملل مستشرقین در ژوئن در سنة ۱۹۳۵ م . تقدیم نموده و سپس هو در تألیف خود موسوم به « رسائل فلسفیه ، لابی بکر محمد بن زکریا الرازی » که در سنة ۱۹۲۹ م . در مصر

بطبع رسیده است آنرا چاپ کرده ( م ۹۷-۱۱۱ ) ، و خود در مقدمه آن گوید : « وها آنذا اطلبه مرة أخرى مع زیادة العناية والتصحیح » و آنچه در اینجا نقل شده از م ۳۱۵ طبع سابق الذکر و م ۱۰۵ « رسائل فلسفیه » مذکور است .

کتاب اعلام النبوة<sup>(۱)</sup>

تأليف

أبي حاتم رازی<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنة ۳۲۲ هـ . ق .)

(بمنقل از کتاب « من تاریخ الاحاد فی الاسلام »<sup>(۳)</sup> )

ص ۲۰۷ :

ردی ابو حاتم : أما قوله ( ای ابابکر الرازی ) : الآن نتظر فی کلام القوم و  
منفاضة - یعنی بذلت کلام الانبياء عليهم السلام - و قال : زعم عيسى أنه ابن الله ،

(۱) کتابی است که ابو حاتم رازی آنرا « ظاهر » بر رد بعضی از کتابهای الحادى محمد زکریا رازی ، مانند « کتاب مخاریق الانبياء » نوشته است و پول گراوس از وجود دو نسخه از کتاب مزبور در هند اطلاع میدهد و میگوید یکی از آن دو نسخه در کمال صحت و در ۲۸۰ صفحه میباشد . همین مشرق قسطنطنیه از این کتاب را « بقول عبدالرحمن بدوی » در کتاب « من تاریخ الاحاد فی الاسلام » بعنوان « فصول مستخرجه من کتاب اعلام النبوة لابی حاتم الرازی » در مجله Orientalia ، طبع کرده . نخست جدید ، ج ۵ ( سنة ۱۹۳۶ م . ) شماره ۴-۵ ص ۶۶۲ یعد . چاپ کرده است . و همو نیز نخست دیگری از آن را در مجله کوره ، ج ۵ ( سنة ۱۹۳۶ م . ) شماره ۶ ص ۳۸-۵۶ بعنوان « فخب من کتاب اعلام النبوة لابی حاتم الرازی » و پس از آن همان قسمت را « دو تألیف خود موسوم به « رسائل فلسفیه لابی بکر محمد بن زکریا الرازی » که در سنة ۱۹۳۹ م . در مصر چاپ شده است . بطبع رسانیده و مطالبی که در اینجا از « اعلام النبوة » آورده شده از کتاب « من تاریخ الاحاد فی الاسلام » نقل گردیده است و مؤلف کتاب مزبور آنها را از دو شماره ( ۴-۳ ج ۵ ) مجله مذکور ( قطعه شماره ۸ ص ۴-۶ و قطعه شماره ۱۲ ص ۷-۹ و قطعه شماره ۸ ص ۲۰-۲۹ ) نقل کرده .

(۲) ابو حاتم احمد بن حمدان بن احمد الوریسانی | با الوریسانی | متوفی در سنة ۳۲۲ هـ . ق . از بزرگان دعاء اسمعیلیه بوده و بعضی از تألیفات او اکنون در کتابخانه های اسماعیلیان هند موجود است و کتاب « اعلام النبوة » ، که ذکرش گذشت ، و « کتاب الزینة » و « کتاب الاعلاح » و « کتاب الجامع » از جمله تألیفات او است .

(۳) این کتاب تألیف دانشمند معمری ، عبدالرحمن بدوی ، میباشد و در سنة ۱۹۴۰ م . در مصر بطبع رسیده است .

و زعم موسى أنه لا ابن له ، و زعم محمد أنه مخلوق كسائر الناس . و ماني و زردشت خالفاً لموسى وعيسى ومحمد في القديم ، وكون العالم بسبب الخير والشر ، و ماني خالف زردشت في الذنوبين [ أي النور والظلمة ] و دعاهما .  
س ٢١٠ .

ثم يتابع هجماته على بقية الأديان مبيناً ما يراه فيها من إحالات و منافضات  
« فذكر ما ندعيه المجوس عن زردشت في باب اهر من ، وما ادعاه ماني في أن الكلمة انفصلت  
من الأب و مزقت الشياطين و قتلت ، و أن السماء من جلود الشياطين ، و أن الرعد جرجرة  
العقارب ، و أن الزلزلة تحرك الشياطين تحت الأرض ، و أن ماني رفع سايور ، الذي عمل  
له الشايفران ، في الجو واخفاء حينها هناك ، و أن ماني كان يختطف من بين أيديهم بروحه  
يعاذي به عين الشمس فمهما ( لعل الصواب ربما ، واجع بعد و في النص المنشور الفقرة  
رقم ٢٢ س ٨ ) مكث ساعة و ربما مكث اتماماً فأورد مثل هذه المعاللات التي ابتدعها  
المبتدعون في المجوسية والمائية ، و خلطها بما في الكتب المنزلة و آثار الانبياء ، و أضافها  
إلى رسل الله الطاهرين الذين هم براء من كل ذلك ، و زعم أن هذا من رسومهم و أن  
هذا اختلاف و تناقض في كلامهم ، واحتج بذلك في دفع التوبة . »

مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین<sup>(۱)</sup>

تألیف

أشعری<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنة ۳۲۴ هـ . ق .)

ج ۲ ص ۳۰۸ :

و قال قائلون : الجوهر جنسان مختلفان أحدهما نور والآخر ظلمة و إنيهما متضادان و إن النور كله جنس واحد والظلام كله جنس واحد وهم « أهل التشبيه » و ذكر عن بعضهم أن كل واحد منهما خمسة أجناس من سواد و بياض و حمرة و صفرة و خضرة .

ج ۲ ص ۳۲۷ (در قسمت « و اختلف الناس في المداخلة والمكفنة والمجاورة » ) :  
قال إبراهيم النخعي إن كل شيء قد يداخل ذاته وخلافه فالقد هو الممايع المفسد لغيره مثل الحرارة والبرودة والعز والبرد والغلاف مثل الحرارة والبرودة والحموضة والبرد و زعم أن الخفيف قد يداخل الثقيل و رب خفيف أقل كيلاً من ثقيل و أكثر قوة منه فانما داخله شغله يعني أن القليل الكيل الكثير القوة يشغل الكثير الكيل الثقيل القوة و زعم أن اللون يداخل القلم و الرائحة و آتيا أجسام ومعنى المداخلة أن يكون جبر أحد الجسمين جبر الآخر و أن يكون أحدا الشئين في الآخر و سند ذكر قوله في الإنسان و قد أنكر الناس جميعاً أن يكون جسمان في موضع واحد في حين واحد و أنكر ذلك جميع المختلفين من أهل الصلاة ومن قال بقوله .

(۱) از طبعی ک ه . ریتر H. Ritter در سنة ۱۹۲۹-۱۹۳۰ م . در استانبول نشر کرده است نقل گردیده .

(۲) ابو الحسن علی بن اسمعیل بصری اشعری ، از ذریعة ابوموسی اشعری صحابی معروف است و از آئنة اهل سنت و بررگان فقهاء شافعی مذهب بشاير میاید و او را تألیفات بسیار میباشد که تعداد آنها را ناصد گفته اند و بنا بر مشهور در سنة ۳۲۴ هـ . ق . وفات کرده است .



وقال أهل التنبيه إن امتزاج التور بالظلمة على المداخل التي تبتهها إبراهيم .

ج ٢ ص ٣٣٢ :

وقال قائلون الإنسان هو الحواس الخمس وهي أجسام وهم المنايئة ، وإنه لاشئ غير الحواس الخمس .

ج ٢ ص ٣٣٦ :

وقال آخرون : بل النفس معنى موجود ذات حدود وأركان وطول وعرض وإتفا غير مفارقة في هذا العالم لغيرها مما يجري عليه حكم الطول والعرض والعمق فكأن واحد منهما بجمعهما صفة الحد والنهاية . وهذا قول طائفة من التنبوية يقال لهم المنايئة .

ج ٢ ص ٣٣٧ - ٣٣٨ ( در قسمت « واختلف الناس في الحواس » ) :

فقال المنايئة إلا تسأل هو الحواس الخمس وإتفا أجسام وإنه لاشئ غير الحواس لأن الأشياء عندهم شيان نور وظلمة وإن التور خمس حواس وإن الظلام خمس حواس سمع وبصر وحاسة الذوق والشم وحاسة اللمس .

ج ٢ ص ٣٤٩ :

وحكى عن بعض أهل التنبيه من المنايئة أنهم يزعمون أن الأجسام من أسلين وأن كل واحد من الأسلين من خمسة أجناس : من سواد وبياض وصفرة وخضرة وحمرة وأنهم لا يعقلون جسماً إلا ما كان كذلك وأنهم دائروا بطلال الأعراض .

ج ٢ ص ٤٨٥ :

وكان يسأل (١) التنبوية فيقول لهم : إذا قلتم إن تباين التور والظلمة هو هما وإن امتزاجهما هو ما تقولوا إن التباين هو الإمتزاج ، وكان يسأل من يزعم أن طول الشيء هو هو وكذلك عرضه هل طوله هو عرضه ، وهذا راجع عليه في قوله إن علم الله هو الله وإن قدرته هي هو لانه إذا كان علمه هو هو وقدرته هي هو فواجب أن يكون علمه هو وقدرته وإلا لزم التناقض كما لزم أصحاب الإثنين .

(١) يعني « أبا الهذيل العلاف » .

نظم الجواهر<sup>(۱)</sup>

تألیف

ابن بطریق<sup>(۲)</sup>

(۲۶۳-۲۸۳ ه. ق.)

س ۱۱۱ [در شرح حوادث زمان سلطنت غوردیالوس (گوردیان)]:

و ملک بعده<sup>(۳)</sup> بهرام بن بهرام علی الفرس سبع عشر سنة وفي أيامه ظهر رجل فارسی يقال له مانی فأظهر دين المنائية وزعم أنه نبی فأخذه بهرام بن بهرام ملك الفرس فشقه بسنن وأخذ من أصحابه وممن<sup>(۴)</sup> يقول بمقالاته مائتي رجل. ففرس رؤسهم فی العین منکسین حتی مانوا و قال: عملت بسنانا وغرست فيه ناسا بدل الآشجار فسقى التابعین لدبته والقائلین<sup>(۵)</sup> بمقالاته منابین<sup>(۶)</sup> مشتق من اسم مانی.

(۱) نظم الجواهر یا «التاریخ المجموع علی التحقيق والتصديق فی معرفة التوارخ من عهد آدم الى سنی الهجرة». ابن کتاب نخستین بار در سنه ۱۶۵۸-۱۶۵۹ م. در اکسفورد چاپ شده است و سپس با ذیل آن که تألیف یحیی بن سعید بن بطریق اصفهانی است و شامل حوادث بعد از وفات ابن بطریق یعنی از سنه ۳۲۸ تا سنه ۴۲۵ ه. ق. میباشد در سنه ۱۹۰۵-۱۹۰۹ م. باقتناء لوئیس شیخو در بیروت بطبع رسیده. در اینجا از طبع بیروت نقل گردیده و علامت نسخه بدلها و تصحیحات طبع مزبور نیز بکار رفته است.

(۲) اویکیوس اسکندری معروف به سعید بن بطریق ۱۰ از مردم افسطاط مصر است و از اطباء مسیحی مشهور زمان خود محسوب میشود. وی در سال اول خلافت القاهر بالله، یعنی سنه ۳۲۱ ه. ق. بطبرک اسکندریه شد و در سنه ۳۲۸ ه. ق. در همان شهر وفات کرد.

(۳) ای بعد «بهرام بن هرمز».

(۴) نسخه Pc «ومن».

(۵) Corr. «القانون... والقانون».

(۶) Corr. «منابین».

س ١٤٦-١٤٩ :

فمن المجمع الأول القلمائة و ثمانية عشر اسقف<sup>(١)</sup> الذين اجتمعوا في مدينة  
 نيقية الى هذا المجمع الثاني المائة وخمسون اسقفاً<sup>(٢)</sup> الذين اجتمعوا في القسطنطينية و  
 لعنوا مكذوفيون و اشياعه ثمانى و خمسون سنة .

و أطلق ثيموثاوس بطريرك الاسكندرية للبطاركة و الاساقفة الزهبان أكل  
 اللحم في الاعياد السيديّة من أجل المئائّة المكتّابين بالصديقون<sup>(٣)</sup> ليعرف من كان  
 من البطاركة و الاساقفة منّاياً ليعطى عليهم من أجل أكل اللحم دينهم و يحلّ ناموسهم  
 لأنّ المئائّة لا يرون الذبيحة و لا يأكلون اللحم ولا شيئاً من الحيوانات البتّة . و كان أكثر  
 مطارنة مصر و اساقفتهم منّاية . فأكل بطاركة الارنؤذ كسيّة و اساقفتهم و رهبانهم اللحم  
 في الأعياد السيديّة . فأما مطارنة المئائّة و اساقفتهم و رهبانهم فلم يأكلوا اللحم فأكلوا  
 بدل اللحم السمك و أقاموه مقام اللحم إذ كان السمك حيواناً . وهذا الشيء كان في زمان  
 مائى المخالف الكافر . فلما هلك مائى و شيمته رجع بطاركة الارنؤذ كسيين<sup>(٤)</sup> و اساقفتهم  
 و رهبانهم الى مذهبهم الأول و امتنعوا من أكل اللحم في الأعياد السيديّة .

قال سعيد ابن بطريق المطّيب : لم يطلق ثيموثاوس بطريرك الاسكندرية أكل  
 اللحم في أعياد السيديّة على أنّ المئائّة المكتّابين بالصديقون<sup>(٥)</sup> يتمنّون مكانه بالسمك .  
 بل إنّما قصد بأنّ كل اللحم الذبيحة و السمك ليس هو ذبيحة . و سنّف آخر من المئائيّة يقال  
 لهم السّماكون بأنّ كلون السمك إذ ليس هو ذبيحة و يتمنّون من أكل اللحم إذ كان ذبيحة  
 فقد أخطأوا<sup>(٦)</sup> ايضاً المئائّة المكتّابين بالصديقون<sup>(٧)</sup> الذين أقاموا السمك مكان اللحم  
 لأنّ سيّدنا المسيح قد أكل اللحم و وجب ضرورة على كلّ من دان يدين التصريّة أنّ كل  
 اللحم اقتداءً بسيّدنا المسيح ولو يوماً واحداً في السنة ليزيلوا عن أنفسهم الشكّ و

(١) . Corr ، لتسائة و الثمانية عشر اسقفاً .

(٢) . Corr ، لمائة و الخمسين .

(٣) . Corr ، المكتّين بالصديقين .

(٤) . Corr ، الارنؤذ كسيون .

(٥) . Corr ، المكتّين بالصديقين .

(٦) . Lege ، اخطأ .

(٧) . Corr ، المكتّين بالصديقين .

يُثْبِتُوا عند جميع الناس نقض مذهب المنائية المرذول ....

ولحفت التهمة كل من ترك أكل اللحم و غر<sup>(١)</sup> عن مذهب سيدنا المسيح وعن بطرس رئيس الحواريون<sup>(٢)</sup> وصار كل من لا يأكل الذبيحة عندنا مخالفاً لشرعية التصرية و مضاهي<sup>(٣)</sup> لمذهب المنائية ما خلا البطارقة والاساقفة وذوى الشيرة الرهبانية لأن هؤلاء لم يتركوا أكل اللحم تحريماً بل تعمقوا وتكرهوا .

والرؤم أيضاً صاروا لا يفسلون أشياءهم<sup>(٤)</sup> بالماء لأن أكثرهم كانوا منائية والمنائية لا يرون الفصل بالماء فلما طال بهم الزمان بقوا<sup>(٥)</sup> على ما هم عليه الى هذا الوقت من ترك الفصل بالماء . و قال قوم انما تركوا الفصل بالماء لشدة برد بلادهم وشدة برد الماء فيها و انهم لا يتهيأ لهم فى الشتاء خاصة أن يستحموا بالماء البارد ولا يمتسوه لشدة برده .

والمنائية سنفين<sup>(٦)</sup> كما سبقنا منهم الشكاكون ومنهم القديقون . فالتمة كون يصومون فى كل شهر اتباعاً معلومة . والقديقون يصومون الدهر كله لا يأكلون إلا ما تنبته الارض . فلما تنصروا<sup>(٧)</sup> القديقون خافوا أن يتركوا أكل السمك فيدري بهم فيقتلون . فصيروا لا تفهم صياماً . وصنعوا للميلاد وللشعبدة وللحواريون<sup>(٨)</sup> مع الارثوذكسيين وتركوا فى هذه الاصوام أكل السمك . وانما أرادوا بهذا لقطعوا<sup>(٩)</sup> أيام السنة بالصوم ولم يتركوا فى هذه الاصوام أكل السمك الا حتى لا يدري بهم . فلما طال بهم الزمان تبهم على ذلك النسطورتيين واليمقوبيين والمارونيين<sup>(١٠)</sup> وصارت لهم سنة . ثم استحسن ذلك بعض الرؤم الملكية فتابعوهم عليه وتركوا أكل السمك فى هذه الاصوام المذكورة وخاصة المقيمين<sup>(١١)</sup> فى أرض الاسلام وذلك ليس من سننهم ولا من فرائضهم لأن الرؤم الملكية إنما يتركون أكل السمك فى يومين القريبيين اعنى الأربعاء والجمعة مع<sup>(١٢)</sup> مدار السنة و يوم<sup>(١٣)</sup> الباراعوفى الذى يصومونه قبل الميلاد وفى يوم الباراعوفى الذى قبل الحميم ايضا فارتهم يصومون هذين اليومين ولا يأكلون فيه

(١) Pc. « و غر » . Lege cum Pc. (٢) « الحواريين » .

(٢) Pc. male « و مضاهياً » . Corr. « و مضاهياً » . Pc. mole « و اشباههم » .

(٣) Corr. « بقوا » . Melius Pc. (٦) « صنفان » .

(٧) Lege « تنصروا » . Lege Cum Pc. (٨) « الحواريين » .

(٩) Pc. « ليقضوا » . (١٠) Pc. recte « النسطورتيون واليمقوبيون والمارونيون » .

(١١) Pc. « المقيمين » . Pc. (١٢) « على » . Pc. (١٣) « و فى يوم » .

سمكاً لاّ أنهم يحبّون هذين اليوميّن كمثل الصّوم الكبير فمن أحبّ من الرّوم الملكيّة أن يصوم للميلاد وللحواريّين<sup>(١)</sup> فيصوم هذه الثلاثة أصوام<sup>(٢)</sup> ويأكل السمك فيها ويمتنع من أكله يوميّن<sup>(٣)</sup> الأربعاء والجمعة فقط . كذلك من أحبّ أن يصوم الأربعاء والجمعة في السّنة كلّها فله أن يصوم للثّامنة ولا يأكل سمكاً . لأنّه ليس ذلك واجباً<sup>(٤)</sup> وليس لأحد أن يصوم ويشارك في تلك الأصوام أكل السمك إلّا في الأربعاء والجمعة كما سبق القول . وفي الصّوم الكبير أيضاً وفي يوميّن<sup>(٥)</sup> البارامونيّ اللّذين هما قبل الميلاد والحميم وبعض الرّوم الملكيّة يشركون في السّبتة أكل السمك وذلك تقلّدوه من قايّسكن القديس هارسلابا وما في تركهم له خطأ . فمن قال غير هذا فهو مخطئ . وقد خالف القريضة وناقض الفريضة .

(١) Pc. recte « و للسبتة و للحواريّين » . Corr. (٢) « الأصوام » .

(٢) Pc. recte « يومي » . Corr. (٤) « واجبا » .

## کتاب الوزراء والکتاب (۱)

تصنیف

جهشیاری

(متوفی در سنه ۳۳۱ ه. ق.)

ص ۱۵۶ :

وَجَدَ الْمَهْدَىَّ فِي طَلَبِ الزَّانِدَةِ ، وَقَدْ عَمَرَ الْكُلُوْا ذَانِي طَلَبِهِمْ ، فَظَفَرُ بِجَمَاعَةٍ مِنْهُمْ ، وَظَفَرُ فِيهِمْ بِهِ يَزِيدُ بْنُ الْفَيْضِ كَاتِبُ الْمَنْصُورِ ، فَأَقْرَبَ بِالزَّانِدَةِ ، فَحَبَسَ ، وَهَرَبَ مِنَ الْحَبَسِ ، فَلَمْ يُقَدَّرْ عَلَيْهِ .

(۱) از طبیبی که بنحین ، مصطفی السقا و ابراهیم الایاری و عبدالحفیظ شلبی در سنه ۱۳۵۷ ه. ق. (۱۹۳۸ م.) در قاهره شرح شده است نقل گردیده .

(۲) ابو عبدالله محمد بن عبدوس کوفی معروف به جهشیاری ، از مورخان نفع و معنیر زمان خود محسوب میشد و او را در طبقه طببری و سعودی آورده اند و مورخان بزرگ ازار بسیار نقل کرده اند و تألیفات او از مآخذ معتبره و مهمه تاریخ اسلام است که بدیخانه از بین رفته است و ظاهرأ جز قسمی از « کتاب الوزراء و الکتاب » او که بطبع رسیده چیزی از این مؤلف فعلا در دست نیست ، این دانشمند بزرگ در سنه ۳۳۱ ه. ق. وفات کرده است .

مروج الذهب<sup>(۱)</sup>

تألیف

مسهودی<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنه ۳۴۵ یا ۳۴۶ هـ. ق.)

ج ۱ ص ۲۰۰ :

و إنما أخذت التصاري جملا من هذه المراتب على ما ذكرنا من الصابغة والتفسير

(۱) ظاهرأ مسعودی دو سنه ۴۴۲ هـ. ق. تألیف این کتاب را شروع کرده است و در سنه ۴۴۶ هـ. ق. در فسطاط مصر از تألیف آن فراغت یافت. کتاب مزبور چندین بار طبع شده است و از طبعی که باعتماد یاریه دو میشار Barbier de Mynard و پادودو کورتلی Pavel de Courtielle با ترجمه فرانسو و تطبیقات و فهرست ۱ دو ۹ جلد از سنه ۱۸۶۹ م تا سنه ۱۸۷۷ م در پاریس نشر شده است در اینجا نقل گردیده.

(۲) ابو الحسن علی بن الحسن بن علی المسعودی و بنا بر آنچه در دیباجه کتاب اخبار الزمان آمده است، ابو الحسن علی بن الحسن بن علی بن عبد الله الهذلی (و بنا بر ثبت نسخه‌ای از این کتاب الهاللی که ظاهرأ معترف است) المسعودی، مورخ شهر و ستاح بزرگ قرن چهار هجری است و از نسل عبد الله بن مسعود صحابی معروف میباشد. ابن التمیم او را از مردم مغرب میداند و یاقوت در معجم الادباء ابن قول را رد میکند و بنقل از مروج الذهب تألیف خود مسعودی گوید که توره او بابل بوده است و چون قسمت عمده دوران جوانی خود را در بغداد گذرانده او را بغدادی نیز گفتند. مسعودی از سنه ۴۰۱ هـ. ق. سفر و سیاحت پرداخته است و بسیاری از نواحی مهم ایران (مانند فارس و گیلان و آذربایجان و جرجان) و قسمتی از هند و سرندیب و چین و ماداگاسکر و عمان و شام و فلسطین را دیده و از سنه ۴۴۶ هـ. ق. تا سنه ۴۴۴ هـ. ق. در فسطاط مصر حکمی داشت. تألیفات مسعودی که خود قسمتی از آنها را در «مروج الذهب» و «التبیه والاشراف» ذکر میکند بسیار است ولی بدیهات بیشتر آنها از بین رفته و آنچه اکنون از این مرد بزرگ در دست است ظاهرأ همان کتابهای معروف «مروج الذهب» و «التبیه والاشراف» و قسمتی از «اخبار الزمان» و قسمتی از «کتاب الاوسط» میباشد. (برای ترجمه احوال مسعودی به «الفهرست» طبع فلوگل ص ۱۰۴ و به «معجم الادباء» طبع مرفلوث ج ۱ ص ۱۱۷-۱۱۹ و به «قوات الوفیات» تألیف ابن شاکر الکتبی ج ۲ ص ۴۵ و به «روضات الجنات» طبع سنه ۱۳۰۴-۱۳۰۶ هـ. ق. ص ۲۹۷ و به «الخطط الجدید» تألیف علی مبارک طبع بولاق سنه ۱۳۰۶ هـ. ق. ج ۱ ص ۱۰۲۷ رجوع شود).

والشاس وغير ذلك فمل المانوية لالمصدقين والشماع وغير ذلك و ان كان ماني حدث  
بعدمضى المسيح وكذلك ابن ديسان ومريون والى ماني اُضيفت المنائية والى مريون  
اُضيفت المرقونية والى ابن ديسان اُضيفت الدبائية ثم فرغت بعد ذلك المصنفية وغيرها  
ممن سلك طريقة اصحاب الاثنين .

ج ١ ص ٢٨٨ :

و هم الترك والخزرج والطغزغز وهم اصحاب مدينة كوشن وهي مملكة بين بلاد  
خراسان والصين وليس في اجناس الترك و انواعها في وقتنا هذا وهوسنة اثنين وثلاثين  
وثلاثمائة اشد منهم بأساً ولا أكثر شوكة ولا اضبط ملكاً وملكهم ايرخان و مذهبهم  
مذاهب المنائية وليس في الترك من يعتقد هذا المذهب غيرهم والترك الكيمائية و  
البرسخانية والبدية والجبرية ...

ج ١ ص ٢٩٨ - ٣٠١ :

ودينهم دين من سلف وهي ملّة تدعى السمنية نحو من عبادات فرّش قبل الاسلام ....  
الى ان ظهرت في اهل الصين آراء ونحل حدثت من مذاهب المشنوية و اهل النهر وقد كانوا  
قبل ذلك في الآراء والتعلل وعبادة الثعنايل على حسب ما عليه عوام الهند وخواصهم فتغيرت  
أحوالهم وبحتوا ونظروا الا انهم يتقادون في جميع احكامهم الى ما نصب لهم الشرع المتقدم  
و ملكهم ( اى اهل الصين ) يتصل بملك الطغزغز على حسب ما قدمنا من اعتقادهم  
مذهب المنائية والقول بالتور والقلمة وقد كانوا جاهلية جهلوا سيلهم في الاعتقاد سبيل  
انواع الترك الى ان يقع لهم شيطان من شياطين المنائية (١) فرّخرف لهم كلاما يريهم فيه  
تضاد ما في هذا العالم وما فيه من موت و حياة و صحة و سقام و غشاة و ققرو شياء و  
ظلام و اجتماع و افتراق و افعال و انفصال و شروق وغروب و وجود وعدم و ليل ونهار  
وغير ذلك من سائر المتناقضات وذكر لهم انواع الآلام المعترضة لاجناس الحيوان من الناطقين  
وغيرهم وما يعترض للأطفال و البله والمجانين و ان البارى غنى عن ايلامهم و آراهم  
ان هناك ضدّاً شديداً دخل على الخير الفاسد في فعله و هو الله تعالى عن ذلك فاجتنب  
بما و صفاته وغيره من الشبه عقولهم ودانوا بما وصفت فاذا كان ملك الصين سمنى المذهب  
فبح الحيوان فتكون الحرب بينه وبين صاحب الترك ايرخان سبجالا واذا كان ملك الصين

(١) مذهب المنائية .



مثنائى<sup>(١)</sup> المنحجب كان الأمر بينهم فى الملك مشاعاً . . .

ج ٢ - ١٦٧ - ١٦٨

تم ملك بعده بهرام بن هرمز ثلاث سنين وكانت له حروب مع ملوك الشرق وقد ذكر أن بهرام أناه مابى بن يزيد تلميذ قارون فرمى عليه مذاهب الثنوية فأجابه احتياطاً منه عليه إلى أن أحضر دعاته المتفرقين فى البلاد من أصحابه الذين يدعون الناس إلى مذاهب الثنوية فقتله وقتل الرؤساء من أصحابه وفى أيام مابى هذا ظهر اسم الزنادقة الذى إليها أضيفت الزندقة وذلك إن الفرس حين آتاهم لردادشت بن أسبيمان على حسب ما قدمنا من نسبة فيما سلف من هذا الكتاب بكتابهم المعروف بالبستاه بالغة الأولى من الفارسية وعمل له التفسير وهو الزند وعمل لهذا التفسير شرحاً سناه البازند على حسب ما فتحنا وكان الزند بياناً لتأويل المتقدم المنزل وكان من أورد فى شريعتهم شيئاً يخالف المنزل الذى هو البستاه وعدل إلى التأويل الذى هو الزند قالوا هذا زندقى إضافة له إلى التأويل وإنه منحرف عن القواعد من المنزل إلى تأويل هو بخلاف التزبد فلما أن جاءت العرب أخذت هذا المعنى من الفرس فقالوا زندقى وأعربوه والثنوية هم الزنادقة ولحق هؤلاء سائر من اعتنق القدم وأبى حدوث السالم .

ج ٣ ص ٤٣٥ - ٤٣٦ :

وللناس فى كيفية تصور الجنين فى الرحم وما يبدؤ وما عنصره وكيفية نقله من النطفة إلى المعلقة إلى المضغة إلى استكمال شكله كلام كثير منهم أصحاب الإثنين وغيرهم ممن تقدم وناخر أعرضنا عن ذكر ذلك إذ كان فيه خروج عما إليه قصدنا فى هذا الكتاب .

ج ٦ ص ٣٨٥ - ٣٨٦ :

والناس يمتن سلف وخلف فى العشق ومناهجته وكيفية وقوعه ومعناه كلام كثير ونمازغ واسع ومآلاته الفلاسفة من الألهيين والعبيعيين وأصحاب الإثنين من المانوية ومن لحق بهم من أخوانهم من الذين يصانقون المرقونية وما قالته طوائف الإسلام من المشككين المتصوفة والبغلاء وأهل التمييز والأدباء والأعراب قد أتينا على ما قالوه وما أوردته كل فريق منهم فى كتابنا أخبار الزمان .

وذكر جماعة من اشرس قال بلغ المأمون خبر عشرة من الزنادقة ممن ينحسب الى قول  
 ماني و يقول بالنور والظلمة من أهل البصرة فأمر بحملهم اليه بعد أن سئوا له واحداً  
 واحداً فلما جمعوا نظر اليهم طفيلي فقال ما اجتمع هؤلاء الا لمنيعة فدخل في وسطهم  
 و مضى معهم وهو لا يعلم بشأنهم حتى صار بهم الموكلون الى السفينة فقال لطفيلي نزهة  
 لاشك فيها فدخل معهم السفينة فما كان بأسرع من أن جرى بالقيود فقيد القوم والطفيلي  
 معهم فقال لطفيلي بلغ أمر لطفيلي الى القيود ثم أقبل على القيود فقال قد يتكلم بشئ أنتم  
 قالوا بل ايش أنت وبتن اخواننا أنت قال والله ما أدري ما أنتم غير أنني والله رجل لطفيلي  
 خرجت في هذا اليوم من منزلي فلفيتكم فرأيت منظرأ جميلا و عوارض حسنة و نعمة  
 ظاهرة فقلت شيوخ و كهول و شبان جمعوا لوليمة و دخلت في وسطكم و حاذبت بعضكم  
 كما نفي في جلة أحدكم فسررت الى هذا الزورق فرأيت قد فرش بهذا الفرش و مهد و رأيت سفراً  
 مملوءة و جرباً و سلافاً قلت نزهة و بمضون إليها الى بعض القصور و البساتين إن هذا اليوم  
 مبارك فابتهجت سروراً إذ جاء هذا الموكل بكم فقيدكم و قيدي معكم فورد على ما قد  
 أزال عقلي فاخبروني ما الخبر فضحكوا منه و تسموا و فرحوا به و سرتوا ثم قالوا الآن قد  
 حصلت في الإحصاء و ادرقت في الحديد و أما نحن فماتة غمزنا الى المأمون و سندخل  
 اليوم بسائلنا عن أحوالنا و ستكشفنا عن مذهبنا و يدعوننا الى التوبة و الرجوع عنه بامتحنانا  
 بضروب من المحن منها اظهر صورة ماني لنا و بأمرنا أن ننقل عليها و نثبأ منها و بأمرنا  
 بذبج طائر ماء و هو التدرج من أجابه الى ذلك نجا و من تخلف عنه قتل فإذا دعيت و  
 امتحنت فاخبر عن نفسك و اعتقادك على حسب ما توجبك الدلالة الى القول به و أنت زعمت  
 أنك لطفيلي و العفيلي يكون معه مداخلات و أخبار فاقطع سفرنا هذا الى مدينة بغداد  
 بشئ من الحديث و آيات الناس فلما وصلوا الى بغداد و ادخلوا على المأمون جعل يدعو  
 بأسمائهم رجالاً و رجالاً فيسأله عن مذهبه فيخبره بالإسلام فيمتحنه و يدعوه الى البراءة من  
 ماني و يظهر له صورته و يأمره أن يتقل عليها و البراءة منها و غير ذلك فيأبون فيبصرهم  
 على السيف حتى بلغ الى العفيلي بعد فراغه من العشرة و قد استوعبوا عدة القوم فقال  
 المأمون للموكلين من هذا قالوا والله ما ندري غير أننا وجدناه مع القوم فجننا به فقال

له العامون ما أخبرك قال يا امير المؤمنين امرأني طالق إن كنت اعرف من أقوالهم شيئاً وإنما أنا رجل طغيلي وفس عليه خبره من أوله إلى آخره فضحك العامون ثم اظهر له الصورة فلمنها و تبرأ منها وقال اعطوتها حتى اسلمح عليها والله ما ادرى ما ماني أيهودياً كان أم مسلماً فقال العامون يؤذّب على فرط تطقله ومخاطرته بنفسه .

ج ٨ ص ٢٩٢-٢٩٣ ( در قسمت خلافت القاهر بالله ) :

و آمن في قتل الملحدين والتأهين عن الدين لظهورهم في أيامه وإعلانهم باعتقاداتهم في خلافته لما انشر من كتب ماني وابن ديسان وهرقيون مما نقله عبد الله بن المقفع وغيره و ترجمت من الفارسية والفهلوية إلى العربية و ما سئفه في ذلك الوقت ابن أبي العرجاء (١) و حقاد عجرد ويحيى بن زياد ومطيع بن اياس تأييداً لمذاهب المتأينة والديسانية والمرقونية فكثرت بذلك الزنادقة وظهرت آراءهم في الناس وكان المهدي أول من أمر الجدلّيين من أهل البحث من المتكلمين بتصنيف الكتب على الملحدين بمنزلة كونا من الجاحدين وغيرهم فأقاموا البراهين على الممّاعدين و أزالوا شبه الملحدين فأرضعوا الحق للشاكين .

(١) ح ١ « ابن أبي العرجاء » .

## التَّشْيِيعُ وَالْإِشْرَافُ (۱)

تأليف

مَسْعُودِي

س ۵۱ :

و يقرب من جبل القمر هذا كثير من احوال الزنج ..... و قد ذكرنا فيما سلف  
من كتبنا العلة في نسبة هذا الجبل الى القمر و ما يظهر فيه من التأثيرات البينة العجيبة  
عند زبادة القمر و نقصانه و ما قالته الفلاسفة في ذلك و اصحاب الاثنين من المانوية وغيرهم .

س ۵۲ :

و قد ذكرنا فيما سلف من كتبنا العلة في ارتفاع الشمال على الجنوب و كثرة  
مياهه و قوتها في الجنوب و ما قالته الفلاسفة و اصحاب الاثنين وغيرهم من الحكماء في ذلك .

س ۶۷ :

قد قدمنا فيما سلف من كتبنا ما قاله الناس في بدء النسل و تفرقهم على وجه الارض  
و ما ذهب اليه كل فريق منهم في ذلك من الشرعيين وغيرهم يمتن قال بحدوث العالم و  
أبى الانقياد الى الشرائع من البراهمة وغيرهم و ما قاله اصحاب القدم في ذلك من الهند  
و الفلاسفة و اصحاب الاثنين من المانوية وغيرهم على تباينهم في ذلك .

س ۸۷ :

الثاني سابور بن اردشير ملك إحدى و ثلاثين سنة و ستة أشهر و في أيامه كان  
مانى و اليه تضاف المانوية من اصحاب الاثنين .

(۱) این کتاب را مسعودی در سنة ۳۴۴ هـ . ق . در فسطاط مصر تألیف کرده است و در سنة

۳۴۵ هـ . ق . مطالبی بر آن افزوده و آنرا اصلاح ننموده . در اینجا جز طبعی که در سنة ۱۳۰۷ هـ . ق .

( ۱۶۳۸ م ) در مصر صورت گرفته است نقل گردیده .

الرابع بهرام بن هرمز ملك ثلاث سنين وثلاث أشهر وقتل ماني وعدة من متبعيه وذلك بمدينة سابور فارس .

ص ٨٩ ( در شرح احوال انوشيروان ) :

و قتل مزدقا و متبعيه و قد آتينا على الفرق بين مذهب مزدق و ما كان يذهب اليه في التأويل و بين ما ذهب اليه ماني و الفرق بين ماني و من تقدمه من أصحاب الإثنين كابين ديسان و مرقيون و غيرها و ما ذهبوا اليه جميعا في الفاعلين و إن أحدهما خير محمود مرغوب و الآخر شرير مذموم مرهوب منه و الفرق بين هؤلاء جميعا و ما يذهب اليه الباطنية أصحاب التأويل في هذا الوقت في كتاب خزان الدين و سر العالمين .

ص ١١٧ ( در قسمت ٥ ذكر الطبقة الأولى من ملوك الروم ) :

الرابع والثلاثون قلوذيوس الثاني ملك سنة و في أيامه كان ظهور ماني و اليه أضيفت المانوية من أصحاب الإثنين و قد تقدم ذكره فيما سلف من هذا الكتاب في أخبار ملوك فرس الثانية و هم الساسانية في ملك سابور بن اردشير و ما كان من مقتله في ملك بهرام بن هرمز بن سابور مجملا و فيما سلف من كتبنا مقملا مشروحا و قول أصحاب المانوية إنه الفار قليط الذي وعد به المسيح و ما ذكر ماني من ذلك في الجبله و في كتابه المترجم بالشايرقان و في كتاب سفر الاسفار و غيرها من كتبه و الحاجاج بين سائر أصحاب الإثنين من المانوية و الذين يسانقون المرقونية و غيرها من الفلاسفة في المبادئ الأول و غير ذلك و قد ذكر ماني في كثير من كتبه المرقونية و الذين يسانقون و أفرد للمرقونية بابا في كتابه المترجم بالكفر و الذين يسانقون بابا في كتابه سفر الاسفار و غير ذلك من كتبه و إنما ذكرنا ذلك دلالة على أنهما كانا قبله إذ كثير ممن لا علم له يارب باب الآراء و التحلل و المفاهيم و الملل يعتقد أنهما كانا بعده .

ص ١٢٦-١٢٧ ( در قسمت ٥ ذكر الطبقة الثانية من ملوك الروم . . . . . ) :

الثامن قدوس الكبير . . . . . و في ملكه كان السهوندس الثاني و هو المجمع بمدينة قسطنطينية من بلاد بولنطيا اجتمع فيه مائة و خمسون اسقفا . . . و كان المقدم في هذا المجمع طيموثاوس بطريرك الاسكندرية و . . .

و أطلق طيمانائوس بطريرك الاسكندرية في هذا المجمع للبطاركة و الأساقفة

والزهبان ببلاد مصر والإسكندرية أكل اللحم لأنجل الثنوية ليعرف من كان منهم مشنوي المذهب إذ كانت الثنوية تمتنع من ذلك فأما البطارقة والأساقفة والزهبان بغير مصر والإسكندرية كرومية و أنطاكية وغيرها من البلاد فأثم امتنعوا من أكل اللحم و أكلوا بدلا عنه السمك محبة لهم إذ كانت الثنوية لا تأكل اللحم ولا السمك إلا السقاءين منهم فإن منهم من يأكل اللحم والسمك ومنهم من يأكل السمك دون اللحم.

ص ١٢٩-١٣٠ :

الحادي عشر هرقيان . . . . . وقد ذكرنا في أخبار ملوك الروم المنتصرة من كتاب فنون المعارف وما جرى في دهور السوالف عند ذكرنا هرقيان هذا واليهودس الذي كان في أيامه ما انفقت عليه الملكية والنسبورية واليهودية وما اختلف فيه من الكلام في الآقانيم والجوهر وغير ذلك ، وما احتج به كل فريق منهم لذلك على الترح ، وقول من خالف هؤلاء من فرق النصارى الار يوسية والمارونية واليافقة وهو المذهب الذي أحدثه بولس الشمشاطي ، وهو من أول بطارقة أنطاكية وأصحاب الكراسي بها متوسطا بين مذاهب النصارى والمجوس وأصحاب الإرتنيين من تعظيم سائر الأنوار وعبادتها على مراتبها وغير ذلك ، وإنما تذكر في هذا الكتاب لهما وجوامع متبتهن بذلك على ما تقدم من كتبنا سبق من تصنيفنا .

ص ١٣٧ :

وذكرنا في كتاب المقالات في أصول الديانات وكتاب خزان الدين وسر العالمين افاريل الأمم في العوالم الأربعة عالم الربوبية وعالم النفس وعالم الطبيعة ومراتب الروحانية والجواهر الملوثة والأجسام السماوية وسائر الوسائط والفرق بين التاروتور ومراتب الأنوار وما قاله كل فريق منهم في ذلك من الهند وقدماء الفلكيين وأصحاب الإرتنيين ومن وافقهم من أصحاب التأويل في هذا الوقت والحنفاء والكلدانيين وهم البابليون الذين بقبتهم في هذا الوقت بالبطائع بين واسط والبصرة في قرابا هناك نوجههم في سلاتهم إلى القطب الشمالي والجنوبي .

ص ١٣٩ :

وذكرنا فيما سلف من كتبنا ما ذهب اليه النصارى من أن الباري عز وجل

خلق فی الابداء جنس الملائكة المقربين روحانيين ذوى جواهر بسائط احياء ناطقة  
 ليمجدوه من غير حاجة منه عز وجل الى ذلك و آتاه تعالى جعلهم منقسمين لطبقات  
 تسع و على طبقات بعضها أعلى من بعض و اسم جملة الروحانيين بالسرانية و هو اللسان  
 الاول **طغهم** وبالزمنية **طغما قس** وبالبرية **تغم** والكنيسة عندهم كنيسة السماء ومراتب  
 الكهنوت على مقدار طغما قس الملائكة و هى تسع فالطغمة الاولى عندهم طغمة البطارقة  
 ثم ما يلي ذلك من مراتب الكهنة و ذكرنا مذاهب القابطين فى ذلك و أنهم يرون أن  
 هذا المراتب على ترتيب الأفلاك التسعة كذلك مذاهب أصحاب الإثني عشر فى ذلك قبل ظهور  
 حانى و أسماء كل فرقة منهم و مراتب لها من ذوى الرئاسات الدبائية تنسبها بماعلا من  
 الجواهر الملوية والآجسام السمائية .

## ۲۳

تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء (۱)

تألیف

حمزة بن الحسن الاصفهانی (۲)

(متوفى بعد از سنة ۳۵۰ هـ . ق . وقبل از سنة ۳۶۰ هـ . ق .)

ص ۲۵ :

و فى زمان شاپور بن ارشیر ظهر حانى .

ص ۳۵ :

بهرام بن هرمز ، فى آياته ظفر بحانى داعى الزنادقة ، بعد أن كان سنتين فى

(۱) چنانکه در صفحه ۱۵۴ طبع حاضر این کتاب در صفحه ۲۴۲ طبع لیبزیک ، سنة ۱۸۴۴ ذکر  
 شده است حمزه در اواخر ماه جمادى الآخرة سنة ۳۵۰ هـ . ق . از تألیف آن فراغت یافته است  
 و آنچه در اینجا نقل شده از ضمیمی است که در سنة ۱۳۴۰ هـ . ق . در مطبعه کاپوانی ، در برلین  
 صورت گرفته .

(۲) ابو عبد الله حمزة بن الحسن ، از ادبه و مورد خان بزرگ زمان خود میباشد و در حدود سنة  
 ۳۷۰ هـ . ق . متولد گردیده است و بعد از سنة ۳۵۰ هـ . ق . و قبل از سنة ۳۶۰ هـ . ق . وفات کرده .

المهرب والاستار، فجمع عليه العلماء فناظروه وآلزموا الحقجة على رؤس الملاء وأمر به قتل وبلغ جلده وحشي بمنا وعلق على باب من أبواب مدينة جندی شاپور.

## ۲۴

### الآغاني (۱)

تأليف

أبو الفرج أصفهانی (۲)

(۲۸۴ - ۳۵۶ هـ. ق.)

ج ۶ م ۱۳۱-۱۳۲ :

أخبرني أحمد بن عبيد الله بن عمار قال حدثني علي بن محمد التوتلي قال

(۱) این کتاب در سه ۱۲۸۵ هـ. ق. در ۲۰ جلد در بولاق، و از سنه ۱۹۲۵ م. تا سنه ۱۹۴۴ م. فقط ۱۱ مجلد آن، بتصحيح مرحوم احمد زكي العلوي، در مطبعه دار الكتب المصرية با تفهريس عميده دقيقه، در كمال صحت، و در سنه ۱۳۲۲ - ۱۳۲۳ هـ. ق. در ۲۱ جزء متن و ۴ جزء فهرس، در مطبعه التقدم، بطبع رسیده است. و چون بیشتر مطالب راجع به مانی و زنادقه در مجلداتی از كتاب الآغاني است كه در دار الكتب بطبع رسیده، و فقط قسمتی در جلد هفتم آن (ص ۷۲-۷۴) میباشد، لذا در اینجا از طبع سنه ۱۳۲۳ هـ. ق. (باصحيح بعضی كلمات از جلد ۷ طبع دار الكتب) استفاده شده است.

(۲) أبو الفرج علی بن العسین بن معدین احمد بن الهیثم بن عبد الرحمن بن فروان بن عبد الله بن فروان بن معدین فروان بن الحكم بن ابی العباس بن اُمیة بن قیس بن شمس بن خدیج بن قریش، «أوی» اصفهانی. حذو فروان بن معدن آخرین خلفه بنی اُمیة است. أبو الفرج از بزرگان ادباء و شاعران و مؤلفین قرن سوم و چهارم هجری بشمار می آید. وی در سنه ۲۸۴ هـ. ق. در اصفهان بدنیآ آمده است و در روز چهارشنبه ۱۴ ذی الحجة سنه ۳۵۶ هـ. ق. در بغداد وفات کرده و در همانجا مدفون گردیده (برای ترجمة احوال او رجوع شود به وقیات الاعیان، طبع سنه ۱۳۱۷ هـ. ق. ج ۲ ص ۴۶۸-۴۷۰ و معجم الابیاء، طبع هر گلیوژ، ج ۵ ص ۱۴۹-۱۶۸ و بیعه الدهر طبع دمشق، سنه ۱۳۰۳ هـ. ق. ج ۲ ص ۲۷۸-۲۸۲ و روضات الجنات، طبع طهران سنه ۱۳۰۴-۱۳۰۶ هـ. ق. ص ۴۷۸، و مفتاح السعادة، طبع حیدرآباد، سنه ۱۳۲۸-۱۳۳۰ هـ. ق. ج ۱ ص ۱۸۴-۱۸۵).



حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ الْعَلَاءِ بْنِ الْبُهْدَارِ قَالَ: كَانَ الْوَلِيدُ زَنْدِيقًا وَكَانَ رَجُلٌ مِنْ كَلْبٍ يَقُولُ بِمَقَالَتِهِ مَقَالَاتُ النَّتَوْتَةِ فَدَخَلَ عَلَى الْوَلِيدِ يَوْمًا وَذَلِكَ الْكَلْبِيُّ عِنْدَهُ وَإِذَا بَيْنَهُمَا سَفْطٌ قَدْ رُفِعَ رَأْسُهُ عَنْهُ فَإِذَا مَا يَبْدُو لِي مِنْهُ حَرِيرٌ اخْضَرُ فَقَالَ ادْنُ يَا عَلَاءُ فِدَوْتُ قُرْفِعِ الْحَرِيرَةَ فَإِذَا فِي السَّفْطِ صَوْرَةُ إِنْسَانٍ وَإِذَا الزَّرْبُوقُ وَالنُّوشَايِرُ قَدْ جَمَلَا فِي جَفْنِهِ فَجَفْنُهُ بِطَرَفٍ كَأَنَّهُ يَتَحَرَّكُ فَقَالَ يَا عَلَاءُ هَذَا مَا لِي لَمْ يَتِمَّ لِلَّهِ بَيْتًا قَبْلَهُ وَلَا يَتِمُّعُ بَيْتًا بَعْدَهُ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَتَقُولُ لِلَّهِ وَلَا يَفْرَأُكَ هَذَا الَّذِي بَرَى عَنْ دِينِكَ فَقَالَ لَهُ الْكَلْبِيُّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّ الْعَلَاءَ لَا يَحْتَمِلُ هَذَا الْعَذِيبَ. قَالَ الْعَلَاءُ: وَمَكُنْتُ أَتِيَامًا، ثُمَّ جَلَسْتُ مَعَ الْوَلِيدِ عَلَى بِنَاءٍ كَانَ بِنَاءً فِي عَسْكَرِهِ يُشْرِفُ بِهِ وَالْكَلْبِيُّ عِنْدَهُ وَقَدْ كَانَ الْوَلِيدُ حَمَلَهُ عَلَى بَرَدُونٍ هَلَاجٍ أَشَقَرُ مِنْ أَقْرَبٍ مَا تُسْقَرُ، فَخَرَجَ عَلَى بَرَدُونٍ فَذَكَرَ لَهُ ذَلِكَ فَمَضَى بِهِ فِي الصَّحَرَاءِ حَتَّى غَابَ عَنِ الْعَسْكَرِ فَمَا شَرَّ إِلَّا وَأَعْرَابٌ قَدْ جَاءُوا بِهِ يَحْمِلُونَهُ مَنفُخَةً عُنْقَهُ مَيْتًا وَبَرَدُونُ يُقَادُ حَتَّى أَسْلَمُوهُ. فَبَلَغَنِي ذَلِكَ، فَخَرَجْتُ مُتَعَمِّدًا حَتَّى أَتَيْتُ أُولَئِكَ الْأَعْرَابَ، وَقَدْ كَانَتْ لَهُمْ آيَاتٌ بِالْقَرَبِ مِنْهُ فِي أَرْضِ الْبُخْرَاءِ لِأَحْجَرٍ فِيهَا وَلَا مَدْرَ، فَقُلْتُ لَهُمْ: كَيْفَ كَانَتْ فَصَةُ هَذَا الرَّجُلِ؟ قَالُوا: أَقْبَلْ عَلَيْنَا عَلَى بَرَدُونٍ، فَإِنَّهُ لَكَأَنَّهُ دُحْنٌ يَسِيلُ عَلَى صَفَائِهِ مِنْ فِرَاحَتِهِ فَمَجِبْنَا لَذَلِكَ، إِذَا انْقَضَى رَجُلٌ مِنَ السَّمَاءِ عَلَيْهِ ثِيَابٌ بَيْضٌ فَأَخَذَ بَضْعِيهِ فَاحْتَمَلَهُ ثُمَّ نَكَسَهُ وَضَرَبَ بِرَأْسِهِ الْأَرْضَ فَدَقَّ عُنْقُهُ ثُمَّ غَابَ عَنْ عَيْوُنَانَا، فَاحْتَمَلْنَاهُ فَجَنَانَاهُ.

ج ١١ ص ٧١:

حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ حَدَّثَنِي الثَّوْلِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمِّهِ عَيْسَى قَالَ كَانَ عِمَارَةُ بْنُ حِمْرَةَ بُرْمِيًّا بِالزَّنْدَقَةِ، اسْتَكْبَهَ ابْنُ مَعَاوِيَةَ وَكَانَ لَهُ نَدِيمٌ يُعْرِفُ بِمِطِيعِ بْنِ إِيَّاسٍ وَكَانَ زَنْدِيقًا حَابِوًا وَكَانَ لَهُ نَدِيمٌ آخَرُ يُعْرِفُ بِالْبَقْلِيِّ، وَإِنَّمَا سُمِّيَ بِذَلِكَ لِأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ الْإِنْسَانُ كَالْبَقْلَةِ فَإِذَا مَاتَ لَمْ يَرْجِعْ، فَقَتَلَهُ الصُّنُورُ لَمَّا افْتَضَتْ الْخِلَافَةُ إِلَيْهِ، فَكَانَ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةُ خَاسِتَهُ . . .

ج ١٢ ص ٧٧ - ٧٨:

أَخْبَرَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ مَهْرُويه قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي سَعْدٍ عَنْ ابْنِ تَوْبَةَ قَالَ كَانَ مِطِيعُ بْنُ إِيَّاسٍ وَصِيحِي بْنُ زِيَادٍ الْحَارِثِيُّ وَابْنُ الْمُفَضَّلِ وَوَالِدَتُهُ

الحجاب يتنادمون ولا يترقون ولا يستأثرون أحدهم على صاحبه بما لولا ملكوا كانوا جميعا  
يرمون بالزندقة. حدثني أحمد بن عبيد الله بن عمار قال حدثني علي بن محمد الثوفلي عن  
أبيه وعمومته أن مطيع بن إلياس و عمارة بن حمزة من بني هاشم وكانا مرميين  
بالزندقة نزعا إلى عبد الله بن معاوية بن جعفر بن أبي طالب لقا خرج في آخر بني أمية و  
أول ظهور الدعوة العباسية بخراسان وكان ظهر على مواج من الجبل منها إسبهان و  
قم و نهار ند فكان مطيع و عمارة يتنادمانه ولا يفارقانه .

ج ١٢ ص ٨٩ :

حدثني عيسى بن الحسن الوراق قال حدثني عمر بن محمد بن عبد الملك القزباتي  
حدثني الحسين بن علي عن ابن مهران عن عمر بن محمد بن عبد الملك القزباتي قال حدثني  
محمد بن هارون قال أخبرني الفضل بن إلياس الهذلي الكوفي أن المنصور كان يريد البيعة  
للمهدي وكان ابنه جعفر يترنم عليه في ذلك فأمرياً حضار الناس فحضروا فقامت الخطاء  
فتكلموا و قالت الشعراء فأكثرت في وصف المهدي وفضائله وفيهم مطيع بن إلياس فلما  
فرغ من كلامه في الخطباء وانشاده في الشعراء قال للمنصور يا أمير المؤمنين حدثنا فلان  
عن فلان أن النبي صلى الله عليه وسلم قال المهدي منا محمد بن عبد الله و أمه من غربا  
يملاها عدلا كما ملئت جورا وهذا العباس بن محمد أخوك يشهد على ذلك ثم أقبل على  
العباس فقال انشدك الله هل سمعت هنا فقال نعم مخافة من المنصور فأمر المنصور الناس  
بالبيعة للمهدي . قال ولما انقضى المجلس وكان العباس بن محمد لم يأنس به قال أرايتم  
هذا الزنديق إذ كذب على الله عز وجل و رسوله صلى الله عليه وسلم حتى استشهدني على  
كذبه فهديت له خوفاً و شهد كل من حضر عليّ بأنّي كاذب وبلغ الخبر جعفر بن أبي جعفر  
و كان مطيع منقطعاً اليه بخدمة فخافه و طرده عن خدمته . أخبرني عيسى بن  
الحسين قال حدثنا أحمد بن الحرث عن المدايني قال كان مطيع بن إلياس يخدم جعفر بن  
أبي جعفر المنصور و ينادمه فكره أبو جعفر ذلك لما شهر به مطيع في الناس و خشي  
أن يفسده فقام بمطيع فقال لعزمت على أن تفسد أبنائي عليّ و تعلمه زندقتك فقال ايذك  
بالله يا أمير المؤمنين من أن تظنّ بي هذا والله ما يسمع مني إلا ما إذا دعاه جله وزيته و  
نبله فقال ما أرى ذلك ولا يسمع منك إلا ما يضرّه و يفرّه فلما رأى مطيع الحاحه في  
أمره قال له أنؤمنني يا أمير المؤمنين من غضبك حتى أسدقك قال أنت آمن قل و ائ

مستصلح فيه وآتى نهاية لم يبلغها في الفساد والفساد قال وملك بأى شئ قال يزعم أنه ليعشق امرأة من الجن وهو مجتهد في خطبتها وجعل أصحاب العزائم عليها وهم يفرّونه و يمدونه بها و يمتونه فوالله ما فيه فضل لغير ذلك من جد ولا حزل ولا كفر ولا إيمان فقال له المنصور و يملك أنتدى ما تقول قال الحق والله أقول فسل عن ذلك فقال له عد إلى صحبتته واجتهد أن تزيله عن هذا الأمر ولا تعلمه إني علمت بذلك حتى أجتهد في إزالته عنه .

ج ١٢ ص ٨٥ :

و ذكر أحمد بن إبراهيم بن اسماعيل الكاتب أن الرشيد أنى بينت مطيع بن إياس في الزنادقة فقرأت كتابهم واعترفت به وقالت هذا دين علمنيه أبى و ثبت منه فقبل نوبتها و ردّها إلى أهلها قال أحمد ولها نسل بجبل في قرية يقال لها الفراشية قد رأيتهم ولا عقب لمطيع إلا منهم .

ج ١٣ ص ١٤-١٣ :

أخبار علي بن الخليل ، هو رجل من أهل الكوفة مولى إسماعيل بن زائدة الشيباني و يُكنى أبا الحسن و كان يعاشر صالح بن عبد القدوس لا يكاد يفارقه . فأنهم بالزنادقة و أخذ مع صالح ثم أطلقا لما انكشف أمره .

قال محمد بن داود بن الجراح حدثني محمد بن الأزهر عن زياد بن الخطاب عن الرشيد أنه جلس بالرافقة للمظالم فدخل عليه علي بن الخليل . . . . . في يده فقة فلما رآه أمر بأخذ قصته فقال له يا أمير المؤمنين أنا أحسن عبارة لها فإن رأيت أن تأذن لي في قراءتها فعلت قال اقرأها فاندفع بنشدته قصيدته :

يا خير من وُرخزت بأرجله      تُجب الرّكاب بمهممه جلس

فاستحسنها و قال له من أنت قال أنا علي بن الخليل الذي يقال فيه إنه زنديق فضحك و قال له انت آمن . . . .

أخبرني علي بن سليمان الأقفش قال حدثنا أحمد بن يحيى نعلب قال كان الرشيد قد أخذ صالح بن عبد القدوس وعلي بن الخليل في الزنادقة و كان علي بن الخليل استأذن ابنه في الشعر فأنشده علي بن الخليل :

باخير من و خزت بأرجله  
الى آخر الايات حيث يقول :  
والله يعلم فسى بقيته  
ما ان أضعت إقامة الخمس  
فأطلقه الرشيد قتل صالح بن عبد القدوس واحتج عليه فى أنه لا يقبل له توبة بقوله  
والشيخ لا يترك أخلاقه  
حتى يوارى فى نرى ربه  
وقال إنما زعمت لا تترك الزندقة ولا تحول عنها أبداً .

ج ١٣ ص ٧٠ :

أخبرنى اسمعيل بن يونس قال حدثنا عمر بن شبة وأخبرنى إبراهيم بن أيوب  
عن ابن قتيبة و تسخت من كتاب عبد الله بن المعتز حدثنى الثقفى عن إبراهيم بن عمر  
العامرى قال كان بالكوفة ثلاثة نفر يقال لهم الخمدادون حماد عجرد و حماد الراوية و  
حماد الزبرقان بشادمون على الشراب و يتناشدون الأشعار و يتعاضون معاشره جملة و  
كانوا كما نهم نفس واحدة يرمون بالزندقة جميعا و أشهرهم بها حماد عجرد (١)

ج ١٣ ص ٧١ :

أخبرنى أحمد بن عبيد الله بن عمار قال حدثنى أبو اسحق الطلعى قال حدثنى  
أبو سهل قال حدثنى أبو نواس قال كنت أتوهم أن حماد عجرد إنما يرمى بالزندقة  
لمجوله فى شعره حتى حبست فى حبس الزندقة فإذا حماد عجرد إمام من أئمتهم وإذا له  
شعر مزوج بيتين بيتين بقرعون به فى صلاتهم قال وكان له صاحب يقال له حريب على  
مذهبه و له بقول بشار حين مات حماد عجرد على سبيل التعزية له :

بكى حريب فوقه بغيره  
تفاوضا حين شابا فى نائهما  
امسى حريب بما أسدى له غيرا  
حتى إذا أخذ فى غير وجههما  
مات ابن نهى وقد كانا شريكين  
و حللا كل شى بيت رجلين  
كرا كب إثنين يرفو قوه إثنين  
تفرقا و هوى بين العريبين  
بمنى أنه كان يقول بالثبوتية فى عبادة إثنين فنفرقا وبقي بينهما حائرا . قال وفى

(١) هين موضوع ما لى اختلاف فى سلسله رواة در ح ١٠٥ ص ١٥٧ نثره ان شده است .

حمّاد يقول بشار أيضا وينسبه الى ابن نهبي .

ابن نهبي رأس على ثقيل واحتمال الرأس خطب جليل

أدع غيري الى عبادة الأتني - - - - - من قاتني بواحد مشغول

يا ابن نهبي برئت منك الى الله جهارا وذاك متى قليل

قال فأساغ حمّاد هذه الأبيات لبشار وجعل فيها مكن « قاتني بواحد مشغول »

« قاتني عن واحد مشغول » ليصح عليه الردقة والكفر بالله تعالى فما زالت الأبيات تدور

على أيدي الناس حتى انتهت الى بشار فاضطرب منها وجزع و قال أساء ابن الزانية بنمى

والله ما قلت إلا « قاتني بواحد مشغول » فغيرها حتى شهرت في الناس .

ج ١٣ ص ٧٣ :

أخبرني أحمد بن الميثاق الميسري قال حدثنا الحسن بن عليل المنزلي قال حدثني

محمد بن يزيد المهلب قال حدثنا محمد بن عبد الله بن أبي عيينة قال حدثنا حمّاد عجرد

لما أنشد قول بشار فيه :

يا ابن نهبي رأس على ثقيل واحتمال الرأسين أمر جليل

فادع غيري الى عبادة ريد من قاتني بواحد مشغول

والله ما أبالي بهذا من قوله وإنما يغيظني منه تجاهله بالردقة بوجه الناس أنه

يظن أن الردقة تعبد رأسا ليظن الجاهل أنه لا يعرفها لأن هذا قول بقوله العامة لاحقيقة

له وهو والله أعلم بالردقة من ماني والله أعلم .

ج ١٥ ص ٢٥

أخبرني اسمعيل بن يوسف الشيعي قال حدثنا أحمد بن الحارث النخرازي عن المعائني

قال كان حمزة بن يعض شاعرا ظريفا فشا ثم حمّاد بن الزبير كان وكان من طرفاء أهل الكوفة

وكلاهما صاحب شراب وكان حمّاد يتهم بالردقة فمشى الرجل بينهما حتى اصطلحا

فدخلوا يوما على بعض ولادة الكوفة فقال لابن يعض أراك قد صالحت حمّادا فقال ابن يعض

نعم ، أصالحك الله ، على أن لا أمره بالعلاء ولا ينهاني عنها .

ج ۱۷ ص ۱۵ ( در اخبار ابن مناذر ) :

أَخْبَرَنِي عَنِّي قَالَ حَدَّثَنِي الْكِرَانِيُّ عَنِ الْعَمَرِيِّ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ عَدِيِّ قَالَ كَانَ  
يُحِبُّ ابْنَ زُرَّادٍ يُرْمَى بِالزُّنْدَقَةِ وَكَانَ مِنْ أَطْرَفِ النَّاسِ وَ أَتَنَظَّهُمْ فَكَانَ يُقَالُ أَطْرَفُ مَنْ  
الزُّنْدِيقُ وَكَانَ الْحَارِثِيُّ ، وَاسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ زُرَّادٍ ، يَظْهَرُ الزُّنْدَقَةُ نَظَارَةً فَاقَالَ فِيهِ ابْنُ مَنْاذِرٍ :

بَا ابْنَ زُرَّادٍ بِأَبَا جَمْفَرٍ	أَظْهَرْتَ دُبْنًا غَيْرَ مَا تُخْفِي
مُزْنَدَقٍ الظَّاهِرِ بِاللُّفْطِ فِي	بَاطِنِ إِسْلَامٍ فَتَنَى عَفًى
لَسْتُ بِزُنْدِيقٍ وَلَكِنَّمَا	أَرَدْتُ أَنْ تُوسَمَ بِالْكَرْفِ

ج ۱۸ ص ۲۰۰ :

وَقَالَ الْخُرَّازِيُّ فِي خَبَرِهِ وَحَدَّثَنِي الْمَدَائِنِيُّ قَالَ أَخَذَ قَوْمٌ مِنَ الزُّنَادِقَةِ وَفِيهِمْ ابْنُ لَا مِنْ  
الْمَقْفَعِ فَمَرَّ بِهِمْ عَلَى أَصْحَابِ الْمَدَائِنِ فَلَتَمَّ رَأْسَهُمْ ابْنُ الْمَقْفَعِ خَشِيَ أَنْ يُسَلَّمَ عَلَيْهِمْ فَيُؤْخَذَ  
فَتَحْتَمَلُ :

يَا بَيْتِ عَاتِكَةِ الَّذِي أَنْزَلَ حَذَرَ الْعَدَا وَبِهِ الْفَوَادُ مُوْ كُلُّ (۱)  
الْأَيَّاتِ ، فَفَطَنُوا لِمَا أَرَادَ فَلَمْ يَسْلَمُوا عَلَيْهِ وَمَضَى .

---

(۱) ابن بیت از ضمیمه **احوص** بن محمد المصنفی ، شعر غزل به ای عرب است که آمارا دومرح  
عمر بن عبدالعزیز ، خیفه اموی ، گفته و تمام ابن فصبه که جهل و پاک بیت میباشد در کتاب الاغانی  
طبع سابق الذکر ، ج ۱۸ ص ۱۹۶ - ۱۹۷ ، مندرج است .

آلبدء والتاریخ<sup>(۱)</sup>

تألیف

المطهر بن طاهر المقدسی

(متوفی در نیمه دوم قرن چهارم هجری)

ج ۱ ص ۹۰ :

واختلفت التنبؤیة فرغم ما نرى وابن ابي العوجاء أن التور خالق الخير والظلمة خالق الشر وأنها قديمان حيان حساسان وإن فعلهما في الخلق اجتماعهما وامتزاجهما بعد أن لم يكونا متميزين فحدث هذا العالم من نفس الامتزاج فأقرأ بحدوث حدث في القديم من غير سبب أرجبه ولا إرادة منه فضاهاها المجوس في قولهم إن الخير حدث منه الشر بلا إرادة منه ولا مشيئة...

ج ۱ ص ۱۴۲-۱۴۳

ذكر مقالات التنبؤیة والحرانیة أصل اعتقاد هؤلاء في الجملة أن المبدأ شيان إثنان نور وظلمة وأن التور كان في أعلى الملو وأن الظلمة كانت أسفل السفلى نوراً خالصاً وظلمة خالصة غير مختلین علی مثال الظل والشمس فامتزجا فكان من امتزاجها هذا العالم بما فيه هذا الذي يجمع أصل عقائدهم ثم اختلفوا بعد ذلك فرغم ابن ديصان أن النور خالق الخير والظلمة خالق الشر بعد قوله بأن التور حتى حساس والظلمة موات فكيف يصح الفصل من الموات ولما رأى من فنون مالحق الماتویة والدبصانیة من التناقض والفساد أحدث مذهباً زعم أن الكونین التوری والظلامی قديمان ومعهما شيء قديم ثالث لم ينزل خلافها وخارجاً عن خارجهما وهو الذي حمل الكونین علی المتشابكة والامتزاج ولولا

(۱) ابن کینان - حناکه مؤلف آن کوید (ص ۶ ج ۱ از طبع حاضر) - در سنة ۳۵۰ ق. تألیف شد است و کلامان هوارد Clément Huart مشرق فرانسوی آنرا - بزبان فرانسه ترجمه نموده است و متن عربی را با ترجمه مزبور - در شش جلد از سنة ۱۸۹۹ - تا سنة ۱۹۱۹ م. در بایوس - طبع و نشر کرده .

فلك المعدل بينهما لما كان من جوهرهما إلا التباين والتنافر .

وزعم زرقان آتاهم ( أي الحرابية ) يقولون مثل قول المانية .

وأما المجوس فأصناف كثيرة ولهم هوس عظيم وثرعات متجاوزة الحد والمقدار لا يكلد بوقف عليها فبعضهم يقول بقول الثنوية وبعضهم على مذهب الحرابية والخرمبة جنس منهم يشترون بالإسلام ويقولون مبدأ العالم نور وإتة نسخ بعضه فاستحال ظلمة . وأما أهل الصين فماتتهم الثنوية إلى كثير ممن يليهم من الترك .

ج ١ ص ١٤٦ :

وحكى زرقان أن السابئين يقولون بالثور والظلمة على نحو ما يقوله المانية والله أعلم .

ج ٣ ص ٢٣ ( در قصة نوح النبي ) :

مع أن هذه الطبقة قل ما يؤمنون بالكتاب ولكنه من دساتين الزنادقة يتلبسون بالدين ويتغلبون في التلبيس ...

ج ٣ ص ١٢٢ :

والثنوية والمناوية كلهم يؤمنون بميسى وبزعمون أنه روح الله على معنى أنه بعض من الله والثور عندهم حساس عالم ...

ج ٣ ص ١٥٧ :

وفي زمانه ( أي شاپور بن اردشير ) ظهر ماني الزنديق وذلك أن أول ما ظهر في الأرض من أمر الزندقة إلا أن الأسامي يختلف عليها إلى أن سُمي اليوم علم الباطن والباطنية ...

ج ٣ ص ١٥٨ :

ثم ملك بعده هرمز البطل ويقال له هرمز الجري وأناء ماني يدعو إلى الزندقة فقال الإمام ندعوني فقال إلى خراب الدنيا وترك العساة فيها للآخرة فقال لا خرب بدنك فأمر به فقتل وحشي جلده تبنا وسلب باب جندي شاپور فهو إلى اليوم يُسمى باب ماني ويقال إنه سلب باب فيساپور بخراسان وكان ملكه سنة وعشرة أشهر . ويقال إن ابنه بهرام بن هرمز قتل ماني ...



ج ٤ ص ٢ :

ذكر المعككة، ولهم أسماء أخرى يُقال لهم الملاحدة والتحرية والزنادقة والمهملة  
وهم أقل الناس عدداً وأقيلهم رأياً وأشترهم حالاً وأضعهم منزلةً يقولون بقديم أعيان  
العالم والآجسام...

ج ٤ ص ٢٤ - ٢٥ :

ذكر أدبان التثوية، وهم أسناف فمنهم المنانبة والدّ يصابية والمهاينة والسمنية  
والمرفونية.....

يزعم بعضهم أن الأسل هو الثور والظلمة ثم يختلفون فيقول قائل إنهما جميعاً  
حيثان مميّزان ويقول آخر بل الثور حتى عالم والظلمة جاهلة معيبة وهذا رأى الصابئين...  
و يقول المنانبة الثور خالق الخير والظلمة خالق الشر...

ج ٤ ص ٢٦ :

ذكر مذاهب المجوس وشرائعهم، أعلم أنهم أسناف... فمنهم من يقول بالاثنتين  
كالمنانبة...

ج ٤ ص ٣١ :

ذكر شرائع أهل الجاهلية، كان فيهم من كلّ ملة ودين وكانت الزنادقة والتعطيل  
في قرّيش...

ج ٤ ص ٤٢ :

ذكر شرائع التصاري، وفيهم اختلاف وفرق... ومنهم من يقول بالثور والظلمة  
والتثوية يقولون أجمعهم بنبوّة المسيح...

ج ٦ ص ٩٨ :

وفي أيامه (١) ظهرت الزنادقة فقتل المهديّ بعضهم واستتاب بعضها.

ج ٦ ص ١٠٠ - ١٠١ :

وتتبع الهاديّ الزنادقة فقتلهم أبرح قتل منهم الزديادار كاتب فطّين بن موسى  
نظر إلى الناس في الكواف يهرولون فقال ما أشبههم بيقرندوس البيدر فقال الشاعر فيه

(١) أي في أيام المهديّ.

ماذا نرى فى رجل كافر يشبه الكعبة بالبيدر

وقال آخر

قد مات ماني حنذاً أعصار	وقد بدا إزدأ ابا دار
حججاً إلى البيت أبو خالد	مخافة القتل أو العار
وآذنه وأثر أبو خالد	لو كان بيت الله في النار
لا يقتل الحيات في دبه	كهرأ ولا الصفوف في الدار
وليس يؤذى النار في حجره	يقول روح الله في القار

فقتله الهاديّ وعلبه فسقطت خشبته على رجل من الحاجّ فقتلته وقتلت حماره (۱).

## ۲۶

### کتاب

التنبه والردّ علي أهل الآهواء والبدع (۲)

تأليف

أبي الحسين محمد بن أحمد الماطلي

(متوفى در سنة ۳۷۷ هـ . ق .)

ص ۱۵-۱۷ (در قسمت «الفرقة الخامسة هم القرامطة والذيلم »):  
 وهم يقولون إن الله نور علوي لا تشبهه الا نوار ولا يمازجه الكلام وانه تولد  
 من النور العلوي النور الشمسي فكان منه الانبياء والاائمة .....  
 وهم يقولون بالناسوت في اللاهوت على قول النصارى سواء يزعمون ان الانسان

(۱) ابن فضال باختلاف وبدون پنج بیت ، قدمات مانی ... الخ ، بنقل از اغانی ، طبع سابق  
 الذکر ، ج ۱۲ ص ۱۰۶ ، در ص ۱۱۸ همین کتاب ذکر شده است .

(۲) از طبعی که باغتاسی . دید ریخ Sven Dederling در سنة ۱۹۲۶ م . در استانبول صورت  
 گرفته است نقل کرده .

هو الروح فقط وأن البدن هو مثل التوب الذي هو لابس فقط... وهم في الحرب لا يدبرون حتى يقتلوا ويقولون: حياة بعد القتل والموت إنما يخلص باروا حنا من قذراً بدران و شهواتها و يلحق بالتور... وهؤلاء قوم سبيلهم سبيل المائتة سواء والرد عليهم في التور كالزة على المائتة و هم ظاهرو الجهل والممى .

ص ١٩ (در فست فرقى امامية) :

الفرقة الثابتة عشر من الإمامية هم أصحاب هشام بن الحكم يعرفون بالهشامية و هم الرافضة الذين روى فيهم الخبر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنهم يرفضون الدين و هم مستمرّون (١) بحب علي رضي الله عنه فيما يزعمون و كذب أعداء الله و أعداء رسوله و أصحابه إنما (٢) بحب علياً من يحب غيره و هم أيضاً ملحدون لأن هشاماً كان ملحداً دهريناً ثم انتقل إلى الثنوية والمائتة ثم غلب الإسلام فدخل في الإسلام كلهماً ....

ص ٤٣ :

قال أبو الحسين: هلك الزنادقة وشكوا في القرآن حتى زعموا أن بعضه ينقض بعضاً في تفسير الآي المتشابهة كذبا و افترأ على الله جل اسمه من جهلهم بالتفسير لا إى المحكم.

ص ٤٤ :

أما ما شكك فيه الزنادقة في هذا الآية و نحوها من قوله جل ثناؤه « هذا يوم لا ينطقون ولا يؤذن لهم فيعتذرون » (٧٧ : ٣٥ - ٣٦) ثم قال في آية أخرى « ثم إنكم يوم القيامة عند ربكم تختصمون » (٣٩ : ٣١) فهذا عند من يجهل التفسير ينقض بعضه بعضاً و ليس بمقتضى و لكنهما في تفسير الخواص من المواطن مختلف ....

ص ٧١-٧٢ (در باب بيان الفرق و ذكرها و شرحها و مذهب كل فرقة منها ...) :

قال أبو الحسن الملقب رحمه الله : أنا أسوق هذه المذاهب بصحة البيان إن سألته و أعلموا رحمكم الله أن أقول من افرق من هذه المذاهب الزنادقة و هم خمس فرق ...

(١) در صلب مصر « مشهورون » .

(٢) در صلب مصر « و إنما » .

فاقتربت الزنادقة على خمس فرق واقتربت منها فرق فعلى ست فرق فمنهم: المعطلة ...  
و منهم المانوية يزعمون أن تم الهين و خالقين خالق للخير والتور والعباء و  
خالق للشر والكلمة والبلاء ، تزعموا أنه لم يخلق الكلمة والبلاء والهوام والنجاس  
فجعلوا معه لثا تزعمه شريكا خلق هذه الأشياء ، وزعموا أن الله تعالى خلق الروح الجارى  
فى الجسد فقالوا : ألا ترى الروح اذا فارق الجسد آتتني ؟ وأن الخالق الآخر عندهم خلق  
الجسد والله لا يخلق تننا ولا قدرا فجعلوا للخلق كلهم خالقين ، تعالى الله عما يقولون علواً  
كبيراً ، وإنما سئوا مانيّة لأن رجلا كان يقال له ماني زعموا أنه نبى في زمن  
الأكاسرة فقتله بعضهم .

## ۲۷

الفهرست (۱)

تأليف

ابن التندیم (۲)

(متوفى در سنة ۳۸۵ هـ ق .)

ص ۳۲۷ - ۳۳۹ (۲) [ طبع مصر ۴۵۶ - ۴۷۵ ] :

مذاهب المانیّة

قال محمدين اسحق : ماني بن فتق يابك بن أبي برزاه ، من الحسكائية ، واسم أمه

(۱) این کتاب ظاهرأ در سنة ۴۷۷ هـ ق . تأليف شده است ونخستين بار باعتهاء **فلوجل Flugel**  
با تعليقات وقهارس در دو جلد ، از سنة ۱۸۷۱ تا سنة ۱۸۷۳ م . دو **ليبريك** و پس از آن ، در  
سنة ۱۹۴۸ هـ ق . در يك جلد ، در مصر طبع و نشر شده و در ابتدا از طبع **ليبريك** نقل گردیده ،  
(۲) أبو الفرج محمد بن اسحق بن أبي يعقوب التديم الوراق البغدادي از محققان بزرگ زمان خود  
محبوب میشود .

(۳) در **الفهرست** قبل از ابتدا ، در دو موضع ، راجع بمانى و مانويان مطالب مختصر موجود است  
ولى آنچه در اين قسمت از كتاب مزبور در موضوع مذکور آمده بسيار مفصل و مهم است لذا برخلاف  
روش خود در اين رساله ، كه ترتيب صفحات هر كتابى را كه از آن نقل کرده ام حفظ نموده ، اين قسمت  
را منقسم بر آن قسمتها آورده ام .

ميس و يُقال أول الخيم و يُقال مرمريم ، من ولد لآشفانية ، وقيل إن مابى كان استغنى  
 قنّى والريان (١) من أهل حوحي ومايلي بأندرايا و باسكايّا و كان آخنف الرجل  
 و قيل إن أصل أبيه من همدان إنتقل إلى بابل و كان ينزل المداين في الموضع الذي  
 يُسَمّى طيسفون و بها بيت الأسنام و كان فتق يحضر كما يحضر سائر الناس فلما كان  
 في يوم من الأيام هتف بمن هيكل بيت الأسنام حاف : بافتق لانا كلّ لحما ولا تشرب خمرأ  
 ولا تشكح بشرا تكرّر ذلك عليه دفعت في ثلاثة أيام فلما رأى فتق ذلك لحق بقوم  
 كانوا بنواحي دسحبسان يعرفون بالمشكلة و شبك التواحي و الهطافح بقاباهم إلى  
 وقتنا هذا و كانوا على المنحعب الذي أمر فتق بالدخول فيه وكانت امرأته حاملا بمابى  
 ولما ولدته زعموا : كانت ترى له المنامات الحسنة وكانت ترى في اليقظة كأن آخذها يأخذ  
 فيصمد به إلى الجوّ ثم يردّه و ربما أقام اليوم واليومين ثم يردّ ثم إن آباء أنفذ فعلمه إلى  
 الموضع الذي كان فيه فرأى معه وعلى ملته . و كان يشكّلهم مابى ، على سفر سته ، بكلام  
 الحكمة فلما تم له اثنتا عشرة سنة أتاها الوحي ، على قوله ، من ملك جنان التور وهو الله  
 تعالى عتا بقوله و كان الملك الذي جاءه بالوحي يُسمّى الثوم و هو بالنبطية و معناه  
 الثمين فقال له : إعتزل هذه الملة فليست من أهلها و عليك بالتراحة و ترك الشهوات  
 و لم بأن لك أن تظهر لعدائك منك . فلما تم له أربع و عشرون سنة أتاها الثوم فقال :  
 قدحان لك أن تخرج فتنادى يا مارك .

### الكلام الذي قاله له الثوم

عليك السلام مابى منى و من الرب الذي أرسلنى إليك و اختارك لرسالته وقد  
 أمرك أن تدعو بحقك و تبشر ببشرى الحق من قبله و تحتل في ذلك كلّ جهدك .  
 قالت المانوية فخرج يوم ملك ساجور بن اردشير ووضع التاج على رأسه وهو يومه الأحد  
 أوّل يوم من تيسان والشمس في الحمل و معه رجلان قد تباه على منعبه أحدهما يُقال  
 له شمعون والآخر زكوا و معه أبوه ينظر ما يكون من أمره .

قال محمد بن اسحق : ظهر مابى في السنة الثانية من ملك الفالوس الرومى و  
 ظهر مرقيون قبله بنحو مائة سنة في ملك حططوس أنطونيالوس في السنة الأولى من

ملكه وظهر ابن ديصان بعد مرقون بنحو ثلاثين سنة وإتما سُمي ابن ديصان لآته  
 وُلد على نهر يُقال له ديصان وزعم ماني أَنَّهُ الفار قليط المبقريه عيسى عليه السلام .  
 واستخرج ماني مذهب من المجوسية والصرائية وكذلك القلم الذي يكتب به كتب  
 الديانات مستخرج من الترابي والفارسي . وجوّل ماني البلاد قبل أن يلقى سابور نحو  
 أربعين سنة ثم أَنَّهُ دعا فيروز أَخا سابور بن أردشير فَأَرسله فيروز إلى أَخيه سابور .  
 قالت المنائية فدخل إليه وعلى كتفيه مثل السراجين من نور فلما رآه أعظمه وكبر في عينه  
 وكان قد عزم على القتل به وقتله فلما لقيه داخلته له هيبة وسُرّ به وسأله عما جاء فيه  
 فوعده أَنَّهُ يعود إليه وسأله ماني عدة حوائج منها أَن يَمُرَّ أَصحابه في البلد وسائر بلاد  
 مملكته وَأَن يفتنوا حيث شاءوا من البلاد فَأَجابهُ سابور إلى جميع ما سأل . وكان ماني  
 دعا الهند والصين وأهل خراسان وخُلف في كلّ ناحية صاحباً له .

ذكر ما جاء به ماني وقوله في صلة القديم ببارك وتعالى  
 وبناء العالم والحروب التي كانت بين النور والظلمة .

قال ماني : مبدأ العالم كونيّن أحدهما نور والآخر ظلمة . كلّ واحد منهما منفصل  
 من الآخر فالنور هو العظيم الأول ليس بالعدد وهو الإله ملك جنات النور وله خمسة أَعضاء :  
 العلم والعلم والمقل والقيب والظلمة . وخمسة أُنحدر روحانية وهي : الحب والإيمان والوفاء  
 والمرؤة والحكمة . وزعم أَنَّهُ صفاته هذه أَزَلِي ومعه شيان اثنان أَزَلِيان أحدهما الجوّ  
 والآخر الأرض . قال ماني وأَعضاء الجوّ خمسة : العلم والعلم والمقل والقيب والظلمة . وأَعضاء  
 الأرض : التيسم والريح والثور والماء والنار . والكون الآخر وهو الظلمة وأَعضاءها خمسة :  
 الشياطين والحريق والسموم والسيو والظلمة . قال ماني : وذلك الكون الثّبير محاور للكون المظلم  
 لا حاجز بينهما . والنور يلقى الظلمة بصفحته ولا نهاية للنور من علوه ولا يمتنه ولا يسر منه ولا  
 نهاية للظلمة في السفل ولا في البينة واليسرة . قال ماني ومن تلك الأرض المظلمة كان  
 الشيطان لا أَن يكون أَزَلِيّاً بعينه ولكن جواهره كانت في عناصره أَزَلِيّة فاجتمعت تلك  
 الجواهر من عناصره فشكّوت شيطاناً رأسه كُرأس أسد وبدنه كبدن ثنين وجناحه  
 كجناح طائر وذنبه كذئب حوت وأُجله أربيع كأربع رجل الدواب فلما تكون هذا الشيطان

من الظلمة ونسقى إبليس القديم ازدود واسترطد وأسد ومَرَّ بمنة وسرة ونزل إلى السفلى  
 في كل ذلك يفسد وبهلك من غلبه ثم رام الملو فرأى لمحات النور فأتكرها ثم رآها  
 حتمالية فأرعد ونداخل بعضه في بعض ولحق بمناسره ثم إنه رام الملو فعلت الأرض  
 التيرة بأمر الشيطان وما هم به من القتال والفساد فلما علمت به علم به عالم النطفة  
 ثم عالم العلم ثم عالم الغيب ثم عالم العقل ثم عالم الحلم . قال ثم علم به ملك جنان  
 النور فاحتال لفهره . قال وكان جنوده أولئك يقدرون على قهره . ولكنه أراد  
 أن يتوكل ذلك بنفسه فاولد بروح يمنته وبخسة عالميه وبمناسره الإثنى عشر  
 مولودا وهو الإنسان القديم وندبه لقتال الظلمة . قال فتدع الإنسان القديم بالأجناس  
 الخمسة وهي الآلهة الخمسة : التسيم والريح والنور والداء والنار واتخذهم سلاحا فأول  
 ما لبس التسيم وارندى على التسيم العظيم بالنور المسيغ وتعطف على النور بالماء ذى الهباء  
 واكتن بالريح الهابة ثم أخذ النار بيده كالمتعرج والسنان واضعك بسرعة من الجنان إلى  
 أن انتهى إلى الحد مما يلي العربى وعمد إبليس القديم إلى أجناسه الخمسة وهي :  
 الدخان والحريق والظلمة والسموم والفتاب فتدعها وجعلها جنة له ولقى الإنسان  
 القديم فافتتلوا مدة طويلة واستظهر إبليس القديم على الإنسان القديم واسترطد من نوره و  
 أحاط بجميع أجناسه وعناصره وأتبعه ملك جنان النور بآلهة أخر واستنقذه واستظهر  
 على الظلمة . ويقال لهذا الذئب أتبع به الإنسان حبسبالات نوار فنزل وخلص الإنسان  
 القديم من الجهنمات مع ما أخذ وأسر من أرواح الظلمة . قال : ثم إن البهجة وروح الحياة  
 خلقنا إلى الحد فنظرا إلى غور تلك الجهنم السفلى وأبصرا الإنسان القديم والملائكة  
 وقد أحاط بهم إبليس والرجريون الصناء والحياة المظلمة . قال : فدعا روح الحياة  
 الإنسان القديم بصوت عال كالبرق ففى سرعة فكان إكلها آخر . قال مامى : فلما  
 شابك إبليس القديم بالإنسان القديم بالمحاربة إختلط من أجزاء النور الخمسة  
 بأجزاء الظلمة الخمسة فخالط الدخان التسيم فمنها هذا التسيم المزوج فما فيه  
 من اللذة والترفيع عن الآفئس وحياة الحيوان فمن التسيم وحافيه من الهلاك و  
 الآناء فمن الدخان وخالط الحريق النار فمنها هذا النار فما فيها من الإحراق والهلاك

والفساد فمن الحريق وما فيها من الإضاءة والإبارة فمن النار وخالف التوراة الطلقة فنها  
هذه الأجسام الكثيفة مثل الذهب والفضة وآشياء ذلك فمافيه من الصفاء والحسن والنظافة  
و المنفعة فمن التور وما فيها من الدرن والكدر والغلط والقساوة فمن القلعة . و خالف  
السموم الزرع فمنها هذا الزرع فما فيها من المنفعة واللذة فمن الزرع وما فيها من الكرب  
والتدمير والضرر فمن السموم . وخالف الشهاب الماء فمنها هذا الماء فمافيه من الصفاء والمندوبة  
والملائمة للأنفس فمن الماء وما فيه من التفرق والتخنيق والإهلاك والثقل والفساد فمن  
الشهاب . قال ماني : فلما اختلط الأجناس الخمسة الطلمية بالأجناس الخمسة التوروية نزل  
الإسمان القديم إلى غور العمق فقطع أصول الأجناس الطلمية لئلا تزيد ثم إنصرف ساعدا إلى  
موضع في الناحية الحربية . قال : ثم أمر بعض الملائكة باجتذاب ذلك المزاج إلى جانب من أرض  
الطلقة إلى أرض التور فملقوهم بالملو ثم أقام ملكا آخر فدفع إليه تلك الأجزاء الممتزجة .  
قال ماني : وأمر ملك عالم التور بعض ملائكته بتخليق هذا العالم و ينائه من تلك الأجزاء  
الممتزجة ، ليتخلص تلك الأجزاء التوروية من الأجزاء الطلمية ، فبنى عشرين سموات وتماهى  
أرضين و وكل ملكا بحمل السموات وأخرب رفع الأرضين و جعل لكل سماء أبوابا  
أنتى عشر يدها ليزها عظاما واسعة كل واحد من الأبواب بإزاء صاحبه و قبائله على  
كل واحد من السما ليز مصرعين و جعل في تلك السما ليز في كل باب من أبوابها ست  
عشرات و في كل واحدة من العتبات ثلاثين سكة و في كل سكة اثنتى عشر سقا و جعل  
العتبات والسكك والصنوف من أعاليها في علو السموات . قال : و جعل الجوابا أسفل الأرضين  
على السموات و جعل حول هذا العالم خندقا ليطرح فيه الطلالم الذى ينسحق من التور و  
جعل خلف ذلك الخندق سورا لكي لا يذهب شئ من تلك الطلقة المفردة عن التور .  
قال ماني : ثم خلق الشمس والقمر لاستضاء ما فى العالم من التور فالشمس يستضيئ التور  
الذى اختلط بشياطين الحر والقمر يستضيئ التور الذى اختلط بشياطين البرد فى عمود  
السبح يتساعد ذلك مع ما يرتفع من الشايع والتقاديس والكلام الطيب وأعمال البر .  
قال : فيدفع ذلك إلى الشمس ثم إن الشمس تدفع ذلك إلى نور فوقها فى عالم التسبيح  
فيسير فى ذلك العالم إلى التور الأعلى الخالص فلا يزال ذلك من فعلها حتى يبقى من التور



شئ منقذ لا تقدر الشمس والقمر على استصفائه فمئذ ذلك يرفع الملك الذي كان  
 لحمل الأرضين ويدع الملك الآخر اجتذاب السموات فيختلط الأعلى على الأسفل  
 وتنفور نار قنططرم في تلك الأشياء فلا تزال مضطربة حتى يتحلل ما فيها من الثور .  
 قال ماني : ويكون ذلك الاضطراب مقدار الف سنة و أربعمائة وثمان و سبعمائة سنة .  
 قال : فإذا راضى هذا التدبير ورأت الهمامة ، روح الكلمة ، خلاص الثور و ارتفاع  
 الملائكة والجنود والحفظة استكانت ورأت القتال فيزجرها الجنود من حولها فترجع  
 الى قبر قد أعد لها تم بسد ذلك القبر بصخرة تكون مقدار الدنيا فبردها فيه فبستر  
 الثور حيثئذ من الكلمة وأذاها . وزعت الماسية من المائوية آت الثور يبقى منه  
 شئ في الكلمة .

#### ابتداء التسلسل على مذهب ماني

قال : ثم إن أحد أولئك الأراكنة التجووا الزجر والحرس والتهود إلا أنهم تناكحوا  
 فعحدث من تناكحهم الإسمان الأول الذي هو آدم والذي تولى ذلك أركوبان ذكر و  
 أنثى ثم حدث تناكح آخر فعحدث منه المرأة الحسنة والتي هي حواء . قال فقلنا رأى  
 الملائكة الخمسة نور الله وطيبه الذي استلبه الحرس وأسره في ذنبك المولودين سألوا  
 البشير وأم الحياة والإسمان القديم وروح الحياة أن يرسلوا إلى ذلك المولود القديم من  
 يطلقه ويخلصه ويوضح له الملم والبر ويخلصه من الشياطين . قال : فأرسلوا عيسى ومعه  
 إله فعمدوا إلى الأركوبين فحبسوهم واستنقذوا المولودين . قال : فعمد عيسى وكلم  
 المولود الذي هو آدم وأوضح له الجنان والآلهة وجهنم والشياطين والأرض والسماء  
 والشمس والقمر وخوفهم حواء وأراه زجرها ومنعه منها وخوفه أن يبدوا إليها فضل .  
 ثم إن الأركوب عاد إلى إبنته التي هي حواء فنكحها بالثوب الذي فيه فأولدها ولدا  
 أشبه الصورة أشقر واسمه قايين الرجل الأشقر ثم إن ذلك الولد نكح أمه فأولدها  
 ولدا أبيض سماه هابيل الرجل الأبيض ثم رجع قايين فنكح أمه فأولدها جابر بنين  
 سمى أحدهما حكيمة النهر والأخرى ابنة الحرس فأنخذ ابنة الحرس قايين زوجة و  
 دفع حكيمة النهر إلى هابيل فأنخذها امرأة له . قال : فكان في حكيمة النهر فضل من

نور الله وحكمته و لم يكن في ابنة الحر من ذلك شيء ثم إن ملكا من الملائكة جاز  
إلى حكيمة الدهر فقال لها : احفظي نفسك فإنه يولد منك جارتان مكملتان لمسرة الله  
وقع عليها فولدت منه جارتين فسمت إحداهما هرياد والأخرى برهرياد فلما بلغ  
هايل ذلك احتسنى غضبا وشمله الحزن وقال لها : بمن رجحت بهذين الولدين ؟  
أحسبهما من قايين وهو الذي خالطك . فشرحت له صورة الملك فتركها ومضى إلى أمه  
حواء فنكا إليها ما فعله قايين وقال لها بملك ما فعله ياختي و امرأتى ؛ فبلغ ذلك قايين  
فمضى إلى هايل فدمعه بسخرة فقتله ثم اتخذ حكيمة الدهر امرأة . قال ماني : ثم  
إن أولئك الأراكنة و ذلك السنديد و حواء اغتصوا لما رأوا من قايين و علم السنديد  
لحواء طاعة الشجر لتسحر آدم فمضت ففعلت و نصبت له بأكليل من زهر الشجر  
فلما رآها آدم لسهوته وقع عليها فحملت منه و ولدت رجلا جيلا صبح الوترجه  
فبلغ السنديد ذلك فأغتم له واعتل وقال لحواء : إن هذا المولود ليس منا وهو غريب  
فراحت قتله فأخذه آدم و قال لحواء آتي اغذوه بآلبان البقر و نمار الشجر و أخذه  
و مضى فأنفذ السنديد الأراكنة ليحملوا الشجر و البقر و يباعدهوا من آدم فلما  
رأى آدم ذلك أخذ ذلك المولود و أدار حوله ثلاث دوائر ذكر على الأول اسم ملك  
الجنان و على الثانية اسم الإنسان القديم و على الثالثة اسم روح الحياة و تنجى و نزع  
إلى الشجر اسم فقال له : إن كنت أنا اجترمت اليكم جرما فما ذنب هذا المولود ؟ ثم إن واحدا  
من الثلاثة عجل و معه إكليل البهاء أخذه بيده إلى آدم فلما رآه السنديد و الأراكنة  
مضوا لوجوههم (١) . قال : ثم ظهرت لآدم شجرة يقال لها الوطيس فظهر منها لبن فكان يفتى (٢)  
الصبى به و سماء باسمها ثم ساء بعد ذلك شائل ثم إن ذلك السنديد نصب العداوة لآدم و  
لأولئك المولودين فقال لحواء اطلعي إلى آدم فلملك أن تردبه إلينا فانطلقت فاستغوت  
آدم فخالطها بالشهوة فلما رآه شائل وعظه وعذله وقال له : هلم تنطلق (٣) إلى المشرق  
إلى نور الله و حكمته فانطلق معه و أقام ثم إلى أن توفي و سار إلى الجنان ثم إن  
شائل و دوفرياد و برهرياد و حكيمة الدهر أمهما دبروا بالسديفوت نحو واحد وسبيل  
واحدة إلى وقت وفاتهم و صارت حواء و قايين و ابنة الحر من إلى جهنم .

(١) ظا . د . لوجوههم . (٢) طبع مصر . « يفتى » .

(٣) ظاهراً . « تنطلق » ( مطابق ضبط نسخة C . كى يكى ازنسخ اساس طبع في الوصل است ) درست  
مباشرة .

صفة ارض الثور وجوان الثور وهما الاثنان اللذان كانا مع اله الثور ازلين .

قال مامي : لا أرض الثور أعضاء خمسة : التسييم والريح والثور والماء والثار ولبج الثور أعضاء خمسة : الحلم والعلم والقمل والغيب والفتنة . قال : العظمة هذه الأعضاء العشرة كلها التي هي للبحر والارض . قال : وتلك الارض الثيرة ذات جسم نصيرة بهجة ذات وميض وشروق يشرق عليه صفاء طهرها وحسن اجسامها صورة صورة وحسنا حسنا وبياضا يياضاً و صفاء صفاء و بهجا بهجا و نورا نورا و نياء نياء و منظرا منظرا و طبيا طبيا و جمالا جمالا و ابوابات ابوابات و بروجاً بروجاً و مساكن مساكن و منازل منازل و جناحاً جناحاً و اشجاراً اشجاراً و غصونا غصونا . ذات فروع و ثمار بهجة المنظور و نور بهي بالوان شتى ، بعضها اطيب و ازهر من بعض ، و غماما غماما و ظلالا ظلالا و ذلك الاثر الثير في هذا الارض اله ازل . قال : وللاثر في هذا الارض عظمت ائني عشر يستون الأكل صورهم كصورته كلها علماء عاقلون . قال : و عظمت يستون العمار الماملون الأقوياء . قال : والتسييم حياة العالم .

#### صفة ارض الظلمة وحرها

قال مامي : أرضها ذات أعماق وأعوار وأقطار وأطباق و دود و غياض و آجام أرض متفرقة متشعبة مملوءة حرشات و ينابيع دخان منها من بلاد بلاد و من ردم ردم و ينبع النار منها من بلاد بلاد و ينبع الظلمة من بلاد بلاد و بعض ذلك أرفع من بعض و بعض أسفل والدخان الذي ينبع منه و هو حمة الموت ينبع من ينبوع غور قواعد من الزقية تراب و عناصر النار و عناصر الريح الشديدة المظلمة و عناصر الماء الثقيل والظلمة مجاورة لتلك الارض الثيرة فوق و تلك أسفل لانهاية لواحد منها في جهة الملوح والظلمة من جهة السفلى .

#### كيف ينبغي للانسان ان يدخل في الدين

قال : ينبغي للذي يريد الدخول في الدين أن يمتحن نفسه فإن وآها تقدر على قمع الشهوة والعهرس وترك أكل اللحمان وشرب الخمر والتناكح وترك أذية الماء والنار والحر والرياء فليدخل في الدين وإن لم يقدر على ذلك كله فلا يدخل في الدين وإن كان يحب الدين ولم يقدر على قمع الشهوة والعهرس فليقتنم حفظ الدين والسديفين وليكن له بازاء أقصاه القبيحة او فوات يستجرده فيها العمل والبر والتهجد والمسألة والتفرغ

فَإِنْ ذَلِكَ يَقْنَعُهُ (١) فِي عَاجِلِهِ وَ آجِلِهِ وَيَكُونُ سُورَةُ الصُّورَةِ الثَّانِيَةِ فِي الْمَعَادِ وَ لَحْنِ نَذَرِهَا قَبْلَمَا بَعْدَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى .

### الشريعة التي جاء بها ماني والفرائض التي فرضها

فرض ماني على أصحابه عشر فرائض على السَّماعين وربّهما ثلاث خواتيم وصيام سبعة أيّام ابتداءً في كلّ شهر فالفرائض هي الإيمان بالعظام الأربعة : الله ونوره وقوته وحكمته فالله جلّ اسمه ملك جنات النور ونور الشمس والفرد وقوته الأملاك الخمسة وهي : التّسليم والترحّل والنور والماء والنار وحكمته الدّين المقدّس وهو على خمسة معاني : المعلّم أبناء العلم ، المسمّين أبناء العلم ، القسيسين أبناء العقل ، الصّديقين أبناء الغيب ، السّماعين أبناء الفطنة . والفرائض العشر : ترك عبادة الأصنام ، ترك الكذب ، ترك البخل ، ترك القتل ، ترك الزّنا ، ترك السرقة و تمليم العلل والتحرر والقيام بهمتين وهو التّك في الدّين والاسترخاء والتواني في العمل .

### و فرض صلوات اربع او سبع

و هو أنّ يقوم الرّجل فيمسيح بالماء الجارى أو غيره و يستقبل التّبرّ الأعظم قائماً ثمّ يسجد ويقول في سجوده : مبارك هادينا الفار قليط رسول النور و مبارك ملائكتك الحفظة و مسبح جنوده التّبرّون يقول هذا و هو يسجد ويقوم و لا يلبث في سجوده و يكون منقصباً ثمّ يقول في السجدة الثانية : مُسبح أنت أيّها التّبرّ ماني هادينا أصل الصّياء و غسن الحياء النّجوة العظيمة التي هي شفاء كلّها و يقول في السجدة الثالثة : أسجد و مُسبح بقلب طاهر و لسان صادق لِإِلَهِ الْعَظِيمِ ابْنِ الْأَنْوَارِ عَنصَرِهِمْ مُسَبِّحٌ مُبَارَكٌ أَنْتَ وَعَظَمَتُكَ كُلُّهَا وَعَالَمُكَ الْمُبَارَكُونَ الَّذِينَ دَعَوْتَهُمْ يُسَبِّحُكَ مَسَبِّحٌ جُنُودُكَ وَأَبْرَارُكَ وَكَلِمَتُكَ وَعَظَمَتُكَ وَرِضْوَانُكَ مِنْ أَجْلِ أَنَّكَ أَنْتَ الْإِلَهِ الَّذِي كُلُّهُ حَقٌّ وَحَيَاةٌ وَبَرٌّ ثُمَّ يَقُولُ فِي الرَّابِعَةِ : أُسَبِّحُ وَ أَسْجُدُ لِلْآلِهَةِ كُلِّهِمْ وَلِلْمَلَائِكَةِ الْمُضِيِّينَ كُلِّهِمْ وَلِلْأَنْوَارِ كُلِّهِمْ وَلِلْجُنُودِ كُلِّهِمْ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ الْإِلَهِ الْعَظِيمِ ثُمَّ يَقُولُ فِي الْخَامَةِ : أَسْجُدُ وَ أُسَبِّحُ لِلْجُنُودِ الْكِبَرَاءِ وَ الْآلِهَةِ التّبرّين الَّذِينَ بِحُكْمَتِهِمْ

(١) مرحوم علامه فقير محمد فزوي يني در حاشية نسخة خود از كتاب **النهج** ص ١٠٢ كه اكون در كتابخانه دانشكده ادبيات است ، بجای « يقنعه » نوشته است .

طعنوا وأخرجوا القلعة وقمعوها. ويقول في السادسة: أسجد وأُسَبِّحْ لِأَبِي الْمُظْمَةِ الْعَظِيمِ  
النَّيِّرِ الَّذِي جَاءَ مِنَ الْعَلَمِينَ وَعَلَى هَذَا إِلَى السَّجْدَةِ الثَّانِيَةِ عَشْرَةً فَإِذَا فَرَغَ مِنَ الصَّلَاةِ  
الْعُشْرَاءِ ابْتَدَأَ فِي صَلَاةٍ أُخْرَى وَلَهُمْ فِيهَا تَسْبِيحٌ لِحَاجَةِ بَنِي إِدْرِكَسَ . فَأَمَّا الصَّلَاةُ الْأُولَى  
فَعِنْدَ الزَّوَالِ وَالصَّلَاةُ الثَّانِيَةُ بَيْنَ الزَّوَالِ وَغُرُوبِ الشَّمْسِ ثُمَّ صَلَاةُ الْمَغْرِبِ بَعْدَ غُرُوبِ الشَّمْسِ  
ثُمَّ صَلَاةُ الْعَتَمَةِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ بِثَلَاثِ سَاعَاتٍ . وَيُفْعَلُ فِي كُلِّ صَلَاةٍ وَسُجْدَةٍ مِثْلُ مَا فُعِلَ فِي الصَّلَاةِ  
الْأُولَى وَهِيَ صَلَاةُ الْبُشَيْرِ . فَأَمَّا الصَّوْمُ فَإِذَا نَزَلَتِ الشَّمْسُ الْقَوْسَ وَصَارَ الْقَمَرُ نَوْرًا كُلَّهُ بِصَافٍ  
يَوْمَيْنِ لَا يَفْطُرُ بَيْنَهُمَا فَإِذَا أَهَلَ الْهَلَالُ بِصَافٍ يَوْمَيْنِ لَا يَفْطُرُ بَيْنَهُمَا ثُمَّ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ بِصَافٍ  
إِذَا صَارَ نَوْرًا يَوْمَيْنِ فِي الْعِجْدَى ثُمَّ إِذَا أَهَلَ الْهَلَالُ وَنَزَلَتِ الشَّمْسُ الدَّلُو وَمَضَى مِنَ الشَّهْرِ  
ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ بِصَافٍ حِينَئِذٍ ثَلَاثِينَ يَوْمًا يَفْطُرُ كُلَّ يَوْمٍ عِنْدَ غُرُوبِ الشَّمْسِ . وَالْأَحَدُ يَعْطُمُهُ  
عَاطَةُ الْمَنَانِيَةِ وَالْإِثْنَيْنِ يَعْطُمُهُ خَوَاصِمُهُمْ كَذَا أَوْجِبَ عَلَيْهِمْ مَا بِي .

### اختلاف المانوية في الإمامة بعد ماني

قال المانوية: لتأرتفع ماني إلى جنان التور أقام قبل ارتفاعه سيسى الإمام بعده  
فكان بَقِيمَ دِينِ اللَّهِ وَطَهَارَتِهِ إِلَى أَنْ تُوْفِيَ . وَكَانَتِ الْأُتُمَةُ يَتَنَاولُونَ الدِّينَ وَاحِدًا وَاحِدًا عَنْ وَاحِدٍ  
لَا اخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ إِلَى أَنْ تَطْهَرَتْ خَارِجَةٌ مِنْهُمْ بِسِرْفُونٍ بِالدُّنْيَا وَرِيَّةٍ فَطَعَنُوا عَلَى إِمَامِهِمْ  
وَامْتَنَعُوا مِنْ طَاعَتِهِ وَكَانَتِ الْإِمَامَةُ لَاتَمَّ الْإِيَابِلِ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا فِي غَيْرِهَا فَقَالَتْ  
هَذِهِ الطَّائِفَةُ بِخِلَافِ هَذَا الْقَوْلِ وَلَمْ يَزَالُوا عَلَيْهِ وَعَلَى غَيْرِهِ مِنَ الْخِلَافِ الَّذِي لَا فَائِدَةَ فِي ذِكْرِهِ  
إِلَى أَنْ اخْتَصَتْ الرِّيَاسَةَ الْكَلْبِيَّةُ إِلَى مَهْرٍ وَذَلِكَ فِي مَلِكِ الْوَلِيدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي وَلايَةِ  
خَالِدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقَسْرِيِّ الْعِرَاقِ وَأَضَمَّ إِلَيْهِمْ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ زَادَهُرْمُزُ فَصَكَتْ عَنْهُمْ  
مَدَّةٌ ثُمَّ فَارَقَهُمْ وَكَانَ رَجُلًا لَهُ دُبَابٌ عَرِيضَةٌ فَتَرَكَهَا وَخَرَجَ إِلَى الصَّدِيقَاتِ وَزَعَمَ أَنَّهُ يَرَى  
أُمُورًا يَنْتَكِرُهَا وَارَادَ الْمَحْقُوقَ بِالدُّنْيَا وَرِيَّةٍ وَهُمْ وَرَاءَهُ نَهْرٌ بُلُخٌ فَأَتَى الْمَدَائِنَ وَكَانَ بِهَا  
كَاتِبٌ لِلْحِجَاجِ بْنِ يَوْسُفَ ذُو مَالٍ كَثِيرٍ وَقَدْ كَانَتْ بَيْنَهُمَا سِدَاقَةٌ فَفَرَحَ لَهُ حَالُهُ وَالتَّسْبِيحُ الَّذِي  
أَخْرَجَهُ مِنَ الْجَمَلَةِ وَآتَهُ بِرِيْدِ خِرَاسَانَ لِيُنْضَمَ إِلَى الدُّنْيَا وَرِيَّةٍ . فَقَالَ لَهُ الْكَاتِبُ: أَخَا إِمَامَانِكَ  
وَأَنَا ابْنُكَ الْبَيْعِ وَأُفْقِمُ لَكَ مَا نَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَأَقَامَ عِنْدَهُ وَبَنَى لَهُ الْبَيْعَ فَكُتِبَ زَادَهُرْمُزُ  
إِلَى الدُّنْيَا وَرِيَّةٍ يَسْتَدْعِي مِنْهُمْ رُئِيسًا يَقِيمُهُ فَكُتِبُوا إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الرِّيَاسَةَ  
إِلَّا فِي وَسْطِ الْمَلِكِ بِيَابِلَ فَسَأَلَ عَمَّنْ بَصَلْعَ لَذَلِكَ فَلَمْ يَكُنْ غَيْرَهُ فَتَنَظَرَ فِي الْأَمْرِ فَلَمَّا

أجعل ومعناه حضرته الوفاة سألوه أن يجعل لهم رئيسا فقال : هذا مقلص قد عرفتم مكانه وأنا ارضاء وأتق بشديره لكم . فلتأمنوا زاده رمز أجمعوا على تقديم مقلص .

### فصارت المانوية فرقتين المهرية والمقلصية

وخالف مقلص الجماعة إلى أشياء من الدين منها في الوصالات حتى قدم ابو هلال الديحوري من افرقبتو قد انتهت بواسطة المانوية اليه وذلك في أيام ابي جعفر النصور فدعا المقالة إلى ترك ما رسمه لهم مقلص في الوصالات فاجابوه إلى ذلك . وظهر من المقالة في ذلك الوقت رجل يعرف بيزر مهر واستمال جماعة منهم وأحدث أشياء أخر ولم يزل أمرهم على ذلك إلى أن انتهت الرئاسة إلى ابي سعيد رجا فردهم في الوصالات إلى رأى المهرية وهو الذي لم يزل الدين عليه في الوصالات ولم يزل حالهم على ذلك إلى أن ظهر في خلافة المأمون رجل منهم احسبه يزدا نبخت فخالف في الامور وأدرى بهم ومالت اليه شريحة منهم .

### و مما نقصته المقالة على المهرية

أنهم زعموا أن خالد القسري حمل مهر على بفلتر ختمه بخاتم فشقو خلع عليه ثياب وتى . وكان رئيس المقالة في أيام المأمون والمعتصم ابو على سعيد ثم خلفه بعد (١) كاتبه نصر بن هرمز السمرقندي وكانوا يرخسون لأهل المذهب والداخلين فيه أشياء عظيمة في الدين وكانوا بخالطون السلاطين وبواكلونهم . وكان من رؤسائهم ابو الحسن الدمشقي . وقتل ماني في مملكة بهرام بن سابور ولما قتله سلبه نصفين التصف الواحد على باب والآخر على الباب الآخر (٢) من مدينة جند سابور . يسمى الموضعين العمار الاعلى و العمار الاسفل ويقال إنه كان في حبس سابور فلتامات سابور أخرجه بهرام وبقتل بل مات في الحبس والصلب لا شك فيه . حكى بعض الناس أنه كان أحفاد الرجلين وقيل الرجل اليمنى . و ماني ينتقص سائر الأنبياء في كتبه و يزى عليهم و برميهم بالكذب و يزعم أن التباطين استحوذت عليهم و تكلمت على آلسنتهم بل يقول في مواضع من كتبه إنهم شياطين فأما عيسى المشهور عندنا و عند التتارى فبزعم أنه شيطان .

(١) مرحوه علامة فقه عمد قرويني در حاشية نسخة خود از كتاب الفهرست . كما كون در كتابخانه دانشكده ادبيات است . بجای كلمة «بد» «جده» نوشته است .

(٢) طبع مصر ، باب آخر .

### قول الماتوية في المعاد

قال ماتي : إذا حضرت وفات الصديق أرسل اليه الإنسان القديم يأتمها بئرا بصورة الحكيم الهادي و معه ثلاثة آلهة و معهم الزكوة واللباس والمصابة والتاج وأكليل الثور ويأتمى معهم البكر الشبيهة بنسمة ذلك الصديق ويظهر لمسيطان الحرص والتهوة والطيابين فإذا رآهم الصديق استنات بالآلهة التي على صورة الحكيم والآلهة الثلاثة فيقربون منه فإذا رأتهم الشياطين وكلت هاربة وأخذوا ذلك الصديق والبسومات والتاج والإكليل واللباس وأعطوا الزكوة بيده وعرجوا بعفى عمود السبح إلى فلك القمر وإلى الإنسان القديم وإلى النهضة أم الأحياء إلى ما كان عليه أولا في جنان الثور . ثم يبقى ذلك الجسد ملقى (١) فتجذب منه الشمس والقمر والآلهة النيران القوي التي هي الماء والنار والتسيم فيرفع إلى الشمس فيصير آتيا ويقذف باقي جسده التي هي ظلمة كله إلى جهنم . فأما الإنسان المعارب القابل للدين والبر الحافظ لهما وللصديق فإذا حضرته وفاته حضر أولئك الآلهة الذين ذكرتهم وحضرت الشياطين واستغاثت و مت بما كان يعمل من البر وحفظ الدين والصديقين فيخلصونه من الشياطين فلا يزال في العالم شبه الإنسان الذي يرى في منامه الأحوال و يقوس في الوحل والعين فلا يزال كذلك إلى أن يتخلص بوره و روحه و يلحق بملحق الصديقين ويلبس لباسهم بعد المدة الطويلة من تردده . فأما الإنسان الآئيم المستعلى عليه الحرص والتهوة فإذا حضرته وفاته حضرته الشياطين فأخذوه وعذبوه وأروء الأحوال فيحضر أولئك الآلهة ومعهم ذلك اللباس فيظن الإنسان الآئيم أنهم قد جاءوا لخلاصه وإنما حضروا لتوبيخه وتذكيره أفعاله والزمان المحقة في ترك إغاثته الصديقين ثم لا يزال يتردد في العالم في العذاب إلى وقت العاقبة فيدحى به في جهنم . قال ماتي : فهذه ثلاث طرق يقسم فيه سمات الناس أحدها إلى الجنان وهم الصديقون والثاني إلى العالمو الأحوال وهم حفظة الدين ومعينو (٢) الصديقين والثالث إلى جهنم وهو الإنسان الآئيم .

كيف حال المعاد بعد فناء العالم وصفة الجنة والجحيم

قال : ثم إن الإنسان القديم يأتي من عالم الجدي والبشير من المشرق والبناء

الكبير من اليمن و روح الحياة من عالم المغرب فيفتنون على البيان العظيم الذي هو الجنة

(١) دراصل مطبوع : « ديفا ... منفا » و تصحيح از طبع مصر و حاشية نسخة مرحوم قزويني است .

(٢) دراصل مطبوع : « معينو » و تصحيح از سياق عبارات و حاشية نسخة مرحوم قزويني و طبع مصر است .

الجديدة مطبقين بتلك الجحيم فينظرون إليها ثم يأتي الصّديقون من الجنان إلى ذلك التور فيجلسون فيه ثم يتجملون إلى مجمع الآلهة فيقومون حول تلك الجحيم ثم ينظرون إلى عملة الآثم يتقلبون ويترددون ويتنوّرون في تلك الجحيم وليست تلك الجحيم قادرة على الإضرار بالصّديقين فأذا نظر أولئك الآثمون إلى الصّديقين يسألونهم ويتضرعون إليهم فلا يجيبونهم إلا بما لا منفعة لهم فيه من التوبيخ فيزداد الأثمة دماة ومما وغما فهذه صورهم أبد الأبد .

### اسماء كتب ماني

لعمري سبعة كتب : أحدها فارسي وثمة سورى ، بلغة سوريا ، فمن ذلك : كتاب سفر الاسرار ويحتوي على أبواب : باب ذكر الديّصانيين . باب شهادة يستأسف على العيب . باب شهادة ... على نفسه ليعقوب . باب ابن الأرملة ، وهو عند ماني المسيح المصلوب الذي صلبوه اليهود . باب شهادة عيسى على نفسه في يهودا . باب ابتداء شهادة اليمّين بعد غلبه . باب الأرواح السبع . باب القول في الأرواح الأربع الزوال . باب الصّحكة . باب شهادة آدم على عيسى . باب الشفاط من الدّين . باب قول الديّصانيين في النفس والجسد . باب الرّدة على الديّصانيين في نفس الحياة . باب الخنادق الثلاثة . باب حفظ العالم . باب الأيام الثلاثة . باب الآبياء . باب القيامة . فهذا ما يحتوي عليه سفر الاسرار . كتاب سفر الجبارة ويحتوي ... كتاب فرائض التّماعين . باب فرائض المجتبيين . كتاب الشايرقان ويحتوي على باب انحلال التّماعين . باب انحلال المجتبيين . باب انحلال الخطاة . كتاب سفر الاحياء ويحتوي ... كتاب فرقاطيا ويحتوي ...

### اسماء الرسائل التي لماني والأئمة بعده

رسالة الاصلين . رسالة الكبراء . رسالة هند العظيمة . رسالة هبي البر . رسالة قضاء العليل . رسالة كسكر . رسالة فتح العظيمة . رسالة أرمينية . رسالة اموليا الكافر . رسالة طيسفون في الورقة . رسالة الكلمات العشر . رسالة المعلم في الرسائل . رسالة وحم (١) في خاتم النّم . رسالة خبر هات في التّزمية . رسالة خبر هات في ... رسالة امهسم الطيسفونية . رسالة يحيى في الدملر . رسالة خبر هات في ... رسالة طيسفون إلى التّماعين . رسالة فافي . رسالة هدي الصغيرة . رسالة سيس ذات الوجهين . رسالة

(١) در طبع مصر : « رحمن » .



بابل الكبيرة . رسالة سيس و فتق في الصور . رسالة الجنة . رسالة سيس في الزمان .  
 رسالة سمير في العشر . رسالة سيس في الزمان . رسالة التدبير . رسالة أبا التلميذ .  
 رسالة ابري إلى الرها . رسالة أبا في الحب . رسالة ميسان في النهار . رسالة أبا في ...  
 رسالة حرا في الهول . رسالة أبا في ذكر القلب . رسالة عبد يسوع في المصبات .  
 رسالة حرا في الوصايات . رسالة شابل وسكي . رسالة أمي في الزكوات . رسالة  
 حدانا في الحمامة . رسالة أفقورنا في الزمان . رسالة زكو في الزمان . رسالة سهراب  
 في العشر . رسالة الكرخ والعرا . رسالة سهراب في الفرس . رسالة ابراحيا . رسالة  
 أمي يساهم المهندس . رسالة ابراحيا البرفر . رسالة المعمودية . رسالة يحيى في الدراهم .  
 رسالة الفند في الاعشار الاربعة و بعد ذلك رسالة الفند في التمد الاول . رسالة مو  
 في ذر الوصايات . رسالة يوحنا في تدبير الصدقة . رسالة السماعين في الصوم والتذ . رسالة  
 السماعين في النار الكبرى . رسالة الاهواز في ذكر الملك . رسالة السماعين في تعبير  
 يزدان بخت . رسالة ميني الفارسية الاولى . رسالة ميني الثانية . رسالة العشر والصدقات . رسالة  
 اردشير و ميني . رسالة سلم و غصرا . رسالة حطا . رسالة خبرها في الملك . رسالة  
 ابراحيا في الاستاء (١) والمرضى . رسالة اردد في الدواب . رسالة ابا في الخفاف . رسالة  
 الحملان الثيرة . رسالة مانا في التلميح . رسالة مهر السماع . رسالة فيروز و راسين .  
 رسالة عبدبال في سفر الاسرار . رسالة سمعون و دمين . رسالة عبدبال في الكسوة .  
 قلعة من اخبار النانية و نقلهم في البلدان و اخبار رؤسائهم

اول من دخل بلاد ماورالنهر من غير التمنية من الأديان : النانية و كان السبب  
 فيه ان ماني لما قتله كسرى و صلبه و حرّم على اهل مملكته الجدل في الدين جعل  
 يقتل أصحاب ماني في أي موضع وجدهم فلم يزالوا يهربون منه إلى ان عبروا نهر  
 بلخ و دخلوا في مملكة خان فكانوا عندد و خان بلسانهم لقب بلفيتون به ملوك الترك  
 فلما نزل النانية ببلاد النهر (٢) إلى ان انتشر أمر الفرس و قوى أمر العرب فعادوا إلى  
 هذه البلاد . و سبما في فتنة الفرس و في أيام ملوك بني أمية فإن خالد بن عبد الله القسري

(١) در اصل مضبوط و « استحي » . (٢) مرحوم علامه فقيد محمد قزويني . در حاشية نسخة  
 خود . « اكنون در مذهبانه دانشكده ادبيات است » در اینجا « بغواضات » افزوده است .

كان معنا<sup>(١)</sup> بهم إلا أن الزباسة كانت تعقد ألا يزال في هذه الديار. ثم بعض الرئيس إلى حيث يأمن من البلاد. وآخر ما انجلوا في آتاء المقتل فأتهم لحقوا بغراسان خوفا على نفوسهم من تبقى منهم شر أمره وتثقل في هذه البلاد. وكان اجتمع منهم سمرقند نحو خمس مائة رجل فاشتهر أمرهم وأراد صاحب خراسان قتلهم فأرسل إليهم ملك القين. وأحسب صاحب التغرغر يقول: إن في بلاد من المسلمين أضاف من في بلادك من أهل ديني ويحلف له إن قتل واحدا منهم قتل الجماعة به وأخرب المساجد وترك الارصاد على المسلمين في سائر البلاد فقتلهم فكف عنهم صاحب خراسان وأحد منهم الجزية. وقد قلوا في الموانع الإسلامية. فأما مدينة السلم فلمت يعرف منهم في اتمام معز الدولة نحو ثلثمائة وأما في وقتنا هذا فليس بالحضره منهم خمسة أنفس. وهو لا القوم يستون أجابى وهم برستاق سمرقند والسند وخاصة بنو نخت. اسماء وذكر رؤساء المانية في دولة بني العباس وقيل ذلك

كان<sup>(٢)</sup> الجعدي درهم الذي ينسب اليه مروان بن محمد فقال مروان الجعدي وكان مؤدبا له ولبلده فادخله في الزندقة وقتل الجعد هشام بن عبد الملك في خلافته بعد أن أطال حبسه في بيد خالدين عبد الله القسري فقال إن آل الجعد رفعوا قمة إلى هشام يشكون ضعفهم وطول حبس الجعد فقال هشام أهو حتى بعد؟ وكتب إلى خالد في قتله فقتله يوم أضحي وجعله بدلامن الأضحية بعد أن قال ذلك على المنبر بأمر هشام فأية كان يرمى أعنى خالد بالزندقة وكانت أمه نصرانية وكان مروان الجعدي زنديقا.

ومن رؤسائهم المتكلمين الذين يظهرون الإسلام ويعتنون الزندقة ابن طالتوت. أبو شاذان. ابن أبي شاذان. ابن الاعلى الحرزي. نعمان بن أبي العوجا. صالح بن عبد القدوس. وهؤلاء كتب مصنف في نصره الإثني ومذاهب أهلها وقد نقضوا كتباً كثيرة مستنفاها المتكلمون في ذلك. ومن الشعراء: بشارة بن برد. اسحق بن خلف. ابن ساه. سالم الخاسر. علي بن الخليل. علي بن ثابت. ومن أشهر أخبار أبو عيسى الوارث و أبو العباس الثاشي والجيهاني<sup>(٣)</sup> محمد بن أحمد.

(١) ط. «يعنى» (مطابق طبع مصر) درست ببغداد. (٢) مرحوم. علامة فقيه محمد قزويني  
در نسخة خود بعد از كلمة كان «ط». منهم «الزود» است. (٣) مرحوم. علامة فقيه محمد قزويني  
در حاشية نسخة خود نوشته است. «ط». الجيهاني.

### ذكر من كان يرمى بالزندقة من الملوك والرؤساء

قيل إن البرامكة بأسرها الأمعة من خالدين برمك كانت زنادقة وقيل في الفضل وأخيه الحسن مثل ذلك وكان محمد بن عبيد الله كاتب المهدي زنديقاً واعترف بذلك فقتله المهدي . فرائت بخط بعض أهل المذهب أن المأمون كان منهم وكذب في ذلك : قيل كان محمد بن عبد الملك الزيات زنديقاً .

### ومن رؤسائهم في المذهب في الدولة العباسية

أبو يحيى الراس . أبو علي سعيد . أبو علي رجا . يزدان بنخت وهو الذي أحضره المأمون من الرى بعد أن أئتمه طاعة المتأسمون فقال له المأمون : أسلم يا يزدان بنخت فلولا ما أعطيناك آباء من الأمان لكان لنا ولك شأن . فقال له يزدان بنخت نصيحتك يا أمير المؤمنين مسموعة وقولك مقبول ولكم ممن لا يجبر الناس على ترك مذاهبهم . فقال المأمون آجل وكان أنزله بتاحية المحرم ووكل به حفظة خوفاً عليه من الفوضى وكان فصيحا السنا .

### ومن رؤسائهم في وقتنا هذا

انتقلت الزيادة إلى سمرقند وصاروا يعقدونها ثم بعد أن كانت لانتم الأبيابيل صاحبهم ثم في وقتنا هذا .

### الديصانية

إنما سقى صاحبهم بديصان باسم نهر ولد عليه وهو قبل ماني والمنجبان قريب بعضهما من بعض وإنما بينهما خلف في اختلاط التور بالقلمة . . . وأصحاب ابن ديصان بنوا حي البطائح كانوا قديما وبالسين وخراسان أمم منهم متفرون لا يعرف لهم مجمع ولا بيعة . والمنائية كثير جدا .

### المرفونية

أصحاب مرفيون وهم قبل الذبصانية وهم طائفة من التصاري أقرب من المنائية والذبصانية وزعمت المرفونية أن الأصلين القدمين التور والقلمة وإن هاتين كونا ثالثا مزجها وخلطها . . . وهم يشترون بالتصانبة وهم بخراسان كثير وأمرهم ظاهر كظهور أمر المنائية .

ص ٣٣٨ (طبع مصر ص ٤٧٨) :

المصريين والشتين

وصاحبهم ماري الاستق وبرون مذاهب الشنوية ولا يعزّون الذبائح .

ص ١٧ (طبع مصر ص ٢٦) :

الكلام على القام المناني

الخط المناني مستخرج من الفارسي والتورباني استخرج مني كما أن المذهب  
من كسب من المجوسية والشميرانية وحروفه زائدة على حروف العربية وبهذا القلم يكتبون  
انجيلهم وكتب شرائعهم وأهل ماوراء النهر وسمو قد بهذا القلم يكتبون كتب الذين  
ويسمى ثم قلم الذين وللمرقبونية قلم يختصون به أخبرني الثقة أنه رأى قال وبشبه  
المناني إلا أنه غيرة وهذه أحرف المناني .

دك ملاح كراج و كلاب لب ماره و

له ذ م م لوع م ه ه س ر ع م م م م ح

ولهم سورة والحروف تختلف منها إنهم يكتبون

الصادك المبرك والها م والكاف م والناو

م م والها م  
م م م

ص ٢٥٨ (طبع مصر ص ٣٦١) | در أخبار الكندي، در قمت، كتيبه الفلكيات .  
كتاب رساله في الرد على المناينة في العشر مسائل في موضوعات الفلك (١) .

ص ٢٥٩ (طبع مصر ص ٣٦٢) | أيسأور، أخبار الكندي، در قمت، كتيبه الجدلليات .  
(١) شاید این رساله با « كتاب رساله في الرد على المناينة » كه بعد از كرش خواهد آمد یکی باشد .

کتاب رسالت فی الرد علی المناہیة. کتاب رسالت فی الرد علی التثویة.  
 س ۳۵۵ (طبع مصر ۴۹۰-۹۱: ) [در قسمت «مذاهب أهل القینوشی» من أخبارهم:]  
 ماحکله الرأهب التجزائی الوارد من بلدالعین فی سنة سبع وسبعین وثلثمائة...  
 وسألت الرأهب عن المذهب فقال أكثرهم تنویة وسمیة...  
 س ۳۵۶ (طبع مصر ۴۹۳: )

فانما مذهب الملك واکابر الناس فتویة وسمیة.

### اختلاف قراآت

یا

نسخه بدلهای قسمتی که درباره مانی و مانویان از الفهرست نقل شده است (۱)  
 ص ۱۴۹ س ۱۶۰ (بجای فتق) : L. «فتق» : V. «فتق» : H. (بجای برزام) :  
 «بردزام» : L. «برزام» : V. «برزام» : (بجای الحکائیة) : H.C. «الحکائیة» : L.  
 «الحسر کائیة» : V. «الحسر کائیة» :

ص ۱۵۰ س ۱۰۱ (بجای میس) : H.C. «میس» : (بجای مرمریم) : C. «مریم» :  
 (بجای وقیل) : V. «دیفال» : (بجای اسقف) : L.H.C. «اسقف» : S. «بجای  
 قنی» : H.C. «فهی» : L. «متی» : V. «متی» : (بجای والهربان) : C. «والهربان» :  
 H. «والهربان» : L. «والهربان» : V. «والهربان» و بعقبه فلیشر Fleischer  
 «اسقف فهی و الهربان» را باید «اسقف قنی و الهربان» خوانند. (بجای  
 حوحی) : L. «جرجی» : V. «جرجی» : V.L. «باکابا» و ندارد. (بجای  
 اخنف) : C. «اخیف» : (بجای الرجل) : C. «الرجل» : S. «بجای یشزل»  
 : V.L. «بقول» : S. «بجای طیسفون» : H.C. «طیسفون» : (بجای فتق) : L.  
 «فتق» : V. «فتق» : (بجای یحضر کما) : H. «محضر کما» : S. «بجای فتق» :

(۱) در این کتاب چنانکه قبلاً ذکر شد از الفهرست طبع لیبزیک استفاده شده است و فلورسل  
 ناشر کتاب مزبور در صفحه سوم آن «یس لز مقیمه که ۲۲ صفحه است و با ارقام معروف برومی  
 معروف) از نسخ اساس طبع و علام اختصاری که برای آنها فرار داده است سخن میگوید علام مذکور  
 برای نمایانن نسخه بدلهای دواینجا نیز بکار رفته است.

L. : « فُتِق » . (بجای تَأَكَل) . V.H. : « ياكل » . L. : « ياكل » . (بجای تَشْرِب) .  
 V.H. : « يشرب » . س ۶ . (بجای تَشْكَح) . H. : « يشكح » . L. : « يشكح » .  
 (بجای تَكْرَر) . H. : « يكرّر » . L. : « يكرّر » . V. : « يكرّر » . و كَرَّرَ . (بجای قُتِق) . L. :  
 « قُتِق » . س ۷ . (بجای دَسْتِمَان) . C. : « دَسْتِمَان » . H. : « دَسْتِمَان » . L. :  
 « دَسْتِمَان » . (بجای بِالْمَغْسَلَةِ) . L. : « بِالْمَغْسَلَةِ » . V. : « بِالْمَغْسَلَةِ » . (بجای بِالْبَطَانِحِ)  
 L. : « وَبِالْبَطَانِحِ » . س ۱۰ . (بجای فَبَصَد) . H. : « فَبَصَد » . (بجای بَرَد) . V. :  
 « بَرَد » . (بجای أَبَاهُ) . H. : « أَبَاهُ » . س ۱۲ . (بجای اثْنَا عَشَرَ) . H.C. : « اثْنَا عَشَرَ » . (بجای  
 حَسَنان) . H. : « حَسَنان » . L. : « حَسَنان » . س ۱۳ . (بجای الثُّوم) . V. : « الثُّوم » .  
 س ۱۴ . (بجای اَعْتَرَل) . L. : « اَعْرَل » . س ۱۵ . (بجای بَأَن) . C. : « بَأَن » . L.H. :  
 « بَأَن » . (بجای تَطَهَّر) . H. : « تَطَهَّر » . L. : « تَطَهَّر » . V. : « تَطَهَّر » . (بجای فَعَالَ) . V. :  
 « فَعَالَ » . س ۱۶ . (بجای فَنَادَى) . H. : « فَنَادَى » . V. : « فَنَادَى » . س ۱۸ . (بجای  
 وَ اخْتَارَكَ) . H. : « اخْبَارَكَ » . (بجای لِرَسَالَتِهِ) . L. : « لِرَسَالَتِهِ » . س ۱۹ . (بجای  
 تَدْعُو) . V.H. : « يَدْعُوا » . (بجای وَ تَحْتَمِلُ) . V.L.H. : « وَ يَحْتَمِلُ » . س ۲۰ .  
 (بجای المَانُوِيَّةُ) . L.H.C. : « المَانُوِيَّةُ » . (بجای اَرْدَشِير) . V.H. : « اَرْدَشِير » .  
 س ۲۲ . (بجای زَكُوَا) . C. : « زَكُوَا » . H. : « زَكُوَا » . V. : « زَكُوَا » . س ۲۳ . (بجای  
 الْعَالُوسُ) . C. : « الْعَالُوسُ » . H. : « الْعَالُوسُ » . L. : « الْعَالُوسُ » . V. : « الْعَالُوسُ » .  
 س ۲۴ . (بجای طَعْلُوسُ) . C. : « طَعْلُوسُ » . V.L. : « طَعْلُوسُ » . (بجای اَنْطُونِيَانُوسُ)  
 L. : « اَنْطُونِيَانُوسُ » . V. : « اَنْطُونِيَانُوسُ » .

ص ۱۵۱ س ۲ (بجای الْفَارْقَلِيطُ) . L. : « الْفَارْقَلِيطُ » . V. : « الْفَارْقَلِيطُ » . س ۳ .  
 C. : « كَتَبَ » . رَا نَدَارْد . س ۴ . (بجای وَجَوَلَ) . V.H. : « وَجَوَلَ » . س ۵ . V.L. :  
 « اخذ فَبِرُوز » . رَا نَدَارْد . س ۷ . C. : « كَلِمَةُ عَلِي » . رَا نَدَارْد . س ۸ . (بجای بَعَزَا) . V. : « بَعَزَا » .  
 س ۱۰ . (بجای فَي) . L. : « مِنْ » . V.L. : « كَلِمَةُ نَاحِيَةِ » . رَا نَدَارْد . س ۱۱ . V.L. :  
 « تَبَارَكَ وَ » . رَا نَدَارْد . س ۱۲ . (بجای وَبَنَاءُ الْعَالَمِ وَالْحُرُوبِ) . V.L. : « رَبَّنَا الْجَبَرُوت » .  
 س ۱۵ . (بجای وَالْغَيْبِ) . V.L. : « وَالْفَيْتِ » . C. : « رُوحَانِيَّة » . رَا نَدَارْد . س ۱۶ . (بجای  
 وَالْمَرْوَةِ) . H.C. : « وَالْمَرْوَةِ » . V.L. : « اَزَلْتَان » . رَا نَدَارْد . س ۱۷ . (بجای وَالْغَيْبِ)

V.L. : والفيت . س ١٨ . ( بجای والکون ) . C. : « فالکون » . ( بجای خمسة )  
 II. : خمس . س ١٩ . ( بجای الثياب ) . L. : « الصاب » . V. : « الصفات » . ( بجای  
 والسموم ) . V. : « والتسيم » . ( بجای الـکون ) . V.L. : « الثور » . س ٢٠ . ( بجای حاجز )  
 V. : « حائر » . ( بجای يمتنه ) . L. : « يمينه » . س ٢١ . ( بجای نهاية ) . V.L. : « بهاء » . س ٢٢ .  
 ( بجای عناصر ) . V.L. : « عناصر » . ( بجای ازليّة ) . L. : « بازلّيّه » . V. : « نازليّه » . س ٢٣ .  
 V.L. : « أربع » را ندارد و بعد از کلمه « دواب » « أربعة » دارد . V.L. : « هذا » را ندارد .  
 ص ١٥٢ س ١٩ ( بجای واضطرط ) . V. : « واضطرط » . ( بجای ومّر ) . V. : « ومّر » و H.  
 این کلمه را ندارد . س ٢٤ . V.L.H. : « الثور » ١٠ ندارد . س ٣٠ ( بجای بعض ) . L. : « بعضه » .  
 س ٣٦ . ( بجای اقهره ) . H.C. : « القهرة » . ( بجای اولئک ) . C. : « اولئک » . س ٣٧ ( بجای  
 قاولد ) . V. : « قاولد » . ( بجای بروج ) . C. : « بروج » . H. : « تزوج » . L. : « بروج » .  
 ( بجای يمتنه ) . C. : « ثمانية » . H. : « ثمانية » . ( بجای عالميه ) . C. : « عالميه » . ( بجای  
 ومضمره ) . C. : « ومضاميره » . ( بجای الاثنى عشر ) . H. : « الاثنا عشرة » . س ٣٨ .  
 V.L. : « کلمه » « القديم » را ندارد . C. : « کلمه » « الظلمه » را ندارد . س ٣٩ . ( بجای واتخذهم )  
 V.L. : « واعدهم » . س ٤٠ . ( بجای بالنور المسبغ ) . C. : « بالنور المسبغ » . H. : « بالنور  
 المسبغ » . L. : « بالنصر المسبغ » . V. : « بالنصر المسبغ » . ( بجای بالمادهى ) . Codd. : « بالمادى » .  
 ( بجای الهباء ) . L.H.C. : « الهباء » . V. : « الهباء » . س ٤١ . ( بجای كالمجن ) . L.H.C. :  
 « كالمجن » . V. : « كالجن » . ( بجای والسنان ) . H. : « والسناد » . V. : « والسان » .  
 س ٤٢ . ( بجای الحريرى ) . C. : « الحرلى » . H. : « العربى » . V. : « العربى » .  
 س ٤٣ . ( بجای جثة ) . C. : « جبة » . H. : « حده » . س ٤٤ . ( بجای فاقتتلوا ) . C.  
 « فاقتتلوا » . H. : « فاقبلوا » . س ٤٥ . ( بجای واستنقذه ) . C. : « واستنقذه » . س ٤٦ .  
 ( بجای حبيب ) . L. : « حذب » . V. : « حديث » . ( بجای وخلص ) . H.C. : « وخلص » .  
 L. : « وجلس » . V. : « وجلس » . س ٤٧ . ( بجای الجهنمات ) . V. : « الجهات » . ( بجای البهجة )  
 H. : « البهجة » . L. : « البهجة » . س ٤٨ . ( بجای طعمناالى ) . H.C. : « طعمناالى » . L. : « طعمناالى » .  
 V. : « طعمنافى » . ( بجای غور ) . V.L. : « غورا » . ( بجای نلک ) . Codd. : « ذلك » .

(بجای وابصر) : V.L. « وابصر » ، س. ١٩ ، (بجای واثر جریون) : L.H. « والرحریون »  
 V. « والحریون » و C. از « والرحریون » تا « المظلمة » راندارد . س. ٢١ ، (بجای  
 ابلیس) : V.L. « الانسان » . (بجای بالانسان) : V.L. « بابلیس » . س. ٢٢ ، (بجای  
 فما) : L.H.C. « بما » . س. ٢٣ ، (بجای والترویج) : V. « والترویج » . س. ٢٤ ،  
 (بجای والاذاء) : V. L.H. « والادواء » . (بجای فما) : L.H.C. « بما » .

ص ١٥٣ س. ٢ ، (بجای واشباه) : C. « و غیر » . (بجای والحسن) : V.  
 « والحسن » . س. ٣ ، (بجای الدرن) : C. « الدرد » . س. ٥ ، (بجای والثمور) : H.  
 « والممریر » . L. « والثمور » : V. « والشر » : V.L. « فمنها هذا الماء » راندارد .  
 س. ٦ ، (بجای والتخنیق) : H. « والمحسق » : V. « التحسق » . س. ٧ ، (بجای بالاجناس  
 الخمسة) : V.L.H. « بالاجناس » . س. ٨ ، (بجای غورالعمق) : L. « عورالقمر » : V.  
 « عون القمر » . (بجای تزید) : V.C. « یزید » : L. H. « مزید » . س. ٩ ، (بجای  
 العربیة) : L. « الحدیث » : V. « الحدیث » . س. ١١ ، (بجای و بنائه) : V.C.  
 « و بنائه » : H. « وسانه » . س. ١٢ ، (بجای لنخلص) : C. « لبخلص » : H. « لنخلص » : V.L.  
 « لمعاص » . (بجای وثمانی) : C. « وثمان » . س. ١٣ ، (بجای لكل) : H.C. « الكل » .  
 س. ١٤ ، (بجای واسه كل) : V. « واسه لكل » . س. ١٥ ، (بجای فی) : V.L. « علی » .  
 س. ١٦ ، (بجای عتبات) : V.L. « ساعات » . (بجای واحدة) : Codd. « واحد » .  
 H. « وفی كل سعة » راندارد . (بجای اثنی) : V.L.H. « اثنا » . س. ٢١ ، (بجای  
 الحر) : V.L. « الجن » . (بجای الذی) : H.C. « التی » . س. ٢٢ ، (بجای السبح)  
 C. « الصبح » : L. « الشبح » : V. « السبح » . س. ٢٣ ، (بجای فیدفع) : V.  
 « فترفع » . (بجای تدفع) : H. « يدفع » : V. « ترفع » . (بجای التسیح) : L.  
 « الشبح » : V. « السبح » . س. ٢٤ ، (بجای فیسیر) : L. « فیسیر » : V. « قسیر » .

ص ١٥٤ س. ١ ، (بجای منمقد) : V.L. « فتمقد » . (بجای نقدر) : V.H. « یقدر » .  
 H.C. « فمند ذلك » راندارد . (بجای یرتفع) : C. « تربیع » : H. « مرصع » .  
 س. ٢ ، (بجای لحمل) : L. « حمل » : V. « بحمل » . (بجای فیخنلط) : C.



فیخلط \* V. L. H. : قمتخلط \* . س ۳ : ( بجای د تقور ) C. : و بمورر \* H. :  
 و بعز \* V. : و بغور \* . ( بجای قمتظلم ) V. H. C. : فیضظلم \* . ( بجای  
 یتخلل ) H. C. : بشعل \* . س ۵ : ( بجای فانا ) C. : فلما اذا \* . س ۶ : ( بجای  
 فیزجرها ) C. : فیزجرها \* H. : فتوحرها \* L. : فرجزها \* V. : فرجزها \* .  
 ( بجای فترجع ) L. H. C. : فیرجع \* . س ۷ : ( بجای قبرقد ) V. : فرقد \* .  
 ( بجای بسد ) C. : یشد \* . ( بجای فیردما ) V. : فردما \* . س ۸ : V. L. :  
 ( و اذاها ) و اندارد . ( بجای وزعت ) V. : وزعت \* . ( بجای المایة ) V. L. :  
 الملیسة \* . س ۱۱ : ( بجای الاراکنة ) C. : الار کنة \* . س ۱۳ : ( بجای حواء )  
 C. : حواء \* . ( بجای رأی ) V. : رأی \* . س ۱۴ : ( بجای و طیبه ) C. : و  
 طینه \* H. : و طنه \* L. : و طیبه \* . ( بجای استلبه ) L. H. C. : استله \* .  
 س ۱۶ : ( بجای و یوضح ) L. : فیوضح \* . س ۱۷ : بعد از \* الار کونین \* در V. :  
 الشهوتوالحرص \* و در L. : والحرص \* دارد . ( بجای فحبسوه ) V. : فحبسوهما \*  
 ( بجای واستنقدوا ) C. : واستبدروا \* H. : واستدروا \* . س ۱۹ : ( بجای یدنو )  
 C. : یریدا \* V. L. H. : یدنوا \* . س ۲۰ : ( بجای بالشیق ) V. H. : بالشیق \* .  
 س ۲۳ : ( بجای نسبی ) H. : یسبی \* V. : فسمی \* . ( بجای ابنة ) در اینجا  
 بعد از آن L. H. C. : ابنت \* .

ص ۱۵۵ س ۱ : ( بجای جاز ) H. : جاز \* V. L. : صار \* . س ۳ : ( بجای  
 فریاد ) L. H. C. : فریاد \* . ( بجای بر فریاد ) H. C. : بر فریاد \* L. : بر فریاد \* .  
 س ۵ : ( بجای مکن ) L. : مم \* V. : تم \* . س ۶ : ( بجای فشکا ) V. : فاشمکی \* .  
 س ۷ : ( بجای قدمقه ) L. : فدقه \* V. : فقذقه \* . س ۹ : ( بجای رطانة ) C. :  
 \* رطان \* V. L. : بطلان \* . ( بجای التسمیر ) C. : لیسر \* H. : لیسر \* .  
 ( بجای و تصدت ) C. : و تصدر \* . ( بجای الشجر ) V. L. H. : الشجر \* س ۱۱ :  
 V. L. : و اعتل \* را ندارد . س ۱۳ : ( بجای فاخذہ ) C. : واخذہ \* H. : واحدة \* .  
 س ۱۳ : ( بجای فانفذ ) H. C. : فانفذ \* . ( بجای و بیاعدوها ) V. H. C. : و

تباعدها . L. : و ساعدواًمر . س ۱۶ : ( بجای دائرات ) V. L. : دوائر .  
 س ۱۵ : ( بجای و تنجی ) V. L. H. : و سحی . س ۱۶ : V. : له . را ندارد .  
 ( بجای واحد ) V. L. H. : واحد . س ۱۷ : ( بجای البهاء ) H. C. : البها .  
 ( بجای الی آدم ) V. : آدم . س ۱۸ : ( بجای بقدی ) C. : نعدی . س ۱۹ :  
 ( بجای شائل ) C. : شایل . H. : شایل . س ۲۰ : ( بجای الی آدم ) H. : دلام .  
 س ۲۱ : ( بجای رآه ) V. L. : راه . ( بجای شائل ) C. : شایل . H. : شائل .  
 ( بجای وعذله ) C. : و عدله . ( بجای منطلق ) C. : منطلق . V. H. : بتطلق .  
 L. : منطلق . س ۲۲ : ( بجای نور ) H. C. : نور . ( بجای و اقام ثم ) V. :  
 فاقام . س ۲۳ : ( بجای شائل ) C. : شایل . H. : شائل . L. : شائل .  
 ( بجای و زوفر باد ) C. : و زوفر باد . H. : و زوفر باد . L. : و زوفر باد . V. :  
 " و زوم باد " . ( بجای و بر فریاد ) C. : و بر فریاد . H. : و بر فریاد . L. :  
 " و بر فریاد " . V. : و بریاد . ( بجای دیروا ) C. : دیروا . H. : دیروا .  
 ( بجای بالصدیقوت ) C. : بالصدیقون . ( بجای نحو ) V. H. C. : نحن .

ص ۱۵۶ س ۱ : ( بجای ازلیین ) V. : ازلیتین . س ۳ : ( بجای والفیب ) L. :  
 " والفیب " . V. : والفیب . س ۴ : ( بجای بهجته ) C. : و بهجته . س ۵ :  
 ( بجای یشرق ) V. L. H. : یسرق . س ۷ : ( بجای وطیبا طیبیا ) H. C. : وطینا  
 طینا . V. L. : طیبیا طیبیا . ( بجای ابوابات ابوابات ) L. : ابواما ابواما .  
 س ۹ : ( بجای و ازهر ) C. : و اظهر . ( بجای و ظلالا ظلالا ) L. H. : و ظلالا  
 V. : و ظلالا . س ۱۱ : H. : قال . را ندارد . س ۱۲ : ( بجای العاملون ) C. :  
 " العایمون " . H. : العامسون . س ۱۴ : ( بجای اعماق ) L. : اغماق . ( بجای  
 و اغوار ) L. : و اغوار . ( بجای و غیاس ) C. : و عیاس . H. : و عیاس .  
 س ۱۵ : ( بجای متشعبة ) H. C. : متشعبة . L. : ( ؟ ) V. : متشعبة . ( بجای  
 حرشات ) C. : حرشاث . V. : حرسات . ( بجای و بنایع ) ناشر کتاب  
 " و بنیع " را ترجیح میدهد . ( بجای و من ردم ) C. : من ردم . س ۱۶ : ( بجای

من بلاد) V. : \* و من بلاد \* . (بجای ارفع) V. : \* ارفع \* . س ۱۷ \* (بجای حمة)  
 L. : \* خمسة \* V. : \* حمة \* . (بجای غور) L. : \* غور \* . س ۱۸ \* (بجای  
 الزقية تراب و عناصر) C. : \* الوفية دباب و عیاض \* H. : \* الوفية دباب و عناصر \*  
 L. : \* الوفية و تراب و عناصر \* V. : \* الوفية و تراب و عناصر \* . (بجای و عناصر)  
 H. C. : \* و عیاض \* (بجای الريح) H. : \* الدلیج \* . (بجای و عناصر) C. : \* و عیاض \*  
 L. H. : \* و عناصر \* . س ۱۹ \* (بجای ثلثكن) L. : \* لثيك \* V. : \* لبيثك \* . (بجای  
 و ثلثك) : \* و ثلثك \* L. : \* و مسك \* V. : \* و بیثك \* . س ۲۱ \* (بجای  
 الانسان) H. C. : \* الانسان \* H. : \* كلمة \* ان \* را ندارد . س ۲۳ \* (بجای اذبة) H. :  
 \* اذبة \* L. : \* اذبة \* . س ۲۴ \* (بجای و الشعر) V. L. : \* و الشعر \* . (بجای و الرماء)  
 C. : \* و الرماء \* L. : \* و الرماء \* V. : \* و الثراب \* . س ۲۵ \* H. : \* و \* . را ندارد .  
 ص ۱۵۷ س ۱۹ \* (بجای بقمه) H. C. : \* بقمه \* . (بجای و بون) L. :  
 \* و بون \* . س ۲۰ \* (بجای السقاء) V. L. : \* الساقين \* . (بجای خوانیم) L. : \* خوانیم \* .  
 س ۲۱ \* V. L. : \* ابدأ \* را ندارد . (بجای الاربع) H. C. : \* الاربعة \* . س ۲۳ \* (بجای  
 فيمسخ) L. : \* قبت - حج \* . س ۲۴ \* (بجای مسجد) V. : \* المسجد \* . بعد از \* مسجد \*  
 C. : \* هالكلام (الكلام) \* ) را دارد . (بجای مبارك) V. L. : \* مبارك \* . س ۲۵ \*  
 (بجای و مسبح) L. : \* و مسبح \* V. : \* و مسبح \* . س ۲۷ \* (بجای الحياء) H. :  
 \* الحياء \* . س ۲۸ \* (بجای اسجد و اسبح) V. : \* اسجدوا و سبح \* . س ۲۹ \* (بجای  
 و عالموك) V. C. : \* و عالمون \* . س ۳۱ \* (بجای و حیا و بر) H. : \* و حيوه  
 و بر \* L. : \* و حنو و بر \* V. : \* و حنو و سر \* . (بجای للآلهة) C. : \* للآله \* .  
 (بجای و للملائكة) Codd. : \* و الملائكة \* . س ۳۲ \* (بجای و للانوار) L. H. :  
 \* للانوار \* . V. : \* و الانوار \* . H. C. : \* و للجنود كلهم \* را ندارد . س ۳۳ \*  
 (بجای الكبير) C. : \* الاكبر \* H. : \* المكبر \* . (بجای و للآلهة) C. : \* الاله \*  
 L. : \* و الآلهة \* .

ص ۱۵۸ س ۲۴ \* (بجای المغرب) V. L. : \* الغمة \* . (بجای غروب) V. L. :  
 \* المغرب \* . V. L. : \* از \* الشمس \* (س ۲۴) \* تا \* المغرب \* (س ۲۵) را ندارد . س ۲۶ \*

(بجای البشیر) : L. : « السر » : V. : « السفر » . (بجای بسم) : H. : « بسم » . س ۷ : V. L. :  
 از « بسم بومین » تا « اهل الهلال » را ندارد . س ۹ : V. L. : « حینشد »  
 را ندارد . س ۱۰ : (بجای المناشیة) : H. C. : « المناشیة » . (بجای اوجب) :  
 C. : « وجب » . س ۱۱ : (بجای المانویة) : V. : « المانویة » . س ۱۳ : (بجای عن) :  
 V. : « مد » . س ۱۵ : (بجای بالدمناوریة) : C. : « بالدمناوریة » : H. : « بالدمناوریة »  
 . I. : « بالدمناوریة » . س ۱۵ : (بجای تتم) : Cold. : « تتم » . س ۱۷ : (بجای اقلت) :  
 V. : « اقلت » . (بجای فی ولاية) : V. L. : « وفی ولاية » . س ۱۸ : (بجای القسری) :  
 C. : « القسری » : H. : « القسری » . V. L. : « العرق » را ندارد . (بجای وانتم) :  
 V. : « فانتم » . (بجای زاد هرمز) : H. : « زاد هرمز » . L. : « زاد مهر » : V. :  
 « زاد مهر » . س ۱۹ : (بجای له) : H. C. : « فی » . (بجای دنیا عریضة) : H. C. :  
 « دسا عریضه » : V. : « دیناً عریضه » . س ۲۳ : (بجای اینی) : H. C. : « این » : L. :  
 « اینی ای » . (بجای البیع) : C. : « التبع » . (بجای زاد هرمز) : H. : « زاد هرمز » : L. :  
 « زاد مهر » : V. : « زاد مهر » .

ص ۱۵۹ س ۱ : (بجای انحل) : H. : « انحل » : V. L. : « از تجر » . (بجای  
 سألوه) : V. : « یسألوه » . (بجای فقال) : V. : « فقال لهم » . س ۲ : (بجای وابق)  
 C. : « وابق » : H. : « وابق » . (بجای زاد هرمز) : H. : « زاد هرمز » : L. : « زاد هرمز »  
 V. : « زاد هرمز » . س ۳ : (بجای المانویة) : L. : « المانویة » . (بجای والمقلاصة)  
 H. L. : « والمقلاصة » . س ۵ : (بجای الدبحوری) : V. L. : « الدبحوری » . (بجای  
 المانویة) : L. : « المانویة » . س ۶ : (بجای وظهر) : V. : « قطهر » . (بجای من) : C. :  
 « فی » . س ۷ : V. L. : « فی ذلك الوقت » تا « الى ان ظهر » (اؤن س ۱۰) را ندارد .  
 (بجای بیزرمهر) : H. C. : « بیزرمهر » . (بجای واستمال) : Cold. : « واستمال » .  
 س ۱۰ : (بجای یزدان بخت) : C. : « بردان بخت » : H. : « برداشت » : L. : « من ادبخت »  
 V. : « ابن ادبخت » . (بجای فخالف) : C. : « مخالف » : H. : « مخالف » . (بجای وادری  
 بهم) : H. : « وادری » : L. : « وازد مهم » : V. : « این عبارت را ندارد . س ۱۲ : (بجای  
 و ماتمته) : C. : « و ما فملته » . س ۱۳ : (بجای القسری) : C. : « القسری » . (بجای

مهر) : V. : « حمهرا » : س ١٤ : « (بجای سمید) : V. : « سعد » : « (بجای ثم) : L. :  
 « بن » : V. : « بن » : « (بجای خلفه) : V. : « خلفه » : س ١٥ : « (بجای هرمزد) :  
 C. : « هرمز » : L. H. : « هرمزد » : س ١٦ : « (بجای بخالطون) : C. : « بخالطون » :  
 س ١٨ : « (بجای الباب) : L. H. C. : « باب » : « (بجای المار - والمار) : V. : « المان -  
 والمان » : س ٢٠ : « (بجای والصلب) : V. : « واما الصلب » : « (بجای لا) : V. : « ولا » :  
 « (بجای بعض) : V. L. : « عن بعض » : « (بجای الرجلین) : V. : « الرجل » : س ٢١ :  
 « (بجای ینتقص) : C. : « ینتقص » : H. : « سقص » : L. : « سقص » : س ٢٢ : « (L. H. C. :  
 « یزعم » : « را ندارد » : س ٢٣ : « (بجای فیزعم) : L. : « فزعم » : V. : « فزع » : V. :  
 پس از کلمه « شیطان » عبارات ذیل را دارد :

وحاشاهُ ثم حاشاهُ من نسمة الشیطان الی عیسی النبی علیہ السلام والحال ان الشیطان  
 کافر بالله و یخلف فی الشار کذک ان مانی شیطان الاغ و یخلف بحسب استداد الشیطان الی  
 عیسی النبی علیہ السلام و جمیع الانبیاء من طرفه الله معصمون من هذه اللغوآت و مسلمون  
 فمن انکر هذا القول الصحیح فقد نری بعد موته فی الآخرة : « یقولون باقوا هم مانیس  
 فی قلوبهم الايمان والحاصل ان المانی مطرود من رحمة الله کمطرود الشیطان من الجنة  
 و مسلمون فلتکن امانة الله علی الکاذبین فی حق الانبیاء .

ص ١٦٠ س ٢ : « (بجای راتها نیرا) : C. : « الها » : H. : « الهاسرا » : L. : « المسر » :  
 V. : « المنیر » : « (بجای بصورة) : L. : « الصورة » : س ٣ : « (بجای الركوة) : C. :  
 « الزکوة » : V. : « الركوة » : س ٤ : « (بجای البکر) : L. : « النکر » : « (بجای  
 الشیبة) : C. : « الشیبة » : « (بجای بسمه) : C. : « بسمه » : H. : « بسمه » : L. : « بسمه » :  
 V. : « بنسبه » : س ٥ : « (بجای فیقربون) : H. : « مقربون » : س ٦ : « (بجای دلت هاربه) :  
 V. : « وکوا هاربی » : س ٧ : « (بجای الركوة) : H. : « الزکوة » : L. C. : « الزکوة » :  
 « (بجای السج) : V. H. : « السج » : L. : « السج » : C. : « کلمه السج » : « را ندارد » : س ٨ : « (بجای  
 التهنئة) : H. : « التهنئة » : L. : « البهجة » : V. : « التهنئة » : « (بجای تم) : H. : « لم » : س ٩ :  
 « (بجای فیتجندب) : C. : « فیتجندب » : H. : « فیتجندب » : V. : « فیتجندب » : س ١١ : « (بجای

المقابل (H.C.) : القاتل : V. : الغالب : س ١٣ : (بجای فیخلمونه) : L. : «فيخلمونه  
 بد : V. : فيخلمون : (بجای شبه) : H. : سنه : (بجای منامه) : L. : «مثاله :  
 س ١٤ : (بجای الاحوال) : H. : الاهواء : (بجای فلا) : V. : ولا : س ١٧ : (بجای  
 واروه الاهوال) : C. : وآزوه : (بجای فيحضتر) : H. : قحضتر : L. : فحضتر :  
 س ١٨ : (بجای لغلاصه) : C. : الغلاصه : V.L.H. : الغلاصه : (بجای لتوببخه) : H. :  
 التوببخه : L. : التوبخه : V. : از : وانما : فاه : الحجة : وانداد : س ١٩ :  
 (بجای قيدجی) : V. : قيدجی : (بجای به) : H.C. : بهم : س ٢٠ : (بجای سمات)  
 C. : سمات : H. : قديمات : H. : الي : وانداد : س ٢٣ : (بجای الجدی)  
 V.L. : الحری : (بجای البشير) : V.C. : والفسير : L.H. : والنسر : س ٢٤ :  
 (بجای الکبير) : H.C. : I. : الکسر : V. : الکثر : (بجای والبناء : الين) : C. :  
 والسالكين : (بجای البنيان) : C. : الثنيان : H. : اللسان : V.L. : الشان :  
 ص ١٦١ س ١ (بجای مطيقين) : V. : «مطيقين» : (بجای انيهائم) : H.C. : «اليهائم» :  
 (بجای ذلک) : V.L. : ذلک : س ٢ : (بجای فيجلسون) : V.L. : فيجلس : (بجای  
 فيه ثم) : V.L. : فيه : س ٣ : (بجای و ينصرون) : H.C. : و ينصرون : L. : و  
 بصرون : V. : و ينصرفون : (بجای في ثلث) : V.H.C. : في ذلك : (بجای قانزوة)  
 L. : مادة : س ٤ : (بجای نظر) : L. : نظروا : (بجای لآ نمون) : H. : الانيمون :  
 (بجای و ينصرفون) : H.C. : و ينصرفون : L. : ينصرفون : س ٥ : (بجای فلا)  
 C. : ولا : (بجای بجيبونهم) : V. : يحسبونهم : س ٦ : (بجای سورتهم) : H.C. : I. :  
 صورهم : س ٨ : V.L. : «فمن ذلك» : وانداد : س ٩ : (بجای الاسرار) : V. :  
 الاسفار : (بجای ابواب : باب) : H. : باب : و V.L. : ابن كهمر انداد : س ١٠ : (بجای  
 ليعقوب) : H.C. : يعقوب : س ١١ : (بجای يهودا) : V.H.C. : يهوذا : (بجای  
 اليمين) : V.L. : اليمين : (بجای غلبه) : H.C. : عليه : I. : عليه : س ١٢ : (بجای  
 السبع) : V.L. : السبعة : (بجای الاربع) : H. : الاربعه : (بجای الزوال) : H. :  
 الزوال : و V. : ابن كلمه را نداد : س ١٣ : (بجای السقاط) : V.C. : السقاط :

H. : « السلفط » . س ۱۵ . ( بجای الاسرار ) . V. : « الاسفار » . C. : « و یحتوی » . را ندارد . بعد از « و یحتوی » . L. : « علی » . و . V. : « علی مواضع » . دارد . س ۱۶ . ( بجای فرائض ) . V. : « قرائس » . ( بجای المجتبین ) . C. : « المجتبین » . H. : « المحسن » . L. : « المجتبین » . ( بجای شایرفان ) . C. : « السایروان » . H. : « السایروان » . L. : « السایرفان » . V. : « السائرولان » ( محتمل است السائر ) . ( بجای و یحتوی ) . V.H. : « یحتوی » . س ۱۷ . ( بجای انحلال ) . C. : « الحلال » . ( بجای المجتبین ) . C. : « المجتبین » . H. : « المحسن » . L. : « المحسن » . V. : « المحسن » . ( بجای الخطاة ) . L.H.C. : « الخطاء » . V. : « الخطا » . V.C. : « و یحتوی » . را ندارد . س ۱۸ . ( بجای فرقاطیا ) . C. : « فرقاطیا » . H. : « فرقاطیا » . V.L. : « فرقاطیا » . V. : « و یحتوی » . را ندارد . س ۲۰ . ( بجای هند ) . V.L. : « الهند » . س ۲۱ . ( بجای قضاء ) . H. : « و ما » . س ۲۲ . ( بجای طبسئون ) . H.C. : « طبسقون » . L. : « طسمون » . س ۲۳ . ( بجای وحمی ) . V.L. : « وحمی » . ( بجای خبرهات ) . L.H. : « حرهاب » . V. : « جرهات » . ( بجای التقریة ) . C. : « التقریه » . H. : « الحریه » . ( بجای خبرهات ) . L.H.C. : « حرهاب » . V. : « این کلمه را ندارد » . V.C. : « فی » . را ندارد . س ۲۴ . ( بجای امهم ) . L. : « امهمسم » . ( بجای الطیسقونیه ) . C. : « الطیسقونیه » . V.L. : « الطیسقونیه » . ( بجای المظیر ) . H. : « المظ » . L. : « القطر » . V. : « المقطر » . ( بجای خبرهات ) . L.H. : « حرهاب » . V. : « جرهان » . V. : « کلمه » . فی « را ندارد . C. : « از » رسالة حرهاب « تا » وافی « را ندارد . س ۲۵ . ( بجای وافی ) . H. : « وافی » . L. : « وافی » . V. : « وافی » . ( بجای سیس ) . H.C. : « سلس » . V.L. : « این کلمه را ندارد » .

ص ۱۶۲ س ۱ . ( بجای سیس ) . H.C. : « سلس » . ( بجای وفاق ) . H. : « وفاق » . V.L. : « وفی » . س ۲ . ( بجای سمپوس ) . H. : « سمپوس » . V.L. : « سمپوس » . ( بجای العشر ) . L. : « المر » . ( بجای أبنا ) . L. : « انا » . ( بجای التلیذ ) . C. : « لتلیذ » . س ۳ . ( بجای امری ) . V.L. : « مانی » . ( بجای ابافی ) . C. : « ابافی » .

( بجای میان ) H.C. : میان . V. : رساله ابافى . . . را ندارد . س ۴  
 ( بجای الهول ) V.L. : الهولب . ( بجای المصبات ) C. : « المصبات » . H. : « الهصب »  
 L. : « المصبات » . س ۵ : ( بجای شایل ) H. : « شائل » . L. : « شاس » . V. : « ساس » .  
 ( بجای و سکتى ) L. : « و سلى » . V. : « و سلبا » . ( بجای ابى ) H.C. : « ابى »  
 V.L. : « ابى » . س ۶ : ( بجای افقورا ) H. : « افودما » . V.L. : « افورما » . ( بجای  
 زكو ) V.H. : « زكو » . L. : « زكو » . ( بجای سهراب ) L. : « سهوان » . V. : « ؟ »  
 از رساله زكو « نا » العشر ( س ۷ ) را ندارد . س ۷ : ( بجای العشر ) L. : « المر » .  
 ( بجای والعراب ) L. : « والعراب » . V. : « والعرا » . ( بجای سهراب ) V.L. : « سهوان » .  
 ( بجای الفرس ) V. : « المر » . ( بجای ابراحيا ) H.C. : « ابى احيا » . L. : « ابى احيا »  
 V. : « ابراخا » . س ۸ : ( بجای ابى بسم ) V.L. : « ابى سام » . ( بجای ابراحيا ) H.C. :  
 « ابى احيا » . V.L. : « ابى احد » . ( بجای المعمودبة ) H.C. : « المعمودبة » . س ۹ :  
 [ بجای افند ( كه دو بار آمده است ) ] H.C. : « افند » . ( بجای الاعشار ) H. :  
 « الاعشار » . V.L. : « الاعيان » . C. : بعد از كلمه « ذلك » له رسائل آخر دارد .  
 ( بجای السمند ) V.L. : « الشعب » . V. : « سو » را ندارد . س ۱۰ : ( بجای الوسائد )  
 V.L. : « الرسائل » . ( بجای بوخنا ) C. : « بوخنا » . H. : « برحنا » . L. : « بوخنا »  
 V. : « بوخنا » . س ۱۱ : ( بجای الكبرى ) L. : « البرى » . V. : « المرى » . ( بجای  
 الاهواز ) H.C. : « الاهوار » . ( بجای تعبير ) C. : « تغيير » . س ۱۲ : ( بجای يزدا بخت )  
 C. : « بردانبخت » . H. : « برداسحت » . L. : « برداسحت » . V. : « برداسحت » . ( بجای  
 مينق ) L. : « منبق و منبق » . V. : « منبق » . ( بجای مينق ) V.L.H. : « منبق » .  
 س ۱۳ : ( بجای سلم ) C. : « سلام » . ( بجای و عنصرا ) L. : « و عنصرا » . V. :  
 « و عنصرا » . ( بجای خبرهات ) H.C. : « حرهات » . L. : « حرهات » . V. : « حرهات » .  
 ( بجای ابراحيا ) H.C. : « ابراحيا » . V.L. : « ابى احيا » . س ۱۴ : ( بجای الخفاف )  
 L.H. : « الحفاف » . V. : « الجفاف » . س ۱۵ : ( بجای الحملان ) H.C. : « الحلان » .  
 ( بجای الثيرة ) H. : « اليعره » . L. : « السمرة » . V. : « السيرة » . ( بجای مانا ) H. :



« مانا » V.L. : « مانی » س ۱۶. [بجای عبدالبال (که دوبار آمده است) : H.C. :  
 « عبدال » V.L. : « عیدبال و عبدال » . (بجای سمعون) V.L. : « سمعون » .  
 س ۱۷. (بجای البلدان) V.L. : « البلاد » . س ۲۱. (بجای « خان » و «  
 خان ») . L. : « خان » و « و جان » V. : « خاقان » و « و خاقان » . س ۲۲.  
 (بجای انثر) L.H.C. : « انثر » .

ص ۱۶۳ س ۱. (بجای یعنا) H. : « بُعنا » V. : « یعنی » . (بجای نمقد)  
 C. : « یمقد » H. : « معد » V.L. : « مُعقد » . س ۳. (بجای بُقی) C. : « بقی » L. :  
 « بقی » V. : « بقی » . (بجای و تنقل) H. : « و یسقل » L. : « و یسقل » V. : « و یسقل » .  
 س ۴. (بجای و اراد) V. : « فاراد » . س ۵. (بجای التفرغز) H.C. : « المرعر » V. :  
 « البلفر » . س ۶. (بجای و بحلف) C. : « و تخلف » H. : « و یحلق » . (بجای واحد)  
 L.H.C. : « احدا » . س ۱۰. (بجای اُجاری) H. : « اجدی » L. : « اُجاری » V. :  
 « آحادی » . (بجای بتو نکت) H.C. : « بتو نکت » L. : « بتو نکت » V. : « سی نکت » .  
 س ۱۲. (بجای الجمد) C. : « جمد » . س ۱۵. (بجای و طول) V. : « بطول » . (بجای حی)  
 V. : « آحی » . س ۱۷. (بجای اعنی) H. : « ان » . س ۱۹. C. : « بعد از » الزندقة  
 « و هم » دارد . س ۲۰. V.L. : « الحریری » را ندارد . س ۲۱. (بجای الموجا) H. :  
 « المرجا » . (بجای مصنفة) V. : « مصنعة » . (بجای الاثنین) V.H.C. : « الاسبن »  
 L. : « الاسن » . س ۲۲. (بجای و من الشعراء) C. : « و من الشعراء المنانیه » .  
 س ۲۳. (بجای سمانه) C. : « سابه » L. : « سابه » V. : « سمانه » Hotling :  
 « سابه » . (بجای سلم) C. : « سلام » . (بجای الخاسر) Codd. : « الحاسر » hott.  
 « الحاشر » . س ۲۴. (بجای عیسی) V. : « موسی » .

ص ۱۹۴ س ۳. (بجای عبید) V. : « عبد » . س ۴. V. : « فقتله المهدی »  
 را ندارد . (بجای المذهب) L. : « المذاهب » . بعد از ذلك C. : « کذبافحشا » دارد .  
 س ۷. ناشران جلد دوم الفهرست طبع لیبزیک گویند : در اینجا ابو علی و جاسابقا  
 (در س ۱۵۹) ابو سعید و حه که نیز سمت بابت داشته اند که شماست و در هر دو جا و حه

و بارها ممکن است خواننده شود ولی در هر دو مورد (بجای رجا و رجا) باید گفت کلمه رجا صحیح می باشد. (بجای یزدانیخت) C. : «بردانیخت» H. : «بن دادشعب» L. : «بوداسخت» V. : «بوداسحب» S. ۸ : (بجای یا یزدانیخت) C. : «یا این بردانیخت» H. : «نابن داسخت» L. : «نابوداسحب» V. : «نابردسحب» S. ۹ : (بجای اعطیناک ائیه) L. : «اعطیت الی ائیه» V. : «ایاه» را ندارد. (بجای لکان) H.C. : «لکان» (بجای یزدانیخت) C. : «بردانیخت» H. : «نردانیخت» L. : «برداسخت» V. : «برداسحب» (بجای نصیحتك) V. : «نصحتك» S. ۱۰ : (بجای بجبر) C. : «تجبر» H. : «بجبر» S. ۱۱ : «بناحیه» را ندارد. S. ۱۴ : (بجای بمقدونها) V. : «بمقدونها» V.L. : «نم» را ندارد. (بجای تم) L.H.C. : «یتم».

## ۲۸

### کتاب

#### مفاتیح العلوم<sup>(۱)</sup>

تألیف

#### خوارزمی<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنه ۳۸۷ ه. ق.)

ص ۳۷ - ۳۸ (در «الفصل الخامس فی أسامی آریاب الملل والنحل المختلفة»):

(۱) مرحوم علامه فقید محمد قزوینی درباره تاریخ تألیف مفاتیح العلوم تحقیق دقیقی کرده است و آنرا در پشت نسخه خود که طبع لیپدن است و اکنون در کتابخانه دانشگاه ادبیات می باشد (نزدیک محل و تاریخ طبع کتاب) همچنین در حاشیه ص ۱ و ۲ مقدمه آن نوشته که خلاصه آن چنین است «این کتاب در زمان خلافت الطالع بالله بنام ابی الحسن عبیدالله بن احمد العتبی و ذیر نوح ثانی یعنی نوح بن منصور بن نوح بن نصر سامانی بین سنوات ۲۶۷ - ۲۷۲ ه. ق. تألیف شده است (برای مزید اطلاع یحواشی مستفاد کتاب مذکور رجوع شود) و در اینجا از طبعی که فن فلوین G. Van Vloten در سنه ۱۸۹۰ م. در لیپدن نشر کرده است نقل گردیده و علامه اختصاری نسخ اسامی طبع مزبور برای نمایانن نسخه بدنها نیز بکار رفته.

(۲) ابو عبد الملك محمد بن احمد بن یوسف خوارزمی معروف بکاتب.

المانوية (١) هم المانوية (٢) منسوبون (٣) إلى ماني (٤) ولا ادري لِمَ جعلوا (٥)  
 هذه النسبة على غير قياس وكذلك الحرنائية (٦) المنسوبة (٧) إلى حِرَّان والنعناوية  
 المنسوبة (٨) إلى عاني (٩) من اليهود. الزنادقة هم المانوية وكانت (١٠) المزدكية (١١) يستعملون  
 بذلك وهذا الذي ظهر في أيام قباض (١٢) وكان موبدان موبد (١٣) أي قاضي القضاة  
 للمجوس وزعم أن الأموال والحرم مشتركة وأظهر كتابا سماه زلفه (١٤) أو زعم أن  
 فيه تاويل الالبستا (١٥) وهو كتاب المجوس (١٦) الذي جاء به زرادشت (١٧) الذي يزعمون  
 أنه ليقيم (١٨) ففسبأ أصحاب هذا (١٩) إلى زلفه (٢٠) فقبل زندي (٢١) وأعربت الكلمة  
 فقيل للمواحد زنديق وللجماعة زنادقة . . . . .

الهامة (٢١) عند المانوية روح الطلعة وهو الذخان عندهم (٢٢).

ص ٥٠ د ر الفصل السابع في اصول الدين التي يتكلم فيها المتكلمون (١):  
 أولها القول في حدوث الأجسام والزدة على التحريرة . . . . والزدة على المعقلة وأنه  
 عز وجل (٢٣) قديم عالم قادر حي وأنه واحد والزدة على الثنوية من المجوس  
 والزنادقة (٢٤) . . . . .

- (١) D «المانية» E «المانية» B (٢) «المانية» E «المانية» BC (٣)  
 «ينسبون» E «منسوبون» C (٤) «المانى» C «جعل» E (٥)  
 الحرنائية ABC (٦) «منسوبون» C (A) «منسوبون» D «المنسوبون» C (٩)  
 «العاني» E «عاني» C (١٠) «وكان» B «حرف» و «را تدارد» D (١١)  
 «المزدكية» BCE (١٢) «قباض» B «موبد موان» C «موبد الموبدان» D «كلمة  
 «موبد» را تدارد وكلمة «أي» را اشارة دارد. و «بجاي موبد» E «موبد» C (١٤)  
 «زنده» E «زنده» ABCE (١٥) «الاشبه» D «السنى» C (١٦) «الكتاب»  
 (١٧) ABE (E الذين) «الذى يزعمون زرادشت جاء به يزعمون آتاني» و «بجاي زرادشت» C  
 «زرداشت» D (١٨) «فرذك» (١٩) «بجاي زلفه» E «زنده» و «بجاي زندي» «زندي»  
 (٢٠) D «زندي» را تدارد. A (٢١) «النهائية» B «الهامة» C «الهامة» D  
 «الهامة» E «الهامة» CD (٢٢) «يزعمهم» (٢٣) «بجاي عز وجل» D «تعالى»  
 C (٢٤) «المانية» والريحية على الزنادقة .

تَجَارِبُ الْأُمَمِ وَتَعَاقِبُ الْهَمَمِ (۱)

تأليف

ابوعلی مسکویه (۲)

(متوفی در ۹ ماه صفر سنه ۴۲۱ هـ. ق.)

ج ۱ ص ۱۷ :

وكان ابراهيم النبي صلى الله عليه في أيام الفتحاك و لذلك زعم قوم أنه نعروذ  
أو أن نعروذ عامل من عقاله ولم يتقل من أخباره عليه السلام شيء من التمثط الذي  
همنا بايراده في هذا الكتاب إلا أشياء حكاهما ماني وهي بعيدة من الحق فلذلك لم اوردها  
ولم انعرض لذكرها .

ج ۱ ص ۱۳۰ :

ومضت أيام سابور وهي ثلثون سنة حيدة وفي أيامه ظهر ماني الزنديق وكذلك  
آيام ابنه هرمز ... ثم مضت أيام ابنه بهرام بن هرمز كذلك وقتل ماني وسلخه ...

ج ۱ ص ۱۷۶ و ۱۷۷ :

وقام بالملك بعد قباد ابنه كسرى انوشيروان واستقبل الامر بجده وسياسة وحزم ...

---

(۱) از کتب مهمه تاریخ است و شامل حوادث بعد از طوفان تاسنه ۳۶۹ هـ. ق. میباشد . معجله اول و پنجم  
و ششم آثر آنتون کایانی Leone Caetani در سلسله انتشارات اوفاف کيب E.J.W. Gibb.  
از سنه ۱۹۰۹ م . تاسنه ۱۹۱۷ م . با جاب عکسی نشر کرده و جلد پنجم و ششم آثرا  
هـ. ف. آمد روز در سنه ۱۹۱۴ - ۱۹۱۵ م . در مصر نیز طبع نموده است .

(۲) ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب معروف بمسکویه از بزرگان علما، وحکماء و موزخان  
زمان خود میباشد .

و قتل قوماً من المانویة وثبتت له المجوسية القديمة وكتب في ذلك كتاباً بليغة إلى أصحاب  
الولايات والاصبهذين ...

## ۳۰

غُرُورُ أَخْبَارِ مَلُوكِ الْفَرَسِ وَ سِيَرِهِمْ <sup>(۱)</sup>

تأليف

أبي منصور عبد الملك بن محمد بن اسماعيل

التمالي النيسابوري

( ۳۵۰ - ۴۲۹ هـ . ق . )

م ۵۰۱ - ۵۰۳ ( در \* ملك بهرام بن هرمز \* ) :

قصة مانی الزندق المتبى لعنه الله <sup>(۲)</sup>

ظهر الملمون في أيام سابور فلم يظهر دعوته إلى أيام بهرام وقد آتته بقرانه  
بفتريقه له المزخرف ودينه المبهرجوز كرمقلسي <sup>(۳)</sup> في كتابه كتاب البدو والتاريخ  
أنه أول ماظهر في الأرض من أمر الزندق إلا إن الآسامي <sup>(۴)</sup> كانت تختلف عليها إلى  
أن سُخِيت اليوم الباطنية . و آتاني مانی بمينه <sup>(۵)</sup> بهرام امر بجمع الموازنة لمناظرته  
بحضرته فقال له موبدان موبد ما الذي تدعونا إليه ؟ قال رفض الدنيا و تخریبها و ترك  
مباضة النساء لينقطع النسل و يضمحل هذا العالم الجسدي الفاسد فإن الأرواح الطاهرة  
الإلهية قد امتزجت بالأبدان النجسة الأهرمئية ويزدان بتأدي بهمه الممازجة وراحته  
في التفريق بينهما ليتبدى خلقاً آخر و يستجد عالماً كما يريد فقال له الموبد الخراب

( ۱ ) این کتاب را زوتنبرگ ( H. Zotenberg ) برمان فرانسه ترجمه کرده است ومن

عربی و ترجمه زیبود توسط خود مترجم در سنة ۱۹۰۰ م . در پاریس طبع و نشر شده و در  
ابتعا ازطبع مذکور نقل گردیده است وعلام اختصاری نسخ اساس طبع زیبود برای نمایانن نسخه  
بدلها نیز بکار رفته . ( ۲ ) M : مانی اللین علیه لعائن الله . ( ۳ ) M : المقدسی .

( ۴ ) C : سامی . ( ۵ ) C و M : بینة و انعاود .

خير أم العمارة؟ قال خراب الأبدان عمارة<sup>(١)</sup> الأرواح. قال فأخبرنا عن قتلك أهو  
عمارة أم خراب؟ قال هو خراب البدن. قال فينبغي أن تقتلك<sup>(٢)</sup> ليصير بدنك خرابا  
و روحك عمارة<sup>(٣)</sup> فبهت الذي كفر. قال بهرام نحن بندا في التخريب بيدك و  
نعاملك بقولك و امر بجلدك فسلخ و حشى نينا و صلب على باب من ابواب جنسى سابور  
و يقال لذلك الباب إلى الآن باب عانى. و قتل من اتباع ماني اثنى عشر ألفا و تشدد<sup>(٤)</sup>  
على من يشتم منه رائحة الزندقة فأحبته الناس و اثنوا عليه...

## ٣١

كتاب

تعار التوب<sup>(٥)</sup>

في المصاف والمنسوب

تأليف

أبي منصور عبد الملك بن محمد بن اسماعيل

النعالي النيسابوري

ص ١٣٨-١٣٩ (در الباب الثاني عشر، فيما يضاف و يُنسب لاصحاب المذاهب  
والأهواء) :

ظرف الزنديق - أما قولهم أظرف من الزنديق فقد سار مثلا في زمان كثير  
نظر فاه و هو زمان المهدي و كانوا يرمون بالزندقة كصالح بن عبد القدوس و  
ابي الصاهية و بشار و حماد الراوية و حماد عجرد و مطيع بن اياس و يحيى بن زياد  
و علي بن الخليل و مثلهم و متن تقدمهم قليل كابن المقفع و ابن ابي العوجاء و ما منهم  
في الظاهر إلا تطيف البرقة جميل الشكل ظاهر المرأة فصيح اللهجة ظريف التفصيل

(١) Mss. « عمارة » . (٢) C. « تقتلك » M. « يتلك » . (٣) M. « عمارة » .  
(٤) C. « و تشدد » .

(٥) ابن كتاب در سنة ١٣٢٦ هـ . ق . ٠ ( ١٩٠٨ م ) در قاهرة بطبع و سید است .

والجملة والله أعلم بيوطنهم وضمائرهم . قال أبو قواس وكان ابننا يُعَدُّ فيهم :  
 نبيه 'مفتي' وظرف زنديق . وقد كان الجاهل الغرُّ من أهل ذلك العصر يتطفل على الزندقة  
 وبتحليلها ليعدَّ من العرفاء كما قال الشاعر :

نزندق معلما ليقول قوم      من الأدباء زنديق ظريف  
 فقد بقي الزنديق فيه وسما      وما قيل العُرف ولا الخفيف

قال الجاحظ : و رُبَّما سمع أحدهم ممن لا معرفة عنده ولا تحصيل له أن أترادفة  
 ظرفاء وآتهم عقلاء و أدباء و آتهم عبّاد و أصحاب اجتهاد و آّن لهم البصائر في دينهم  
 والبذل لمهجم و آّن هناك علما وتميزا وإسافا وتحصيلا فينزعونهم نزو المهر الارن  
 ويصعّون اليهم حنين الوال إلى المعجول ويتمب فيهم سبابة العاشق المتيم ويرى أنّه متى اتهم  
 بهم فقد قضى له بذلك كلّهُ فلا يزال كذلك حتى يسهل في طباعه ويرجع عنده أن  
 يزعم أنّه زنديق .

الفرق بین الفریق<sup>(۱)</sup>

و بیان الفرقة الناجية منهم

تألیف

أبو منصور بغدادی<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنه ۴۶۹ هـ . ق .)

ص ۷۹-۸۶ [طبع محمدبلدیر ص ۱۱۳-۱۲۶] (در «الفصل الثالث» من

الباب الثالث» فی بیان مقالات فریق السال من القدرية الممتزلة عن الحق «):

ذكر النظامية منهم، هؤلاء أنباع أبي اسحق<sup>(۳)</sup> بن سيار المعروف بالنظام  
والمعتزلة بموهون على الأعمار بدینه<sup>(۴)</sup> ودموهون أنه كان نظاماً للآلام المنشور والشعر  
الموزون و إنما كان ينظم الخرز في سوق البصرة و لآجل ذلك قيل له النظام و كان في  
زمان شبابه قد عاش قوماً من الثنوية و قوماً من السمنية . . . و أخذ من الثنوية قوله

(۱) این کتاب نخستین بار باعتناء محمد بلدیر در سنه ۱۹۹۰ م در مصر نشر گردیده است  
و سپس در سنه ۱۳۶۷ هـ . ق . (۱۹۴۸ م .) باعتناء «الشيخ عزت الخطار» و حواشی محمد  
زاهدین حسن الکوثری، هم در مصر، طبع شده . در اینجا از طبع سنه ۱۹۴۸ م . نقل  
گردیده است و موارد اختلاف با طبع محمد بلدیر که بعلامت اختصاری «ط . م . ب .» میباشد ،  
در حاشیه ذکر شده .

(۲) أبو منصور عبد القاهر بن طاهر بن محمد التنبی \* البغدادی ، از علما جلیل القدر  
زمان خود بوده است و در سنه ۴۶۹ هـ . ق . (۱۰۳۷ م) در اسفراغین وفات کرده .

(۳) «ط . م . ب .» «أبي اسحق إبراهيم بن سيار» .

(۴) «ط . م . ب .» «بدینه» .



بأن قائل العدل لا يقدر على فعل الجور والكذب . . . . و دون (١) مذاهب الثنوية ويدع  
الفلاسفة وشبه الملحدة في دين الإسلام . . . . ونحن نذكر في هذا الكتاب ما هو المشهور  
من فضائح النظام :

فأولها : قوله يا ن الله عز وجل لا يقدر أن يفعل بعباده خلاف ما فيه صلاحهم ولا  
يقدر على أن ينقص من نعمهم أهل الجنة ذرة لأن نعمهم صلاح لهم والنقصان مما فيه  
الصلاح ظلم عنده ولا يقدر أن يزيد في عذاب أهل النار ذرة ولا على أن ينقص من  
عذابهم شيئاً . و زعم أيضاً أن الله تعالى لا يقدر على أن يخرج أحداً من أهل الجنة عنها  
ولا يقدر على أن يلقى في النار من ليس من أهل النار ، قال لو وقف طفل على شفير  
جهنم لم يكن الله قادراً على إلقائه فيها وقدر الطفل على إلقاء نفسه فيها وقدرت الزبانية  
أيضاً على إلقائه فيها . ثم زاد على هذا يران قال إن الله تعالى لا يقدر على أن يسمي بصيراً  
أو يزمن صحيحاً أو يفقر غنياً إذا علم أن البصر والصحة والغنى أصلح لهم . وكذلك  
لا يقدر على أن يفتي فقيراً أو يصحح زميئاً إذا علم أن المرص والزمانة والفقر أصلح لهم  
ثم زاد على هذا أن قال إنه لا يقدر على أن يخلق حية أو عقرباً أو جسماً يعلم أن  
خلق غيره أصلح من خلقه . و قد أكفرته البصرية من المعتزلة في هذا القول وقالوا  
إن القادر على العدل يجب أن يكون قادراً على الظلم والقادر على الصدق يجب أن يكون  
قادراً على الكذب وإن لم يفعل الظلم والكذب لإقبحهما وإفناء (٢) عنهما وإعلمه (٣)  
بقضاء عنهما لأن القدرة على الشيء يجب أن يكون قدرة على ضده (٤) فإذا قال النظام  
إن الله تعالى لا يقدر على الظلم والكذب لزمه أن لا يكون قادراً على الصدق والعدل .  
والقول يران أنه لا يقدر على العدل كفر فما يؤدي إليه مثله . وقالوا أيضاً لا فرق بين قول  
النظام إنه يكون من الله تعالى ما لا يقدر على ضده ولا على تركه وبين قول من زعم  
أنه مطبوع على فعل لا يصح منه خلافه وهذا كفر فما يؤدي إليه مثله . ومن عجائب

(١) ط . . . ب . . . د . . . و . . . د . . .

(٢) ط . . . ب . . . د . . . و . . . د . . .

(٣) ط . . . ب . . . د . . . و . . . د . . .

(٤) ط . . . ب . . . د . . . و . . . د . . .

النظام في هذا المسألة إنه ستف كتاباً على الثنوية و تعجب فيه من قول المانوية بأن التور يمدح في أشكاله المختلفة بفعل<sup>(١)</sup> الخير و هي لا تقدر على الشر ولا يصح منها فعل الشرور و تعجب من ذم الثنوية الظلمة على فعل الشر مع قولها بأن الظلمة لا يستطيع فعل الخير ولا تقدر إلا على الشر . فيقال له إذا كان الله عنده مشكوراً على فعل الصل والصدق و هو غير قادر على فعل الظلم والكذب فما وجه انكرك على الثنوية في<sup>(٢)</sup> ذم الظلمة<sup>(٣)</sup> على الشر و هي عندهم لا تقدر على خلاف ذلك .

الفنيحة الرابعة من فضائحه : قوله أن الروح جنس واحد و آفاله جنس واحد و أن الأجسام ضربان حي و ميت و أن الحي منها يستحيل أن يصير ميتاً والميت يستحيل أن يصير حياً . و إنما أخذ هذا القول من الثنوية البرهمية<sup>(٤)</sup> الذين زعموا أن التور حي خفيف من شأنه الممود ابدأ و أن الظلام موات ثقيل من شأنه الثقيل ابدأ و أن الثقيل الميت محال أن يصير خفيفاً و أن الخفيف الحي محال أن يصير ثقيلاً ميتاً .  
الفنيحة الخامسة من فضائحه : دعواه أن الحيوان كله جنس واحد ... و زعم أيضاً أن الجنس الواحد لا يكون منه عملان مختلفان كما لا يكون من النار نسختين و تبريد ولا من الثلج تسخين و تبريد . و هذا تحقيق قول الثنوية أن التور يفعل الخير ولا يكون منه الشر والظلام بفعل الشر ولا يكون منه الخير لأن الفاعل الواحد لا يفعل فعلين مختلفين كما لا يقع من النار نسختين و تبريد ولا من الثلج تسخين و تبريد . و من العجب أنه ستف كتاباً على الثنوية ألزمهم فيه استحالة مزاج التور والظلمة إذا كانا مختلفين في الجنس والعمل وكانت جهات تعبر<sup>(٥)</sup> كها<sup>(٥)</sup> مختلفة . ثم زعم مع ذلك أن الخفيف والتقبل من الأجسام مع اختلافهما في جنسهما واختلاف جهتي حركتهما تتداخلان والمداخل في حيز واحد اعظم من المزاج الذي أكره على الثنوية .

(١) بجاء يمدح في أشكاله المختلفة بفعل « ط . م . ب . » يأمر أشكاله المختلفة بالظلمة بفعل « .

(٢) ط . م . ب . « في » ١ نداد .

(٣) ط . م . ب . « الظلم » .

(٤) ط . م . ب . « البرمانية » .

(٥) ط . م . ب . « تعبر كها » .

الفضيحة السادسة من فضائحه : قوله بأن النار من شأنها أن تملو بطباعها على كل شيء وأنها إذا سلمت من الشوائب الحابسة لها في هذا العالم ارتفعت حتى تجاوز السماوات والعرش ألا أن يكون من جنسها ما تتصل به فلا تفارقه . وقال في الروح أيضاً إنه إذا كان فارق الجسد ارتفع و يستحيل منها غير ذلك وهذا بعينه قول الثنوية إذا لذى شاب من اجزاء النور باجزاء الظلمة إذا انفصل منها ارتفع الى عالم النور فإن كان يثبت فوق السماء نوراً تتصل به الارواح فهو ثنوى وإن كان يثبت فوق الهواء نارا يخلص اليها التيران المرتفع في الهواء فهو من جملة الطبيعيين . . . فهو إما ثنوى وإما طبيعي يدلس نفسه في غمار المسلمين .

الفضيحة العاشرة من فضائحه : . . . و من عجائبه أنه أنكر على المانوية قولهم بأن الهامة (١) التي هي روح الظلمة عندهم قطعت بلادها وأفت الصفحة العليا (٢) من العلى (٣) حتى شاعدت النور وقال لهم : إن كانت بلادها لا تنتهي من جهة السفلى فكيف قطعتها الهامة (٤) لأن قطع ما لا نهاية له محال . ثم زعم مع ذلك أن الروح إذا فارق البدن قطع العالم إلى فوق مع قوله بأن المقطوع من المسالم غير متناهية الاجزاء . بل ككل قطعة منها غير متناهية الأجزاء فكيف قطعها الروح في وقت مثنام . ولأجل هذا الإلزام قال بالفكرة التي لم يسبق اليها من أهل الأهواء غيره . وأعجب من هذا أنه ألزم الثنوية بتناهي النور والظلمة من كل جهة من الجهات الست من أجل قولهم بتناهي كل واحد منها من جهة ملاقاته الآخر . فهل استدل بتناهي كل جسم من جميع جهات أطرافه على تناهي اجزائه في الوسط . و إذا كان تناهي الجسم من جهاته الست لا يدل عند على تنابه في الوسط لم ينفصل من الثنوية إذ (٥) قالوا إن تناهي كل واحد من النور والظلمة من جهة الملاقة لا يدل على تناهيهما من سائر الجهات . . .

الفضيحة الثانية عشر من فضائحه . . . وإما غير المحسوس فضربان قديم وعرض (٦)

(١) م . م . ب . « الهامة » .

(٢) م . م . ب . « الصفحة العليا » .

(٣) م . م . ب . « العليا » .

(٤) م . م . ب . « الهامة » .

(٥) م . م . ب . « إذا » .

(٦) م . م . ب . « و أعراض » .

و ليس طريق الملمس بهما الخبر و إنما يعلمان بالقياس والتقدير دون الحس والخبر .  
 فقيل له على هذا الاصل كيف عرفت أن محمدا صلى الله عليه وسلم كان في الدنيا وكذلك  
 سائر الانبياء والملوك . و إن كانت الاخبار عندك لا يعلم بها شيء ؟ فقال : إن الذين  
 شاهدوا النبي صلى الله عليه وسلم (١) اقتطعوا منه حين رأوه قطعة توزعوها بينهم ووصلوها (٢)  
 بأرواحهم فلما اخبروا التابعين عن وجوده خرج منهم بعض تلك القطعة فانصل بأرواح  
 التابعين فترفعه التابعون لارتصال أرواحهم ببعضه . و هكذا قصة الثاقلون عن التابعين  
 ومن نقلوا عنهم إلى أن وصل إلينا . فقيل قد علمت اليهود والنصارى والمجوس والزنادقة  
 أن نبيتنا عليه السلام كان في الدنيا أفتزعم أن قطعة منه اتصلت بأرواح الكفرة ....  
 ص ١٠١ (طبع محمد بدر ١٥٣) :

ذكر الجعفرية منهم هؤلاء أتباع جعفر بن (٣) أحدهما جعفر بن حرب والآخرون  
 جعفر بن مبرور وكلامهما للفتنة رأس والمجتهالة أساس أما جعفر بن مبرور فإنه زعم أن  
 في قتلى هذه الأمة من هو شر من اليهود والنصارى والمجوس والزنادقة . هذا مع قوله  
 بأن الفاسق موحد وليس بمؤمن ولا كافر فجعل الموحد الذي ليس بكافر شرّاً من التثوي  
 الكافر ....

ص ١٠٣ (ص ١٥٦ و ١٥٧ طبع محمد بدر) :

و روى هشام ايضا عن يحيى بن اكرم عن ابي يوسف أنه سُئل عن المعتزلة  
 فقال : هم الزنادقة ....

ذكر الثمائية منهم هؤلاء أتباع ثمامة بن اشرس النميري من مواليهم وكان زعيم  
 القدرية في زمان الثمائيين والمعتمد والواثق . وقيل إنه هو الذي أغوى المأمون  
 بأن دعاه إلى الاعتزال وانفرد عن سائر أسلاف المعتزلة ببدعتين أكثرته لاقه كلها  
 فيها . أحدهما : أنه كنا شاركة أصحاب المعارف في دعواهم أن المعارف ضرورية زعم  
 أن من لم يضر الله تعالى إلى معرفته لم يكن مأموراً بالمعرفة ولا منتهياً عن الكفر وكان

(١) ط . م . ب . «عنه السلام» .

(٢) ط . م . ب . «وصلوها» .

(٣) ط . م . ب . «جعفر بن» .

مخلوقاً للسخرية<sup>(١)</sup> والاعتبار فحسب كائنات الحيوانات التي ليست بمكلفة. وزعم لآجل ذلك أن عوالم الدهرية والصارى والزائدة يصيرون في الآخرة تراباً .

ص ١٦٢ - ١٦٤ (طبع محمد بن عبد الله بن ٢٥٤-٢٥٦) [در الفصل الثاني عشر من فصول هذا الباب<sup>(٢)</sup> في ذكر أصحاب التناسخ من أهل الأهواء و بيان خروجهم عن يرفد الإسلام]:

وقد ذهبت المائوية أيضاً إلى التناسخ وذلك أن مائى<sup>(٣)</sup> قال في بعض كتبه إن الأرواح التي تفارق الأجسام نوعان: أرواح الصديقين وأرواح أهل الضلالة. فأرواح الصديقين إذا فارقت أجسادها سرت في عموماً الصبح إلى التور الذي فوق الغلوك فبقيت في ذلك العالم على السرور الدائم، وأرواح أهل الضلالة إذا فارقت الأجساد وأرادت اللحق بالتور الأعلى ردت منعكة إلى السفلى. فتتناسخ في أجسام الحيوانات إلى أن تصفو من شوائب القلعة ثم تلتحق بالتور العالي.

و منهم<sup>(٤)</sup> عبد الكريم بن أبي العوجاء . وكان خال معن بن زائدة . وجمع بين أربعة أنواع من الضلالة . أحدها أنه كان يرى في السر دين المائوية من الثنوية والثاني قولاً بالتناسخ والثالث ميله إلى الزايفة في الإمامة والرابع قوله بالقدر في أبواب التعديل والتجوير<sup>(٥)</sup> . وكان وضع أحاديث كثيرة يأسنيد يفتريها من لا معرفة له بالجرح والتعديل . ونلك الأحاديث التي وضعها كلها ضلالات في التشبيه والتعطيل وفي بعضها تغيير أحكام الشريعة وهو الذي أسند على الزايفة صوم رمضان بالهلال وردهم عن اعتبار الأهلة بحساب وضعه لهم ونسب ذلك الحباب إلى جعفر الصادق ورفع خبر هذا الضال إلى أبي جعفر محمد<sup>(٦)</sup> بن سليمان عامل المنصور على الكوفة فأمر بقتله فقال لن يقتلوني لقد وضعت

(١) ط . ج . ب . «السخرية» .

(٢) أي «الباب الرابع» من أبواب هذا الكتاب . في بيان الفرق التي انتمت إلى الإسلام وليست منها .

(٣) ط . ج . ب . «مائى» .

(٤) ضمير دو «منهم» راجع بـ «أصحاب التناسخ» است .

(٥) ط . ج . ب . «التجوير» .

(٦) ط . ج . ب . «أبي جعفر بن محمد ...» .

اربعة آلاف حديث احللت بها الحرام وحرمت بها الحلال وفطرت الزافة في يوم من ايام صومهم و سَوَّ مَتَهُمْ في يوم من اَيَّام فطرهم .

ص ٢٠٦ - ٢٠٧ (طبع محمد بدر ص ٣٣٢ - ٣٣٣) [ در فصل الثالث من فصول هذا الباب \* (١) في بيان الأصول التي اجتمع عليها أهل السنة :

وقالوا في الفرق بين الرسول والنبي : " ان كل من نزل عليه الوحي من الله تعالى على لسان ملك من الملائكة وكان مؤيَّدا بنوع من الكرامات النافضة للعداات فهو نبي " ومن حصلت له هذه القفة وخص أيضا بشرع جديد او بفسخ بعض احكام شريعة كانت قبله فهو رسول . وقالوا ان الانبياء كثير ، والرسل منهم ثلاثمائة وثلاثة عشر . و أول الرسل ابو جميع البشر و هو آدم عليه السلام و آخرهم محمد صلى الله عليه وسلم على خلاف قول المجوس في دعواهم ابو جميع البشر كيهو مرت (٢) الماقيب بكتشاء (٣) وخلاف قولهم ان آخر الرسل زرادشت (٤) . وخلاف قول من زعم من الغرمية ان الرسل تشرى لا آخر لهم وقالو بنبوة موسى في زمانه . خلاف قول منكريه من البراهمة و المانوية الذين انكروه مع اقرار المانوية بمبى عليه السلام ....

وقالوا بتكفير كل من تنبى سواه كان قبل الاسلام كزرادشت و يوراسف (٥) ومانى وديصان وهرقيون (٦) وهدك اوبعد كمسيلمة وسجاح (٧) والاسود بن زيد الغنسي وسائر من كان بعدهم من المنتبين .

ص ٢١٥ - ٢١٦ (طبع محمد بدر ص ٣٤٨ - ٣٤٩) [ در \* الركن الخامس عشر ، من الفصل الثالث ، من الباب الخامس \* ] :

(١) يعني « الباب الخامس » من أبواب هذا الكتاب ، في بيان اوصاف الفرقه الناجية وتحقق التجاذها و بيان محاسنها .

(٢) ط . م . ب . « كيهو مرت » .

(٣) ط . م . ب . « بكل شاه » .

(٤) ط . م . ب . « ان اجزاء الرسل زرادشت » .

(٥) ط . م . ب . « يوراسف » .

(٦) ط . م . ب . « منقبور » .

(٧) ط . م . ب . « سجاح » .

و اجمع فقهاء الاسلام على استباحة ذبائح اليهود والنصارى وعلى جواز  
نكاح نسائهم و على جواز قبول الجزية منهم و إنما اختلفوا فى مقدار الجزية . . . . .  
واختلفوا ايضا فى وجوب الجزية على الشيخ الفاضل منهم فأوجبها الشافعى ولم  
يوجبها ابو حنيفة إلا على من كان منهم ذا تدبير فى الحروب واختلفوا فى الثنوية من  
المانوية الذبائح بانيقوى الرقيونية الذبائح قالوا يقدم الثور والغنم وزعموا أن العالم مرگب  
منهما و أن الخير والنفع من الثور و أن الشر والضرر من الغنم فزعم بعض الفقهاء أن  
حكمهم كالمجوس وأباح أخذ الجزية منهم مع نحرهم ذبائحهم ونسائهم . والصحيح عندها  
أن حكمهم فى النكاح والذبيحة والجزية كحكم عبدة الأصنام والأوثان وقد بينا ذلك  
قبل هذا .

## ۳۳

امالى (۱)

تأليف

سيد مرتضى (۲)

(۳۵۵-۴۳۶ هـ . ق .)

ج ۱ ص ۸۸-۱۰۳

[ قال المرتضى رضى الله عنه ] .. وكما أنه فى الجاهلية وقبل الإسلام وفى ابتدائه

(۱) ابن كتاب بنوان « غرر الفوائد فى التفسير والحديث والآداب » نیز معروف است و از طبعی  
که در سنة ۱۲۲۰ هـ . ق . دو چهار جلد دومعبر منتشر شده است و در جلد اول آن (ص ۸۸-۱۰۳)  
راجع بر نامة مطالبی دارد که با حذف بسیاری از آنها در اینجا نقل گردیده .

(۲) ابوالقاسم علی بن طاهر بن احمد بن حسین بن موسی الحسینی از بزرگان علماء  
صرغود و در بغداد تقیه سادات بوده است .

قوم يقولون بالدهر و ينفون الصانع و آخرون مشركون يعبدون غير خالقهم ويستنزلون الرزق من غير رازقهم اخبر الله عنهم في كتابه و ضرب لهم الامثال و كثر عليهم البينات والاعلام فقد نشأ بعد هؤلاء جماعة ممن يستتر باظهار الاسلام ويحقن باظهار شعائره والتحول في جملة اهل دمه وماله زنادقة ملحدون وكفار مشركون فمنهم عز الاسلام عن المظاهرة و البجاء خوف القتل الى المسافرة و بلبية هؤلاء على الاسلام و اهل اعظم و اغلظ لا تهم يدخلون في الدين و يموهون على المنصفين بجائز رابط و رأى جامع فعل من قد آمن الوحشة و وثق بالأنسة بما يظهره من لباس الدين الذى هو منه على الحقيقة غار و با توابعه غير متوار... كما حكى ان عبد الكريم بن ابي العوجاء قال لما قبض عليه محمد بن سليمان و هو الى الكوفة من قبل المنصور و احضره للقتل و ايقن بمفارقة الحياة لئن قتلتهم لى لقد وضعت فى احاديثكم أربعة آلاف حديث مكتوبة ممتوعة... والمشهودون من هؤلاء الوليد بن يزيد بن عبد الملك و الحثادون: حثاد الزاوية و حثاد بن الزبير قان و حثاد عجرة و عبد الله بن المقفع و عبد الكريم بن ابي العوجاء و بشار بن برد و مطيع بن اياس و يحيى بن زياد الحارثى و صالح بن عبد القدوس الأزدى و على بن الخليل التيسانى و غير هؤلاء ممن لم يذكره وهم و إن كان عددهم كثيرا فقد اقلهم الله و اذلهم و اذلهم بما شهدت به دلائله الواضحة و حججها اللامعة على عقولهم من الضعف و آرائهم من السخف و نحن نذكر من اخبار كل واحد ممن ذكرناه و تهمة في دينه بيذة.... اما الوليد فكان مشهورا بالاحاد متظاهرا بالعناد غير محتشم فى اطراح الدين أحدا ولا مرافقه بشرا... أخبرنا ابو عبيد الله المرزبانى قال حدثنى محمد بن ابراهيم قال حدثنى محمد بن يزيد النحوى قال كان الوليد بن يزيد بن عبد الملك قد عزم على أن يبنى فوق البيت الحرام قبة يشرب عليها الخمر و يشرف على القواف فقال بعض الحجة لقد رأيت المجوسى البناء فوق الكعبة و هو يقدر مواضع أركان القبة فلم تمس تلك الليلة حتى وافى الخبر بقتل الوليد... و أخبرنا ابو عبيد الله المرزبانى قال أخبرنى عبد الله بن يحيى العسكري عن ابي اسحاق الطلعى قال أخبرنى احمد بن ابراهيم بن اسماعيل عن ابي العالية قال أخبرنى بعض أهل العلم قال قال يزيد بن الوليد و هو الملقب بالنافس



لَمَّا وَلِيَ نَسَدَ اللَّهِ رَجُلًا سَمِعَ شَيْئًا مِنَ الْوَلِيدِ أَلَّا أَخْبِرَ بِهِ فقام ثوردين يزيد فقال :  
أشهد لسمته و هو يقول :

إِسْقَانِي وَابْنَ حَرْبٍ      وَاسْتِرَانَا بِأَزَارِ  
وَاسْرُكَا مِنْ طَلَبِ الْجَنَّةِ      ...      بِسْمِ فِئِ خَارِ  
سَلَسُوسُ النَّاسِ حَتَّى      بَرَكَبُوا دِينَ الْحَارِ

و اخبرنا المرزبانی قال اخبرني ابن خالد النخاس قال حدثنا معتد بن منحول  
قال نشر الوليد بن يزيد يوما المصحف وكان ختمه كاتمه اصابع و جعل يرميه بالتهام ويقول :  
بُذِرْتُ فِي الْحَسَابِ وَ لَسْتُ أَدْرِي      أَحَقُّ مَا يَقُولُ مِنَ الْعَسَابِ  
فَقُلْ لِلَّهِ يَمْنَعُنِي طَعَامِي      وَ قُلْ لِلَّهِ يَمْنَعُنِي شَرَابِي  
أَخْبَرَنَا أَبُو عَيْدٍ إِلَهَ الْمَرْزِبَانِي قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ كَامِلٍ قَالَ كَانَ الْوَلِيدُ بْنُ  
يَزِيدَ زَنْدَقِيًّا وَ أَنَّهُ افْتَتَحَ الْمَصْحَفَ يَوْمًا فَرَأَى فِيهِ « وَاسْتَفْشَعُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ »  
فَأَتَّخَذَ الْمَصْحَفَ غُرْمًا وَ رَمَاهُ حَتَّى مَرَّقَهُ بِالنَّهْلِ وَ هُوَ يَقُولُ :

أَنُوْعِدْ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ      فَهِيَ أَنَا ذَاكَ جَبَّارُ عَنِيدٍ  
فَإِنْ لَا قِيَّتْ وَ بَلَتْ يَوْمَ حَشْرِ      فَقُلْ يَا رَبِّ خَرَقَنِي الْوَلِيدُ

وَ أَمَّا حَدِّادُ الرَّأْيَةِ فَكَانَ مُنْشَلَخًا مِنَ الدِّينِ وَ زَارِبًا عَلَى أَهْلِ مَدَنُنَا لَشَرِّبِ الْخُمُورِ  
وَ ارْتَكَبِ الْفُجُورَ ... وَ قَالَ أَبُو عَمْرٍو الْجَاهِظُ (۱) كَانَ مُتَقَلِّدِينَ زِيَادَ الْهَلَالِيِّ وَ مُطِيعِينَ  
إِبِلَسَ وَ يَحْيَى بْنَ زِيَادٍ وَ حَفْصَ بْنَ أَبِي وَدَّةٍ وَ قَاسِمَ بْنَ زَنْقَطَةَ وَ ابْنَ الْمُقْلَعِ وَ يُونُسَ بْنَ  
أَبِي فُرُوءٍ وَ حَمَّادَ عَجْرَدَ وَ عَلِيَّ بْنَ الْخَلِيلِ وَ حَمَّادَ بْنَ أَبِي لَيْلَى الرَّأْيَةَ وَ حَمَّادَ بْنَ  
الزُّبَيْرِ قَانٍ وَ الْبَقِيِّ الْحَبَابِيَّ وَ عِمَارَةَ بْنَ حَمْرَةَ بْنِ مَيْمُونٍ وَ يَزِيدَ بْنَ الْغِيْضِ وَ جَمِيلَ بْنَ  
مَحْفُوظٍ الْأَمْهَلِيَّ وَ بِيْشَرَ بْنَ بَرْدِ الْمُرَّثِ وَ أَبَانَ الْلَاخِظِيَّ بِجَمْعِهِمْ عَلَى الشَّرِّ وَ قَوْلِ الشَّرِّ  
وَ يَهْجُو بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَ كَلَّ مِنْهُمْ مَتَّهِمْ فِي دِينِهِ ... وَ عَمِلَ يُونُسُ بْنُ أَبِي فُرُوءٍ كِتَابًا فِي

(۱) شامی را که جاحظ در کتاب الحيوان تحت عنوان « ذکر بعض الزنادقة » ذکر کرده است  
و اساسی آنها در دو طبع از این کتاب موجود میباشد و بنقل از کتاب سیرجور در س ۹۱ - ۹۲ کتاب  
حاضر مندرج است . یا آنچه که سید هر قضي در اینجا از جاحظ روایت میکند اختلاف دارد .

مثالب العرب وغيوب الإسلام بزعمه وصاربه إلى ملك الروم فأخذ منه مالا وقال **احمد بن يحيى** التحوى قال رجل يهجو حَمَادَ الرَّأْبَةِ :

نعم الفتى لو كان يعرف رَبَّهُ      و يُقيمُ وقتَ سَلَانِهِ حَمَادُ  
بسُطت مشافِرُهُ السُّمُولُ فَأَنفَعُ      مثلُ القُدومِ بِسُتْهَا الحَدَادُ  
وأيضٌ من شُرْبِ المَدَامَةِ وَجْهُهُ      فبِأَضُهُ يَوْمَ الحَسَابِ سَوَادُ  
لَا يُعْجِبُكَ بَرٌّ و لَسَانُهُ      أَنَّ المَجُوسَ يُرى لَهَا اسْبَادُ

وكان حَمَادٌ مشهوراً بالكذب في الرواية وعمل الشعر وإضافته إلى الشعراء المتقدمين ودسه في أشعارهم حتى إن كُتِبَ كثيراً من الرواة قالوا قد أفسد الشعر لأنه كان رجلاً يقدر على صنعه فيحسن في شعر كَلِّ رجل ما يشاء كل طريقته فاخطلط لذلك الصحيح بالترقيم وهذا الفعل منه وإن لم يكن دائماً على الإلحاد فهو فسق وتهاون بالكذب في الرواية... وأما حَمَادُ بن الرَّبِّ فإن هُذَهِ طريقته في التخرُّم والتَهَنُّك... أخبرنا أبو الحسن **علي بن محمد** الكاتب قال أخبرنا **ابن دريد** قال أخبرنا **الأشعث** **قُدَانِي** قال دعا حَمَادُ بن الرَّبِّ **فان إِبَاهُ الفول** التَهْلِي إلى منزله وكانا يتقارضان فأنهزه **أبو الفول** فلم يزل المفضل به حتى أجابه وانطلق معه فلما رجع إلى المفضل قال ما صنعت أنت وحَمَادُ قال اسلمتُ على أن لا آمره بالسَّلاَةِ ولا بدعوني إلى شرب الخمر... ثم انشد المفضل قوله :

نعم الفتى لو كان يعرف رَبَّهُ

وذكر الأبيات التي تقدّمت في الرواية الأخرى منسوبة إلى هجاء حَمَادَ الرَّأْبَةِ... فأما حَمَادٌ عَجْرٌ دُفْشَهرته في السَّلاَةِ كشهرة الحَمَادِ بن وكان يرُمى مع ذلك بالثنية... أخبرنا **أبو عبيد الله المرزباني** قال حَدَّثَنِي **علي بن عبد الله القاسمي** قال أخبرني أبي قال حَدَّثَنِي **ابن مَهْرُويه** قال حَدَّثَنِي **علي بن عبد الله بن سعد** قال حَدَّثَنِي **السري** عن **الصباح الكوفي** قال دخلت على **بشار بالبصرة** فقال لي يا أبا **علي** أَمَا إِنِّي قد أوجعت صاحبكم وبلغت منه يعني حَمَادَ عَجْرٍ دُفْشَهرته فقال يا أبا **عازد** فقال بقولي فيه :

يا ابنَ زُهَيْبِا زُرْ أَسْ عَلَى نَقِيلٍ      واحتمالُ الرَّأْسَيْنِ خُطْبُ جَلِيلٍ  
قَادِعٌ غَيْرِي إِلَى عِبَادَةِ رَبِّبٍ...      فَأَتَى بُوَاحِدِرٍ مَشْغُولٍ

فقلت لَنْ ادعه في عمامة ثُمَّ قلت له قد بلغ حَتْمُ هذا الشعر وهو يرويه علي خلاف  
هذا قال ماذا يقول قلت يقول:

فادعْ عُبري إلى عبادة رَبِّي - - - من فأتى عن واحدٍ مشغولٍ  
فلما سمعهُ أطرق وقال أحسن والله ابن الفاعلة ثُمَّ قال إِنِّي لأحتشمك فلا تشد  
أحدًا هذَّيْن البيتين وكان إذا سُئل عنهما بعد ذلك قال ما هم لي... وأخبرنا العَرَبِيُّ  
قال أخبرني علي بن هارون عن عمِّه يحيى بن علي عن عمر بن شبة قال حَدَّثَنِي  
خلاد الأرقط قال بشار بلغني أَنَّ رجلاً كان يقرأ القرآن و حَتْمًا يشد الشعر فاجتمع  
الناس على القاري فقال حَتْمٌ عالمٌ نجتمعون فوالله لما أقول أحسن ممَّا يقول فمقتته  
الناس على هذا... وأول من جعل نفى الإلحاد تأكيداً للوصف به وأخرج ذلك مخرج  
المبالغة مسطور الوراق في حَتْمٍ عجرب فقال:

لَوْ أَنَّ مَالِي وَدَيْسَانًا وَعَصِيَّتُهُم جَاءُوا الْبِكْ لَمَا قُلْنَاكَ زَنْدِيقُ  
أَنْتَ الْبَادَةُ وَالْثَوَّحِبُ مَذْخَلُهَا وَفَا التَّرْدُقُ نِيرَ تَيْجٍ مُخَارِبُ  
فَاتَمَّا ابْنُ الْمُقَفَّعِ قَانَ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ رَوَى عَنِ الْمَهْلِيِّ أَنَّهُ قَالَ مَا وَجَدْتُ كِتَابَ  
زَنْدِيقَةٍ قَطُّ إِلَّا وَاسَلَهُ ابْنُ الْمُقَفَّعِ... رَوَى ابْنُ شَبَةَ قَالَ حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ ابْنَ الْمُقَفَّعِ وَقَدْ  
مَرَّ بَيْتَ نَارٍ لِلْمَجُوسِ بَعْدَ أَنْ أَسْلَمَ فَلَمَحَهُ وَنَمَّتْ:

بَايْتُ عَاتِئَةٍ الَّتِي أَنْعَزَ حَذَرَ الْعَدِيدِ بِكَ الْفُؤَادُ "مَوْكَلُ"  
إِنِّي لَا مَنَحَكَ الصَّدُودُ وَإِنِّي قَسَمًا الْبِكْ مَعَ الصَّدُودِ لَا مِيلُ

و روى أحمد بن يحيى ثعلب قال قال ابن المقفع برئى يحيى بن زياد وقد  
الافخش والسحيح أَنَّهُ برئى بها ابن ابى العوجا:

رُزِينَا أَبَاعَمْرُو وَلَا حَيَّ مِثْلُهُ فَلَهُ رَبُّ الْحَادِثَاتِ بَيْنَ رُفْعِ  
فَإِنْ تَكْ قَدْ فَارَقْتَنَا وَتَرَكْنَا نَدَى خَلَّةٍ مَا فِي السَّادِ لَهَا طَمَعُ  
لَقَدْ جَرَّ نَفْعًا قَدْ دُمَا لَكَ أَتْنَا أَيْمًا عَلَى كَلِّ الرَّزَايَا مِنَ الْجَزَعِ

قال ثعلب البيت الأخير يدل على مذهبهم في أَنَّ الخير بمزج بالشر والشر بمزج  
بالخير... وأما ابن ابى العوجا فقد ذكر ما روى من اعترافه بدسه في أحاديث  
النبي عليه الصلاة والسلام أحاديث منخوبة وروى أَنَّهُ رَأَى عَدْلًا قَدْ كُتِبَ عَلَيْهِ آبَةُ الْكُرْسِيِّ

فقال لصاحبه لم كتبت هذا عليه فقال لثلاث يسرق فقال قد رأينا مصحفاً سرق... و  
ليثار فيه :

قل لعبد الكريم يا ابن ابي المو      جاءت الاسلام بالكفر موقفا  
لا تسلي ولا تصوم فان سم      ت فبعض التهاذ صوماً دقيقاً  
لا نبالي اذا آصبت من الغم      ر عتيقاً ألا تكون عتيقاً  
ليست شعري غداة حلت في الجند      بد حنيفاً حلت أم زنديقا  
فأما بشار بن برد فروى المازني قال قال رجل لبتاراً أتاك اللحم وهو مباح  
لديباتك يذهب الى أنه نوى فقال بشار أن هذا اللحم بدفع عني شر هذه الظلمة...  
قال المبرد و بروى أن بشاراً كان يتعصب للثار على الأرض و يُصوّب رأى ابيس  
في الإمتناع عن السجود و روى له :

الثار مشرقه و الأرض مظلمة      و الثار معبوده مذ كانت النار  
و روى بعض أصحابه قال كنا إذا حضرت الصلاة نقوم اليها و يقعد بشار فنجعل  
حول نوبه نرايا لننظر هل يسلي فنعود و الثراب بحاله ولم يغم الى الصلاة... أخبرنا  
ابو عبيد الله العريضي قال حدثني علي بن عبد الله الفارسي قال أخبرني ابي قال  
حدثني ابن مهران عن احمد بن خالد قال حدثني ابي قال كنت أكلهم بشاراً و اورد  
عليه سوء مذهبه بميله الى الألتعاد فكان يقول لا عرف إلا ما عاينت از عابنه معابن  
فكان الكلام بطول بيننا فقال ما اظن الأمر يا ابا محمد ألا كما يقال أنه خذلان  
و لذلك أقول :

طبت علي ما في غير مختبر      هوأي ولو خبرت كنت المهذباً  
أربد فلا أعطى و أعطى ولم أر      و عجب عني أن أنال المغيبا  
و أسرف عن قصدي و علمي مبسر      و أمسى وما أعفت إلا التمجيبا  
قال الجاحظ كان بشار سديقاً لواصل بن عطاء الغزال قبل أن يظهر مذاهبه  
المكرهه و كان بشار مدح واصل بن عطاء و ذكر خطبته التي نزع منها التراء و كانت  
على البدية فقال :

تكلف النوم و الأوقام قد حفلوا      و حبروا خطباً ناهيك من خطب

فلما اظهر بشار مذهبه حنف به واصل مقام بذكره وتكفيره وقد فقال بشار فيه :  
 مالى اُشايح غزالاً له عُنُقُ      كُنُقُنُو الذُّرَّانَ وَلِيَّيْ وَإِنْ مَثَلَا  
 عُنُقُ الرِّزَافَةِ مَبَالِي وَ بِالْكُمُ      تُكْفَرُونَ بِرَجَالٍ أَكْفَرُوا وَجَلَا  
 فلما تابع على واصل ما شهد به لاحاده قال عند ذلك أما لهذا الأعمى الملحد أما  
 لهذا المشنف المكتئب يا بى مغاير من يقتله أما والله لو لا أن القيلة سجيّة من سجايا  
 الغالية لدنسست إليه من يبيع بطنه في جوف حنزله على مضجعه أو في يوم حفلة ثم كان  
 لا يتوكل ذلك إلا عبقلي أو سدوسي ...

فأما مطيع بن ايلاس الكشاني فاخبرنا ابو عبيد الله المرزباني عن علي بن  
 هارون عن عمه يحيى بن علي عن ابي ايوب المدني عن احمد بن ابراهيم الكاتب قال  
 اخبرني ابي قال رأيت يثقالا لمطيع بن ايلاس قدامي بها في أول أيام الرشيد فأقرت  
 بالترندقة وقرانها ثابت وقالت هذا شيء علمنيه أبي فقبل الرشيد توبتها وركبها إلى  
 أهلها ... وقال محمد بن داود الجراح في أخبار مطيع بن ايلاس إنه كان يرمى  
 بالترندقة ... روى أنه لما حضرته الوفاة أحسأ به أهل بيته فاقبلوا يقولون له قل يا  
 مطيع لا إله إلا الله فلا يقول حتى صارت نفسه في ثغرة آخرة تنقش ثم أهرى إلى الكلام  
 فقالوا له قل لا إله إلا الله فترككم كلاما ضعيفا فتسموا له فإذا هو يقول :

لَهْفَ نَفْسِي عَلَى الزَّمانِ وَفِي آيَ      زَمَانٍ دَحْتَنِي الْأَمانُ  
 حِينَ جَاءَ الرِّبيعُ وَاسْتَقْبَلَ الصَّ      فَمُ وَطَابَ الطَّلاءُ وَالزَّيْجَانُ

قال المرزباني وهذا الحديث برويه الهيثم بن علي ليحيى بن زياد ... فأما  
 يحيى بن زياد فهو يحيى بن زياد بن عبيد الله بن عبد الله بن عبد المطلب بن عبد الله بن عبد المطلب  
 الكوفي وزيد بن عبيد الله هو خال ابي العباس السفاح و يكنى يحيى ابا الفضل وكان  
 يعرف بالترنديق وكانوا إذا وصفوا ابا بالقرف قالوا هو أخرف من الترنديق يعنون يحيى  
 لأنه كان غريفاً وهذا معنى قصد ابو نواس بقوله :

بِهِ مُغَرَّرٌ وَخُرْفٌ يَزْدَبِقُ

قال الصولي وإنما قال ذلك لأن الترنديق لا بدع شيئا ولا يمتنع عما يدعى إليه

فنبه إلى الظَّارِف لمساعدته على كَلِّ شَيْءٍ وَقَلَّةِ خلافه... وروى أَنَّهُ قِيلَ لِيَحْيَى بْنِ زِيَادٍ  
وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَالَ :

لَمْ يَبْقَ إِلَّا الْقَرْطُ وَالْمَخْلَاحِلُ

ثُمَّ أَعْمَى عَلَيْهِ فَلَمَّا آفَقَ أَعْيَدَ عَلَيْهِ الْقَوْلَ فَقَالَ :

وَبَازِلُ تَقْلَى بِهِ الْمَرَاجِلُ

وَأَمَّا **صَالِحُ بْنُ عَبْدِ الْقُدُوسِ** فَكَانَ مَتَظَاهِرًا بِمَذَاهِبِ الشَّنَوِيَّةِ وَ يَقَالُ إِنَّ  
**أَبَا الْهَذِيلَ الْعَلَّافَ** نَاطِرَهُ قَطَعَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ عَلَى أَيْ شَيْءٍ تَعِزُّ بِمَا **صَالِحٌ** فَقَالَ اسْتَخِيرَ اللَّهَ  
وَاقُولَ بِالْإِثْنَيْنِ فَقَالَ **أَبُو الْهَذِيلِ** فَأَيُّهُمَا اسْتَخَرْتَ لَا أَمَّ لَكَ... وَرَوَى أَنَّ **أَبَا الْهَذِيلَ**  
نَاطِرَهُ فِي مِثْلَةِ مَشْهُورَةٍ فِي الْإِمْتِزَاجِ الَّذِي ادَّعَوْهُ بَنُو الثَّوَرِ وَالظُّلْمَةُ فَأَقَامَ عَلَيْهِ الْحِجَّةَ  
فَانْقَطَعَ وَأَمَّا يَقُولُ :

**أَبَا الْهَذِيلَ** هَذَاكَ اللَّهُ يَا رَجُلُ فَأَنْتَ حَقًّا لِعَمْرِي مُعْضَلٌ جَدُلُ

وَرَوَى أَنَّهُ رَوَى يَصَلُّى صَلَاةَ نَاقَةِ الْكَوْكَوعِ وَالتَّجُودَ فَقِيلَ لَهُ مَا هَذَا وَمَدَّهِكَ  
مَعْرُوفٌ قَالَ : سَنَةُ الْبَلَدِ وَعَادَةُ الْجَسَدِ وَسَلَامَةُ الْأَهْلِ وَالْوَلَدِ... وَ يَقَالُ أَنَّهُ لَمَّا أَرَادَ  
**الْمَهْدِيُّ** قَتْلَهُ عَلَى الزَّنْدَقَةِ رَمَى إِلَيْهِ بِكِتَابٍ قَالَ لَهُ اقْرَأْ هَذَا قَالَ وَ مَا هُوَ قَالَ كِتَابُ الزَّنْدَقَةِ  
قَالَ **صَالِحٌ** أَوْ تَعْرِفُهُ أَنْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا قَرَأْتَهُ قَالَ لَا قَالَ اسْتَغْتَلَنِي عَلَى مَا لَا أَعْرِفُ  
قَالَ فَأَيُّ أَعْرِفُهُ قَالَ **صَالِحٌ** فَقَدْ عَرَفْتَهُ وَلَسْتُ بِزَنْدِيقٍ وَكَذَلِكَ أَقْرَأُهُ وَلَسْتُ بِزَنْدِيقٍ...  
وَ ذَكَرَ **مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ الْمُبَرِّدُ** قَالَ ذَكَرَ بَعْضُ الرِّوَاةِ أَنَّ **صَالِحًا** لَمَّا نَظَرَ فِيهَا قَذَفَ بِهِ  
مِنَ الزَّنْدَقَةِ بِحَضْرَةِ **الْمَهْدِيِّ** قَالَ لَهُ **الْمَهْدِيُّ** أَلَسْتَ الْقَائِلَ فِي حِفْظِكَ مَا آتَتْ عَلَيْهِ :

زَبَّ سِرِّي كَتَبْتَهُ فَكَأَنِّي

وَلَوْ أَنِّي أَبْدَيْتُ لِلنَّاسِ عِلْمِي

قَالَ **صَالِحٌ** فَأَيُّ اتُوبَ وَ أَرْجِعْ فَقَالَ لَهُ هَيِّهَاتِ أَلَسْتَ الْقَائِلُ :

وَالشَّيْخُ لَا يَتْرُكُ عَادَاتِهِ

إِنَّا أَرْعَوَى عَاوَدَهُ جَهْلُهُ

ثُمَّ قَدَّمَ قَتْلَهُ وَ يَقَالُ أَنَّهُ صُلِبَ عَلَى الْجَسْرِ بِبَغْدَادَ....

وَأَمَّا **عَلِيُّ بْنُ الْخَلِيلِ** فَقَدْ ذَكَرَ **مُحَمَّدُ بْنُ دَاوُدَ** قَالَ كَانَ **عَلِيُّ بْنُ الْخَلِيلِ** وَهُوَ مَوْلَى  
**يَزِيدَ بْنِ عَزِيدَ الثِّبْيَانِيِّ** وَ يَكْنَى **أَبَا الْحَسَنِ** وَهُوَ كُوفِيٌّ مَتَّبِعٌ بِالزَّنْدَقَةِ فَطَلَبَهُ الرُّشَيْدُ عِنْدَ

قتله الرقادفة فاسترطويلا ثم قعد الرقة وبها الرشيد فمدحه وودح الفضل بن الربيع ...  
 روى أنه أتاه ألقا قعد الرشيد للمظالم بالرقة حضر شيخ حسن الهيئة والخضاب معه قصبدة  
 فأشار بها فأمر الرشيد بأخذها منه فقال يا أمير المؤمنين أنا أحسن قراءة لها من غيري  
 فأذن لي في قراءتها ففعل فقال أني شيخ كبير ولا آمن الاضطراب إذا قممت فأتت رأيت  
 ان تأذن لي في الجلوس ففعلت فقال له اجلس فجلس ثم أنشأ يقول:

يا خير من وُخِدتَ يا زُحَلَه      نُجِبَ الرِّكَبَ يَعمَهُمُ جَلِسَ  
 إلى آخر الآيات حيث يقول  
 واللهُ بَعْلُمُ فِى بَرِيَّتِهِ      ما إِنْ أَضَعْتُ بِإِقامَةِ الخَمِيرِ

فقال له هارون من أنت؟ قال علي بن الخليل الذي يقال إنه زنديق قال أنت  
 آمن وكتب الى حمويه ألا تعرض له ...

## ۳۴

کتاب

آثار الباقية عن القرون الخالية<sup>(۱)</sup>

تأليف

ابوریحان بیرونی<sup>(۲)</sup>

(۳ ذی الحجة سنة ۳۶۲-۲ رجب سنة ۴۴۰ هـ . ق .)

ص ۲۳ (در قسمت « القول على مائتة التواريخ و اختلاف الأمم فيها »):

وعندك واحد من أصحاب مرقیون و أصحاب ابن دیمان انجیل و يخالف بعضه بعض

(۱) بیرونی کتاب آثار الباقية را در حدود سنة ۳۹۰ هـ . ق . بنام شمس المعالی قابوس بن  
 وشیعغر تألیف نموده است . و این کتاب را علامه مشرق ادوارد ساخاؤ E. Sachau در سنة  
 ۱۸۷۸ م . در لیمزیک بطبع رسانیده است و سپس در سنة ۱۹۲۳ م . در همان جا ، طبع آن تجدید  
 گردیده . در اینجا از طبع سنة ۱۹۲۳ م . نقل گردیده و علام اختصاری کسح اساس طبع مزبور  
 بر این نمایانند نسخه بداهه نیز نگارفته است .

(۲) ابوریحان محمد بن احمد البیرونی الخوارزمی فیلسوف و ریاضی مشهور در ۳ ذی الحجة  
 سنة ۳۶۲ هـ . ق . در خوارزم متولد گردیده است و در ۴ رجب سنة ۴۴۰ هـ . ق . در غزله وفات کرده .

هذه الأناجيل ، ولا أصحاب ماني انجيل على حدة ، يشتمل على خلاف ما عليه التسماري من أوله إلى آخره ، واولئك يدينون بمافيه ويزعمون أنه هو المسيح وأن مقنضاه هو ما كان عليه المسيح وجاء به وأن غيره باطل وأصحابه كلنبون على المسيح وله نسخة تسمى انجيل التبيين وينسب الى بلاصس وفي صدره أن سلام بن عبد الله (١) بن سلام قد كتبه من لسان سلمان الفارسي ومن نظر فيه لم يغف عليه اقتضاله والتسماري وغيرهم يشكرونه فلا يوجد من الأناجيل إذن من كتب الأنبيا ما يعتمد عليه .

ص ٩٧ - ٩٨ (٢) :

وهذا الأخبار كلها في كتاب الشيعة مفسور على القويم والمعجب من ساداتنا بكرة الرسول عليه وعليهم السلام أنهم سادوا يصغون (٣) الى ذلك و يقبلونه تأليفا لقلوب جمهور المتوسمين (٤) بشيئهم ولا يفتنون (٥) آخر جدتهم أمير المؤمنين في اعراضه عن استمالة القائلين (٦) المعاند بن بقوله ما كنت متخذاً لمسلمين عضداً ، فاما ما روى عن الصادق أنه قال إذا رأيت هلالاً رجب فقد تسع وخمسين يوماً ثم سم وما روى عنه أنه قال إذا رأيت هلالاً شهر رمضان لرؤيته فقد ثلثمائة واربعة وخمسين يوماً ثم سم (٧) في المقابل فإن الله تعالى خلق السنة ثلثمائة وستين يوماً فاستثنى منها ستة أيام فيها خلق السموات والارض فلبست في العدد قلوب الرواية عنه فكان اخباره عن ذلك على أنه أكثر في الوجود في بقعة واحدة ولا مطرد في جميع البقاع كما ذكرنا

(١) R. « بن عبدالله » ، را ندارد . (٢) يروى في در قست « القول على كيبان الشهور التي تشمل في التواريخ المتقدمة » پس از بحث مفصل در موضوع مزبور وابتداء ماه با محاسب و با رؤيت هلال و ذکر گفته ينجير . « صوموا لرؤيته وافطروا لرؤيته » و بحث بسيار كافي در آن و ذكر روايتي كه از اكبر المؤمنين عليه السلام و روايتي كه از امام جعفر الصادق درباره ماه رمضان شده است بطلب فوق مبردارد . (٣) R. « يصغون » . (٤) R. « المؤمنين » (٥) R. « يفتنون » . (٦) « المتألمين » ، كلمة « المتألمين » را ندارد . (٧) R. « از » وما روى عنه « تا » ثم سم » ، را ندارد .



وأما تعليق الآيات الثلاثة بهذه العلة فتعليق ر كيك <sup>(١)</sup> يكذب الرواية ويُبطل <sup>(٢)</sup> له مستهجا. وقد قرأت فيما قرأت من الاخبار أن إبا جعفر محمد بن سليمان عامل الكوفة من جهة المنصور حبس عبد الكريم بن أبي العوجاه وهو خال معين بن زائدة وكان من الماثوية فكثر شفعاءه بمدينة الإسلام وآلثوا على المنصور حتى كتب إلى محمّد بالكف عنه وكان عبد الكريم يتوقع ورود الكتاب في معناه فقال لا بى الجبار وكان منقطعاً إليه إن أخبرني الأمير ثلاثة أيام فله مائة ألف درهم فأعلم أبو الجبار محمّداً فقال ذكر تبييه وقد كنت نسبته فإذا انصرفت من الجمعة فأذكر تبييه فلما انصرف ذكره إتياء فدعا به فأمر بضرب عنقه فلما أيقن أنه مقتول قال أما والله لئن قتلتهموني لقد وضعت أربعة آلاف حديث أحرمت فيها الحلال وأجحل بها الحرام ولقد فطرتكم في يوم سومكم وصومكم في يوم فطركم ثم ضربت عنقه ورد الكتاب في معناه بعده وما أحق هذا الرجل الملحدين بأن يكون متروكاً لهذا التأويل الزكيك الذي ذهبوا إليه وأصله وقد جرى بيني وبين أهل هذه الفرقة كلام في الخبر المسند فأثرتهم أمثال هذه اللوازم المذكورة فأظهر في آخر <sup>(٣)</sup> الأمر أن ذلك من موجبات اللغة وبينها وبين الشريعة وتوابعها بون فقلت له عافاك الله وهل خاطبت الله ورسوله إلا باللغة المتعارف بها بين العرب وإما بينك وبين لغة العرب بون أبعد بل أنت من علم الشريعة بمغزله ودعها <sup>(٤)</sup> وأرجع إلى علماء الهيئة فهم يأسرهم بخالفونك في تمامية شهر رمضان أبداً ويزعمون أن الفلك والتّيرين لا يميزان <sup>(٥)</sup> شهر رمضان من الشهور فيخصاه <sup>(٦)</sup> بسرعة في حركاتها أو مطرد فيها كما يخصه المسلمون بالقيام ولكن الكلام مع المصر عمداً والتمطى <sup>(٦)</sup> جهلاً غير مجدر على القاسد والمقصود شيئاً.

ص ١٨ [در فسمت القول على استخراج التواريخ بعضها من بعض وتوازيح

(١) Mss. « و نبطل » . (٢) R. « الاخر » . (٣) P. « و دعاهوم » . R. « و »

دعاهوم » . L. « و دعاهما » . (٤) Mss. « و تبيز » . (٥) Mss. « و فضته » .

(٦) Mss. « و التمتلى » .

الملوك وتمد ملوكهم<sup>(١)</sup> على اختلاف الأقاليم<sup>(٢)</sup> :

فلنترك<sup>(٣)</sup> جميعها وتأخذ في تصحيحها من كتاب ماني المعروف بالشابورقان  
انهم من بين كتب الفرس ممول على عقب خروج اردشير و ماني ممن يدين  
بتحريم الكذب وليس به حاجة الى اكمال التاريخ فنقول انه قال في هذا الكتاب في  
باب مجي الرسول انه ولد ببابل في سنة خمائة وسبع وعشرين من تاريخ منجى  
بابل يعني تاريخ الاسكندر و لاربع سنين خلون من ملك آذربان<sup>(٤)</sup> الملك و  
أعلن أنه اردوان الأخير و زعم في هذا الباب أن الوحي آتاه وهو ابن ثلث عشرة سنة  
وذلك في سنة خمائة وتسع وثلاثين من تاريخ منجى بابل وستين خلنا من سني  
اردشير ملك الملوك فنص بذلك على أن المئة التي بين الاسكندر و اردشير هي  
خمائة وسبع وثلاثون سنة و أن المئة التي بين اردشير و ملك يزديجرد أربعمائة  
وست سنين وهذا هو الصحيح المأخوذ لشهادة كتاب مغلدي<sup>(٥)</sup> بدان به ...

ص ١٢١ (در قسمت ٥ اسماء الملوك الساسانية على حسب ما يتصل بالجدول

الأول) :

در مقابل بهرام بن هرمز نوشته شده است : « قائل ماني » .

ص ٢٠٧ - ٢٠٩ (در قسمت ٥ القول على تواريخ المتنبيين و أممهم المخذوعين

عليهم لعنة رب العالمين) :

و نعود الآن فنقول إن الفرس كانوا يدينون بما أورده زرادشت من المجوسية  
لا يفترون فيها ولا يختلفون إلى ارتفاع عيسى و تفرق تلامذته في الأقطار للدعوة  
و أنهم لما تفرقوا في البلاد وقع بعضهم إلى بلاد الفرس و كان ابن ديسان و هرقيون  
ممن استجابا و سمعا كلام عيسى و أخذوا منه طرأاً و متأسعاً من جهة زرادشت طرأاً

(١) L. « و مدت ملكهم » corrigirt in « و تمد ملوكهم » .

(٢) R. « فنترك » P. « فنترك » .

(٣) R. « آذربان » P. « آذربان » .

(٤) R. P. « مغلدي » L. « مغلدي » .

واستنبط كل واحد من كلا القولين منبها يتضمن القول بقدم الاصلين و آخرج كل واحد منها انجيلا نسبة الى المسيح وكذب ما عدا وزعم ابن ديسان أن نورا لله قد حل قلبه ولكن الخلاف لم يبلغ بحيث يُغريُ جهما وأصحا بهما من جلة التمارى ولم يكن انجيلاهما مباينين في جميع الاسباب لا انجيل التمارى بل زيادات ونقصان وقع فيهما والله اعلم .

ثم جاء من بعدهما مائى تلميذ فادرون وكان عرف منبج المجوس والتمارى والثوية فتنبأ وزعم في أول كتابه الموسوم بالشابورقان وهو الذى آلفه لشابورين اردشير أن الحكمة والآعمال هي (١) التى لم يزل رُسل الله تأتي بها فى زمن دون زمن فكان مجيئهم (٢) فى بعض القرون على يدى الرسول الذى هو البلد الى بلاد الهند وفى بعضها على يدى زرداشت الى ارض فارس وفى بعضها على يدى عيسى الى ارض المغرب ثم نزل هذا الوحي وجاءت هذه النبوة فى هذا القرن الأخير على يدى أنا مائى رسول إله الحق الى ارض بابل ، وذكر فى انجيله الذى وضعه على حروف الأبجد الأثنين والعشرين حرفا أنه الفارقليط الذى بشر به المسيح وأنمخا تم النبئين وأخبر عن كَوْن العالم وهيئته بما يتأد ثنائج البراهين والدلالات ودعا الى ملك عوالم الثور والانسان القديم وروح الحياة وقال بقدم الثور والقلمة وأزايتهما وحرم ذبيح الحيوان وبالامه وايداء النار والماء والنبات على ابلغ وجه وشرع نوايس يفتقرُنها الصديقون وهم أبرار المانوية وذُهادهم على أنفسهم من ايتار المسكنة وفتح الحرم والتهوى ورفض الدنيا والزهد فيها ومواصلة الصوم والتصنق بما أمكن وتحريم اقتناء شئ وخلافت يوم واحد ولباس سنة وترك الشقاد وادامة التطواف (٣) فى الدنيا للذة عود والاي شاد ورسوما آخر يفرضونها على السماعين أعنى أتباعهم والمسنجيين لهم من المختلفين بالأسباب الدنياوية من التصنق بعشر الملك وصوم سبع العر والافتقار

(١) Mss. «هى» وا نادرد .

(٢) R. «عنيهم» .

(٣) P. «التطواف» ، L. «الغرف» ، R. «التطوف» .

على امرأة واحدة ومواساة الصديقين وإزاحة عنهم، ويحكى عنه أنه حُلِّقَ قضاء الشهوة في الغلمان إن احتاجت على الإنسان ويستشهد على ذلك باختصاص كل واحد من المنايا بخادم يخدمه أمرده (١) أجرد (٢) غير آتى لم أجده فيما وقفت عليه من كتبه ذكرنا لما يشبه ذلك بل سبته تدل على خلاف ما حكى، وكانت ولادة ماني ببابل في قرية تدعى مردينو من نهر كوثي الأعلى على ما حكاه في كتاب الشابورقان في باب مجي الرسول في سنة خمسمائة وسبع وعشرين من يسى منجمي بابل يعني تاريخ الاسكندرو لأربع سنين خلون من يسى اذربهان الملك. وجاء الوحي وهو ابن ثلث عشرة سنة في سنة خمسمائة وتسع وثلثين من يسى منجمي بابل ولستين خلنا من يسى اردشير ملك الملوك وقد صرحنا هذا الفصل فيما تقدم مدة ملك الاشكانية وملوك (٣) الطوائف، واسم ماني عند النصارى على ما ذكره يحيى بن النعمان النصراني في كتابه على المجوس قوريقوس بن قتيق، ولما ظهر كثير مصدقوه واتباعه ألف كتباً كثيرة كنجيله والشاربوقان وكزالا حياء وسفر الجابرة وسفر الاسفار ومقالات كثيرة زعم فيها أنه بسط ما رمز به المسيح، ولم يزل أمره يزدد أيام اردشير وابنه سابور وهرمز ابنه إلى أن ملك بهرام بن هرمز فطلبه حتى وجده وقال إن هذا خرج داعياً إلى تخريب العالم فالواجب أن نبدأ بتخريب نفسه قبل أن يتهنأ لشيء من مراده فالمشهور من حاله أنه قُتل و سلخ جلده و حشاه بئنا و علقه من باب مدبنة جنديسابور يعرف إلى زماننا هذا باب ماني وقتل خلقاً ممن استجاب له، وقد حكى جبرائيل بن فوح النصراني في جوابه عن رد يزدا فبحث على النصارى أن لا يحدث تلامذة ماني كتاباً يخبر فيه عن متيته وأنه حُبس بسبب قرابة للملك كان زعم أن بهميطانا وعد شفاعة فلم يقدر عليه فجعلت القيود في رجليه والجوامع في يديه حتى مات في الحبس فَنَصَبَ رأسه بباب السراذق وطُرحت جثته في المد رجة تنكيلا وتمثيلا

(١) L. «أجرد» P. «أجرب» R. «مجرد» .

(٢) Mss. «الاشكانية والطوائف» .

به<sup>١</sup> و «بقي من مستجيبه بقايا منسوبة إليه متفرقة الذباز لا يكاد يجمعهم موضع واحد في بلاد الإسلام إلا الفرقة التي بسر فند المعروفة بالعابثين. فأما خارج دار الإسلام فإن أكثر الأتراك الشرقية وأهل الصين والتبت وبعض الهند على دينه ومذهبه وهم في أمره على قولين فرقة تقول إنه لم يكن إلهامى معجزة وتحكى عنه أنه أخبر بارتفاع الآيات عند مضي المسيح وأصحابه وأخرى تزعم أنه كان ذآبات ومعجزات وأن سابور الملك آمن به حين رفعه مع نفسه إلى السماء ووفقا بينها وبين الأرض في الهواء وأداء بذلك الأعجوبة قالوا وأنه كان يصعد من بين أصحابه إلى السماء فيمكث فيها أياماً ثم ينزل إليهم<sup>٢</sup> وسمعت الأصبهزي هرتزبان بن رستم يحكى أن سابور أخرجه عن مملكته أخذاً بما سألهم لردا دشت من نفى المتبئين عن الأرض وشرط عليه أن لا يرجع فغاب إلى الهند والصين والتبت وعاهناك ثم رجع فحينئذ أخذه بهرام وقتله لأنه نقض الشرطة وأباح الدم.

ص ٢٣٧ (در قسمت القول على ما لأهل خوارزم في شعورهم من مثل ذلك):  
فقد أقر بالجن والشیاطین جلّ الفلاسفة والماء كآرسطوطالبس في وصفه إياهم بالهوائية والثابتة وسميته لهم بالأتاس وكمثل يحمي التحوى في إقراره بها وكثيره في وصفه لها أنهم خبائث الأنفس المترددة بعد انفصالها من أجسادها الممنوعة عن وصولها إلى ما هي منه بعد ما معرفة الحقيقة واستعمال العبور ولا أطلق ما في في كتبه إلا مشيراً إلى مثل ذلك وإن كانت إشاراته بألفاظ وعبارات وكيفية.

ص ٣٣١ :

وأما الحرانية فتوجههم إلى القطب الجنوبي والمانية إلى قطب الشمال وأطلق أن المانية يتوجهون إلى هذا القطب أيضاً لأنه عندهم وسط قبة السماء وأرفع موضع فيها ولكنى وجدت صاحب كتاب الباء<sup>(١)</sup> وهو من جلتهم والدة عادة إليهم بمب أهل الأديان الثلاثة بالتوجه إلى سمت دون آخر في جملة ما يكثر عليهم وكأنه يشير إلى استقنائه المصلى لله عن التوجه إلى قبله.

# ٣٥

رسالة

أفراد المال في أمر الظلال<sup>(١)</sup>

تأليف

أبو ريعان بيروني

ص ٩٧ :

و اما ما قيل للعالم والمثلم ان ظل الاستواء كلما زاد عليك اصبعاً من ناحية  
بنات نمر الملبا فقد ارتفع مائة وعشرون فرسخاً وكلما زاد في ناحية سهل السفلى اصبعاً  
فقد انخفض فيها مثل ذلك فما اظنه الا صادراً عن بعض المتأنيفات الذين يعتقدون في القمال  
ارتفاعاً و في الجثوب انحطاطاً و فساداً .

ص ١٧٥ ( در • باب الخامس والعشرون • • في حكاية آراء الأئمة في أوقات  
الصلوة و ما يضطر اليه في تحفيها • ) :

وصلوات الثابتة<sup>(٢)</sup> للمصليين سبع : اولها صلوة العمود في نصف النهار سبع وثلاثون  
ركعة و في اليوم الاثنى عشر ينقصان ركعتين ثم العصر احدى وعشرون ركعة ثم الجمعة  
وعشرون ركعة ثم نصف ساعة من الليل مثلها ثم نصف الليل ثلاثون ركعة ثم الفجر خمسون  
ركعة ثم البشير في آخر الليل واول النهار ستة وعشرون ركعة و التساعون منهم المستغفلون  
بالدنيا يصلون أربع صلوات : هي الظهر والعشاء والفجر وطلوع الشمس .

(١) در ضمن رسائل البيروني در سنة ١٩٤٨ م . در حيدرآباد دكن . در « مطبعة جميعية

دائرة المعارف العثمانية » بطبع وسببه است . (٢) ظاهراً معروف « الثانية » و « الثالثة » است .

# ۳۶

## رسالة لليرني<sup>(۱)</sup>

فی فهرست

کتاب محمد بن زکریاء الرازی

ص ۱ - ۴ :

ذکرت - لا تزلت<sup>(۲)</sup> ذاکراً وبه مذکوراً - أثبتک تشوقت الی الاحاطة بزمان  
محمدين زکریاء بن یحیی الرازی والإطلاع علی کمية کتبه الّتی عملها واسماها لتنتظر  
بذلك الی طلبها .... ولولا احترامی لک لما فعلتہ لِمافیہ من اکتساب البغضاء من مخالفيہ  
وغلّتهم أثنی من شیعتہ ویمتن أسوی بین ما یثابّدی بالاجتهاد الی صوابه وبن ما یُعبله الیه  
هواء وفرط تمسّبه حتّی یقتضی فیہ بارتکابه ولا یقتصر من المساواة فی باب الدیانة بالإعمال  
والایعراض والافتغال دون الاشتغال بالقدح فیها بأرواح السوء و أقاعیل التیاطین حتّی  
یعمله ذلک علی الایرشاد الی کتب مانی و أصحابه کياداً للآذیان والاسلام من بینها  
و يوجد مصداق قولی فی آخر کتابه فی الثبوتات حين يستخف - والسفّه غیر لائق - بالفضلاء  
والکبراء وقد کلن فی نسخہ منها یلوث<sup>(۳)</sup> خاطره و لسانه و قلمه بما ینتزعه العاقل عنه

(۱) چنانکه از مقدمه این رساله بر می آید بنا به خواهش که درباره زمان محمد زکریای رازی  
و کتابهای او از یروولی شده است تألیف گردیده و قسمتی از آن را که مربوط باخیار یروولی و تألیفات  
خود اوست ، ساخاقو در مقدمه ای که بر آثار الباقیه نوشته است (ص ۲۸-۲۹) بطبع رسانیده . و  
سبس پول گراوس ( Paul Kraus ) رساله مزبور را در سنه ۱۹۴۶ م - در پاریس - در  
ص ۱ - مطبعه - طبع و نشر کرده . در اینجا از طبع پول گراوس نقل گردیده است و علامت اختصاری  
فراردادی او برای نمایاندن نسخه بدلها نیز بکار رفته و هر جا با آنچه در مقدمه آثار الباقیه طبع شده  
اختلاف داشته است در حاشیه تذکره داده شده . (۲) ذلت ، کذا علی الهامش ، و فی التسن ، « ذالت » .  
(۳) یلوث ، سح ، « لا یلوث » مقدمه آثار الباقیه ، « لا یلوث » .

ولا يلتفت اليه إذ لا يكسبه<sup>(١)</sup> سعيه في الدنيا لآلها. فلانزالُ ترى من لا يسوى لقدمه  
 ثراباً يقول: «قد أسد الرأزي على الناس أموالهم و أبدانهم و أديانهم» وهوساخذ في  
 العاشية الاولى وفي أكثر الأخرى ولذلك نتعذر مرادته في الواسطة. و أنا مع براه في  
 من أتباعه فيما يفسد المال - على حبي<sup>(٢)</sup> الغنى<sup>(٣)</sup> وغيره للاستغناء فلا أبرئ نفسي  
 منه - لم انج من بوائقه<sup>(٤)</sup> في العاشية<sup>(٥)</sup> الأخرى. و ذلك أتى طالعت كتابه في العلم  
 الإلهي وهو يادی<sup>(٦)</sup> فيه بالدلالة على كتب ماني وخاتمة كتابه الموسوم سفر الاسرار  
 ففرتنى السمة كما يفر<sup>(٧)</sup> المبيض والمصفر في الكيمياء غيرى فحررتنى الحدائنة بل خفاء  
 الحقيقة على طلب تلك الأسرار من معارف في البلدان والأقطار و بقيت في تيارريح  
 الشوق يتأ واربعة سنة إلى أن قصدي بهو ابرتم بربد<sup>(٨)</sup> من همدان متوسل بكتب  
 وجدها من جهة فضل بن سهلان وعرفني بحبيها<sup>(٩)</sup> وفيها مصحف قد اشتمل من كتب  
 المانوية على فرقاطيا<sup>(١٠)</sup> و سفر الجابرة و كنز الاحياء و صبح اليقين<sup>(١١)</sup> و  
 التأسيس و الانجيل و الشايرورقان وعدة رسائل لماني وفي جللتها طلبتي سفر الاسرار  
 ففتشني له من الفرح ما يفتش الطمان من رؤبة التراب<sup>(١٢)</sup> ومن الترح في عقباء ما يصيبه  
 من الخيبة<sup>(١٣)</sup> في ماتاه<sup>(١٤)</sup> ووجدت الله تعالى صادقاً في قوله: «و من لم يجعله الله له

- 
- (١) درمغنة آثار الباقية، «لا يكسبه» (٢) على حتى، سخ، «على حتى» (٣) درمغنة  
 آثار الباقية، «الناء» (٤) لم انج من بوائقه، سخ، «لم انج من بوائقه» درمغنة آثار الباقية،  
 «لم انج من نواجه» (٥) العاشية، سخ و منغمة آثار الباقية، «الجنة» (٦) يسادي، سخ،  
 «سادي» وعلى الهامش «ساوي» (٧) بفر، سخ، «غير» (٨) بربد، سخ، «معد» درمغنة  
 آثار الباقية، «بختد» (٩) بحبيها، سخ، «محبها» درمغنة آثار الباقية، «بحبها»  
 (١٠) فرقاطيا، سخ، «فرقاطيا» (١١) درمغنة آثار الباقية، «صبح اليقين»  
 (١٢) التراب، سخ و منغمة آثار الباقية، «التراب» (١٣) درمغنة آثار الباقية، «الجنة»  
 (١٤) درمغنة آثار الباقية، «ماتاه».



نوراً فضاله من نور» (۱) «تم اختصرت ما فى ذلك» (۲) «التفر من الهذيان البحت والهجر المحض ليعطالها مؤوف» (۳) «بآفتى ويستعجل الشفاء منها كفعلى .  
ص ۱۸ (در قسمت کتابهای محمد زکریاء در آلهیات) :  
۱۴۰ (دائرة المعارف) (۴) التتوى .

## ۳۷

تحقيق ماللهند

من مقولة مقبولة فى العقل أو مردودة (۵)

تأليف

ابورحمان بيرونى (۶)

ص ۴ :

فما وجدت من أصحاب كتب المغالات أحدا قصد الحكاية المجردة من غير ميل ولا مداخنة سوى **ابى العباس الايرانشهرى** إذ لم يكن من جميع الأدباء فى شيء بل

(۱) سورة التور آية ۴۰ .

(۲) ذلك «سج ومقدمة آثار الباقية» «تلك» .

(۳) درمقدمة آثار الباقية، «مازوف» .

(۴) علامه محقق سيد محسن تقى زاده معتقد است که ابن شمس همان سیمس دانشمند مانى است .

(۵) این کتاب را علامه مستشرق ادوارد ساخاؤو E. Sachau در سنة ۱۸۸۷ م . در لندن

طبع و نشر کرده است و سپس در سنة ۱۹۲۰ م . در لیمزیک Leipzig طبع آن تجدید گردیده

و همین مستشرق نوشته است که کتاب مزبور بعد از سنة ۱۰۴۰ م . ( ۴۲۱-۴۲۳ ه . ق . ) تألیف

شده . در اینجا از طبع ۱۹۲۰ م . نقل گردیده است و علائم اختصارى نسخ اساس طبع مزبور برای

نمایانمن نسخه بدلهای نیز بکار رفته .

منفردا بمخترع له يدعو اليه ولقد احسن في حكاية ما عليه اليهود والتصارى وما ينقضنه التورية والانجيل و بالغ في ذكر المانوئية وما في كتبهم من خبر الملل المنقرضة و حين بلغ فرقنا الهند والشمسية صاف سهمه عن الهدف ومائى فى آخره الى كتاب ذرفان و نقل ما فيه الى كتابه و ما لم ينقل منه فكأنه مسموع من عوام هاتين الطائفتين .

ص ١٨ - ١٩ ( در قسمت ٥ فى ذكر اعتقادهم فى الله سبحانه ) :

وهكذا اسم الابوة والبنوة فان الاسلام لا يسمح بهما اذ الولد والابن فى المربية متقاربا المعنى وما وراء الولد من الوالدین و الولادة متفق عن معانى الربوبية و ما عدا لغة العرب يتسع لذلك جدا حتى تكون المخاطبة فيها بالآب قريبة من المخاطبة بالسيّد و قد علم ما عليه التصارى من ذلك حتى ان من لا يقول بالآب والابن فهو خسار عن جملة ملتهم والابن مرجع الى عيسى بمعنى الاختصاص والآثرة وليس يقصر عليه بل يعمده الى غيره فهو الذى يأمر فلا يمينه فى الدّعاء بأن يقولوا يا آباءنا الذى فى السماء و يخبرهم فى نعى نفسه اليهم يا ته ذاهب الى ابيه و ابيهم و يفسر ذلك بقوله فى اكثر كلامه عن نفسه انه ابن البشر و لبس التّصارى على هذا وحدها ولكن اليهود تشرّكها فان فى سفر الملوك ان الله تعالى عزى داود على ابنه المولود له من امرأة اوريا و وعد منها ابنا يبتناه فاذا جاز بالثبتي بالمعري ان يكون سليمان ابنا جاز ان يكون المشبتي آبا والمثانية تشابه التّصارى من اهل الكتاب و صاحبهم مانى يقول فى هذا المعنى فى كتاب كنز الاحياء ان الجنود النّيرين يستون آبكرا و عذارى و آباء و أمهات و أبناء و اخوة و اخوات لما جرى به الرّسم فى كتب الرّسل و ليس فى بلدنا السّرور ذكر ولا انثى ولا اعضاء سفاة و كلّهم حاملون للاجساد الحيّة ولا مدان الاهوت لا يختلفون بنصف و قوّة ولا طول و قصر ولا سور و نمطر كالترج المتشابهة المراجعة من سراج واحد مواد اغذيتهم واحدة و انما سبب تلك التسمية تعانى<sup>(١)</sup> المملكتين فالسّفلية المظلمة لتما نهضت من غورها و راتها الملكوت العالية النيرة ازواج اذ كرا انا و انا سور ت ابنا ه الطائعتين الى الحرب من

(١) S. « نفاى » با « نفاى » يا « نفاى » يا « نفاى » . « نفاى » .

ظاهر بـصور كذلك فَأَقَامَتْ (١) كَلَّ جنس بازاء جنسه . والخواص من الهند يَأْبُون هذه الأوصاف و عواتهم و كَلَّ من كان في فروع التحلة يُفِرطون في اطلاقها ....

ص ٢٣ (درقسمت «فى سبب الفعل و تعلق النفس بالمادة»):

ثم تختلف العبارة عندهم فى الفاعل كما ذكرنا ففدقيل فى بشن يران ان المادة أصل العالم وفضلها فيه بالطباع على مثال فعل البذر للشجرة بالطباع من غير قصد واختيار و كـتير يد الريح الماء من غير قصد لغير الهبوب إنما الفعل الارادى لبشن وهذه اشارة منه إلى العي الذى يملو المادة وبه نصير المادة فاعلة تسعى له سمي الصديق لصديقه من غير طمع ، و قدبنى عليه مابنى قوله .

ص ٢٧ (درقسمت «فى حال الآر وواح ومرتددا بالتناسخ فى العالم»):

وكان مانى نفى من افراشه فدخل أرض الهند ونقل التناسخ منهم إلى محتله وقال فى سفر الاسرار ان الحوارين لما علموا ان النفوس لا تموت و أنها فى الترديد منقلبة الى شبه كذ صورة هى لاسية لها ودأبة جيلت فيها و مثال كذ سورة افترت فى جوفها سألوا المسيح عن عاقبة النفوس التى لم تقبل الحق ولم تعرف اصل كونها فقال أى نفس ضميعة لم تقبل قرائنها من الحق فهى هالكة لاراحة لها وعنى بهلاكها عذابها لا نلاشيها فإنه قال ايضا قد ظن الدبانية أن عروج نفس الحبوة وتصفيتها هو فى جيفة البشر و لم يعلموا عداوة الجيفة النفس ومنعها إياها عن العروج و أنها لها حبس وعذاب مؤلم ولو كانت صورة البشر هذه حقاً لم يدعها خالقها أن تبلى وتحدث فيها المضرة و لم يحوجها إلى التماسك بالتعلق فى الآرحام .

ص ٥٣ (درقسمت «فى مبدأ عبادة الآتنام و كيفة المنصوبات»):

معلوم ان الطباع المائى نازع إلى المحسوس نافر عن المعقول الذى لا يعقله إلا العالمون الموصوفون فى كل زمان ومكان بالقلة ولسكونه إلى المثال عدل كثير من أهل الملل إلى التصوير فى الكتب و الهياكل كاليهود والنصارى ثم المنايا خاصة ...

ص ٥٩ (ايضاً درقسمت «فى مبدأ عبادة الأصنام و كَيْفِيَّةُ الْمُتَصَوِّبَاتِ» ) :

وقد كانت اليونانية<sup>(١)</sup> فى القديم بوسطون الأصنام بينهم و بين العلة الاولى و يمدونها باسماء الكواكب و الجواهر العلية اذ لم يصفوا العلة الاولى بنى من الاجاب بل بسلب الأنداد تعظيماً لها و تنزيهاً فكيف<sup>(٢)</sup> أن يقصودها للعبادة و لنا نقلت العرب من الشام أصناماً إلى أرضهم عبدوها كذلك ليعزبهم الى الله زلفى<sup>(٣)</sup> و هذا الملاحون يقول فى المقالة الرابعة من كتاب النواميس واجب على من اعطى الكرامات الثالثة أن ينصب لآلهة و التكنينات ولا يترس<sup>(٤)</sup> أصناماً خاصة للآلهة الابوية ثم الكرامات التى للآباء اذا كانوا احياء فالآله<sup>(٥)</sup> اعظم الواجبات على قدر الطاقة و يعنى بالتر الذكر على المعنى الخاص وهو لفظ بكثرة استعماله<sup>(٦)</sup> فيما بين المتأبئة الحرنانية و الثنوية المناينة و متكلمى الهند .

ص ٧٦ ( درقسمت « يد فى ذكر كتبهم فى سائر (٧) العلوم » ) :

ولهم فنون من العلم اخر كثيرة و كتب لا تكاد تحصى و لكنى لم احط بها علماً و بودى ان كنت اتمكن من ترجمة كتاب ينج قنتر وهو المعروف عندنا بكتاب كليله و ضمنه فالآله ترد بين الفارسية و الهندية ثم العربية و الفارسية على آلسنة قوم لا يؤمن بتغييرهم اتياء كعبد الله من المقفع فى زيادته باب برزويه فيه قاصداً تمكيك ضعفى العقائد فى الدين و كسرهم للدعوة الى مذهب المناينة و اذا كان متهما فيما زاد لم يخل عن مثله فيما نقل .

(١) دراصل مطبوع ، « اليونانية » .

(٢) دراصل مطبوع ، « فكيف » .

(٣) « دوج شود بآية ٤ سورة الزمر و بجای » ليعزبهم « دراصل مطبوع ، « ليعزبهم » .

(٤) درحاشية اصل مطبوع ، « يراوس » .

(٥) دراصل مطبوع ، « فال » .

(٦) دراصل مطبوع ، « آت » .

(٧) دراصل مطبوع ، « سائر » .

ص ١٣٢ ( در قسمت ٢ فى سورة السماء والأرض عند المنجدين منهم ٤ ) :

ثم جاءت طائفة أخرى من جهة الزنادقة أصحاب ماني كتاب المفقوع وكميد الكريم ابن ابي العوجاء وأمثالهم فشككوا ضفاف الفرائز فى الواحد الاول من جهة التعديل والتجوير واما الوهم الى التشبوه زينووا عندهم سيرة ماني حتى اعتصموا بحبله وهو رجل غير مفقوع بجهالانه فى مذهبه دون الكلام فى هيئة العالم بما يبين عن نمو بهاته وانتشر ذلك فى الأكنة وانضاف الى ما تقدم من المكاييد اليهودية فصار رأيا منسوباً الى الاسلام سبحانه الله عن مثله...

ص ١٩١ ( در قسمت ٢ فى خواص الجوكات الأربعة و ذكر كل المنتظر فى

آخر رابعها ٤ ) :

و أما فى كلجوك فإن الشر يزاد الى أن يعض فى آخره بفناء الخير أصلاً و ذلك وقت هلاك ساكنى الأرض وعود النسل من اجتماع المتفرقين فى الجبال والمختفين فى المغارات للمعبدة هاربين من شياطين الانس الأشرار ولهذا سمي ذلك الوقت كمرىناجوك اى الفراغ من الأعمال للذهاب و فى خبر شوفك ناقله الزهرة من براهم ان الله تعالى اسمعه قوله اذا دخل كلجوك ارسلت بدهودن بن شدهودن الصالح لبت الخير فى الخلق فيبدل المحقرة المعترزون اليه ما اورد و يذهب قد البراعة من حينئذ حتى يجترى عليهم شودر خادمهم ويقاسمهم و جندال الهيات والأعطية ويتصرفهم الناس الى الجمع من الجرام والأذخار لا يبالون باجتراح السيئات فيها والآثم و اوردهم ذلك الى عسيان الأصاغر أكابرهم والأولاد آباءهم والخدم مواليهم واربابهم و يتهاجر الألوان حتى تفسد الأنساب و تبطل الطبقات الأربع و تكثر الأديان والمذاهب والكتب المعمولة فيها كثرة يتفرق [ق] بها الجماهير المجتمعة قبله على امر واحد اشخاصا افرادا و يهدم الديورات و يخرّب المدارس و يرتفع العدل حتى لا يعرف الملوك غير العلم والهضم والأخذ والقسم كأنهم يأكلون الناس اكلا مغترين بالآمال القلوال غير معتبرين بقاسر الأعمار بحسب الأوزار واستيلاء الأوبى بقدر فساد التينة وزعموا أن أكثر الحكم فيه على التجوّم تخلف و تمكذب فأخذ ذلك ماني و قال اعلموا أن أمور العالم قد تبدلت و تغيرت وكذلك الكهانة قد

تغيرت لتغير أسفريات السماء اى أفلاكها ولايتها للكهان من معرفة النجوم فى دائرها  
ما كان يتبعها لآبائهم و لكنهم يسئلون بالخدع وبما يتفق ما يقولون و ربما لا يكون  
ص ٢٥٣ ( در قسمت « فى المد و الجزر المتعاقبين على مياه البحر » ) :

و أما امر المد و الجزر فى هذا البحر و المد بلغتهم بهرن و الجزر وهر و يعتقدون  
اقامتهم أن فى البحر نارا اسمها برواغل دائمة التنفس و يكون المد منها بجذب النفس  
والاستفاح بالريح و يكون الجزر بارسالها النفس و زوال الاستفاح عنها كمثل ما اعتقده  
مابى لما سمع منهم أن فى البحر عقربا يكون المد و الجزر من تنفسه جاذبا و مرسلا  
و أما خاستهم فيعرفونهما فى اليوم بطلوع القمر وغروبه وفى الشهر بزيادة نوره ونقصانه  
و إن لم يهتدوا للعللة الطبيعية فيهما .

ص ٢٨٣-٢٨٤ ( در قسمت « فى حق الميت فى جسده والأحياء فى أجسادهم » ) :  
يقول الهند إن فى الإنسان نقطة (١) بها الإنسان انسان وهى التى تتخلص عند  
الاحلال الأمشاج بالاحراق وتبددها و رأوا فى هذا الرجوع أن بعضه يكون بشماخ الشمس  
تتعلق به الروح و تصعد و أن بعضه يكون بلهب النار ورفضها إياها كما كان يدعو بهضهم  
أن يجعل الله طريقه اليه على خط مستقيم لآته اقرب المسافات ولا يوجد الى العلو إلا  
النار او الشماع و كان الأتراك الغزاة ذهبوا الى ما يشبهه فى الفريق فإنهم يضمنون جيفته  
على سرير فى القبط و يعلقون حبلا من قائمته و يلقون طرفه فى الماء ليصعد به روحه  
للبعث ثم قوى عقيدة الهند فى ذلك قول باسديو فى علامة المتخلس من الرباط إن موته  
يكون فى اوقراين فى النصف الأبيض من الشهر فيما من سرج مسرجى فى ما بين الاجتماع  
والاستقبال فى أحد فصلى الشتاء والربيع و الى هذا ذهب مابى فى قوله إن أهل الملل  
يعتدوننا يا ناسجدا للشمس والقمر و نقيهما كالوثن لا أنهم لم يعرفوا حقيقتهما و  
أنهما مجازنا وباب خروجنا الى عالم كوننا كما شهد بذلك عيسى زعم قالوا و قد امر البد  
بارسال جث الموتى فى الماء الجارى فلذلك يطرحها الشعية أصحابه فى الأنهار .

کتاب الجواهر<sup>(۱)</sup>

فی معرفة الجواهر

تألیف

أبو ریحان بیرونی

ص ۴۱ :

و فی کتاب الاحجار المنسوب الی اسم<sup>(۲)</sup> ارسطوطالیس (فما اظنه إلاً منحولاً علیه) آیه ربما اتفق فی الیاقوت نکتة<sup>(۳)</sup> فاضلة الحمرة علی سائرها فإذا نفخ علیه فی النار ابسطت النکتة فیه فزادته حنا وإن کانت سوداء ذهب بعض سوادها و يشبهه ما حکى الجاحظ<sup>(۴)</sup> فی یاقوت وقع من ید انسان فابتلخته نعامه ولم یحضر غیر

(۱) ظاهر کتاب الجواهر یکی از کتابهای می باشد که بیرونی آنرا در اواخر عمر خود تألیف کرده است زیرا چنانکه خود در اوائل آن (ص ۳۱) از طبع آیتی الذکر) گوید آنرا سلطان مودود بن مسعود غزنوی تقدیم نموده و این سلطان مودود از ماء شیمان سنة ۴۳۳ هـ ق. تمامه رجب سنة ۴۴۰ هـ ق. در غزنه و قسمتی از هند سقطنت کرده است. این کتاب را مشرق آلمانی آلمانی فریسن کرنگو F.Krenkow در سنة ۱۳۰۰ هـ ق. در «مطبعة جمعیة ذرقة المعارف العثمانیة» در حیدرآباد دکن بطبع رسانیده و در اینجا از طبع مزبور نقل کرده و علامت اختصاری نسخه های اساس این طبع برای تطابقتن نسخه بدلهای نیز بکار رفته است.

(۲) ب. این کلمه را ندارد.

(۳) س. نقطه و بالای آن «نکته» نوشته شده است.

(۴) برای مقایسه گفته جاحظ با آنچه بیرونی در اینجا از اوسکایت میکند رجوع شود به «نصه واهین من الزنادعة» در کتاب الحيوان (ج ۴ ص ۸۷-۸۸) از طبع سابق الذکر) که بنقل از کتاب مزبور در دو صفحه ۹۰ و ۹۱ این کتاب نیز مندرج است.

نفرین من زنادقة المانویة شاهدها و انتجعت التهمة عليهما عند افتقاده فضربا ضرب  
التقرير و كل واحد منهما (۱) يبرئ صاحبه إذا أخذ في تذليله و حين عرف آتتهما  
ثنوین (۲) سئل عن الحال و وقف على أمر التعمامة من غير جهتهما فإنها لم يستحلا  
نسليهما للأقتل اسرع إلى نبيحها و إخراج (۳) الجوهر من قانصتها و قد نقص وزنه و  
حسن لونه لأن حرها قام له مقام النار الحامية . ولولا أن هذا كان أمرا مشتهرا لما  
صار من مسائل المطارحة حتى سئل الشافعي ، رضي الله عنه ، عنها فأجاب : أتى لست  
في أمر صاحب الجوهر بشئ لكنه إن كان كيتسا عدا على التعمامة و ذبحها و استخرج  
جوهره منها ثم ضمن لصاحبها فضل ما بين قيمته (۴) حية و مذبوحة .

(۱) « متهم » را نداده . (۲) ب ، « ثنویان » و در « دس » روی کلمه مزبور « درمان » نوشته شده  
است . (۳) ب ، « و إخراج » . (۴) کذا و الظاهر قیمتها .



رسالة ابن القارح<sup>(۱)</sup>

تصنيف

ابن القارح<sup>(۲)</sup>

[ ۳۵۱ - بعد از سنة ۴۶۱ هـ . ق . (۲) ]

ص ۲۴ - ۲۷ :

ولكننى أغناط على الزنادقة والملحدین الذین يتلاعبون بالذین ویروون إدخال

(۱) این رساله را ابن القارح برای ابو العلاء معری فرستاده است و ابو العلاء در جواب او رسالة النفران را نوشته و در اینجا از ضمنی که کامل کیلانی در ضمن کتاب « رسالة النفران » لاسامع الفيلسوف ابي العلاء المعری ، انتشار داده است نقل گردیده ، و چنانچه سوم کتاب منبیه در دو جلد در مصر طبع و نشر شده ، و رساله مذکوره در ص ۱۷ - ۶۰ از جلد اول آن مندرج میباشد .

(۲) ابو الحسن علی بن منصور بن طالب حلبی مؤلف بدوخته و معروف بابن القارح از ادبای بزرگ زمان خود محسوب میشود . محمد کرد علی که در « رسائل النفا » ، رسالة ابن القارح را طبع کرده است ( و در ص ۲۵۴ - ۲۷۹ از طبع سوم کتاب منبیه در « درسته ۱۳۶۵ هـ . ق . در مصر نشر شده مندرج میباشد ) در حاشیه ای که درباره ابن رساله و مصنف آن نوشته است ( ص ۲۵۴ ) بنقل از ابن عبد الرحیم ، که از معاصران ابن القارح است ، گوید که وی درسته ۴۵۹ هـ . ق . در حلب متولد گردیده است و درسته ۴۲۱ هـ . ق . در قید حیات بوده و یوسف البیان سرکیسی مؤلف معجم المطبوعات العربیة و المعربیة ، ضمناً بنقل از حاشیه محمد کرد علی ، نیز گوید ابن القارح درسته ۴۲۱ هـ . ق . زنده بوده است ولی در هر دو طبع معجم الادبیاء تألیف یاقوت ، از قول مین ابن عبد الرحیم ، و در کتاب سابق الذکر کامل کیلانی ، بنقل از یاقوت ، ذکر شده است که ابن القارح در سنة ۴۶۱ هـ . ق . زنده بوده است اگر این روایت درست باشد ، مطابق روشی که در این کتاب پیروی شده است ، باید مطالب منقول از رسالة ابن القارح بعد از مطالب منقول از رسالة النفران و کتاب الفصل تألیف ابن حزم نقل گردد و اگر گفت محمد کرد علی را صحیح بدانیم مطالب مزبور باید قبل از مطالب منقول از تألیفات میر ولی آمده باشد . علی ای حال آوردن مطالب رسالة منبیه ، که برای ابو العلاء فرستاده شده است ، در اینجا ، قبل از مطالب منقول از رسالة النفران ، خالی از مناسبت نیست .

التبیه والشکوک علی المسلمین وستمذنبون القدح فی نبوة التبیین صلوات الله علیهم أجمعین  
 وبطرفون وبتذنبون إعجاباً بذلك المذهب : «یه» مقدر و«طرف» (۱) زبدیق .  
 و«قتل المهدی» بشارة علی الزندقه ولما شهر بها وخاف دافع عن نفسه بقوله :  
 یا بن نهیا رأسی علی تقیل واحتمال الرأسین عبء تقیل  
 فادع غیری الی عبادة ربی من قاتی واحد مشغول  
 و احضر صالح بن عبد القدوس واحضر القطع والسیاف فقال : علام تقتلنی ؟  
 قال : علی قولک :

رَبِّ (۲) سِرِّ كَتَمْتَهُ فَكَاتِي  
 وَلَوْ أَنِّي أَظْهَرْتُ (۴) لِلنَّاسِ دِينِي  
 يَا عَدِيَّ اللَّهِ وَ عَدِيَّ نَفْسِي :

الشر دون الفاحشات ، ولا  
 فقال : قد كنت زبديقاً وقد بُت عن الزندقه .  
 قال : كيف ؟ و أنت القائل :

و الشيخ لا يشك عاداته  
 إذا اوعى عاد إلى غيبه  
 و أخذ غفلته السيف فإذا رأسه يتدّ هداً على القطع ....

والوليد بن يزيد أقام في الملك سنة و شهرين و أياماً و هو القائل :

إذا مِتُّ بِأُمِّ الْحَسَنِكَ فَأَنْكَحِي  
 فَإِنَّ الَّذِي حَدَّثْتَنِي مِنْ إِقَانِنَا  
 وَلَا تَأْمَلِي بَعْدَ الْفِرَاقِ نَلَاقِي  
 أَحَادِيثُ طَسْمِ شَرَكِ الْعَقْلِ وَاهِيَا  
 و رمي المصحف بالنشاب و خرّقه و قال :

إِنَّمَا جِئْتُ رَبِّكَ يَوْمَ حُسْرِ  
 فَقُلْ يَا رَبِّ خَرَقْنِي الْوَلِيدُ

وأنفذ إلى مكة بناءً مجوسياً لينبئ له على الكعبة مشربة فمات قبل تمام ذلك .  
 فكان الحجاج يقولون : لبيك اللهم لبيك لبيك يا قاتل الوليد بن يزيد لبيك .

(۱) چنانکه در ص ۱۹۰ گذشت در امالی ، «طرف» آمده است . (۲) چنانکه در ص ۱۹۱ گذشت  
 در امالی «رَبِّ» آمده است . (۳) در امالی «حَبْل» . (۴) در امالی «بَدَيْتُ» .

واحضر بُنایجه من ذهب. وفيها جَوْهرَةٌ جَليلةُ القدر. [على] سورة رَجُلٍ  
فَسَجَدَ لَهُ وَقَبِلَهُ وَقَالَ: أَتَسْجُدُ لَهُ يَا عَلِيٌّ؟ قُلْتُ:  
وَمِنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا مَاي شَأْنُهُ كَلَنَ عَظِيمًا أَضْمَحَلَّ أَمْرُهُ لِعُلُولِ الْمَدَّةِ قُلْتُ:  
لَا يَجُوزُ التَّسْجُودُ إِلَّا لِلَّهِ. فَقَالَ: قُمْ عَنَّا.

## ۴۰

### رسالة الفقيران (۱)

تصنيف

أبو الفلاو معری (۲)

(۳۶۳-۴۴۹ هـ ق. ۰)

ص ۳۵۱-۳۵۴ :

وَإِذَا رُجِعَ إِلَى الْحَقَائِقِ فَتَنَطَّقُ اللِّسَانُ لَا يُنْبِئُهُ عَنْ إِيْقَادِ الْإِنْسَانِ لِأَنَّ الْعَالَمَ  
مَجْبُولٌ عَلَى الْكُذْبِ وَالْتِفَاقٍ، وَيُحْتَمَلُ أَنْ يُظْهَرَ الرَّجُلُ بِالْقَوْلِ تَدَيُّنًا، وَأَنْمَا يَجْعَلُ  
ذَلِكَ تَزَيُّنًا، [يُرِيدُ] (۳) أَنْ يَصِلَ بِهِ إِلَى شَأْنٍ، أَوْ غَرَمٍ مِنَ الْأَغْرَاضِ الْخَالِبَةِ أَمْ الْفَنَاءِ،  
وَأَعْلَمُهُ قَدْ ذَهَبَ جَمَاعَةٌ هُمْ فِي الْقَاطِرِ مُتَعَبِّدُونَ، وَفِيمَا بَطْنِ مَلْحَدُونَ.

(۱) این رساله را **أبو العلاء** در جواب رساله **ابن القارح** (که دوس ۲۱۸ ذکرش گذشت) در حدود  
سنه ۴۴۲ هـ ق. در اثناء عزلت خود تصنیف کرده است و در اینجا از طبعی که بتحقیق و شرح  
**بُست الشاطی** در سنه ۴۹۰ هـ ق. در سلسله **ذخائر العرب**، در مصر طبع و نشر شده است نقل کرده  
و علائم اختصاری نسخ اساس طبع مزبور برای نمایانن نسخه بدلها نیز بکار رفته.

(۲) **أحمد بن عبد الله بن سليمان معری** بکتاب خود «**أبو العلاء**» معروف میباشد و میشود  
او را قیسوف شمر او شاعر فلاحه نامید و از بزرگان جهانش بشمار آورد. **أبو العلاء** پیش از غروب  
آفتاب روز جمعه ۲۸ ربیع الاول سنه ۴۹۳ هـ ق. در **مهره النعمان** دنیا آمده است و **ابن خلکان**  
گوید در روز جمعه ۳ و بقولی ۲ و بقولی دیگر ۱۳ (و بقول کامل **کیلانی** ۱۰) ربیع الاول سنه  
۴۴۹ هـ ق. در همان جا، وفات کرده.

(۳) س ۱، ۵، یرید، را ندارد.

وما يلحقني الشك في أن دعبل بن علي لم يكن له دين وكان يتظاهر بالتشيع  
وإنما غرضه التكب، وكما ثبت نسباً بنسب (١) ولا أرتاب أن دعبلًا كان على رأى  
الحكمي وطبقته، والترددة فيهم فاشية ومن ديارهم ناشية.

وقد اختلف في أبي نواس أو عي له التآله وأنه كان يقضي صلوات نهاره في  
ليلة، والصحيح أنه على مذهب غيره من أهل زمانه، وذلك أن العرب جاءها النبي  
سلي الله عليه [وسلم] (٢) وهي ترغب إلى القصيد (٣) وتفرح معها عن القصيد (٤) فأتبعه  
منها متبعون، والله أعلم بما يوعون، فلما ضرب الإسلام بجرانه وأتسق ملكه على  
أركانها، مازج العرب غيرهم من الطوائف وسموا كلام الأطباء وأصحاب الهيئة و  
أهل المنطق، فمالت منهم طائفة كثيرة.

ولم يزل الإلحاد في بني آدم على عمر الدهور، حتى إن أصحاب التبر يزعمون  
أن آدم سلى الله عليه [وسلم] (٥) بعث إلى أولاده فأنذرهم بالآخرة، وخوفهم من العذاب  
فكذبوه وردوا قوله، ثم على ذلك المنهاج إلى اليوم. وبعض العلماء يقول إن سادات  
فريش كانوا زنادقة وما أجدرهم بذلك وقال شاعرهم يرنى قتلى بدر و تروى (٥)  
لشداد بن أسود الليثي:

أَلَمْتُ بِالسَّحَابَةِ أُمُّ بَكْرٍ	فَحَيُّوا أُمُّ بَكْرٍ بِالسَّلَامِ
وَكَائِنْ بِالطَّوِيِّ طَوِيَّ بَدْرٍ	مِنَ الْأَحْسَابِ وَالْقَوْمِ الْكِرَامِ
وَكَائِنْ بِالطَّوِيِّ طَوِيَّ بَدْرٍ	مِنَ التَّيْزِيِّ مُتَكَلِّمِ السَّلَامِ
أَلَا يَا أُمُّ بَكْرٍ لَا نُكْرِي	عَلَى الْكَأْسِ بَعْدَ أَخِي هِشَامِ
وَبَعْدَ أَخِي أَبِيهِ، وَكَانَ قَرْمًا	مِنَ الْأَقْوَامِ شَرَّابِ الْمِدَامِ
أَلَا مَنْ مُبْلِغُ الرَّحْمَنِ عَنِّي	يَا بَنِي نَارِكُ شَهْرِ الْقِيَامِ ؟
إِذَا مَا الرَّأْسُ زَايِلٌ مِنْ كِبِيهِ	فَقَدْ شَبِعَ الْأَنْبَسُ مِنَ الْعُلَامِ

(١) دوك، ذ، س، بنسب، ودش، بن، بنسب، (٢) ك، ش، س، وسلم، را ندارد.

(٣) ن، س، القصيد، القصيل، (٤) ك، ش، س، وسلم، را ندارد، (٥) ن،

وزا.

أبو عبدنا ابن كبة<sup>(١)</sup> أن سنجيا؛ وكيف حياة اسداء وهام<sup>(٢)</sup>  
 أنترك أن ترك الموت عتي ونحييني إذا بليت عظامي؛  
 ولا يدعى مثل هذه الدعوى إلا من يشهد ورامعا للعمام، ولا بأس له  
 عند الإلمام<sup>(٣)</sup>.

ص ٣٧٣-٣٩١ :

وأما غيظه<sup>(٤)</sup> على الزنادقة والملحدین، فأجره الله عليه، كما أجره على العلماء  
 في طريق مكة، واصطلاه الشمس بعرفة ومبينه بالمرز دلغة ولا ريب أنه ابتهل إلى الله -  
 سبحانه - في الأيام المعدودات والمعلومات، أن يثبت<sup>(٥)</sup> إضباب الإسلام، وبقيم لمن  
 اتبعه<sup>(٦)</sup> النير من الأعلام. ولكن الزندقة داء قديم، طالما حلّم بها الأديم. وقد رأى  
 بعض الفقهاء، أن الرجل إذا ظهرت زندقته ثم تاب فزعا من القتل لم تقبل توبته. وليس  
 كذلك غيرهم من الكفار، لأن المرئذ إذا رجع قبل منه الرجوع،  
 ولأمة إلا ولها قوم ملحدون، يرون أصحاب شريعهم أنهم موافقون، وهم  
 فيما بطن مخالفون، ولابد من أن يشترك مخادع، وتبدو من الشر جنادع.  
 وقد كانت ملوك فارس تقتل على الزندقة، والزنادقة هم الذين يستنون الدهرية،  
 لا<sup>(٧)</sup> يقولون بشيء ولا كتاب.

وبشاري إنما أخذ ذلك عن غيره، وقد روى أنه وجد في كتبه رقعة مكتوب  
 فيها: إني أردت أن أهجو، فلان بن فلان الهاشمي فصحت عنه لغرابته من رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم. وزعموا أنه كان يشار سبيويه وأنه حضر يوما حلقة يونس بن  
 حبيب فقال: هل ههنا من يرفع خبراً؟ فقالوا: لا. فأنشدهم:

(١) ن. س. «كيف حياة اسداء وهام». (٢) م. «إلمام» و «دوت» «ال» داشته است و بعداً  
 حك شده. (٣) مرجع ضمير دو «غيظه» ابن القارح است. (٤) س. ن. «او كيت» و  
 ليكسون آنرا به ان بریت «تغير داده است». (٥) س. ن. «لغة» و فيكسون آنرا  
 به «كبه» تغير داده است. (٦) طبع كاهل كيلالي، «ولا».

بنی اُمّیۃ حُبُّوا مِنْ رُقَادِ کُمْ  
ابن الخليفة یعقوب بن داود  
ليس الخليفة بالوجود فالتسوا  
خليفة الله بين النأي والمواد

و کتب فی الحلقة سیویوه فیمنی بعض الناس أنه وشی به .  
و سیویوه - فی ما أحب (١) - کلن اجل موضعان أن یدخل فی هذه الدنیا  
بل بعد لأموور سنیاث .....

و بُقالُ أَنْ یَعْقُوبُ بْنُ دَاوُدَ وَ زَبَرَ الْمَهْدِيَّ تَحَامَلُ عَلَى بَشَارِ حَتَّى قُتِلَ ... و  
ذکر صاحبُ کتاب الورقة جماعةً من الثمراء فی طبقة ابي لواس و من قبله ، و وصفهم  
بالزندقۃ ، و سرائر الناس منبیهة و إنما یعلم بها علام القیوب . و كانت تلك الحال انکم  
فی ذلك الزمان خوفاً من السیف ، فالآن ظهر نجيث القوم ، و انقضت (٢) التریكة عن  
اخبث رآل .

و كان فی ذلك العصر رجلٌ له اصدقاء من الشيعة ، و صديقٌ زنديقٌ فدعا المتشيعة  
فی بعض الايام فجاء الزنديقُ ففرع حلقة الباب و قال :

أصبحتُ جثمٌ بلا بل الصدر متقسم الأشجان والفكر

فقال صاحبُ المنزل : و بحكِّ ممّ ذا ؟ فترک الزنديقُ و مضى ، فلقيه صاحبُ  
المأذبة فقال له : یا هذا ، أَرَدْتَ أَنْ تُوقِنَ فیما اکرّمهُ خوفاً من أنْ یطرُق اصدقاءه  
أنّه زنديقٌ - فقال : ادعهم ثابئةً و اعلمنی بمکارهم فلما حصلوا عنده ، جاء الزنديقُ فقال :

أصبحتُ جثمٌ بلا بل الصدر متقسم الأشجان والفكر

فقالوا : و بحكِّ ممّ ذا ؟ فقال :

مما جنّاه علی ابي حسن عمر و صاحبه ابو بکر (٣)

و انصرف . ففرح الشيعة بذلك ، و لقبه صاحب المنزل فقال جُرِيتَ عَنِّي خبراً ، فقد  
خَلَصْتَنِي (٤) مِنْ الشَّيْطَانِ .

(١) ن : « فیما اجیب » . (٢) س : ن ، « انقضت » لكن لیکلسون آتراً به انتقضت ، تبیر  
داده است و توجّه فکروه که « انقضت » معروف ظاهری است از « انقضت » . (٣) ابن بیت  
دو ط بصورت ثمر آمده است (٤) ط : « خلصتني » .

وكان يجلسُ في مجلسِ البصرةِ جماعةٌ من أهل العلم، وكان فيهم رجلٌ زنديقٌ له سيفان، قد سُمِّي أحدهما الخبرُ والآخِرُ الفلجُ، فأذا سأمَ عليه رجلٌ من المسلمين قال:

صَبَحَكَ الْخَبْرُ وَامْسَكَ الْفَلَجُ

ثمَّ يَلْتَفْتُ لِأَصْحَابِهِ الَّذِينَ قَدْ عَرَفُوا مَكَانَ السَّيْفَيْنِ فَيَقُولُ:

سَيْفَانِ كَالْبَرْقِ إِذَا الْبَرْقُ لَمَعَ

فَأَمَّا قَوْلُ الْحَكَمِيِّ:

تِيهِ مُغْرَفٌ وَظَرْفٌ<sup>(۱)</sup> زَنْدِيقٌ

فقد عيب عليه هذا المعنى، و قيل: بأنه أراد رجلاً من بني العارث كان معروفًا بالزندقة والظرف وكان له موضع من السلطان<sup>(۲)</sup>... واما صالح بن عبدالقدوس فقد شهرَ بالزندقة ولم يقتل<sup>(۳)</sup> - والله أعلم - حتى ظهرت عنه مقالاتٌ توجبُ ذلك و يروى لآبيه عبدالقدوس:

كَمْ أَهْلَكْتَ مَكَّةً مِنْ زَائِرِهَا خَرَّ بِهَا اللَّهُ وَابْيَاسَتِهَا

لَا رَزَقَ الرَّحْمَنُ أَحْيَاءَهَا وَاشَوَتْ الرَّحْمَةُ أَمْوَانَهَا

و قد كان لصالح ولدٌ حبس على الزندقة حبسا طويلا، و هو الذي يروى له:

خَرَجْنَا مِنَ الدُّنْيَا وَنَحْنُ مِنْ أَهْلِهَا فَمَنْحَنُ بِالْأَحْيَاءِ فِيهَا وَلَا الْمَوْتَى<sup>(۴)</sup>

إِنَّا مَا أَنَا زَائِرٌ مُتَفَقِّدٌ فَرَحْنَا، وَقُلْنَا: جَاءَ هَذَا مِنَ الدُّنْيَا

وَأَمَّا رَجُوعُهُ عَنِ الزندقة لَمَّا أَحْسَنَ بِالْقَتْلِ، فَأَتَمَّ ذَلِكَ عَلَى سَبِيلِ الْخُتْلِ. فسلَّى

اللهُ على مُحَمَّدٍ، فَقَدْ رُوِيَ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: بُعِثْتُ بِالسَّيْفِ، وَالْخَبْرُ فِي السَّيْفِ، وَالْخَبْرُ بِالسَّيْفِ.

و في حديث آخر: لا تزال أُمِّي بخير ما حملت السَّيْفَ، و السَّيْفُ حملٌ صالحاً

على التصديق، و روى عن رأي الزنديق، و تلك آيةٌ من آياتِ الله إذا هي ظهرت للنفس

(۱) چنانکه در مس ۱۹۰ گذشت در امالی و ظرف، آمده است.

(۲) چنانکه در کتاب الامالی آمده است (ج ۱ ص ۹۹ از طبع سابق الذکر) و در صفحه ۱۷۸

این کتاب، بنقل از کتاب مزبور، نیز مندرج میباشد مقصود یحیی بن قریاد حارثی کوفی است.

(۳) ن، س، «ولم یقتل». (۴) مصرع دوم در متن همه نسخ خطی چنین میباشد کما شقیطی در

حاشیه «ش» نوشته است، «قلت صوابه»، فما نحن بالاموات فيها ولا الاحياء. و این تعویب در حاشیه

«ر» و «ط» نیز نقل شده است.

الكفرة، فقد فنى لارب زماؤها، ولا يُقبلُ هناك إيمانها: «لم تكن آمنت من قبل» (۱) ولسفوط و وبل.

وَأما المنسوبُ الى الصادق، فَأَيْتُهُ يُحْسِبُ مِنَ الزَّنادِيقِ واحسبه الذى كان يُعرفُ  
بالمصور ظهر سنة سبعين و مائتين و أقامُ برهةً باليمن ...

من ۳۷۸-۳۸۱:

وَأما الوليد بن يزيد فكان عقله عليلٌ وليدٌ، وقد بلغ سنَّ كهول الجليل، ما أغشته بنةٌ  
سايجةٌ (۲) ولا نفث البنايعة (۳) وشفل عن الباطية، بجريرة النفس الخاطية، دحاه إلى  
سقر داح، فما يشرف بالآقداح. وقد رويت له اشعارٌ، يلحق به منها العار، كقوله:

أدنيا منى خلبلى      بعيداً دون الإزار

فلقد آيفيت أسمى      غيرُ ميموثٍ لنار

وانركا من يطلب الجنة      لى يسمي فى خسار

سأروضُ الناسَ حتى      يركبوا دين الحمار

فالمجبُ لزمان سير مثله إماماً، و أوردته من المملكة جماعاً ولعل غيره من  
ملك يعتقد مثله أو قريباً، ولكن يسائر (۴) و يخاف تشريراً و ممناً يروى له:

أنا الإمامُ الوليدُ مفتخرأ      أجزُرُ يردى، و اسمع الغز لا

أسحبُ ذبلى إلى منازلها      ولا أبالى من لأم أو غداً لا

ما الميش إلا سماعُ محسنةٍ      و قهوةٌ فتترك الفتى تملا

لا أرتجى الحود فى الخلود وهل      يأمل حور الجنان من عقلا

إذا حبثك الوصال غائبةً      فجازها بذلها كمن وصلا

(۱) قسمی از آیه ۱۰۸ «سورة الانعام» .

(۲) در تمام نسخ چنین است و فیكلسون آنرا به «بنة نافعة» تغییر داده است .

(۳) در تمام نسخ چنین است و فیكلسون آنرا به «البنايعة» (جمع بنیج) تغییر داده است و

ظاهر آنستاسی با اینها ندارد و ابو العلاء بگفته ابن القارح درباره ولید «و احضر بنايعة من

ذهب» (که در ص ۲۳۰ ذکر آن گذشت) اشاره کرده است . (۴) «و» «یسایر» .



وَيَقَالُ إِنَّهُ لَمَّا أَحْيَتْ بِهِ دَخَلَ الْقَصْرَ وَأَغْلَقَ بَابَهُ وَقَالَ :  
 دَعُوا لِي هَذَا وَالرَّيَابُ وَفَرَّقَنِي وَمُصَمِّعَةٌ حَسْبِيَ بِذَلِكَ مَا لَا  
 تُخْذُوا مُلْكَكُمْ لَا تَبْتَ اللَّهُ مُلْكَكُمْ فَلَيْسَ يُسَاوِي بَعْدَ ذَلِكَ عَقَالًا  
 وَخَلَّوْا سَبِيلِي قَبْلَ غَيْرِ وَاجْزِي وَلَا تُحْسِدُونِي أَنْ أَمُوتَ هَذَا  
 فَأُلبَ عَنْ ثَلَاثِ الْمَنْزِلَةِ أَيُّ أَلْبٍ وَرُؤْيُ رَأْسِهِ فِي قَمَرٍ كَلْبٍ كَذَلِكَ نَقَلَ بَعْضُ  
 الرِّوَاةِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِجَزَاءِ التَّوَّابِ ...

## ۴۱

کتاب

الفصل فی الملل والاهواء والتعلل<sup>(۱)</sup>

تألیف

ابن حزم<sup>(۲)</sup>

(۳۸۴-۴۵۶ هـ . ق .)

ج ۱ ص ۳۵ - ۴۴ ( در قسمت « الکلام علی من قال إن فاعل العالم و مدبره  
 أكثر من واحد » ) :

و أمّا الفرقة الثانية ، فأنها تذهب إلى أن العالم هو مدبره لاغيرهم البتة وهم

(۱) از طبعی که از سنة ۱۳۱۲ هـ . ق . تا سنة ۱۳۲۱ هـ . ق . در مصر ، در مطبعة الادبية و مطبعة الثمن ،  
 در پنج جلد منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) أبو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم ظاهری سر دی ، متفکر در علوم و زاهد بوده است  
 و او را تألیفات بسیار میباشد . ابن حزم در سنة ۳۸۴ هـ . ق . در قرطبة متولد گردیده است و در  
 سنة ۴۵۶ هـ . ق . وفات کرده .

الذي يصانته والمرفقونية<sup>(١)</sup> والمناينة العائلون ياز لينة الطبايع الأربع بسائط غير ممتزجة ثم حدث الامتزاج فحدث العالم بامتزاجها ، فالما المناينة ، فانهم يقولون ان اسلين لم يزا الا وهما نور وظلمة و ان النور والظلمة حيّة و ان كليهما غير متناه الا من الجهة التي لاقى منها الآخر و اما من جهاته الخمس فغير متناه و ياتهما جرحان ثم لهم في وصف امتزاجهما اشياء شبيهة بالخرافات و هم اصحاب ماني وقال المتكلمون ان ديسان كان تلميذ ماني و هذا خطأ بل كان اقدم من ماني لان ماني ذكره في كتبه و رد عليه و هما متفقان في كل ما ذكرنا الا ان الظلمة عند ماني حيّة و قال ديسان هي موات و كان ماني راهبا بمرات و أحدث هذا الدين وهو الذي قتله الملك بهرام بن بهرام اذ ناظره بحضوره آذرباين مار كمشند<sup>(٢)</sup> موبذ موبذان في مسألة قطع التسل و تعجيل فراغ العالم فقال له الموبذ انت الذي تقول بتحريم التسكح ليستعجل فناء العالم و رجوع كل شكل الى شكله و ان ذلك حق واجب فقال له ماني واجب ان يُعان النور على خلاصه بقطع التسل مما هو فيه من الامتزاج فقال له آذرباذ فمن الحق الواجب ان يعجل لك هذا الخلاص الذي ندعو اليه و تعان على ابطال هذا الامتزاج المذموم فانقطع ماني فامر بهرام بقتل ماني فقتل هو و جماعة من اصحابه و هم لا يرون الذبايح ولا ايام الحيوان ولا يعرفون من الانبياء عليهم السلام الا عيسى عليه السلام وحده و هم يقولون بنبوّة فرادشت ويقولون بنبوّة ماني وقالت المرفقونية<sup>(٣)</sup> ايضا كذلك الا انهم قالوا نور وظلمة لم يزا الا وثالث ايضا بينهما لم يزل الا ان هؤلاء كلهم متفقون على ان هذه الاصول لم تحدث شيئا هو غيرها لكن حدث من امتزاجها ومن ابعاضها بالاستحالة صور العالم كله فهذه الفرق كلها مطبقة على ان الفاعل أكثر من واحد و ان يختلف في العدد والصفة و كيفية الفعل والزمانات القرائع و كلامنا هذا كلام اختصار و ايجاز و قصد الى استيعاب قواعد الاستدلال والبراهين الضرورية والنتائج الواجبة من المقدمات الاولية الصحيحة و انحراب عن الشغب والتطويل الذي يكفى بغيره عما قاتما وكذا نابعون الله تعالى ان تبين بالبراهين الضرورية

(١) دراصل مطبوع ، « المرفقونية » . (٢) شايد آذربيد بر بهرامسپند مفصود باشد .

(٣) دراصل مطبوع ، « المرفقونية » .

أنَّ الفاعل واحد لا أكثر البتة وُبيِّن بطلان أن يكون أكثر من واحد كما قلنا  
بتأيد الله تعالى عز وجل إذ بيَّننا بالبراهين القوية أنَّ العالم مُحدث كلَّ بعد أن لم يكن و  
أنَّ له مختراعاً مديراً لم يزل وسقطت خرافاتهم المضاف إلى الأوثان الفاسدة في وصفهم الفاعلين  
وكيفية أفعالهم إذ لا تكون صفة إلا لموصوف فإنما يبطل الموصوف بطلت الصفة التي وصفوه  
بها . . . فكلما معنا مع الفرق التي ذكرنا في إثبات الفاعل الأول واحد لا أكثر وإبطال أن  
يكون أكثر من واحد وهو حاسم لكل شغب يأتيون به بعد ذلك كل من التكلُّف لما قد كُفِّته  
المرء يسير من البيان و ما توفيقنا إلا بالله تعالى . وبدأ بحول الله تعالى وقوته بإيراد عمدة  
ما مؤهوا به في إثبات أن الفاعل أكثر من واحد ثم نقضه بحول الله تعالى وقوته بالبراهين  
الواضحة ثم نشرع أن شاء الله تعالى في إثبات أنه تعالى واحد بما لا سبيل إلى رده ولا اعتراض  
فيه كما قلنا فيما خلا من كتابنا والحمد لله رب العالمين فنقول وبالله تعالى التوفيق : عمدتنا قول  
عليه القائلون بأنَّ الفاعل أكثر من واحد استدلالان فاسدان : أحدهما هو استدلال المناياة  
والذي يصابية والمجوس والسابئة المزدقية ومن ذهب مذاهبهم وهو أنهم قالوا وجدنا الحكيم  
لا يفعل الشر ولا يخلق خلقاً ثم يسلط عليه غيره وهذا عيب في المعبود ووجدنا العالم كك  
ينقسم قسمين كل قسم منهما ضد الآخر كالخير والشر والفضيلة والرذيلة والحيات والموت  
والصدق والكذب فقلنا أن الحكيم لا يفعل إلا الخير وما يليق فعله به وعلمنا أن الشرور  
لها فاعل غيره وهو شر مثله . والاستدلال الثاني هو استدلال من قال بتدبير الكواكب  
السبعة والأثني عشر برجاً ومن قال بالكواكب الأربع وهو أن قالوا لا يفعل الفاعل أفعالا مختلفة  
إلا بأحد وجوه أربعة إما أن يكون ذا قوى مختلفة وإما أن يفعل بألات مختلفة و  
إما أن يفعل باستحالة وإما أن يفعل في أشياء مختلفة قالوا فإما بطلت هذه الوجوه  
كلها إذ لو قلنا إنه يفعل بقوى مختلفة لحكمنا عليه بأنه مركب فكان يكون من  
أحد المفعولات ولو قلنا إنه يفعل باستحالة لوجب أن يكون متفعلاً للشيء الذي  
أحاله فكان يدخل بذلك في جملة المفعولات ولو قلنا إنه يفعل في أشياء مختلفة  
لوجب أن تكون تلك الأشياء معه وهو كمن يزل فذلك الأشياء لم يزل فكان حينئذ  
لا يكون مختراعاً للعالم ولا فاعلاً له قالوا فقلنا بذلك أن الفاعلين كثير وأن كل واحد  
يفعل ما يشا كله .

قال أبو محمد، رضى الله عنه : فهذه عمدته ما عول عليه من : لم يقل بالتوحيد وكلا  
هذين الاستدلالتين خطأ فاحتس على ما تبين أن شاء الله تعالى. فيقال وبالله التوفيق  
لمن احتج بما احتج به المناطقة من أنه لا يفعل الحكيم الشر ولا البت هل يخلو علمكم  
بأن هذا الشيء شر وعبت من أحد وجهين لأنك لهما إما أن تكونوا علمتموه بسمع  
و زككم وخبرو وإما أن تكونوا علمتموه بضرورة العقل. فإن قلتم إنكم علمتموه من طريق  
السمع قبل لكم هل معنى السمع الآتى غير أن مبتدع الخلق ومرتبته سمي هذا الشيء شراً و  
امر باجتنابه وسمى هذا الشيء الآخر خيراً وأمر بانتيائه فلا بد من نعم إذ هذا هو معنى اللازم  
عند كل من قال بالسمع فيقال لهم قانما صار الشر شراً لنهى الواحد الأول عنه و إنما  
صار الخير خيراً الأمر به فلا بد من نعم قانما كان هذا فقد ثبت أن من لا مبدع ولا مدبر  
له ولا أمر فوقه لا يكون شئ من فعله شر إذا السبب في كون الشر شراً هو الإخبار بأنه شر ولا  
غبر يلزم طاعته إلا الله تعالى. فإن قال فكيف يفعل هو شيئاً فدأخبر أنه شر قيل له ليس  
يفعل الجسم فيما يشاهد غير الحركة والسكون والحركة كلها جنس واحد في أنها نقلة مكانية  
وكذلك السكون جنس واحد كله قانما أمرنا تعالى بفعل بعضها ونهاها عن فعل بعضها  
ولم يفعل هو الحركة قط على أنه متحرك بها ولا السكون على أنه ساكن به و إنما فعلهما  
على سبيل الإبداع فتحركنا نحن بحركة نهينا عنها وسكوننا بسكون نهينا عنه هو الشر  
وغيره أصلاً وكذلك اعتقاد النفس ما نهيت عنه وهذا كله غير موسوف به الباري تعالى . وإن  
قالوا علمنا ذلك ببيدادة العقل قبل لهم وبالله التوفيق أليس العقل قوة من قوى النفس وادخلا  
نحت الكيفية على الحقيقة أو نعت الجوهر على قول من لا يحصل فلا بد من نعم . فيقال لهم  
إتما بوثر العقل ما هو من شكله في باب الكيفيات فبميزبين خطائهما و سواهما و يعرف  
أحوالها و مراتبها و إنما فيما هو فوقه وبما لم يزل العقل معدوم وفي مخترع العقل ومرتبته  
كما هو فلا تأثير للعقل فيه إذ لو اثر فيه لكن محدثاً على ما فقعنا من أن الأثر من باب  
المضاف فهو يقتضى مؤثراً فكان يكون الباري تعالى منفعلاً للعقل وكان يكون العقل فاعلاً  
فيه تعالى وحا كما عليه جل الله عن ذلك . وفديتاً في كتابنا هذا أن الباري تعالى لا يشبهه  
شئ من خلقه بوجه من الوجوه ولا يجرى مجرى خلقه في معنى ولا حكم و ذكرنا أيضاً

فيه إبطال قول من قال بنسبة الباري حياً أو حكيماً أو قادراً أو غير ذلك من سائر الصفات من جهة الاستدلال حاشي أربعة أسماء فقط وهي الأول الواحد الحق الخالق فقط وهذه الأسماء هي التي لا يستحقها شيء في العالم غيره فلا أول سواء البتة ولا واحد سواء البتة ولا خالق سواء البتة ولا حق سواء البتة على الإطلاق وكل مادونه تعالى فإما هو حق بالباري تعالى ولولا الباري تعالى ما كان شيء في العالم حقاً وكل مادونه تعالى فإما حق بالإضافة ولولا أن السمع قد ورد بسائر الأسماء التي ورد الخبير الصادق بها ما جاز أن يسمى الله عز وجل بشيء منها ولكن قد بيئنا في مكانه من هذا الكتاب على أي شيء نسمينه بما ورد السمع وأن ذلك نسمية لا يراد بها غيره تعالى ولا يرجع منها إلى شيء سواء البتة. وإيضاً فإن دليلهم فيما استموا به الباري تعالى واجروه عليه اقتناعي شفي وفيه تشبيه للخالق بخلقه وفي تشبيههم له بخلفه حكم عليه بالحدوث وأن يكون الفاعل مفعولاً وقد قدمنا إبطال ذلك ويقال لهم إن التزمتم أن يكون فاعل الشر فيما عندنا عابثاً فقررتم بذلك عن أن يكون فاعل العالم واحداً وقد علمنا فيما بيئنا أن تارك الشيء لا يغيره وهو قادر على تغييره عاث ظالم ولا يخلو فاعل الخيرات عندكم من أن يكون قادراً على تغييره والمنع منه ولم يغيره فقد صار عندكم عابثاً ضرورة فقد وقعتم فيما عنه فررتم ضرورة وإن قلتم إنه غير قادر على تغييره ولا المنع منه فهو بلا شك عاجز ضئيف وهذه صفته عندكم فهلا تركتم القول بآله أكثر من واحد لهذا الاستدلال فإنه قد أصبح على أصولكم ومقدمائكم وأما نحن فمدمتكم عندنا فاسدة بالبرهان الذي ذكرناه.

قال أبو محمد، رضي الله عنه: والمناتية تزعم أن التوركان في الملو إلى مالا نهاية له وإن الظلمة في السفلى إلى مالا نهاية له وإن كل واحد منها متناه المساحة من الجهة التي لاقي منها الآخر وغير متناه من جهات الخمس وإن اللذة للتور خاصة والظلمة لالظلمة وإن الأدنى للظلمة خاصة للتور.

قال أبو محمد، رضي الله عنه: فاما بطلان هذا القول في عدم التناهي من جهات الخمس فيفسد بما أوجبنا به تنهاى جسم العالم وأما قولهم بالملو والسفل فظاهر الفساد لأن السفلى لا يكون إلا بالإضافة وكذلك الملو فكأن علو فهو سفلى لما فوقه حتى تنتهي إلى الصفة العليا التي لا صفحة فوقها وهم لا يقرّون بها وكل سفلى فهو علو لما تحته حتى

تنهى إلى المركز وهم لا يقرون بها فصح ضرورة أن في القلمة على قولهم علوا وإن في التور سفلا . وأما قولهم في اللذة والاذى ففسد جدا لأن اللذة لا تكون إلا بالإضافة وكذلك الأذى فإن الإنسان لا يلتذ بما يلتذ به الحمار ويتأذى بما لا يتأذى به الأفعى فبطل هوسهم بيقين والحمد لله رب العالمين .

سؤال على المنانبة دافع لقولهم بحول الله وقوته وهو أن يقال لهم ألهذه الأجساد أنفس أم لا فإن قالوا لا قيل لهم فهذه الأجساد لا تخلو على أصولكم من أن يكون في كل جسد منها نور وظلمة أو يكون بعض الأجساد نوراً محضاً وبعضها ظلمة محضة فإن قالوا في كل جسد نور وظلمة قيل لهم فهل يجوز من القلمة فعل الخير فلا بد من لا لأنه لو فعل الخير لا تنقلت إلى التور وكذلك لا يجوز أن يفعل التور شراً لأنه كان يصير ظلمة . فيقال لهم فأى معنى لدعائكم إلى الخير ولهيكم عن التلذذ والقتل وأخبرونا من تدعون إلى كل ذلك فإن كنتم تدعون التور فهو طبعه وهو فاعل له طبعه قيل أن تدعوه إليه لا يمكنه أن يحول عنه فدعائكم له إلى ما يفعله وأمركم له بترك ما لا يفعله عبت من التور داع إلى المحال وهذا خلاف أصلكم وإن كنتم تدعون الظلمة فذلك عبت من التور لها إلى ذلك إذا سبيل لها إلى ترك طبعها . وكذلك يقال لهم سواء بسواء إن قالوا إن من الأجساد ما هو نور محض ومنها ما هو ظلمة محضة وهكذا يسئلون في الأرواح إن أقرروا بها ثم يسئلون عن رأيتهم بنكح وبقتل وبغلام وبكنب ثم يتوبعن كل ذلك من القاتل الظالم أ هو التور أم الظلمة ومن التائب التور أم القلمة فأى ذلك قالوا فهو هدم مذهبهم وقد جوزوا الاستحالة . فإن قالوا معنى دعائنا إلى ما ندعو إليه من ذلك إنما هو حظ للتور على المنع للقلمة من ذلك قيل لهم أكان التور قادراً على منعها قبل دعائكم أم لا . فإن قالوا كان قادراً قيل لهم فقد ظلم بتركه أيها الظلم وهو يقدر على منعها قبل دعائكم وإن قلتم لم يذكر حتى نبه قيل لهم فهذا نفس منه وجهل ومفات شر لا تليق بالتور على قولكم وهذا ما لا انفكك لهم منه وأيضاً فيقال لهم إن العاصي مثكم إلى دينه لا يقول لمن دعاه كف غيرك عن ظلمه إنما يقول له كف عن ظلمك وأرجع عن ضلالك ولقد أحسنت في رجوعك عن الباطل إلى الحق فإن كنتم تأمرون بأن يخاطب بذلك القلمة فلا يمر بذلك كاذب أمر

بالكذب وإن كنتم تأمرون بأن يخاطب بذلك التور فالأمر بذلك أيضاً كاذب أمر بالكذب.  
 فإن قالوا فأي معنى لدعائكم إلى الخير وقد سبق علم الله تعالى قبحه يعلمه ومن لا يعلمه  
 قيل لهم جواب بعضنا في هذا هو أن كل من يدعى إلى الخير فممكن وقوعه منه ويمكن  
 أيضاً فعل الشر منه ومتوهم كل ذلك منه فوجه دعائنا له معروف وليس علم الله تعالى إيجاباً  
 وإنما هو أنه تعالى علم ما يختاره العبد . و جواب بعضنا في ذلك هو أن فاعل كل ما يبدو  
 في العالم فعل خلق و ابداع فهو الله عز وجل لا يتمقب عليه فهو خالق دعائنا من نسعوه فإذا ذلك  
 كذلك فلا يجوز سؤال الخالق لما شاء بلم فعلت وهذا هو الجواب الذي نخشاه . ويقال لهم  
 أيضاً اخبرونا عن ماني والمسيح وزرادشت واشم تعظمونهم أ فيهم ظلمة أم كانوا أنواراً  
 محضة فمن قولهم ولا بد أن فيهم ظلمة لأنهم يتعوطون و يجزعون ويألمون فيقال لهم فلم  
 عجز التور الذي فيكم عن مثل ذلك فإن قالوا بل قلته قيل لهم فكلن يجب أن يأتي من  
 المعجزات ولو يبسر على قدره وهذا مالا يخلص لهم منه أصلاً . ويقال لهم أيضاً إن من  
 المعائب الزامكم ترك التكاح لتعجلوا قطع النسل فهبكم قدرتم على ذلك فكيف  
 تصنعون في الوحوش والطيور و سائر الحيوان البري و الحشرات و حيوان المياه  
 و البحار أئتي تقتل بعضها بعضاً أشد من قتل بعض الناس لبعض و أكثر فكيف السبيل  
 إلى قطع نسلها وفراغ امتزاجها وهذا مالا سبيل لكم إليه أصلاً فإن كان التور عاجزاً  
 عن قطعها فلا سبيل له إلى خلاص أجزائه أبداً الأبد وإن كان على ذلك قادراً فلم لم  
 يعجل خلاص أجزائه و لم يتركها ترقد في الظلمات و اعجب شيء منهم من القتل وهذا  
 عون منهم على بقاء المزاج و على منع الخلاص و تأخره و كان القتل ابلغ شيء في نسام  
 مرادهم و بغيثهم من تعجيل الخلاص و استنقاذ التور و قطع المزاج و هذا تناقض ظاهر  
 منهم لاخفاء به و بالله تعالى نتأيد . و كل ما قدمنا من البراهين على حدوث العالم و ايجاب  
 النهاية في جرمه و أشخاصه و أز مائه فهو لازم الأصلين التور والظلمة على أصول المناينة  
 و على كل من يقول بأن الفاعل أكثر من واحد و أنه لم يزل مع الفاعل غيره لزوم  
 ضرورة و بالله تعالى التوفيق .... و كل ما ألتزمنا من يقول إن العالم لم يزل من البراهين  
 الضرورية فهو لازم للمناينة و الدبصائية و المرقبونية (١) و الثاقبلين بأزلية الطباع و الهيلولي

لأن العالم عند هؤلاء ليس هوشياً غير تلك الاصول التي لم تزل عندهم و إنما حدثت فيهم عندهم الصورة فقط و يدخل ايضا عليهم القول بتناهي الأصلين لأنهما عندهم جسمان والجسم متناه ضرورة ليرها تين يوردهما إن شاء الله تعالى ....

قال ابو محمد ، رضي الله عنه ، و كمل ما الزمناه من يقول بأن الأجسام لم تزل فهو لازم بعينه لمن يقول إن السبعة الكواكب والاثنى عشر برجاً لم تزل و تركنا ما الزمناه في حدوث الأجسام في فروع أقوالهم كقولهم في المزاج والخلام و صفات الثور والظلمة اذ إنما قصدنا اجتثاث اصول المذاهب الفاسدة في أن الفاعل اكثر من واحد ....

ج ١ ص ١٠٢ :

قال ابو محمد ، رضي الله عنه ، و أما الطائفة التي اجازت التسخ إلا أنها اخبرت أنه لم يكن قائمه يقال لهم وبالله تعالى التوفيق . باي شيء علمتم صحة نبوة موسى عليه السلام و وجوب طاعته .... و يقال لهم ما الفرق بينكم في تصديقكم بعض من ظهرت عليه المعجزات وتكذيبكم بعضهم دين من صدق من كذب بكم وكذب من صدقتم كالمجوس المصدقين بنبوة زرادشت المكذبين بنبوة موسى وسائر انبيائكم أو المانوية المصدقة بنبوة عيسى و زرادشت المكذبة بنبوة موسى ....

ج ١ ص ١١٣ :

قال ابو محمد ، رضي الله عنه ، ليست النبوة بعدفوعة قبل رسول الله صلى الله عليه وسلم لمن صحت عنه معجزة قال الله عز وجل ، وإن من امة إلا خلا فيها نذير .<sup>(١)</sup> و قال عز وجل ، و رسلأ قد قصصناهم عليك من قبل و رسلأ لم نقصهم عليك ،<sup>(٢)</sup> وقالوا إن الذي ينسب اليه المجوس من الاكذوبات باطل مقترى منهم و برهان ذلك أن المنايا تنسب اليه مقاتلهم و اقوال هؤلاء كلهم متضادة لا سبيل إلى ان يقول بها قائل واحد صادق ولا كاذب في وقت واحد وكذا المسيح عليه السلام ينسب اليه الملكاية قولهم في التثليث وتنسب اليه النسطورية قولهم ايضاً وكذلك اليعقوبية وتنسب اليه المنايا ايضاً قولهم وكذلك المرقونية<sup>(٣)</sup> و هذا برهان ظاهر على كذب جميعهم عليهما بلا شك ...

(١) قسني الا آية ٢٤ «سورة طه» . (٢) قسني الا آية ١٦٢ «سورة الشاة» .

(٣) در اصل مطبوع ، « الزنونية » .



ج ٢ ص ٥ :

ثم لما ظهر دينهم (١) تنصّر قسطنطين كما ذكرنا فشا فيهم دخول المناياة بغتة وكان فيهم غير منايّة مدلسون عليهم فامكنهم بهذا أن يدخلوهم من القنال فيما احتبوا ولا نمكنوا اليّة أن ينقل احد عن شمعون باطرة ولا عن يوحنا ولا عن هني ولا عن مارقش ولا عن لوقا ولا عن بولس آية ظاهرة ولا معجزة باهرة لما ذكرنا من أنهم كانوا مستترين مخفيين مظاهرين بدين اليهود من التزام التبت وغيره طول حياتهم إلى أن ظفر بهم فقتلوا فكلما نضيفه التصارى إلى هؤلاء من المعجزات فاكذوبات موضوعة لا يميز عن افعاء مثالا احد كالذى تدعى اليهود لا حبارهم ورؤس مثابهم وكالذى ندعيه المناياة لماى سواء بسواء.... وكل هذا كذب و افك ونوليد لأن كل من ذكرنا فأننا نقله راجع إلى من لا يدري ولا يقوم بكلامه حجة ولاصح برهان سمعى ولا عقلى بصدقه وهكذا كان أصحاب ماى مع ماى إلا أنه ظهر نحو ثلاثة اشهر اذ مكربه بهرام بن بهرام الملك و اومعه أنه قد آمن به حتى ظفر بجميع أصحابه فصلب ماى وصلبهم كلهم إلى لعنة الله ...

ج ٢ ص ٧٣ - ٧٤ .

واعلموا أن كل ما يدعونه لباطرة و يوحنا و مارقش و بولس من المعجزات فإنها اكذوبات موضوعة لأن هؤلاء الاربعة لم يكونوا من رفع المسيح عليه السلام و مذ تنصّر بولس إلا المطلوبين مشردين مضروبين كالترنادقة مستترين ... ولا يجوز أن تصح معجزة إلا بفعل كافة عن مثالا بمن شاهد ذلك ظاهرا ولكن دعوى التصارى ذلك لمن ذكرنا ولغيرهم من أسلافهم معجزة كدعوى المناياة لماى سواء بسواء فإنه لم ينزل مستترا إلا شهودا سيرة اذ اختدعه بهرام بن بهرام الملك حتى ظفربه و بأصحابه فقتلهم كلهم.... وكذلك ما اغتر به كثير من جهالهم مما رأوا من عظم اجتهاد دهبانهم أصحاب القوامع والذبارات والمطوس عليهم ابواب البيوت فليعلموا أنه ليس عندهم من الاجتهاد فى العبادة إلا اجزاء من أجزاء كثيرة مما عند المناياة وشدة اجتهادهم والذى

(١) ضمير دو « دينهم » راجع است بد « التصارى » .

عند الصّابئين من ذلك اعظم . . . وكذلك ان اغترّوا بصبر ادائهم للقتل على دينهم حتّى عملوا لهم القائنات الى اليوم فإنّ ذلك لا يتجزّأ من صبر المنائيّة على القتل فى الثّبات على دينهم . . .

ج ٢ ص ٨٧ :

ليت شعرى اين بقى ذلك الشّوك (١) و ذلك الدّم (٢) سالمين و تلك الماسير (٣) و تلك الخشب (٤) طول تلك المدة و أهل ذلك الدّين (٥) مطرودون مقتولون كقتل من تشرّ بالزّنادقة اليوم . . .

ج ٢ ص ٩٣ - ٩٤ :

و اما الطّائفة الثّانية فهم قوم ابتدؤا الطّلب بحديث النّبي صلى الله عليه و سلّم فلم يزيدوا على طلب علو الاسناد و جمع الغرائب دون أنّ يهتمّوا بشئ ممّا كتبوا أو يعلموا به و إنّما نحملوه حملاً لا يزدون على قراءته دون تدبّر معانيه و دون أنّ يعلموا أنّهم المخاطبون به و أنّه لم يأت حملاً و لا قاله رسول الله صلى الله عليه و سلّم عينا بل أمرنا بالثّقة فيه والعمل به بل أكثر هذه الطّائفة لا يعمل عندهم إلا ما جاء من طريق مقاتل بن سليمان و الضّحّاك بن مزاحم و تفسير الكلبي و تلك الطّريقة و كتب البلّدي النّتى إنّما هي خرافات موضوعات و اكذوبات مقتملات و لدها الزّنادقة تدليساً على الإسلام و أهله فاطلقت هذه الطّائفة كلّ اختلاط لا يصحّ من أنّ الأرض على حوت و الدّحوت على قرن نور و الثّور على الصّخرة و الصّخرة على عاتق ملك و الملك على الظّلمة و الظّلمة على ما لا يعلمه إلا الله عزّ و جلّ و هذا يوجب أنّ جرم العالم غير متناه و هذا هو الكفر بعيشه . . .

ج ٣ ص ٩٨ - ٩٩ :

قال أبو محمد و قد علم المسلمون أنّ الله تعالى عدل لا يجرور ولا يظلم و من وصفه

- 
- (١) يبنى الشّوك الذى وضع على رأس المسيح ( يزعم النصارى ) .  
 (٢) يبنى الدّم الذى طار من جنب المسيح .  
 (٣) يبنى الماسير التى ضربت فى يدي المسيح .  
 (٤) يبنى الخشب الذى صلب المسيح عليها .  
 (٥) يبنى دين النصارى .

عز وجل بالقلم والجور فهو كافر ولكن ليس هذا على ما ظنه الجهال من أن عقولهم حاكمة على الله تعالى في أن لا يحسن منه إلا ما حسنت عقولهم و أنه يقبح منه تعالى ما قبح عقولهم وهذا هو تشبيه مجرد لله تعالى بخلقه إذ حكموا عليه بأنه تعالى يحسن منه ما حسن مثلاً ويقبح منه ما قبح مثلاً ويحكم عليه في العقل بما يحكم علينا .

قال أبو محمد وهذا من ذهب يلزم كل من قال لما كان الحق في الشاهد لا يكون إلا بحياة وجب أن يكون الباري تعالى حياً بحياة وليس بين القولين فرق وكلاهما لازم لمن التزم أحدهما وكلاهما ضال و خطأ وإنما الحق هو أن كل ما فعله الله عز وجل أي شيء كان فهو منه عز وجل حق وعدل وحكمة وإن كان بعض ذلك مثلاً جوراً وسفهاً وكل ما لم يفعله الله عز وجل فهو الظلم والباطل والعبث والفتاوت وأما إجراؤهم الحكم على الباري تعالى بمثل ما يحكم به بعضنا على بعض فضلال بين وقول سبق له أصل عند الذهري وعند المنائبة وعند البراهمة وهو أن الدهرية قالت لقا وجدنا الحليم فيما بيننا لا يفعل إلا لاجتلاب منفعة أو لدفع مضرة وجدنا من فعله مالا فائدة فيه فهو عابت هذا الذي لا يعقل غيره قالوا ولما وجدنا في العالم من أشر وأعشا واقذارا ودوداً ودباباً (١) ومفسدين انتهى بذلك أن يكون له فاعل حكيم وقالت طائفة منهم مثل هذا سواء بسواء إلا أنهم زادوا فقالوا علمنا بذلك أن العالم فاعلاً سفياً غير الباري تعالى وهو النفس وأن الباري الحكيم خلاها ففعل ذلك ليربها فساد ما تختلته فإذا استبان ذلك لها افسده الباري الحكيم تعالى حيث شذ وأبطله ولم تعد النفس إلى فعل شيء بعدها .

قال أبو محمد وإبطال هذا القول يثبت بما يبطل به قول المعتزلة سواء بسواء ولا فرق وقالت المنائبة بمثل ما قالت به الدهرية سواء بسواء إلا أنها قالت ومن خلق خلقاً ثم خلق من بضد ذلك الخلق فهو ظالم عابت ومن خلق خلقاً ثم سخط بعضهم على بعض وأغرى بين طائع خلقه فهو ظالم عابت قالوا فعلمنا أن خالق الشر و فاعله هو غير خالق الخير .

ج ٥ ص ١٢٢ :

ثم نجدهم كلهم يعنى جميع ما بين الطائفتين فلسفتهم وكلاميتهم في أدبائهم التي

بقرّون أنّها نجاتهم أو هلكتهم مختلفين كاختلاف العامة وأهل الجهل بل أشدّ اختلافاً فمن يهودی يموت على يهوديته و نصرانی يستهلك على نصرانيته و ثلثه و مجوسی يستمیت على مجوسيته و مسلم يستقل في اسلامه و منائی يستهلك في مانويته<sup>(۱)</sup> و دهری بنقطع في دهريته قد استوی العاقی المقلّد من كلّ طائفة في ذلك مع المتكلم العاهر المستدل بزعمه ....

## ۴۲

### کتاب

### طبقات الائم<sup>(۲)</sup>

### تألیف

قاضی صاعد اندلسی<sup>(۳)</sup>

( ۴۶۰ - ۴۶۲ هـ . ق . )

ص ۳۳ :

قال صاعد وقد سنّف جماعة من المتأخّرين كتباً على مذهب فيثاغورس و أشباعه و انتصروا فيها للفلسفة الطليطية القديمة . و متن سنّف في ذلك<sup>(۱)</sup> ابو بكر محمد بن زكريا الرازي و كان شديد الانحراف عن ارسطو اخطاليس و غانبا<sup>(۲)</sup> له في مفارقة معلمه الفلاطون و غيره من متقدّمی الفلاسفة في كثير من آرائهم و كان يزعم أنّه أفد الفلاسفة و غیر كثيرأ<sup>(۳)</sup> .

(۱) ط . « مانويته » .

(۲) ازمنی که باستان . نویس شیخو . در سنه ۱۹۹۲ م . در بیروت انتشار یافته است نقل گردیده .

(۳) ابو القاسم صاعد بن احمد بن عبد الرحمن بن محمد بن صاعد تلمیذ قاضی طلیطلة از بزرگان علماء اندلس محسوب میشود . وی در سنه ۴۲۰ هـ . ق . ( ۱۰۲۹ - ) در المریة متولد گردید . است و در شوال سنه ۴۶۲ هـ . ق . ( ۱۰۷۰ - ) در طلیطلة وفات کرده .

(۴) بجای « سنّف فی ذلک » بروایندی « سنّف ذلک » .

(۵) در حاشیه نوشته شده است ، لعل « صوابه » غایب » و دو روایات عنی المصنّعات ( ص ۱۰۱ )

« و غایبانه » (۲) ذکر شده و در واقع که درباره اصلاح اعلام متن مصبوع از روی نسخ خطی لندن

در آخر کتاب افزوده شده است ( ص ۱۲۹ - ۱۳۴ ) یعنی « و غایبانه » ( دو ص ۱۲۲ ) « و غایبانه »

آمده است .

من اصولها<sup>(۱)</sup> و ما اطلق الرانزي احقنه على ارسطاطاليس وحداء إلى نفسه إلا ما  
انه ارسطاطاليس و اراد الرانزي خاصته ای كتابه<sup>(۲)</sup> فی علم الإلهی و كتابه فی الطب  
الروحانی و غیر ذلك من كتبه الفالة على استحصانه لمذهب التنويع فی الاشراك و لا آراء  
البراهمة فی ابطال النبوة ولا اعتقاد عوام الصابئة الثناسخ<sup>(۳)</sup>.

## ۴۳

### أَبْوَابُ

فی الصين و الترك و الهند

مُنتَخَبَةٌ مِنْ كِتَابِ

طَبَائِعِ الصِّبَوَانِ<sup>(۴)</sup>

تأليف

شرف الزمان طاهر مَرْوَزِي طييب

ص ۲ - ۴ ( در « الباب الثالث فی صفة الصين » در قسمتهای : ۳ و ۵ و ۶ و ۹ ) :  
و ينقسم اراضیهم<sup>(۵)</sup> ثلثة اقسام وهي الصين و قنای<sup>(۶)</sup> الئی یسمیها الماتمة خطای  
و بفر و أعظمها خطة و تملكه الصين ....  
و أهل الصين لا یخالطون الا تراك و یخالفونهم فی أكثر الاشياء لا تقم یلبون

(۱) « الفلسفة ... اصولها » بروایتی « الفلاسفة ... اصولهم » .

(۲) « در اراد الرانزي خاصته ای كتابه » بروایتی « ودان به الرانزي مباحثته كتابه » .

(۳) « الصابئة الثناسخ » بروایتی « الصابئة فی الثناسخ » .

(۴) كُتِبَ طَبَائِعِ الصِّبَوَانِ را مَرْوَزِي در حدود سنة ۱۰۱۴ هـ . ق . تأليف کرده است و  
مینورسکی W. Minorsky قسمتی از آنرا تحت عنوان فوق الذکر « یا ترجمة زبان انگلیسی و  
حواشی و تعلیقات و تھارس » در سنة ۱۹۴۲ م . در لندن بطبع رسانیده و در اینجا از قسمتهای  
مربوط نقل گردیده و علامت اختصاری آن که نماینده نسخه بدلهای می باشد نیز بکار رفته است .

(۵) ضمیر در « اراضیهم » راجع به « أهل الصين » است .

(۶) Ms. (۶) کذا

الجباب والمعائم ولا يلبسون الأقبية والقلايس و آتسا اهل قُتای و بُغر فیخالطون  
الآفراك و یواصلونهم و بینهم و بین ملوك ماوراء النهر مكاتبات و مواصلات و اهل الصین  
بخلاف ذلك ولا یمكنون الغرباء من الدخول الیهم و المقام بین أظهرهم و ذلك سَنَة  
سَنَها لهم مانی المتنبی حین غرس فی قلوبهم مذهب و هو مذهب الثنویة خاف ان یأتیهم  
من الغرباء [أحد] فیبین لهم قساد ذلك المذهب و یصدّهم عنه ....

وصنعة التمثیل عندهم<sup>(۱)</sup> تعبد و تقرب لِأَن مانی آمرهم بذلك و تَغَرّم بقول  
الفلاسفة قارَئهم قالوا فی حدّ الفسلفة أله التّقبل بالله بحسب الطاقة الإِسانیة .

ص ۶ (قسمت ۱۷) :

و لسان الصین مخالف لِساثر الآلسنة و كذلك لسان الثبّت و اهل الصین كلهم علی  
دین واحد و هو دین مانی بخلاف قُتای و بُغر قانَ فیهم ساثر الا دیان اِلّا الیهودیة .

## ۴۴

السامی فی الاسامی<sup>(۲)</sup>

تألیف

میدانی<sup>(۳)</sup>

(متوفی در سنه ۵۱۸ هـ . ق .)

ص ۱۴ (در فصل چهارم از باب سوم از قسم اول) :

الزّندیق آنکه نور و ظلمت گوید ، الزنادقة ج .

(۱) ای عند اهل الصین .

(۲) کتابی است اموی ، عربی بفارسی ، که **میدانی** آنرا بچهار قسمت تقسیم کرده است ، و هر قسمت دارای بابها و فصلها میباشد ، و در اینجا از منبع سنگی که در سنه ۱۲۲۴ هـ . ق . در ایران در مجموعه ای انشایافته است ، و ۱۰۹ صفحه از مجموعه مزبور را گرفته ، نقل گردیده .

(۳) **ابو الفضل احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم نیشابوری** "میدانی" (منسوب بمیدان فرید بن عبد الرحمن ، که عثمائی بوده است در نیشابور) ، ادیبی فاضل و لغوی بوده است و یکی از تألیفات بسیار معروف او **مجمع الامثال** است . بقول ابن خلكان **میدانی** در روز چهارشنبه بیست و پنجم ماه رمضان سنه ۵۱۸ هـ . ق . وفات کرده است .

# ٤٥

کتاب المِلل والنحل<sup>(۱)</sup>

تألیف

شهرستانی<sup>(۲)</sup>

(۴۶۷ - ۵۴۸ هـ ق.)

ص ۱۸۵ :

ولقد کان فی کلّ أمة من الأمم قوم مثل الأبا حیهة والمزدکیة والزنادقة والقرامطة .  
کان نشوئهم ذلک الدّین منهم و فتنة الناس مقصورة علیهم .

ص ۱۸۸ - ۱۹۳ :

الشّوئیة هؤلاء أصحاب الّزّینین الّزّلیّین یزعمون أنّ النور والعلمة ازلّیان قدسما  
بغلاف المجوس فإنّهم قالوا بعدون القلام و ذکر واسبب حدوثه وهؤلاء قالوا بنسأ و هما  
فی القدم واختلافهما فی الجوهر والطّبع والفعل والحیث و المکان و الأجناس و الأبدان  
والآرواح .

المانویة : أصحاب مانی بن فائک الحکیم الّذی ظهر فی زمان شابور بن اردشیر  
وقته بهرام بن هرمز بن شابور و ذلک بعد عیسی علیه السلام أخذ دینا بین المجوسیة

(۱) کتاب المِلل والنحل . چنانکه خود شهرستانی در آن ذکر کرده است . ( ص ۱۹۲ از طبع  
که در اینجا از آن نقل کرده ام ) در سنه ۵۲۱ هـ ق . تألیف شده است و ناگون چندین بار طبع  
رسیده و در اینجا از طبعی که در سنه ۱۹۲۲ هـ در لایپزیک Leipzig منتشر شده و تجدیدی  
است از طبعی که باعتنا ویلیام کورتون Rev. William Cureton در سنه ۱۸۴۶ م در  
لندن صورت گرفته و نقل گردیده است .

(۲) ابوالفتح محمد بن ابی القاسم عبدالکریم بن ابی بکر احمد شهرستانی متکلم  
بزرگ آشوری مذهب معروف است . این خلکان گوید شهرستانی در سنه ۴۶۷ هـ ق .  
و پروانی در سنه ۴۷۹ هـ ق . در شهرستان که ماحه ای است از نواحی خراسان و نزدیک  
نسا ، میان نیشابور و خوارزم ، واقع میباشد متولد گردیده است و در اواخر شبان سنه  
۵۴۸ هـ ق . و یولی ۵۴۹ هـ ق . در همان جا وفات کرده .

و النصرانية وكان يقول بنوّة المسيح عليه السلام ولا يقول بنوّة موسى عليه السلام .  
 حكى محمد بن هارون المروفي سابي عيسى الوراق وكان في الاسل مجوسياً عارفاً  
 بمذاهب القوم أنّ الحكيم ماني زعم أنّ العالم مصنوع مركّب من أصلين قديمين  
 أحدهما نور والآخر ظلمة و أنّهما أزليان لم يزلوا ولن يزالوا وانكروا وجود شيء  
 لا من أصل قديم وزعم أنّهما لم يزلوا قوتين حسّاسين سميعين بصيرتين وهما مع ذلك  
 في النفس و القوّة والفعل و التدبير متضادان وفي الحيز متخاضبان تحاذي الشخص و  
 الكل و أنّما يتبين جواهرهما و أفعالهما في هذا الجدول :

الظلمة	النور
الجوهر	الجوهر
جوهرها قبيح ناقص لئيم كدّ خبيث	جوهرة حسن فائز كدريم
مفتن المرّيع قبيح المتغلر .	صاف نفى طيّب الرّيح حسن المنظر .
النفس	النفس
نفسها شريرة لئيمة سفهة ضارّة جاهلة .	نفسه خيرة كريمة حكيمة نافعة عالمة .
الفعل	الفعل
فعلها القتر و الفساد و القتر و الغمّ	فعلها الخير و الصّلاح و النفع و التّروار
و التشوش و التّبشير و الاختلاف .	و الترتيب و النظام و الاتّفاق .
الحيز	الحيز
جهة بحث و أكثرهم على أنّها منحطة	جهة فوق و أكثرهم على أنّه مرتفع
من ناحية الجنوب و زعم بعضهم أنّها	من ناحية الشمال و زعم بعضهم أنّه
بجنب النور .	بجنب الظلمة .
أجناسها	أجناسه
خمس اربعة منها أبدان و	خمس اربعة منها أبدان و



الخامس روحها فالأبدان هي  
النار و التور و الرّيح و الماء  
و روحها الثّم و هي تتحرّك  
فى هذه الأبدان .

### الصفات

حَيَّة طاهرة خَيْرَةٌ زَكِيَّةٌ وَقَالَ  
بَعْضُهُمْ كَوْنُ التُّور لَمْ يَزَلْ  
عَلَى مِثَالِ هَذَا الْعَالَمِ لَهُ أَرْضٌ  
و جَوْ وَ أَرْضُ التُّور لَمْ تَزَلْ  
لَطِيفَةً عَلَى غَيْرِ صُورَةٍ هَذِهِ  
الْأَرْضُ بِلْ هِيَ عَلَى صُورَةٍ  
جَرَمِ الشَّمْسِ وَ شَعَاعِهَا كَشَعَاعِ  
الشَّمْسِ وَ رَائِعَتُهَا طَيِّبَةٌ أَطْيَبُ  
رَائِحَةٍ وَ أَلْوَانُهَا أَلْوَانُ قَوْسِ قَرَحٍ  
وَ قَالَ بَعْضُهُمْ وَ لَا شَيْءَ  
إِلَّا الْجِسْمُ وَ الْأَجْسَامُ عَلَى ثَلَاثَةٍ  
أَنْوَاعٍ أَرْضُ التُّور وَ هِيَ خَصَةٌ  
و هُنَاكَ جِسْمٌ آخَرُ الْطَفُّ مِنْهُ  
وَ هُوَ الْجَوْهَرُ وَ هُوَ نَفْسُ التُّور  
وَ جِسْمٌ آخَرُ وَ هُوَ الْطَفُّ مِنْهُ  
وَ هُوَ التَّسِيمُ وَ هُوَ رُوحُ التُّور  
قَالَ وَ لَمْ يَزَلْ يُولَدُ مِثْلَ الْكَكَّةِ  
وَ آلِهَةٌ وَ أَوْلِيَاءُ لَيْسَ عَلَى سَبِيلِ  
الْمُنَاكَحَةِ بَلْ كَمَا يَتَوَلَّدُ الْحِكْمَةُ  
مِنَ الْحَكِيمِ وَ التَّنَطُّقُ مِنَ الطَّبِيبِ

الخامس روحها فالأبدان هي  
الحريق و الظلمة و السموم و الصّباب  
و روحها الدّخان و هي تدعى الهامة  
و هي تتحرّك فى هذه الأبدان .

### الصفات

خَبِيثَةٌ شَرِيرَةٌ بَجَسَةٌ دَسَّةٌ  
وَقَالَ بَعْضُهُمْ كَوْنُ الظُّلْمَةِ لَمْ يَزَلْ  
عَلَى مِثَالِ هَذَا الْعَالَمِ لَهَا أَرْضٌ وَ  
جَوْ فَأَرْضُ الظُّلْمَةِ لَمْ تَزَلْ كَثِيفَةً  
عَلَى غَيْرِ صُورَةٍ هَذِهِ الْأَرْضُ  
بِلْ هِيَ أَكْثَفُ وَ أَصْلَبُ وَ  
رَائِحَتُهَا كَرِيهَةٌ أَفْنَنُ الرِّوَاحِ  
وَ أَلْوَانُهَا لَوْنُ السَّوَادِ قَالَ  
بَعْضُهُمْ وَ لَا شَيْءَ إِلَّا الْجِسْمُ  
وَ الْأَجْسَامُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَنْوَاعٍ  
أَرْضُ الظُّلْمَةِ وَ شَيْءٌ آخَرُ أَظْلَمُ مِنْهُ  
وَ هُوَ السَّمُومُ قَالَ وَ لَمْ تَزَلْ  
تُولَدُ الظُّلْمَةُ شِبَاطِينَ أَرَاكِنَ  
وَ عَفَارِيتَ لَا عَلَى سَبِيلِ الْمُنَاكَحَةِ  
بَلْ كَمَا يَتَوَلَّدُ الْحَشَرَاتُ مِنَ  
الْمَعُونَاتِ الْقَذَرَةِ وَ قَالَ وَ مَلِكُ  
ذَلِكَ الْعَالَمِ هُوَ رُوحُهُ يَجْمَعُ  
عَالَمَهُ التَّخَرُّ وَ الدَّمِيمَةَ وَ الظُّلْمَةَ .

التألق وملك ذلك العالم هو روحه و  
يجمع عالمه الخير والحمد والتور .

ثم اختلفت المانوية في المزاج وسببه والخلاس وسببه وقال بعضهم إن التور و  
الطلام امتزجا بالخبث والارتفاق لا بالفصد والإختيار وقال أكثرهم إن سبب المزاج  
إن أبدان القلعة تشاغل عن روحها بعض التشاغل فنظرت إلى الروح فرأت التور فبعثت  
الأبدان على عازجة التور فأجابتها لإسراعها إلى التور فلما رأى ذلك ملك التور وجهه  
إليها ملكا من ملائكته في خمسة أجزاء من أجناسها الخمسة فاختلفت الخمسة التورية  
بالخمسة القلامية فخالط الدخان التسيم وإنا الحياة والروح في هذا العالم من التسيم  
والهلاك والآفات من الدخان وخالط الحريق النار والتور القلعة والسموم الريح والقيح  
الماء فما في العالم من منفعة وخير وبركة فمن أجناس التور وما فيه من مضرة وشر  
وفساد فمن أجناس القلعة فلما رأى ملك التور هذا الإمتزاج أمر ملكا من ملائكته  
فخلق هذا العالم على هذا الهيئة لتخلع أجناس التور من أجناس القلعة وإنا سارت  
الشمس والقمر وسائر النجوم لإستفناء أجزاء التور من أجزاء القلعة فالشمس تستعفى  
التور الذي امتزج بشياطين الحر والقمر يستعفى التور الذي امتزج بشياطين البر والتسيم  
الذي في الأرض لا يزال يرتفع لأن من شأنها الارتفاع إلى عالمها وكذلك جيب أجزاء  
التور أبدا في الصعود والارتفاع وأجزاء القلعة أبدا في النزول والتمقل حتى تنخلص  
الأجزاء من الأجزاء وبطل الإمتزاج وينحل التراكيب ويصل كل إلى كله وعالمه و  
ذلك هو القيامة والمعاد وقال ومما يعين في التخليص والتمييز ورفع أجزاء التور  
التسبيح والتفديس والكلام القليب وأعمال البر فترفع بذلك الأجزاء التورية في عمود  
الصبح إلى فلك القمر فلا يزال القمر يقبل ذلك من أول النهار إلى التصف فيمتلئ فيصير  
بدرا ثم يؤول إلى الشمس إلى آخر النهار فتدفع الشمس إلى نور فوقها فيسرى في ذلك  
العالم إلى أن يصل إلى التور الأعلى الخاص ولا يزال يفعل ذلك حتى لا يبقى من أجزاء  
التور شيء في هذا العالم إلا قد رسي من بعد لأن قدر الشمس والقمر على استصفائه فبعد ذلك  
يرتفع الملك الذي يعمل الأرض ويدع الملك الذي يجتذب السموات فيسقط الأعلى على  
الأسفل ثم توقد نار حتى يضطرم الأعلى والأسفل ولا يزال يضطرم حتى يتحلل ما فيها

من التور و يكون مدة الإضطرام الفأ و أربعمائة و ثمان و ستين سنة و ذكر الحكيم ماني في باب الالف من العجالة و في أول الشاركان أن ملك عالم التور في كذا أرضه لا يخلو منه شيء و أنه ظاهر باطن و أنه لا نهاية له بالأمن حيث تنامي أرضه إلى أرض عدوه و قال أيضاً إن ملك عالم التور في سرة أرضه و ذكر أن المزاج القديم هو امتزاج الحرارة والبرودة والرطوبة واليبوسة والمزاج المحدث الغبر والقر و قد فرض ماني على أصحابه العشر في الأموال والصلوات الأربع في اليوم والليلة والدعاء إلى الحق وترك الكذب والقتل والسرقة والزنا والبخل والسحر و عبادة الأوثان وأن لا يأنى على ذي روح ما يكره أن يؤتى إليه بمثله و اعتقاده في القرائع والأنبيا أن أول من بمت الله بالعلم والحكمة آدم أبو البشر ثم شيثا بعده ثم نوحا بعده ثم إبراهيم بعده عليهم السلام ثم بمت بالبعدة إلى أرض الهند و زرادشت إلى أرض فارس والمسيح كلمة الله و روحه إلى أرض الروم والمغرب و فوفى بعد المسيح إليهم ثم يأنى خاتم النبيين إلى أرض العرب و زعم أبو سعيد المانوي رئيس من رؤسائهم أن الذي مضى من المزاج إلى الوقت الذي هو فيه و هو ستة احدى وسبعين و مائتين من الهجرة احدى عشر الفأ و سبعمائة سنة و ان الذي بقي إلى وقت الخلاص ثلثمائة سنة و على مذهبه مدة المزاج اثنا عشر الف سنة فيكون قد بقى من المدة خمسون سنة من زماننا هذا و هو احدى و عشرون و خممائة هجرة قد حق في آخر المزاج و بعد الخلاص فألى الخلاص الكلى و انحلال الترا كيب خمسون سنة والله أعلم .

و در قسمت • المزدكية • كويد :

حكماي الوراق أن قول المزدكية تكفوك كثير من المانوية في الكواين و الاصلين إلا أن هز ذلك كان يقول إن التور يفعل بالقصد والاختيار والعلمة فعمل على الخطب والاتفاق والتورعالم حساس والمظلام جاهد أعمى و إن المزاج كان على الاتفاق والخطب لا بالقصد والاختيار و كذلك الخلاص إنما يقع باتفاق دون الاختيار .

ص ١٩٥ - ١٩٦ ( در قسمت • المرقونية • ) :

المرقونية ابتوا قديمين أصليين متضادين احدهما التور والآخر العلمة و ابتوا أصلاً ثالثاً هو المعدل الجامع و هو سبب المزاج ... قالوا و إنما اثبتنا المعدل

لأن التور الذي هو الله تعالى لا يجوز عليه مخالطة الشيطان و أيضاً فإن القدّين يتنافران طبعاً و بتماثان ذاتاً و نفساً فكيف يجوز اجتماعهما و امتزاجهما فلا بدّ من معتدل يكون منزلته دون التور و فوق الظلام فيقع المزاج معه و هذا على خلاف ما قاله المانوية و ان كان **ديسان** أقدم و إنما اخذ ماى منه مذهب و خالفه في المعتدل و هو أيضاً خلاف ما قال **زرادشت** فإنّه يثبت التضاّد بين التور و الظلمة و يثبت المعتدل كالحاكم على الخصمين الجامع بين المتضادين لا يجوز أن يكون طبعه و جوهره من احد المتّدين و هو الله عزّ و جلّ الذي لا ضدّ له ولا ندّ .

## ٤٦

### کتاب الانساب<sup>(۱)</sup>

تأليف

سمعانی<sup>(۲)</sup>

( ۵۶۶-۵۶۷ هـ . ق . )

ورق ۲۸۰ :

زندى ، بفتح الزاء و سکون التّون و فى آخرها الدّال المهملة هذه النسبة الى قرية بيخارا أو الى کتاب جمعه مانى سماء الزند فأما الاول فالمتهور بهذه النسبة **ابوبکر**

(۱) کتاب الانساب با مقدمه **مرکلیوث** . در باره کتاب مزبور و مؤلف آن ، و چاپ عکسى ، در ۶۰۸ ورق ، در سنه ۱۹۱۲ . در **لیدن** . انتشار یافته است . در کتاب حاضر از طبع مذکور نقل گردیده و بعضى از قسمتهاى مغول قرآن با نسخه خطى . تاب آقاي **فرورز انفر** ، که علامت اختصارى آن در اينجا ب . ف . میباشد و يا با **اللباب فى تهذيب الانساب** ، که ذکرش خواهد آمد و يا با **حدس و قرينه** عنايت تصحيح و تصويب شده است و بدون تعديف در متن مطبوع تصحيحات و تصويبات مزبور به عنوان نسخه بدل و تصحيح على الظاهر در حاشيه ذکر گردیده .

(۲) قاضى **ابوسعيد عبدالکريم بن محمد بن منصور بن ابى بکر محمد تميمى سمعانى مروزي** از مؤرخان و قضاة بزرگ محسوب ميشود . وى منسوب ب**سمعان** میباشد که بطنى است از قبیله **تميم** . **سمعانى** در سنه ۵۰۶ هـ . ق . در مرو متولد گردیده است و در سنه ۵۶۲ هـ . ق . در همتاجا وفات کرده .

محمدين احمد بن حمدان بن عازم (۱) البخارى ... والزندی من الزندعه (۲) وهم طائفة من الزردشیه (۳) و الزند كتاب له (۴) و الزندیق نسب (۵) الى ذلك واول من رسمى (۶) بهذا الاسم مانى بن قايق بن مامان (۷) و كان فى زمن بهرام بن هرمز بن سابور قد قرأ الكتب الاوائل و كان مجوسيا فأراد أن يكون له صيت و ذكر فوضع طريقه و جمع كتابا سماه سايرقان و قال هذا زند كان (۸) زردشت و زند بلغم التفسير بمعنى هذا كتاب زردشت و اصحابه كانوا يقولون الكتابه (۹) مصحف مانى و زنته بالقنوش و الاكوان و مهد فيه التور و الظلمة و قال يالاهين اثنين احدهما يخلق التور و الآخر يخلق الظلمة و قد ذكرتهم فى المانوى (۱۰) و قال الخير من التور و الشر من الظلمة و حرّم انيان بنسنا (۱۱) لأن اصل الشهوة (۱۲) من الشيطان اذا كان الولد من الشهوة (۱۳) لا يتولد الا الخبيث العفريت و اباح اللواط لا يقطع القتل و حرّم ذبح الحيوانات فاذا ماتت حلت آكلها و اقمى فى الظاهر متابعة عيسى عليه السلام و كان فى الباطن زنديقا و كتب بواقف (۱۴) التصارى و المجوس اذا خلا بفرقة منهما فلما سمع بهرام الملك خبره أمر بسلخ اهابه حيا على بلده (۱۵) جنديسابور و حنالبين (۱۶) و علق دبقى قوم من اتباعه فى نواحي الصين و الترك و اطراف العراق و نواحي كرمان الى ايام هارون الرشيد فاستدعى بكتابه المعروف بالزند و احرقه و اخذ قلنسوة لقيت (۱۷) فى يد اصحابه فامر بآحراقها و اقطعوا و قيل كان فى زمن الرشيد رجل متطفل مبالغ فى ذلك و كان يستمر ثيابا (۱۸) فاخرة و كان يدخل بين الناس فى الميقات

- (۱) در «اللباب فى تهذيب الانساب» (ج ۱ ص ۹۱) طبع بمصر سنة ۱۳۵۷ هـ . ق . «عازم» .
- (۲) در اصل مطبوع چنین است و در ن . ف . «و الزندی من الزندعه» و غایب «و الزندیق من الزندعه» باشد .
- (۳) در ن . ف . «و الزردشتیه» . (۴) «ما» . «لهم» . (۵) «ما» . «نسبه» .
- (۶) «ما» . «مسی» . (۷) در ن . ف . «ما» . «قايق بن مامان» . (۸) در ن . ف . «ما» . «كتاب» .
- (۹) در ن . ف . «ما» . «فكنائه» . (۱۰) در اصل مطبوع كلمه «مانوى» و جود ندارد و شاید از نسخه‌ای که بطبع رسیده است ساقط شده باشد . (۱۱) در اصل مطبوع چنین است و در «اللباب فى تهذيب الانساب» (ج ۱ ص ۹۱) و در ن . ف . «و القنوش» . (۱۲) در اصل مطبوع چنین است و در «اللباب فى تهذيب الانساب» (ج ۱ ص ۹۱) و در ن . ف . «و الشهوة» .
- (۱۳) در «اللباب فى تهذيب الانساب» (ج ۱ ص ۹۱) و در ن . ف . «و الشهوة» .
- (۱۴) «ما» . «بواقف» . (۱۵) «ما» . «بلده» و یا «بلد» .
- (۱۶) «ما» . «و حنالبين» و در «اللباب فى تهذيب الانساب» (ج ۱ ص ۹۱) «و حنالبين» .
- (۱۷) در ن . ف . «ما» . «بقيت» . (۱۸) در ن . ف . «ما» . «ثيابا» .

و بیوت الکابر و اتفق آن المانویه الزیادة (۱) اخذهم الرشید ليقتلهم و کان معهم کتاب الزند و قلنسوة مائی و ظن الطغیلى آتاهم بحضورن مآدیه فدخل فی غمارهم و سأل واحداً أن هولاء فی دعوة واجتماع ؟ فقال نعم ، علی سبیل الطنیز ، فلما حضروا و قدموا اجبى (۲) بالتطع و الشیف و احضروا الکتاب الذى لهم مع قلنسوة مائی و قالوا لیکّ واحد اَبْرَقّ علیه فاذا امتنع کان یقتل إلی أن وصلت التوبة الیه فقام و حلّ الترابیل و قصد أن یبول علیه فقیل له فی ذاک فحکى قصته و بمقابلته (۳) ضحك الرشید و وصله بمال و خلّى سبيله و قیل (۴) المانویّة (۵) .

## ۴۷

### الْجُورُ الْعِینُ (۱)

تألیف

أبو سَعيد نَشْوان بن سَعيد بن نَشْوان البَیْهَقى الجَیمَرى

(متوفى در عصر جمعه ۲۴ ذی الحجة سنة ۵۷۳ هـ . ق . = ۱۲ ژوئن سنة ۱۱۷۸ م .)

ص ۱۳۶ ( در قسمت « أدبیان العرب غیر عبادة الآوثان » ) :

و كانت الزندقة فی قُرَيش أخذوها من الحيرة (۷) .

(۱) در ن . ف . ۱۰۰ « المانویّة الزیادة » و م . « المانویّة الزیادة » .

(۲) ن . ف . ۱۰۰ و اجبى « و ط . « جی » .

(۳) در ن . ف . ۱۰۰ و تطیله » .

(۴) در ن . ف . ۱۰۰ « فخل » . (۵) ابن فضال طغیلى ، بانفصل یشترون سبت آن بزمان مامون .

بنقل از مروج الذهب ، در ص ۱۳۱ - ۱۳۲ همین کتاب مندرج است ، (۶) ابن کتاب و ا کمال مصطفی بالتعقیقات و حواشی و فهارس در سنة ۱۳۶۷ هـ . ق . در مصر بطبع و سانیده است .

(۷) ابن مضب بنقل از کتاب المعارف تألیف ابن قتیبة در ص ۱۰۲ همین کتاب مندرج میباشد

و در کتاب اعلال القیسة ، تألیف ابن رسته ، نیز مذکور است و بدیهشانه در جای خود از آن نقل نکرديده و بعد از این با مطالب دیگرى که در موقع خود قوت شده است ذکرش خواهد آمد .

ص ۱۳۹-۱۴۲ (در قسمت «غریب الثنویة»):

اختلاف الثنویة، وقالت المائیة: أصحاب مانی، و هو سربانی: الأصل شیطان قدیمان<sup>(۱)</sup>، و هما جسمان محدودان، نور و ظلام، خلایقان، سمیعان یسیران<sup>(۲)</sup>، عالمان، کتّ واحد منهما فی نفسه اسم لخمسة معان: اللون والصّمع والرائحة والمحنة والصوت، و أنّهما کنا غیر مُتمزّجین، ثمّ امتزجا فحدثت الصور لِامتزاجها، فالنور فاعل الخیر، والظلام فاعل الشرّ، والدلیل علی ذلك أنّهم وجدوا الذات الواحدة لا یكون فیها فعلان متناقضان، مثل النار لا یكون فیها التبرید، والتلج لا تكون منه الحرارة (والشیخین)<sup>(۳)</sup>، كذلك فاعل الخیر و أنّهما کانا قبل الامتزاج متماّین علی مثال الفلّ و الشمس، و لیس فی مذهبهم ذبیحة ولا نکاح.

وقالت الماهائیة: أصحاب ماهان، و هو فارسی الأصل:، بمثل مقالة المرقیویة ألا أنّهم وافقوا المائیة فی کرامة النکاح والذّبائح.  
و قال الحرانیون: و هم عبدة النجوم:، مقالة المائیة:، ألا أنّهم زعموا: أنّ المدیرات المعالم: السبعة الأفلاك و البروج الاثنا عشر.  
وقالت المزدکة<sup>(۴)</sup>: أصحاب مزدک<sup>(۵)</sup> الفارسی:، بمثل مقالة المائیة:، ألا أنّها نکحت و سفکت الدماء...

ص ۱۸۹-۱۹۱

و کان الولیدی یزید زندقاً خلیما کافراً، فصیحا شاعراً، و نظّر یوماً الی المصحف لیتفأّد علی قوله تعالی: «واستفتحوا وخاب کلّ جبار عنید»<sup>(۶)</sup> فجعل المصحف غرضاً یرمیه، ثمّ مرّقه و احرقه و قال یخاطب المصحف:

(۱) - در طبعی که از آن نقل کرده است جنّی حاکم شده و شایده، «و هو سربانی» اصل: «شیطان قدیمان»...، دوست باشد. (۲) - در اصل «سمعان یسیران» بوده است و کمال مصطفی، «آخر کتاب» این دو کلمه را بین صورت تصحیح کرده. (۳) - ضاعرا محرف، و الشیخین «است و تشر کتاب» باوجود اینکه در بسیاری از موارد کلمات «و شاید عبارات» اصل را بدین خود «یا و بیجا» تغییر داده است و بقیه خود تصحیح کرده، در این مورد اظهار عقیده ای ننموده و همین نور که در اینجا طبع شده «و الشیخین» را بندها الهلّابین گذاشته و در حاشیه در باره آن نوشته است: «لنا بالأصل». (۴) - در اصل «مزادقة»... و مزوق، بوده است و این نصوب از اشر کتاب است. (۵) - آیه ۱۰ «سورة ابراهیم». (۶)

آنورعد کَلَّ جَبَّارٌ عَنید  
اذا لا قیت رَبُّکَ یَوْمَ حشر  
و قال اَبْضاً :

نَلْقَبُ بِالْخَلایِقِ هاشمی  
آنورعدنی الحساب ولت ادری  
فقل لله : بمنعسی طعاسی  
و قال اَبْضاً :

بما اُتِها السائلُ عن دیننا  
نشر بها (۶) صرفاً و بمزوجة  
و قال اَبْضاً :

أجر الکاسی یمینا	لا تدرُها لیسار
اسق هذا ثم هذا	صاحب المود النصار
من کمیت عتقوها	منذ دهر فی جرار
ختموها بالافسار	و کافور و قار
فلقد ايقنت اَنسی	غیر مبعوث لنار
سأرو من الناس حتی	یرکبوا ایل الحمار
وذروا من طلب الجنة	سما بسمی لبمار (۸)

(۱) - بجای « لا قیت » « ما حلت » و بجای « حشرتی » « حشرتی » و « حشرتی » نیز روایت شده است .

(۲) - بجای « نلقب » « بالخالق » « بلاعب بالثبوة » و « لقب بالعلاقة » نیز روایت شده است .

(۳) - بجای « آنورعدنی » « تخوفنی » و « یذکرنی » نیز روایت شده است . (۴) - در دیوان

**ولید** و در کتاب **الاغانی** « و نعن » . (۵) - مقصود « مسلمة بن هاشم » است .

(۶) - در کتاب **الاغانی** : « بشر بها » . (۷) - بجای « جاسن » « و بالفتار » در اصل

« بالبحر » . و بالفتار « بوده و اشترک کتاب آنها را چنین تصحیح کرد است .

(۸) - بجای این ۶ بیت در اصل ۴ بیت :

أَذُنْبا رُمِي حَبْلِي . . . الح که بنقل از **رسالة الغفران** در صفحه ۲۲۵ همین کتاب و مخرج میباشد

بوده است و ناشر کتاب ابیات فوق را که مطابق بیت دیوان **ولید** است بجای آنها گذاشته .



ص ۱۹۲ - ۱۹۳ :

و یمن رمی بالزندقة من أهل الإسلام : معن من زاید بن عبدالله بن زاید بن مطرین شریک بن عمرو التیبانی و منهم عبدالسلام بن رعبان ، و قیل بأنه القائل :

هـی الذینا ، وقد نعموا بأخری      و نسوفُ الظنون من التوافی  
فإن بكُ بعض ما قالوه حقاً      فإن المبتلیک هو المعافی .

و منهم ابولواس الحسن بن هانی ، و قیل إنه وجد فی بیده بدموته هذان البيتان :

باح لسانی بمضمر الشر      وذاك آتی أقول بالذهر  
و لیس بعد الملمات حادثة      و إنما الموت بیضة العفر .

و منهم عبدالکریم بن لویرة الدهلی (۱) ، و هو الذی سیر عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أربعة آلاف حديث كذباً ، فقتله محمد بن سليمان بن علي بالكوفة و صلبه ، فقال للمسلمين حين أحس بالقتل : اعلمو ما شئتم فقد لست عليكم دينكم و جعلت حلالکم حراماً و حرامکم حلالاً و دست عليكم فی کتبکم أربعة آلاف حديث كذباً ، کذل يعملون به منها .

و منهم الاخطل الشاعر غیلث بن غوث بن الصلت التغلبی ، و هو القائل :  
و لستُ بجائزٍ رمانِ عمری (۲)      و لستُ بأكدرٍ لحم الأضاحی  
و لستُ براکبر (۳) عیاً (۱) بکورا (۵)      إلی بطحاء مكة للنجاح  
و لستُ بفائزٍ کالغیر أدعو      مع الاصباح حی علی الفلاح (۶)  
و لستُ ساشربها شمولاً      و أسجدُ قبل مُنبِلج القباح .

(۱) - ظ . « الثقلی » چونکه ذهل نام چندین قبیل است (دجوع شود بمعجم قبائل العرب تألیف عمر رضا کحاله ج ۱ ص ۱۰۰ - ۱۰۶) و ظاهر آیه ای بناء « دهل » معروف نبوده و نیست .

(۲) - در دیوان اخطل (بجای عمری) ، « طوعاً » .

(۳) - بجای « براکب » « بزاجر » نیز روایت شده است .

(۴) - بجای « عیاً » « عتاً » نیز روایت شده است .

(۵) - در اصل ، « بکوزا » بوده و تصحیح از مایر کتاب است .

(۶) - این بیت در دیوان اخطل چنین آمده است ،

و لستُ بجائزٍ اهدأ نادى      کمثل الغیر حی علی الفلاح .

وغير هؤلاء مَن رُمى بالزندقة ، وهم كثير ، واختصارهم أولى من ذكرهم ، إلا  
أنما ذكرناهم عند ذكر الوليد بن يزيد وما كان من كفره .

ص ٢٠٠ :

و ابن فضل أول من سنَّ القرمطة في اليمن ، والقرمطة عندها هل اليمن عبارة عن  
الزندقة ، و صاحبها عندهم قرمطى فجمعه قرامطة .

ص ٢٤٤ :

وما فعلت في تعطيلها الزندقة ، وفصلت في احكامها المزايدة ، زعموا أن أهل  
الأرض في الأزدان متظالمون ، وآلهم بين الناس في ذلك حاكمون .

ص ٣٤٥ :

وما فعلت المائبة القوية ، و من رافقتها من الشنوية ، إذ جعلت مع الله ساتعا و له  
من بعض الأفعال مانعا وقولهم بتفسير رابين خلائق وسدين متشافين حنين عالين ، و من  
جميع الآفات سائمين و هما الثور والعلام ، و ما رشد الشيخ ولا الفلام فالثور عن الفعل القبيح  
متعال والعلام لكل شر فقال ، قالوا ولن يكون التصادم من الذات الواحدة ممكنا فيكون  
المحسن مسيئا و المسمى محسنا كما لبس في النار برودة ، ولا الثلج حرارة .

و کلمات الاولين مرموزة و مارد علیهم، وان کن متوجهاً علی ظاهراً فاولیهم ام  
یتوجه علی مقاصدہم، فلا رد علی الرمز، و علی هذا یبنی قاعدة الشرف فی التور و الطلمة  
التي كانت طريقة حکماء الفرس مثل جاماسف و فرساوشر و بوزرجمهر و من قبلهم .  
وهی لیست قاعدة کفرة المجوس و الحاد مانی و ما یفنی الی الشک بالله تعالی و نقره .  
در ص ۳۰۲ (در قسمت ۵ منتخبهای از هر دو شرح<sup>(۳)</sup>) راجع بمقدمه کتاب

- (۱) - ازمنی که باعتدلهنری کوربین Henry Corbin در ضمن « مجموعه دو » مختلف شیخ  
اشراق « شهاب الدین یحیی سهروردی » در حکمت الهی « بوسیله آنتونیو ایران و فرانسه »  
(فست ایرانشناسی) در سنه ۱۳۴۱ هـ . ش . (۱۹۶۲) . در طهران انتشار یافته است نقل کرده .
- (۲) - ابو الفتح شهاب الدین یحیی بن حبش بن امیرک سهروردی « حکیم معروف  
که در ۵ ماه رجب سنه ۵۸۷ هـ . ق . در ۳۸ سالگی « در حلب « بقتل رسیده است (رجوع شود  
بوفیات الاعیان « طبع بولاق « سنه ۱۳۹۹ هـ . ق . ۱۰ - ۱۱ س ۳۴۵ - ۳۴۸ ) .
- (۳) - « مسعود شرح شمس الدین شهرزوری « خاکبرد و فرید سهروردی « و شرح  
علامه قطب الدین محمود بن ضیاء الدین مسعود بن مهملح کازرونی شهرزوری  
(۶۳۴-۵۲۱ هـ ق. ۱۰) است .

قطب الدین شرح خود را بجمال الدین علی بن محمد الدستجردانی ارسال نموده  
است و طبع آن در سنه ۶۹۴ هـ . ق . از تألیف آن قراغت یافته و این شرح را شیخ یوسف بحرانی  
(در لؤلؤة البحرین) بنام « شرف الاشراق » و سیوطی (در بغیة الوعاة) بنام « شرح  
کتاب الاسرار » ذکر کرده است . این شرح در سنه ۱۳۱۵ هـ . ق . در طهران بطبع رسیده است  
(برای ترجمه احوال و آثار قطب الدین رجوع شود به مقدمه آقای سید محمد مشکوة بر کتاب  
درة التاج لفرقة الدیاج که در سنه ۱۳۱۷-۱۳۲۰ هـ . ش . در طهران انتشار یافته است ) .

حکمة الاشراق) درباره قسمتی از مطالب فوق شرحهای ذکر شده است و آنچه در باره مانی آمده بقرار ذیل است:

مانی البابلیّ الذی کان نصرانیّ الذین نجوسیّ العین، و الیه نسب الشّوَبَةُ الفانیون. یا آهمن احدهما إله الخیر وخالقه وهو الثّور، و الآخر إله الشرّ وخالقه وهو الظّلمة. و الإلهاد تجوز الحقّ و تعدیته لتجاوزّه عن الواحد الحقّ و تعدیته إلی الثّنیة الباطلة.

ص ۲۳۲-۲۳۳ (در « القسم الثانی: المقالة الخامسة » فصل III) فی بیان احوال النفوس الانسانیّة بعد المفارقة البدنیّة: (

و لی فی نفسی تجاربٌ صحیحةٌ تدلّ علی أنّ الموالم اربعة: ا) انوار فاهرة، و انوار مدبرة، و برزخیان، و صور معلّقة ظلمانیّة و مستترة فیها المذاب للاشیاء. و من هذه النفوس و المثل المعلّقة یحصل الجحّ و الشیاطین، و فیها السعادات الوهمیّة. و قد یحصل هذه المثل المعلّقة، حاصله جدید و تبطل کما للمرایا و التخیلات. و قد یخلقه الانوار المدبرة الفلکیّة لتصیر مظاهر لها عند المصطفین. و ما یخلفها المدبرات تكون نوربة و تصحبها اربعة روحانیّة.

برای توضیح عبارات و کلمات متن در بسیاری از موارد مضامینی از شرحهای ابن کتاب در حاشیه ها ذکر شده است و در اینجا درباره « اربعیّة روحانیّة » (در حاشیة ص ۲۳۳ و ۲۳۴) بنقل یکی از شرحها چنین آمده است:

ا) اربعیّة روحانیّة: و قد یخامها (بخلفها ا) الانوار المجردة الفلکیّة و النکویّة بعد حصولها فی المرایا و التخیل لیصیر اجراءها مظاهر لها عند المستبصرین، و ربّما خلقتها الانوار المجردة العقلیّة، و ما یخلفها الانوار المجردة العقلیّة عن مظاهرها تكون نوربة و یصحبها اربعیّة روحانیّة. و قد رمز الحکیم مانی علی ما یناسب هذا، فقال: « إن ملک الثور لما رأى امتزاج الثور، امر بعض ملائکته بخلق هذا العالم لتخلّص أجناس الثور من أجتاس الظلمة، و أنما سارت الشمس و القمر و النکواکب لاستصفاء اجزاء الثور من اجزاء الظلمة، فالشمس تستصفی الثور الممتزج بشیاطین الحر، و القمر الممتزج بشیاطین البرد. و جمیع اجزاء الثور أبدا فی الصمود و اجزاء الظلمة فی الهبوط.

و نعين على التخليص ورفع أجزاء التور التسييح والتقدیس والكلام العتيب واعمال  
 التبر . فرفع بذلك الأجزاء التورانية في عمود الصبح إلى فلك القمر ، فيقبل النمو . ذلك  
 من أول النهار إلى نصفه ، فيصير بدرا ، ثم يودى إلى الشمس إلى آخر النهار ، فيدفع  
 الشمس > ذلك < إلى نور فوقها ، فيسرى في ذلك العالم إلى أن يصل إلى التور الأعلى  
 الخالص . ولا يزال يفعل ذلك حتى لا يبقى من أجزاء التور في هذا العالم شئ إلا قدر  
 يسير متصدا لا يقدر الشمس والقمر على استصفائه . فعند ذلك يرتفع الملك الحامل للأرض  
 والملك الحامل للسماء ، فيسقط الأعلى على الأدنى . ثم يوقد نار ، فيضطرم الأعلى على  
 الأسفل ، فيتحلل ما فيها من التور . ويكون مدة الانطرام ألفا واربعمائة سنة وثمانيا  
 وستين سنة . قال : « وملك عالم التور في كل أرضه لا يخلو منه شئ » ، وأنه ظاهر  
 باطن ولانهاية له إلا من حيث أرضه يلي (إلى ١٢) أرض عدوه ، وملك عالم التور في ستة  
 أرضه . « فإن فسد بهذا الزمر ما ذكرناه أو ما يقرب منه ، فهو حق ، وإلا فهو باطل .

تألیف ابلیس (۱)

تألیف

جمال الدین ابی الفرج عبدالرحمن (۲)

ابن الجوزی

(۵۹۷ - ۵۹۷ هـ ق. ۱)

ص ۴۴ - ۴۵ :

### ذکر تلیسه علی التویة

وهم قوم قالوا صانع العالم اثنان . ففاعل الخير نور . وفاعل الشر ظلمة وها قدیمان لم یزالوا ولین یزالا قویین حسانین سمیعین بصیرین . وها مختلفان فی النفس و الصورة متضادان فی الفعل والتدبیر فجوهر التور فاضل حسن لیرساف نفی طیب الريح حسن المنظر و نفسه نفس خیرة کریمة حکیمة نقاعة منها الخیر و اللذة و السرور و الملاح و لیس فیها شیء من الشر و لامن الشر وجوهر الظلمة علی ضد ذلك من الکدر و النقص و شن الريح و قبح المنظر و نفسه نفس شريرة بغیلة سفیهة منتنة ضاربة منها الشر و الفساد . کذا حکاه النوبختی عنهم قال : وزعم بعضهم أن التور لأم یزل فوق الظلمة . وقال بعضهم

(۱) - از طبع دوم این کتاب که محمد منیر عبده أنغا دمشقی صاحب و مدیر « ادارة الطباعة المنيرية » در سنه ۱۳۴۷ هـ ق. در مصر منتشر کرده است نقل گردیده .

(۲) - ابو الفرج عبدالرحمن بن ابی الحسن علی بن محمد بن علی بن عییدالله بن عبدالله بن حمادی بن احمد بن محمد بن جعفر الجوزی . . . القرشی التمیمی البکری البغدادی . از بزرگان و دانشمندان و مؤرخان و واعظان و فقیهان زمان خود محسوب میشود . ابن خلکان گوید : وی در حدود سنه ۵۰۸ هـ ق. و بقولی در سنه ۵۱۰ هـ ق. بدینا آمده و در شب جمعه ۱۲ ماه رمضان سنه ۵۹۷ هـ ق. در بغداد وفات کرده است و در باب حربه دفن گردیده . ( برآی ترجمه احوال ابی الفرج ابن الجوزی رجوع شود بوفیات الاعیان . طبع بولاق . سنه ۱۳۹۹ هـ ق. ۱۰ ج ۱ ص ۳۰۰ - ۳۰۱ ) .

بل كلّ واحد إلى جانب الآخر . وقال أكثرهم التّور لم يزل مرتفعا في ناحية الشمال والظلمة مُنحطة في ناحية الجنوب . و لم يزل كلّ واحد منهما مبابنا اساجبه قال التّوبيختي وزعموا أنّ كلّ واحد منهما له أجناس خمسة : أربعة منها أبدان وخامس هو الرّوح . و أبدان التّور أربعة : النّار و الرّيح و التّراب و الماء و روحه التّبيح و لم تزل تتحرّك في هذه الأبدان . و أبدان الظلمة أربعة : الحريق و الظلمة و السموم و الصّباب و روحها الدّخان و سموا أبدان التّور ملائكة . و سموا أبدان الظلمة شياطين وعفاريت . وبعضهم يقول الظلمة تتوالد شياطين و التّور يتوالد ملائكة . و أنّ التّور لا يقدر على التّشر ولا يجوز منه و الظلمة لا تقدر على الخير ولا تجوز منه . و ذكر لهم مذاهب مختلفة فيما يتعلّق بالتّور و الظلمة . ومذاهب سخيّة قعنها أنّه فرض عليهم ألاّ يدخروا إلاّ قوت يوم و قال بعضهم : على الإنسان سُوم سبع العمر . و ترك الكذب و البخل و التّجر و عبادة الأوثان و الرّعي و السرقة . و أنّ لا يؤذى ذا روح . في مذاهب طريفة اخترعوها بواقفانهم الباردة . و ذكر يحيى بن بشر التّهاوندي أنّ قوما منهم بقال لم الديصانية زعموا أنّ طبيعة العالم<sup>(١)</sup> كانت طينة خشنة و كانت تحاكي جسم البازي الذي هو التّور زمانا . فتأذى بها . فلتقا طال عليه ذلك قصد تنحيته عنه فتحوّل فيها واختلط بها فتركّب منها هذا العالم التّوري الظّلمى . فما كان من جهة المّلاح فمن التّور . و ما كان من جهة الفساد فمن الظلمة و هؤلاء يمثّلون النّاس و يخنقونهم و يزعمون أنّهم يخلصون بذلك التّور من الظلمة . مذاهب سخيّة و الذي حملهم على هذا أنّهم رأوا في العالم شرّاً واختلافا فقالوا لا يكون من أصل واحد شيان مختلفان كما لا يكون من النّار التّبريد و التسخين . و قد ردّ العلماء عليهم في قولهم أنّ الصّانع اثنان . فقالوا لو كان اثنين لم يخل أن يكونا قادريّن أو عاجزيّن أو أحدهما قادر والآخر عاجز . لا يجوز أن يكونا عاجزيّن لأنّ المعجز يمنع ثبوت الألوهيّة . ولا يجوز أن يكون أحدهما عاجزا . فبقى أن يقال هما قادران . فنصروا أنّ أحدهما يريد تحريك هذا الجسم في حالة يريد الآخر فيها تسكينه . ومن المعال وجود ما يريدانه . فإنّ تمّ مراد أحدهما ثبت عجز الآخر . و ردّوا عليهم في قولهم أنّ التّور يفعل الخير و الظلمة تفعل الشرّ . فإنّه لو هرب مظلوم

فاستتر بالظلمة فهذا خير قد صدر من شر ولا ينبغي مدّ النفس في الكلام مع هؤلاء فإنّ مذهبهم خرافات .

ص ۷۶ ( در قسمت « ذکر تلیس ابلیس علی المجوس » ) :  
و من أقوال المجوس أنّ الأرض لانهاية لها من أسفلها وأنّ السماء جلد من جلود الشياطين والزعد إنما هو حركة خرخرة المغاريت المعبوسة في الأفلاك المأسورة في حرب و الجبال من عظامهم والبحر من أبوالهم و دعائهم (۱) .

## ۵۰

### الْمُنْتَظَمُ (۲)

فی تاریخ الملوك والامم

تألیف

جمال الدین آبی القرج عبدالرحمن

ابن الجوزی

ج ۶ من ۱۷۴ ( در حوادث سنه ۳۱۱ هـ . ق . ) :  
و فی نصف رمضان احرق علی باب العامة سورة مائ و أربعة أعدل من كتب الزنادقة فسقط منها ذهب و فقة مما كان علی المصاحف له قدر .

(۱) - ابو حاتم رازی ، در کتاب اعلام النبوة ، چنین مطالبی را ( که ظاهراً از مخاریق الانبیاء برای ردّ آنها نقل کرده ) ذکر نموده است و آنها را بمائی و مانویان نسبت داده و قسمتی از مطالب فوق با کمی اختلاف در عبارت از کتاب من تاریخ الالحاد فی الاسلام ، بتقل از کتاب مزبور ، در کتاب حاضر نقل گردیده و درس ۱۲۰ مذکور است .

(۲) - از قسم دوم جزء پنجم این کتاب تا آخر جزء دهم آن ( یعنی از حوادث سنه ۵۲۵ هـ . ق . تا حوادث سنه ۵۷۴ هـ . ق . ) از سنه ۱۳۵۷ هـ . ق . تا سنه ۱۳۵۹ هـ . ق . در سلسله انتشارات « جمعية دائرة المعارف العثمانية » در حیدرآباد دکن بطبع رسیده است .



# اعتقادات فریق المسلمین والمُشرکین<sup>(۱)</sup>

تألیف

امام فخرالدین رازی<sup>(۲)</sup>

(۵۴۳ هـ یا ۵۴۴ - ۶۰۶ هـ ق .)

ص ۸۸ :

## فصل فی التوبة

و هم أربع فرق :

الفرقة الأولى : المانوية<sup>(۳)</sup> ، أتباع مانی ، وقد كان رجلاً نقاشاً خفيف اليد ظهر في زمن سابور بن اردشیر<sup>(۴)</sup> بن بابک و ادعى النبوة وقال إنَّ للعالم أسلین : نور وظلمة و كلاهما قديمان . فقبل سابور قوله . فلما انتهت نوبة الملك إلى بهرام اخذ مانی و سلخته و حشا جلده بنينا و علقه . و قتل أصحابه إلا من هرب و التحق بالصين و دعوا إلى دين مانی فقبل أهل الصين منهم . و أهل الصين إلى زماننا هذا على دين مانی .  
الثانية الديسانية ، وهم يقولون بالتور و الظلمة بضاد الفرق بينهما<sup>(۵)</sup> المانوية<sup>(۶)</sup> يقولون إنَّ التور و الظلمة حیان و الديسانية يقولون إنَّ التور حی و الظلمة ميتة .

(۱) - از طبعی که باعتناء علی سامی انتشار در سنه ۱۳۵۶ هـ ق . در مصر انتشار یافته است نقل گردیده .

(۲) - ابو عبد الله | در اخبار العلماء باخبار الحكماء ، ابو الفضل | محمد بن عمر بن حسين بن حسن بن علی قمی بکری طبرستانی الاصل رازی البواد ملقب بفخر الدين و معروف بساكن الخطيب ، از دانشندان و متكلمان و مفسران بزرگ عصر خود محسوب میشود . این مرد بزرگ در ۲ ماه رمضان سنه ۵۴۳ هـ یا ۵۴۴ هـ ق . در ری متولد گردیده است و در دور دوشنبه ای که روز عید فطر سنه ۶۰۶ هـ ق . بوده است در هرات وفات کرده | برای ترجمه احوال و تألیفات امام فخر الدين رازی رجوع شود بمعجم المطبوعات العربیة و المعربة ( ج ۱ ص ۹۱۵ - ۹۱۸ ) وبقسمه اعتقادات فریق المسلمین و المشرکین ( ص ۱۷ - ۳۱ ) | .

(۳) - در نسخه « د » : « المانوية » . (۴) - در نسخه « د » : « اردشیر » .

(۵) - در نسخه « د » : « المانوية » . (۶) - در نسخه « د » : « ان المانوية » ( در حاشیه نوشته شده است ) .

## کیمامة الزهر و فريدة الدهر (۱)

تأليف

ابن بقرون (۲)

(ظاهر آذر سنه ۶۰۸ هـ . ق . در قيد حيات بوده است)

ص ۳۶ - ۳۸ :

تمت ملك بعده (۴) ابنه سابور بن اردشیر (۴) وفي أيامه ظهر مانی بن یریک تلمیذ  
فاردون وقال بالاثنتين فرجع سابور إلى مذهب مانی والقول بأنه التورداً كما نقلت  
تم عاد إلى دين المجوسية وترك المانوية . . . ثم ملك بعده (۵) ابنه بهرام ثلاث سنين و  
يقال أنه آتاه مانی فمرمى عليه مذهب الثنوية فأجابته في ذلك احتجالاته عليه إلى  
أن أحضره دعائه المتفرقين في البلاد الذين يدعون الناس إلى مذهب الثنوية فقتلهم  
وفي أيام مانی هنا ظهر اسم أول الزنادقة الذين أضفت إليهم الزنادقة وذلك أن الفرس  
كان لهم كتاب يسمى اويستا وله شرح يسمى الزند وكان كل من آتاهم بزيادة على  
مانی کتابهم سموه زنديق قلنا أن جاءت العرب أخذت هذا الاسم من الفرس فعرّبته وقالت

- (۱) - این کتاب شرحی است بر قصیده دایته تاریخیة ابن عبدون (متوفی دوسه ۵۲۰ هـ . ق .) که  
آنها ظاهر ادرسنه ۴۸۷ هـ . ق . در دتا، بنی الافطس گفته است و بیسمامة معروف میباشد .  
این شرح بنام « کیمامة الزهر و صلفه الدر » و « شرح البسمامة باطواق الحمامة »  
تبر معروف است و در اینجا از طبیبی که دوسه ۱۳۴۰ هـ . ق . در مصر منتشر شده است نقل گردیده .  
(۲) - ابومروان عبدالمکشی بن عبدالله بن بدرون - ضرمی اشعری - از ادباء بزرگ نیه  
دوم قرن ششم هجری است و در دائرة المعارف اسلامی آمده است که وی ناسه ۶۰۸ هـ . ق .  
در قيد حیات بوده .

(۳) - ای بعد « اردشیر » .

(۴) - کذا فی الاصل المخطوع .

(۵) - ای بعد « هرمز » .

زیندبق فالتنویة المانویة هم الزنادقة وأنحق به هذا الاسم سائر من اعتقد القدم فی العالم و أبی حدوده و افکر البعث . و کان الذی آتاهم بهذا الکتاب المذکور زرادشت الذی تزعم الفرس أنه نبیها المرسل اليها و کان زرادشت هذا فی زمن الفرس الأوائل قبل دارا بن دارا الذی هو آخر ملک من أولئک الفرس بنحو المائتین من السنین ففی ذلك الزمن قام زرادشت بین الفرس و ادعی النبوة وجاء اليهم بکتاب زعم أنه أنزل علیه من السماء و کتبه بماء الذهب فی ألف جلد رق و جعل کلامه فیہ يدور علی بیف و سیمین حرفا فلم یقدر احد منهم علی قراءته فاختره لهم و سئى مختصره الزفد فصاروا بذلك مدعة إلى أن قام مانی بن بربک بدین التنویة فسقته المجوس زندقاً و سمّت أسحابه الزنادقة إذ زاد فی شرعهم الذی شرعه لهم زرادشت فقتل بهرام هذا مانیاً و صلبه علی باب مدیة من مدین العراق و یدعی ذلك الباب إلى الآن بیاب مانی .

## ۵۳

### شرح المقامات الحریریة (۱)

تألیف

شریسی (۲)

( ۵۵۷ - ۶۱۹ هـ . ق . )

ج ۱ ص ۲۷۲-۲۷۳ ( در « اخبار الطغلییین » ) :

و نريد هنا أن نذكر بعض ما اشتهر من حکایات طفیلیة البصرة إذ هم أحق خلق الله فی باب التطفیل بعت المأمون فی عشرة من زنادقة البصرة فجمعوا فرأهم طفیلی

(۱) - از طبعی که در سنه ۱۲۸۴ هـ . ق . در بولاق مصر در دو جلد منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) - ابو العباس احمد بن عبد المؤمن بن عیسی بن موسی بن عبد المؤمن قیسی شریسی ، از ادبه و نویان بزرگ اندلس محبوب میشود . وی در سنه ۵۵۷ هـ . ق . متولد گردیده است و در سنه ۶۱۹ هـ . ق . وفات کرده .

فمضى معهم فادخلوا فى سفينة فدخل معهم و جى بالقیود فقبذ معهم فقال أحدهم باطفیلی  
الى هنا فأقبل عليهم فقال فديتكم أى شیء أنتم فقالوا له بل أنت من أنت وهل أنت من  
أصحابنا قال والله ما أعر فكم غیر انی طفیلی خرجت من منزلی فرأیت منظرأ جیلا و  
نعمة ظاهرة فقلت شیوخ و كهول و شبان ما اجتمع هؤلاء إلا لصیبع فدخلت و سطکم  
کأنی أحدکم الى هذا الزورق فرأیته قد فرس و مهد و رأیت سفرا مملوءة فقلت نزهة الى  
بعض البائین و القصور ان هذا الیوم یوم مبارک فزدت ابتهاجا فجاء هذا الموکل بکم  
ففتدکم فطار عقلی فما الخیر فضحکوا و فرحوا به و قالوا له قد حصلت فی الإحصاء و نحن  
ما نبتة علی مذهب مانی القائل بالتور و الطلعة یسر الى المأمون فبألنا عن مذهبنا و بدعونا  
الى التوبة و بظهر لنا سورة مانی و بأمرنا ان تنقل علیها و تبرأ منها فمن فعل نجا و إلا  
قُتل فإذا دُعیت فأخبره باعتقادک و للطفلی مداخلات و أخبار فاقطع - فرما بها فکان  
ذلک فلما دخلوا علی المأمون دعاهم بأسمائهم و امتحنهم فأمر علیهم بالتبف و ناخر  
الطفلی و قد استوعب المدة فسال الموکلین بهم فقالوا و جدناه معهم فجئنا به فقال له  
ما خبرک فقال له یا امیر المؤمنین امرأه (۱) طالق ان کنت أعرف من أقوالهم شیئا إنما أنا  
رجل طفلی ثم فرس قته معهم فذبحک المأمون کثیرا ثم أظهر الصورة فلنصها و بری  
منها ثم قال اعطوها لی حتی أسلح علیها و الله ما ادری ما مانی نصرانی أم یهودی أم مسلم  
فقال المأمون یؤدب علی فرط جهله و طفیله و مخاطرته بنفسه فقال یا امیر المؤمنین  
بحیانک ان کنت و لابد عازما فاجعل الشیاط کلها علی بطنی فهو الذی حملنی علی  
هذا الفرر فعاد الى السجک فاستوحبه منه ابراهیم بن المهدي بحديث فی تطفیله یذكر  
فی خبر اسحق الموصلی، فوجه له و آجاز الطفلی بجائزة سنیة (۲).

ج ۲ ص ۳۸۱ (در ۱ ذکر المتهمین من المعلمین ۲) :

و کان عبد الصمد بن عبد الاعلی مودب الولید لوطیا زندقا ....

(۱) - در مروج الذهب ۵۰ امرانی .

(۲) - ابن حکایت ۵۰ با اختلاف در عبارت ۵۰ بنقل از مروج الذهب ۱ در ص ۱۴۱-۱۴۲ و  
باختصار و نسبت آن بزمن هارون الرشید ۵۰ بنقل از کتاب الأنساب ۵۰ در ص ۲۲۶-۲۲۷ کتاب حاضر  
مندرج است و همچنین در المستجاد من فعالات الاجواد ۵۰ تألیف ابو علی المحسن بن علی  
التوخی ۵۰ باختلاف در روایت و عبارت ۵۰ نیز مذکور است که بدینگونه در جای خود از آن نقل نکردیم  
است و بعد از این در جای دیگر ذکرش خواهد آمد .

معجم البلدان<sup>(۱)</sup>

تألیف

یاقوت حموی<sup>(۲)</sup>

(۵۷۴ یا ۵۷۵ - ۶۶۶ هـ ق.)

ج ۱ ص ۸۴۰ [طبع مصر، ج ۲ ص ۳۷۹] (در «ترکستان»):

و ذکر تمیمین بحر المطوعی آن بلد هم شدید البرد و آنجا بسلك فيه سنة اشهر فی السنة و آنه سلك فی بلاد خاقان التغرغزی علی برید افندة خاقان الیه و آنه كان یسیر فی الیوم و اللیلة ثلاث سلك با شد سیر و آخنة فارغین یوما فی یواد فیها عیون و کلاً و لیس فیها قریة و لا مدینة إلا أصحاب السلك و هم تزول فی خیام و كان حل معه زاد ابعشرین یوماً ثم سافر بعد ذلك عشرين یوما فی قری متصلة و عمارات كثيرة و أكثر اهلها عبدة نیران علی مذهب المجوس و منهم زنادة علی مذهب مانی و آنه بعد هذه الايام وصل إلى مدینة الملك و ذکر آنها مدینة حصنة عظيمة حولها رسانیق عامرة و قری متصلة ولها اثنا عشر بابا من حديد مفرطة العظم... قال و هی كثيرة قالا اهل والزحام و الآسواق و التجارات و الغالب علی اهلها مذهب الزنادقة...

(۱) - یاقوت از تألیف ابن کتاب مختصر در ۳۰ صفر سنه ۶۶۱ هـ در حلب، فراغت یافته است. و کتاب مزبور باعثة و مستفله، از سنه ۱۸۶۶ م. ثامنه ۱۸۷۳ م. در لیمزیک، در ۶ جلد با فهارس و تعلیقات، و در سنه ۱۳۲۳ - ۱۳۲۴ هـ ق. ۲۰ در مصر، در ۸ جلد منتشر شده است. و اینجا از طبع لیمزیک نقل گردیده است.

(۲) - ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله رومی حموی بغدادی متب بشهاب الدین، از مؤرخان و جغرافیا دانهای بزرگ عالم اسلام است. وی در سنه ۵۷۴ هـ یا ۵۷۵ هـ ق. متولد گردیده است و در روز یکشنبه ۲۰ رمضان سنه ۶۶۶ هـ ق. ۱۰ در حوالی حلب، وفات کرده.

(۳) - ای «آهل ترکستان».

# الکامل فی التاریخ<sup>(۱)</sup>

تألیف

عمر الدین علی بن محمد

ابن الاثیر<sup>(۲)</sup>

(۵۵۵ - ۶۳۰ هـ . ق .)

ج ۱ ص ۲۷۹ ( در شرح حوادث زمان ساجور بن اردشیر بن بابک ) :  
و فی آیام ساجور ظهر مانی الزندیق و ادعی النبوة و تبعه خلق کثیر و هم الذین  
یسمون المانیة .

ج ۱ ص ۲۸۰ ( در شرح حوادث زمان بهرام بن هرمز بن ساجور ) :  
و قتل مانی الزندیق و حنا جلده نبأ و علّق علی باب من ابواب جندیسابور  
یسمی باب مانی .

ج ۶ ص ۵۰ [ در حوادث سنه ۱۶۷ هـ . ق . ( زمان خلافت مهدی ) ] :  
و فیها جد المهدی فی طلب الزنادقة فأخذ یزید بن الفضل قاقر فحبس فهرب  
فلم یقدر علیه و کان المتولی لأمر الزنادقة الکواذنی .

ج ۶ ص ۷۲ : [ در ذکر حوادث سنه ۱۷۰ هـ . ق . ( در ذکر قسمتی از سیرت هادی ) ] :

(۱) - این کتاب بنام «تاریخ الکامل» و «کامل التواریخ» نیز معروف است . در اینجا از طبعی  
که باعتناء کارولوس تورنبرگ ( Carolus Johannes Tornberg ) در ۱۲ جلد متن و ۳ جلد  
تفسیر ، از سنه ۱۸۶۶ . تا سنه ۱۸۷۶ هـ . ق . در لیدن منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) - ابو الحسن عزالدین علی بن ابی الکرم محمد بن محمد بن عبدالکریم بن  
عبد الواحد شیبانی معروف بابن اثیر جزیری ، از دانشمندان و مؤرخان بزرگ عالم  
اسلام محسوب میشود . وی در ۴ ماه جمادی الاولی سنه ۵۵۵ هـ . ق . در جزیره ابن عمر ، که در  
حوالی موصل میباشد ، متولد گردیده است و در سنه ۶۳۰ هـ . ق . در موصل وفات کرده .

فیل وكان المهدي فد قال الهادي يوماً وقد قُدم اليه زنديق فقتله وأمر بصلبه  
يا بُنيَّ إذا سارا الأمر اليك فتجردْ لهذه المصابة بمعنى أصحاب ماني فَأَتَاهَا نَدْعُو النَّاسَ  
إِلَى نَظَاهِرِ حَسَنِ كَلْبَتَابِ الْفَوَاحِشِ وَالزَّهْدِ فِي الدُّنْيَا وَالْعَمَلِ لِلْآخِرَةِ ثُمَّ تُخْرِجُهَا مِنْ هَذَا  
إِلَى تَحْرِيمِ اللَّحُومِ وَمَسِّ الْمَاءِ الْمَكْهُورِ وَتَرْكِ قَتْلِ الْهَوَامِّ تَحَرُّجاً مِنْ تَخْرِجِهَا إِلَى عِبَادَةِ  
اِثْنَيْنِ أَحَدَهُمَا النَّوْرُ وَالْآخَرُ الْقَلَمَةُ ثُمَّ يَبْسُجُ بَعْدَ هَذَا نِكَاحَ الْأَخَوَاتِ وَالْبَنَاتِ وَالِإِغْتِسَالَ  
بِالْبَوْلِ وَسَرَقَةَ الْأَطْفَالِ مِنَ الْعُرُقِ لِيَتَقَدَّمَهُمْ مِنْ ضَلَالِ الْقَلَمَةِ إِلَى هِدَايَةِ النَّوْرِ فَاذْفَعُ  
فِيهَا الْخَشَبَ وَتَجَرَّدَ السَّبَبُ بِهَا وَتَقَرَّبَ بِأَمْرِهَا إِلَى اللَّهِ فَلَمَّا قَامَتْ رَأَيْتُ جَدِّي الْمُبَاسِرَ مِنْهُ  
فِي الْمَنَامِ قُلْدَنِي سَبْعِينَ لِقْتًا أَصْحَابَ الْاِثْنَيْنِ فَلَمَّا وَلِيَ الْهَادِي قَالَ لَا أَقْتُلَنَّ هَذِهِ الْفِرْقَةَ  
وَأَمْرُ أَنْ يَهَيَّأَ لَهُ الْفَجْذَعُ فَمَاتَ بَعْدَ هَذَا الْقَوْلِ بِشَهْرِ بْنِ (١).

ج ۶ ص ۷۵ [أَيْضاً دُرْدُ كُرْ حَوَادِثِ سَنَةِ ۱۷۰ هـ. ق. (زَمَانِ خِلَافَتِ هَرُونَ الرَّشِيدِ)]:  
و فِيهَا ظَهَرَ مَنْ كَانَ مُسْتَخْفِيًا مِنْهُمْ حُلَاةُ طَبَا الْعُلُوِّ وَهُوَ اِبْرَاهِيمُ بْنُ اِسْمَاعِيلَ بْنِ  
عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ اِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ وَبَقِيَ نَفَرٌ مِنَ الزَّانِقَةِ لَمْ يَظْهَرُوا مِنْهُمْ  
يُونُسُ بْنُ فَرُوقَ وَيزيد بن الفيض .

---

(١) - این گفتار مهدی پسر خود هادی در باره مانویان و مانویست با کمی اختلاف در  
حیات نقل از طبری در ص ۱۱۷ همین کتاب مندرج است.

الزندی، يفتح الزاي وسكون النون وفي آخرها دال مهملة. هذه النسبة إلى قرية ببخارا و إلى كتاب وضعه ماني المجهوس سماء الزند. فأما القرية فهي زندقه و يُنسب اليها حمدان بن غارم الزندي و ابوبكر محمد بن احمد بن حمدان بن غارم الزندي ..... و اما الزند كتاب ماني و النسبة اليه زندي و اليه أيضاً ينسب الزنديق و كان ماني في زمان بهرام بن هرمز بن سابور و كان مجوسياً و كان يدعى متابعه المسيح عليه السلام و أراد أن يكون له سبت فوضع هذا الزند و الزند في لغتهم التفسير يعني هذا تفسير كتاب زرادشت و اعتقد فيه بالهين الثور و الظلمة فالثور يخلق الخير و الظلمة يخلق الشر و حرّم اتيان النساء لأن أصل الشهوة من الشيطان و لا يتولد من الشهوة إلا الخبيث و أباح اللواط لانقطاع النسل و حرّم ذبح الحيوانات و إذا ماتت حلّ أكلها فأمر الملك بسلخ جلده حياً على باب مدينة جنديسابور و حشى ثنأ و علق وبقى طائفة من أتباعه في نواحي الشرق و الصين و أطراف العراق و كرمان إلى أتيام هارون الرشيد فأحرق كتابه و قلنوسة كانت معه من بقايا ماني فأحرقها أيضاً و أكثر القتل فيهم فانقطع أثرهم.

(۱) - ابن كتابخانه‌ای است از کتاب **الأنساب** تأليف **سمعاني**، که در ص ۲۴۴ کتاب حاضر ذکر آن گذشت، و چون کلمات و عبارات کتاب مزبور درباره مانی و مانویان با آنچه از کتاب **الأنساب** در این باب نقل شده است اختلاف دارد مطالب آن نقل میشود. کتاب مذکور با عنوان **وستفله** در سنه ۱۸۳۰ م. در **گوتینگن** (Göttingen) بطبع رسیده است که بدیغانه بدان طبع دستوسی بیما نکردم. جز اوّل آن در سنه ۱۳۵۷ ه. ق. در مصر نیز انتشار یافته است که در اینجا از آن نقل گردیده.



# شرح نهج البلاغة<sup>(۱)</sup>

تصنيف

ابن ابی الحديد<sup>(۲)</sup>

(۵۸۶ ~ ۶۵۵ هـ . ق .)

ج ۱ جزء ۱ ص ۲۶ ~ ۲۷ ( در شرح : « ولا همامة نفس اضرب فيها » ) :  
وقوله « ولا همامة نفس اضرب فيها » فيرد على المجوس والتنوية الفائلين بالهمامة  
ولهم فيها خبط طويل يذكره آسحاب المقالات... وقال<sup>(۳)</sup> ايضاً يقال ما له في الامر  
همة ولا همامة اي لا يهتم بهو الهمامة التردد كالعزم و لقالل أن يقول العزم هو ارادة جازمة  
حصلت بمد التردد فبطل قوله ان الهمامة هي نفس التردد كالعزم و ايضاً فقد بينا مراده  
عليه السلام بالهمامة حكى زرقيان في كتاب المقالات و ابو عيسى الوراق و الحسن بن  
موسى و ذكر شيخنا ابو القاسم البلخي في كتابه في المقالات ايضاً عن التنوية ان التور  
الاعظم اضطربت عزائمه و ارادته في غزو القلعة و الاغارة عليها فخرجت من فاته قطعة و  
هي الهمامة المضطربة في نفسه فخالطت القلعة غازية لها فاقتطعتها القلعة من التور الاعظم  
وحالت بينها و بينه و خرجت همامة القلعة غازية للتور الاعظم فاقتطعها التور الاعظم  
عن القلعة و مزجها باجزائه و امتزجت همامة التور باجزاء القلعة ايضاً ثم ما زالت

(۱) - از طبعی که در سنة ۱۳۲۹ هـ . ق . دو جلد ۲۰ جزء ۱ در مصر صورت گرفته است نقل  
گردیده . در اینجا باید از دوست دانشمند آقای عباس زریاب خوئی تشکر کنم که مرا  
بمسألی که در باره مانویان و مانویت در این کتاب آمده است متوجه کردند .

(۲) - عبد الحمید بن هبة الله بن محمد بن محمد بن ابی الحديد عز الدين مدائنی . از  
دانشندان بزرگ اصولی معتزلی است . وی در سنة ۵۸۶ هـ . ق . در مدائن متولد گردیده است  
و در سنة ۶۵۵ هـ . ق . در بغداد وفات کرده .

(۳) - بنی « القطب الراوندي » .

الهامتان تقاربان وتدابيان وهما متزجتان بآجزاء هذا وهذا حتى ابني منهما هذا العالم المحسوس ولهم في الهامة كلام مشهور وهي لفظة اسطلمحوا عليها واللفظة العربية ماعرفنا فيها استعمال الهامة بمعنى الهمة و الذي عرفناه الهمة و الهمة بالكسر و الفتح و المهمة. وتقول لاهمام لي بهذا الامر مبنى على الكسر كقطام ولكنها لفظة اسطلاحية مشهورة عند أهلها .

ج ١، جزء ١، ص ٣٥ :

وكان في المسلمين مَن يرمى بالزندقة من يذهب إلى تصوير إبليس في الامتناع من التَّجَوُّد و يُفضِّله على آدم و هو بشار بن برد المرتع و من الشعر المنسوب اليه :

التَّار مُشرقة و الأرض مُظلمة      و التَّار معبودة مُذْ كانت التَّار

ج ١، جزء ٥، ص ٤٧٤ (دره أقوال الفلاسفة و المجوس و الإسلاميين في خلق العالم) :

القول الرابع قول الماتويّة وهو أن التَّور لا نهاية له من جهة فوق و أمّا من جهة تحت فله نهاية و القلعة لا نهاية لها من جهة أسفل و أمّا من جهة فوق فلها نهاية و كان التَّور و القلعة هكذا قبل خلق العالم و بينهما فرجة و أن بعض أجزاء التَّور اقتحم تلك الفرجة لينظر إلى القلعة فأسرته القلعة فأقبل عالم كثير من التَّور فحارب القلعة ليستخلص المأسورين من تلك الأجزاء و طالّت الحرب و اختلط كثير من أجزاء التَّور بكثير من أجزاء القلعة فانقضت حكمة نور الأنوار و هو الباري سبحانه عندهم أن عمل الأرض من لحوم القتلى و الجبال من عظامهم و البحار من سديدهم و دعائمهم و السماء من جلودهم و خلق الشمس و القمر و سائرهما لاستقصاء ما في هذا العالم من أجزاء التَّور المختلفة بأجزاء القلعة و جعل حول هذا العالم خندقا خارج الفلك الأعلى يطرح فيه القلام المستقصى فهو لا يزال يزيد و يتضاعف و يكثر في هذا الخندق وهو ظلام صرف قد استقصى نوره و أمّا التَّور المستخلص فيلحق بعد الاستقصاء بعالم الأنوار من فوق فلا تزال الأفلاك متحركة و العالم مستمرا إلى أن يتم استقصاء التَّور المتمزج و حينئذ يفي من التَّور المتمزج شيء يسير فينمقد بالقلعة لانقذار النيران على استقصائه فمنذ ذلك تسقط الأجسام العالية وهي الأفلاك على الأجسام السافلة وهي الأرضون و تثور نار و تضطرم في تلك الأسافل وهي المسماة بجهنم و يكون الاضطرام مقدار ألف و اربعمائة سنة فتحلل تلك النار تلك الأجزاء

المنقذة من النور الممتزجة بأجزاء الظلمة التي عجز الشمس والقمر عن استقصائها فيرفع  
إلى عالم الآتوار و يبطل العالم حيثئذ ويعود النور كله إلى حاله الأول قبل الامتزاج  
فكذلك الظلمة .

## ۵۸

عيون الأنبياء في طبقات الأقطاب<sup>(۱)</sup>

تأليف

ابن أبي أصيبعة<sup>(۲)</sup>

( ۶۰۰ - ۶۶۸ هـ . ق . )

ج ۱ ص ۷۳ :

و وجدت في تاريخ مختصر ( قديم ) رومى ... ان اسفاسباتوس ملك خمس عشرة  
سنة وفي زمانه ظهر مانى ....

ج ۱ ص ۳۱۵ ( در شرح احوال محمد بن زكرياء ) :

(۱) - این کتاب در سنة ۶۶۲ هـ . ق . در دمشق تألیف شده است و در سنة ۱۲۹۹ - ۱۳۰۰ هـ . ق .  
باعثه « اگوست مولر (August Muller) » در امرء القوس بن الطحان » در مصر انتشار  
یافته است و در سنة ۱۸۸۴ م . نیز باعثه مستشرق مذکور « طاهره در کوفیکسیر Koenigsberg »  
( و بنو فالدیک » در اکتفاء القنوع » در گوتینگن ) به اربع رسیده .  
در اینجا از منبع مصر نقل گردیده است .

(۲) - موفق الدین ابوالعباس احمد بن قاسم بن ابی اصیبه سعدی خوزجی ، از اقطاب  
قرن هفتم هجری است و بیشتر شهرت او بواسطه کتاب عیون الانبياء میباشد . وی در سنة ۶۰۰ هـ . ق .  
در دمشق متولد گردیده است و در سنة ۶۶۸ هـ . ق . در صرخد ( از نواحی حوران ) در  
سوریه ) وفات کرده .

کتاب فیما جرى بينه وبين سيس المناني يربه خطأ موضوعاته وفساد ناموسه  
فی سبع مباحث (۱).

ج ۱ ص ۲۰ :

## ۵۹

وَفَيَاتُ الْأَعْيَانِ (۲)

تأليف

ابن عليكان (۳)

(۶۰۸ - ۶۸۱ هـ . ق .)

ج ۱ ص ۲۴۷ (در شرح أحوال بشار بن برد) :

وكان بمدح المهدي بن المنصور أمير المؤمنين ، و رُمي عنده بالزندقة فأمر

(۱) - نام این کتاب بااختصار و اختلاف در عبارت ( بنقل از «رسالة الليروني في فهرست كتب

المعدين لذكرى الرزي» ) درس ۱۸۵ همین کتاب ذکر شده است و درس ۲۲۰ «عيون الانباء»

در ضمن ذکر کتابهای رازی ، کتاب مخاریق الانبياء مذکور است و ضمناً ابو حاتم رازی

کتاب اعلام النبوة خود را در ردّ این کتاب رازی نوشته و عباراتی راجع بسانی و مانویان از آن

نقل نموده که بنقل از «فخبط من كتاب اعلام النبوة» در ص ۱۳۵ کتاب حاضر مندرج است .

(۲) - وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان . مما ثبت بالنقل او السماع او اثبة

العيان ، از اتهامات کتب سند تاریخ و ادب میباشد . تألیف این کتاب در قاهره از سنه ۶۰۴ هـ . ق .

تاریخ ۲۲ جمادی الآخره سنه ۶۷۲ هـ . ق . بوده است . کتاب مزبور تا کنون چند بار بطبع

رسیده است و در اینجا از طبیبی که در سنه ۱۲۶۷ هـ . ق . تصحیح «مدمحیی الدین عبدالحمید

در ۶ جلد در مصر منتشر شده است نقل گردیده .

(۳) - فاضل القضاء شمس الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن

خلکان برمکی هکلی اربلی شافعی اشعری ، یکی از فضلا و دانشمندان بزرگ عصر خود

محسوب میشود . وی در سنه ۶۰۸ هـ . ق . در آوریل متولد گردیده است و در عصر روز شنبه ۲۶

رجب سنه ۶۸۱ هـ . ق . در دمشق در «مدرسة التجبیه» وفات کرده و روز جمعه از آن در

صفح قاسیون مدفون گردیده .

بضربه ضرب سبعین سوفا فمات من ذلك فی البعلیحة بالقرب من البصرة ...  
و قد روی آتہ قُتلت کتبه فلم یُصب فیهاشی مّا کان یرمى به .

ج ۱ ص ۱۳۴ :

و کان ابن المقفع مع فضله یُتهم بالزندقة ، فحکى الجاحظ أنّ ابن المقفع و  
مطیع بن ایاس و یحیی بن زیاد کانوا یُتهمون فی دینهم . قال بعضهم : فکیف نسی الجاحظ  
نفسه ؟ و کان المهدي بن المنصور الخليفة بقول : ما وجدت کتاب زندقه إلا و اصله  
ابن المقفع .

ج ۱ ص ۴۵۳ ( در شرح احوال حماد عجرد ) :

و نوی فی سنة احدى و ستین و مائة ، و رحمه الله تعالى ، و قبل کان من اهل واسط  
و قتله محمد بن سلیمان بن علی عامل البصرة بظاهر الکوفة علی الزندقة .

## ۶۰

تاریخ مختصر الدول (۱)

نالیف

ابن البیہقی (۲)

( ۶۲۳ - ۶۸۵ هـ . ق . )

ص ۱۱۵ - ۱۱۶ ( در شرح حوادث زمان قلوذیوس قیصر ) :

( ۱ ) - لفظ طبعی که باعتناء الاب انطون الصالحانی الیسوعی ، در سنة ۱۸۹۰ م . در بیروت  
صورت گرفته است نقل کردیم .

( ۲ ) - غریغوریوس ابو الفرج بن اھرون الملطی ، طیب و موثق سریانی مستعرب ، نصرانی  
یعقوبی ، معروف باین العبری ( Bar-Hebraeus ) . وی در سنة ۶۲۴ هـ . ق . ( ۱۲۲۶ م . )  
در ملطیة ، مرکز ارمینیة الصغری ( دیاربکر ) متولد کردیم . است و در سنة ۶۸۵ هـ . ق .  
( شب سه شنبه ۳۰ تموز سنة ۱۲۸۶ م . ) در مراغة وفات کرده .

وكان اليهود متفرقين على سبع فرق :

الاولى : الزبائون ...

والثانية : الزنادقة الذين يجحدون القيامة والملائكة .

س ١٢٩-١٣١ [درء البغلة السابعة ، دولة ملوك الافرنج ، (در شرح حوادث زمان

اورلئوس قيصر) ] :

### فصل

وفى هذا الزمان عرف ما فى الثنوى . هذا كان أول امره يظهر النصرانية وصار قسياً بالآهواز وكان يعلم ويفسر الكتب ويجادل اليهود والمجوس والوثنيين . ثم مرق من الدين وسمى نفسه مسيحاً واتخذ اثني عشر تلميذاً وارسلمهم إلى بلاد المشرق بأسرها حتى الهند والصين وزرعوا فيها علم الثنوية وهو أن للعالم آلهين أحدهما خير وهو معدن الثور والآخر شر وهو معدن الظلمة . وأنهما تمازجا فأنصر الخبير على الشر فانتقل الشر إلى جهة الجنوب ليعمل هناك عالماً وتسلط عليه . ولما شرع وعمل بنات نعمش حول القطب الجنوبي كهنه اتى حول القطب الشمالي أصلحت الملائكة بينهما بأن ألقى الخبير شيئاً من نوره على الهبولى فوجد عالمٌ قابلٌ للكون والفساد وتسلط عليه الشر . ولأن الخبير إنما فعل ذلك مكرهاً ومجبوراً خلق فى السماء سبعتين كبيرتين هما الشمس والقمر وصار يجمع فيهما أنفس الناس ويسترجع نصيبه الذى صار إلى الشر ليخلو الهبولى رويداً رويداً من آثار الخبير فيبطل سلطان الشر . وكان يقول بالتناسخ وإن فى كل شئ روحاً مستسخة . وكان يفرط فى تمجيد النار وتعظيم شأنها ويؤهلها للقدس والتبشير ككل ذلك لنورها وإضاءتها وتوسطها فى المكان بين الفلكيات والعنصرينات . وأهل الأرض للتحقير لكونها مظلمة لا يستضى باطنها بالفعل ولا بالقوة . وهذا المذهب قد كان قديماً للفرس ولم يبتدعه ماني ولكن شيدته بالحجج الإقناعية . و رعم ما أجاب عنه الشيخ الرئيس أبو علي بن سينا إذ قال : كيف السبيل إلى أن يوجد فى النار كدٌّ معنى واقع فى حيز الخبير وفى الأرض كدٌّ معنى واقع فى حيز الشر . فإن الأرض حيز البقاء والحياة للحيوان والنبات والنار مفرطة الكيفية مفسدة بتفريق أجزاء المرگب وتشتيتها . وقيل إن سابور ملك الفرس قتل ماني وسلخ جلده وحشاه تبناً وصلبه على سور المدينة لأنه كان يدعى السماوى العظيمة وعجز عن إبراهيم ابنه من مرض عرّض له .

کتاب

نُجْمَةُ الدَّهْرِ فِي عَجَائِمِ الدُّبُرِ وَالْبَحْرِ (١)

تأليف

دمشقي\* (٢)

( ٦٥٤ - ٧٢٧ هـ . ق . )

ص ١٤ - ١٥ ( حد \* الفصل الثالث في ذكر خط الاستواء و ماوراء \* من جهتي الجنوب و الشمال \* ) :

ويقطع هذا الخط (٣) خط آخر متواهم دائرة من الشمال الى الجنوب قاطعاً للكرة أيضاً بنصفين متساويين احدهما شرفي و الآخر غربي و لهذا الخط نقطة مسامعة اثنى هي مركز التقاطعين في وسط الأرض حيث لا عرض هناك من كل جهة وهي نقطة تسعين من الجهات الأربع و هناك النقطة مكان يسقى قبة ازين بالزآء و قيل بالزآء المهملة و عندها قلعة عظيمة شامخة البناء و المتعة قال ابن العربي : إنها مأوى الشياطين و عرش لايليس

(١) - ابن كتاب باعتله فريخ C. M. Fraehn در سنة ١٨١٦ م. ، دوبرزوبوخ (Petersburg)

بطبع رسيه استوبيس مهرن ( M. A. F. Mehren ) آنرا تصحيح کرده است و در سنة ١٩٢٢ م .

در ليمزيتك بطبع رسانيده ، در اين جا از طبع ليمزيتك نقل گرديده است .

(٢) - شمس الدين ابو عبد الله محمد بن ابى طالب انصاري دمشقي صوفي معروف

بشيخ الربوة ، از علماء بزرگ قرن هفتم و هشتم هجري است ، وى در سنة ٦٥٤ هـ . ق . - متوفى

گرديده است و در سفر سنة ٧٢٧ هـ . ق . - وفات کرده ( بر اى ترجمه احوال دمشقي رجوع شود

بكتات الدرر الكامنة ، باسم محمد بن ابى طالب \* ) .

(٣) - يعنى \* خط الاستواء \* .

وَتَزُومُ الْفَرَسَ وَالتَّنُوبَةَ أَنَّهُمَا مُتَقَرَّانٌ لِلْمَخْلُوقِ وَالْمُضَادُّ وَلَهُمْ خِرَافَاتٌ وَزَنْدَقَةٌ فِي الْكَلَامِ عَلَى أَهْلِ سَكَّانِ نَلَكِ الْبَقْعَةِ وَيَسْمَى أَصْحَابُ مَا فِي الْقَائِلِينَ بِالتُّورِ وَالْمُكَلِّمَةِ وَالْخَيْرِ وَالشَّرِّ وَالَّذِينَ يَلِيهِمُ الْإِشَارَةُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ إِلَى قَوْلِهِ دَرِيعٌ مَا تَكْسِبُونَ الْآيَاتُ الثَّلَاثُ (١).

ص ٢٠٠ :

وَمِنْ أَعْمَالِ دِمَشْقٍ أَيْضاً شُوفُ الْبَيَادِفَةِ رَاضِيَّةٌ وَشُوفُ الْعَدْسِيِّ وَشُوفُ الْحَيْطِيِّ (٢)  
 وَشُوفُ الْخُرُوبِ وَشُوفُ الشُّومَرِ وَاقْلِيمُ الْقَفَاحِ وَاقْلِيمُ الْعَيْشِيَّةِ وَجَبَلُ الضَّيْنَةِ وَجَبَلُ  
 عَامَلَةَ وَجَبَلُ الْبَقِيعَةِ مِنْ صُفْدِ كَنْعَانَ حَاكِمِيَّةٍ [دَامِرِيَّةٍ] وَدُرُوزُ وَحُلُولِيَّةٌ وَتَاسَخِيَّةٌ  
 [ وَحَفْظِيَّةٌ ] وَزَنْدَقَةٌ وَهِيَ كَقَارٍ بِالْقُرَائِعِ وَمُكَلِّمُونَ عَلَى مَا يَزْعُمُونَ .

ص ٢٠٥ :

وَمِنْ آرَاءِ الْبَاطِنِيَّةِ فِي مَعْنَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَتَأْوِيلِ أَلْفَاظِ الْقُرْآنِ  
 بِمَا أَرَادَهُ دُونَ مَا هُوَ الْمُرَادُ مِنْهُ فَكَانُوا بِذَلِكَ رَافِضَةً مِنْ وَجْهِهِ وَزَنْدَقَةً مِنْ وَجْهِهِ وَكُفَّاراً  
 مِنْ وَجْهِهِ وَمُنَافِقِينَ مِنْ وَجْهِهِ ...

(١) سورة ٦ (الأنعام) آية ١٠١ و ١٠٢ و ١٠٣ .

(٢) دَرِيعٌ نَسِجٌ غَطِيٌّ ، الْعَنْطَرِيُّ .



الْمَخْتَصَرُ فِي أَنْبَاءِ الْبَشَرِ<sup>(١)</sup>

تأليف

أبو الفداء<sup>(٢)</sup>

(٦٧٢ - ٥٧٣٢ هـ . ق .)

ج ١ ص ٥٠ :

ثُمَّ مَلَكَ بَعْدَهُ ابْنُهُ سَابُورُ بْنُ الزَّدْشِيرِ<sup>(٣)</sup> ... وَظَهَرَ فِي آيَاتِهِ مَانِي الزَّادِ بَقِ وَادَّعَى التَّيْبَةَ وَاتَّبَعَهُ خَلْقٌ كَثِيرٌ وَهُمْ الْمَسْمُونُ بِالْمَانَوِيَّةِ .

ج ١ ص ٥٤ (در شرح أحوال انوشیروان) :

وَأَبَاحَ دِمَاءَ الْمَانَوِيَّةِ أَيْضًا وَقَتْلَ مِنْهُمْ خَلْفًا كَثِيرًا وَتَبَّتْ مَلَّةُ الْمَجُوسِيَّةِ الْقَدِيمَةِ وَكُتِبَ بِذَلِكَ إِلَى أَصْحَابِ الْوِلَايَاتِ ...

ج ٢ ص ١٠ : [ در شرح حوادث سنة ١٦٦٣ هـ . ق . ( زمان خلافت مهدي ) ] :

فِيهَا نَجَّهَ الْمَهْدِيَّ لِنُفُوزِ الزَّوْمِ ... فَلَمَّا وَصَلَ الْمَهْدِيَّ إِلَى حَلَبَ بَلَغَهُ أَنَّ فِي تِلْكَ النَّاحِيَةِ زُنَادِقَةٌ فَجَمَعَهُمْ وَقَتْلَهُمْ وَفَطَعَ كَتَبَهُمْ .

ج ٢ ص ١١ : [ در شرح حوات سنة ١٦٦٦ هـ . ق . ( زمان خلافت مهدي ) ] :

(١) از طبعی که در اواخر سنة ١٢٨٦ هـ . ق . . در چهار جلد . در قسمة طبعیة صورت گرفته است نقل گردیده .

(٢) ملک مؤید عمادالدین ابوالفداء اسمعیل بن علی بن محمود بن محمد بن عمر بن شاهنشاه بن ایوب شافعی صاحب حماة ، از دانشمندان بزرگ عصر خود محسوب است . ابوالفداء در فقه و تاریخ و طب و حکمت و مباحث دست داشته است و دوستان و دانشمندان بوده ( برای ترجمه احوال ابوالفداء ، و مراجع آن ، و مؤلفات او رجوع شود بمعجم المطبوعات ج ١ ص ٢٢٢ - ٢٢٦ ) .

(٣) کذا فی الاصل المصنوع .

و فيها قتل بشار بن برد الشاعر على الزندقة و كان أعمى خلق مسح العينين و لما قتل  
كان قد تيف على التسعين و كان بشار المذكور يقتل النار على الأرض و يصوب رأى  
إبليس فى امتناعه من السجود بآدم عليه السلام .

## ۶۳

### نِهَايَةُ الْأَرَبِ (۱)

فى

فُنُونِ الْأَدَبِ

تأليف

شهاب الدين احمد بن عبد الوهاب النويرى (۲)

( ۶۷۷ - ۷۳۲ یا ۷۳۳ هـ . ق . )

ج ۱۵ من ۱۶۸ - ۱۶۹ :

وفى أيامه (۳) ظهر مائى الزنديق فلمبذ قار دون و قال بالاثنتين ، فرجع سابور  
الى مذهب مائى و القول بالثور و البراءة من الظلمة ، ثم عاد الى دين المجوسية و ترك  
المانوية ، و هو المسمى عندهم بدين الثنوية ....

(۱) کتابى است عظيم در ۳۰ سفر که از سنة ۱۹۲۳ - ۱۰ تا سنة ۱۹۴۹ م . ۱۵۰ سفر . آن در مصر  
( در « مطبعة دار الكتب المصرية » ) بطبع رسیده است و طبع ۶ سفر . اوکثر آن از سنة  
۱۹۲۹ م . تا سنة ۱۹۳۶ م . در همان جا تجدید گردید .

(۲) شهاب الدين احمد بن عبد الوهاب بن محمد بن عبد الدائم بکرى تيمى قرشى  
معروف بنويرى کتلى ، از دانشمندان بزرگ مصر ، در نیمه دوم قرن هشتم و نیمه اول قرن  
هشتم هجرى ، میباشد . نویری منسوب است بنويرة که قریباً است در صعيد ادنى . وی در سنة  
۶۷۷ هـ . ق . متولد گردیده است و در سنة ۷۳۲ یا ۷۳۳ هـ . ق . وفات کرده .

(۳) بنى ابناء سابور بن اردشیر .

نُتِمَ ملك بعنه أبنة هرهم بن سابور... نُتِمَ ملك بعنه أبنة بهرام بن هرهمز . قال:  
ولما ملك جاءه ماني الزنديق فعرض عليه مذاهب التنوية فأجابته إلى ذلك احتيالا منه  
عليه ، إلى أن أحضر له دعائه المشرقي في البلاد الذين يدعون الناس إلى مذاهب  
التنوية . فلما أحضرهم إليه قتلهم و قتل ماني و سلخه .

وفي أيام ماني هذا ظهر اسم الزنادقة الذين أضيف إليهم الزندقة . و ذلك أن  
الفرس كان لهم كتاب يسمى السنا (١) و كان له شرح يسمى الزند . فكان من أتاهم  
بزيادة على ما في كتابهم يسمونه زنديا . فلما جاءت العرب أخذت هذا المعنى من الفرس  
فتربته و قالت زنديق . فالتنوية هم الزنادقة ، فألحق هذا الاسم بسائر من اعتقد القدم  
و أبى حدوث العالم و أنكر البعث .

والذي أنى الفرس بهذا الكتاب لرادشت في زمن الفرس الأول .... و ادعى  
التبوة في المجوس و عمل لهم الكتاب الذي قدمنا ذكره ، و زعم أنه أنزل عليه من  
السماء ، و جعل كلامه فيه يدور على ثيف و سبعين حرفاً ، فلم يقدر أحد منهم على  
قراءته فاختره لهم و سمي مختصره الزند .

فلما قام ماني بدين التنوية ستمته المجوس زنديين و سموا أصحابه الزنادقة لآفته  
زاد في شرعهم الذي شرعه لهم لرادشت ، فقتل بهرام هذا مانياً و صلبه على باب من  
أبواب مدينة من مدته بالعراق ، فيدعى ذلك الباب إلى آخر وقت باب ماني .  
ج ١٥ ص ١٩١ ( در شرح آحوال الفوشروان و حوادث زمان او ) :

و قتل قوماً من المانوية ، و ثبت ملة المجوسية القديمة ، و كتب في ذلك كتباً بليغة  
إلى أصحاب الولايات و الاصبهذين ...

عامر بن عامر البصری (۲)

(متوفی بعد از سنه ۷۳۱ هـ. ق.)

ص ۳۱ (در «التور الاول فی التوحید»):

و إن آنت لم تسمع مقالة واحد فانت بلا شك من التثنية

ص ۳۳:

ولا آنت ملزوم ولا آنت لازم و من قال نور کاف کالمانوبة

(۱) این تألیف با حواشی و تعلیقات و فهرس و مقدمه‌ای مفصل از شیخ عبدالقادر المغربي، که ناشر آن است، و مقدمه‌ای مختصر از لویی ماسینیون (Louis Massignon) در سنه ۱۹۴۸ هـ. ق. در دمشق، در ضمن انتشارات «المعهد الفرنسي لدراسات العربية» منتشر شده است. چنانکه ناظم این تصدیق در اواخر آن [بیت ۵۰۱ و ۵۰۲ (ص ۷۷ از طبع مذکور)] کوبه ظاهرأ باید ۵۰۵ بیت و در شهر سیواس در سنه ۷۳۱ هـ. ق. بنظم آمده باشد و چنانکه در خطبه متروکه آن (ص ۲۱) کوبه ۵۰۱ و ترتیبها علی ثلاثة عشر نوأ «باید مرتب بر ۱۳ قسمت و هر قسمت بعنوان «نور» باشد ولی نسخه مطبوعه دارای ۵۰۶ بیت میباشد که بهفهم ناشر کتاب بیت زائد بعد از آن افزوده شده است (حاشیه ص ۷۷ دیده شود) و قسمت سیزدهم آن بعنوان «لمعة» است که ناشر کتاب در این باب نیز بحث مختصری کرده (ص ۱۲ و ۶۹ دیده شود)، و ماسینیون در مقدمه خود (ص ۹ و ۱۰) کوبه این منظومه در سنه ۷۳۲ هـ. ق. بنظم آورده است.

(۲) تاریخ زندگانی و شخصیت عامر بن عامر روشن نیست. ابن حجر عسقلانی، در الدرر الكامنة فی اعیان المائة الثامنة، درباره او کوبه «عامر بن عامر البصری رایت له تعنیفا فی التصوف انه سنه ۷۲۱ هجرية» و ابن القوطی در «تلخیص معجم الاقبا»، کوبه «ابن عامر الحکیم - عزالدین ابو الفضل عامر بن عامر بعرف بباوشیدر البصری الحکیم الادیب من حکماء العصر» و سائل فی الحکمة و غیره من حدیثه أن الدمشقی علی بن الفخر الارستانی ثما اذعی آله عسی صدقه هذا الفاضل و قال بقاله و لما أخذ و قتل و اُحرق فی بله القدر من رمضان سنه ۶۹۶ و انه بابیات ذکرتها فی «التاریخ»... و سپس دو بیتى را که نجم الدین ابراهیم بن هاشم التلیلی درباره عامر بن عامر گفته است ذکر میکند (مقدمه تألیف ص ۷) دیده شود.

کتاب دول الإسلام<sup>(۱)</sup>

تألیف

ذهبی<sup>(۲)</sup>

(۶۷۳ - ۷۴۸ هـ . ق .)

ج ۱ ص ۸۴ [ در حوادث سنه ۱۶۲ هـ . ق . ]

و فیها قتل الممهلدی ، رحمه الله ، جماعة من الزنادقة و صرف همته إلى تنبهم و  
أتى بکتبهم و هو بحلب فاحرقها .

(۱) کتابی است مختصر و مرتب بر حسب سنوات ناسنه ۷۱۰ هـ . ق . و آنرا تفصیلی است از سخاوی  
که ناسنه ۷۴۴ هـ . ق . میباشد . از طبیبی که با تدبیل مق کور در سنه ۹۳۷ هـ . ق . در دیوبند ،  
در حیدرآباد دکن منتشر شده است در اینجا نقل گردیده .

(۲) ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز شمس الدین الذهبی الترمکمانی  
الدمشقی الفارقی الشافعی ، از بزرگان علماء عصر خود محسوب میشود . وی در سنه ۵۶۷۲ هـ . ق .  
در دمشق متولد گردیده است و در سنه ۷۴۸ هـ . ق . وفات کرده ( برای ترجمه احوال ذهبی  
و مراجع آن و آثار او بمعجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۹۰۹-۹۱۲ رجوع شود ) .

# ۶۶

تَنْقِةُ الْمُخْتَصَرِ (۱)

تأليف

ابن الوردي (۲)

(۶۸۹ - ۷۴۹ هـ ق .)

ج ۱ ص ۴۱ :

تَمَّ مَلِكٌ بَعْدَهُ (۳) ابْنَهُ سَابُور... ظَهَرَ فِي آيَاتِهِ مَا فِي الرَّنْدِيقِ وَ ادَّعَى النَّبُوَّةَ وَ  
تَبِعَهُ خَلْقٌ سَمَّوُا الْمَانَوِيَّةَ .

ج ۱ ص ۴۴ (در شرح احوال انوشروان) :

وَ نَادَى يَا بَابَاةَ دِمَاءِ الْمَزْدَكِيَّةِ وَ الْمَانَوِيَّةِ اَيْضاً فَقَتَلَ مِنْهُمْ خَلْقٌ كَثِيرٌ وَ تَبَّتِ  
الْمَجُوسِيَّةُ الْقَدِيمَةُ وَ كَتَبَ بِذَلِكَ إِلَى أَصْعَابِ الْوَلَايَاتِ .

ج ۱ ص ۲۰۰ [در شرح حوادث سنه ۱۶۳ هـ ق . (زمان خلافت مهدي) ] :

فِيهَا تَجَهَّزَ الْمَهْدِيُّ لِفُزْرِ الرَّومِ وَ اسْتَخْلَفَ ابْنَهُ الْهَادِي بِبَغْدَادٍ وَ لَمَّا وَصَلَ  
إِلَى حَلِيبَ بَلَغَهُ أَنَّ بِتِلْكَ النَّاحِيَةِ زُنَادِقَةً فَجَمَعَهُمْ وَ قَتَلَهُمْ وَ قَطَعَ كَتَبَهُمْ ....

ج ۱ ص ۲۰۱ [در شرح حوادث سنه ۱۶۶ هـ ق . (زمان خلافت مهدي) ] :

وَ فِيهَا قَتَلَ يَشَارُ بْنُ بَرِّقٍ الشَّاعِرَ الْأَعْمَى خَلْفَةً عَلَى الرَّنْدِيقَةِ وَ قَدْ تَبَيَّنَ عَلَى التَّسْمِيعِ

قِيلَ كَانَ يَفْضَلُ النَّارَ عَلَى الْأَرْضِ وَ يَصُوبُ رَأْيَ إِبْلِيسَ فِي امْتِنَاعِهِ عَنِ السَّجُودِ لِآدَمَ ..

(۱) این کتاب اختصاری است از کتاب «المختصر فی اخبار البشر» که در ص ۲۷۶ کتاب حاضر  
ذکر آن گذشت و چون قسمتی از عبارات مصائب کتاب مزبور با آنچه که از «المختصر فی اخبار  
البشر» نقل شده است اختلاف دارد مطالب آن نقل میشود . از طبعی که در سنه ۱۲۸۵ هـ ق .  
دو دو جلد ، در مصر منتشر شده است در اینجا نقل گردیده .

(۲) ابو حفص زین الدین عمر بن مظفر بن عمر بن محمد بن ابی الفوارس بن علی  
خاصی معروف بابن الوردی از فقهاء و ادباء و شعراء و مؤرخان بزرگ حلب است . وی در سنه  
۶۸۹ هـ ق . در «معرفة النعمان» متولد گردیده است و در اواخر سنه ۷۴۹ هـ ق . وفات کرده .

(۳) ای بسا ! اردشیر .

# ٦٧

کتاب

خلاصة الذهب المصبوك

مختصر من سيرة الملوك<sup>(١)</sup>

تأليف

عبد الرحمن سنبط قنيتو الأربلي<sup>(٢)</sup>

ص ٧٢ - ٧٣ :

نتم دخلت سنة سبع وستين ومائة فيها جدد المهدي في طاب الزنادقة والبحث عنهم في الآفاق وقتلهم وولى أمرهم عمر الكلو اذاني فأخذ يزيد بن الفيض كتاب المصنوع فأقر فعبس فهرب من الحبس واثم المهدي صالح بن عبد القدوس البصري بالزنادقة فأمر بحمله اليه فأحضر فلما خاطبه أعجب لفزارة أدبه و علمه و حسن ثنائه فأمر بشخيلة سبيله فلما ولى رده فقال آلت القائل :

ما يبلغ الأعداء من جاهل	ما يبلغ الجاهل من نفسه
و الشيخ لا يترك أخلاقه	حتى يوارى في ثرى دمه
إذا ارعوى عاد إلى جهله	كذي القننى عاد إلى نكسه

(١) این کتاب دوسه ١٨٨٥ م. در میراث در ٢٣٩ صفحه (که ٢٣ صفحه آن فهرست میباشد)

بطبع رسیده است .

(٢) ترجمه احوال این مؤرخ ظاهراً تاکنون معلوم نشده است و تاخر این کتاب در مقدمه آن گوید

ظن را حج اینست که مؤلف تاریخ خود را از اخبار الخلفاء تألیف تاج الدین ابو الحسن علی بن

انجب بن عبد الله ابن الخازن البغدادی معروف بابن الساعی (متوفی در سنة ٦٧٤ ق. هـ .

= ٢٧ كانون ثانی سنة ١٢٢٥ م .) جمع آوری کرده است .

قال بلی قال انت لا تترك اخلاقك و نحن نحکم فیک بحکمک ثم امر به  
فقتل و صلب علی الجسر. قال ابن ثابت و قيل انه بلشه عنه آیيات تمرّض بالنبی سلم.  
قال و يقال انه كان مشهوراً بالزندقة و له مع ابن الهذیل (۱) مناظرات.  
و فیها (۲) مات حماد عجرد و كان خلیعاً ماجناً طریفاً و نادم الولید بن یزید و  
هاجی بشار بن برد و هو فعل الشعراء المحدثین فانصف منه و كان بشار یضج منه و  
قدم بغداد فی آیام المهلی. و ذکر ابن قتیبة فی طبقات الشعراء (۳) قال کان بالكوفة  
ثلاثة یقال لهم الحمادون حماد عجرد و حماد الراوبة و حماد بن الزیرقان (۴). قال  
التحوی و كانوا یتماشرون و كانوا کلهم یرمون بالزندقة.

## ۶۷

إغاثة الملهان (\*)

من

مصابيد الشیطان

تألیف

ابن قیّم الجوزیة (۱)

(۶۹۱ - ۷۵۱ هـ - ق.)

ج ۱ ص ۲۲۸ | در فصل «کید الشیطان لمن یقعون التصوف فی رقصهم و  
غنائهم و سماعهم» :

(۱) غناء «ابن الهذیل» . (۲) یعنی سینه ایمان و سنین و مائة . (۳) ابن کتاب بسوان «الشعر  
والشعراء» معروف است . (۴) عین عبارت ابن قتیبة در حاشیه (۳) صفحه ۹۱ ابن کتاب  
مندرج است . (۵) از ضعیف که بتعقیق و تصحیح و تحقیق محمد حامد النقی دوست  
۱۳۵۷-۸۱۳۵۸ ق. در دو جلد دومر منتشر شده است نقل گردیده .

(۶) شمس الدین ابو عبد الله محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعد بن حریر الزرعی  
الدمشقی معروف بسابین قیّم الجوزیة . وی از قضاة بزرگ و دانشمندان معروف حنبلی مذهب  
است و از پیروان خاص ابن قیمیه محسوب میشود [ برای ترجمه احوال ابن قیّم الجوزیة و مراجع  
آن و آثار او معجم المطبوعات ( ج ۱ ص ۴۲۲ - ۴۴۰ ) دیده شود ] .



وَمَنْ تَتَّبِعْ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ الْعُلَمَاءُ ، وَأَخَذَ بِالرَّخِصِ مِنْ أَقَاوِيلِهِمْ ، تَزِيدُكَ  
أَوْ كَادَ .

ج ١ ص ٢٢٩ ( ايضاً در فصل مذکور ) :

وَقَدْ تَوَاتَرَ عَنِ الشَّافِعِيِّ أَنَّهُ قَالَ : « خَلَفْتُ بِبَغْدَادَ شَيْئاً أَحَدُثُهُ الرِّزَادِقَةُ ، يَسْمُونَهُ  
التَّضْيِيرَ ، يَصْنَعُونَ بِهِ النَّاسَ عَنِ الْقُرْآنِ » .

ج ١ ص ٢٣٠ ( در فصل « سماع الفساة من المرأة الأجنبية والأمرء » ) :  
قَالَ (١) : وَكَانَ الشَّافِعِيُّ يَكْرَهُ التَّضْيِيرَ ، وَهُوَ الصَّقْفُطَةُ بِالْقَضِيبِ ، وَبِقَوْلِ : « وَضَعْتُهُ  
الرِّزَادِقَةَ لِيَسْفُلُوا بِهِ عَنِ الْقُرْآنِ » .

ج ٢ ص ١٤٣ ( در قسمت « ترجيح المجرمين للمردان على التَّوَانِ » ) :  
ثُمَّ قَدْ يَشْتَدُّ بَيْنَهُمَا الْإِتِّصَالُ حَتَّى يَسْمُونَهُ زَوَاجاً ، وَيَقُولُونَ : تَزَوَّجَ فُلَانٌ بِفُلَانٍ ،  
كَمَا يَفْعَلُهُ الْمُسْتَهْزِئُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ تَعَالَى وَدِينِهِ مِنْ مَجَانِ الْفُسْقَةِ ، وَيَقْرَهُمُ الْحَاضِرُونَ  
عَلَى ذَلِكَ ، وَبِضَحْكُونِ مِنْهُ ، وَيُعْجِبُهُمْ مِثْلُ ذَلِكَ الْمَزَاحِ وَالتَّكَاخُفِ ، وَرَبَّمَا يَقُولُ بَعْضُ  
زِنَادِقَةِ هَؤُلَاءِ : الْأَمْرَدُ حَبِيبُ اللَّهِ ، وَالْمُلْتَحِي عَدُوُّ اللَّهِ ، وَرَبَّمَا اعْتَمَدَ كَثِيرٌ مِنَ الْمُرْدَانِ أَنَّ  
هَذَا صَحِيحٌ وَأَنَّهُ الْمُرَادُ بِقَوْلِهِ إِذَا أَحْبَبَ اللَّهُ الْعَبْدَ نَادَى بِأَجِيرِيلَ أَنِّي أَحْبَبْتُ فُلَاناً فَاجْعَلْهُ  
الْحَدِيثَ .

ج ٢ ص ١٤٤ :

وَسَبَبُ غُلُطِ هَذَا وَامْتِنَالِهِ : أَنَّهُ قَدْ نَسَبَ إِلَى هَالِكٍ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى الْقَوْلَ بِجَوَازِ  
وَطْءِ الرَّجُلِ امْرَأَتِهِ فِي دُبُرِهَا ، وَهُوَ كَذِبٌ عَلَى هَالِكٍ وَ عَلَى أَصْحَابِهِ فَكَتَبَهُمْ كُلُّهَا  
مَصْرُوحَةً بِتَحْرِيمِهِ .

ثُمَّ لَمَّا اسْتَقَرَّ عِنْدَ هَؤُلَاءِ أَنَّ هَالِكاً يَبِيعُ ذَلِكَ نَقْلُوا الْإِبَاحَةَ مِنَ الْإِنَاثِ إِلَى  
الذَّكَوْرِ ، وَجَمَعُوا الْبَاطِنِينَ بَاباً وَاحِداً . وَهَذَا كُفْرٌ وَزِنْدَقَةٌ مِنْ قَائِلِهِ بِاجْتِمَاعِ الْإِثْمِ .

ج ٢ ص ١٤٥ :

قَالَ [شَيْخُنَا] : وَمِنْهُمْ (٢) مَنْ يَجْمَعُ ذَلِكَ (٣) مَسْأَلَةَ تَزَاوُعِ ، يُبَيِّنُهُ بَعْضُ الْعُلَمَاءِ ،

(١) یعنی : « الفاضل أبو الطيب » .

(٢) ای « من الجفال » .

(٣) ای « واطى » الذکران من الممالیک » .

ويحرّمه بعضهم ويقول اختلافهم شبهة ، وهذا كذبٌ وجهلٌ ، فإنّه ليس في فرق الأئمة من يبيح ذلك ، بل ولا في دين من أديان الرّسل ، وإلّا ما يبيحه زنادقة العالم ، الذين لا يؤمنون بالله ورسوله وكتبه واليوم الآخر .

ج ٢ ص ٢٤٤ - ٢٤٦ :

## فصل

ومن تلاميذه وكيدته : تلاميذه بالشّوثية . وهم طائفة قالوا : الصّانع اثنان ففاعل الخير نورٌ وفاعل الشرّ ظلمة . وهما قديمان لم يزاالا ولن يزاالا قوتين حَسَّابَيْن مُدِيرَكَيْن سَمِيعَيْن بَصِيرَيْن وهما مختلفان في النفس والصّورة متضادّان في الفعل والتّديب ، فالنور فاضلٌ حسنٌ ، نفى ، طيّب الرّيح ، حسن المنظر ، و نفسه خيرة ، كريمة ، حكيمة ، نقاعة ، منها الخيراتُ و المراتُ و الصّالح . وليس فيها شيء من الشرّ ولا من الشرّ .

و الظلمة على ضدّ ذلك من الكدر و التّقص و تن الرّيح و قبح المنظر ، و نفسها نفس شرّيرة ، بخيلة ، سفهة ، متنتنة ، مضرة ، منها الشرّ و الفساد .

ثمّ اختلفوا ، فقالت فرقة منهم : إنّ النور لم يزل فوق الظلمة .

وقالت فرقة : بل كلّ واحد منهما إلى جانب الآخر .

وقالت فرقة : النور لم يزل مرتفعاً في ناحية الشمال والظلمة منحطة في الجنوب ، ولم يزل كلّ واحد منهما مبانئاً لصاحبه .

و زعموا أنّ لكل واحد منهما أربعة أبدان وخامس هو الرّوح . فأبدان النور الأربعة : النّار و النور و الرّيح و الماء . وروحه : التّسيم و لم يزل يتحرّك في هذه الأبدان . وأبدان الظلمة الأربعة : الحريق و الظلمة و السّموم و الصّباب و روحها : الدخان . و ستموا أبدان النور ملائكة و ستموا أبدان الظلمة شياطين و عفاريت .

و بعضهم يقول : الظلمة تتولّد شياطين و النور يتولّد ملائكة ، و النور لا بقدر على الشرّ ولا يجي منه ، و الظلمة لا تقدر على الخير ولا يجي منها .

و لهم مذاهبٌ سقيمة جدّاً .

و فرمى عليهم صوم سبع العمر و أنّ لا يؤذى أحدهم ذا روح البتّة .

و من شربتهم : أنّ لا يدخروا الآقوت يوم و نجّيب الكذب و البخل و التّحر

و عبادة الأوثان و الزنا و الشرقة .

واختلفوا هل الظلمة قديمة أو حادثة ؟

فقال فرقة منهم : هي قديمة لم تزل مع النور .

و قالت فرقة : بل النور هو القديم و لكنّه فكر فكرة رديئة حدثت منها الظلمة (١) .

فدار مذهبهم على آسولين من أبطال الباطل . احدهما : أنّ شر الموجودات و آخبئها و اردأها كنفؤ لخير الموجودات و ضدّه له و مناوؤه له يعارضه و يصادّه و يتناقضه دائماً . ولا يستطيع دفعه .

و هذا اعظم من شرك عبّاد الأصنام الذين عبدوها لتقرّبهم إلى الله تعالى . فإنّهم جعلوها مخلوقة له ، مربوبة مخلوقة ، كما كانوا يقولون في نلبيتهم :

أَتَيْكَ اللَّهُمَّ تَبِيكَ      تَبِيكَ لِأَشْرِيكَ لَكَ  
إِلَّا أَشْرِيكَ هُوَ لَكَ      فملكه و ما لك

و الاصل الثاني أنّهم يزعمون أنّ صدره (٢) منه شر . ثم جعلوه منبع الشر كله ، واسله و مؤلده و انبتوا إلهين و رئين و خالقين . فجمعوا بين الكفر بالله تعالى و اسمائه و صفاته و رسله و انبيائه و ملائكته و شرائعه و أشركوا به أعظم الشرك . و حكى ارباب المغالات عنهم : أنّ قوماً منهم يقال لهم الذبائنة زعموا أنّ طينة العالم كانت طينة خشنّة ، وكانت محاكى جسم النور - الذى هو البارى عندهم - زماناً فتآذى بها . فلما طال ذلك عليه قصد تنحيته عنه . فتوحّل فيها و اختلط بها . فترغب من بينهما هذا العالم المشتمل على النور و الظلمة . فما كان من جهة الصلاح فمن النور و ما كان من جهة الفساد فمن الظلمة .

قال : و هؤلاء يقولون الناس و يخنفونهم و يزعمون أنّهم يحسنون اليهم بذلك و أنّهم يخلصون الروح التورائية من الجسد المظلم .

وقال بعضهم : إنّ البارى - بعانه لمّا طالت و حدثت استوحش ففكر فكرة سوء

(١) في الملل و النحل ، اتهم الكبهرائية و الزرادشتية . . . . .

(٢) ظ . « ان صدر » .

فَتَجَسَّتْ فِكرُهُ فَاسْتَحَالَت ظُلَامَةً . فحدث منها إبليسُ<sup>١</sup> فرام الباري إبعاده عن نفسه فلم يستطع فتنهز منه بخلق الجنود والخيرات ، فشرع إبليس في خلق الشر .  
و أصل عقد مذهبهم الذي عليه خواتمهم : اثبات القدماء الخمسة : الباري والزمان والخلاء والهبولي وإبليس فالباري ، خالق الخيرات ، وإبليس خالق الشرور . وكان محمد بن زكريا الرازي على هذا المذهب ، لكنه لم يثبت إبليس ، فجعل مكانه النفس وقال : يقدم الخمسة مع ما رُشحه به من مذاهب الصابئة والذهرية والفلاسفة والبراهمة . فكان قد أخذ من كلّ دين شرّاً فيه ، وسوّف كتاباً في إبطال النبوات ، و رسالة في إبطال المعاد ، فرُكب منجماً مجموعاً من زيادة العالم .  
وقال : أنا أقول : إنّ الباري والنفس والهبولي والمكان والزمان قطعاً و أنّ العالم محدث .

فقل له : فما العلة في إحداثه ؟

فقال : إنّ النفس اشتغيت أن تحبل في هذا العالم ، و حرّكتها الشهوة لذلك و لم تعلم ما يلحقها من الوبال إذا حبلت فيه فاضطربت و حرّكت الهبولي حركات متوشّطة مضطربة على غير نظام و عجزت عما أرادت فأعانها الباري على إحداث هذا العالم ، و حملها على النظام والاعتدال . و علم أنّها إذا ذاقَتْ وبال ما اكتسبته عادت إلى عالمها و سكن اضطرابها وزالت شهواتها واستراحت . فأحدثت هذا العالم بمعاونة الباري لها .  
قال : و لولا ذلك لما قدرّت على إحداث هذا العالم و لولا هذه العلة لما حدث هذا العالم .

ج ٢ ص ٢٦٦ - ٢٦٧ :

و كان هؤلاء (١) زنادقة (٢) يستترون بالرّفص و يبطنون الإلحاد المحض ، و ينسبون إلى أهل بيت الرسول صلى الله عليه وآله و هو و أهل بيته برّاءة منهم نسباً و ديناً . و كانوا يقتلون أهل العلم والإيمان و يدعون أهل الإلحاد و الشرك و الكفران . لا يهرمون حراماً ولا يعلون حلالاً . و في زمنهم و لخواتمهم وضعت رسائل اخوان الصفا .

(١) شارحاً خلفاء عيسى مصر و إرادته كرده است .

(٢) بعبه است كه مفصود از « زنادقة » در اینجا « مانويان » باشد .

و اطلق بترک الاسکندرية للزهبان و الاساقفة و البشارة آکل اللحم و كانوا  
على مذهب مانی لایرون آکل ذوات الارواح .

# ۶۸

## شرح المیون

### شرح رسالة ابن زیدون

تألیف

ابن نبأة المِصری

( ۶۸۶-۷۶۸ هـ . ق . )

ص ۱۵۸-۱۶۱ ( در شرح عبارت : \* و رتج بین مذهبی مانی و غیلان \* ) :  
هو مانی بن مانی الثنوی ، الذي نسب اليه المانوية كان داهيا بنجرا ن قائلا بنبوۃ المسيح  
معظما في اساقفة النصارى محمود التبرۃ فيهم فزى فستطت مرتبته و كان له حسدة من  
بطارقة زمانه فوجدوا السبيل الى ما ارادوا منه فلما رأى حاله أخذ في الرد على أصحابه  
و قال لم ازن و لكنهم حسدوني و انكروا مخالفتي لهم في اصل دينهم اذ كانوا يقرّون  
بالمسيح اللاهوتي رسول الشيطان و كان مانی في الاصل مجوسيا عارفا بمذاهب القوم

(۱) شرحی است بر رسالة ابن زیدون ( ۳۹۴ - ۴۶۴ هـ . ق . ) و چند بار بطبع رسیده .  
دو اینجا از طبیبی که در سنه ۱۲۹۰ هـ . ق . در اسکندرية صورت گرفته است نقل گردیده .

(۲) جمال الدین ابوبکر ( یا ابو عبد الله ) محمد بن محمد بن محمد بن حسن بن  
ابی حسن بن صالح بن یحیی بن ظاهر بن محمد بن الخطیب عبدالرحیم بن نبأة  
فارسی الاصل مصری ، از شاعران و ادیبان بزرگ زمان خود محسوب میشود . وی در سنه ۶۸۶ هـ . ق .  
در قاهره متولد گردیده است و در سنه ۷۶۸ هـ . ق . وفات کرده ( برای ترجمه احوال ابن نبأة  
و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۲۶۱-۲۶۴ دیده شود ) .

فَأَحْدَثَ دِينًا وَدَعَا إِلَهَهُ وَظَهَرَ فِي أَيَّامِ سَابُورَ بْنِ أَرْدَشِيرَ وَنَبِيهِ خَلَقَ عَظِيمٌ مِنَ الْمَجُوسِ  
وَأَقْعَوْا لَهُ النَّبِيَّةَ وَنَسَبُوهُ لَهَا إِلَى أَنْ قُتِلَ فِي زَمَانِ بَهْرَامِ بْنِ سَابُورَ كَمَا سَيَأْتِي ذِكْرَهُ .  
حَدَّثَ الْبَرَفُحَتِيُّ (١) وَغَيْرُهُ قَالَ زَعَمَ مَائِي وَاسْجَابِيهِ أَنَّ صَانِعَ الْعَالَمِ اثْنَانِ فَاعِلُ الْخَيْرِ نُورٌ وَ  
فَاعِلُ الشَّرِّ ظُلْمَةٌ وَهُمَا قَدِيمَانِ لَمْ يَزَالَا وَلِنِ يَزَالَا حَتَّى سَمِعِينَ بِصَبْرَيْنِ وَهُمَا مُخْتَلِفَانِ  
فِي النَّفْسِ وَالصُّورَةِ مُتَضَادَّانِ فِي الْفِعْلِ وَالتَّدْبِيرِ فَجَوْهَرُ الثُّورِ فَاضِلٌ حَسَنٌ نَبِيٌّ وَنَفْسُهُ  
خُبْرَةٌ حَلِيمَةٌ تَقَاعَةُ مِنْهَا الْخَيْرُ وَالرُّدُّ وَالصَّلَاحُ وَلَيْسَ مِنْهَا مِنَ الشَّرِّ شَيْءٌ وَجَوْهَرُ الظُّلْمَةِ  
عَلَى ضِدِّ ذَلِكَ جَمِيعُهُ وَالثُّورُ مَرْتَفِعٌ فِي نَاحِيَةِ الشَّمَالِ وَالظُّلْمَةُ مُنْحَمَلَةٌ فِي نَاحِيَةِ الْجَنُوبِ وَ  
زَعَمُوا أَنَّ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَجْنَاسًا خَمْسَةً أَرْبَعَةً مِنْهَا أَبْدَانٌ وَخَامِسُهَا رُوحٌ فَأَبْدَانُ الثُّورِ  
الْأَرْبَعَةُ النَّارُ وَالثُّورُ وَالرِّيحُ وَالْمَاءُ وَرُوحُهَا التَّبَحُّحُ الْمُتَحَرِّكُ فِي هَذِهِ الْأَبْدَانِ وَأَبْدَانُ  
الظُّلْمَةِ أَرْبَعَةُ الْحَرِّقُ وَالظُّلَامُ وَالتَّسْوُمُ وَالْقُبَابُ وَرُوحُهَا الدُّخَانُ وَسَمَوُا أَبْدَانُ الثُّورِ  
مَلَائِكَةٌ وَأَبْدَانُ الظُّلْمَةِ شَيَاطِينٌ وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ أَبْدَانُ الثُّورِ تَتَوَلَّدُ مَلَائِكَةٌ وَأَبْدَانُ  
الظُّلْمَةِ تَتَوَلَّدُ شَيَاطِينٌ وَإِنَّ الثُّورَ لَا يَقْدِرُ عَلَى الشَّرِّ وَلَا يَجُوزُ مِنْهُ وَالظُّلْمَةُ لَا يَقْدِرُ عَلَى  
الْخَيْرِ وَلَا يَجُوزُ مِنْهَا . قَالَ بَعْضُ الْمُتَكَلِّمِينَ وَالَّذِي حَلَمَهُمْ عَلَى هَذَا أَنَّهُمْ رَأَوْا فِي الْعَالَمِ شَرًّا  
وَإِخْتِلَافًا فَقَالُوا لَا يَكُونُ مِنْ أَمَلٍ وَاحِدٍ شَيْءَانِ مُتَضَادَّانِ كَمَا لَا يَكُونُ فِي عِنْسِ النَّارِ  
السَّخْنُ وَالْبَرْدُ وَقَدَرْدٌ عَلَيْهِمْ بَعْضُ الْعُلَمَاءِ فِي قَوْلِهِمْ الصَّانِعُ اثْنَانِ فَقَالَ لَوْ كَانَا اثْنَيْنِ لَمْ  
يَخْلُ مِنْ أَنَّ يَكُونَا قَادِرَيْنِ أَوْ عَاجِزَيْنِ أَوْ أَحَدُهُمَا قَادِرٌ وَالْآخَرُ عَاجِزٌ أَلَا جَائِزٌ أَنْ  
يَكُونَا عَاجِزَيْنِ لِأَنَّ الْعَجْزَ يَمْنَعُ ثُبُوتَ الْإِلَهِيَّةِ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ أَحَدُهُمَا عَاجِزًا  
فَبَقِيَ أَنَّ يُقَالُ هُمَا قَادِرَانِ فَيَتَوَوَّرُ أَنَّ أَحَدَهُمَا يَرِيدُ تَحْرِيكَ هَذَا الْجِسْمِ فِي حَالَةٍ يَرِيدُ  
الْآخَرُ تَسْكِينَهُ فِيهِمَا وَمِنْ الْمَحَالِ وَجُودَ مَا يَرِيدَانَهُ فَإِنْ تَمَّ مُرَادُ أَحَدِهِمَا ثَبُتَ عَجْزُ  
الْآخَرِ وَرَدَّ عَلَيْهِمْ آخَرٌ فِي قَوْلِهِمْ أَنَّ الثُّورَ يَفْعَلُ الْخَيْرَ وَالظُّلْمَةُ تَفْعَلُ الشَّرَّ بِأَنَّهُ لَوْ هَرَبَ  
مُظْلُومٌ فَاسْتَرَّ بِالظُّلْمَةِ فَهَذَا خَيْرٌ وَقَعَ فِي شَرٍّ وَمِنْ هَهُنَا أَخَذَ الْمُتَكَلِّمِيُّ فَقَالَ :

وَكَمْ مِنْ ظُلَامٍ اللَّيْلِ عِنْدِي مِنْ يَدِ خُبْرَةٍ أَنَّ الْمَانُويَّةَ تُكَذِّبُ

و قال الجاحظ المانوية نزع أن العالم بما فيه مركب من عشرة أجزاء يعني  
أجناساً خمسة منها خير ونور وخسة منها شر وظلمة والإنسان مركب من جميعها فمتى  
نظر نظرة رحمة فتلك النظرة من الخير والنور ومتى نظر نظرة قسوة فتلك النظرة من  
الشر والظلمة وكذلك جميع الحواس وكل المأمون يسأل المانوية عن مسألة قريبة  
الماخذ قاطعة ناظر أحدهم فقال: أسألك عن حرق فبق فقط هل ندم مسمى على إساءته؟  
قال بلى قد ندم كثير قال: فختبرني عن الندم على الإساءة إساءة أم هو إحسان قال: إحسان  
قال فالذي ندم هو الذي أساء قال نعم قال فأرى صاحب الخير هو صاحب الشر وقد بطل  
قولكم أن الذي ينظر نظر الوعيد غير الذي ينظر نظر الرحمة قال فإن الذي أزعج أن  
الذي أساء غير الذي ندم قال: فندم على شيء كان من غيره أو على شيء كان منه فقطعه  
بهذه الحجة. و إلماني وأصحابه في امتزاج النور والظلمة وحدوث الشمس والقمر و  
التجوم لا يستصفا النور من الظلمة إلى أن لا يبقى شيء منه في هذا العالم وتنطبق السماء  
على الأرض ويرجع كل شيء إلى شكله أقوال عجيبة إلى غير ذلك من أنه لا يرى المناكح  
بشمجل فناء العالم ويسرع بجمع الاشكال ولم تزل أتباعه تكسر وشوكتهم تعظم إلى أن  
أحضرهم بهرام بن يزدرجرد وقيل سابور (١) وأراد قتله باتفاق الموازنة فأمر أذرباد (٢)  
موبذ موبذان بأن ينظره فناظره في مسألة قطع النور وتعجيل فراغ العالم فقال الموبذ  
انت الذي نزع وتقول بتحريم النكاح تستمجل فناء العالم ويرجع كل شكل إلى شكله  
و إن ذلك حق واجب فقال ماني واجب أن يعان النور على خلاصه بقطع النور بما  
هو فيه من الامتزاج فقال له أذرباد (٢) فمن الواجب أن يعجل لك هذا الخلاص الذي  
تدعو عليه وتمان على ابطال هذا الامتزاج المنموم فانقطع ماني فأمر بهرام بصلبه على  
الخشب فجعل يصيح ويقول أيها المعبود الثوراني بلغت ما أمرتني به وهذه عادتهم  
في أمثالي وانت الحكمهم وها أنا الآن ماراً اليك وما أذيت سامعنا ولا ناطقاً فتبادكت  
أنت وعالمك الثوراني الأزل فكان آخر قوله. ثم ملأ جلده نبتاً وكان بهرام في الأول

(١) ظ. « بهرام بن هرمز » .

(٢) ظ. « أذرباد » .

قد اظهر متابعتهم حتى احاط علما بمن تبعه فلما قتله امره بقتل اصحابه ثم ظهر بمن يسلك مسلكتهم في الاسلام بشر عظيم يستون الزنادقة قتلهم المهلى و ابادهم .

(و در ترجمه احوال غيلان آمده است) :

و اما غيلان فهو ابن يونس القندى الدمشقى كان ابوه مولى لعثمان بن عفان و غيلان اول من تكلم في القدر و خلق القرآن في الاسلام و قبل اول من تكلم في القدر رجل من اهل العراق كان نصرانياً فاسلم ثم نصر و اخذ عنه معبد الجهنى و غيلان الدمشقى و روى ان مكحولاً قال لغيلان و بك يا غيلان ألم أجذك فرامى النساء بالسفاح في شهر رمضان ثم صرت حارثياً نخدم امرأة الحرث الكذاب و تزعم انها أم المؤمنين ثم تحولت بعد ذلك قدرتاً زنديقاً . . . . .

ص ۱۶۲ - ۱۶۳ (در شرح عبارات : و أشار بذبح الجعد ) :

اما الجعد (۱) فهو ابن درهم مولى بنى الحكم كان يسكن دمشق و يعلم مروان بن محمد آخر خلفاء بنى امية فنسب اليه و قيل مروان الجعدى و يروى ان ام مروان كانت امة و كان الجعد اخاها و هو اول من تكلم بخلق القرآن من امة محمد بدمشق ثم طلب فهرب ثم نزل الكوفة فتعلمت الجهم بن صفوان القول الذى نسب اليه الجهمية و قيل ان الجعد اخذ ذات من ابان بن سماعيل و اخذه ابان من طالوت (۲) بن اعصم اليهودى الذى سحر النبى صلى الله عليه و سلم و كان يقول بخلق القرآن و كان طالوت زنديقاً و هو اول من صنف لهم في ذلك ثم اظهره الجعد بن درهم فقتله خالد بن عبد الله القشيري (۳) يوم الاحد بالكوفة و كان داليا عليها انى به في الوثاق فملى و خطب ثم قل في آخر خطبته انصرفوا و ضحوا بضحاياكم تقبل الله

(۱) چنانكه در ص ۱۶۳ همین كتاب هم مندرج است ابن التديم ، در الفهرست ، در فصل « مذاهب الباطنة » در قسمت « اسماء » ي ذكر رؤسا الباطنة في دولة بنى العباس و قبل ذات « الجعد بن درهم » را ذكر کرده است .

(۲) در الفهرست ، در فصل « مذاهب الباطنة » در قسمت « ومن رؤسائهم المنكبتين الذين يظهرون الاسلام و ييطون الزندقة » شخصى بنام « ابن طالوت » مذكور است ، و بنقل از كتاب مزبور در ص ۱۶۴ اين كتاب ي ذكر او آمده ، كه شايد با اين شخص ارتباطى داشته باشد .

(۳) ظاهر « القسرى » ( چنانكه در ص ۱۶۲ اين كتاب ، بنقل از الفهرست ، نيز ذكر شده است ) درست ميباشد .



مِنَّا وَمِنْكُمْ فَأَتَى أُرَيْدَ الْيَوْمَ أَنْ أُضْحِيَ بِالْجَعْدِ بْنِ دَرَهْمَ فَإِنَّهُ يَقُولُ مَا كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى  
تَكْلِيمًا وَلَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ عَلَوًا كَبِيرًا ثُمَّ تَزَلُ وَحَزَّ رَأْسُ  
بِالسَّكِينِ بِيَدِهِ وَطَفَّتْ نَارُ قَتْنَتِهِ إِلَى أَنْ تَمُتَ فِي آثَامِ ابْنِ أَبِي دَاوُدَ .

ص ١٦٨-١٦٩ [ در شرح عبارت ٦ و قتل بشار بن برد ١٠ ] :

وكان ينهم بالزندقة و روى الجاحظ قوله :

الْأَرْضُ مَظْلَمَةٌ وَالنَّارُ مُشْرِقَةٌ وَ النَّارُ مَعْبُودَةٌ مُذْكَاتُ النَّارِ

وقال بهذا البيت وجد واصل بن عطاء السبيل إلى تكفير بشار وخطب فيه خطبته  
المحذوفة الزاء و حكى سعيد بن مسلم قال : كان بالبصرة سنة من أصحاب الكلام :  
عمرو بن عبيد و واصل بن عطاء و بشار الأعمى و عبد الكريم بن أبي العوجاء  
و صالح بن عبد القدوس و رجل من الأزد يسمى جرير بن حازم فكانوا يجتمعون في  
منزل الأزدى و يخاصمون عنده فقام عمرو و واصل فصارا إلى الاعتزال و اتقيا عبد الكريم  
و صالح فصححا التنوية (١) و اتما الأزدى فقال إلى التمنية وهو مذهب من مذاهب أهل  
الهند و اتما بشار فبقي منجبراً فقبل بأنه قال بعد بمذهب التنوية و بعده تزندق . قال  
أحمد بن خالد كنت أكلّم بشار وأردّ عليه سوء مذهبه بميله إلى الإلحاد فكان يقول  
لا أعرف إلا ما عابنت أوعايت معابن و كان يطول الكلام بيننا فقال لي ما أظن الأمر يا  
أبا صخبلد إلا كما يقال إنه خذلان و لذلك أقول :

طبت على ما في غير مختير	هوأي و لو خيرت كنت المذهباً
أريد فلا أعطى و أعطى فلم أرد	و غيب عني أن أنال المغيباً
و أسرف عن علمي و علمي مبسر	فأمسى و ما اعتبت إلا التمجباً

و روى المازني قال قال رجل لبشار أنا أكل اللحم و هو مبابن لمذهبك فقال  
إنما أدفع به شر هذه الحكايات المنسوبة إليه و بر عليه يعقوب و زبر  
المهدي حتى قتل . حكى ابن نصر قال قدم بشار من البصرة إلى بغداد . . . . ثم  
رحل و حضر حلفاء يونس النحوي فقال ههنا من نحتشمه ؟ فقال لا فأنتشمه هجاء في  
المهدي و هجاء في يعقوب فسمي به إلى يعقوب و كان المهدي قد قدم البصرة فدخل  
عليه يعقوب و قال للمهدي إن بشاراً زنديقاً و قد قامت عليه البينة و قد هجأه المومنين

(١) در كتاب الاغانى (طبع دار الكتب المصرية) ج ٣ ص ١١٤٧ : فصحا التنوية .

فَأَمَرَ ابْنَ نَهْيِكَ وَهُوَ صَاحِبُ الشَّرْطَةِ بِأَمْرِهِ ثُمَّ أَزِفَ خُرُوجَهُمْ فَأَخْرَجَهُ ابْنُ نَهْيِكَ مَعَهُ فِي زُورِقٍ فَلَمَّا كَانُوا بِالْبَطِيحَةِ ذَكَرَهُ فَأَرْسَلَ إِلَى ابْنِ نَهْيِكَ بِأَمْرِهِ بِضَرْبِ بَشَارٍ بِالْطَّيَاطِ ضَرْبِ الثَّالِفِ وَبَلَقَهُ بِالْبَطِيحَةِ فَأَقْبَمَ فِي سِدْرِ التَّنْفِينَةِ وَأَمَرَ الْجَلَادِينَ أَنْ يَضْرِبُوهُ ضَرْبًا مُتَعَلِّفًا فَجَعَلَ يَقُولُ كُلَّمَا وَقَعَ عَلَيْهِ السَّوْطُ هَمٌّ وَهُوَ كَلِمَةٌ تَقُولُهَا الْعَرَبُ عِنْدَ الْإِلْمِ فَقَالَ بَسْمُ اللَّهِ انْظُرُوا زَيْنَدُكُم مَّا رَأَى بِحَمْدِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ بَشَارٌ وَبَلَكَ أَتْرِيدُ هُوَ أَحْمَدُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَلَمَّا مَلَخَ سَبْعِينَ سَوْطًا أَشْرَفَ عَلَى الْمَوْتِ فَأَلْقَى فِي سِدْرِ التَّنْفِينَةِ ..... وَحَلَّى ابْنُ خِلَادٍ قَالَ لَمَّا ضَرَبَ بَشَارٌ بِمِثْلِ الْمَهْدِيِّ إِلَى مَنَزِلِهِ مِنْ بَقْعَتِهِ عَلَى كِتَابِ الزَّيْنَدَةِ فَوَجَدُوا طُومَارًا فِيهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَتَى أُرَيْدُ هِجَاءَ آلِ سُلَيْمَانَ بْنِ عَلِيٍّ فَذَكَرْتُ قَرَابَتَهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَتَرَكْتُهُمْ أَجْلَالًا لَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمَّا قَرَأَهُ بَكَى وَنَدَى عَلَى قَتْلِهِ وَقَالَ لَا جَزَى لِلَّهِ يَعْقُوبُ خَيْرًا فَأَتَهُ لَمَّا هِجَاءُ لَقِيَ عَلَيْهِ شَهُودًا عَلَى أَنَّهُ زَيْنَدِي فَقَتَلْتُهُ وَنَدِمْتُ حِينَ لَا يَنْفَعُ النَّدَمُ ... وَبَكَى أَبُو عُبَيْدَةَ قَالَ كَانَ حَمَادٌ عَجَزَ بَنَتُهُم بِالزَّيْنَدَةِ وَكَانَ يَمَيِّرُ بِشَارًا بِقَبْحِ خَلْقَتِهِ فَلَمَّا قَالَ فِيهِ :

وَاللَّهُ مَا الْخَنْزِيرُ فِي فَنَنِهِ      بَرَبِعُهُ فِي الثَّنَنِ أَوْ خَنَهُ  
بِرُوحِهِ أَحْسَنَ مِنْ وَجْهِهِ      وَنَفْسُهُ أَفْضَلَ مِنْ نَفْسِهِ

فَقَالَ بَشَارٌ وَيْلَى عَلَى الزَّيْنَدِي قَدْ نَفِثَ بِمَا فِي صَدْرِهِ قِيلَ وَكَيْفَ قَالَ مَا أَرَادَ الزَّيْنَدِي أَلَا قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ فَأَخْرَجَ الْجَحُودُ بِهَا مَخْرَجَ الْهَجَاءِ وَهَذَا خَبْتُ شَدِيدٍ مِنْ بَشَارٍ وَتَغْلُفٌ وَقَدْ وَقَعَ بَشَارٌ أَيْضًا فِي مِثْلِ هَذِهِ الْوَاقِعَةِ حَدَّثَ السَّرِيُّ بْنُ الصَّبَّاحِ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى بَشَارٍ بِالْبَصْرَةِ فَقَالَ أَمَّا أَنِّي قَدْ أَوْجَعْتُ صَاحِبَكُمْ وَبَلَغْتُ مِنْهُ يَمْنَى حَمَادٍ عَجَزَ قُلْتُ بِمَاذَا يَا أَبَا عَمَّادٍ فَقَالَ يَقُولِي هَذَا وَأَأْتِدُ يَقُولُ :

يَا ابْنَ نَهْيَا (١) وَأَسْ عَلَى نَهْيَلٍ      وَاحْتِمَالِ الرَّأْسَيْنِ خُطْبَ جَلِيلٍ  
فَادْعُ غَيْرِي إِلَى عِبَادَةِ رَبِّي .. — — — قَاتِلِي بَوَاحِدٍ مَشْغُولٍ

فَقَتَلْتُ لَهُ قَدْ بَلَغَ حَمَادٌ هَذَا التَّعَرُّفَ وَلَكِنَّهُ يَرُدُّهُ عَلَى خِلَافِ هَذَا قَالَ فَمَا يَقُولُ قُلْتُ لَهُ يَقُولُ: فَادْعُ غَيْرِي إِلَى عِبَادَةِ رَبِّي .. — — — قَاتِلِي عَنْ وَاحِدٍ مَشْغُولٍ  
فَلَمَّا سَمِعَهُ اطَّرَقَ وَقَالَ أَحْسَنَ وَاللَّهِ ابْنُ الثَّقَلَةِ ثُمَّ كَانَ يَقُولُ ' إِذَا سَأَلَ عَنْ هَذَا ابْنُ السِّنِّينِ ' أَيْسَ هِيَ .....  
(١) دُرَّاسٌ عَيْنِيٍّ اسْتَوْفَى ابْنُ نَهْيٍ دُرَّاسٌ تَدْبِيحُكَ حَمَادٌ عَجَزَ بِابْنِهِ نَزِيرٌ مَعْرُوفٌ اسْتَوْفَى.

البدایة والنهاية<sup>(۱)</sup>

فی التاريخ

تألیف

ابن کثیر القرشی<sup>(۲)</sup>

(۷۰۰-۷۷۴ ه. ق.)

ج ۱۰ ص ۹۶ (در ضمن شرح و قیات مشاهیر و اعیان در سنه ۱۴۵ ه. ق.):  
و عبد الله بن المقفع الكاتب المقوه.... و كان متهما بالزندقة وهو الذي سئف  
کتاب کلیله و دمنه<sup>۱</sup> و يقال: بل هو الذي عرّبها من المجلوسية إلى العربية. قال المهلبی:  
ما وجد کتاب زندقه إلا و اسله من ابن المقفع و مطیع بن ایاس و یحیی بن زیاد.  
قالوا و نسی الجاحظ و هو را بهم.

ج ۱۰ ص ۱۱۳ [در حوادث سنه ۱۵۵ ه. ق. (زمان خلافت منصور)]:  
و فيها عزل محمد بن سلیمان بن علی عن أمره الكوفة، فقیل لأمر بلفنه عنه فی  
تماطی منكرات<sup>۲</sup> و امور لاتلیق بالعتال<sup>۳</sup> و قیل یقتله محمد بن ابی العوجاء<sup>۴</sup> و قد كان  
ابن ابی العوجاء هذا زنديقا. يقال آله لما أمر بضرب عنقه اعترف علی نفسه بوضع أربعة

(۱) ابن کثیر این کتاب را بطوسعت تقصید کرده است که قدمت اوّل آن مشتعل است بر حوادث از  
پده خلقت تا هجرت بیقر ص و از هجرت تا کمی قبل از وفات خود<sup>۵</sup> مرتب بر حسب سالهای هجری<sup>۶</sup>  
و موسوم است بد «البدایة» و قدمت دوم آن شامل فتن و ملاحم آخر الزمان میباشد و موسوم  
است بد «النهاية» نخست اوّل کتاب مزبور، یعنی «البدایة» از سنه ۱۳۰۱ ه. ق. تا ۱۷  
ذی القعدة سنه ۱۳۰۸ ه. ق. در ۱۴ جلد در مصر طبع و نشر شده است.

(۲) عماد الدین ابو الفداء اسمعیل بن عمر بن کثیر القرشی البصری ثم الدمشقی<sup>۷</sup>  
از بزرگان دانشمندان و مؤرخان و مفسران و فقیهان شافعی مذهب قرن هشتم هجری است. وی در  
سنه ۷۰۰ ه. ق. متولد گردیده است و در ۱۵ شعبان سنه ۷۷۴ ه. ق. در دمشق وفات کرده.

آلاف حديث يجعل فيها الحرام ويحرم فيها الحلال ، ويصوم الناس يوم الفطر ويفطرونهم في أيام الأيام ، فأراد المنصور أن يجعل قتله ذنباً فمزل به ، وإنما أراد أن يقيده منه ، فقال له عيسى بن موسى : يا أمير المؤمنين لا تزل به هذا ولا تقتله به ، فإنه إنما قتله على الزندقة ، ومنى عزله به شكره العائنه ، فتوكل ، فتركه حيناً ثم عزله وولى مكانه على الكوفة عمرو بن زهير .

ج ١٠ ص ١١٤ ( أيضاً در شرح حوادث سنة ١٥٥ هـ . ق . ) :

وفيها قتل حماد عجرد على الزندقة .... وكان شاعراً ماجناً ظريفاً زنديقاً متهماً على الإسلام .... وكان بينه وبين بشار بن برد مهاجاة كثيرة ، وقد قتل بشار هذا على الزندقة أيضاً كما سيأتي ، ودفن مع حماد هذا في قبره ...

ج ١٠ ص ١٤٩ - ١٥٠ ( در ذكر حوادث سنة ١٦٧ هـ . ق . ) :

وفيها تتبع المهدي جماعة من الزنادقة في سائر الآفاق فاستحضرهم وقتلهم صبراً بين يديه وكان المنولي أمر الزنادقة عمر الكواشي ....  
وبمن توفي فيها من الأعيان : بشار بن برد أبو معاذ الشاعر ... فلما بلغ المهدي أنه هجاء وشهد عليه قوم أنه زنديق أمر به ففرض حتى مات عن وضع وسبعين سنة ...  
كان بشار يمدح المهدي حتى وشى إليه الوزير أنه هجاء وقذفه ونسبه إلى شيء من الزندقة ، وأنه يقول بتفضيل النار على التراب ، وعذر إبليس في السجود لآدم ، وأنه أنشد :

الأرض مظلمة والنار مشرقة والنار معبودة ، مذ كانت النار  
فأمر المهدي بضربه ففرض حتى مات .

ج ١٠ ص ١٥١ ( در شرح حوادث سنة ١٦٨ هـ . ق . ) :

وفيها توفي الحسن بن يزيد ..... وحماد عجرد ، كان ظريفاً ماجناً شاعراً ، وكان ممن يماشر الوليد بن يزيد وبهاجي بشار بن برد . وقدم على المهدي ونزل الكوفة واتهم بالزندقة . قال ابن قتيبة في طبقات الشعراء (١) : ثلاثة حادون بالكوفة يرمون بالزندقة : حماد الروية وحماد عجرد وحماد بن الزبيران النحوي ، وكانوا بشاعرون ، يتعاجنون .

(١) ابن كثر : حاشية كبرى ، ص ١٠٠ ، الشعر والشعراء المعروف است .

ج ۱۰ ص ۱۵۳ (در ذکر حوادث سنه ۱۶۹ هـ. ق.):  
 و ذکر له عن شريك بن عبد الله القاضي أنه لا يرى الصلاة خلفه ، فأحضره  
 فتكلم معه ثم قال له المهدي في جملة كلامه : يا ابن الزانية ! فقال له شريك : مه مه يا  
 امير المؤمنين . فلقد كانت صوامه قوامة . فقال له : يا زنديق لأقتلك . فضحك شريك ،  
 فقال : يا امير المؤمنين إن للزنادقة علامات يعرفون بها ، شربهم القهوات ، واتخاذهم  
 القينات<sup>(۱)</sup> . فأطرق المهدي و خرج شريك من بين يديه .  
 ج ۱۰ ص ۱۶۱ (در حوادث زمان هارون الرشيد):  
 و فيها تتبع الرشيد خلقاً من الزنادقة فقتل منهم طائفة كثيرة ...  
 ج ۱۰ ص ۲۳۱ (در ترجمة احوال ابونواس):  
 و منهم من يرميه بالزندقة ... فاما الزندقة فبعيدة عنه ، ولكن كان فيه عجون و  
 خلاعة كثيرة .

## ۷۱

تاريخ ابن خلدون<sup>(۲)</sup>

تأليف

ابن خلدون<sup>(۲)</sup>

(۷۳۲ - ۸۰۸ هـ. ق.)

ج ۲ ص ۱۷۲ (در قسمت « الطبقة الرابعة من الفرس و هم الساسانيّة و الخبر عن  
 (۱) ظاهر: ابن موشوع مخالف عقائد مانویان است .  
 (۲) تمام این کتاب در ربیع الثانی سنه ۱۲۸۱ هـ. ق. در ۷ جلد ، در بولاق مصر و جلد اول  
 و دوم آن در سنه ۱۴۰۰ هـ. ق. باعتناء شکیب ارسلان ، در مصر منتشر شده است . در اینجا  
 از طبع بولاق نقل گردیده است و بعضی قسمتها از طبع شکیب ارسلان تصحیح شده .  
 (۲) ابوزید ولی الدین عبدالرحمن بن محمد بن خلدون تونس «عصری»  
 اشیبیه «مالکی» از بزرگترین مؤرخان و ثقات دانشمندان عالم اسلام است . وی در حجه رمضان سنه  
 ۷۳۲ هـ. ق. در تونس متولد گردیده است و در سنه ۸۰۸ هـ. ق. در قاهره وفات کرده و در  
 مقابر صوفیه در خارج باب النصر مدفون گردیده ( برای ترجمه احوال ابن خلدون و آثار او  
 بمجموع المطبوعات ، ج ۱ ص ۹۵ - ۹۷ ، رتبع شود ) .

ملوكهم إلا كسرة إلى حين الفتح الإسلامي) :

وكان بهرام بن هرمز حليما و قورا و أحسن الشيعة و اقتدى بآبائه و كان ماني الثنوي الزنديق صاحب القول بالتور و الطلعة قد ظهر في أيام جدّه سابور فانبه قليلًا ثم رجع إلى المجوسية دين آبائه . و لما دلى بهرام بن هرمز ، جمع الناس لامتحانهم فأشادوا بكفره و قتله ، وقالوا : زنديق .

قال المصعودي : و معناه أن من عدل عن ظاهر إلى فأوبله ينجسونه إلى تفسير كتاب زرادشت الذي قلّمنا أن اسمه زنده ، فيقولون : زنديقة ، فعرّضه العرب فقالوا : زنديق ، و دخل فيه كل من خالف الظاهر إلى الباطن المنكر . ثم اختص في عرف القرع بمن يظهر الإسلام و يطن الكفر .

ج ٢ ص ٢٧٤ ( در شرح حوادث زمان سلطنت الحرث بن عمرو ) :

و بينما هم في ذلك (١) إذ دلى كسرى قباذ بعد أبيه فيروز بن يزدرجرد ، و كان زنديقا على رأي ماني ، فدعا المنذر إلى رأيه ، فأبى عليه ، و أجابه الحرث بن عمرو ، فملكه على العرب و انزله بالهيرة [مكن المنذر خ] (٢) ، ثم هلك قباذ ، و دلى ابنه انوشروان ، فرد ملك الحيرة إلى المنذر ، و صالحه الحرث على أن له ما وراء نهر السواد ، فاقسما ملك العرب ...

ج ٣ ص ٢١٠-٢١١ [ در قسمت «غزو المهدي» ( در سنة ١٦٣ هـ . ق . ) ] :

تجهز المهدي سنة ثلث وستين لغزو الروم ... و قد أنخن في الزنادقة و قتل من كان في تلك الناحية منهم ...

ج ٣ ص ٢١٤ [ در شرح حوادث زمان هادي ( سنة ١٦٩ هـ . ق . ) ] :

و اشتد الهادي في طلب الزنادقة و قتلهم و كان منهم علي بن يعقوب و يعقوب بن الفضل من ولد ربيعة بن الحرث بن عبدالمطلب كان أقرب بالزنادقة عند المهدي إلا أنه كان مقسما أن لا يقتل هاشميا فحبسه و أوسى الهادي بقتله و بقتل ولد عمهم داود بن علي فقتلها .

(١) در اصل «سجوع» ، «ویناهم» است و هو بی از حاشیه ص ٦٤ ج ٢ طبع شکب ارسالان میباشد .

(٢) عبارت میان دو قلاب از طبع شکب ارسالان ( ج ٢ ص ٦٤ ) افزوده شده است .

# ۷۲

رَوَاضَةُ الْمَنَاطِير<sup>(۱)</sup>

فِي أَنْبَارِ الْأَوَائِلِ وَالْأَوَانِيرِ

تأليف

ابن الشَّحْنَةِ (مُحِبُّ الدِّينِ)<sup>(۲)</sup>

(۷۴۹ - ۸۱۵ یا ۸۱۷ هـ . ق .)

حاشیه ج ۷ کامل التواریخ (طبع مصر، سنه ۱۲۹۰ هـ . ق .) ص ۳۸ - ۳۹  
(در شرح حوادث زمان شاپور) :

و ظهر فی آیامه مانی الزندق و ادعی النبوة و تبعه خلق کثیر و هم المسمون  
بالبانویة و ساعدته ملوک الیونان غیر دقیانوس و کتب الفلسفة و نقلها بالفارسیة و استخراج  
الملهاة المسماة بالعود .

حاشیه ج ۸ کامل التواریخ (طبع مذکور) ص ۴۷ - ۴۸ (در شرح حواشی  
زمان مهدی) :

وفی سنه ست و ستین و مائه قتل بشار بن برد الشاعر علی الزندقه و کان مسح  
العینین خلفه عاش تسعین سنه .

(۱) ازطبعی که درسنه ۱۲۹۰ هـ . ق . در حاشیه سه جلد ۷، ۸ و ۹ از ۱۲۱۰ هـ . ق . جلد کامل التواریخ  
تألیف ابن الاثیر (عزالدین) در بولاق مصر منتشر شده است در اینجا نقل گردیده .

(۲) ابوالوالید محب الدین محمد بن محمد بن محمود بن الشَّحْنَةِ زین الدین الحلبی  
الحنفی ازادبایان و فاضلان و فاضلین بزرگ هاب عسوب میشود . وی درسنه ۵۷۴۹ هـ . ق . متواله  
گردیده است و در سنه ۸۱۵ هـ . ق . و بقوالی ۸۱۷ هـ . ق . و وفات گردیده (برای ترجمه احوال  
ابن الشَّحْنَةِ و مراجع آن بمجمیع المطبوعات ج ۱ ص ۱۲۶ - ۱۲۷ رجوع شود) .

# ۷۳

صُبحُ الأعشى<sup>(۱)</sup>

فِي كِتَابَةِ الْإِنْشَاءِ

تأليف

أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْقَلْشَنْدِيُّ<sup>(۲)</sup>

(۷۵۶ - ۸۲۱ هـ . ق .)

ج ۱۳ ص ۲۹۲ :

المِلَّةُ الثَّالِثَةُ

المجوسية: وهي الملة التي كان عليها الفرس و من دان بدينهم .

وَهُمْ ثَلَاثُ فِرَقٍ:

الفِرقة الأولى، الكيَومَرْتِيَّة . . . . و هؤلاء، اتبَنُوا إِلَهاً قَدِيماً وَسَمَوْهُ بِرَدَان،  
و معناه الثَّور، يَمْنُونُ بِهِ اللهُ تَعَالَى، و إِلَهاً مَخْلُوقاً سَمَوْهُ أَهْرَمَنْ، و معناه الطَّالِمَةُ،  
يَمْنُونُ بِهِ ابْلِيسَ .

(۱) این کتاب از سنة ۱۳۴۱ هـ . ق . تا سنة ۱۳۴۸ هـ . ق . ( ۱۹۱۴ - ۱۹۲۰ م . ) در ۱۶

جلد در مصر طبع و نشر شده است .

(۲) ابو العباس احمد بن علي بن احمد عبدالله الشهاب بن الجمال بن ابي اليمن  
القلشندي ثم القاهري الشافعي . ازداد تتمدان بزرگت مصر در عصر خود محسوب میشود  
وی در سنة ۷۵۶ هـ . ق . متولد گردیده است و در شب شنبه ۱۰ جمادی الآخرة سنة ۸۲۱ هـ . ق .  
وفات کرده . قلشندي منسوب است بقلشند که قریه ایست از عمال قلیوین . در مصر و آنرا  
قرقشلیق نیز گویند [ برای ترجمه احوال قلشندي و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات  
( ج ۲ ص ۱۵۲۱ - ۱۵۲۳ ) دیده شود ] .



الفرقة الثابتة ، الثنوية ، وهم على رأى الكيومرثية فى تفضيل النور والتحرّز من الظلمة ، إلا أنّهم يقولون : إنّ الإثنين اللذّين هما النور و الظلمة قديمان .

ج ١٣ ص ٢٩٦ - ٢٩٧ :

و يعظمون مائى بن فاتن (١) : و هو رجلٌ ظهر فى زَمَنٍ سابور بن اردشير بمد عيسى عليه السلام ، وادّعى النبوة و أحدث ديناً بين المجوسية و النصرانية . و كان يقول : نبوة المسيح عليه السلام ، و لا يقول نبوة موسى عليه السلام ، و قال : إنّ العالمَ مصنوعٌ من النور و الظلمة ، و إنّهما لم يزلَا قديمينَ حَسَّاسينَ سميعينَ بصيرينَ . وله أتباع يعرفون بالمائوية .

و يبتدءون من هز ذلك : و هو رجل مشهور منسوب عندهم إلى الزندقة أيضاً ، ظهر فى زَمَنٍ قباز احد ملوك الفرس من الأكاسرة ، و ادّعى النبوة ... ولم يزل على ذلك حتى قتله شروان (٢) بن قباز هو و أتباعه ، و قتل معهم المائوية أتباع مائى المقدم ذكره ، و عادت الفرس إلى المجوسية القديمة .

(١) فى الملل ، « ابن فاتك » بالكاف .

(٢) هكذا فى الأصل المصنوع .

کتابُ المُنْيَةِ والْأَمَلِ<sup>(۱)</sup>

فی شَرْحِ الْعِلَالِ وَالْإِعْلَالِ

تألیف

أحمد بن يحيى بن المرّاضی<sup>(۲)</sup>

(۷۶۴ - ۸۴۰ هـ . ق .)

التَّوْبَةُ: تَسْعُ قَرَقٍ: مَانَوِيَّةٌ مَسْنُوبَةٌ إِلَى رَجُلٍ اسْمُهُ مَانِيٌّ "ابن وانی الحکیم السريانی" خرجَ آبام سابور بن ازدشیر<sup>(۳)</sup> وادّعى التَّوْبَةَ فغالغته المجوس و اشاروا على سابور بقتله فقتله بهرام بن هرمز بن سابور بعد عيسى عم و بقى مذهبه فى أتباعه .  
ومن كتبه الانجيل و شاپرکان و هذه الفرقة قائلة بالآهية التَّوْرَ وَالْظَّالِمَةُ وحياتهما و قدرتهما و امتزاج العالم منهما و تضاد صورهما و طبيعتهما فجوهر التَّوْرَ حسن سافى طيب الريح حسن المنظر و نفسه خيرة كريمة محبة نقاعة ليس فيها شئ من القَر و جوهر الظَّالِمَةُ على القَدَمِ من ذلك قالوا و كانوا فى الاول<sup>(۴)</sup> متباينين ثم امتزجا هما غير متناهين من

(۱) فسقئ از این کتاب در سنة ۱۳۱۶ هـ . ق . در حیدرآباد طبع شده است ولى جون بعضی مزبور دسترسى پیدا نکردم آنچه را که کسلى (Dr Konrad Kessler) در کتاب خود درباره مانى (Mani, Forschungen über die Manichäische Religion) - که در سنة ۱۸۸۹ -

در برلین بطبع رسیده - در این باب از کتاب مذکور نقل کرده است در اینجا نقل میشود .

(۲) المهديّ . لدين الله احمد بن يحيى بن المرّاضى بن احمد بن يحيى بن احمد بن فضل بن منصور بن المفضل بن العجاج بن على بن يحيى بن القاسم بن يوسف الداعى ابن يحيى المنصور ابن احمد الناصر ابن الامام الهادى رالى الحق يحيى بن الحسين بن القاسم بن ابراهيم بن اسماعيل بن ابراهيم بن الحسن بن الحسن بن على بن ابى طالب . الزيد كان معه مذهب زيديه است . وى در ماه رجب سنة ۷۶۴ هـ . ق . در شهر ذمار منوكر كرده است و در ذى القعدة سنة ۸۴۰ هـ . ق . وفات كرده و قبر او در يمن . در ظفيرة حجة . مشهور است . (۳) كتاب فى الاصل المخطويع . (۴) س . ا . د فى الاصل .

جهانها جميعا إلا من جهة تلاقيهما، ثم اختلفوا في مكانهما فقبل الثور فوق الظلمة وقيل كل واحد إلى جنب الآخر وقيل الثور من نفع إلى جهة الشمال والظلمة منعطة إلى جهة الجنوب، فاختلغا في كيفية تلاقيهما فقبل بالماسة كاتصال الكل بالشمس، وقيل بينهما فرجة وزعموا أن كل واحد منهما آجناس خمسة أربعة أبدان والخامس الروح فابدان الثور النار والهوى<sup>(١)</sup> والريح والماء وروحه التسيم وأنها لم تزل تتحرك في هذه الأربعة، وأبدان الظلمة الحريق والتواد والسموم والفتيات وروحها الدخان وتدعى عندهم الهائمة وسماها أبدان الثور ملثمة<sup>(٢)</sup> وأبدان الظلمة عفاريت<sup>(٣)</sup> وشياطين، وزعموا أن روح الثور لم تزل تنفع أبدانها وهي تنفعها وبعضها بنفع بعضا وروح الظلمة على الضد من ذلك، وقال بعضهم الأرواح والاجناس حية حساسة وقبل الروحان فقط، وأبدان الثور حية حياة ظاهرة لآحياء جسد و تمييز وأبدان الظلمة ميتة فاسدة وقالوا كل خير فمن الثور وكثير فمن الظلمة فقيل طبعاً وقيل اختياراً إلا أن اختيارها لا يعدو ما في طبعها وقيل معناه إن الثور يحنث<sup>(٤)</sup> خبراً على خير والظلمة تختار شراً على شر، قالوا وإنما تختلف الأشياء في الحسن والقيبح بحسب أجزاء الثور والظلمة ولا يخلو شيء من كونه مرغباً منهما، واختلفوا في الأعراض بين مثبت ونافر واقنعوا على إن المزاج وقع منه تركيب الأشياء، ثم اختلفوا ابن وقع المزاج فقيل في عالم الظلمة دون عالم الثور وقيل بينهما، واختلفوا في سبب المزاج فقيل لأن عالم الظلمة لانهاية له ولم يزل يقطع جهته حتى انتهى إلى حد الثور وفي وقت المزاج، وقيل لم تزل الظلمة تجول في عالمها فوقمت على الثور بالغبط لا بالقصد فامتزجا، وقال جمهورهم بل سببه أن أبدان الظلمة تشاغل عن الإضرار بروحها بعض التشاغل فنظرت الروح قرأت الثور فدعت أبدانها لمسا زجته فاجابته لا سراها إلى الترف فتخلت الظلمة صورة فيبحة من كل جزء من أجزائها الخمسة فلما رأى ذلك ملك عالم الثور وجه البها ملكاً من ملائكته من خمسة آجناس فأشرف عليها فأسرها فاختلعت الأجزاء الثورية بأجزاء الظلمة فخالط الدخان التسيم فالحياء الروح من التسيم والهلاك من الدخان وخالط الحريق النار فالتفع

(١) ساء « الثور » . (٢) رسم الغضى است از « ملائكة » .

(٣) عفاريت . (٤) ظ . « يختار » .

من النار والشر من الحريق وخالط الثور الطلعة فمنها تركيب الأجسام الغليظة كالذهب  
والفضة وغيرهما فما فيهما من المنافع والحسن فمن الثور والصد من الطلعة ، وخالط  
الشباب الماء والسموم الرّيح و امر ملك عالم الثور بخلق هذا العالم و تباذه من تلك  
الأجزاء الممزجة لتخلص تلك الأجزاء من الطلعة فخلق السموات والأرض بما فيهنّ و  
وكل ملكاً بحمل الأرض وآخر يحمل السماء وخلق الأفلاك و كل ملكاً بإدارتها  
وسير الشمس والقمر لاستقصاء ما في هذا العالم من الثور فلا يزال يدبر استقصاء حتى لا  
يبقى إلا أجزاء منقذة لا يقدر على استقصائها فعند ذلك يرتفع الملك الموكل بالأرض  
و يدع الملك الموكل بالسماء فتتخط (١) الأعلى على الأسفل وتضطرم نار من تلك  
الأسفل فلا تزال تضطرم حتى يتخلص ما في عالم الطلعة من أجزاء الثور التي استندت  
بأجزاء الطلعة ، واختلفوا في مدة الاضطرام ف قيل ألف و اربعمائة و ثمانى و ستون سنة  
و قيل ألف و اربعمائة و ستون فلما رأت الطلعة خلاص الثور تأقت للقتال فزجرها من  
حوّلها من الجنود فترجع مذعورة إلى قبر أعدّها لها فبست عليها فم القبر بسخرة وتتخلص  
من شرّ الطلعة ، فرع واختلفوا فرغم بعضهم أن الثور اذا تخلص من الطلعة جعل بينه و  
بينها حاجزاً من نور و ظلمة لئلا تعود فتؤذيه و زعم بعضهم أنه لا يبقى فيها شئ من  
الثور لا قليل ولا كثير ، قال الحاكم و ذكر المائى فى الانجيل و الشايرقان أن ملك  
عالم الثور فى سرّة ارضه و ذكر فى باب الآلاف من أنجيله وفى أوّل شايرقان أنه فى كلّ  
ارضه و أنه ظهر باطن و أنه لانهاية له إلا من حيث تنهى أرضه إلى ارض عدوّه و  
فرض ما فى عليهم المسكنة و أن لا يقتنوا شيئاً إلا لباس السنة و قوت يوم و فرض  
المشر فى اموالهم و و ضعه على ايدى و كلالته و نهى عن دخول بيت الأوثان و نهى عن  
الزنا و السرقة و ايلام الحيوان باى وجه و نهى عن التكاثر و الزرع ، و زعم يزدانبيخت  
فى كتابه أن آدم أوّل الانبياء ثم شيث ثم نوح وبعث بالبددة إلى الهند ووزادشت إلى  
فارس و عيسى إلى الغرب ثم مائى الفرقليط خاتم النبيين و قايد انبياء اليمين و هكذا  
ذكر مائى فى كتابه و يذكر من استدلالات فاسدة تذكرها عند الكلام عليهم ان شاء الله تعالى .

فهرست نسخ خطی عربی راجع به کیمیا در آلمان<sup>(۱)</sup>

تألیف

آلفرد زیگل (Alfred Sigge)

ص ۱۱۳ :

Berlin 4198 (Ms. or. quart 115)

Bezüglich Format usf. vgl. Berlin 4198 A.

Titel und Verfasser :

کتاب مانی رسول الله

Aus dem Text :

Fol. 532 b, 21; A. :

هذا كتاب ماني رسول الله المعز عن روح الله القدس عيسى صلوات الله وسلامه عليه  
انه قال هذا السر اتي شرحت وبيئت واختصرت واحكمت لمن فهم عني سر هذا السمتعة  
الا لهية خذ ذهاب القشرين المكسر شويين المتلوقين المجهول عند الجهال المعروف عند  
الحكماء الرقيق عندهم عن عرفه الوضع<sup>(۲)</sup> عندهم من لا يعرفه هو الحجر الذي فيه طبائع اربعة  
والمزاج المعتدل و هو خير من الدنيا وما فيها قال روح القدس يقول ولا تبتلوا الحكمة  
بغير اهلها ولا يمتنموا اهلها فيظلموهم و الا وجن<sup>(۳)</sup> علم الأعظم ينقسم على أربعة اقسام:  
الاول في معرفة الشيء وكيف هو والثاني بعينه وما يتعلق به والثالث تربية هواؤه  
وتدبيره والرابع امزاجه وهو ملاك الامر وفيه السر العظيم ...

(۱) عنوان این کتاب بالمانی چنین است :

Katalog der Arabischen Alchemistischen Handschriften Deutschlands

و در سه ۱۹۴۹ . م . در برلین منتشر شده است . مؤلف کتاب مطالب مذکور را از یک نسخه خطی که

شماره و محل وجود آن را در فوق ذکر نموده است نقل کرده و هیچگونه توضیحی راجع به مؤلف کتاب

و تاریخ نگارش آن ندادنه است . (۲) هذا الوضع . (۳) جن .

Fol. 532b, 30 :

خذ الحجر المكرم المذكور و اوجمه ثاراً (١) فى اناية حتى اذا رائيته (٢) لم يقطر  
ثم اعمد عليه و رده فى النار ...

Fol. 533 a, 20 :

و اعلم أن المقارب المائيّة لابدّ لها من المقارب الناريّة حتى ينلاوحا (٣) و  
يمتزجا و يصير (٤) شيئاً واحداً بعد أن كان كلّ واحد مضادّ لصاحبه ...

Fol. 533 b, 18; E. :

ومع ذلك لا يكون به نّظّل و تعجّب بل يكون فيه سكّون و ثبات و رزاة و مداومة  
فى العمل و القراءة و يحصل له العلم بالتّجربة و القياس إن أراد الله تعالى به خيراً وهو  
اهل الصّلاح و الخير ان شاء الله تعالى ...

Es folgt ein «Anhang» über Parfums, die den Planeten zugeordnet  
werden :

Fol. 533 b, 22:

نعلّق فى بخورات الكواكب السبعة زحل بخوره ميمة زفت جاوشير قشور  
الكثرب (١) قشور البيض المشرى بخوره لاذن ...  
... القمر بخور صندل ابيض و احمر بيض النعام سرخس قطرى ،  
نمت الكتاب بعون الله الملك الوهاب

---

(١) من «نار» . (٢) من «رأيه» . (٣) من «رأيه» . (٤) من «رأيه» .

# ۷۶

## کتاب

المواعظ و الاعتبار<sup>(۱)</sup>

فی ذکر الخطای والآثار

تألیف

مقریزی<sup>(۲)</sup>

( ۷۶۶ - ۸۴۵ هـ . ق . )

ج ۴ [ قسمت دوم فصل ۸۸ از طبع ویت ] ص ۲۰۸ [ ج ۲ ص ۱۷ از طبع مصر در سنة ۱۳۲۴ - ۱۳۲۶ هـ . ق . ] ( در ذکر الثواب والعتاب فی الامم قبل تاریخ القبط ) :

و لأصحاب مائی انجیل علی حدة یخالف ما علیه التصاری من اوله إلى آخره و یزعمون أنه هو الصحيح و معاده باطل ولهم ایضا انجیل یستی انجیل السبعین ینسب إلى بلاسی<sup>(۳)</sup> و التصاری و غیرهم تشکره ...

- 
- (۱) این کتاب در سنة ۱۲۷۰ هـ . ق . در دو جلد در بولاق و در سنة ۱۳۲۴ - ۱۳۲۶ هـ . ق . در چهار جلد در مصر و قسمتی از آن در ۷ جلد بزرگ با ترجمه فرانسه و حواشی و تعلیقات و فهارس باعتماد **مستن ویت** M. Gaston Wiet از سنة ۱۹۱۱ - تا سنة ۱۹۲۸ هـ . ق . در قاهره منتشر شده است . در اینجا از طبع ویت و طبع سنة ۱۳۲۴ - ۱۳۲۶ هـ . ق . نقل گردیده است .
- (۲) **قبی الدین ابوالعباس احمد بن علی بن عبد القادر بن محمد حسینی عینی** بعلبکی الأصل معروف بمقریزی . مقریزی منسوب است بمقریز که نام محله ایست در بعلبک . وی از دانشمندان و مؤرخان و محدثان بزرگ مصر محسوب میشود . مقریزی در سنة ۷۶۶ هـ . ق . متولد شده است و در سنة ۸۴۵ هـ . ق . در مصر وفات کرده ( برای ترجمه احوال مقریزی و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ج ۲ ص ۱۷۷۸ - ۱۷۸۲ دیده شود ) .
- (۳) **ویت** ناشر کتاب ( در حاشیه ۶ ص ۲۰۸ ) متذکر میشود که این کلمه بصورت های مختلف **تلاسی** [ در طبع مصر که ذکر آن گذشت نیز **تلاسی** است ] **ملاسی** و **بلاسی** آمده است و سپس میگوید : میتوان گفت که کلمه **تلاسی** معروف **تلاسی** یعنی شاگردان می باشد .

ج ٤ (طبع سنة ١٣٢٤ - ١٣٢٦ هـ . ق .) ص ١٦٢ (در ١ ذكر فرق الخليفة و  
اختلاف عقائدها و تباینها) :

فأما المخالفون لملّة الإسلام فهم عشر طوائف: الأولى الدهرية... و الثالثة الثنوية  
و هم المجوس و يقولون بأصلين هما النور و الظلمة ... و هم ثمان فرق: الكيومرية ...  
و الثنوية أصحاب الإثنين الأزلين و المانوية أصحاب ماني الحكيم ...

ج ٤ (طبع سنة ١٣٢٤ - ١٣٢٦ هـ . ق .) ص ١٦٣ :

و الطائفة التاسعة الزنادقة و هم طوائف منهم القرامطة ...

ج ٤ (طبع سنة ١٣٢٤ - ١٣٢٦ هـ . ق .) ص ١٦٧ - ١٦٨ :

أتباع جماعة بن اشرس التميري و جمع بين الثقات و قال الملوّم كلّها ضرورية  
فكلّ من لم يضطرّ إلى معرفة الله فليس بأمور بها و هو كاليهاثم و نحوها و زعم أنّ اليهود  
و النصارى و الزنادقة يصيرون يوم القيامة تراباً كاليهاثم لأنواب لهم و لا عقاب عليهم البتّة  
لأنّهم غير مأمورين أذ هم غير مضطرين إلى معرفة الله تعالى .

ج ٤ (طبع سنة ١٣٢٤ - ١٣٢٦ هـ . ق .) ص ١٦٩ :

و للمعتزلة أسام منها الثنوية سمّوا بذلك لقولهم الخير من الله و الشرّ من العبد .



# رسالة فی تصحیح لفظ الزندیق

تألیف

ابن کمال پاشا

(متوفی در سنة ۹۴۰ هـ . ق.)

[س ۱] بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ولی التوفیق، والقلوة علی التبی الثقیق، محمد الهادی الی طریق التحقیق،  
و علی آله و صحبه حاة الدین الوئیق.

و بعد: فهذه رسالة معمولة فی تصحیح لفظ الزندیق و توضیح معناه الدقیق، و ترجیح  
الکلمة الحقیق بالقبول، المطابق للقواعد و الموافق للأصول، فنقول:  
لفظ الزندیق فارسی معرب - علی ما مر - علیه آئمة اللغة - اصله زنده، أو زندی،  
علی اختلاف القولین، و الزجاج هو الأول علی ما حققناه فی رسالتنا المعمولة فی تحقیق  
التعریب، و علی الوجهین، نسبته إلی زندق.

(۱) نسخه‌ای از این رساله در **موصول** موجود است که آقای دکتر **داود الجلیلی** برای دوست  
دانستنده آقای **حسین علی محفوظ** از آن عکس برداشته است و آقای محفوظ رساله مزبور را با  
حواشی و تعلیقات محققانه برای چاپ آماده کرده است، و برای این کار تقریباً صد کتاب مراجعه نموده  
که این کتاب جز و تمثل طبع آنرا با حواشی و تعلیقات مذکوره ندارد و امید است که بزودی با طرز  
بسیار خوبی جداگانه منتشر شود. با وجود اینکه مؤلف این رساله در بسیاری از مواضع زندق بمعنی  
اعم را اراده کرده است، نه زندق بمعنی مانوی را، ولی چون مطالب آن خالی از فائده نیست و  
رساله بشملها منتشر شود فوائد آن بیشتر است تمام متن رساله با بعضی تصحیحات آقای **محفوظ**  
در اینجا نقل و طبع میشود.

(۲) **شمس الدین احمد بن سلیمان الرومی** معروف ب**ابن کمال پاشا** و **مفتی الثقلین**،  
از دانشمندان بزرگ قرن ۹ و ۱۰ هجری است. گویند بیش از ۱۲۰ تألیف داشت است (برای  
ترجمه **آحوال ابن کمال پاشا** و مراجع آن و آثار او **معجم المطبوعات**، ج ۱ ص ۲۲۷-۲۲۸ دیده شود).

و أما ما نقله الإمام المطرزی فی المغرب من ابن دزید ، أن « أسله زنده ، آی  
 يقول بدوام بقاء النحر » فمبناء على عدم الفرق بين الزنديق و الدهرى . على ما أوضح عنه  
 بقوله قبيل هذا المشقول . « و عن ثعلب ، ليس زنديق ولا فرق بين من كلام العرب » و قال  
 منناه على ما يقول العامة « ملحد و دهري » انتهى كلامه . و ستقف بأذن الله تعالى  
 على الفرق بين هذه الثلاثة .

و أما الذى ذهب اليه صاحب القاموس ، من « أنه معرب زَنْ دين » فلا وجه له  
 كما لا يخفى . و زُفد اسم كتاب اظهره مزدك رئيس الفرقة المزدكية من الفرق الثنوية  
 في زمن كسرى قياد ، و نسبت اليه اصحابه ، و هم الزنادقة . و قتله كسرى انوشيروان .  
 و المزدكية غير المانوية اصحاب ماني بن ماني<sup>(١)</sup> الحكيم الذى ظهر في زمن  
 شابور بن اردشير ، و قتله بهرام بن هرمز بن شابور ، بعد مبعث عيسى عليه السلام ،  
 مَرَّح بهذا كله الاملى فى ابتكار الافكار .

و الإمام الرازى<sup>(٢)</sup> لم يصب [س] فى عدم الفرق بين المانوية و المزدكية ، حيث  
 قال فى تفسيره الكبير الموسوم بمفاتيح العلوم<sup>(٣)</sup> : « الزنادقة [ هو ]<sup>(٤)</sup> المانوية ، و  
 كانت<sup>(٥)</sup> المزدكية يستون بذلك و مزدك هو الذى ظهر [ فى ]<sup>(٤)</sup> أيام قياد [ و كان  
 موبدان موبد . أى قاضى القضاة للمجوس ]<sup>(٤)</sup> و زعم آن الاموال و الحرم مشتركة و اظهر  
 كتاباً سقا زُفد [ و زعم آن فيه تأويل الابستا ]<sup>(٤)</sup> و هو كتاب المجوس الذى جاء به  
 زرادشت ، الذى يزعمون أنه بيَّتهم فَنسب اصحاب مزدك الى زُفد ، [ فقيل : زندي ]<sup>(٤)</sup>  
 و عرِّبت الكلمة ، فقيل [ للواحد ]<sup>(٤)</sup> : زنديق ، [ وللجماعة زنادقة ]<sup>(٤)</sup> ، الى هنا كلامه .  
 ثُمَّ إنه لم يصب فى قوله « و هو كتاب المجوس<sup>(٦)</sup> » لانه فرق بينهما على  
 ما ستقف عليه بإذن الله تعالى .

(١) كذا فى الأصل .

(٢) كذا فى الأصل و جنانكه آقاى محفوظ در تعليقات خود متذکر شده است شاید خوارزمى باشد .

(٣) تفسير امام فخر رازى بنام مفاتيح الغيب است و مفاتيح العلوم از خوارزمى میباشد .

(٤) عبارات و كلمات مبين دو قلاب را آقاى محفوظ از مفاتيح العلوم بر مثنى افزوده است و مثنى

مفاتيح العلوم در اين باب در س ١٧٩ - ١٨٠ هجری کتاب مندرج میباشد .

(٥) در اصل ، « كان » . (٦) در اصل ، « المجوسى » .

ثم إن المجوس غير الثنوية، وإن شاركهم في أصل الشرك .  
قال الأمدى في ابتكار الأفكار: «و أما الثنوية، فهم فرق خمسة :

الفرقة الأولى : المانوية .

الفرقة الثانية : المزدكية .

الفرقة الثالثة : الديسانية (١) .

الفرقة الرابعة : المرقونية .

الفرقة الخامسة : الكيوية .

و أما المجوس، فقد اتفقوا أيضاً على أن أصل العالم، التور والكلية، كمنحجب  
الثنوية . وقد اختلفوا و تفرقوا فرقا أربعة :

الفرقة الأولى : الكيهرية .

الفرقة الثانية : الزروانية .

الفرقة الثالثة : المسخية (٢) .

الفرقة الرابعة : الزرادشتية . انتهى .

وبهذا التفصيل، تبين أن صاحب المواقف، لم يصب في قوله: «واعلم أنه لا مخالف  
في هذه المسألة - بمعنى مسألة التوحيد - إلا الثنوية» .

وكذا الشريف (٣) الفاضل، لم يصب في قوله: «و المجوس منهم - بمعنى من الثنوية -  
ذهبوا إلى أن فاعل الخير، هو **يزدان**، و فاعل الشر، هو **اهرمان** (٤)» ويعنون به الشيطان،  
لما عرفت أن المجوس يفرقهم مغايرة لفرق الثنوية وإن شاركهم في أصل الشرك .  
ولما كان دين الزنادقة خارجا عن الأدبانية السماوية كلها، و ما في كتابهم من إباحة  
الأموال والنساء، والحكم باشتراك الناس فيهما، كالشركاء في الماء والكلاء، مخالفاً  
للمكتب الإلهية كلها، حتى العرب زنديقاً، و نسب إلى كتابهم، كل من خرج عن الأدبانية

(١) در أصل، «الديسانية» .

(٢) در أصل، «المسخية» .

(٣) علي بن محمد خريزاني متوفى سنة ٨١٦ هـ - ق .

(٤) در شرح المواقف، ج ٨ ص ٤٤، «أهرمن» .

السموثة بالإنكار لواحد أو أكثر من أصول الدين التي اتفق عليها الأدبان السماوية كلها، سواء كان ما أنكره، وجود الباري، قيوافى الدهرى، ولهذا لم يفرق بينه وبين الدهرى في إطلاق العامة على ما سبق بيانه - أو وحدته. و لهذا قال **الجوهري في الصحاح**: «الزندق من الثنوية»، أو علمه وحكمته، كما في قول **ابن الروندي**:

كم عاقل عاقل أعيت مذهباه و جاهل جاهل تلقاه مرزوقا

هذا الذي ترك الأوهام خائرا وصير العالم التحرير زنديقا

يعنى لو كان العالم (١) مائعا حكيماء لما كان العاقل ودى الحائل الجاهل رضى البال.

و اما إبطان الكفر، و إعلان الإسلام، فقصده لا يناسب المقام، كما لا يخفى على

ذوى الأفهام.

[س ٣] فالشارحان الفاضلان، العلامة **التهانيزي**، و **الشرىف الجرجاني**، لم يصيبا

فى اعتبار إبطان الكفر هنا، على ما صرحا به فى شرحهما للمفتاح، حيث قال: «زنديقا

اى مبطلنا للكفر نافيا للمانع الحكيم». و قال **العلامة الشيرازي** (٢) فى شرحه (٣):

« [زنديقا] لا مبطلنا للكفر، على ما قيل، لأنه اصطلاح الفقهاء، اللهم إلا أن يقال:

يجوز أن يكون (٤) الشاعر [قال] على اصطلاحهم، فكأنه لا يناسب المقام. بل قائل بالتور

و الظلمة، وعلى ما قال (٥) فى **الصحاح**: الزندق (٦) من الثنوية، و هو معرب، و الجمع

الزندقة، و الهاء عوض من (٧) الياء المحذوفة و أصله الزنداق، و قد تردى، و الإسم

الزندقة. أو نافيا للمانع الحكيم قائل: لو كان له وجود لما كان الأمر كذا و هذا أنسب

بالمقام من حيث العرف، إلى هنا كلامه. و لقد أصاب فيما قاله أولا و آخر، إلا أنه

لم يصب فى قوله: «بل قائل بالتور و الظلمة و لهذا قال فى **الصحاح**، لا فى التعليل ولا فى

المعلل، كما لا يخفى على من تأمل.

(١) در اصل چنین است و شاید «لو أن العالم» و یا «لو كان العالم» درست باشد.

(٢) **قطب الدین محمود بن مسعود بن مصلى شیرازی** که در سنه ٧١٠ هـ ق. وفات کرده است.

(٣) این شرح **بمفتاح المفتاح** موسوم است.

(٤) در اصل «يقول».

(٥) در اصل «ولهذا قال».

(٦) در اصل «و الزندق».

(٧) در اصل «من».

و قد أصلح العلامة **التفتازاني** ، في التعبير عن هذا الوجه من الغلغل حيث قال :  
 « اي قائلا يا آلهين ، احدهما خالق الخير ، و الثاني خالق الشرور و القبايح » .  
 و زاد عليه **الشريف الجرجاني** في شرحه للمفتاح : « فنسب مثل هذه الأمور  
 إلى خالق الشرور ، و هو مذهب المجوس<sup>(١)</sup> » انتهى كلامه .

و بالجملة : الزنديق في لسان العرب ، يطلق على من ينفي الباري (تعالى) ، و على  
 من ينفي الشريك له ، و على من يشكر حكمته ، غير خصوص بالأول ، كما زعمه **نعلب** ،  
 و لا الثاني ، كما هو الظاهر من كلام **الجوهري** . و الفرق بينهم وبين المرتد ، أنه قد لا  
 يكون مرتداً ، كما إذا كان زنديقا أصلياً ، غير منتقل عن دين الاسلام .

و المرتد قد لا يكون زنديقا ، كما إذا ارتد عن دين الاسلام ، و تدبّر بواحد  
 من الأديان السماوية الباطلة . و قد يجتمعان في مادة ، كما إذا كان مسلماً فتردق ،  
 فالتسبة بينهما عموم و خصوص من وجه . هذا بحسب اللفظ .

اما بحسب اصطلاح أهل الشرع ، فالفرق بينهما أظهر ، لأنهم اعتبروا في الزنديق  
 أن يكون مبطلا للكفر على ما نقلناه عن **العلامة الشيرازي** فيما سبق . و سيأتي في كلام  
**العلامة التفتازاني** أيضا ما يوافقه .

و ذلك القيد غير معتبر في مفهوم المرتد ، فأتسع<sup>(٢)</sup> دائرة الفرق ، ومع هذا فالتسبة  
 بينهما على حالها . و في الزنديق قيد آخر اعتبره . أيضا - أهل الشرع . و به - أيضا - يفارق  
 المرتد ، و هو أن يكون معترفا بنبوة نبيّا عليه السلام . صرح به **العلامة التفتازاني** في  
 شرحه للمعقاص حيث قال في تفصيل فرق الكفار : « قد<sup>(٣)</sup> أظهر أن الكفار اسم لمن لا إيمان  
 له ، فإن أظهر الأيمان ، خصّ باسم المناق ، و إن طرأ كفره بعد الإسلام ، خصّ باسم  
 المرتد لرجوعه عن الإسلام . و إن قال بآلهين أو أكثر [س٤] خصّ باسم المشرك ،  
 لإثباته<sup>(٤)</sup> الشريك في الألوهية . و إن كان متدينا ببعض الأديان و الكتب المنسوخة ،  
 خصّ باسم الكتابي ، كاليهودي<sup>(٥)</sup> و النصراني<sup>(٦)</sup> . و إن كان يقول بقدم الدهر و إسناد

(١) در اصل جنین است و صاهراً « المجوس » درست میباشد . (٢) کذا فی الاصل .

(٣) در اصل ، « وفد » . (٤) در اصل « لا یتأت » . (٥) در اصل ، « کالیهود » .

(٦) در اصل ، « و النصرانی » .

الحوادث إليه ، خصّ باسم الدهرى ، وإن كان لا يثبت البارى (تعالى) خصّ باسم المعطل ، وإن كان مع اعترافه بنبوّة النبى [صلى الله تعالى عليه وسلم] (١) أو اظهره عقائد (٢) الاّ إسلامه . يبطن عقائد هى كفر (٣) بالائتفاق ، خصّ باسم الرنديق ، وهو فى الأصل منسوب إلى زلند ، اسم كتاب اظهره هردث فى ايام قباد ، و زعم أنّه تأويل كتاب المجوس الذى جاء به زردشت (٤) الذى يزعمونه (٥) نبّهم ، الى هنا كلامه . الاّ أنّ أهل الشرع انما اعتبر (٦) القيد المذكور فى الرنديق الإسلامى ، لا فى مطلق الرنديق ، لأنّه قد يكون من المشركين ، و قد يكون من أهل النّعة ، على ما ستقف عليه إن شاء الله تعالى .

فالعلامة (٦) المذكور (٧) لم يحسن فى تفصيله الرنديق عن سائر الفرق بوجه مخصوص ببعض أقامه ، ثمّ إنّ قوله « بالائتفاق » إشارة إلى فرق آخر بينه وبين المرند ، وهو أنّ الكفر الطارىّ المعترف فى حدّ المرند ، لا يلزم أن يكون مجمعا عليه . و لذلك ترى الاختلاف بين الأئمة فى بعض المرند [ين] بخلاف الكفر المضمّر المعترف فى حدّ الرنديق .

ثمّ إنّ بفرقه بين الدهرى و المعطل ، قد ردت على صاحب المواقف ، و ذلك أنّه قال فى تفصيل الكفار : « الإنسان إمّا معترف بنبوّة محمد [صلى الله تعالى عليه وسلم] (٨) أو لا . و الثانى : إمّا معترف بالنبوّة فى الجملة ، و هم اليهود و النصارى و غيرهم . معنى : المجوس ، فإنّهم معترفون بالنبوّة ، حيث زعموا أنّ زردشت الحكيم نبى . و إمّا غير معترف بها . أصلاً . و هو إمّا معترف بالقادر المختار ، و هم البراهمة ، أو لا ، و هم الدهرية . و كان الشريف العرجانى لم يتفطن للرّد المذكور ، حيث لم يشرّح له فى شرحه . ثمّ إنّ صاحب المواقف ، لم يصب فى زعمه أن فرق البراهمة عن سائر الفرق ، بأنكرهم النبوّة على الإطلاق ، و اعترفهم بالقادر المختار ، لأنّ منهم من لا يشكر أصل النبوّة . على ما صرح به الأصل فى ابتكار الأفكار . حيث قال : « فذهب البراهمة و المناطقة و التناسخية إلى امتناع البعث عقلاً . إلاّ أنّ من البراهمة من اعترف برسالة هرون و

(١) در أصل ، « عليه السلام » . (٢) در اصل ، « شعائر » . (٣) در اصل ، « عقائد كفر » .

(٤) در أصل ، « زردشت » . (٥) در اصل ، « يزعمون أنّه » . (٦) أى ، « التنازلى » .

(٧) در أصل ، « المذكورة » . (٨) در أصل ، « عليه السلام » .

غازيمون (۱) وها : شيث و ادريس دون غيرهما . ومن هنا بين أن صاحب المواقف والملاءمة التقفازاني، لم يحسن في تفصيل فرق الكفار حيث ترك ذكر الصائفة الثناخية، وها من أسوهم العظيمة .

و أما الفرق بين الزنديق و المنافق، مع اشتراكهما في أباطان الكفر [مره]، أن الزنديق معترف بنبوة نبينا (عليه السلام) دون المنافق. وهذا الفرق بين الزنديق من أهل الإسلام و المنافق المصلح (۲) .

و أما الفرق بين الزنديق و الدهري، فيما ذكرنا : أن الدهري ينكر استناد الحوادث إلى الصانع المختار، بخلاف الزنديق .

و أما الفرق بينه و بين الملحدين الذي هو ايضا من زمرة المكفرة - على ما دل عليه قول حافظ الدين الكردي، في فتاواه الشهيرة بالبرازية : «لوقال أن الملحدين كفر» فيما مر أن الاعتراف بنبوة نبينا عليه السلام - معتبر فيه دون الملحدين، وإن لم يكن الاعتراف به أيضاً معتبراً فيه . و بأن القول بوجود الصانع المختار، معتبر فيه، دون غيره، و إن لم يكن القول بالعدم - أيضاً - معتبراً فيه .

و بهذا، أي بعدم اعتبار القول بعدم الصانع المختار في الملحدين، يفارق الملحدين الدهري . و إن لم يفارق الإمام تعاليم بينهما - على ما وقفت عليه فيما سبق - لآته من أئمة اللغة، [و] قلما يتفطن للفرق الذي اعتبره أهل الشرع .

و إضمار الكفر - أيضاً - غير معتبر في الملحدين، و به يفارق المنافق .

و الإسلام السابق - أيضاً - غير معتبر فيه، و به يفارق المرتد .

فهو، من مال عن التهج المستقيم، و عدل عن سنن القرع القويم، إلى جهة من جهات الكفر، و نحو من أنحاء الضلالة، أي نحو كل من (الحد)، بمعنى مال، يقال : ألحد في دين الله أي جار و عدل .

(۱) در اصل چنین است و در الملل و التحل (طبع سنة ۱۲۴۷ هـ ق) - در حاشیه الفصل تألیف ابن حزم، حاشیه ص ۷۷ ج ۱۰۲، «غازيمون»، حاشیه ص ۷۹، «غازيمون»، و در میان الادیان، ص ۱۲، و در الفهرست، طبع مصر، سنة ۱۳۴۸ هـ ق، ص ۴۷۹، «غازيمون» .  
(۲) کذا فی الأصل .

ومنه : « [قيل للحرى] ، قال عليه السلام : » (١) ما بين منبرى وروستى ، روضة من  
روستى الجنة ، فقال الدهرى هذا « لرى المنبر و القبر ، ولا لرى الروضة ، بكفر . » من  
الخلل ، فتأمل .

و اما نيسر الفراغ بعون الله تعالى عن تصحيح لفظ التزديق ، وتوضيح معناه لغة و  
شرعا ، فلنشرع في بيان حكمه ، فنقول و بالله التوفيق :

اعلم أن التزديق لا يخلو من أن يكون معروفا داعيا إلى الضلال ، أو لا يكون كذلك .  
و الثانى ، ما ذكره صاحب الهداية ، فى التجنيس حيث قال فى فصل حكم  
الزنادقة ، نقلا عن عيون المسائل ، للفقيه أبى الليث : « الزنادقة على ثلاثة أو جبه :  
إما أن يكون زنديقا من الأصل على الشرك ، أو يكون مسلما فتردق ، أو يكون  
ذميا فتردق .

ففى الوجه الأول ، ترك على شركه ، يعنى إن كان من المعجم : لأنه كافر أصليا .  
وفى الوجه الثانى ، يعرض عليه الإسلام ، فإن أسلم ، فيها ، و لا تقتل ، لا تمرّد .  
وفى الوجه الثالث يترك على حاله ، لأن الكفر ملكة واحدة . » إلى هنا كلامه .

و أيضا قال : « يعنى إن كان من المعجم ، لأن المشرك من العرب لا يترك على  
شركه . على ما بين فى موضعه . من أن الحكم فيه ، إما الإسلام ، أو السيف .  
وقوله فى الوجه الثانى : « يعرض ... الخ » صريح فى أن التزديق الإسلامى ،  
لا يفارق المرتد فى الحكم ، وقد نبهت على ذلك .

و إذا لم يكن [ من ] داعيا إلى الضلال ، ساعيا فى إفساد الدين ، معروفا به ، و  
الأول لا يخلو من أن يتوب بالاختيار ، ويرجع عما فيه قبل أن يؤخذ ، أو لا و الثانى بقتل  
دون الأول .

قال الفقيه (٢) : إذا تاب السارق قبل أن يؤخذ ، يقبل توبته ، ولا يقتل ، وإن أخذ  
ثم تاب ، لم يقبل توبته و كذا التزديق المعروف الداعى .

(١) عبارات میان دو قلاب و آقاي محفوظ از کتاب فتاوی البرازیه اقروده است .

(٢) شاید مقصود « دابو الليث » سابق الذكر باشد .



وقال الإمام القاضى **فخر الدين** ، قاضىخان : « و الفتوى على هذا القول » .  
 و إنما قال : « على هذا القول » ، لأنّ هنا قولاً آخر ذكره **حافظ الدين الكردي** ،  
 فى فتاواه بقوله : « [التأخر] (١) لا يستتاب ، و يقتل . و الزنديق - عند الإمام الثانى - (بمعنى :  
**أبو يوسف** - رحمه - ) يستتاب . » انتهى .

أراد بالاستتابة ، طلب التوبة ، و ذلك دليل على القبول ، و مرادهم من قبولها ،  
 قبولها قضاء باحلاق الثائب ، لا قبولها عند الله - تع - لأنّه أمر لا علم لنا به .

و بما قررنا ، تبين ما فى كلام **الاملى** ، حيث قال ، فى **ابكار الافكار** : « و فإن  
 قيل : فمن قضيتهم (٢) بكفره ، من أهل الآهواء ، ما حكمهم فى متابعتهم ، وقتلهم ، و توبتهم ؟  
 و ما حكم أموالهم ؟ قلنا حكمهم ، حكم المرتدين ، فلا تقبل منهم جزية ، ولا تؤكل  
 ذبائحهم ، ولا تنكح نساؤهم ، ولا دية على قاتل واحد منهم . و إن لحق واحد منهم -  
 بدار العرب - و سبى ، لا يشرق .

ولو تاب واحد منهم ، فإن كان ذلك ابتداء منه - من غير خوف - قبلت توبته ، و  
 إن كان ذلك خوفاً من القتل - بعد الظهور على بدعته - فقد اختلف فى قبول توبته ، فقبلها  
**الشافعى** و **أبو حنيفة** . و منع ذلك **مالك** ، و بعض أصحاب **الشافعى** ، و هو اختيار الأستاذ  
**أبو اسحق** . و لو قتل واحد منهم ، أو مات فماله خمس عند **الشافعى** ، و أبى ح (٣) .  
 و عند **مالك** ماله كلّ فى ، لا خمس فيه لأهل الخمس . ( إلى هنا كلامه ) من النخل فى  
 نقله حكم الزنديق ، على مذهبنا فتأمل .

فإن قلت كيف يكون الزنديق معروفاً داعياً إلى الضلال ، و قد اعتبر فى مفهومه  
 الشرعى ، أن يبطن الكفر ؟

قلت : لا بعد فيه ، فإن الزنديق بمؤء كفره ، و بروج عقيدته الفاسدة ، و يخرجها  
 فى الصورة الصحيحة ، و هذا معنى إبطانه الكفر ، فلا ينافى إظهاره الدعوة إلى الضلال ،  
 و كونه معروفاً بالإن [لال] . فإن قلت : أ ليس المفهوم من كلام العلامة **التفتازانى** (فى

(١) كلمة «التأخر» ازفتاوى البرازية افروده شده است .

(٢) در اصل ، قضيتهم . (٣) مقصود ، « أبو حنيفة » است .

**التلویح**، حیث قال، فی بیان رخصة **إلى حنیفة** فی إسقاط التَّظلم<sup>(۱)</sup>، **الفرآئی**؛ و قبل من غیر تعدد، و **إلا کان**<sup>(۲)</sup> مجنوناً فیداوی، **أو** زنديقا فيقتل<sup>(۳)</sup>، **أن** بقتل الزنديق حتماً؛ قلت: لا، **لأن** المراد، **أنه** يقتل، **إن** أصر على الزنديقية، كما أن المراد فی مقابلة **أنه** يداوی **إن** قبل الصلاح، **إلا** **أنه** اختصر فی الكلام، فاقصر على قدر الحاجة فی المقام، **فإن** بیان حکم الزنديق غیر مهم هناك.

و **إنا** نقرر ما فقمناه من بیان المسمى القرعى للزنديق، و حکمه [ص ۷]، فنقول: **إن** الرجل الشهير **بالتقايض**، المقبوض روحه بأمر التقايض فتوحه<sup>(۴)</sup>، **كان** زنديقاً. على التعريف الفقهي للزنديق، المنقول فی شرح المقاصد. و كان داعياً إلى الضلال، معروفاً بالاضلال، ساعياً فی فساد الدین المتین، على ما اشتهر و ثبت بشهادة ثقات من العدول، و نفاة من الفحول، و قد مر فی المنقول عن **الفتاوى الخانية**: **أن** التقوى على وجوب قتل من كان كذلك.

و العجب متع و وقف على حاله، و تأمل فی مآله، و انكشف عنده وجهها ضلاله و اضلاله ثم تردد فی امره، و ابى عن الحكم بقتله، و انزل عن جمع من آرباب القلم، و أصحاب السیف، **الذين** سموا فی إحياء الدین، و إفناء رئیس المفسدين، كيف يدعى لنفسه كما شاخا فی علم الفتوى؟! و لا يستحى من الخلائق؟! **أو** قدما راسخا فی علم التقوى؟! و لا يخاف من الخلق!

تمت الرسالة الکاملية بعون الرزاق.

(۱) در اصل، «الفاظ لزوم التظلم»، و تصویب آن بجلوت فوق از آفای محفوظ است. (۲) در اصل، «لکن». (۳) بنا بر تعقیق آفای محفوظ منصوص **التقايض العجمي** است که در زمان سلطان سلیمان قانونی از علماء اهل سنت در ترکیه بوده و «**الطريقة الجنيحية**» را بوجود آورده و عیسی را بر محمد ص تقبیل مبداه و ابن کمال پاشا، مؤلف این رساله، در هشتم صفر سنه ۹۳۴ هـ ق. (= ۳ تشرین ثانی سنه ۱۵۲۷ م.) بقتل او فتوی داده است و وی در روز بعد از آن بقتل رسیده. (۴) ظاهراً مقصود سلطان سلیمان قانونی است.

# الْمُنْتَعَبُ الْجَلِيلُ مِنْ تَعْجِيلِ مَنْ حَرَّفَ الْإِنْجِيلَ<sup>(۱)</sup>

تأليف

الشيخ أبو الفضل السمودي المالكي

(متوفى بعد از شوال سنة ٩٤٢ هـ . ق .)

س ٢٠٣-٢٠٢ (در «الباب التاسع» في المجهود من فضائح النصارى واليهود ...):  
فضيحة أخرى ترك طوائف من النصارى أكل اللحم في صيامهم وحرّموه و ذلك  
مما أحدثوه بالرأى بعد المسيح وعلاميده فانتحلوا مذهب المانوية أصحاب ماني الزنديق.  
فل الشاعر في المانوية:

(٢) تركنا اللحم (٢) للإفلا      س و القلة و الضيق

فقالوا مانويين      بقول غير تحقيق

و لو مرّنا ماني (٤)      أكلناه على الرقيق

و قد أكل الأنبياء والتّجباء من عباد الله اللحم واغتنوا به فلو كان بتحريمه أسل  
معتبر لذّكر في بمّوانهم .

(١) از طبعی که باعتناء F. J. Van Den Ham . در سنة ١٨٩٠ م . در لیسان منتشر شده است

نقل گردیده . در طبع مزبور عنوان کتاب ذکر نشده است و در مقدمه لاتینی آن نام مؤلف «**أبو الفضل**

المالکی السمودی» آمده . اما مؤلف **معجم المخطوطات** عنوان فوق را (درج ٢ س ١٧٤٠

از کتاب خود) ذکر کرده است و بنقل از **حاجی خلیفه** گوید **مالکی** در شوال سنة ٩٤٢ هـ . ق .

از تألیف کتاب خود فراغت یافته و نسبت مؤلف را بجای «السمودی» آورده است .

(٢) M : «الوافر» ، B (٣) : «الخبوم» ، A (٤) : «ولو مرّنا مانی» .

# ۷۹

کشفُ الفنون<sup>(۱)</sup>

عن

اسامی الکُتُب والفنون

تألیف

حاجی خلیفه<sup>(۲)</sup>

(۱۰۰۴ - ۱۰۶۷)

ج ۱ ص ۲۴۴:

ارتکک هو اسم کتاب مانی الثقاش و يقال له دستور المانی فیه صور غریبه و نقوش عجیبه.

ج ۳ ص ۱۴۸:

الخط المانوی مستخرج من الفارسی و الیربانی استخرجه مانی کما أن مذهبه مر کب من المجویه و النصرا تیه و حروفه زائده علی حروف العربیه و هذا القلم یکتبون به قدماء أهل ماوراء النهر کتب شرائعهم.

(۱) از طبعی که باعتماد فلوسفل (Fluegel (Gustave Leberecht) از سنه ۱۸۴۰ م تا سنه

۱۸۵۸ م. با ترجمه لاتینی، در ۷ جلد بزرگ، در لیمزباتک منتشر شده است نقل کردیده.

(۲) مصطفی بن عبدالله کاتب حلبی قسماً معینی، معروف بحاجی خلیفه از دانشندان بزرگ

و وزیر عالی زمان سلطان مراد رابع بوده است. وی در سنه ۱۰۰۴ ه. ق. در قسطنطنیه متولد

کردیده است و در سنه ۱۰۶۷ ه. ق. در همان جا وفات کرده (برای ترجمه احوال حاجی خلیفه،

و مراجع آن و آثار او، معجم المطبوعات، ج ۱ ص ۷۲۲ - ۷۲۴ دیده شود).

# ۸۰

شفاء القلیل<sup>(۱)</sup>

فیما فی کلام العرب من الدخیل

تألیف

شهاب الدین أحمد الغفاجی<sup>(۲)</sup>

(۹۷۷ - ۱۰۶۹ هـ . ق .)

ص ۱۱۲ :

زندقی پس من کلام العرب إنما تقول العرب رجل زندق وزندقی آئی شدید  
الخیل. وإذا أرادوا ما تقول له العاقبة ملحد قالوا دهری. وإذا أرادوا المسئ قالوا دهری  
بالضم للفرق بینهما. والهاء فی زنادقة و فرائضة عومن عن الباء عند سیبویه<sup>(۳)</sup>. قال ابو حاتم  
هو فارسی معرب زنده کرد آئی عمل الحیاء لا نه يقول بقاء التهرود و دامه وقال الریاشی  
هو مأخوذ من قولهم رجل زندقی آئی نگار فی الامور. وقال غیره معرب زندی آئی الحیاء.  
وقیل هو معرب زندی آئی متدین بکتاب یقال له زنده ادعی المجوس آیه کتاب زرادشت.  
ثم استعمل فی المرف لبطن<sup>(۴)</sup> الکفر و هم اصحاب هزلك الذی ظهر فی آیام قباض بن فیروز  
وقال الجوهری الزنادقة الثنویة و زندق الرجل والاسم الزندقة. و فی القاموس هو معرب  
زن دین و قبل هو و هم و الصواب معرب زنده. و فی المغرب هو من لا یؤمن بالوحدانیة و

(۱) در معجم المطبوعات نام این کتاب شفاء العلیل آمده است. در اینجا از طبعی که درست  
۱۲۸۲ هـ . ق . در مصر منتشر شده است نقل گردیده.

(۲) شهاب الدین احمد بن محمد بن عمر الغفاجی. از دانشمندان و ادیبان بزرگ حنفی  
مذهب مصر در قرن یازدهم هجری محبوب میشود. وی در سن ۹۷۷ هـ . ق . در مصر متولد گردیده  
است و در سن ۱۰۶۹ هـ . ق . در همانجا وفات کرده ( برای ترجمه احوال خطاجی و مراسم  
آن و آثار او معجم المطبوعات ج ۱ ص ۸۳۰ - ۸۳۲ دیده شود ).

(۳) کتاب سیبویه طبع بولاق سنة ۱۳۱۶ - ۱۳۱۷ هـ . ق . ج ۱ ص ۸ دیده شود.

(۴) ص ۵ امیضی .

الآخرة. وعن ثعلب هو والملحد الدهري. وعن ابن زيد هو القائل بدمام الدهر مرّ ب  
 زلفه كتاب لمزدك وخطاً بعضهم من قال إنه مرّ ب زندي لأنّ الباء لمطلق النسبة  
 والهاء لنسبة مخصوصة مثل بنجه وبنفته ولبس بشي. و لعبد الوهاب البغدادي :

بغداد دارٌ لِأهل المال طيبة      وللمفالس دار الفَنك والصيق  
 أصبحت فيها مناعاً بين أظهرهم      كما تنيُ مصحف في بيت زنديق  
 وفي المثل أطرف من زنديق .

ص ١٥٢-١٥٣ :

ظرف بفتح فسكون والعامة تنتمه وهو خطأ وقالوا من الظرف جود المهدي  
 بالظرف ويقال في المثل : ظرف زنديق . قال أبو نواس : فيه مُفَرِّقٌ وَ ظَرْفٌ زنديق .  
 لما كان الزنديق لا يمتنع من شيء نسب إلى الظرف لِمشاغفته على كلّ شيء وفلّة خلافه  
 اذ لا يخاف الله تبارك وتعالى. وكان يحيى بن زياد الحارثي الزنديق ظريفاً فكان مصلح بن  
 ابياس إذا رأى ظريفاً قال : هو والله أطرف من زنديق يعني يحيى قاله الصولي .

شرح أصول کافی<sup>(۱)</sup>

تألیف

ملا صالح مازندرانی<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنه ۱۰۸۱ هـ . ق .)

در شرح کتاب التوحید

در شرح عبارت: قال حدثنی علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابيه عن الحسن بن ابراهیم عن یونس بن عبدالرحمن عن علی بن منصور قال قال لی هشام بن الحکم کلن بمصر زندق:

الزندق معرب و الجمع الزنادقة والهاء عوض عن الياء المحذوفة و الأصل الزنادیق وقد تردق و الاسم الزندقة و المراد به الکافر الثانی للسامع و يطلق علی الثنویة و هم الذین یقولون بأن التور و الطلمه هم المدبران للعالم المؤثران فیه و منشأ شبهتهم آتیم وجدوا العالم صنفین خیرا و شرآ و هما ضدآن فانکروا أن یکون فاعل واحد یفعل الثی و ضده فأنبتو للخیر صانعا و ستوه یزدان و للشر صانعا و ستوه اهرمن و علی الذعریة... و فی مفاتیح العلوم أن الزنادقة هم المانویة و کان المزدکیة یستون بذلك و مزدک هو الذی ظهر فی ایام قباد و زعم أن الاموال و الحرم مشترکة و اظهر کتابا سماء زند او هو کتاب المبحوس الذی جاء به زردشت الذی یزعمون أنه نبی فنسب اصحاب مزدک الی زنده و اعربت الکلمة فقیل زندق و قیل هذه الکلمة معرب زندين یعنی کأن دبه و من المرأة فی العنف و هو ضعیف .

(۱) برای ترجمه احوال مؤلف این کتاب و مراجع آن و خصوصیات کتاب مزبور فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار تألیف آقای ابن یوسف شیرازی ج ۱ ص ۲۵۸ - ۲۶۰ و کتاب کشف الحجب و الاستار عن اسامی الکذب و الاسفار تألیف اعجاز حسین ص ۴۴۷ ویده شود . در اینجا از نسخه کتابخانه دانشکده حقوق نقل شده است و سنه باید از دوست دانشمند آقای محمد تقی دانش پژوه نشر کنیم که مرا بصفای این کتاب درباره مانویات متوجه کرد .

(۲) حسام الدین محمد صالح بن احمد مازندرانی .

بحار الأنوار<sup>(۱)</sup>

تأليف

مجلسی (محمد باقر)<sup>(۲)</sup>

(متوفی در ۲۷ رمضان سنه ۱۱۱۰ و با در سنه ۱۱۱۱ هـ. ق.)

ج ۲ ص ۱۶ (در قسمت ۱ اثبات الصانع ...).

مناظره زندیق مصری با امام جعفر صادق<sup>ع</sup>، بنقل از کتاب التوحید تألیف صدوق<sup>ع</sup>، مندرج است که بنقل از کتاب مزبور در جای دیگر ذکر خواهد شد.

ج ۲ ص ۱۸-۴۷، توحید المفضل مندرج میباشد که مطالب آن، درباره مانی و مانویت، در ص ۷۴-۷۵ این کتاب نقل شده است.

ج ۲ ص ۶۶ (در «باب التوحید و نفی القربک و معنی الواحد و الأحد و الصمد»):  
بنقل از احتجاج طبرسی، بروایت هشام بن الحکم، سؤال زندیقی از امام جعفر صادق<sup>ع</sup> و جواب امام مندرج است که، بنقل از کتاب مزبور، در جای دیگر نقل میشود.  
ج ۲ ص ۶۶-۶۹ (ایضا در «باب التوحید ...»):

توضیح و تحقیق أعلم أنه ع أشار فی هذا الخبر إلى إبطال مذاهب ثلث فرق من الثنویة و لتحقق أصل مذاهبهم لیتمتع ما افاده ع فی الرد علیهم: الأول مذهب الدیسانیه...  
الثانی مذهب المانویة أصحاب مانی الحکیم الذی ظهر فی زمان شابور بن اردشیر و ذلك بعد عیسی ع أخذ دینا بین المجوسیه و النصرانیة و کان یقول بنبوۃ المسیح ع و لا

(۱) این کتاب از سنه ۱۲۰۱ تا سنه ۱۲۱۲ هـ. ق. در ۲۴ جلد در طهران منتشر شد است و بعضی

از جلدات آن چند بار بطبع رسیده. در اینجا از طبع معروف بطبع کبانی نقل گردیده است.

(۲) محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی اسفهانى معروف بمجلسی، از علماء بزرگ شیعه مذهب اواخر دوره صفویه است. وی در ۲۷ رمضان سنه ۱۱۱۰ هـ. ق. و بقولی در سنه ۱۱۱۱ هـ. ق. وفات کرده. مرحوم علامه ففید محمد قزوینی در پشت جلد ۱۴ نسخه خود که اکنون در کتابخانه دانشکده ادبیات است، قول اول را «صح میداند (برای ترجمه احوال مجلسی و آثار او روضات الفضل ج ۱ ص ۱۱۸-۱۲۱، و قصص العلماء ص ۱۶۱-۱۶۹، و کشف الحجب و الاستار ص ۲۷۶، دیده شود).



يقول بشيوة موسى ع. حكى محمد بن هرون المعروف بابي عيسى الوراق أن الحكيم  
 هاني زعم أن العالم مصنوع من كب من آسطين قديمين أحدهما نور والآخر ظلمة و أنهما  
 أزليان لم يزلوا لن يزالا وأنكر وجود شيء إلا من الأصل قديما وزعم أنهما لم يزالا  
 قوتين حاسنتين سبعين بسيرين وهما مع ذلك في النفس والصوره والعدل والتدبير متضادان  
 والخير والشر متضادان نحاض الشخص والظل والنور جوهره حسن فاضل كريم صاف  
 نفى طيب الريح حسن المنظر ونفسه خيرة كريمة حليلة نافعة عالمة وفعله الخير والصلاح  
 والنفع والبرور والقرريب والتظام والاتفاق وجهته فوق. وأكثرهم على أنه مرتفع من  
 ناحية الشمال وزعم بعضهم أنه بجنب الظلمة وأجناسه خمسة أربعة منها أبدان والخامسة  
 روحها فالأبدان النار والريح والنور والماء وروحها التسم وهي تتحرك في هذه الأبدان  
 وصفاته حسنة خيرة طاهرة زكية وقال بعضهم كون النور لم يزل على مثال هذا العالم  
 له أرض وجو وأرض النور لم تزل لطيفة على غير صورة هذه الأرض بل على صورة جرم الشمس  
 وشعاعها كشعاع الشمس ورائحتها طيبة لطيفة رائحة والوانها ألوان فوس قرح. وقال  
 بعضهم ولا شيء إلا الجسم والأجسام على ثلاثة أنواع أرض النور وهي خمسة وهناك جسم  
 آخر أظف منه وهو الجو وهو نفس النور وجسم آخر أظف منه وهو التسم وهو روح  
 النور قال ولم يزل يولد ملائكة وآلهة أولياء ليس على سبيل المناكحة بل كما يتولد  
 الحكمة من الحكيم والتطق العيب من الناطق وملك ذلك العالم هو روحه وبجمع عالمه  
 الخير والحمد والنور. أما الظلمة فجوهرها قبيح ناقص لئيم كدر خبيث منتن الريح  
 قبيح المنظر ونفسها شريرة لئيمة سفينة ضارة جاهلة وفعلها الشر والفساد والشر والغم  
 والشوش والإختلاف وجهتها تحت وأكثرهم على أنها متعطة من جانب الجنوب و  
 زعم بعضهم أنها بجنب النور وأجناسها خمسة أربعة منها أبدان والخامسة روحها فالأبدان  
 هي الحريق والظلمة والسوم والصبات وروحها الدخان وهو يتحرك في هذه الأبدان. و  
 أما صفاتها فهي خبيثة شريرة بخسة دنسة وقال بعضهم كون الظلمة لم يزل على مثال هذا  
 العالم له أرض وجو فأرض الظلمة لم تزل كسيفة على غير صورة هذه الأرض بل هي أكثف و  
 أصلب ورائحتها كريهة انثن الروائح والوانها السواد وقال بعضهم ولا شيء إلا الجسم  
 والأجسام على ثلاثة أنواع: أرض الظلمة وجسم آخر أظلم منه وهو الدخان وجسم آخر

أخلم منه وهو السموم . قال و لم ينزل تولد الظلمة شياطين و عفاريت لا على سبيل المناكحة بل كما يتولد الحشرات من المفونات الفذرة قبل و ملك ذات العالم هو روحه و يجمع عالمه النور و الذميمة و الظلمة ثم اختلفت المانوية في المزاج و سببه و الغلاص و سببه قال بعضهم أن النور و الظلام مترجا بالخبض و الاتفاق لا بالقصد و الاختيار و قال أكثرهم أن سبب الامتزاج أن أبدان الظلمة تشاغل عن روحها بعض التشاغل فنظرت الروح فرأت الأبدان على عرجة النور فأجابتها لإسراعها إلى النور فلما رأى ذلك ملك النور وجه إليها ملكا من ملائكته في خمسة أجزاء من اجناسها الخمسة فأختلعت الخمسة التوروية بالخمسة الظلامية فخالط الدخان النسيم و آتوا الحيوية و الروح في هذا العالم من النسيم و الهلاك و الآفات من الدخان و خالط الحريق النار و النور الظلمة و السموم الريح و القباب الماء فما في العالم من منفعة و خير و بركة فمن اجناس النور و ما فيه من مضرة و شر و فساد فمن اجناس الظلمة فلما رأى ملك النور هذا الامتزاج أمر ملكا من ملائكته فخلق هذا العالم على هذه الهيئة ليخلص اجناس النور من اجناس الظلمة و آتوا سائر النسيم و التجووم و القمر لاستنقاء اجزاء النور من اجزاء الظلمة هذا ما ذكر الشهرستاني<sup>(۱)</sup> من تعقيق مذهبهم مع خرافات آخر نقلها عنهم . قال ابن أبي الحديد<sup>(۲)</sup> قالت المانوية إن النور لانهاية له من جهة فوق و آتيا من جهة تحت فله نهاية و الظلمة لانهاية لها من جهة أسفل و آتيا من جهة فوق فلها نهاية و كان النور و الظلمة هكذا قبل خلق العالم بينهما فرجة و أن بعض اجزاء النور اقتطم تلك الفرجة لينظر إلى الظلمة فأشرقت<sup>(۳)</sup> الظلمة فأقبل عالم كثير من النور فجاءت<sup>(۴)</sup> الظلمة ليتخلص المأمورين<sup>(۵)</sup> من تلك الأجزاء و طالت الحرب و اختلف كثير من اجزاء النور بكثير من اجزاء الظلمة فاقضى حكمة نور الأنوار و هو الباري سبحانه عندهم أن عمل الأرض من لحوم القتلى و الجبال من عظامهم و البحار

(۱) مطالب شهرستاني در باره مانی و مانویت در ص ۲۴۰ - ۲۴۵ این کتاب مندرج است .

(۲) مطالب ابن ابی الحديد در باره مانی و مانویت در ص ۲۶۶ - ۲۶۸ این کتاب مندرج است .

(۳) در شرح نهج البلاغة ، چنانکه در ص ۲۶۷ همین کتاب گذشت ص ۱۰ « فاشرقت » .

(۴) در شرح نهج البلاغة ( ص ۲۶۷ همین کتاب ) ص ۱۰ « فاجاب » .

(۵) در شرح نهج البلاغة ( ص ۲۶۷ همین کتاب ) ص ۱۰ « ليتخلص المأمورين » .

من صديدهم ودمائهم و السماء من جلودهم وخلق الشمس و القمر و سببرهما لا يستغفاء ما  
فى العالم من أجزاء التور المختلفة بأجزاء الكلمة وجعل حول العالم خندقا خارج الفلك  
الأعلى يطرح فيه الطالام المستغفى<sup>(١)</sup> فهو لا يزال يزيد وبتضايف و بكثرة فى ذلك الخندق و  
هو طالام سرف قد استغفى<sup>(٢)</sup> نور و أما التور المستخلص فليحق بعد الاستغفاء<sup>(٣)</sup> بعالم الأنوار  
فلا تزال الأفلاك متحركة و العالم مستمرا إلى أن يتم استغفاء<sup>(٤)</sup> التور الممتزج و حينئذ  
يبقى من التور الممتزج شئ منعقد باطل<sup>(٥)</sup> لا تقدر التيران على استغفائه<sup>(٦)</sup> فمند ذلك  
تسقط الأجسام العالية و هى الأفلاك على الأجسام السافلة و هى الارضون و نفور<sup>(٧)</sup> [بار] <sup>(٨)</sup>  
و تضطرم فى تلك الأسافل و هى السمة بجهنم و يكون الاضطرام مقدارا ألف و أربعمائة سنة  
فتحلل بتلك النار تلك الأجزاء المنعقدة من التور الممتزجة بأجزاء الكلمة التى عجز  
الشمس و القمر عن استغفائها<sup>(٩)</sup> فيرتفع إلى عالم الأنوار و يبطل [العالم] <sup>(١٠)</sup> حينئذ و  
يعود التور كله إلى حاله الأولى<sup>(١١)</sup> قبل الامتزاج و كذلك الكلمة .

اقول لما عرفت هذا المذهب الشخيفة المزخرفة التى يغنى تقريرها عن التعرض  
لإبطالها و تزيفها فلنرجع إلى توضيح الخبر فنقول بظاهر من كلامه ع أن الديانانية  
قالوا بقدم الطينة أى الكلمة و بحدوث الامتزاج ... و أما المانوية فيظهر من كلامه ع  
فى تقرير مذهبهم غير ما مر من نقل الثاقفين لمذهبهم و لا عبرة بنقلهم فأمرهم كثيرا ما ينسبون  
أشياء إلى جماعة من الشيعة و غيرهم مما قد تعلم خلافها مع أنه يحتمل أن يكون كلامهم

(١) رد شرح نهج البلاغة ( ص ٢٦٧ حين كتاب ) ، « المستغفى » .

(٢) رد شرح نهج البلاغة ( ص ٢٦٧ حين كتاب ) ، « قد استغفى » .

(٣) رد شرح نهج البلاغة ( ص ٢٦٧ حين كتاب ) ، « الاستغفاء » .

(٤) رد شرح نهج البلاغة ( ص ٢٦٧ حين كتاب ) ، « استغفاه » .

(٥) رد شرح نهج البلاغة ( ص ٢٦٧ حين كتاب ) ، « شئ » ، « يدبر » ، « فينعقد » ، « بالظلمة » .

(٦) رد شرح نهج البلاغة ( ص ٢٦٧ حين كتاب ) ، « استغفائه » .

(٧) رد شرح نهج البلاغة ( ص ٢٦٧ حين كتاب ) ، « تور » .

(٨) كلمة « نار » از شرح نهج البلاغة افزوده شده است .

(٩) رد شرح نهج البلاغة ( ص ٢٦٨ حين كتاب ) ، « استغفائها » .

(١٠) كلمة « عالم » از شرح نهج البلاغة افزوده شده است .

(١١) رد شرح نهج البلاغة ( ص ٢٦٨ حين كتاب ) ، « الأول » .

مرموزا وعلم أن مرادهم بالتور الروح وبالظلمة الجسد والتور هو الرب تعالى ويؤيده أنه كان الملعون نصرايا ومذهب النصارى في المسيح قريب من ذلك ويحتمل أن يكون ما ذكره عن مذهب الجماعة من قضايتهم ثم غيروه إلى ما نقل عنهم وكون التور أسيرا للظلمة يحتمل أن يكون كناية عن عدم استقلاله في التدبير ومعارضة اهرمن له في كثير مما يريد وقد استدلل على بطلان مذهبهم بوجوه:

**الاول** أن لا يكون الناس قادرين على ترك الشرور والمساوى والمعاصي لأنّها من فعل الجسد الذي هو الظلمة ولا يتأقّى منه الخير فلا يستحق أحد الملامة على الشر لكونه مجبورا عليه وقد نراه يلمون الناس على الشرور والمساوى ، فهذا دليل على بطلان مذهبهم .

**الثاني** أنهم يستحسنون التضرع إلى الرب تعالى وعبادته والاستعانة به وأمثال تلك الأعمال فعل الروح الذي هو الرب بزعمهم فكيف يعيد نفسه ويستعين بنفسه ويتضرع إليها وإن قالوا إنه يتضرع إلى الظلمة فكيف يليق بالرب أن يستعبد بغيره .

**الثالث** أنه يلزم أن لا يجوز أن يقول أحد لأحد أحسنت ولا أسأت فهذا باطل اتفاقا وبديهة وأما بيان الملازمة فلأن الحاكم بذلك إما التور أو الظلمة إذ المفروض أنه لاشئ غيرها وكلاهما باطلان . أما الأول فلأن الظاهر من هذا الكلام المغايرة بين المادح والممدوح والمفروض اتحادهما ويحتمل أن يكون هذا منبها على ما يحكم به العقل بديهة من المغايرة بين الأشخاص مع أنهم يقولون بأن أرواح جميع الخلق شخص واحد هو التور وهو الرب تعالى وهذا قريب من الوحدة التي قالت به الصوفية . وأما الثاني فلأن الظلمة فعلها الأسماء وتعدّها حسنة فكيف تحكم بقبحها ويمكن تقرير الملازمة بوجه آخر بأن يقال ظاهر أن التحسين والتشجيع من فعل التور ولا يتصور منه شئ منهما لأن المخاطب في أسأت هو الظلمة وهو مجبور على فعل الفبيح بزعمهم فلا يستحق اللوم وهو المراد بقوله وذلك فعلها . والمخاطب في أحسنت هو التور لأن الحسن فعله فيتحده المادح والممدوح .

**الرابع** أنهم يحكمون بأن التور هو الرب تعالى ويجب على هذا أن يكون أقوى وأحكم وأنق من الظلمة التي هي مخلوقة ويلزمهم بمقتضى أقوالهم الفاسدة عكس ذلك

لأنَّ الأبدان عندهم من فعل القلْمة ولا تحكّم بقدره الرَّبُّ وعلمه وحكمته إلا بما تشاهد من تلك الأبدان المختلفة والأشجار والطيور والدواب ولا تشاهد مِنّا يقولون من الأرواح شيئاً فيلزمهم على قياس ذلك أن تكون القلْمة إياها قادراً حكيمًا عليهما .  
ف قوله ع من صور مبتدأ و قوله يجب أن يكون إياها خبره و قوله كَلَّ شَيْءٌ معطوفه على قوله هذا الخلق .

الخاص من قولهم بأنَّ التَّور في حبس القلْمة يشافي القول بربوبية (١) لأنَّ كونه محبوساً يستلزم عجزه ونقصه وكُلُّ منهما يشافي الربوبية كما مرَّ وما ادَّعوا من أنَّه في القيامه بقلب التَّور عليها فمع أنَّه يشفع في دفع الفساد فهو دعوى من غير حجة و أيضاً يلزمهم أن لا يكون للتَّور فعل لأنَّه أسير وإن قالوا بأنَّ له أيضاً فعلاً من الخلق والتدبير فليس بأسير لأنَّ العقل يحكم بأنَّ الخالق المدبِّر لا يبد من أن يكون عزيزاً متيناً قادراً فاهراً على كَلِّ من سواه فلما ثبت على قياس قولهم أنَّه أسير فيلزمهم بما قررنا أن يكون ما في العالم من الإحسان والغير أيضاً من فعل القلْمة فإنَّ حكموا باستحالة ذلك أي كون الغير من القلْمة فقط بطل أصل كلامهم وهو الحكم بتوزيع الخلق وثبت ما قلناه أن الرَّبَّ تعالى واحداً لا يشاركه ولا يضاهيه في مُلكه أحد ...

هيس ، بنقل از تفسیر علی بن ابراهیم ، آمده است :

ثمَّ ردَّ على الثنوية الذين قالوا يأتين فقال تع ما اتخذ الله من ولد وما كان معه من إله إذا لذهب كلَّ إله بما خلق ولعل بعضهم على بعض (٢) قال لو كان إلهين كما زعمتم لكانا يخلقان فيخلق هذا ولا يخلق هذا و يريد هذا ولا يريد هذا ولطلب كل واحد منهما الغلبة وإذا أراد أحدهما خلق إنسان وأراد الآخر خلق بهيمة فيكون إنساناً وبهيمة في حالة واحدة وهذا غير موجود فلما بطل هذا ثبت التدبير والصنع لواحد و دلَّ أيضاً التدبير و ثباته وقوام بعضه ببعض على أنَّ الصانع واحد جلَّ جلاله وذلك قوله ما اتخذ الله من ولد الآية ثمَّ قال آتينا سبحانه الله عَمَّا يصفون .

ج ٢ ص ٧٢ ( باب التوحيد و نفى التريك ... ) :

(١) ط ٥٠٠ بربوبية .

(٢) آية ٩١ سورة ٢٤ ( المؤمنون ) .

بنقل از **توحید صدوق** مطالبی در ردّ ثنویان مندرج است، که بنقل از کتاب مذکور، در جای دیگر ذکر خواهد شد.

و سپس بنقل از **کتاب الاحتجاج**، بر روایت **هشام بن الحکم**، سؤال زندقه‌ای از امام **جعفر صادق ع** و جواب امام در ردّ او، منقول است که در جای دیگر از این کتاب، بنقل از کتاب مزبور، مندرج می‌باشد.

ج ۲ ص ۷۳ - ۷۶ :

مطالبی در ردّ ثنویت مندرج است.

ج ۴ ص ۶۹ و ۷۱ (در «باب احتجاجات الثبیّ سلی الله علیه وآله علی الزنادقة و الثنویّة و الفرق الباطلة»):

احتجاجات بی‌مبهره بر ثنویان، بنقل از کتاب **الاحتجاج**، مندرج می‌باشد که در جای دیگر از این کتاب، بنقل از کتاب مذکور، نقل شده است.

ج ۴ ص ۱۳۲ (در «باب احتجاج الصادق علیه السلام علی الذّیّ بساتینه و مناظرته مع الزّنادقة»):

بنقل از کتاب **الاحتجاج**، مطالبی درباره عقاید مانویان و ردّ آنها مذکور است، که عین مطالب مذکوره در ج ۲ ص ۶۶ (باب التّوحید و نفی الشّریک...) می‌باشد و بنقل از کتاب مذکور در جای دیگر از این کتاب مندرج است.

ج ۴ ص ۱۳۹ - ۱۴۱ (در «باب احتجاج الصادق علیه السلام علی الزّنادقة و المخالفین و مناظرانه معهم»):

احتجاجاتی در ردّ بعضی اشخاص، که عنوان زنادقة بساتینها داده شده، و این ابی العوجاء مندرج است.

جامع التعريب بالطريق القريب<sup>(۱)</sup>  
(مجهول المؤلف)

الزبدیق هو الغائل ببقاء الدهر و هو بالفارسیة زند کز (۲). والزبدقة السبق و منه الزبدیق لأنه ضیق علی نفسه و قال الجوهري: الزبدیق من التنبؤ و هو معرب و الجمع الزنادقة و الهاء عوض من الباء المحذوفة و أصله نادیق (۳) و قد تردق و الاسم الزبدقة. و لفظ سیویه الهاء فی فرادقة (۴) و فرازته (۵) عوض من الباء فی زندیق و فرزین. قبلو السواب عربا (۶) زندیق و فرازین إذا التمیض بكون بین المفرد و الجمع فتدبر. و عند الفراء أن الزبدیق هو الذي لا یامن (۷) بالله تعالى و لا بالبعث قال و احسبني سمعت بزندق التهم إذا أخرج عن الهدف فيكون الزبدیق من هذا كما أنه عند عن الذین الحق إلى غیره و قال ابن درید قال ابو حاتم الزبدیق فارسی معرب كأن أصله عندهم زند کرد و زنده الحیاء (۸) و کرد العمل به معنی يقول بدوام الدهر و قال ابو حاتم

(۱) نسخه ای از این کتاب بشماره ۶۰۱۰ در «مکتبه الاوقاف العامة بغداد» موجود است که تاراج کتابت آن سنه ۱۲۰۲ هـ. ق. است و در «الکشاف عن مخطوطات خزائن کتب الاوقاف» تألیف محمد اسعد طلس، طبع بغداد، سنه ۱۳۷۲ هـ. ق. (= ۱۹۵۳ م.) ص ۱۷۲-۱۷۳، شماره ۲۲۵۸ و در «فهارس المکتبه العربیة فی الخافین» تألیف یوسف اسعد داغر، طبع بیروت، سنه ۱۹۴۷ م. ص ۵۷، ذکر آن آمده است. مطالب فوق را آقای ناجی علی المحفوظ از نسخه مزبور استخراج کرده است و برای برادر دانشمند خود آقای حسین علی المحفوظ فرستاده و ایشان آنها را بمن داده اند. آقای محفوظ در استخراج خود لغات را کاملاً رعایت کرده است و بعضی کلمات را، باینکه نادرست بودن آنها معقن می باشد، چنانکه بوده است نقل کرده و بتصحیح آنها نیرداخته و خود در این باب نوشته است: «کتابت الکلمات كما کتبت فی الکتاب».

- (۲) ظ ۰۰ زند کرد. (۳) ظ ۰۰ زندیق. (۴) ظ ۰۰ زندقة. (۵) ظ ۰۰ «فرازته». کتاب سیویه، طبع مصر، سنه ۱۳۱۶-۱۳۱۷ هـ. ق. ج ۱ ص ۸۰. (۶) ظ ۰۰ «عندنا». دیده شود. (۷) ظ ۰۰ «یؤمن». (۸) ظ ۰۰ «الحیاء».

سألت الرياشي أو غيره عن اشتقاق الزنديق فقال يقال رجل زنديق إذا كان نظارا في الأمور . الصفاني (١) قيل الزنديق الذي يقول بالتور و القلمة و قيل هو الذي لا يامن (٢) بالآخرة و الربوبية و قيل هو زنديق أي دين المرأة و في بعض التواريخ القديمة الأصل في تسمية الزنديقة أن يهرام ملك الفرس ظهر في أيامه شخص ماموني (٣) و أظهر الزنديقة فأضيفت إليه و ذلك أن الفرس كان لهم كتاب يستعملونه البناء (٤) و كان له شرح يسمى الزند و كان من آثامهم زيادة على كتابهم سموه زندا (٥) فلما جاءت العرب أخذت هذا المعنى من الفرس فترسمو قال الزنديق و في مفاتيح العلوم للمخوارزمي: الزنادقة هم المامونية (٦) و كان (٧) المزدكية يستعملون بذلك و مزدك هو الذي ظهر في أيامه قباد (٨) و كان موبدان موبد أي قاضي قضاء المجوس (٩) زعم أن الأموال و الحرم مشتركة و أظهر كتابا فيه تأويل أو ذى سنا (١٠) و هو كتاب المجوس الذي جاء به زردشت (١١) الذي يزعمون أنه نبينهم فنسب زنادقه فرديبه (١٢) جنس من المجوس ينسبون إلى رجل كان يسمى افرند خرج برستاق جوان (١٣) من رساتيق نيسابور بقسمه شروافه بعد ظهور (١٤) الإسلام و جاءت (١٥) بكتاب خالف المجوس في كثير من شرائعهم و تبعه خلق منهم و في ضياء العلوم الزنديق العالم من الفلاسفة معناه زدن و وفق (١٦) .

- (١) شاید « قال الصفاني » .
- (٢) ظ . . . يؤمن » .
- (٣) كذا بالنقول عن الأصل .
- (٤) ظ . . . البستا » یا « البستاه » .
- (٥) شاید « زنديقه » (چنانکه در ص ۳۹۰ همین کتاب « بنقل از تاریخ ابن خلدون » گذشت) .
- (٦) ظ . . . المامونية » (چنانکه در صفحه ۱۸۰ همین کتاب « بنقل از مفاتيح العلوم » گذشت) .
- (٧) در مفاتيح العلوم » (چنانکه در ص ۱۸۰ همین کتاب گذشت) « کانت » .
- (٨) ظ . . . آتام قباد » (چنانکه در صفحه ۱۸۰ همین کتاب « بنقل از مفاتيح العلوم » گذشت) .
- (٩) در مفاتيح العلوم » (چنانکه در ص ۱۸۰ این کتاب گذشت) « قاضي القضاء للمجوس » .
- (١٠) ظ . . . الابستا » (چنانکه در ص ۱۸۰ همین کتاب « بنقل از مفاتيح العلوم » گذشت) .
- (١١) ظ . . . زرادشت » (چنانکه در ص ۱۸۰ همین کتاب « بنقل از مفاتيح العلوم » گذشت) .
- (١٢) کذا بالنقول عن الأصل .
- (١٣) کذا بالنقول عن الأصل .
- (١٤) ظ . . . ظهور » .
- (١٥) ظ . . . جاء » .
- (١٦) کذا بالنقول عن الأصل .



تاج القروس<sup>(۱)</sup>  
 من شرح جواهر القاموس  
 تأليف  
 مرتضى الزبيدي<sup>(۲)</sup>  
 ( ۱۱۴۵ - ۱۲۰۵ هـ ق. )

ج ۶ ص ۳۷۳ :

(الزبدى بالضم) أحمله الجماعة وهو (لغة في الصندوق) كما قالوا «الزبد» فى  
 «الفسد» وقد تقدم. قال شيخنا نفاير. مع الزبدى باختلاف الزوائد لا يقتضى أفراده بالترجمة  
 و أصول كل منهما «زبد» أو «زبدى» فالأولى جمعها فم، ترجمة واحدة إلا أن يقال  
 «الزبدى» عربى و ورد فى كلامهم و «الزبدى» لفظ أعجمى ففرقها لذلك و فيه نظر .  
 (الزبدى بالكسر من التثنية) كما فى الصحاح (أو) هو (القائد بالثور والعلامة) كما فى  
 العباب (أو) من لا يؤمن بالآخرة وبالزبونية) وفى التهذيب ووحداثة الخالق (أو) من  
 يهمل الكفر و يظهر الإيمان) قال شيخنا و الفرق بينه و بين المنافق مشكل جدا كما  
 فى حواشى الدلائل عبد الحكيم على تفسير البيضاوى (أو) هو معرب زبدى أى دين المرأة)  
 نقله الصاغاني هكذا و قال الخفاجى فى شفاء الغليل بل القول أنه معرب زبد و فى  
 اللسان «الزبدى» الغائل ببقاء الذهب فارسى معرب وهو بالفارسية «زبد» أى يقول بدوام

( ۱ ) این کتاب در حدود سنه ۱۱۸۹ هـ ق. و بقول سنه ۱۱۸۵ هـ ق. تألیف شده است و در  
 سنه ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ هـ ق. در ده جلد در مصر، ضعیف و نشر گردیده.

( ۲ ) ابوالفیض محمد بن محمد بن عبد الرزاق الشهير بالزبدى مرتضى الحسينى  
 اليماني الزبيدي الحنفى، که در سنه ۱۱۴۵ هـ ق. در یمن متولد شده است و در  
 ۱۱۶۶ هـ ق. بمصر رفته است و در سنه ۱۲۰۵ هـ ق. در همان جا وفات کرده (برای ترجمه احوال  
 زبیدی و آثار او معجم المطبوعات ج ۲ ص ۱۷۲۶ - ۱۷۲۸ دیده شود).

بقاء الدهر . قلت و الصواب أن الزنديق نسبة إلى الزند و هو كتاب مائى المجوسى الذى كان فى زمن بهرام بن هرمين سابور و يدعى متابعة المسيح عليه السلام و أراد الصيت فوضع هذا الكتاب وخبأه فى شجرة ثم أستخرجه و الزند بفتحهم التفسير يعنى هذا تفسير لكتاب ذرادشت (١) الفارسى و اعتقد فيه الإلهين النور و الظلمة . النور يخلق الخير و الظلمة يخلق الشر و حرّم أتيان النساء لأن أصل الشهوة من الشيطان ولا يتولد من الشهوة إلا الخبيث و أباح اللواط لا تقطاع النسل و حرّم ذبح الحيوانات و أنا ماتت حلّ آكلها و كان قد بقيت منهم طائفة بنواحي الترك والصين و أطراف العراق و كرمات إلى آيام معروف (٢) الرشيد فأحرق كتابه و قلنسوة له كانت معهم و أكثر القتل فيهم و أنقطع آثرهم و الحمد لله على ذلك ( ج زنادقة أو زناديق ) و فى الصحاح الجمع الزنادقة و الهاء عوض من الياء المحذوفة و أصلها الزناديق ( وقد زندق ) سار زنديقا ( و الاسم الزندقة ) نقله الجوهري ( و ) قال ثعلب ليس زنديق ولا فرزين من كلام العرب و أما تقول العرب ( رجل زنديق ) كذا فى نسخ و هو غلط صوابه رجل زندق أى كجهمفر كما هو نص ثعلب فى اللسان و العياض ( و ) كذا ( زندقى ) إذا كان ( شديد البخل ) قال قاندا أراد أن العرب معنى ما تقول العامة قالوا : « الملحد » و « دهري » و مما يستدرك عليه الزندقة الضيق و قيل ومنه الزنديق لأنّه ضيق على نفسه كما فى اللسان .

( ١ ) در أصل مطبوع جنين است .

( ٢ ) مؤ . « هرون » .

## استدراك

دو جریان طبع این کتاب ، در بعضی کتابها ، بطلایی در باره مانی و مانویت پر خورده و یا دوستان دانشمند محقق مراد آنها متوجه گردند و چون ترتیب نقل در این کتاب مبنی بر ترتیب تاریخ وفات مؤلفان و یا تاریخ تألیف کتابهاست و در آن هنگام وقت طبع آنها گذشته بود در جای خود چاپ نگردید و در نظر گرفته شد بعنوان استدراك طبع شود . حال مطالب مزبور با همان روش از قهیمترین مرجع با رعایت ترتیب تاریخی از این بیحد دوج میشود ولی اگر شرح شعر یا مطلبی باشد از این روش مستثنی است و بلافاصله بعد از شعر و مطلب مزبور نقل میگردد . اگر چه مطالب دیگر از جهت تاریخ بر آن مقدم باشد مثلاً متون از شرح دیوان هندی ، تألیف عکبری ، پس از اشعار نقل شده از دیوان هندی خواهد بود و شماره مریدان بنامه شماره های مرجعهای قبلی است و اگر از کتابی نقل شود که قبلاً از آن نقل شده باشد کتاب مزبور بدون شماره خواهد بود .

# ۸۵

کتاب<sup>(۱)</sup>

سیبویه<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنه ۱۸۰ هـ . ق .)

ج ۱ ص ۸ ( در « هذا باب ما يكون من الأعراس » ) :  
و العوض قولهم زنادقة و زناديق و فزازسة و فزازين حذفوا الياء و عوضوا  
الهاء ....

---

(۱) از طبعی که در سنه ۱۲۱۶ - ۱۳۱۸ هـ . ق . در **یولاق مصر** ، در دو جلد ، منتشر شده  
است نقل گردیده .

(۲) **ابو بشر** ، و بقولی **ابو الحسن** ، **عمرو بن عثمان بن کثیر** ( یا کثیر ) فارسی پیشای  
ملقب **بسیبویه** از بزرگان و قداما علماء علم نحو در قرن دوم هجری محبوب میشود و او را **إمام**  
**اللغة** گفته اند ( برای ترجمه احوال **سیبویه** و مراجع آن و آثار او **معجم المطبوعات** ، ج ۲  
ص ۱۰۷۰ ، دیده شود ) .

# ۸۶

دیوان (۱)

ابی نواس (۲)

(۱۴۵ - اواخر قرن دوم هجری)

س ۱۸۰-۱۸۱ | طبع اسکند آصف در سنه ۱۸۹۸ م. (= س ۵۴۳ طبع سنه

۱۹۵۳ م.) :

شلال ابان

چالت یوماً ابانا لا در در ابان

الی آخر الهجائیة (۲) .

---

(۱) به خطی که از این دیوان در سنه ۱۸۹۸ م. و در مارس سنه ۱۹۵۳ م. در مصر منتشر شده است رجوع شود .

(۲) ابوعلی حسن بن هانی بن عبدالاول بن صباح الحکمی معروف بامی نواس از شعرای معروف قرن دوم هجری میباشد ، وی در سنه ۱۴۵ ه. ق. متولد شده است و وفات او را از سنه ۱۹۰ تا ۱۹۹ ه. ق. گفته اند . (برای ترجمه اشعار ابونواس و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱ س ۳۵۱ - ۳۵۲ و دائرة المعارف اسلامی ، دیده شود ) .

(۳) نامه این هجائیة بعنوان « هجائیة فی ابان و البنادقة » در ضمن مطالب نقل شده از کتاب الحیوان ، تألیف جاحظ ، در س ۹۳ - ۹۴ همین کتاب مندرج است .

# ۸۷

شرح دیوان<sup>(۱)</sup>

ابی نواس

تألیف

ابو عبد الله حمزة بن الحسن الأصفهانی

(دربکی از سالهای ۱۳۵۰ بین ۱۳۶۰ هجری در گذشته است)

ج ۳ ورق - ۱۹۷ :

لما ورد علی ابی نواس کتاب ابن فهیم بدعوه الی مذهب المانویۃ کتب الیه

فی الجواب :

یا ابن فهیم ربّ علیّ ثقیلٌ وأحتمالی ربّین امرٌ جلیلٌ

فادعُ غیری الی عبادة ربّی... بن فالتی بواحد مشغول .

ج ۳ ورق ۱۸۵ - ۱۸۶ :

ذکر محمد بن عبد الله أن ابانواس كان منصرفا من بعض الماخورات فمرّ  
بمسجد قد أقیم صلوة المغرب فدخل فاصطفّ مع الناس فلما فرغ الإمام من قراءة  
أم الكتاب ابتداء فقال قل: يا أيها الکافرون فقال ابو نواس من خلفه ليترك. فاجتمعوا علیه  
ورفعوه الی صاحب الشرطة و شهدوا علیه بالزندقة فاحضروا حمديوه صاحب الزنادقة  
فقال هذا رجل بقول ما يعتقده قالوا فامتنحنه فخطّ له حمديوه سورة مانی و قال أبسق  
عليه فاهوى بيده الی فيه و قا ( کذا ) عليها فحکى سبيله .

(۱) دیوان مزبور در کتابخانه ملی پاریس موجود است و چند آن که مخالفان از آن نقل شده است  
در فهرست کتب خطی عربی کتابخانه مذکور. تألیف بلوشه E. Blochet (منبع پاریس سنه  
۱۹۲۵ م.) ص ۲۶. شماره ۴۸۳۶ ثبت است. در اینجا باید از دانشمند محقق آقای هجینی  
میوی بسیار تشکر کنیم که مطالب فوق را که برای خود از کتاب مذکور اخذ کرده و در اختیار  
من گذاشته .

(۲) برای ترجمه اشعار حمزه و مراجع آن و آثار او دائرة المعارف اسلامی دیده شود .

# ۸۸

کتاب

الرَّادِ عَلَى الزَّانِقَةِ وَالْجَهْمِيَّةِ<sup>(۱)</sup>

فِيمَا شَكَّكَ فِيهِ مِنَ الْقُرْآنِ

تأليف

احمد بن حنبل<sup>(۲)</sup>

(۱۶۴ - ۲۴۱ هـ ق .)

(۱) رساله ایست در ردّ زنادقه و جهمتی که با مقدمه محققان مفتی از قوام الدین لاسی در

دارالفنون الهیات فاکولته سی مجموعه سی ( سال دوم ، شماره ۶۵ ، ص ۴۱۳ -

۴۲۷ ) با چاپ عکسی منتشر شده است و چون ظاهراً منصور از زنادقه ای که در این رساله ذکر شده

است زنادقه بمعنی اعم است تا زنادقه بمعنی مانویان مطالب آن اینجا نقل نگردید و فقط با اشاره بنام این

رساله اکتفاء شد تا هر کس بخواهد به مجموعه مذکوره مراجعه کند .

(۲) امام ابو عبد الله احمد بن محمد بن هلال (نسب او به هلالان منتهی میشود) شیانی مروزی ،

پیشوای مذهب حنبلی ( برای ترجمه احوال احمد بن حنبل و مراجع آن و آثار او معجم

المطبوعات ، ج ۱ ص ۸۹ - ۹۰ ، دیده شود) .

کتاب الْمُعْجَر (۱)

تألیف

مُحَمَّد بن حَبِیب البَغْدَادِی (۲)

(متوفی در سنه ۸۴۵ ق .)

ص ۱۶۱ :

زنادقة قریش

ابو سفیان بن حرب ، أسلم . وعقبة بن ابی معیط ، ضربت عنقه سبراً . و ابی بن خلف الجمعی ، قتله رسول الله صلى الله عليه بيده يوم احد . و النضر بن الحارث بن كلدة أخو بني عبد الدار ، ضرب رسول الله صلى الله عليه عنقه سبراً ، و ضبه و ثيابه ، أبنا الحجاج ، التهميان قتلا يوم بدر . و العاص بن وائل التهمي . و الوليد بن المغيرة المخزومي . تعلموا الزنادقة من نصارى الحيرة فلم يسلم منهم غير ابی سفیان .

(۱) از طبیبی که با منتهای ایلزله لیبحثن شتیر در سنه ۱۲۶۱ ه . ق . ( ۱۹۴۲ م . ) در « مطبعة جمعية دائرة المعارف العشمانية » در حیدرآباد دکن منتشر شده است نقل کردیم .

(۲) ابو جعفر محمد بن حبیب بن اُمیة بن عمرو الهاشمی البغدادی ، از دانشمندان و نمایه‌ای بزرگ قرن سوم هجری است . وی در ۲۳ ذی الحجة سنه ۸۴۵ ه . ق . در سرمن رای وفات کرده است ( برای ترجمه کحوال و آثار بغدادی باخرنود کتاب المعجر ، ص ۵۰۶ - ۵۲۰ ، رجوع شود ) .



کتاب

الدین و الدولة<sup>(۱)</sup>

في اثبات نبوة النبي محمد صلى الله عليه وسلم

تأليف

علي بن زبن الطبري

(متوفى در سنة ۲۴۷ هـ . ق .)

ص ۱۴ :

قال زرادشت إن هرمز، وهو أسم معبودهم، قديمٌ رحيمٌ تامٌ العلم والقدرة  
ثم لم يلبث أن وصفه بما يوصفُ به العجزة الجاهل في قوله أن الشيطان تولد من  
فكرته وأن الله يميز عن إبّاله .  
وكذلك فعل ماني في قوله أن الله قديمٌ عزيزٌ لا يشبهه شيءٌ، ثم قال إن الظلمة  
قديمة و أن الله مهورٌ و حزبه مهورون مأسورون .

(۱) از طبعی که در سنة ۱۹۲۴ م . ( ۱۳۴۲ هـ . ق . ) بافتن . ا . مینگانا ( A . Mingana ) در  
مصر منتشر شده است نقل گردید .

الكتاب المسمى بالمحارين والأصداد<sup>(۱)</sup>

المنسوب إلى

الجاحظ

م ۳۰۰ - ۳۰۱ - [در قسمت ۱ مساوی شدۀ الغيرة و العقوبة علیها، (۲)]:  
قال كان في المهدي غزل وشدة حب للخلوة بالنساء فبلغه عن أخته لامي عیدالله  
كاتبه جمال فقال للخيزران أستزير بها فزارتها وجاءت إليها فقالت (۳) لها هل لك  
في الحمام قالت نعم فلما دخلت الحمام وافاها المهدي فبرزت (۴) له ولم تستتر  
عنه فقال لها المهدي أنا وليك فزوجيني نفسك فقالت (۵) أنا أمثت فزوجها وقال  
منها فلما أعرفت أخبرت أخوتها ما كان فقالوا أمسكي عنده فلما كان بعد مدة قالوا لها  
أستزيري الخيزران فاستزارتها فلما صارت إليها قالت هل لك في الحمام قالت نعم  
فلما دخلنا معا (۶) ما شعرت بالخيزران ألا بنى أبي عیدالله قد عمدوا (۷) عليها  
فأستترت عنهم فقالوا لو أردنا أن نفعل كما فعلتم بحرمتنا لفعلنا. و لكننا لا نستحل

(۱) از علمي که باعتنا. فان فلوطن. G. Van Vloten. در سنة ۱۸۹۸. در ليدن منتشر شده  
است نقل کرده و علامتهای نسخه بدلهای آن نیز بکار رفته. در اینجا باید از دانشمند معقق آقای  
محسني مینوی تشکر کنم که مرا بطلب این کتاب متوجه کردند.

(۲) Codd، «فوق الواجب».

(۳) C، «تالت».

(۴) C، «فتبرت».

(۵) C، «تالت».

(۶) C، «دخلت معها».

(۷) C، «دخلوا» P، «سواء».

فصالت لهم و الله کو رُمتم ذلك لآمرت الخدم (۱) بقتلکم (۲) فأنصرفوا فلما رجعت  
الخيزران أخبرت المهدي بذلك فكان السبب في قتل المهدي محمد بن ابي عبيد الله  
على الزندقه (۳) .

## ۹۲

الجامع الصحيح (۴)

تأليف

أبي عبد الله محمد بن اسمعيل الجعفي البخاري (۵)

(۱۹۴ - ۲۵۶ هـ ق)

ج ۴ ص ۱۳۲ (كتاب استنابة المرتدين و المعاندين و قتالهم ..... باب حكم  
المرتد و المرتدة . الحديث الأول) :

حدثنا ابو العثمان محمد بن الفضل حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن عكرمة  
قال أنى على رضى الله عنه بزنادقة فأحرقهم فبلغ ذلك ابن عباس فقال لو كنت أنا  
اسم أحرقهم لئنهم رسول الله صلى الله عليه وسلم : « لا تمذبوا بمناب الله » و لقتلهم  
يقول رسول الله « صلى الله عليه وسلم : « من بدل دينه فأقتلوه » .

(۱) P ، « الفضة » .

(۲) C ، « تملككم » .

(۳) این قسمت از آن جهت نقل شد که نشان میدهد زندۀ بعضی از زندانۀ ازجہ قرار بوده است .

(۴) ازطبعی که در سنه ۱۳۵۱ هـ ق . ( ۱۹۳۲ م ) در ۴ جلد ، با حاشیة السندي ، در مصر منتشر

شده است نقل گردیده .

(۵) برای ترجمه آموال محمد بن اسمعيل بخاري و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات .

ج ۱ ص ۵۳۴ - ۵۳۷ دیده شود . در اینجا از دوست دانشمند آقای عباس زریب خوئی

باید تشکر کنم که مرا متوجه مطالب این کتاب و شرح آن کردند .

## فتح الباری (۱)

شرح صحیح الإمام أبی عبدالله محمد بن اسمعیل البخاری

تألیف

ابن خبیر الفسقلانی (۲)

(۷۳۳ - ۸۵۲ هـ . ق .)

ج ۱۲ ص ۲۱۹ - ۲۲۰ (در شرح حدیث سابق الذکر منقول از الجامع الصحیح):  
 (قوله بزنادقة) بزای و بون و قاف جمع زندیق بکسر أوله و سکون ثابته . قال  
 ابو حاتم الجعفی و غیره الزندیق فارسی معرب [س] زنده کرد آئی بقول بدوام  
 الدهر بلان زنده الحیاة و کرد العمل و يطلق علی من یسکون دقیق النظر فی الامور و قال  
 تعجب لیس فی کلام العرب زندیق و اما قالوا زندیقی لمن یسکون شدید التحیل و اذا  
 ارادوا ما یرید العامة قالوا ملحدی و دهری یفتح الدال آئی بقول بدوام الدهر و اذا  
 قالوها بالقسم ارادوا کبر التثیق و قال الجوهری الزندیق من التثویة کذا قال و فسر بعض  
 التراح بانه الذی یدعی ان مع الله ائها آخرو تعقب بانه یلزم منه ان یطلق علی کل  
 مشرک و التحقیق ما ذکره من صنف فی العلل ان اصل الزنادقة اتباع دیسان ثم مانی  
 ثم مزدک - الاول یفتح الدال و سکون المثناة التثانیة بعد ما ساد مهملة و الثانی یشدید  
 التثون و قد تخفف و الباء خفیفه و الثالث بزای ساکنه و دال مهملة مفتوحة ثم کاف و  
 حاصل مقاتلهم ان الثور و القلمة قدیمان و آتھما أمتزجا فعدتھا العالم کلھ منھما فمن  
 کان من اهل الثر فهو من القلمة و من کان من اهل الخیر فهو من الثور و آتھ یجب التسمی

(۱) از طبیبی که در سنه ۱۳۱۹ - ۵۱۳۲۹ هـ . ق . در مصر در مطبعة الخیریه در ۱۳ جلد چاپ شد.

است نقل گردیده - (۲) برای ترجمه احوال عسقلانی و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات

ج ۱ ص ۱۷۷ - ۱۸۱ دیده شود .

في تخليص النور من القلعة فيلزم أن يهاق كل نفس و إلى ذلك أشار المصنف حيث قال في قصيدته المشهورة .

وكم لظلام الليل عندك من يدٍ      تُخبر أن المانوية تكذبُ

و كان بهرام جد كسرى تحب على ماني حتى حضر عنده وأطهر له أنه قبل مقاتله ثم قتله و قتل أصحابه و بقيت منهم بقايا أتبعوا هزلك المذكور و قام الإسلام و الزنديق يطلق على من يعتقد ذلك و أظهر جماعة متهم الإسلام خشية القتل و من ثم أطلق الاسم على كل من أسر الكفر و أظهر الإسلام حتى قال للملك الزندقه ما كان عليه المنافقون وكذا أطلق جماعة من الفقهاء الشافعية وغيرهم أن الزنديق هو الذي يظهر الإسلام ويخفي الكفر فإن أرادوا المشترا كهم في الحكم فهو كذلك وإلا فأسلمهم ما ذكرت وقد قال **النووي** في **أفت الروضة الزندق** الذي لا يتحمل ديناً و قال **محمد بن معن** في **التقييد** على **المذهب الزندق** من **التنوية** يقولون ببقاء الدهر وبالتناسخ قال ومن الزنادقة الباطنية وهم قوم زعموا أن الله خلق شيئاً ثم خلق منه شيئاً آخر فدبر العالم بأسره ويسمونهما العقل والنفس و نارة العقل الأول و العقل الثاني وهو من قول **التنوية** في **النور والقلعة** إلا أنهم غيروا الإسمين . قال ولهم مقالات سخيفة في الثبوتات وتحريف الآيات وفرائض العبادات وقد قيل إن سبب تفسير الفقهاء الزنديق بما يُفسره المنافق قول **الشافعي** في **المختصر** و أي كفر أرتد إليه مما يظهر أو يسر من الزندقه وغيرها ثم تاب سقط عنه القتل و هذا لا يلزم منه اتحاد الزنديق و المنافق بل كل زنديق منافق من غير عكس وكان من أعاقل عليه في الكتاب و السنة المنافق يظهر الإسلام و يبطن عبادة اللون أو اليهودية . وأما **التنوية** فلا يحفظ أن أحداً منهم أظهر الإسلام في العهد النبوي والله أعلم . وقد اختلف الثقة في الذين وقع لهم مع علي ما وقع على ما سألته وأشهر في صدر الإسلام **الجعدين** **درهم** فذبحه **خالد القسري** في يوم عيد الأضحى ثم كثروا في دولة **المنصور** و أظهر له بعضهم معتقده فأبادهم بالقتل ثم أبه **المهدي** فأكثر من تتبعهم و قتلهم ثم خرج في أيام **المامون بابك** بموحدتين مفتوحتين ثم كاف عتقه **الخرمي** بستم الممجة و تشديد الزاء . فقلب على بلاد الجبل و قتل في المسلمين و هزم الجيوش إلى أن غفر به **المعتصم** فضليه وله أتباع يقال لهم **الخرمية** وقسمهم في التوارب معروفة . . . .

الكتاب الكامل<sup>(۱)</sup>

تأليف

أبي العباس محمد بن يزيد المبرد<sup>(۲)</sup>

( ۲۱۰ - ۲۸۵ هـ . ق . )

ج ۱ ص ۲۴۴ ( باب ۳۲ در قطعه شعری از عمرو بن زعبل<sup>(۳)</sup> ) که اعتراضی است بقطعه این ابی عینة ) :

يا ذا اليمينين أضربْ علوانَه (۴)      يُدْفَعْ و ماني في النار في قرنِ  
وقوله « و ماني في النار في قرنِ » ماني اسمُ علمٌ و كان رأساً من رؤس الزنادقة .

(۱) از طبعی که باستانه را یت W. Wright از سنة ۱۸۶۴ تا سنة ۱۸۸۲ م . در سه جلد بزرگ . در لیبزیک طبع و نشر شده است نقل گردید .

(۲) أبو العباس محمد بن يزيد بن عبد الاكبر از دی بصری مشهور به مبرد . وی از آثانه بزرگ ادب عرب عیوب و بیاد ( برای ترجمه احوال مبرد و مراجع آنه آثار او معجم المعبودات ، ج ۲ ص ۱۶۱۲ - ۱۶۱۳ دیده شود ) .

(۳) E. d. C. ، « دعبل »

(۴) Marg. E. ، « یزوی ستر » .

أخبار البلدان<sup>(۱)</sup>

تأليف

ابن الفقيه<sup>(۲)</sup>

ورق ۱۷۰ - ۱۷۱ :

وفی ملک ساہو بن ارد شیر ظہرمانی صاحب الزنادقة فدعا شاہوور إلى مذہبہ  
فما زال یسوفہ و یماطلہ حتی استخرج ما عنده فوجده داعیة للشیطان فأمر بمفلسج  
جلده و حسی بینا و علق علی باب مدینة جندیساہوور فألّیاب إلى الساعة یسمی باب المانی  
و الزنادقة یحجّ الیہ و تعظم ذلك الموضع .

---

(۱) مختصر کتاب البلدان در سہ ۱۸۸۰ . در لیلث بطبع رسیده است و نسخة اخبار البلدان  
در کتابخانہ آستانہ قدس رضوی در مشهد موجود میباشد . مطالب فوق را دانشمند محقق آقای معینی  
مینوی از کتاب مزبور استنساخ کرده اند و آنها را در اخبار من گذاشته .

(۲) ابوبکر احمد بن محمد بن اسحق بن ابراهیم ہمدانی معروف باین الفقیہ  
از دانشمندان بزرگ اواخر قرن سو ہجری است .

کتاب الأَعْلَاق النَفِیَّة (۱)

(المجلد السابع)

تصنیف

ابی علی احمد بن عمر

ابن رسته

(متوفی بعد از سنه ۲۹۰ هـ . ق .)

ص ۲۱۷ (در قسمت «آدیان العرب فی الجاهلیة » :  
وكانت الزَّادقة فی (۲) قریش أخذوها من الحیرة .

---

(۱) ابن کتاب در حدود سنه ۲۹۰ هـ . ق . در **اصفهان** تألیف شده است و جلد ۷ آن در  
سنه ۱۸۹۱ - ۱۸۹۲ م در **لیدن** طبع و نشر شده است .  
(۲) Cod. ۲۰ الزَّادقة من « .



فِرْقُ الشَّيْخَةِ<sup>(۱)</sup>

تألیف

ابی القاسم سعد بن عبدالله بن ابی خلف الاشعری القمّی<sup>(۲)</sup>

(متوفی در حدود سنه ۳۰۰ هـ . ق .)

ص ۴۱ ( بعد از بحث درباره بسیاری از فرق غایه ) :

فهذه اهل الفلّو مترن أنحلّ الشَّيْخِ و إلى « الغرمدبئیة و المزدکیة » و  
 « الزندیقیة » و « الذهریة » مرجمهم جیعا لعنهم الله .

---

(۱) ازطبعی که در سنه ۱۹۳۱ م . باعنوان هـ . ریتر H. Ritter در استانبول منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) مؤلف این کتاب ابو القاسم سعد بن عبدالله بن ابی خلف نمیری اشعری ، متوفی در سنه ۲۹۹ و یا ۳۰۰ هـ . ق . میباشد ( تحقیقات دانشمند محقق آقای عباس اقبال آشتیانی در کتاب خاندان نوبختی ص ۱۴۳ - ۱۶۱ در این باب درج شده ) و آنرا بابو محمد حسن بن موسی النوبختی ( متوفی مابین سنه ۲۰۰ و ۳۱۰ هـ . ق . ) نسبت داده اند ( برای ترجمه احوال این نوبختی و آثار او تحقیقات آقای اقبال در کتاب خاندان نوبختی ، ص ۱۲۰ - ۱۴۳ دیده شود ) .

# ۹۸

کتاب

جمهرة اللغة

تأليف

ابن دريد

(۲۲۳ - ۳۲۹ هـ . ق .)

ج ۳ ص ۵۰۴ - ۵۰۵ :

و قال ابو حاتم الزنديق فارسي معرب كان اصله عنده زندگرای يقول بنوام  
الدهر قال ابوبکر زنده الحياء و الكرام العمل بالفارسية .

---

(۱) این کتاب دو چهار جلد بزرگ ، در سنة ۵۱۳ هـ . ق . در حیدرآباد دکن منتشر شده است .  
(۲) ابوبکر محمد بن حسن بن درید بن عتاهیه بن خثیم یحیی ازدی . از ائمه تنویان  
بصرة معسوب میشود (برای ترجمه آحوال ابن درید و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات  
ج ۱ ص ۱۰۱ - ۱۰۲ دیده شود) .

## کتاب المجتبیٰ (۱)

تألیف

ابن قزّید

ص ۳۵ :

أخبرنا محمد قال حدثنا الحلبي عن ابن عائشه عن حماد عن حميد عن الس بن مالك قال أقبل يهودي بعد وفاة النبي صلى الله عليه وآله وسلم حتى دخل المسجد فقال أين وصي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فأشار القوم إلى أبي بكر فوقف عليه فقال أريد أن أسألك عن أشياء لا يعلمها إلا نبي أو وصي نبي قال أبو بكر سل عتابة لك قال اليهودي أخبرني عتابة ليس لله وعتابة ليس عند الله وعتابة لا يعلم الله فقال أبو بكر هذه مسائل الزنادقة باليهودي وهم أبو بكر والمسلمون رضي الله عنهم باليهودي فقال ابن عباس رضي الله عنهما ما أسفتم الرجل فقال أبو بكر أما سمعت ما تكلم به فقال ابن عباس إن كان عندكم جوابه وإلا فاذهبوا به إلى علي رضي الله عنه يجيبه فأتني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول لعلي بن أبي طالب اللهم أهد قلبه وتبين لسانه قال فقام أبو بكر ومن حضره حتى أنوا علي بن أبي طالب فاستأذنوا عليه فقال أبو بكر يا أبا الحسن إن هذا اليهودي سألتني مسائل الزنادقة فقال علي ما تقول يا يهودي قال أسألك عن أشياء لا يعلمها إلا نبي أو وصي نبي فقال له قل فردا اليهودي المسائل فقال علي رضي الله

(۱) از طبیبی که در سنه ۸۱۲ هـ ق. در حیدرآباد دکن منتشر شده است نقل گردیده . در اینجا باید از دانشمند معنی آقای مجتبی مینوی تشکر کنم که مرا بطلب این کتب دوباره زناوة متوجه کردند .

عنه أما ما لا يعلمه فذلك قولكم يا معشر اليهود أن العزير ابن الله والله لا يعلم أن له ولداً وأما قولك أخبرني بما ليس عند الله فليس عنده ظلم للعباد وأما قولك أخبرني بما ليس لله فليس له شريك فقال اليهودي أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله وأنت وصي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال أبو بكر والمسلمون يعلى عليه السلام يا مفرج الكرب .

کتابُ العنوان<sup>(۱)</sup>

تألیف

مُحبوب بن قسطنطین (آگاپیوس)<sup>(۲)</sup>

(متوفی بعد از سنه ۵۳۰ ق. م.)

م ۷۵ - ۷۹ (= ۵۳۱ - ۵۳۵) :

فَصَّة مائی اللمین

کلان ابو مائی رجلاً من السوس يقال له فتیق وکان أصله من الالهوان وکانت له زوجة يقال لها یوسیت فولدت له ابناً فسماه قوریقوس<sup>(۳)</sup> فلما نشأ وصاد أبی سبع سنین خرج فی التبی فوقع به مصوفی بئاعته امرأه من المغرب يقال لها شوسنه وکان زوجها

(۱) العنوان الكامل بفضائل الحکمة المتوج بانواع الفلسفة الممدوح بحقائق المعرفة . معروف بتاريخ المنيجي . ابن کتاب درسنه ۱۹۰۹ م . باعتناء اسکندروازیلوف (Alexandre Vasilief) معلم دانشگاه درپات (Dorpat) بعنوان جزء ۴ از جلد ۷ (Tome VII Fascicule 4) مجموعه (Patrologia Orientalis) در پاریس طبع شده است و سپس در سنه ۱۹۱۲ م . باعتناء لویس شیخو در بیروت منتشر گردیده . در اینجا از طبع سنه ۱۹۰۹ م . نقل گردیده و در ورق اول طبع مزبور عنوان کتاب و نام کتاب چنین است : «الجزء الثاني من تاريخ محبوب بن قسطنطين المنيجي - أسقف مدينة منيحي - كتيبة لنفسه سعيد بن أبي البدر يوحنا بن عبد المسيح» .

(۲) آگاپیوس (Agapius) . محبوب بن قسطنطین رومی منیجی . مسعودی : «التبیه والاشراف» او را ذکر کرده است . آگاپیوس معاصر ابن بطریق (که درس ۱۲۲ این کتاب ذکر او گذشت) بوده است ولی ظاهراً از یکدیگر اطلاعی نداشته اند و یکدیگر را نمیشناخته . آگاپیوس بنیاد سنه ۵۳۰ ق. م. (= ۹۴۲ م.) وفات کرده است چونکه تاریخ مزبور در کتاب او مذکور است (معجم المطبوعات ج ۲ م ۱۸۰۰ دیده شود) .

(۳) قوریقوس .

یدعا (۱) سقوسی (۲) او کان الیه کبار (۳) مصر و کان هذا یری رأى فساغورس (۴) و بد قلسی (۵) او کان له تلمیذ یقال له بردوروس و یعرف بطرسوس (۶) فلما توفی سقوسی بعد الامراة تزوج بها تلمیذه الذى قلنا ان اسمه بردوروس فحمل الامراة والغلام الذى اُبتاعته و اُحتال حتى تغلس الى بابل (۷) و قال للفرس (۷) انه مولود من العذراء و انه ربى بين الجبال . و وضع اربعة كتب و سقى أحدها كتاب الاسرار و سقى الآخر الانجيل و الثالث كتاب الكنز و الرابع كتاب الجداول و لم یزل یخدع الناس بسحره و عتوه و مكره حتى جمع مالا عظیما و مات مبته سوء فلما دفنته سوسنه امراته اُقبلت على الغلام فمكتته من نفسها و من مال صاحبها المتقدم اقلت و من الكتب الذى وضعها زوجها الثانى و اُتحدثه (۸) اعنى قوريقوس الغلام زوجاً ثالثاً فتخرج الغلام فى تلك الكتب و اُعمن فى طلب الادب زماناً ثم ان الامراة توفیت و خلعت للغلام المال و الكتب فحمل المال و الكتب و لحق بالسوس (۹) ببلده و مولده و سقا (۱۰) نفسه ماني و ادعا (۱۱) انه وضع تلك الكتب .

وكان يظهر الثمرانية فسيره أسف الاهواز قتيما و سار بها معلماً و مفتراً للكتب و جعل یجادل الحنفاء و اليهود و المجوس و جميع من خالف النصرانية من أهل

(۱) ظ : « یدعی » .

(۲) Cod سقوسی . شاید سقونتیس - Scountianos ( Pognon, p. 182 ) .

(۳) کبار .

(۴) فساغورس .

(۵) مرقلسی .

(۶) بطرسوس .

(۷) بابك

(۷) للفرس .

(۸) دراصل مطبوع چنین است ( و در ترجمه فرانسوی آن عبارت « et elle s'unit avec lui »

ترجمه شده است ) که ظاهراً درست نباشد و « اُتخذته » صحیح میباشد .

(۹) بالسوس .

(۱۰) ظ : « سقی » .

(۱۱) ظ : « و ادعی » .

الآراء المتبدعة وأتخذ تلاميذاً أسم احدهم **ادى** وأسم الآخر **قوصى** (١) وأسم الثالث **مرادى** ووجه **ادى** تلميذه إلى **اليمن** (٢) ليدعوا الناس إلى رأيه ووجه **قوصى** إلى **الهند** وتختلف **مرادى** عنده بالسوس فرجع تلميذه فمرفاه آله لم يمثل إلى قولها ولا قبل عليهما ففضب لذلك و ترك التصراية التى كان يظهرها على المجاز وأبدع يدع الخرافة .

وسمى نفسه **البارقليط** الذى وعد السيد المسيح له المجد ، تلاميذه أن يرسله إليهم و أتخذ أنتى عشر تلميذاً ونفع فيهم الروح كما فعل السيد المسيح له المجد ، بتلاميذه . وخرج هو و هم ليطفوا العالم .

وقال إن قولى أن الله واحد يعرف بثلاثة آقائهم لم يكن بالجد متى وهذا الذى كتب أصبر وأنه عليه لم يزل وهو أنه لم يزل كوفان أحدهما الله ينبوع الخير ومعدن الثور والصلاح والآخرة الهولى كون التتر ومعدن الجهل والظلمة والفساد وأن الله ذاهب علواً بلا نهاية وأتهما من الوسط منهان متلامان وهما جسمان وأن الكون التبرير أضطرب فى بعض الأحيان (٣) وحاج بعض أولاده على بعض وهم التباطين والمقاربت والتار والماء فلم يزل بعضهم يحارب بعضاً حتى وصلوا إلى بلدة الطيب وحججوا نوره فجاءوه وقالوا لنوابته (٤) فإن كان طعاماً لنا أكلته (٥) وإن كان شراباً لتشربته (٦) فزموا على موابته (٧) فلما رأى الآله وهو الكون المالح ذلك المضيق (٨) نصيابه فالتقاء إليهم وأنقشف (٩) الكون التبرير نصيب الله فأسكره وأختلط معه وأمتزج به فكان من أمتزاجه به هذا العالم فأجرى الله تعالى محبوبيه (١٠) فى آخر التبرير وأن الله سرتجع نصيبه الذى

(١) قوصى . (٢) اليمن . (٣) الاحايين . (٤) لنوابته . (٥) لتأكله . (٦) لتشربه .

(٧) موابته . (٨) ناشر كتاب كويد دراينجا بايد فعلى مثل ، «أخذ» افزوده شود .

(٩) أسف . (١٠) محبوسه .

صار إلى التّزير وبضمّ الله إلى كونه رويداً رويداً ويشوّق من التّزير بقدر ما لا يقدر على محاربته ثانية (١) .

وكفر بقيامة الموتى (٢) وقال إنّ التّبيد المسيح هو ابن الإله ومن ذاته وجوهره وإنّه أرسله إلى الأجزاء التي سارت من كونه إلى التّزير لبشرها أنّها تخلص من جنس التّزير (٣) وصرّح إليه بمن في جزو التّزير ولم يعلم به وإنّه لا ينسب بشيء إلا بمثل الخيال وقال إنّّه لم يسلب بالحقيقة وإنّه لم يموت وإنما كان صلبه وموته بالخيال وذلك أنّ الكون التّزير هتج غفاريته عليه فقتلوه وصلبوه في ظنّهم ولم يكن ذلك بالحقيقة وإنّه تخلص ولحق بكلّية الإله . وقال إنّ الأرواح يتناسخ وقال أنّ رسول المسيح وإنّه من ذات الله محض وإنّ الجسد الذي كان يظهر فيه خيال .

فقتله سابور بن اردشير ملك الفرس وبلغ جلداه وحشاه تبناً وصلبه .

---

(١) يامه .

(٢) ط ١٠ د الوثنى .

(٣) الوس .



کتاب الأوراق<sup>(۱)</sup>

تألیف

ابی بکر بن یحیی الصولی<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنه ۳۳۵ یا ۳۳۶ هـ. ق.)

قسم

أخبار الشعراء

ص ۷ :

قال أبو قلابة : فقال المعتدل في جواب ذلك<sup>(۳)</sup> :

رأيت أبانا يوم فطر مُصلياً      فقام فكري واستغفرني الكرب  
وكيف صلى مظالم القلب دينة      على دين مان إن ذاك من المعجب

ص ۱۱ - ۱۲ :

جالستُ يوماً أبانا      لا در در ابان<sup>(۴)</sup>

الی آخر الآیات .

(۱) لاطبعی که در سنه ۱۹۳۴ م. باعنه ج. هیورث دن (J. Heyworth Dunne)

در مصر منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) ابوبکر محمد بن یحیی بن عبد الله بن عباس بن محمد بن صول تکی ، معروف بصولی شترنجی ، از ادیبان بنام دوره عباسیان میباشد . وی در حدود هشتاد سالگی در سنه ۳۳۵ یا ۳۳۶ هـ. ق. وفات کرده است (برای ترجمه احوال صولی و آثار او مقصده کتاب الأوراق مذکور و معجم المطبوعات ، ج ۲ ص ۱۲۱۸ دیده شود) .

(۳) ابان بن عبد الحمید را با معتدل بن غیلان دوستی بوده است ولی این دوستی مانع مهاجرت آنها نبوده و یکی از مجانیته های ابان درباره معتدل در صفحه مزبور مذکور میباشد که ابوقلابه گوید معتدل مجانیته خود را در جواب آن مجانیته ابان گفته است .

(۴) مجانیته ابولواس است درباره ابان و زناده که ، بنقل از کتاب الحیوان ، تألیف جاحظ ، بنامها در ص ۹۲ - ۹۴ همین کتاب مندرج میباشد .

# ۱۰۲

کتاب مسالک الممالک<sup>(۱)</sup>

تألیف

إصطخری<sup>(۲)</sup>

(متوفی بعد از سنه ۳۴۰ هـ. ق.)

ص ۹۳ (در قسمت «رامهرمز»):

و يقال إنَّ مانی بها قُتلَ وُصِّلَ وُ يقال إنَّه مات فی عیس بهرام حتف  
أنفه فقطع رأسه و أظهر قتله.

---

(۱) از طبیبی که در سنه ۱۹۲۷ م. در لیدن صورت گرفته است نقل گردیده.

(۲) ابواسحق ابراهیم بن محمد فارسی اصطخری که بیهگری نیز معروف است (برای

ترجمه کمال و آل اصطخری و آثار او معجم المطبوعات، ج ۱ ص ۱۰۲-۱۰۴ دیده شود).

# ۱۰۳

دیوان (۱)

ابی الطیب احمد بن الحسین المتنبی (۲)

(۳۰۳ - اواخر رمضان سنه ۳۵۴ ه. ق.)

م. ۳۱۰ (در مدینه کافور که بمطلع :

اغلبُ فیک التوقُ و التوقُ أغلبُ و أعجبُ من ذا الهجر و الوصلُ أعجبُ

میباشد و در سؤال سنه ۳۴۷ ه. ق. گفته شده است) :

و کم إظلام اللیل عندک من یدر	تُخیرُ أن العانویة تُکذبُ
و فاک ردی الأعداء تدری الیهم	و زارکَ فیه ذو الدلائل المحجَّبُ
و یوم کلّیل العاشقین کمنه	أراقبُ فیه الشمسُ أبانَ تغربُ

---

(۱) از طبعی که در سنه ۱۲۷۶ ه. ق. - (۱۸۶۰ م.) با عنوان بطرس البستانی در بیروت منتشر شده است نقل گردید.

(۲) ابو الطیب احمد بن الحسین بن الحسن بن عبد الصمد الجعفی الکوفی معروف به متنبی از شاعران بزرگ و معروف قرن چهارم هجری است و اشعار او بسیار مورد توجه بوده است تا آنجا که فریب بنجاه نغز از ادیبان و دانشمندان دیوان او را شرح کرده اند. وی در سنه ۴۰۲ ه. ق. در کوفه متولد گردیده است و در اواخر رمضان سنه ۳۵۴ ه. ق. در نزدیکی دیر العاقول در جانب غربی - سواد بغداد کشته شده (برای ترجمه احوال متنبی و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ج ۲ م ۱۶۱۰-۱۶۱۷ دیده شود).

# ۱۰۴

## شرح دیوان المتنبی<sup>(۱)</sup>

تألیف

واحدی<sup>(۲)</sup>

(منوفی درسنه ۴۶۸ هـ . ق .)

س ۳۸۵ (در شرح سه بیت مذکور در صفحه قبل):

و کَمْ لَظْلَامِ اللَّيْلِ عِنْدَكَ مِنْ يَدٍ تُخْبِرُ أَنْ الْمَانُوتَةَ تَكْذِبُ  
المانوتة اصحاب مانی و هو يقول بالتود والكلمة . يقول الخیر کله فی التود و  
هو الذی یأتی بالخیر والقر کله فی الطلعة و ردّ علیه المتنبی فی هذا البیت فقال کم نعمة  
للطمة تبین أن هؤلاء الذین نسبوا القر إليها کاذبون لیس الأمر علی ما قالوا ثم یتبین  
نلك التهمة فقال :

و فَاك رَدَى الْأَعْدَاءُ تَسْرَى إِلَيْهِمْ وَ زَارَكَ فِيهِ ذُو الدَّلَالِ الْمُحْتَجِّبُ  
قال ابن جنی و قال ظلام اللیل المدّ و أنت تسری علیهم و فیما بینهم فلا یبصرونک و زارک  
فیه طیف من تحته . قال ابن فوریجة الطیف قد یزور نهارة و أيضاً الطیف غیر محتجب و  
هلاً جعل ذا المحتجب نفس المحبوب فیکون کقول ابن المعتز :

(۱) الاطبی که در سنه ۱۸۰۸-۱۸۶۱ م . باعتماد فریدریش دیتریشی Fridericus Dieterici  
در برلین منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) ابوالحسن علی بن احمد بن محمد بن علی بن متویه انواحدی التیسابوری .  
از نحویان و مترجمان بزرگ زمان خود محسوب میشود ( برای ترجمه اشعار واحدی و مراجع آن  
و آثار او معجم المطبوعات ج ۲ س ۱۹۰۰ دیده شود ) .

لا تلقِ إلّا بلبيل من توأسله      فالتمس رقاعة و البدر قواد  
 نتم ذكر شرّ النور و قال :  
 و يوم کليلة العاشقين كعنته      أراقبُ فيه الشمس أيمانَ تفرُّبُ  
 بقول رُبَّ يوم طال على طول لبل العاشق تسترث فيه خوفا من الأعداء على نفسى  
 أراقبُ غروب الشمس لا أخرج عن الكمين .

## ۱۰۵

الذَّيَّانُ (۱)

فی شرح الديوان

تألیف

أبي البقاء المَكْبَرِيّ (۲)

(۵۳۸ - ۶۱۶ هـ . ق .)

ج ۱ ص ۱۲۷ ( در شرح سه بیت سابق الذکر ) :  
 و کم لظلام اللیل عندک من بدر      نخبرُ أن المانویة تکذبُ  
 المانویة قوم ینسبون إلى مانی وهو رجل یقول الخبر من النهار و القتر من اللیل  
 و اتحل هذا المذهب فرّد علیه المسمی فقال کم نعمة للکمة عندی نبین أن هؤلاء

(۱) از طبیبی که در سنة ۱۲۸۷ هـ . ق . در دیوان لاقی مصر منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) ابوالقاء عبداللّه بن الحسن بن عبداللّه العکبری الضریحی التحوی العنبلی  
 البغدادی . متبّ بمحبّ الدین . از قبهان و اصولیان و ادیبان بزرگ زمان خود محبوب میبود  
 (برای ترجمه کحوال ابوالقاء و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ج ۱ ص ۲۹۴ - ۲۹۵ .  
 دیده شود ) .

المانوية الذين نسبوا إلى الكلمة الشرّ كاذبون و ليس الأمر على ما قالوه .  
 و فاك ردى الأعداء تسرى اليهم . و زارك فيه ذو الدلال المحبّب  
 الاعراب : الضمير في فيه ليل و كذا الضمير في و فاك . ( المعنى ) قال ابن جنى  
 و فاك ظلام الليل المدوّ تسرى عليهم فلا يبصرونك و زارك فيه طيف من تحبه و قال ابن فورجة  
 الطيف قد يزور نهاراً فيكون كقول ابن المعتز :  
 لا تلقِ إلّا بليلاً من نواجهه      فالشمس نّقاعة و البدر قوّاد  
 و يوم كليل العاشقين كمنته      أراقب فيه الشمس أئان تغرب  
 ( المعنى ) يقول ربّ يوم طال علىّ كما بطول ليل العاشقين أختفيت فيه خوفاً  
 على نفسى أراقب حين تغربّ الشمس حتّى أسير إليكم . كمنته أختفيت و قدمت  
 بالكمين و أئان بمعنى متى .

## کتاب الاغانی (۱)

ج ۳ ص ۲۴ - ۲۵ (طبع سابق الذکر، در ترجمه احوال بشار، = ج ۳ ص ۱۴۵ - ۱۴۶ طبع دارالکتب) :

قال الجاحظ : و كان بشار يدين بالرجعة ، و بكفر جميع الأئمة و يصرب رأى  
أبليس في تقديم النار على الطين ، و ذكر ذلك في شعره فقال :  
الأرض مظلمة و النار مشرقة و النار معبودة مذ كانت النار  
قال : و بلغه عن أبي حذيفة واصل بن عطاء إنكار لقوله و حنف به ، فقال بهجوة :  
مالى أشابع غزالا له عنق كنفنق الدور إن ولى و أن مثلا  
عنق الزرافة مابالى و بالكم تكفرون رجالا كقروا رجلا  
قال : فلما تابع على واصل منه ما يشهد على الحاد خطب به واصل ، و كان الشيخ  
على الزاه فكان يجنبها فى كلامه ، فقال : أما لهذا الأعمى الملاحد ، أما لهذا المشتف  
المكنى بامى معاذ من يقتله ؛ أما و الله لولا [ أن ] الغيلة سجيّة من سجايا الغالية  
لمست إليه من يجمع بطنه فى جوف منزله أو فى حفله ، ثم كان لا يتوكلى ذلك إلا  
عقبلى أو سدوسى . . . . .

أخبرنى يحيى بن على قال حدثنى أبى عن عافية بن شبيب قال حدثنى أبو سهيل  
قال حدثنى سعيد بن سلام قال :

كان بالبصرة سنة من أصحاب الكلام : عمرو بن عبيد ، واصل بن عطاء ،  
و بشار الأعمى ، و صالح بن عبد القدوس ، و عبد الكريم بن أبى العوجاء و رجل من  
الأزد - قال أبو احمد : يعنى جرير بن حازم - فكانوا يجتمعون فى منزل الأزدى و  
يختصمون عنده . فأتا عمرو و واصل فصارا إلى الإغزال . و أتا عبد الكريم و  
صالح فصحبا الثوبه (۲) و أتا بشار فبقى متحبرا مخطئا . و أتا الأزدى فقال إلى قول  
السفينة ، و هو مذهب من مذاهب الهند ، و بقى ظاهره على ما كان عليه .

(۱) شماره کتاب الاغانى درجای خود ۳۴ است و مطالب منقول از آن در ۱۲۷ - ۱۴۲ این کتاب

منسوخ میباشد .

(۲) چنانکه در ص ۲۸۷ این کتاب گذشت در شرح العيون ، ۵۰ الثوبه .

قال : فكان عبد الكريم بنسد الأحداث ، فقال له عمرو بن عبيد : قد بلغنى أنك تخلو بالحدث من أحداثنا فتفسده [و تستر له] أو تدخله فى دينك ، فإن خرجت من ممرنا و إلا قتلتُ فيك مقاماً آتى فيه على نفسك ، فلحق بالكوفة ، فدل عليه محمد بن سليمان فقتله و صلبه بها . وله يقول بشار :

فَدَّ عَبْدُ الْكَرِيمِ بِلَيْنِ ابْنِ الْعَو	جاء بعث الإسلام بالكفر موقا
لَا تَصَلِّىْ وَلَا تَصُومُ فَإِنْ صُم	تَ فَبِمَضِّ التَّهَارِ صَوْمًا دَقِيقًا
لَا تُبَالِىْ إِذَا أَصَبْتَ مِنَ الْخَمِ	مَرَّ عَنَيْقًا أَلَّا تَكُونَ عَنَيْقًا
لَبِثَ شَعْرَى غَدَاةٍ حَلَيْتَ فِى الْجِي	دَ حَنِيفًا حَلَيْتَ أَمْ زَنْدِيقًا
أَنْتَ مِمَّنْ يَدُورُ فِى لَعْنَةِ الدِّ	لِهِ صَدِيقٍ لِمَنْ يَبْلُكُ الشَّدِيقَا

ج ۳ ص ۶۹ = ج ۳ ص ۲۴۶ - ۲۴۸ طبع دار الكتب ( پس از ذکر علت رنجیدن بشار از یعقوب بن داود و وزیر مهدی و مجاور و غضب یعقوب نسبت به بشار و بی اثر بودن شعر بشار در طلب رضای یعقوب ) :

فلما قدم المهدي البصرة أعطى عطايا كثيرة و وصل الثمراء ، و ذلك كله على يدى يعقوب ، فلم يعط بشارا شيئا من ذلك ، فجاء بشار إلى حلقة يونس التحوى فقال : هل هاهنا أحد يُحْتَشِمُ ؟ قالوا له : لا ؛ فأنشأ يتابعه جوفيه المهدي ، فسمى به أهل الحلقة إلى يعقوب ؛ فقال يونس <sup>(۱)</sup> : للمهدي : أن بشارا زندیق و قامت عليه البيئنة عندى بذلك ، و قد هجا أمير المؤمنين ، فأمر أئین نهيك بأخذه ، و أنزف خروجهم فخرجوا و أخرجه أئین نهيك معه فى زورق . فلما كانوا بالطبيعة ذكره المهدي فأرسل إلى أئین نهيك يأمره أن يضرب بشارا شرب التلغ و يلقبه بالطبيعة ، فأمر به فأقيم على صدر السفينة و أمر الجلاء بن أن يضربوه ضرايب تلغون فيه نفسه ففعلوا ذلك ، فجعل يسترجع ؛ فقال بعض من حضر : أما تراه لا يحمده الله ! فقال بشار : آ نعمة هى فأحمد الله عليها ؛ إنما هى بليّة أسترجع عليها ، فضرب سبعين سوطا مات منها و ألقى فى الطبيعة ...

(۱) در ص ۶۷ از همین جلد ۲ اغانی ، طبع سابق الذکر . ( = ص ۲۴۴ ج ۲ طبع دار الكتب ) مذکور است که این سعادت را یعقوب بن داود کرده .



أخبرني أحمد بن عبد الله بن عمار وحبيب بن نصر المهدي قالَا حَدَّثَنَا عمر بن شبة قال :

أمر المهدي عبد الجبار صاحب الزنادقة بضرب بشارا ، فمى بقى بالبصرة شريفُ إلا بعث إليه بالفرس والكسوة والهدايا ومات بالطبيعة...

قال ابوزيد وحذثنى جماعة من أهل البصرة منهم محمد بن عون بن بشير ، و كان يتهم بمذهب بشار ، فقال :

اثمات بشار ألقيت جثته بالطبيعة في موضع يُعرف بالخراوة ، فحمله الماء فأجرحه إلى دجلة البصرة فأخذ قاتى به أهله فدفنوه ، قال وكان كثيرا ما ينشدنى :

سترى حول سرورى      حثرا بلطن لعلما

يا قتيلا قتلته      عبدة الحوراء ظلمنا

قال وأخرجت جنازته فمات بها أحد آل أمة له سوداء سندية عجباء ما تُفصح ، رأيتها خلف جنازته تصيح واسيداه ! واسيداه !

ج ٣ ص ٧٠ [ج ٣ ص ٢٤٩-٢٥٠ طبع دار الكتب (ايضا در ترجمه احوال بشار)] :

أخبرني الحسن بن علي قال حَدَّثَنَا محمد بن القاسم بن مهرويه قال :

لما ضرب المهدي بشارا بعث إلى منزله من يفتشه ، وكان يتهم بالزندقة فوجد في منزله طوماز فيه :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أتى أردت هجاء آل سليمان بن علي ليخلهم فذكرت قرابتهم من رسول الله صلى الله عليه وسلم فأمسكت عنهم إجلالا له صلى الله عليه وسلم ، على أتى فدفنت فيهم :

دبنار آل سليمان و در همهم      كالبا بلين حقا بالمقاربت

لا يصران ولا يرجي لقاءهما      كما سمعت بهاروت وماروت

فلما قرأ المهدي بكى وتدم على قتله وقال : لا جزى الله يعقوبين داود خيرا فاته لما هجاء لفق عندي شهودا على أن يزنيق قتلته ثم ندمت حين لا يغنى التدم .

آخرین محمد بن خلف بن المرزبان قال حدثنا عمر بن محمد بن عبد الملك قال حدثني محمد بن هارون قال : لتأثر المهدى البصرة كان معه حمدويه صاحب الزنادقة فدفع اليه بشارا وقال اضربه ضرب التلغ ، فضره ثلاثة عشر سوطا ، فكان كلما ضربه سوطا قال له : أو جمعني و يلك ! فقال : يا زنديق ، أضرِبُ ولا تقول بأسم الله ! قال : و يلك ! أتريدُ هو فاسمى الله عليه ! قال : ومات من ذلك الضرب .

ج ۱۱ ص ۷ ( از طبع سابق الذکر ، در « اخبار ابراهيم بن سيبه » و سیه ) :  
 أخبرني علي بن صالح بن الهيثم الأنباري الكاتب قال : حدثني أبو هفان قال غمز ابن سيبه غلاماً أمرد ذات يوم فأنجاه ومضى به إلى منزله فأكلا وجلسا يشربان فقال له الغلام أنت ابن سيبه الزنديق قال : نعم . قال : أحب أن تعلمني الزندقة قال أفعل وكرامة ثم يطلعه على وجهه فلما تمكّن منه أدخل عليه فصاح الغلام أوه ايش هذا وبحك قال سألتني أن أعلمك الزندقة وهذا أول باب من شرائعها .

ج ۲۰ ص ۷۳ :

جالستُ يوماً ابانا لا در در ابان (۱)  
 إلى آخر الآيات .

ج ۲۰ ص ۷۴ :

قال أبو قلابه قال المعتدل في جواب ذلك (۲) .

رأيت ابانا يوم يطر مصليا      فقسّم فكري و استغزني الطرب  
 وكيف جلى مظلم القلب دبه      على دين مان أن ذاك من المعجب

(۱) این مجانبه را که ابو نواس درباره ابان بن عبد الحمید گفته است هفت بیت آن در صفحه مذکوره آمده است و بشماها ، نقل از کتاب الحيوان تألیف جاحظ ، درس ۶۲ - ۶۱ همین کتاب مندرج میباشد .

(۲) ابان بن عبد الحمید را درباره معتدل بن غیلان مجانبه ایست که در صفحه مزبور مذکور میباشد و ابو قلابه گوید که معتدل در جواب آن مجانبه ابان مجانبه خود را گفته است .

# ۱۰۶

کتاب صورة الأرض (۱)

تأليف

ابن حوقل (۲)

(متوفی در نیمه دوم قرن چهارم هجری)

ج ۲ ص ۲۵۶ (در شرح «خاسبات رامهرمز»):

وَيُقَالُ إِنَّ مَانِيَهَا قُتِلَ وَصُلِبَ وَيُقَالُ إِنَّهُ مَاتَ فِي عَجَسٍ بِهَرَامٍ حَتَفَ أَنْفَهُ  
فَقَطَعَ رَأْسَهُ وَأَخَاهِرَ قَتْلَهُ .

---

(۱) از طبع دوم که در سنه ۱۹۲۹ م. در لیدن منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) ابوالقاسم محمد بن علی نصیبی موصلی معروف باین حوقل .

کتاب التَّوْحِيد<sup>(۱)</sup>

تألیف

شیخ صدوق<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنه ۳۸۱ هـ ق .)

ص ۲۱۵ - ۲۱۶ :

قال مصنف هذا الكتاب الدليل على أن الصانع واحد لا أكثر من ذلك أنهما لو كن<sup>(۲)</sup> اثنين لم يخل الأمر فيهما من أن يكون كل واحد منهما قادرا على منع صاحبه مما يريد أو غير قادر فإن كان كذلك فقد جاز عليهما المنع و من جاز عليه ذلك فمحدث كما أن المصنوع محدث وإن لم يكن قادرا بين لزمهما العجز والتقص و هما من دلالات الحديث فصح أن التقديم واحد و دليل آخر وهو أن كل واحد منهما لا يخلو من أن يكون قادرا على أن يكتم الآخر شيئا فإن كان كذلك فالذي جاز الكتمان عليه حادث و إن لم يكن قادرا فهو عاجز و العاجز حادث لما يتناه و هذا الكلام يحتاج به في إبطال قديمين صفة كل واحد منهما صفة التقديم الذي أنبتناه فأما

(۱) از طبعی که ظاهر تاریخ و جای طبع آن ذکر نشده است و بقطع کوچک معروف بقطع هشت صفحه ای . می باشد و از قرآن چنین مینماید که چاپ ایران است . نقل گردیده .

(۲) محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی معروف بشیخ صدوق . از علماء بزرگ شیعه است در قرن چهارم هجری ( برای ترجمه احوال و آثار صدوق فهرست کشف الحجب والاستار عن اسامی الکتب و آثار ص ۱۰۲ و تفحیح المقال تألیف مامقانی ج ۲ ص ۱۰۴ - ۱۰۵ دیده شود ) .

(۳) ض . د لوکانا .

ما ذهب إليه ماني و ابن ديسان من خرافتهما في الامتزاج و دانت به المجوس من  
 حرافتها في اهرمن ففاسد بما به يفسد به قدم الأجسام ولدخولهما في تلك الجملة  
 اقتصر على هذا الكلام فيهما و لم أفرد كلا منهما بما يسأل عنه منه . حدثنا  
 عبد الواحد بن محمد بن عبدوس التيسابوري الخطار رضى بنيسابور سنة اثنين و  
 خمسين و ثلثمائة قال حدثنا علي بن محمد بن قتيبة التيسابوري قال سمعت الفضل بن  
 شاذان يقول سألت رجلا من التنوية ابا الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام و أنا  
 حاضر فقال له اني اقول ان سابع العالم اثنان فما الدليل على أنه واحد فقال فذلك أنه  
 اثنان دليل على أنه واحد لا تلك لم تدع الثاني إلا بعد أثباتك الواحد فالواحد  
 مجمع عليه و أكثر من واحد مختلف فيه (١) .

(١) ابن ابي عمير ، بنقل از كتاب التوحيد ، در ص ٧٢ ج ٢ بحار الانوار مندرج است .

# ۱۰۸

المُتَجَاد (۱)

من فَعَلَات الْأَجْوَاد

تأليف

أبو عليٍّ مُحَسِّن بن عليٍّ تَنُوخِيٍّ (۲)

( ۳۲۷ یا ۳۲۹ - ۳۸۴ هـ . ق . )

ص ۴۳ :

وقال الأستاذ أبو عليٍّ لَمَّا سَمِيَ غلامَ خَلِيلٍ بِالسُّوْقَةِ إِلَى الْخَلِيفَةِ بِالزُّنْدَقَةِ أَمَرَ بِضَرْبِ أَعْنَاقِهِمْ ، فَأَمَّا الْجَبِيدُ فَأَتَتْهُ نِسْرٌ بِالْفَقْهِ ، وَكَانَ يَفْتِي عَلَى مَذْهَبِ أَبِي ثَوْرٍ ، وَ أَمَّا الشَّحَامُ وَالرَّقَامُ (۳) وَالثَّوْرِيُّ وَجَمَاعَةُ قَبِيضٍ عَلَيْهِمْ وَبَسَطَ التَّلْعُ لِضَرْبِ أَعْنَاقِهِمْ ، فَتَقَدَّمَ الثَّوْرِيُّ فَقَالَ لِدَالِيَّافٍ : أَأَتَدْرِي لِمَاذَا تَتَقَدَّمُ ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَ : وَمَا بِعَجْلِكَ ؟ قَالَ : أُوْثِرُ أَصْحَابِي بِحَبَاءِ سَاعَةٍ ، فَتَحْيِرُ السِّيَافِ وَنُصِي الْخَبَرِ إِلَى الْخَلِيفَةِ فَرَدَّهُمْ إِلَى الْقَاضِي لِيَتَعَرَّفَ حَالَهُمْ . فَأَلْقَى الْقَاضِي عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الثَّوْرِيِّ مَائِلَ قَهْقَرَةٍ فَأَجَابَ عَنْ الْكَلِّ ، ثُمَّ أَخَذَ يَقُولُ : وَبَعْدَ فَإِنَّ اللَّهَ عِبَادًا إِذَا قَامُوا فَأَمَّا وَاللَّهِ ، وَإِذَا نَطَقُوا نَطَقُوا بِاللَّهِ ، وَسَرَدَ

(۱) ارجع إلى كتاب تصحيح محمد كرد علي ، در سنة ۱۹۴۶ م . ( ۱۳۶۵ هـ . ق . ) ، در دمشق ، منتشر شده است نقل گردیده و علامتهای نسخه بدلهای آن در اینجا نیز بکار رفته .

(۲) [ فاضل ] أبو عليٍّ محسن بن أبي القاسم علي بن محمد بن أبي الفهم داود بن إبراهيم بن قعيم تنوخي . از ادیبان و شاعران و مؤرخان قرن چهارم هجری است ( برای ترجمه احوال تنوخی و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۶۴۲ - ۶۴۶ دیده شود ) .

(۳) ق ، هـ ، الزمخشری .

الفاطمة حتى أيكى القاسى ، فأرسل إلى الخليفة و قال : « إن كان هؤلاء زنادقة فما على وجه الأمر مسلم ، فأمر بأطلاقهم فأطلقوا .

ص ۵۳ - ۵۴ :

حدث عبد الرحمن بن عمر الفهرى عن رجال سناهم قال : أمر المأمون أن يحمل إليه من أهل البصرة عشرة كانوا قد رُموا بالزندقة عنده فحملوا ، فبينما أحد الطغلبتين يرئاد إذ رآهم مجتمعين معهم ودخل في جلستهم ، ومضى بهم الموكلون إلى البحر ، فأطلعهم في زورق قد أعد لهم ، فقال الطغلبى : لا شك أنك أنها نزعنا فسمد معهم في الزورق ، فلم يكن بأسرع من أن قيد القوم وقيد الطغلبى معهم ، فعلم أنه قد وقع في ورطة ، ورام الخلاص فلم يقدر ، ثم دفع الملاح وساروا إلى أن وصلوا بغداد ، وحملوا حتى أدخلوا على المأمون ، فأمر بضرب أعناقهم فاستدعوا بأسمائهم رجلاً رجلاً ، فكُل من دعا سألته وأمر بضرب عنقه ، حتى لم يبق إلا الطغلبى ، و فرغت العدة ، فقال المأمون للموكلين بهم : ما هذا ؟ قالوا : والله ما ندري يا أمير المؤمنين غير أننا وجدناه مع القوم فجئنا به ، فقال المأمون ما قصيتك وبلك ؟ فقال : يا أمير المؤمنين أمرته طالق إن كان يعرف من أقوالهم شيئاً ولا يعرف غير إله إلا الله محمد رسول الله وأنا إنما رأيتهم مجتمعين فظننت أنهم يدعون إلى وليمة أو دعوة فالتحقت بهم ، فضحك المأمون ثم قال : بلغ من شؤم التطفل أن أحل صاحبه هذا المحل ، لقد سلم هذا الجاهل من الموت ، ولكن يؤدب حتى يتوب (۱) .

---

(۱) ابن فضال مروج الذهب والاسساب و شرح مقامات حريرى ، لزهريشى ، با عبارتهای وروایتهای مختلف ، در جای خود در همین کتاب متوج است . و چون عبارات توشخی با آنها اختلاف دارد در اینجا نقل میشود و بعد از این از کتاب التطفيل تأليف خطيب بغدادى نیز نقل خواهد شد .

صحاح اللغة<sup>(۱)</sup>

تألیف

جوهری<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنه ۳۹۳ هـ . ق .)

در مائده "زندق" :

الزندق من الثنویة وهو معرب و الجمع الزنادقة و الهاء عوض من الیاء المحذوفة  
و أصله الزنادیق و قد تزندق و الاسم الزندقة<sup>(۳)</sup> .

(۱) از طبیبی که در سنه ۱۲۷۰ هـ . ق . در ایران منتشر شده است نقل گردیده -

(۲) ابونصر اسمعیل بن حماد فارابی جوهری از ادباء و فضلا و آفویان بزرگ قرن چهارم  
هجری است ( برای ترجمه احوال جوهری و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ج ۱  
ص ۷۲۴ - ۷۲۵ ، دیده شود ) .

(۳) عبارت مزبور در «المختار من صحاح اللغة» که محمد بن ابی بکر رازی ، از علمای  
قرن هشتم هجری ، در سنه ۷۶۰ هـ . ق . از تألیف آن فراغت یافته است ، در طبیبی که باعتناء محمد  
محیی الدین عبدالحمید و محمد عبداللطیف السبکی مرتب بترتیب حروف تهجی گردیده ،  
و در سنه ۱۱۹۴ م . در مصر منتشر شده ، در ص ۲۴۰ ، چنین آمده است : « الزندق ،  
من الثنویة ، و هو فارسی معرب ، و جمع زنادقة ، و قد تزندق ، و الاسم الزندقة » . و در صحاح اللغة ،  
که ترجمه ایست از صحاح بفارسی ، تألیف جمال الدین محمد بن عمر بن خالد قرشی ، و  
در سنه ۶۸۹ هـ . ق . ، تألیف شده ، چنین میباشد : « زندق - بالكسر یکسی از بیمنجان و هو  
معرب زنادقة ج - و الهاء عوض من الیاء المحذوفة و أصله الزنادیق و قد تزندق و الاسم زندقة معرب  
من الزلد و هو کتاب لهم » ( طبع هند ، سنه ۱۳۰۰ هـ . ق . ج ۲ ص ۱۲۹ ) .



الرسالة الجامعة<sup>(۱)</sup>

المنسوبة

للحكيم المعري بطن<sup>(۲)</sup>

(متوفى در سنة ۳۹۵ یا ۳۹۸ هـ . ق .)

ج ۱ ص ۳۰ - ۳۱ :

وقد يتبين في هذا الموضوع بالبرهان الصادق والقضية العادلة أن معرفته هي (۲) العلم الحق والقول الصدق وأن علم العدد هو لسان ينطق بالتوحيد والتنزيه ، وبغنى التعميل والتشبيه ، وبرة على من أنكر الوجدانية و قال بالتنوية ، وذلك أن العدد متى بطل منه الواحد فسد نظامه وتمطلت (۴) أقسامه ، كذلك من أنكر الواحد الحق فلا ثبات له في حال من الأحوال ، ولا عمل من الأعمال ، ولا يكون شيئاً مذكوراً ، وكان سواء هو والعدم ، إذ كانت (۵) حقيقة الوجود هي (۶) الإشارة إلى الواحد والثاني يتلوه وكذلك سائر الأشياء من البسائط الروحانية والمركبات الجسمانية . والسدى بقول باللائن من التنوية بالبرهان (۷) الصادق والقضية العادلة [ أوجب ] (۸) أن لفظة الواحد متقدمة

(۱) لاطبعی که در سنة ۱۹۴۹-۱۹۵۱ م . در دو جلد ، در دمشق منتشر شده است نقل کردیم و علائم نسخه بدلهای آن نیز نگار رفتم .

(۲) مسلمة بن احمد بن قاسم بن عبد الله معري بطن قرطبي اندلسی . از علماء بزرگ اندلس در قرن چهارم هجری است ( برای ترجمه آحوال معري بطنی و ابداع از رسالة الجامعة و رابطه آن با وسائل اخوان الصفا مقدمه کتاب مزبور ، از ص ۲ تا ص ۱۸ دیده شود ) .

(۳) در ۵ . ق . ، « هو » .

(۴) در ۱ . ق . و تمطل » .

(۵) در ۵ . ق . ، « كان » .

(۶) در ۵ . ق . ، « هو » .

(۷) در ۱ . ق . و البرهان » .

(۸) در ۱ . ق . این کلمه موجود نیست و در ۵ . « اوجبا » .

على لفظة الاثنين فصار (١) السبق بالواحد أليق ، و متى تقدّم احدا الاثنين على صاحبه حاز فضيلة السبق و تأخر الثاني عن الكون في موضعه باللفظ (٢) فصحّ بذلك التوحيد و فضل الواحد .

ج ١ ص ٧٢ :

فَإِنْ قَالَتِ الثَّانِيَّةُ (٣) أَنَّ الْخَيْرَ وَالْقَرَّ فَمَلَانِ مُتَضَادَّانِ غَيْرِ مُتَّفَقَيْنِ وَإِنْ لَهُمَا خَالِقَيْنِ (٤) مُتَضَادَّيْنِ ، فَلْيَعْلَمْ هَؤُلَاءِ الْمُتَخَلِّفُونَ (٥) عَنْ أَتْبَاعِ الْحَقِّ بِالْبِرْهَانِ الصَّادِقِ أَنَّ فَاعِلَ الْخَيْرِ خَيْرٌ كُلَّهُ وَ [ أَنَّ ] (٦) فَاعِلَ الْقَرِّ شَرٌّ كُلَّهُ ، وَ أَنَّ مِنَ الْخَيْرِ أَبْطَالُ الْقَرِّ وَ أَنَّ الشَّرَّيْرَ (٧) دَيْمًا يَسْتَقِلُّ طَبْعُهُ [ وَ يَتَوَبُّ ] (٨) وَ يَكُونُ خَيْرًا مُتَنَاهِيًا فِي الْخَيْرِيَّةِ (٩) حَتَّى لَا يَبْقَى لِلْقَرِّ أَمْرٌ عِنْدَهُ الْبَيْتَةُ ، وَ يَسْتَقِلُّ طَبْعُهُ عَنْهُ ، وَ أَيْضًا فَإِنَّ الْخَيْرَ يَدْعُو إِلَى الْبَقَاءِ ، وَ الشَّرُّ يَدْعُو إِلَى الْفَنَاءِ ، وَ لَمَّا كَانِ الْبَقَاءُ مِنْ صِفَاتِ الْأَزَلِيِّ الْقَدِيمِ (١٠) وَ الْفَنَاءُ مِنْ صِفَاتِ الْمَدَمِ (١١) الْمَتَلَاشِي وَ جَبَّ أَنْ يَكُونَ صَاحِبَ الْبَقَاءِ رَبًّا صَاحِبَ الْفَنَاءِ ، وَ مُتَقَدِّمُ الْوُجُودِ عَلَيْهِ فُوجِبَتْ لَهُ الْوَحْدَانِيَّةُ ، وَ زَالَتِ الثَّانِيَّةُ وَ صَارَ الثَّانِي نَابِعًا لِلْأَوَّلِ ، وَ الْوَاحِدُ مُتَقَدِّمُ الْوُجُودِ عَلَى الثَّانِي ، وَ الثَّانِي نَابِعٌ لَهُ ، فَلِذَلِكَ قِيلَ أَنَّ الْقَرَّ لَا أَسْلَدَ لَهُ فِي الْإِبْدَاعِ مِنْ جِهَةِ الْمَبْدَعِ سَبْحَانَهُ ، وَ أَنَّ الْفَنَاءَ وَ الْقُدْرِيَا بَشَرًا ، وَ أَنَّ الْمَخْلُوقَ [ لَيْسَ ] مَعَانًا عَلَى فِعْلِ الْقَرِّ .

ج ١ ص ٩٩ - ٩٧ :

فَلِذَلِكَ فَلَمَّا (١٢) إِنَّ الْقَرَّ هُوَ الْعَجَزُ وَ النِّقْصُ عَنِ الْبُلُوغِ إِلَى الثَّمَامِ (١٣) | وَ بُيُودُودُ الثَّرَقِي وَ الْحَرَصُ وَ ذَهَابُ الْعَجَزِ وَ الْبُلُوغُ إِلَى الثَّمَامِ (١٤) زَوَالُ الْقَرِّ وَ أَرْفَاعُهُ ،

(١) در ق ، و سار ، . (٢) در د ، د باللفظة ، .

(٣) در ق ، د ثَمَانِ الثَّانِيَّةُ فَإِنْ قَالُوا ، . (٤) در ق ، د سَالَتَيْنِ ، . (٥) در د ،

د الْمُخَلِّفُونَ ، . (٦) اِنْ كَلِمَةُ دَرْهَبٍ وَجُودٌ نَدَارِدُ ، (٧) در د ، د الشَّرُّ ، (٨) در د ، د قِ

اِنْ كَلِمَةُ وَجُودٌ نَدَارِدُ ، (٩) در د ، د الْخَيْرِ ، . (١٠) در د ، د الْأَوَّلُ الْقَدِيمِ ، .

(١١) در د ، د الْعَدِيمِ ، . (١٢) در د ، د قَبْلُ ، . (١٣) در د ، د الْبُلُوغُ عَنِ الثَّمَامِ ، .

(١٤) هَبَارَتِ مَبَانِ دَرْهَبٍ وَجُودٌ نَدَارِدُ ،

و بارتفاعه ارتفاع خالق<sup>(۱)</sup>، علی ما زعم أهل المنعِب [التخفيف] (۲) القائلون (۳)  
 بالتمویم. و إذا (۴) أرفع القَرّ و خالقه، فليس إلا الخير و خالقه [سبحانه] (۵) فثبت  
 التوحید، و ذهب التشبيه (۶) و التعلیل و الشرك، و صحَّ أن القَر لا أصل له فی الابداع  
 بالبرهان.

# ۱۱۱

تفسیر الرؤیا (۷)

(تأویل الرؤیا - فی الرؤیا - منامیه)

تألیف

ابن سینا

(۳۷۰ - ۴۲۸ هـ . ق .)

(بمنقل از)

فهرست نسخه های مصنفات ابن سینا

تألیف

یحیی مهدوی

ص ۵۷ :

در فصول اول ابن رساله بحث از قوی و حالات نفسانی شده است - در فصل هشتم

ابن عبادت آمده است :

- (۱) در ب « بارتفاعه بارتفاع خالقه » . (۲) این کلمه در ب ، ق وجود ندارد . (۳) در د ،  
 « القائلین » . (۴) در ب ، « فإذا » . (۵) این کلمه در ب وجود ندارد . (۶) در د ، « التشبیه » .  
 (۷) برای اطلاع از خصوصیات ابن رساله و جایهای وجود آن فهرست نسخه های مصنفات  
 ابن سینا تألیف آقای دکتر یحیی مهدوی که در سنه ۱۳۳۳ هـ . ش . در طهران منتشر  
 شده است ( مصنف شماره ۴۷ ، ص ۵۷ - ۵۹ ) دیده شود .

« التریاتون یسمونها الكلمة وهی الکی بقالها بالعربیة السکینه وروح القدس  
و الفرس و العجم یسمونها امشامیندان و المانویة یسمونها الأرواح العلیة و العرب  
یسمنوها الملائكة ... »

## ۱۱۲

### رسالة فی لغة [ابی] علی بن سینا<sup>(۱)</sup>

ص ۱۰ ( در قسمت کتب الانبیاء والتیین ) :

و اما کتب التیین فمثل ، کتاب الاستا والزند و البازند و زردشت الوردیلی  
الاحب<sup>(۲)</sup> و مثل کتاب التکیلون و سفر الاسفار لمانی الزردانی<sup>(۳)</sup> التئوی ، وهی کتب  
بعیده عن أن تناسب کتب العقلاء ، فضلا من کتب بان<sup>(۴)</sup> بها الانبیاء .

---

(۱) این رساله چنانکه ناشر فاضل آن ، آقای دکتر یارشاطر ، در مقدمه گوید ، « متعجبی است از  
کتابی بنام « لسان العرب » ، در لغت که ابی سینا تألیف نموده ولی بیانام و انتشار آن توفیق  
نیافت . آقای دکتر یارشاطر منتخب مزبور را تصحیح کرده است و بضیة عکس اصل نسخه در دست  
طبع و نشر دارند ( برای اطلاع از خصوصیات این رساله بقیعة فاضلانة آن رجوع شود ) ، در  
این جا از آقای یارشاطر باید تشکر کنم که رساله مزبور را قبل از نشر در اختیار من گذاشتند .  
(۲) در اصل کله ای تقریباً بدین شکل است و در حاشیه نوشته شده است « کذا ، الوردیلی الاصل »  
(۳) در اصل ظاهر آ « الرراق » و تصویب فوق از ناشر میباشد و در حاشیه نوشته شده است ، « او  
الزندیق ؟ »  
(۴) در حاشیه نوشته شده است « کذا ، جا ، »

(۴) در حاشیه نوشته شده است « کذا ، جا ، »

کتاب الشفاء

تأليف

ابن سينا

در « الفصل الثانی من مقالة الفن التاسع من جملة المنطق في أصناف الأعراس  
الكلمية والمحاکيات التي للشعراء » :

و أما اليونانيون فكانوا يقصدون أن يحثوا بالقول على فعل أو يردعوا بالقول  
عن فعل، وتارة كانوا يفعلون ذلك على سبيل الخطابة وتارة على سبيل الشعر. ولذلك كانت  
المحاكاة الشعرية عندهم مقصورة على الأفعال والأحوال وعلى الذوات من حيث بها  
تلك الأفعال والأحوال كقول فعل إما قبيح وإما جميل. ولما اعتادوا محاكاة الأفعال  
أنتقل بعضهم إلى محاكاة التشبيه السرف لا التحسين وتقبيح. وكذا تشبيه ومحاكاة كان  
معداً عندهم نحو التقبيح والتحسين وبالجمل المدح والذم. وكانوا يفعلون فعل المصورين،  
فإن المصورين يصورون الملك بصورة حسنة و يصورون الشيطان بصورة قبيحة، و  
كذلك من حاول من المصورين أن يصوروا الأحوال أيضاً كما يصور أصحاب ماني  
حال الغضب والرحمة فأنهم يصورون الغضب بصورة قبيحة و يصورون الرحمة بصورة  
حسنة ....

---

(۱) علامه عثم آفای سید حسن قلی زاده ضمن مطالعه « الكتاب الذهبي للمهرجاني  
الافلي لذكرى ابن سينا » در مقالة « دکتر عبدالرحمن بدوي بعنوان « ابن سينا و  
« فن الشعر » لارسطو » (ص ۱۱۱) بر خورده كه چنین مطالبی در كتاب الشفاء موجود است  
و مرا بدان متوجه فرمودند .

کتاب

أصول الدین<sup>(۱)</sup>

تألیف

عبد الفاهر بغدادی<sup>(۲)</sup>

ص ۵۳ (در \* المسألة الثامنة من الأصل الثاني في تجانس الأجسام \* ) :  
 وأما الثنوية فإِنَّ المانوية منهم زعمت أَنَّ الأجسام في الأصل نوعان قدسيان و  
 هما النور و القلعة و هما متضادان في الصورة و الفعل و لِكُلِّ واحد منهما خمسة أبدان  
 مختلفة فأبدان النور النار و النور و الريح و الماء و روحه التيسيم و أبدان القلعة الحريق  
 و القلعة و السموم و السباب و روحها الدخان و زعموا أَنَّ أبدان النور كل واحد منها  
 مخالف للآخر و أَنَّ أبدان القلعة مخالف بعضها بعضا فصارت الأجسام عندهم عشرة  
 أجناس نصفها من جملة [ خير خ ] النور و نصفها من جملة [ خير خ ] القلعة .

ص ۵۹ (در \* المسألة الحادية عشرة من الأصل الثاني في تحقيق حدود  
 الأجسام \* و الخلاف في حدود الأجسام مع فرق : )  
 و الخلاف الثالث مع الثنوية في قولهم بقدّم النور و القلعة .

(۱) این کتاب در سنه ۱۳۴۶ هـ . ق . ( ۱۹۲۸ ) در استانبول بطبع رسیده است

(۲) مؤلف کتاب الفرق بين الفرق است که درس ۱۸۰ این کتاب ذکر او گذشت .

شرح أبو إسحق نصیبی معتزلی<sup>(۱)</sup>

بر نقضی که ابو علی ابن الخلال

بر کتاب رازی نوشته است

نسخه کتابخانه بریتیش میوزیوم :

در کتابخانه بریتیش میوزیوم نسخه ای خفگی عربی هست بشماره و نشان OR 8613 که هنوز فهرست نشده است. از ابتدا و انتهای نسخه أوراقی ناقص است و بنابرین مؤلف را بطور قطع نمی توان دانست. از مندرجات آن برمی آید که تألیف يك نفر از معتزلیان قرن چهارم یا پنجم هجری است در شرح کتاب يك معتزلی دیگر که رد کرده بوده است کتاب العلم الالهی (یا کتاب الالهیات یا کتاب البلاغ) که همان يك کتاب گویا باین سه اسم مختلف خوانده شده است) ابوبکر محمد بن زکریای رازی را. حدس بسته اینست که این نسخه مورد بحث نسخه ناقصی است از شرح ابو اسحق النصیبی المعتزلی بر نقضی که ابو علی ابن الخلال بر کتاب رازی نوشته بوده است (رجوع شود به باب ذکر المعتزلة من کتاب المنیة والامل چاپ حیدرآباد س ۱۶۸ و کتاب الجماهر فی رونی چاپ حیدرآباد س ۱۶۸ و الفصل ابن حزم ج ۱ س ۹۰ و ۱۸ و زاد المسافرین ناصر خسرو چاپ برلن س ۵۲ و ۱۰۳). در این نسخه ذکر عانی تا آنجا که بنده در مراجعه اجمالی بآن برخوردادم يك بار آمده است. ازین قرار:

---

(۱) مطالب منقوله از این کتب را دانشمند محقق آقای مجتبی منوی در اخبار من گذاشتند و درباره کتاب مذکور و مؤلف آن یادداشتی نوشته که عین آن قبل از مطالب مزبور درج میشود.

ان محمد بن زكرياء الرازي ذكر فقال لا يمتنع أن يكون في الناس من يقف على خواص الأشياء وطبايعها لأن كل شيء يختص بخاصية وطبيعة فهو موسى عليه السلام لا يمتنع أن يكون قد وقف على مثل ما يختص بمثل تلك الخاصية من الأجسام فلذلك يأتي على يده ما لم يأتي على يد غيره من انقلاب العصا حية . . . و ذكر ماني أيضا في كتاب سفر الاسرار شبيها قدح بها في معجزات موسى عليه السلام فلو اورد ما هذا سبيله من التنبهات على معجزات موسى عليه السلام لابد حينئذ من النظر والتأمل . . .



# ۱۱۶

ملفوظ العمامة<sup>(۱)</sup>

فی الألفة والألف

تألیف

أبو محمد علي بن حزم أندلسي<sup>(۲)</sup>

ص ۲۴-۲۵ :

و بعد ایصال المعرفة إليها<sup>(۳)</sup> بما يشاكلها و يوافقها و مقابلة الطبائع التي خفت  
مما يشبهها من طبائع المحبوب فحينئذ يتصل اتصالا محيطا بلا مانع و أما ما يقع من  
أول وهلة ببعض أعراض الاستحسان الجسدى و أن تطراف البصر الذى لا يجاوز الألوان  
وهذا سر الشهوة و معناها على الحقيقة فإذا فصلت الشهوة و تجاوزت هذا الحد و وافقت  
الفصل اتصال نفسانى تشترك فيه الطبائع مع النفس يستمر عشقا و من هذا دخل الغلط  
على من يزعم أنه يحب أنثى و يمتنع شخصين متغابرين فأما هذا من جهة الشهوة  
التي ذكرنا أنها و هي على المجاز تُسمى محبة لاعلى التحقيق و أما نفس المحب فما  
فى الميل به فضل يصرفه من أسباب دينه و دنياه فكيف بالاشتغال بحب ثان و فى  
ذلك أقول :

(۱) از طبعی که باعتناء پتروف D. K. Pétrof در سنة ۱۹۱۴ م ۱۰۰ دلیلین منتشر شده است  
نقل گردیده .

(۲) همان مؤلف الفصل فی الملل و الاهواء و النحل است که در ص ۲۲۶ این کتاب ذکر  
او گذشت .

(۳) أى : إلى النفس .

کذب المدعی هو آئین حتماً مثل ما فی الأصول اُکذب ما فی (۱)  
 لیس فی القلب موضع الحیبیــــــــــــــــــــــن ولا آحدثُ الأمور یشائی  
 فکما العقل واحد لیس یدری خالفاً غیر واحد رحمن  
 فکذا القلب واحد لیس یقوی غیر فرد مباعده او مدانی  
 هو فی یرتعة المودة ذوشکـــــــــــــــــــــث بعید من صفة الایمان  
 و کذا الذین واحد مستقیم و کفور من عقده دینان

# ۱۱۷

کتاب الْمُخَصَّص (۲)

تألیف

ابن سیده (۲)

(متوفی در سنه ۴۵۸ هـ . ق .)

ج ۱۴ ص ۴۳

و الزندبق فارسی معرب کان أصله عند هم زُند کَرِ آی یقولون بیقاء  
 الذهر .

(۱) ناشر کتاب در حاشیه متذکر شده است که سنوکه هورگرونژ (M. Snouck Hurgronje) این کلمه را « اَکْذِیب » خوانده است .

(۲) این کتاب از سنه ۱۲۱۶ هـ . ق . تا سنه ۱۲۲۱ هـ . ق . در ۱۷ جلد ، در مصر منتشر شده است .

(۲) ابوالحسن علی بن اسماعیل اندلسی معروف بابن سیده از یهودیان و افغانان بزرگ قرن پنجم هجری است (برای ترجمه احوال ابن سیده و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۱۲۴ - ۱۲۵ دیده شود) .

# ۱۱۸

## التاریخ النسطوری<sup>(۱)</sup>

(مجهول المؤلف)

ص ۱۵ - ۱۸ ( شماره مسلسل صفحات مجموعه ۲۲۵ - ۲۲۸ ) :

خبر عالی و شرح آمره .

اول آمره . أن أباه كان اسمه هني<sup>(۲)</sup> وأمه اسمها فوشيت<sup>(۳)</sup> وسُمِّيَاه لتأولده  
فوريقيوس . فلما صار له سبع سنين خرج في السبي . فأبتاعته امرأة بعض العرب يقال  
لها سوسيه<sup>(۴)</sup> . وكان زوجها قد تخرج في علوم أهل مصر ويرى رأى فيثاغوروس .  
وله تلميذ يقال له يوذوروس . فتوفي في زوج المرأة . ونزوت بثلحيد . فحملها والسبي

(۱) کتابی است که ظاهر آن تاکنون اسم اصلی آن معلوم نشده و از اسم مؤلف آن نیز اطلاعی بدست  
نیامده و مابین قرن دهم و اوائل قرن سیزدهم مسیحی تألیف شده است . ناشر آن ، آرشوک اشدی شیر  
Mgr Adal Scher ، آرشوک سموت Séert ( در گریستان ) ، عنوان « Histoire  
Nestorienne » را بر آن گذاشته است و در اینجا عنوان فوق ، که ترجمه عنوان فرادادی ناشر  
میباشد ، انتخاب گردیده . این کتاب ، با ترجمه فرانسه ، ضمن مجموعه « Patrologia Orientalis  
در پاریس ، در سال ۱۹۰۷ م . منتشر شده است [ برای اطلاع از خصوصیات این کتاب بقیه  
ناشر آن ، ص ۵ - ۸ ( شماره مسلسل صفحات مجموعه ۲۱۵ - ۲۱۸ ) رجوع شود ] .

(۲) ناشر در حاشیه چنین تذکر داده است ، که اخی الامل و جاء هذا الاسم فی کتاب اسکولپون  
تألیف نادوروس برکونی ، « قطیق » . و در حاشیه ۲ ص ۱۵ ( در حواشی ترجمه فرانسه )  
گوید ،

En syriaque ܡܚܝܬܐ ܕܚܝܬܐ . Cf. Pognon, Inscriptions mandaites . . . .

fasc. II, Paris, 1899, p. 125 et Michel, Chronique, I, p. 117.

(۳) Ms : « فوشیت » . و ناشر در حاشیه ۲ ص ۱۵ ( در حواشی ترجمه فرانسه ) گوید ،

En syriaque ܡܚܝܬܐ ܕܚܝܬܐ (محمه) , Michel, Ibidem.

(۴) ناشر در حاشیه ۴ ص ۱۵ ( در حواشی ترجمه فرانسه ) گوید ،

En syriaque ܡܚܝܬܐ ܕܚܝܬܐ : c'est sans doute le nom du mari « Scythianus »

qui a été attribué par erreur à la femme. Cf. Michel, Ibid., p. 198, note 5.

الذى ابتاعته . وأحتال حتى يتخلص إلى بابل . وقال للمفرس أنه مولود من العذراء . و  
 أنه رأى (١) بين الجبال . ووضع أربعة كتب سقاها بأسماء : أحدها **المملو السرائر** .  
 والثاني **الانجيل الصحيح** . والثالث **معادن الكنوز** . والرابع **داس (٢) الجبال والمغالبه** .  
 ولم يزل يطنى الناس بسحره . وكان ذلك فى ملك فيليغوس ملك الروم وملك سابورين  
 اردشير . وعلم الناس القول بالاهين (٣) مخلوقين والإقرار بصانعين خبير وشرير .  
 فالخبير هو الصالح التير . والشرير هو الطالح الظلمى . وجع مالا جليلا ومضى إلى سدير  
 التار . فأخذت زوجته سوسيه كفيه وماله ومال الزوج الأول وهويت ماني . وكان حسن  
 الوجه . فأمكنته من جع ذلك ومن الكتب . وأتخذته لنفسها زوجاً ثالثاً . فتخرج تلك  
 الكتب وتعلم . وكان زوجها التلميذ قد ألقه بكفره . وأنفقت هي عليه مالا كثيراً حتى  
 مهرته . وأمن فى طلب الملو . ونوفيت سوسيه من قبل أن تبلغ مرادها منه . فحصل  
 المال والكتب وقصد السوس (٤) بلدته التى بها مولده . وسقى نفسه ماني . وأدعى وضع  
 تلك الكتب وأظهر التمرائيه . فضيره أسقف **الاهواز** قتيلاً وصار بها معلماً ومفسراً  
 للكتب . وكان يجادل الوثنيين واليهود والمجوس وجع من خالف التمرائيه . ثم أدعى  
 هذا المناق أنّه **الفارقليط** . وزاد فى نجاسة علوم السحر . وأتخذ لنفسه أنتى عشر  
 تلميذا على مثال تلاميذ المسيح . وأبطل بعض الأجساد وقيامتها وأدعى أن التار والماء  
 والتجر لها أرواح . فمن قلع شجرة أو أطفئ ناراً أو أراق ماءً فقد قتل نفساً . وأن  
 الشمس والقمر مركبان يحملان الأنفس إلى ناحية سالحة . وأبتدع أشياء فيبحة لم  
 تذكر لقبها .

(١) مترجم وناشر درحاشيه « ص ١ » ( درحواشى ترجمه فرانسه ) كويد : ( بجای رأى ) « رأى »  
 و یا « ترى » خواننده خود .

(٢) ناشر درحاشيه ٢ ص ١٥ ( درحواشى متن عربى ) كويد :

رووس : فان تالدوروس بر كوفى يستى كتابه هذا : ۱۸۸۸ : ۱۸۸۸ .

(٣) ظ : « باركهين » .

(٤) ناشر در حاشيه ١ ص ١٦ ( درحواشى ترجمه فرانسه ) كويد .

وسمى بعض تلاميذه **توما** و **أدي** و **وجه بأدي** إلى **اليمن** (١) ليكفر الناس  
 بخرافاته. ووجه بالمسمى **توما** إلى **الهند** وبقي عنده رجل من تلاميذه أسماه **ماري**  
 وأقام معه **بالسوس** فرجع اللذان أنفذهما إلى **اليمن** و **الهند** فأعلماء آتاه لم يفتر أحد  
 بقولهما ولا قبلوا خطبهما فغضب لذلك وتداخله الفيط فترك التصرانية التي كان يظهرها  
 نفاقاً وأبتدع البدع الفطيمة. وحينئذ ألقى أنه **الفارقليط** الذي وعد **المسيح** تلاميذه  
 بأرساله إليهم. وخرج مع تلاميذه وجمع بطوف البلاد ويقول إن الذي كان يقوله  
 أولاً إن الله يعرف بثلاثة أقاتيم و أن الذي كان بشره لم يزل عنه وأنه كونهما أحدهما  
 الله بنبوع الخبر ومعدن الثور والصلاح والإصلاح. والآخر الهبولى مكوّن القتر ومعدن  
 الجهل والقليلة والصلاح. و أن الله هو ذاهب علواً بلا نهاية. والقرير لم يزل ذاهباً  
 إلى أسفل بلا نهاية. و أنهما من الوسط متناهيان و هما جسمان. و أن مكوّن القتر  
 اضطرب في بعض الأحيان وهاج أولاده بعض على بعض و هم القياطين والمغاربت و  
 الثار والماء. فلم يزل يجاذب بعضهم بعضاً حتى وصلوا إلى بلدة الصالح. فلمحوا بوره  
 فحسدوه. وقالوا فاته (٢). فأن كان عنده طعاماً أكلناه. أو شرباً شربناه. وعزموا على  
 ذلك. فلما رأى الإله وهو الصالح ذلك أفتتح نصيباً منه فألقاه إليهم. فأنكشف الكون  
 للقرير بسبب الإله. فاختلط به وأمتزج. فكان من أمتزجه به هذا العالم. و أجزاء  
 الله محبوسة في أجزاء القرير. و أن الله سيسترجع نصيبه الذي صار إلى القرير وبضمة  
 إلى كونه قليلاً قليلاً و بتولى (٣). من القرير بقدر ما لا يقدر على معاودة محاربتة ثانية.  
 وكان هذا الملعين الطاغى الكافر لعنه الله بما أفتري عليه ببعد القيامة ويقول أن **المسيح**  
 هو أبين ذلك الإله الصالح و آتاه هو رسوله إلى الأجزاء التي سارت من كونه إلى  
 القتر ليبشرها أنها تتخلص من حبس القرير ونصير إليه ويقول إن الأرواح تتناسخ.  
 وأدعى أنه رسول **المسيح** و أنه من ذات نفسه فلما أظفى الناس فشا أمره وكفره

(١) ناشر در حاشية ١ ص ١٧ (در حواشی ترجمه فرانسه) گوید :

Dans le tome ١١٧, Ibid., p. 117.

(٢) ط ١٠٠ فاته .

(٣) ناشر در حاشية ١ ص ١٨ (در حواشی متن عربی) گوید : « ينودع ؟ أو بتولى » .

قتله سابور وسلبه على باب السوس<sup>(١)</sup> فلعمنة الله ولفاء ما يستحق .

س ٢٦-٢٧ [شماره مسلسل صفحات مجموعه ٢٣٦-٢٣٧] (در ذكر الملائكة أعنى العلماء) :

كان في أيام شحلول و فافا الجانليق بالشرق واسطافانوس فطرك برومية . من العلماء الأفاضل .... و مازال جميعهم يقاومون أصحاب مذاهب سيمون و مرقيون و ماني .

س ٢٧-٢٨ [شماره مسلسل صفحات مجموعه ٢٣٧-٢٣٨] . (در ذكر ملك بهرام ابن وهواران<sup>(٢)</sup> بن سابور) :

لما ملك هذا الرجل على الفرس في سنة تسعين و خمائة لتاريخ الاسكندر أحسن إلى الناس . فتر به الجند و فسد في أول ملكه الاخوان و بحث عن اعتقاد النصرى كما فعل جده سابور . و كان يعرف طرفا منه لآته نربى في كوخ جدان على ما قال هيلاس الراني و تعلم شيئا من لغة السريانية . فأحضر جماعة من الآباء و ساء لهم<sup>(٣)</sup> . و شرحوا له المذاهب فقال لهم آتى أراكم تعظمون هذا الواحد الذى تعترفون به و تعرفونه جدا . لكن قد جهلتم بمنعكم الآلهة الزبوية و التجود لها . ثم تغيرت نيته عما كان عليه . و وجد المانوية يدعون أنهم نصارى و يتزبون بزيتهم و بكرهون التزويج و التناسل . و كذلك الجانليق و الأسافنة بهذه الصورة . و ظن ، إفساد نيته ، أن الاعتقاد بن متفقان . فأمر بقتل المانوية و هدم بيعةهم . فتعدى المجوس إلى النصرى بغير تمييز و قتل قديري الزموية زوجته لاعتقادها النصرانية . و قتل ذا الطوبى قارييا ابن حشيا و نسلط المجوس على النصرى . و لحق فافا أذبة عظيمة و مكروه شديدة . فتظلم النصرى إلى بهرام الملك متاجرى عليهم فأحس أن يعرف الفرق بينهم و

(١) ناشر در حاشیه ١ س ١٨ (در حاشی ترجمه فرانسه) گوید :

A la porte de Pognon , loc. cit. p. 126.

(٢) در حاشیه ، « وهواران »

(٣) در حاشیه ، « سایلهم » .

وبين المانوية . وسألهم عن السبب في امتناع الجائليق والآساقفة عن التزويج وإقامة النسل في العالم . وقال إن كان هذا نجسا محرماً عندهم فقد أستحقوا القتل لقصد هم إخراج الدنيا . وإن كان حلالا حسنا فلم يمنع رؤساءهم منه ويكرهونه . فأجاب التماري أن المانوية يعتقدون إلهين قديمين وأن الأرض ذات حياة ولها روح والأفئ تنقل من جسم إلى آخر . ويرون أن التزويج نجس . و التماري فيعرفون بالاء (١) واحد خالق الكل قديم لم يزل . ويرون التزويج ويستحسنونه . وقد أمروا به في كتابهم . وإنما يمنع منه رؤساءهم لئلا يشغلهم عما نصبوا له من النظر في أمور الرعية و ملازمة الصلاة والدعاء للعالم وأهله وللملك وللمملكة . وإنما يتزوي (٢) المانوية بزى التماري ليستتر أمرهم . فاستحسن الملك ما قالوه وأمر بالكف عنهم . و زال عما كان عليه ومات . . . .

---

(١) ط . د . ب . ي . ك . هـ .

(٢) ط . د . ب . ي . ك . هـ .

و حکایات الطّافیّین و أخبارهم و نوادر کلامهم و اشعارهم

تألیف

تخطیب بغدادی (۲)

( ۳۹۲ - ۴۶۳ هـ . ق . )

ص ۴۱ - ۴۲ :

حدّثنی محمد بن علی بن عبد اللّٰه الصّوری انا عبد الرحمن بن عمر التّجیبی  
بمصر انا ابو هريرة احمد بن عبد اللّٰه بن الحسن بن ابی العصام العدوی نا ابو العباس  
عیسی بن عبد الرحیم حدّثنی علی بن محمد هو ابن حیون حدّثنی محمد بن احمد  
الکوفی حدّثنی الحسن بن عبد الرحمن الحلّبی عن ابيه قال : أمر المأمون أن يحمل  
إليه عشرة من الزّنادقة حتّوا له من أهل البصرة فجمعوا و أبصرهم طفیلی فقال ما أجمع  
هؤلاء إلّا لصنیع فأنسل فدخل وسطهم و مضى بهم الموكلون حتّی أنتهوا بهم إلی  
زورق قد أعدّ لهم فدخلوا الزورق فقال الطفلی هی نزهة قد دخل معهم الزورق فلم يك  
بأسرع بأن قید القوم و قید معهم الطفلی فقال الطفلی بلغ تطفلی إلی التیود ،  
ثم سیر بهم إلی بغداد فدخلوا علی المأمون فجعل يدعو بأسمائهم رجلا رجلا فیأمر

(۱) از طبسی که در سنه ۱۳۴۶ هـ . ق . در دمشق منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) ابوبکر احمد بن علی بن ثابت بن احمد بن مهدی معروف بخطیب بغدادی . وی در  
روز پنجشنبه ۲۴ جمادی الآخرة سنه ۳۹۲ هـ . ق . در بغداد متولد گردیده است و در پیش از ظهر  
دوشنبه هفتم ذی الحجه سنه ۴۶۳ هـ . ق . در همان جا وفات کرده و در روز سه شنبه در باب حرب ،  
یعنوی بشر حافی مدفون گردیده .



بضرب رقابهم حتی وصل إلى العقیلی وقد استوفی عدّة القوم فقال للموکلین بهم ما هذا؟ فقالوا والله ما ندري غیر أنا وجدناه مع القوم فحشنا به. فقال المأمون ما قستک و بک؟ فقال یا امیر المؤمنین امرأته طالق أن کان يعرف من أقوالهم شیئا ولا يعرف إلا الله و محمداً النبی صلی الله علیه وسلم. و إنما أنا رجل رأيتهم مجتمعین فطشنت منیما بعدون إلیه. فضحك المأمون وقال یؤدب. و کان ابراهیم بن المهدي قائماً علی رأس المأمون فقال یا امیر المؤمنین هب لی أدبه . . .

## ۱۲۰

تاریخ بغداد (۱)

تألیف

أبی بکر أحمد بن علی الخطیب

ج ۷ ص ۱۱۲ (در ترجمه احوال بشار بن برد):

و کان المهدي امیر المؤمنین اتهمه بالزندقه فقتله علیها.

ج ۸ ص ۱۴۹ (در ترجمه احوال حماد عجرد):

و کان خلیفاً ماجناً ظریفاً، و نادم الولید بن یزید، و حاجی بشار بن برد - و

هو فعل الثراء المجیدین - فانتصف منه، و کان بشار بضج منه، و قدم بغداد فی أيام المهدي.

قرأت علی الحسن بن علی الجوهري عن محمد بن عمران المرزبانی قال وجدت بخط محمد بن القاسم بن هرویه حدیثنا احمد بن اسمعیل البزلی حدیثی علی بن الجعد. قال: قدم علينا فی أيام المهدي هؤلاء القوم: حماد عجرد و مطیع ابن ایاس الکنانی و یحیی بن فریداد، فنزلوا بالقرب منا فكانوا لا یطاقون خبثاً و مجافاة.

(۱) این کتاب در سنة ۱۳۴۹ ق. ه. (۱۹۳۱ - .) در ۱۴ جلد در مصر منتشر شده است.

وقال **المرزباني** أخبرني **علي بن أبي عبد الله الفارسي** أخبرني **أبي حذثنى الغزي** حذثنى **عمر بن شبة** قال : كان **طبيع بن أبياس** و **حماد بن مجرد** و **يحيى بن حصين** و **يحيى بن زياد** يقولون **بالتزندق** .

ج ٩ ص ٣٠٣ - ٣٠٤ :

**صالح بن عبد القدوس** ، **أبو الفضل البصري** مولى **الأسد** ، أحد الثمراء .  
**إنهم المهدى** أمير المؤمنين **بالتزندق** ، فأمر بحمله إليه ، وأخضره بين يديه ، فلما خاطبه أعجب بفرادة أدبه وعلمه وبراعته وحسن بيانه ، وكثرة حكمته ، فأمر بتخليه سبيله ، فلما ولى رده وقال له : **أأنت القاتل ؟**

و التيق لا يترك أخلاقه      حتى يوارى في نرى رثمه  
 إذا أروعى عاد إلى جهله      كذى العنني عاد إلى نكته

قال **بلي** بأمر المؤمنين ، قال : **فأنت لا تترك أخلاقك** ونحن **نحكم فيك بحكمك** في نفسك . ثم أمر به فقتل و صلب على الجسر . و يقال أن **المهدى** أبلغ عنه أبيات يعرف بها **الشيء** صلى الله عليه وسلم فأخضره **المهدى** وقال له : **أنت القاتل هذه الأبيات ؟** قال لا والله يا أمير المؤمنين ، والله ما أشركت بالله طرفة عين ، فأثق الله و لانفك دمي على الشبهة ، وقد قال **الشيء** صلى الله عليه وسلم : **« ادروا الحدود بالقبائح »** و جعل يتلو عليه القرآن حتى رقى له وأمر بتخليته فلما ولى قال أنشدني قصيدتك السبئية فأنشده حتى بلغ البيت أوله :

« و التيق لا يترك أخلاقه »

فأمر به حيثئذ فقتل . و يقال أنه كان مشهوراً **بالتزندق** . وله مع **أبي الهذيل** العلاف مناطرات . . . . .

ج ١٤ ص ١٠٦ - ١٠٧ :

**يحيى بن زياد الحارثي** . وهو **يحيى بن زياد بن عبيد الله بن عبد الله** . . . . .  
 وكانت عمته **ريطة بنت عبيد الله** زوجة **محمد بن علي بن عبد الله بن العباس** ، فولدت له **السفاح** ، **يحيى بن زياد** ، **أبن خال أبي العباس السفاح** ، وهو من أهل الكوفة ، وكان

شاعراً ادیباً ما جئنا نسب إلى الزندقة، وكان صديق إياس بن مطيع<sup>(۱)</sup>، وحماد عجرد،  
ووالبة بن الحباب، وغيرهم من ظرفاء الكوفيين، وله في السباح مدائح، وفي المهدي  
أيضاً....

## ۱۲۱

کتاب الارشاد<sup>(۲)</sup>

إلى قواطع الأدلة في أصول الاعتقاد

تأليف

إمام الحرمين الجويني<sup>(۳)</sup>

(۴۱۹ - ۴۷۸ هـ - ق. ۱۰)

ص ۳۷۴ : (در فصل « القول في الآلام و أحكامها »)

فأما القنوية القائلون بإثبات مدبرين، فقد قالوا: الآلام ظلم فيصح لعينه  
على أي وجه قدر، والآلام بجمليتها صادرة<sup>(۴)</sup> عندهم من أهرمن دون يزدان....

(۱) ظ. « مطيع بن إياس ».

(۲) از طبعی که باعتقاد دکتر محمد یوسف موسی و علی عبدالمنعم عبدالحمید در سنه  
۱۳۹۹ هـ. ق. (۱۹۸۰ م) در مصر منتشر شده است نقل گردیده و علامهای نسخه بدلهای  
طبع مزبور نیز بکار رفته.

(۳) ابوالمعالی عبدالملک بن عبداللّه بن یوسف بن محمد بن حیویه معروف با امام  
الحرمین جوینی، از دانشمندان بسیار بزرگ قرن پنجم هجری است و او را آغوش اسباب  
شافعی، از متأخران گفته اند. امام الحرمین در معرّم سنه ۴۱۹ هـ. ق. متولد گردیده است  
و در ۲۵ ربیع الآخر سنه ۴۷۸ هـ. ق. وفات کرده (برای ترجمه احوال امام الحرمین و مراجع  
آن و آثار او بشتم کتاب الارشاد، طبع سابق الفکر، رجوع شود).

(۴) ل. بادره، و تصحیح متن از ح و م است.

## فصل

## [ في الأعوام ]

فَأَمَّا التَّنَوُّةُ ، فَمَا قَالُوا مِنْ كَوْنِ الْأَلَمِ ظُلُمًا فَيُبْحَا لِمَيْتِهِ ، بَاطِلٌ لِاخْفَاءِ بَيِّنَاتِهِ .  
 فَأَبَا نَا نَعْلَمُ أَنَّ الْمَرِيضَ إِذَا شَرِبَ دَوَاءً بِشِيْعًا كَرِهَ الشَّرْبَ ، وَقَصِدَ بِذَلِكَ دَرَاءَ الْأَمْرَاضِ  
 عَنْ نَفْسِهِ ، فَلَا يَمْتَدُّ ذَلِكَ فِي عَادَاتِ الْعُقُلَاءِ قَبِيحًا نَازِلًا مَنْزِلَةً مَا لَوْ جَرَحَ التَّلِيمُ نَفْسَهُ مِنْ  
 غَيْرِ غَرَضٍ مَحِيحٍ فِي جَلْبِ نَفْعٍ أَوْ دَفْعِ شَرٍّ . وَمَنْ أَنْكَرَ ذَلِكَ أَنْتَسَبَ إِلَى جَعْدِ الْقُرُورَةِ .  
 ثُمَّ يُقَالُ لَهُؤُلَاءِ : الْخَيْرُ وَالْمِيلُ إِلَيْهِ مَدْعُو إِلَيْهِ أَمْ لَا ؟ فَإِنْ أَنْكَرُوا كَوْنَهُ مَدْعُو إِلَيْهِ ، تَرَكَوْا  
 مَذْهَبَهُمْ ، مِنْ حَتِّ الْعُقُلِ عَلَى الْخَيْرَاتِ ، وَتَحْذِيرِهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ . وَإِنْ قَالُوا الْخَيْرُ مَحْثُوثٌ  
 عَلَيْهِ ، فَيَلِ لَهْمُ : هَلْ عَلَى مَنْ يَحْبِدُ عَنْهُ مَلَامٌ وَآلَامٌ عَلَى حُكْمِ الْعُقَابِ أَمْ لَا ؟ فَإِنْ قَالُوا  
 لَا يُلَزَمُ <sup>(١)</sup> شَرِبَ عِقَابًا ، فَقَدْ جَرَوْا عَلَى مَلَابَةِ الشَّرِّ وَمَجَابَةِ الْخَيْرِ ، وَاتَّزَمُوا أَنْ لَا يَلَامُ  
 مُسِيءٌ ، وَلَا يَغْضَى بِحَسَنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ . وَكَثُرَ ذَلِكَ يَبْطُلُ <sup>(٢)</sup> مَا يَسْتَرْوِحُونَ إِلَيْهِ مِنْ تَحْسِينِ  
 الْعُقُولِ وَتَقْبِيحِهَا ، وَإِنْ قَالُوا : لَوْ أَلَمَ الْمَسِيءُ بِالْأَلَمِ ، وَتَرَيْنَاهُ لِلْمُؤْمِ وَالْمُؤْمِ حَسَنٌ ،  
 فَقَدْ نَقَضُوا قَوْلَهُمْ بِأَنَّ الْأَلَمَ يَقْبَحُ لِنَفْسِهِ <sup>(٣)</sup> .

(١) ح د م ، د لا يلتزم .

(٢) م ، د مدم .

(٣) م ، د لمبته .



و قال :

تزدنق مملتا ليقول قوم      إذا ذكروه زنديق ظريف  
فقد بقي الترتدق فيه وسما      وما قيل الطريف ولا اللطيف

علی بن الحسین (۱) الکاتب فی الکندی :

ما أرغب الکندی فی الزندقه      نعماً ليعقوب فما أحقه  
لو علق الکندی فی حلقه      فلفة ناء أبداً عنقه  
ما كان إلا مؤمناً مسلماً      لا غفر الله لمن زندقه

( نوادر من مال إلى الکفر ) :

سئل زنديق عن الأشعي فقال : وباء كل سنة يقع في الأغنام و البقر .

( درقسمت « نوادر فی مناظرات التصاری و المجوس و اليهود » ) :

وناظر المأمون ثبوتاً فقال : أخبرني هل ند- مسی علی فعله قط ؟ قال : نعم .

قال : فالتد- علی الإساءة ماهو ؟ قال إحسان . لكنی أقول : أن الذی أحسن غیر الذی

إساء . قال : فهذا الذی ند- علی فعله أو علی فعل غیره ؟ فأفحمه .

## ۱۲۳

تحریر شرح اتمع اشعری (۲)

ورق ۵۷ ب :

فصل فی الرد علی الثنویة القائلة بقدّم النور و الظلمة

أعلموا عینکم الله أن من أصل هؤلاء القوم القول بقدّم النور و هو الأجسام

(۱) ظاهر ۱ « و قال علی بن الحسین » و یا د و اعلی بن الحسین .

(۲) نسخه ای از این کتاب در کتابخانه اهدائی آقای سید محمد مشکوة بکتابخانه دانشگاه طهران موجود است که خصوصیات آن در فهرست کتابخانه مذکور تألیف دوست دانشمند آقای محمد قلی دانش پژوه ، ج ۳ (بخش یکم) ص ۵۸-۵۹-۵۵ منسوخ میباشد . این مصتب را دوست فاضل آقای عباس زریاب خوئی ، پس از مطالعه فهرست مذکور ، بمن اطلاع داد که های بسی تشکر است و همچنین از خود آقای دانش پژوه بایه بسیار تشکر کنم که قبول زحمت کرد و بدانشکده ادبیات (محل کتابخانه اهدائی آقای مشکوة) آمد و کتاب را ، برای نقل از آن ، در اختیار من گذاشت .

المتصدة لانهاية لها من جهة العلو و إنما تنتهى من جهة السفل وكذلك الظلام اجسام متسقة بطبيعتها لانهاية لها من جهة السفل وينتهى حدّها من جهة العلو كلّ ما قدّمناه فى حدث الأجسام يدلّ على الرّقى عليهم و كلّ ما ردّدناه على الطبيعيين حيث قدّمنا أنّ ما أمتزج بعد أن لم يكن متزجا دلّ تماقّب التّقيّين على حدثه و ما قرّرناه من افتقار الامتزاج الى مقبض مع تقسيم القول فيه يعود على الثنوية حرفا حرفاً ثمّ نقول لهم إذا زعمتم أنّ الثور لم يزل متصدا و الظلام لم يزل مستقلا والجو الذى بين حديهما لا يخلو إمّا أن يكون فى حكم المتناهى أو لا يكون فى حكم المتناهى فإنّهما إذا لا يشاعدان ويزدادان تباينا الى غير أول وهذا ينفي التّهانة قطعاً و إن زعموا أنّ ما بينهما فى حكم ما لا ينتهى فكيف يتصوّر أمتزاجهما و تلاقيهما و قطعهما ما هو فى حكم ما لا ينتهى فإنّ زعموا أنّ الثور فى مركز لا يزداد ارتفاعاً منه و الظلام فى مركز لا يتقلّد كان ذلك باطلاً فإنّهم إذا حكموا بأنّ الثور يتصدّد بطبعه فليس تصدده فى جوّ أو لى منه فى آخر وكذلك القول فى تسقّل الظلام فالمسير الى الوقوف أبطل القول بالتصدّد و التسقّل و هذا سيوضح على الطبيعيين و أصحاب المراكز . و أمّا المرفيونية القائلين بأنّيات المعدّل فوجه الرّقى عليهم فى أنّيات حدث الأجسام كما سبق ... و أعلموا أنّ جلّ الكلام فى الخير و الشرّ من مذاهب الثنوية بتعلّق بالتعديل و التجوير على ما سيأتى إن شاء الله عزّ و جلّ .

ورق ١٨١ ب [ در کتاب الصفات (در القول فى الدليل على وجود القديم سبحانه) ] :

أعلموا أنّ مشبّتى الصانع مطبقون على وجوب الوجود له و لم يؤثر عن أحد منهم المنازعة فى ذلك إلاّ الباطنيّة و الزنادقة خذلهم الله و قد فعل ...

## فَيَصُلُّ التَّفَرُّقَةَ

بين الإسلام والزُّنْدَقَةِ<sup>(۱)</sup>

تأليف

أبي حامد مُحَمَّد بن مُحَمَّد الفَرَّازي<sup>(۲)</sup>

( ۴۵۰ - ۵۰۵ هـ . ق . )

ص ۵۶ :

وقد وردت التَّمُوصُ في اليهود و النَّصَارَى و التَّحَقُّ بِهِم بِالْعَرِيقِ الْأَوَّلِيِّ الْبِرَاهِمَةِ  
و النَّتَوِيَّةِ و الزَّنَادِقَةِ و الذَّهْرِيَّةِ و كَالَهُمْ مُشْرِكُونَ فَأَيُّهُمْ مَكْذِبُونَ لِلرَّسُولِ فَكَذَّ كَافِرٍ  
مَكْذِبٌ لِلرَّسُولِ وَ كَذَّ مَكْذِبٌ فَهُوَ كَافِرٌ فَهَذِهِ هِيَ الْعَلَامَةُ الْمَطْرُودَةُ الْمُنْمَكَّةُ .

و - پس در ص ۷۱-۷۲ مختصری در باره درجات زندقه و زندقه مطلقه و مقبده  
و مقصود از « زندقه » در گفته پیغمبر ص : « سَتَفَرِّقُ أُمَّتِي بَيْنَهُ وَ بَيْنَ فِرْقَةٍ كُلُّهُمْ  
فِي الْجَنَّةِ إِلَّا الزَّنَادِقَةَ وَ هِيَ فِرْقَةٌ مُتَدَرِّجٌ مِبَاشِدٌ كَمَا أَنَّ طَاهِرًا زَنْدَقُهُ بِمَعْنَى أَعَمَّ  
مَنْظُورٌ اسْتِ از نقل آن صرف نظر گردید .

(۱) از طبعی که در سنه ۱۲۴۳ هـ . ق . در ضمن مجموعه الجواهر الغوالي من رسائل الامام

حجة الاسلام الفَرَّازي ( از ص ۵۰ تا ۸۹ ) در مصر منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) برای ترجمه آحوال غزالی و مرآه آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۲ ص ۱۴۰۸ -

۱۴۱۶ دیده شود .



المُعَرَّب<sup>(۱)</sup>

مِنْ كَلَامِ الْأَعْجَمِيِّ عَلَى حُرُوفِ الْمُعْجَمِ

تأليف

جوالیقی<sup>(۲)</sup>

(۴۶۶ - ۵۳۹ هـ . ق .)

ص ۱۶۶-۱۶۷ :

قال **صليب** <sup>(۲)</sup> ليس «زندق» ولا «فرزین» <sup>(۴)</sup> من كلام العرب. ثم قال: ويلي  
البياضة [و] هم الرجال. وليس في كلام العرب «زندق» وإنما يقول العرب:  
رجل زندق و زندقی: إذا كان شديداً لبخل. وإذا أرادت العرب معنى ما تقول  
العامة قالوا: «ملحد» و «دهری». فإذا أرادوا معنى الس قالوا: «دهری». قال: وقال  
**سيبويه**: الهاء في «زنادق» و «فرازقة» عوض من الياء في «زندق» و «فرزین» <sup>(۵)</sup>.  
قال **ابن حريز** <sup>(۶)</sup>: قال **ابو حاتم**: «الزندق» فارسي معرب. كأن أصله عنده  
«زنده بکرد» «زنده»: الحياء، و «بکرد»: العمل. أي: يقول بدوام الدهر.  
قال **ابو بكر**: قالوا: رجل «زندقی» و «زندقی». وليس من كلام العرب.  
قال: و سألت **الرياشي** أو غيره عن اشتقاق «الزندق» فقال: يقال: رجل  
«زندقی»: إذا كان نظاراً في الأمور.

و سألت **أبا حاتم** فقال: هو فارسي معرب. أي الدنيا «زنده» فقط إذا حيا بالدهر <sup>(۷)</sup>.

(۱) از طبعی که در سنة ۱۳۶۱ هـ . ق . باعتنا **احمد محمد شاکر** در **مصر** منتشر شده است  
نقل گردیده.

(۲) **ابو منصور موهوب بن ابی طاهر احمد بن محمد بن الخضر مشهور بجوالیقی**  
از بزرگان ائمه لغت است (برای ترجمه احوال **جوالیقی** و مراجع آن و آثار او معجم  
المطبوعات، ج ۱ ص ۷۱۹ دیده شود). (۳) در نسخه ب (بنی زبنة طبع لیبزیک در سنة  
۱۸۶۷ م)، «ذهلبة». (۴) در نسخه بدل ب، «فرزبک». (۵) **کتب سيبويه**، طبع  
مصر، ج ۱ ص ۸. (۶) **جمهرة اللغة** ج ۳ ص ۵۰۴ - ۵۰۵. (۷) در متن نسخه  
ب، «إذا حيا بالدهر» و نسخه بدل آن، «إذا حيا بالدهر» است.

کتاب نه‌ایة الإقدام<sup>(۱)</sup>

فی علم الکلام

نصیف

شهرستانی

ص ۵۴ (در القاعده الثانیة) فی حدوث الکائنات بأسرها بأحداث الله سبحانه (۰) :  
و فیها الردّ علی الممتزلة و التثنویة و الطبايعیین و الفلاسفة . . . .

ص ۹۰-۹۲ (در القاعده الثالثة) فی التوحید (۰) :

و فیها الردّ علی التثنویة . . . .

و قالت الفلاسفة واجب الوجود بذاته لا يجوز أن يكون أجزاء کتبیة و لأجزاء  
حدّ قولاً و لأجزاء ذات فعلاً و وجوداً و واجب الوجود لن يتمّور إلا واحداً من کلّ  
وجه فلا يتمّور و لا یتحقق موجودان کلّ واحد منهما واجب بذاته . . . .

و وافقهم المعتزلة علی ذلک غیر أنّهم مختلفون فی التفصیل . . . . و هذه المسئلة  
مقصورة علی استحالة وجود الإلهین<sup>(۲)</sup> یثبت لکلّ واحد منهما من خصائص الإلهیة  
ما یثبت للثانی و لست أعرف صاحب مقالة صار إلى هذا المذهب لأنّ التثنویة و إنّ  
صار إلى إثبات قد یمین لم تثبت لأحدهما ما ثبت للثانی من کلّ وجه . . . .

فدلّلنا علی استحالة وجود إلهین اثنا<sup>(۳)</sup> فرضنا الکلام فی جسم و قدرنا من  
أحدهما إرادة تحرّیکه و من الثانی إرادة تسکینه فی وقت واحد لم یغلّ الحال من أحد  
(۱) ثلاثة أمور (۴) إمّا أن تنفّذ إرادتهما فیؤدّی إلى اجتماع الحركة و السكون فی محلّ

(۱) از طبعی که یمسح ألفرد گیوم (Alfred Guillaume) در سنة ۱۹۳۴ م در لندن

منتشر شد است نقل کردیم و علامت نسخه بداهای آن نیز بکار رفت .

(۲) ف ، ۰ ، إلهین ، .

(۳) ف ز ، ۰ ، إله ، .

(۴) ۱...۴ ب ف ، ۰ ، أمور ثلاثة ، .

واحد فی حالة واحدة و ذلك بین الاستحالة و اما ان لا تنفذ ارادتهما فیؤدی إلى عجز  
و قصور فی آلهیة کُل واحد منهما و خلق المجلدین و ذلك أيضا بین الاستحالة و  
اما ان تنفرد ارادة أحدهما دون الثاني فیصیر الثاني مغلوبا علی ارادته ممنوعا من فعله  
مضطرا فی امساكه و ذلك ینافی الالهیة ...

ص ۲۶۳ (۱) :

فالخیر مقتضى بالذات و القتر مقتضى بالعرض و کل بقدر و لولم یقرر الأمر علی  
ما قرره (۲) للزم أن یکون مصدر الخیر غیر مصدر القتر و ذلك مذهب الثنویة .

ص ۲۶۵ :

فنقول أنبتم ثریبا فی الوجود حتی فنیتم بأن الوجود فی بعض الموجودات  
أول و أولی و فی بعضها لا أول ولا أولی فهلا أنبتم فیہ تضادا أيضا حتی تحکموا بأن الوجود  
فی بعض الموجودات خیر کلّه و فی بعضها شر کلّه و قد سمعتم من أصحاب الشرايع  
أنبات الملايكة الروحانيین و ذلك خیر کلّه و أنبات التیاطین و هذا شر کلّه و أصحاب  
الاسلین التور و القلمة یروون علیکم السلام للإلزام (۳) ...

ص ۲۶۷ :

و كذلك أنبت المجوس و أصحاب الاتین للعالم أصلین هما منبع الخیر و القتر  
و النفع و القتر و هما التور و القلمة كما سبق ذکر مذاہبهم و قد أستوفیناها فی کتابنا  
الموسم بالملل و التحل ...

ص ۳۷۱ (در القاعدة السابعة عشر « فی التحسین و التقبیح ... » ) :

و خالفنا فی ذلك الثنویة و التناسخیة ....

(۱) بحث مفصلی ، از ص ۲۶۰ تا ص ۲۶۷ ، در باب قول فلاسفه و متکلمین در بارة اینکه نظام  
در وجود و عالم متوجه خیر میباشد و وجود خیر مطلق و عدم وجود شر مطلق مندرج است که در خلال  
آنها مطالب مربوط بشئوت مذکور است که نقل میشود .

(۲) « فررنا » .

(۳) سلام الإلزام .

ص ۴۱۰ ( در القواعد الثامنة عشر \* فی ابطال الغرض والعلة فی أفعال الله تعالى و ابطال القول بالصلاح والأصلح واللطف . . . . در قسمت \* تم للمعتزلة فی الآلام و أحكامها کلام و هو علی مذهب الأشعري . . . ) :  
و من صار من (۱) الثنوية (۲) إلى أن الآلام والأوجاع و الغموم منسوبة إلى الظلمة من دون الثور قد سبق الرد عليهم ....

تلیس ابلیس (۳)

تألیف

جمال الدین أبی الفرج عبدالرحمن

ابن الجوزی

ص ۴۷ ( پس از شرح عقاید چندین فرفه ) :  
فهذه فرق أهل الفلورمتمن أشحل التشيع و إلى الغرمد بنیغوا المزدکبة والز ندیقبة و الذهریة مرجمهم جیعا لعنهم الله .

(۱) ف ( بجای من ) ، « یأن » .

(۲) ف ( بعد از الثنوية ) « صاروا » دارد .

(۳) شایده کتاب تلیس ابلیس در جای خود ۴۹ است و مطالب نقل شده از آن درس ۲۰۷-۲۰۰ این کتاب مندرج میباشد .

الإحتجاج<sup>(۱)</sup>

على أهل اللجاج

تأليف

أبو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب طبرسي<sup>(۲)</sup>

(متوفى در اواخر قرن پنجم و یا اوائل قرن ششم هجری)

ص ۶-۹ :

و قال ابو محمد الحسن العسكري عليه السلام .... فقال الصادق ع .... حدثني  
 أبي الباقر عن جدي علي بن الحسين زين العابدين عن أبيه الحسين ربه الشهداء عن أبيه  
 أمير المؤمنين صلوات الله عليهم آله اجتمع يوماً عند رسول الله صلى الله عليه وآله أهل خصة  
 أدیان : اليهودی<sup>(۳)</sup> والنصارى والذرية والثنية ومشركو العرب فقال اليهود ... وقالت  
 الثنوية : نحن نقول : أن التور والعلامة هما المدبران وقد جنناك لتنظر فيما تقول فإن اتبعنا  
 فنحن أدبق إلى الصواب منك و ان خالفنا خامسناك .... فقال رسول الله صلى الله عليه  
 وآله : آمنت بالله وحده لا شريك له وكفرت بكل معبود سواه ثم قال لهم : ... ثم أقبل  
 على النصارى فقال لهم : ... ثم أقبل رسول الله صلى الله عليه وآله على الثنوية الذين قالوا  
 التور والعلامة هما المدبران فقال : وأنتم فما الذي دعاكم إلى ما قلتموه من هذا فقالوا  
 لا نألف وجدنا العالم منغيب خيراً وشرّاً ووجدنا الخير ضالاً للشر فأفكرنا أن يكون فاعل  
 واحد يفعل الشيء وضده بل لكل واحد منهما فاعل . ألا نرى أن الثلج محال أن يحترق  
 كما أن النار محال أن تبرّد فأنبئنا بذلك صائعين قديمين ظلمة ونورا . فقال لهم رسول الله

(۱) از طبعی که در سنة ۱۳۰۲ در طهران منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) وی اسناد این شهر آشوب بوده است و ذکر او در معالم العلماء (طبع سنة ۱۳۰۳-۴۰ ق .)

بتصحيح آقای اقبال آشتیانی (ص ۲۱) آمده است . (۳) در نسخه مطبع شده چنین است و

ظاهراً « یهود » درست میباشد .

صلى الله عليه وآله: أفلمستم قد وجدتم سوادا وبياضا وحررة وسمرة وخرقة وزرقة و  
وكل واحد ضد لسايرها لاجتماع اثنين منها في محل واحد؟ قالوا: نعم. قال: فهلا أنبئتم  
بعدد كل لون صانعا قديما ليكون فاعل كل ضد من هذا الألوان غير فاعل الضد الآخر.  
قال: فكشوا. ثم قال: فكيف اختلط الثور والقلمة و هذا من طبعه الصمود و هذه من  
طبعها التزول؟ أو أنبئتم لو أن رجلا أخذ شرا فامشى إليه والآ خر غريبا آ كان يعوز عندكم  
أن يلتقيا ماداما سايرين على وجوههما؟ قالوا: لا. قال: فوجب أن لا يختلط الثور والقلمة  
لذهاب كل واحد منهما في غير جهة الآ خر فكيف وجدتم حدث هذا العالم من امتزاج  
ما هو محال أن يمتزج بل هما مدبران جميعا مخلوقان. فقالوا: سننظر في أمورنا.

ص ١١٩ ( در قسمت احتجاجات امير المؤمنين على ع ) :

احتجاجة عليه السلام على زنديق جاءه مسند لا عليه بأى من القرآن متشابهة  
تحتاج إلى التأويل على أنها تقتضى التناقض و الاختلاف فيه و على أمثاله فى أشياء  
أخرى . جاء بعض الزنادقة إلى أمير المؤمنين على عليه السلام فقال له لولا ما فى القرآن  
من الاختلاف والتناقض لدخلت فى دينكم فقال له عليه السلام و ماهو ؟ قال: قوله تعالى  
نوا الله فسيهم (١) وقوله: فاليوم تنساهم كما نسا لقاء يومهم هذا (٢) وقوله: وما كان  
ربك نسيا (٣) . . .

ص ١٧٠-١٧١ ( در قسمت احتجاجات امام جعفر الصادق ع ) :

روى عن هشام بن الحكم أنه قال من سؤال الزنديق الذى أنى ابا عبد الله ع أن قال  
ما الدليل على صانع العالم؟ فقال ابو عبد الله ع: وجود الأفاعيل التى دلت على أن صانعها  
صنمها. ألا ترى أنك إذا نظرت إلى بناء مشيد مبنى علمت أن له بابا وإن كنت  
لم تر البابى ولم تشاهده .... ومن سؤاله أن قال إم لا يجوز أن يكون صانع العالم أكثر  
من واحد؟ قال ابو عبد الله ع: لا يخلو قولك أهما اثنان من أن يكونا قديمين قوين أو  
يكونا شقيين أو يكونا أحدهما قويا والآ خر ضعيفا. فإن كانا قوين فلم لا يدفع كل واحد

(١) آية ٦٧ سورة ٦ (سورة التوبة) .

(٢) آية ٥١ سورة ٧ (سورة الاعراف) .

(٣) آية ٦٤ سورة ١٦ (سورة مريم) .

منهما صاحبه و يتفرد بالربوبية و أن زعمت أحدهما قوى و الآخر ضعيف ثبت أنه واحد كما نقول للمعجز الظاهر في الثاني و أن قلت أيهما أثبتا لم يخل من أن يكونا متفقين من كل جهة أو مفترقين من كل جهة (١) . . . .

ص ١٧٨-١٧٩ ( أيضاً در احتجاجات إمام جعفر الصادق ع ) :

فأما من زعم أن الأبدان ظلمة والأرواح نور وأن النور لا يعمل القدر والظلمة لا تعمل الخير فلا يجب عليهم أن يلوموا أحدا على معصية ولا ركوب حرمة ولا إثبات فاحشة وأن ذلك على الظلمة غير مستنكر لأن ذلك فعلها ولاه أن يدعو ربا ولا يتضرع إلى نفسه ولا يستعبد بغيره ولا يلاحد من أهل هذه المقالة أن يقول أحسن يا محسن أو أسأت لأن الإساءة من فعل الظلمة وذلك فعلها والإحسان من النور ولا يقول النور لنفسه أحسنت يا محسن وليس هناك ثالث وكانت الظلمة على قياس قولهم أحكم فعلا وأتفن تدبيرا وأعز أركانا من النور لأن الأبدان محكمة فمن سز هذا الخلق سورة واحدة على نعوت مختلفة وكسل شي يرى ظاهرا من الزهر والأشجار والثمار والطير والدواب يجب أن يكون إلهها. ثم حبت النور في حبسها والدولة لها. وما أدعو بأن العاقبة سوف تكون النور فدعوى وينبغي على قياس قولهم أن لا يكون للنور فعل لأنه أسير وليس له سلطان فلا فعل له ولا تدبير. وإن كان له مع الظلمة تدبير فما هو بأسير بل مطلق عزيز. فإن لم يكن كذلك وكان أسير الظلمة فإنه يظهر في هذا العالم إحسان وخير مع فساد وشر فهذا يدل على أن الظلمة تحسن الخير وتعمله كما تحسن النور وتعمله. فإن قالوا محال ذلك فلا نور ثبت ولا ظلمة و بطلت دعواهما ورجع الأمر إلى أن الله واحد وما سواه باطل فهذه مقالة ماني الرنديق و أصحابه . . . .

قال : فمأخضة ماني ؟ قال متفحص أخذ بعض المجوسية فشابها ببعض التصاريف فأخطأ الملتين ولم حسب منها واحدا منها وذهب (٢) أن العالم ذو بر من إلهين نور وظلمة وأن النور في حصار من الظلمة على ما حكينا منه فكذبته التصاري و قبلته المجوس .

(١) يسازين ( يعني تاس ١٧٨ ) احتجاجات او برزنديق مصري وابن أبي العوجاء وسؤال و جواب وي بلزنديق مندرج است كه دلالت صريح بر عقائد مانويان و انويان ندارد .

(٢) نسخه بعل ، دو حاشيه ٥٥٠ زعم .

# ۱۲۸

کتاب  
المغرب<sup>(۱)</sup>  
فی  
ترتیب المغرب  
تألیف  
مطرزی<sup>(۲)</sup>

( ۵۳۶ یا ۵۳۸ - ۶۱۰ یا ۶۱۶ هـ . ق . )

ج ۱ ص ۲۳۵ :

قال الثیث الزندیق معروف و زندقته أنه لا يؤمن بالآخرة و وحدانية الخالق  
و عن ثعلب ليس زنديق و لا فِرّ زین من كلام العرب و قال معناه على ما يقوله العامة ،  
ملحد و دهری ، و عن ابن درید أنه فارسی مغرب و أصله زنده ای بقول بدوام بقاء الدهر .  
و فی مفاتیح العلوم الزنادقة هم المانوية و كان المزدكية يستون بذلك و مزدك هو الذي  
ظهر فی أيام قبلا و زعم أن الأموال و الحرم مشتركة و أظهر كتاباً سماً زلفه و هو  
كتاب المجوسی<sup>(۳)</sup> الذي جاء به زردشت الذي يزعمون أنه نبي فنسب أصحاب  
مزدك إلى زنده<sup>(۴)</sup> و أعربت الكلمة فقبل زنديق .

(۱) الاطبعی که در سنة ۱۲۲۸ هـ . ق . ۱۰۰ در دو جلد در حیدرآباد دکن منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) ابوالفتح ناصر ( یا ناصر الدین ) بن عبدالسید ابی المکارم بن علی ابوالمظفر  
مطرزی خوارزمی حنفی . مطرزی از بزرگان علمای نحو و لغت و آداب است . وی در سنة  
۵۲۶ و یا دومه و جب سنة ۵۳۸ هـ . ق . منول گردیده است و در روز سه شنبه یازدهم جادی الاولی  
سنة ۶۱۰ و بقول ابن خلکان در سنة ۶۱۶ هـ . ق . در خوارزم وفات کرده ( برای ترجمه  
احواله مطرزی و مرآة آن و آثار او معجم المطبوعات ج ۲ ص ۱۷۱ - ۱۷۶ دیده شود ) .

(۳) تذکره المجوسی ، چنانکه . بنقل از مفاتیح العلوم ، درس ۱۸۰ ص ۶ همین کتاب گذشت .  
(۴) کذا بالأصل المطبوع .



آثار البلاد<sup>(۱)</sup>

تألیف

قزوینی [زکریاء]<sup>(۲)</sup>

(۶۰۰-۶۸۲ هـ ق.)

ص ۳۵ :

العین . . . دینهم عبادۃ الاوثان وفيهم مانویة و مجوس .

(۱) از طبعی که دوست ۱۸۱۸-۱۸۵۰ هـ . باستان و مستفاد در Goeta منتشر شده است نقل گردید .

(۲) ابو عبد الله زکریاء بن محمد بن محمود القاسمی جمال الدین ابو یحیی الانصاری القزوینی ، از بزرگان دانشمندان قرن هفتم هجری است . وی دوست ۶۰۰ هـ ق . در قزوین متولد شده است و دوست ۶۸۲ هـ ق . در واسط وفات کرده و پس او را میفکند برده اند (برای ترجمه احوال قزوینی و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ج ۲ ص ۱۰۷-۱۰۸) دیده شود .

کتاب

الفخری<sup>(۱)</sup>

فی الآداب السلطانية والدول الإسلامية

تألیف

ابن العنقی<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنه ۷۰۹ هـ - ق. )

ص ۱۶۱ (در ترجمه آحوال مهلی) :

كان المهلي شهياً فطنا كريماً شديداً على أهل الإلحاد والزندقة لا تأخذه في  
إهلاكم لومة لائم<sup>(۳)</sup> ....

(۱) این کتاب در سنه ۷۰۱ هـ ق. تألیف شده است و چندین بار در اروپا و مصر بطبع رسیده

و اسم حقیقی آن **منية الفضلاء في تواريخ الخلفاء و الوزراء** است و آنرا ترجمه ایست بنام

**تجارب السلف** . از هندو شاه بن سنجر بن عبداللّه صاحبی **نخجوانی** . که در سنه

۷۲۴ هـ ق. بانجام رسیده و تصحیح آقای عباس اقبال . در سنه ۱۳۱۲ هـ ش . در طهران .

طبع و نشر شده . دو اینجا از طبیبی از الفخری نقل شده است که در سنه ۱۲۱۷ هـ ق. در

**مصر** . منتشر گردیده (برای اطلاع از غم و صیانت الفخری و اسم حقیقی آن و **تجارب السلف**

بفتمین محققان آقای اقبال بر **تجارب السلف** رجوع شود) .

(۲) مطلب مذکور در **تجارب السلف** (ص ۱۲۰) چنین است : « مردی زیرک و کریم و متدین

و بسیار خیر بود . أهل العاد و زندقه را قهر کردی و ایشان را بظایت دشمن داشتی » .

# ۱۳۱

لسان العرب<sup>(۱)</sup>

تأليف

ابن منظور<sup>(۲)</sup>

(۶۳۰ - ۷۱۱ هـ ق.)

ج ۱۲ ص ۱۲ (در زندقه):

الزندق القائل ببقاء الدهر فارسي معرب وهو بالفارسية زندي كراي<sup>(۳)</sup> يقول بدوام بقاء الدهر. و الزندقه الضيق وقيل الزندق منه لا أنه ضيق على نفسه. التهذيب<sup>(۴)</sup>: الزندق معروف زندقته أنه لا يؤمن بالآخرة وحادثة الخالق. وقال أحمد بن يحيى ليس زندق ولا قرظين من كلام العرب. ثم قال ولكن البياذقة هم الزجالة. قال وليس في كلام العرب زندق وإنما قول العرب رجل زندق زندقاً إذا كان شديد البخل. فإذا أرادت العرب معنى ما تقول العامة قالوا: ملحد ودهري. فإذا أرادوا معنى السن قالوا: دهري. قال: وقال سيبويه: الهاء في زندقه وفرازة عوض من الياء في زندق وقرظين وأصله الزاديق<sup>(۵)</sup>. الجوهري<sup>(۶)</sup>: الزندق من الثنوية وهو معرب والجمع الزنادقة وقد تزندقوا الاسم الزندقه.

(۱) از کتب لغت بسیار معتبر است و از سنة ۱۲۹۹ هـ ق. تا سنة ۱۳۰۸ هـ ق. ۴۰ در ۲۰ جلد در مصر منتشر شده است.

(۲) جمال الدين ابو الفضل محمد بن حلال الدين ابو العز حكرم بن نجيب الدين ابو الحسن علي بن احمد بن ابي القاسم بن حقيقه بن منظور انصاري ايراني مصري (برای ترجمه احوال ابن منظور و تراجم آن و آثار او معجم المطبوعات، ج ۱ ص ۲۰۰-۲۰۶ دیده شود).

(۳) در نسخه طبع شده چنین است و شاید که غلط مطبعی باشد و گرنه میشود گفت صواب «زند کراي» را بد خوانده اند و کلمه «اي» را با کلمه قبل از آن يک کلمه دانسته.

(۴) مثلاً «و قال في التهذيب» و یا «و في التهذيب».

(۵) کتاب سيبويه، طبع مصر، ج ۱ ص ۸۰۸ دیده شود.

(۶) مثلاً «قال الجوهري».

# ۱۳۲

کتاب  
النبوات<sup>(۱)</sup>  
تألیف  
ابن تیمیّه<sup>(۲)</sup>

( ۶۶۱ - ۷۲۸ هـ . ق . )

ص ۸۹ :

پس از بحث دربارهٔ اهل بدّاع چنین آمده است :  
فالبَدَّاعُ نوعان : نوع کان فسد أهلها متابعة النّصّ و الرّسول لكن غلطوا فی فهم المنصوص و کذبوا بما یخالف ظنّهم من الحدیث ومعانی الآیات کالخوارج و کذاک الشّیعة المسلمین بخلاف من کان منافقا زنديقا<sup>(۳)</sup> یظهر التّشیع و هو فی الباطن لا یعتقد الإسلام و کذلک المرجئة فصدوا اتباع الأمر و النّهی و تصدیق الوعد مع الوعد .

ص ۱۳۲ :

و روی آنه بلفه<sup>(۴)</sup> أن ابن السّوداء بسبّ ابابکر و عمر فطلب قتله فهرب منه فأتاه قتله علی السّبّ أو لآئته کان متهما بالزّندقه<sup>(۵)</sup> و قبل إینه هو الذی أبّدتع بدعه

(۱) از طبعی که در سنه ۱۳۴۶ هـ . ق . در هصر منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) شیخ الاسلام هبی الدین ابو العباس احمد بن عبد الحلیم العسّی الحرانی دمشقی از دانشمندان بزرگ و متعصب عصر خود محسوب میشود ( برای ترجمه احوال ابن تیمیّه و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۵۰-۶۰ دیده شود ) .

(۳) ظاهر آن در اینجا زندیق یعنی اعمّ مقصود است .

(۴) ظاهر آن مرجع ضعیف علی م است .

(۵) در اینجا نیز شاید « زندقه » یعنی اعمّ مقصود باشد .

الرّافضة وأنّه كان قصده إفساد دين الإسلام وهذا يستحقّ القتل بإتفاق المسلمين. والذين  
يسبون أبائكم وعمر فيهم ترصدك كالاسماعيلية والنصيرية هؤلاء يستحقّون القتل  
بالإتفاق . . . .

## ۱۳۳

كتاب المعارج المنسول على شايخ الرسول

تأليف

ابن تيمية

ص ۱۰۵ :

قلنا في التّنديق لا تقبل توبته في ظاهر الحكم .

# ۱۳۴

الوافی بالوفیات<sup>(۱)</sup>

تألیف

صلاح الدین أبو الصفا

تحلیل بن آیتک

المقدمی<sup>(۲)</sup>

( ۶۹۶-۷۶۴ هـ . ق . )

در شرح أحوال مهدی خلیفه عباسی :

کأن جواداً ممدوحاً ملیح الشکل محبباً إلى الرعية قصاباً للزنادقة .

---

(۱) کتابی است بسیار بزرگ که قسمتی از آن بضمیمه رسیده و قسمتهای دیگر آن بصورت نسخ خطی در کتابخانههای دنیا موجود است . مطلب مذکور از قسمتی از کتاب مزبور که متعلق بدوست دانشمند آلمانی حکمت آل آقا است نقل گردیده .

(۲) برای ترجمه أحوال صلهی و مراجع آن و آثار او **معجم المطبوعات** ج ۲ ص ۱۳۱۰-۱۳۱۳ دیده شود .

۱۳۵

کتاب

المصباح المنیر<sup>(۱)</sup>

فی غریب الشرح الکبیر للرافعی

تألیف

أحمد بن محمد بن علی المقرئ القیومی<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنه ۷۷۰ هـ ق .)

ج ۱ ص ۳۹۲ :

الزندیق مثل قنذیل قال بعضهم فارسی مغرب وقال ابن الجوالیقی رجل زندقی  
و زندیق إذا کان شدید البخل و هو محکی عن ثعلب و عن بعضهم سألت أعرابیاً عن  
الزندیق فقال هو التکثار فی الأمور . و المشهور علی السنة الناس أن الزندیق هو الذی  
لا یتمسک بشریعة و یقول بدوام الدھر . و العرب تعبّر عن هذا بقولهم ملحد أى طاعن  
فی الآدیان . و قال فی الجارح زندیق و زنادقة و زنادیق و لیس ذلك من کلام العرب فی  
الآصل . و فی التهذیب و زندقه الزندیق أنه لا یؤمن بالآخرة و لا بوحداثة الخالق .

(۱) ازطبعی که درسنه ۱۹۰۹-۱۹۱۰ م . (۱۹ سفر ۱۳۲۷ هـ ق .) دردولت در بولاق مصر

منتشر شده است نقل گردیده .

# ۱۳۶

قَوَاعِدُ مَعَايِدِ آلِ مُحَمَّدٍ (۱)

(الباطنية)

تأليف

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الدُّبْلِيِّ الْيَمَانِيِّ

(از علماء أوائل قرن هشتم هجری)

ص ۱۳-۱۲ :

وكان آخر دعائهم (۲) ميمون القُداح الثنوي ....

ص ۲۳-۲۲ :

و لبعض الزيدية لنا طعن عليهم الا ... اعطيلي (پس از ذکر دو قطعه شعر گوید):  
و منها :

نبتاً نراه رجلاً زیدتياً	مستمكاً بالشرع اسلامياً
براً تقياً ورعاً هادياً	حلو الشجایا طاهراً عدلاً
مَوْحِداً ليس بنصراني	ولا [يهودي ولا بوذي]
ولا مجوسي ولا عاني	ولا طيبي هولاني (۳)
ولا يرى بجهد إرسال الرسل	لان في إرسالهم آمن السبل

: ۲۸

و من وجوه ثنویا فبحیح فقد ظفروا ببغیتهم فیدخلون علیه بأبطال التوحید

(۱) د. ویلی در سنه ۷۰۷ ه. ق. از تألیف این کتاب فراغت یافته است و در اینجا از طبیبی که در

سنه ۱۲۶۹ ه. ق. (۱۹۵۰ م.) در مصر منتشر شده است نقل گردیده.

(۲) کی دعا الباطنية . (۳) ظ ۵۰ هولانی .



و القول بالتابع و التالي .

ص ٣٢-٣٣ :

و انتدب للذّعاء إلى حبلهم جماعة منهم : ميمون بن ديسان القداح الأهوازيّ  
الفارسيّ و كان قد أسلم على يدى الصادق عليه السلام ففتروا اسمه و سموه بالقداح لأنّه  
يقدر العلم عن خاطره على زعمهم و كان له ابن يقال له عبد الله بن ميمون قدّموه  
و وعدوه الإمداد بالأموال و كان ننويّا متعبدّاً يدور في البلاد في زى المتصوّفة....  
ولهم خلف انتدوا إلى أولاد الحسين بن على عليه السلام و هم كاذبون فيها . و الصحيح  
أنّهم من أولاد عبد الله بن ميمون القداح الثنويّ و إنّما أرادوا أن يتأكّدوا خديعتهم  
للعوام بالقرية إلى العترة عليهم السلام ...

ص ٣٤ ( در الموضع الثاني \* في بيان ألقاب الباطنية و أسمائهم \* ) :

اعلم أنّ ألقابهم خمسة عشر : الباطنية و القرامطة ... و الزنادقة و المزدكية ....  
ص ٣٧ ( در شرح ألقاب مزبور ) :

و أمّا الزنادقة فلا تهم كذلك أيضاً يشكرون الصانع والآئمة و يظهرون  
الكفر و الزندقة .

ص ٤٢ ( در الموضع الثالث في ذكر حبلهم التي وضعوها .... \* و أمّا الحيلة  
السادسة و هي التديس \* ) :

و هو أيّ الإمام من أولاد ميمون القداح الثنويّ المقدّم ذكره و أوهموا الناس  
بأنّه مستور لئلا يطالبهم أحد بموضعه و صفته و حيلته و أحواله .

ص ٤٩ :

وما يقولون بإمامة أحد متّين سحّ نسبة أيضاً إلى الحسين عليه السلام بعد محمد  
ابن اسمعيل بن جعفر حقيقة بل كذب قالوا بإمامته بعد ذلك من أولاد عبد الله بن  
ميمون القداح الثنويّ و هنا ظاهر عند أولى العلم .

ص ٨٧ ( در الوجه الثالث مثلاً يدلّ على كفرهم ما يتّنا من اعتقادهم في الله  
و في صفاته و أسمائه و ذلك من وجوه ) :

و الثالث : قولهم بإلتهين وهذا السابق والتالى بل قالوا بآلهة عدة وهى العقول العشرة على ما قلّنا . وقد ذكر صاحب « البلاغ » أيضا حيث يسلّم تلميذه حيدل الكفر : فإن وقع اليك تنوى فيخ . بخ . فقد ظفرت بمن يذلّ مملك بعده والمدخل عليه بإبطال التوحيد والقول بالسابق والتالى وقد ثبت أنّ السابق والتالى لادليل عليهما لا عقلا ولا شرعا فهذه نصوص ظاهرة فى الكفر .

مر ١١٤ - ١١٥ ( در الموضع السابع فى بيان حكم مقتضى الشرع فى حقهم من التبرؤ وسفك الدّم ) :

وقد ذكر الإمام المنصور بالله عليه السلام أنّه يجوز قتل المرتدّ فى غير وقت الإمام كما يجوز فى وقته . وعن الغزاليّ فى شفاء الغليل فإنّ قال قائل فما قولكم فى الردّيق المسترّ إذا تاب هل تقولون يُقتل للمصلحة ولا تُقبل توبته فإنّ من دينه الاستمرار والتماسك عن الإغفار تقبّية عند الحاجة ولو كففتنا عنه لمجرّد التوبة لم نعجز عن مثلها عند المعادة وذلك من نفس عقيدته أم تقولون إنّ قتله بحكم هذه المصلحة على خلاف نصّ الشرع فى قوله صلى الله عليه وسلم : « أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلاّ الله . . . الحديث » قلنا هذه مسألة مجتهد فيها وجه الإنكفاف عن قتله من حيث عموم النصّ ومن الاعتبار بكلّ صنف من أصناف الكفار والمرتدين إذا تابوا ووجه قتله أن المعلوم من الشرع أن الكافر يقتل ونحن نكفّ عن قتله بتوبته والمعنى بتوبته ترك الدّين الباطل والردّيق بالتطّيق بكلمة التّهادين ليس تارك دينه الباطل بل هو حكم من أحكام دينه اليهودى والنصرانىّ يعتقداً تطّيق بكلمتى التّهادة كفرّا فى دينه وتركاً له . فإنّا أسلم فموجب دينه أنّه تارك دينه ، وموجب دين الردّيق عند شهادته أنّه مستعمل دينه فهذا وجه التأويل والنظر وينقدح فى مقابلة هذا النظر أن يقال : أعرض رسول الله صلى الله عليه وسلم على المناقذين مع نواب الوحي بشفاقتهم وعلمه بهم وظهور المخايل منهم وأنكر بناء الأمر على الباطن وقال : « هلا شققت عن قلبه ... » الحديث المشهور وذلك لأنّه أقيمت التّهادة وهى سبب الظاهر مقام العقيدة الباطنة التى لا يطلع عليها ويمكن أن يجاب بأنّ المناقذين كان أظهر كفرهم بالمخايل لا بالترشح

ولا يجوز بناء الأمر على المخاليل . و أما الترتيق فقد جاهر بالالحداد ثم حاول ستره  
بثبته هي من صلب دينه .

قلت أنا : ذكر نشوان الحميري في رسالة « الحور العين » أن القرمطة عند أهل  
اليمن عبارة عن الزندقة و صاحبها عندهم قرمطي و جمعه قرامطة و قد ذكرنا مراراً  
أن إظهار الشهادتين لا تمنع من وجوب القتل كمن خرج على إمام الحق و غيره .

## ۱۳۷

نسخة فقه زیدی<sup>(۱)</sup>

ورق ۸ ب - ورق ۹ الف (در « باب القول فی القسامة ») :

و يقتل الساحر و الذیوث حدّاً<sup>(۲)</sup> لا قصاصاً لا<sup>(۳)</sup> من القتل بالسحر و یدعیه لیس

(۱) کتابی است بزرگ بر آزل و آخر و موضوع آن ظاهر فقه زیدی است . روی به کتاب نوشته  
شده است « فقه هاشم » . این نسخه بالیکه تاریخ ندارد از فراتین چنین بر می آید که قدیمی است و در  
چند ورق که در اول آن است ، و پیش کتاب از لحاظ خط و تاریخ کتابت ارتباطی ندارد ، و بلا شک  
مدنی بعد از متن نوشته شده . چند مسأله فقهی و حلقه نامه مندرج میباشد که تاریخ یکی از طلاق نامه ها  
چنین است : « فی ماه صفر سنة احدى و تسعين و ثمانمائة » . صفحات این کتاب بر از حواشی  
سودمند میباشد و مطالب حواشی غالباً صفعات چندین برابر مطالب متن است و علاوه بر حواشی  
مزبور در زیر و روی کتاب متن و حواشی ، با خط ریزتر ، کلمات و عبارات بسیاری نوشته شده که  
در اینجا کلمات و عبارات مزبور میان دو قلاب و حاشیه ها در حاشیه نقل میشود . این نسخه متعلق به آقای  
دکتر صادق کیا استاد دانشگاه طهران میباشد .

(۲) در حاشیه نوشته شده است ، من أهل الإسلام ، اما إذا کان کافراً لم یلزم القتل . لا تطلب من الکفر  
أعظم من السحر .

(۳) خواندن عبارت در اینجا ممکن نیست .

بحق . والزنديق [ اى يقتل ] اذا لم يشب وكذلك المانوية<sup>(١)</sup> فاتهم زنادقة<sup>(٢)</sup> [ اى زنادقة الكوفة . والثاء عوض من الياء المحذوفة لان أصله زناديق ] لبسوا من المجوس [ حتى يقبل منهم الجزية ] ولا من أهل الكتاب وقد خولف فيه يعنى فى المانوية ايضا لانهم على إبطال القرائع و انكار الرسل فإن تابوا قبلت و زال القتل على ما قال الشيخ فى جامعه (بقية عبارات خوانده نيشود) .

قال ... ابو يوسف والقيط الاحمر<sup>(٣)</sup> ان قتل الباطنية والزنديق لا يسق بالتوبة ولا يقبل توبتهم وهو الصحيح الفتوى [ لمنعب الشاعر للحق ] وهو قول ابي يوسف<sup>(٢)</sup> و ابي بكر الجصاص و مالك [ قال احمد بن داود لو كان فعل فى دان<sup>(٤)</sup> بحيث يوثق به قبلت توبته و الا فلا ] فإن لم يشب فلا يقبل منه الا السيف دون الجزية ذكره الشيخ . والله أعلم على الزناديق والملحدين كه هتن اوشون بى ملّة و دين .

(١) در حاشیه نوشت شده است :

و هو منسوب الى رجل اسمه ماني كان ادعى النبوة فى آباء الشاهور (كذا) ذى الاكتاف<sup>(١)</sup> قال النبطي<sup>(٢)</sup> المانوية هم المجوس الذين يبيدون الثيران قال الشيخ هو الصحيح وما ذكره اناصر للحق [ اصول على ] فرقة كانوا فى الاصل مانوية ثم توندوا . فانما غيرها [ اى غير تلك الفرقة ] ضجوس ، و قاله الكلاء ان كان مجوسا أو كتابيا يجوز تركه بالجزية و ما كان زنديقا أو مانوئا أو غيره لا يقبل منه الا السيف أو الاسلام .

(٢) در حاشیه چنین نوشته شده است :

الزنديق والزندق واحد و هما نسبة [ و كون الزندق نسبة مظهر و اما كون الزندق نسبة ظهري ] و وجه الفس بيان عنه ان يقال انه اصله زندق فأقبل عن إحدى اليائين بالالف فأقبل (در اینجا عبارتی است که بیشتر کلمات آن خواصه نیشود لذا اتمام آن صرف نظر شد) [ الى الزندق وهو كتاب فيه رابحة الاموال و الحرم [ اى رابحة الحرم - يعنى ان بنت الأخت لبس بحرام ] و اشتراکهما بين كل أحد - صفه مزدك فى شرح [ استين ] (كذا ؟ شاید 'محرّف' « ایستا » ) لذهب زردوشت (كذا) و هو الذى ادعى انه خاتم الانبياء . قال الشيخ فى شرح الزنديق وهو (در اینجا عبارات خوانده نیشود) و الباطنية منهم . (٣) در اصل : « ابو يوسف » .

# ۱۳۸

شرح مقاصد الطالبین

فی علم اصول الدین

تألیف

سعدالدین محمود بن عمر التفتازانی<sup>(۱)</sup>

(۷۲۲ - ۷۹۳ هـ ق.)

ج ۲ ص ۶۴ :

و أما المشركون فمنهم الثنوية القائلون بأنّ للعالم إلهين نور ، هو مبدأ  
الخبرات ، وظلمة ، هو مبدأ لقرور .

ج ۲ ص ۲۶۹ ( در « المبحث السادس الكفر عدم الايمان عنا من شأنه » ) .

و إن كان مع إعترافه بنبوة النبي صلى الله تعالى عليه وسلم وإظهاره شعائر الإسلام  
يبيطن عقائد هي كفر بالاتفاق خمس باسم الزنديق وهو في الأصل منسوب إلى زلزال اسم  
كتاب أظهره مزدك في أيام قباد وزعم أنه تأويل كتاب المجوس الذي جاء به ذرا دشت  
الذي يزعمونه أنه نبينهم .

(۱) از طبعی که در سنة ۱۲۳۰ هـ ق. در استانبول . در دو جلد . منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) برای ترجمه آراء تفتازانی و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات . ج ۱ ص ۶۳۰-۶۳۸ .  
دیده شود .

شرحُ المواقب<sup>(۱)</sup>

تأليف

الجرجاني (السيد الشريف)

(۷۴۰ - ۸۱۶ هـ ق.)

ج ۸ ص ۴۱ - ۴۴

(در «المقصد السابع» در فسمت «المرصد الثالث في توحيدہ تعالیٰ» :  
 (و اما الثاني) وهو أن الوجوب إذا كان هو المقتضى للتمتين إمتنع التعدد (فلما  
 علمت أن الماهية المقتضية لثبوتها بنحصر نوعها في شخص) واحد ولذلك لم يثمر من  
 له (و اما المنكلمون فقالوا يمتنع وجود آلهين مستجمعين لشرائط الإلهية لوجهين:  
 الأول لو وجد إلهان قادران) على الكمال (لكن نسبة المقدورات إليهما سواء إذا  
 المقتضى للقدرة ذانهما والمقدورة لا يمكن) لأن الوجوب لا يمتنع حيلان المقدورية  
 (فستوى النسبة) بين كلاً مقدور وبينهما (فإذاً يلزم وقوع هذا المقدور المعين أتما  
 بهما وأنه باطل لما يثبت من إمتناع مقدور بين قادرين و أتما بأحدهما ويلزم الترجيح  
 بلا مرجح) فلو تعددت الآلهة لم يوجد شيء من الممكنات لا يستلزمه أحد المعالين:  
 أتما وقوع المقدور بين قادرين و أتما الترجيح بلا مرجح (الثاني) من الوجهين (إذا  
 أراد أحدهما شيئاً فأما أن يمكن من الآخر إرادة ضده أو يمتنع وكلاهما محال. أتما

(۱) از طبیبی که در سنه ۱۳۲۰-۱۳۲۷ هـ - ق. در ۸ جلد، با حاشیه عبدالحکیم السیالکونی و حاشیه حسن چلبی منتشر شده است نقل گردیده.

(۲) علی بن محمد بن علی السیدالزین ابوالحسن الحسینی الجرجانی الحنفی از علماء بزرگ زمان خود محسوب میشود [برای ترجمه احوال جرجانی، و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات، ج ۱ ص ۲۷۸-۲۸۱ دیده شود].

الأول فلا تافرض وقوع إرادته له لأن الممكن لا يلزم من فرض وقوعه محال فيلزم  
أما وقوعهما معا فيلزم اجتماع الشدتين و إنما لا وقوعهما فيلزم ارتفاعهما فيلزم عجزهما  
لعدم حصول مرادهما و أيضا يلزم اجتماعهما لأن المانع من وقوع مراد كل منهما هو  
حصول مراد الآخر لا قادريته عليه فإذا امتنع مراد كل منهما فقد حصل مرادهما معا  
هذا خلف ( و أيضا فإذا فرض ) ما ذكرناه ( في شدين لارتفاع كحركة جسم و  
سكونه لزم المحال ) و هو ارتفاعهما معا ( و أما وقوع أحدهما دون الآخر فالذى لا  
يقع مراده لا يكون قادرا ) كاملا فلا يكون إلهها . ( و أمّا الثاني ) و هو ان  
بمتنع  
إرادته الآخر شدة ( فلان ذلك الشيء ) الذى امتنع تعلق إرادته الآخر به هو ( لذاته يمكن  
تعلق قدرة كل من الإلهين و إرادته به فالذى امتنع تعلق قدرته ) و إرادته ( به فالمانع  
عنه هو تعلق قدرة الآخر ) و إرادته ( فيكون هذا عاجزا ) فلا يكون إلهها ( هذا  
خلف ) لأنه خلاف المقدر و قد مر أنه يمكن إثبات الوحدة بالذات بالثقلية لعدم  
توقف صحتها على التوحيد ( وأعلم أنه لا يخالف في هذه المسألة إلا الثنوية ) دون الوثنية  
فإنهم لا يقولون بوجود إلهين واجبي الوجود ولا يصفون إلا ذاتان بصفات الإلهيتوان  
أطلقوا عليها اسم الآلهة بل اتخذوها على أنها تماثيل الأنبياء أو الزهاد أو الملائكة  
أو الكواكب واشتغلوا بتعظيمها على وجه العبادة توصلا بها إلى ما هو إله حقيقة .  
و أمّا الثنوية فأنهم ( قالوا نجد في العالم خيرا كثيرا و شرا كثيرا و أن الواحد لا يكون خيرا  
شررا بالضرورة فلكل منهما ( فاعل ) على حدة . فالماثوية والذاتية من الثنوية قالوا :  
فاعل الخير هو الثور و فاعل الشر هو السمكة و فساد ظاهر لأنهما عرضان فيلزم قدم الجسم  
و كون الإله محتجا إليه و كأنهم أرادوا معنى آخر سوى المتعارف فأنهم قالوا : الثور  
حتى عالم قادر سميع بصير و المجوس منهم ذهبوا إلى أن فاعل الخير هو يزدان  
و فاعل الشر هو اهرمن و يمتون بهم الشيطان ( و الجواب منع قولهم الواحد لا يكون  
خيرا شررا ) بمعنى أنه يوجد خيرا كثيرا و شرا كثيرا ( اللهم إلا ان يراد بالخير  
من يغلب خيره ) على شره ( وبالشرير من يغلب شره ) على خيره ( كما ينبغي عنه

ظاهر اللفظ) فلا يجتمعان حينئذ في واحد ( لکنه غیر مالزم ) مّا ذکر بدل الالزام منه هو المعنى الذى أشرنا اليه (فلا يفيد إبطاله) أى إبطال ما ليس بلازم (ثم بعد) هذا المنع والتنزّل عنه (يقال لهم الخير إن قد على دفع شرّ الشرير ولم يفعله فهو شرير و إن لم يقدم عليه فهو عاجز) عن بعض الممكنات فلا يصلح إلتها فلا يوجد إلتها كما ذكرتم ( فنعارض خطايهم بخطابة أحسن من ذلك مآلاً وأكثر إقتناعاً ).

## ١٤٠

حاشية (١) مولى حسن چلبی (٢)

( ٨٤٠ - ٨٨٦ هـ ق . )

بر شرح المواقف .

ذیل دو صفحه ٤٣ و ٤٤ جلد ٨ شرح المواقف ( طبع سابق الذکر ) :

( قوله فالمانوية والديسانية من الثنوية قالوا النخ ) لا فائدة في التخصيص فإنّ المزدكية أيضاً قالوا بذلك . أمّا المانوية فهو (كذا) أصحاب مانی بن مانی الحكيم الذى ظهر في زمان شابور بن اردشیر و قتل بهرام بن هرم مزین شابور بعد ما بعث عيسى عليه السلام . وهم معتقدون في الشرائع والأنبياء ، وأنّ أوّل مبعوث بالحكمة والقيوة آدم عليه السلام . ثمّ شيث و نوح و ابراهيم و زرادشت و المسيح و يونس و محمد صلوات الله عليهم

(١) ابن حاشیه در ذیل صفحه های شرح المواقف . که در سنه ١٣٢٥ - ١٣٢٧ هـ ق . در ٨ جلد ١ در مصر منتشر شده است . و ذکر آن گذشت . طبع شده است .

(٢) مولی حسن چلبی بن محمد بن محمد شاه القاضی الرومی الحنفی که ملاحسن الفری نیز معروف است ( برای ترجمه احوال و آثار حسن چلبی معجم المطبوعات ج ١ ص ٧٥٧ - ٧٥٨ دیده شود ) .



على -أثر أنبيائه . وكانوا يوجبون في اليوم واللييلة أربع صلوات ويحرمون الزنا والقتل والشرقة والكذب والتحر وعبادة الأوثان وغير ذلك . وأما الديبانية فهم أصحاب **ديسان** ومعتقدهم معتقد **المزدكية** أصحاب **مزدك** الذي ظهر في زمن **فوشروان** وهو قدم التور والقلمة على الوجه الذي اعتقده المانوية . إلا أن **المزدكية** يقولون التور عالم حسس وأنه يفعل ما يفعل بالقصد والإختيار بخلاف **الطلام** فإنه جاهل أعمى وأن ما يفعله بحكم الاتفاق والخيبط . والديبانية بغالوتهم في ذلك ويقولون ما يحدث من الشر كان عن الطلام بطبعه لا بحكم الاتفاق . وللتبوية فرقان آخران <sup>(١)</sup> يقال لهم **المرقونية** و **الكمونية** . أما **المرقونية** فقد وافقوا من تقدم ذكره في إثبات التور والقلمة وخالفوه في إثبات أصل تلك هو المعدل الجامع بين التور والقلمة . قالوا وذلك الأصل دون التور في المرتبة و فوق القلمة ....

( قوله و كأنهم أرادوا الخ ) قال في **الإبكار** معتقد المانوية أن التور والقلمة جسمان قديمان أبديتان حسسان سمعيان بصيران . ( قوله و المجوس منهم ) سياق كلام القارح سريع في أن **المجوس** من التبوية وسياق كلام **الآمدى** سريع في خلافه حيث قال أولاً الفرع السادس في الردة على التبوية و **المجوس** . أما التبوية فهم فرق خمس . وفصل فرقتها ثم قال : وأما **المجوس** فقد اتفقوا أيضا على أن أصل العالم التور والقلمة كمذهب التبوية . وقد اختلفوا وتفرقوا فرقا ربما تم فصل فرقتها وما ذكره القارح اظهر ... ( قوله و لم يفعله فهو شرير ) لأن كل واحد من التور والقلمة يدفع كل شر لذلك التقرير الكثير الشر في نفسه . فإن قلت يجوز أن يكون ترك الغيتر دفع شر التقرير لاشتماله على حكمة قلت فحينئذ يجوز أن يكون إيجاد التور أيضا كذلك فلا يلزم من إيجادها كون الواحد خيرا وشريرا .

( قوله و إن أم يقدر عليه فهو عاجز ) قبل أنما يلزم المعجز إذا استند الشرور الى التقرير بالإختبار كما ينير اليه قولهم في التور أنه حي عالم قادر . وأما إذا استندت اليه بالإيجاب فلا . وقد عرفت مما سبق أن إمكان الإندفاع في نفس الأمر يمكن في لزوم المعجز ولا ينافيه الوجوب بالعير .

# ۱۴۱

فاموس (۱)

تألیف

فیروز آبادی (۲)

( ۷۲۹ - ۸۱۷ هـ . ق . )

ج ۳ ص ۱۳۸۵ :

**الزندیق** بالكسر من الثنویة أو القائل بالثود والظلمة أو من لا يؤمن بالآخرة  
و بالتربویة أو من یبطن الكفر و یظهر الايمان أو هو معرب « زن دین » ای  
« دین المرأة » چ زناده أو زندیق . و قد ترندق والاسم الزندقة . ورجل زندق  
و زندقی شدیدالبخل .

(۱) از طبعی آن در سنة ۱۲۳۰-۱۲۳۲ هـ . ق . در چهار جز . در كلكتة طبع و نشر شده است  
نقل گردیده .

(۲) **مجدالدین ابوطاهر محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراهیم فیروز آبادی شیرازی**  
از دانشمندان و نویسندگان بزرگ زمان خود محسوب میشود . **فیروز آبادی** در مزدیک شهر دوز  
شنبه ۲۰ جمادی الأولى سنة ۷۲۹ هـ . ق . در کازرین **فیروز آباد** متولد گردیده است و در شب  
شنبه بیستم شوال سنة ۸۱۷ هـ . ق . در زیدیه وفات کرده ( برای تریجه احوال **فیروز آبادی** و  
مراجع آن و آثار او شرح حال **فیروز آبادی** . تألیف آقای سلطانی . که در سنة  
۱۳۱۷ هـ . ش . در طهران منتشر شده است . و **معجم المطبوعات** . ج ۲ ص ۱۴۶۹-۱۴۷۱  
دریده شود ) .

# ۱۴۲

لسان المیزان<sup>(۱)</sup>

تألیف

ابن حجر المَسْقَلَانِيّ

ج ۲ ص ۱۵ - ۱۶ (در ترجمه احوال بشار بن برد):

و کتب یتعصب للعجم علی العرب و یعوّب رأی إبلیس فی ترک الشّجود لآدم

علیه السّلام و بنشد:

الأرضُ مظلمةٌ والنّارُ مشرقةٌ والنّارُ معبودةٌ مذکانت النّارُ

و بلغ الخلیفة المهدی أنّه یتزندق و أنّه هجاء فأمر بتأدیه بضرب نحو سبعین

سوطاً فمات و ذلك فی سنة سبع و ستین و مائة . . .

ج ۲ ص ۳۲۱:

حفص بن أبی بردة، لا أعرفه. ذکره ابو الفرج الاصفهانی و نقل أنّه کان هو

و بشار بن برد و والیة بن الحباب و مفلح بن ایاس و سعد بن عبد الرحمن الهلالی و

عبدالله بن المقفع و حماد الراویة و حماد بن عجرد و حماد بن الزیرقان و عمارة بن

حمزة و یزید بن الفریض و حمید بن محفوظ و ابان اللاحقی یجتمعون علی الشّراب

و بها جی بعضهم بعضاً هزلاً و عمداً کلّهم منهم فی دینه. و نقل فی ترجمه حماد بن عجرد

أنّ حفصاً کان یرمی بالزّندقة . . .

ج ۲ ص ۳۲۷ (در ترجمه احوال حماد بن الزیرقان):

و قال المدائنی کان خیمة بن یض شاعراً ظریفاً فسأله حماد الزیرقان و کان یتهم

بالزّندقة فمشوا بینهما حتّی اصلحاً فقال بعضُ أمراء الکوفة لابن یض کیف حالک

مع حماد قال صالحتہ علی انّ لا آمره بالصّلاة ولا یتهانی عنها.

(۱) از طبعی که در سنه ۱۴۲۹ - ۱۴۳۱ ه. ق. در حیدرآباد دکن منتشر شده است نقل

کرده.

ج ۲ ص ۳۴۹ (در ترجمه احوال حماد عجرد) :

وكان خلیعاً ماجناً بادم الولید بن یزید و هجاء بشار بن برد و كان بشار یضج منه . و أخرج الخطیب من طریق علی بن الجعد قال قد عايناه فی أيام المهلبی حماد بن عجرد و مطیع و یحیی بن زیاد و یحیی بن حصین یقولون بالزندقة ... (۱)

ج ۲ ص ۳۵۲ - (در ترجمه احوال حماد راویة) :

قال ثعلب كان حماد الراویة مشهوراً بالكذب فی الروایة و عمل الشعر و اضافته إلى المتقدمین حتی یقال أنه أفسد الشعر و قد عدّه به منهم فی الزنادقة و فیهِ یقول الشاعر:

نعم الفتی لو كان یعرف ربّه و یقیم وقت سلاته حماد

ج ۲ ص ۲۵۳ (ایضاً در ترجمه احوال حماد راویة) :

و عن الجاحظ قال كان حماد الراویة و حماد عجرد و حماد الزیرقان و بشار و ابیة و ابان اللاحقی و حفص بن ابی بردة و یزید بن الفیض و حمید بن مضبوط و مطیع بن ایاس و مقفّ بن عبد الرحمن و ابن المقفع و یونس بن ابی فروة و عمارة بن حمزة یتهمون فی دینهم .

ج ۳ ص ۱۷۲ - ۱۷۴ :

صالح بن عبد القدوس ابو الفضل الأزدی صاحب الفلستو الزندقة . قال التسانی :

لیس بنفۃ . قلت : لا أعرف له رواية . قتله المهلبی علی الزندقة . . . . و قال المرزبانى فی معجم الشعراء كان حکیم الشعراء زندقاً متکلماً یقدمه أصحابه فی الجدل عن مذهبهم . و قال الخطیب یقال أنه كان مشهوراً بالزندقة . و له مع ابی الهذیل مناظرات . . . . و قال الثریف ابو القاسم الراغی فی کتاب غریب القوائد كان حماد الراویة و حماد عجرد و حماد بن الزیرقان و عبد الکریم بن ابی العوجاء (۲) و صالح بن عبد القدوس و عبد الله بن المقفع و مطیع بن ابی س و یحیی بن زیاد الحارثی و علی بن الخلیل الشیانی مشهورین بالزندقة و التهاون بأمر الدین . و قد ذکر ابو الفرج فی الاغانی و علی بن محمد السالسی فی الدبورات (۳) أنّ مطیع بن ایاس و حماد عجرد و حماد الراویة فی الخلاعة

(۱) تون خطیب بغدادی در این باب درس ۳۸۶ ص ۱۷-۲۰ و ۳۸۷ ص ۱-۲ همین کتاب بخود است .

(۲) در اصل معبوع ، ابی العرجاء .

(۳) مرحوم علامه فیه محمد قزوینی در حاشیه نسخه خود ، که اکنون در دانشکده ادبیات طهران میباشد ، نوشته است ، « الشابی فی الدیارات » .

وكلهم ينتم بالزندقه (١). قلت: وليس لهؤلاء رواية فيما أعلم. وذكر عبد الله بن المعتز في طبقات الشعراء عن زياد بن أحمد الحنظلي قال اجتمع جماعة من الأدباء يشاهدون فعضرت الصلوة فبادر صالح فصلّى صلاة تامة حسنة فقبل له في ذلك. قال عادة البلد وراحة الجسد... (٢)

وقال أبو الفضل بن طاهر في تاريخه حدثني يونس الخثلي أن المهدي أمر بإحضار صالح بن عبد القدوس فنظره على الزندقه فقال لا ولكني شاعر أمشق في شعري ثم قال ردوه فأستشده القصيدة التينية فقال آلت الذي تقول: والشيخ لا يترك أخلاقه. البيت...

قال: بلى. قال: كذلك أنت وأمر بقتله فضرب بالسيف فصار قطعنين.

ص ٤ ص ٥١ - ٥٢:

عبد الكريم بن أبي العوجاء خال معن بن زائدة زنديق مفتر. قال أبو أحمد بن علي لما أخذ ليضرب عنقه قال لقد وضعت فيكم أربعة آلاف حديث أحرم فيه الحلال وأحلل الحرام. قتله محمد بن سليمان العباسي الأمير بالبصرة انتهى (٢).

ج ٦ ص ٥١ - ٥٢

(در ترجمه احوال مطيع بن اباس):

وأخرج أبو الفرج في الاغانى من طريق الفضل بن اباس الهذلي قال أراد

(١) كذا في الأصل المطبوع. در الديارات تأليف الشاشي (طبع بغداد سنة ١٩٥١ هـ).  
 ١٦٦ هـ. جنانكه بنقل از كتاب مزبور خواهد آمد. عبارت چنین است: «وكان مطيع و يحيى بن زياد و حماد عجرد و حماد الراوية لا يفترون. وكان جميعهم على منهج واحد في الخلافة. وكلهم ملهم بالزندقه».

(٢) طبقات الشعراء، تأليف ابن المعتز، باعتناء آقای عباس اقبال، دوسمه ١٩٣٩ م. در لندن منتشر شده است و كذا: صالح بن عبد القدوس در ص ٣٥ و ٢٢ كتاب مذكور چنین ميباشد: «إنما هو رسم البلد و عادة الجسد».

(٣) - سپس قول مؤلف اغانى را كه گويد: «كان بالبصرة حنة من أصحاب الكلام، عمرو بن عبيد و...» و بنقل از كتاب مزبور، درس ٢٦٠ ص ١٧-٢٢ و ص ٢٦١ ص ٩-١٠ و قسمي از آن، بنقل از كتاب صرح العيون، درس ٣٩٠ ص ٨-١٣ همین كتاب مندرج است. با اختلاف بسیار اندك در بعضی جزئیات عبارت، نقل میکند كه برای احتراز از تكرار مكرر از نقل آن صرف نظر شد.

المنصور البيهقي للمهدي فاعترض عليه ابنه جعفر بن أبي جعفر ثم عزه فأحضر الناس وقامت الخطباء والتعراء فذكروا فضل المهدي فأكثروا فقاه مطيع بن ابياس فتكلم فخطب وأنشد ثم قال يا أمير المؤمنين حدثني فلان عن فلان عن فلان أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال المهدي محمد بن عبد الله المشامة يملأ الأرض عدلاً. وهذا العباس بن محمد أخوك يشهد بذلك ثم أقبل على العباس فقال: أنشدك بالله هل سمعت هذا؟ فقال: نعم. فلما انقضى المجلس قال العباس لمن ينق به رأيت هذا الرديق لم يرم أن كذب على النبي صلى الله عليه وآله وسلم حتى استشهدني على كذبه فشهدت خوفاً من السيف (١). وقال المرزباني كان من ظرفاء أهل الكوفة و متجانهم وكان حسن الصورة. صاحب المنصور ثم انقطع إلى ولده جعفر وكن يثهم بالزندقة (٢) وكان صديقاً ليعحي بن زياد الحارثي ثم فسد ما بينهما...

(١) - ابن قسمة، ينقل از كتاب الاغانى، باختلاف عبارات، دوس ١٢٩ س ٨ - ٢٠ ابن كاتب منفرد است.

(٢) - معجم الشعراء، تأليف مرزباني، مطبع القاهرة سنة ١٣٠٤ هـ، ج ١، ص ٤٨٠ س ٤ - ٢.

# ۱۴۳

المزهر (۱)

في علوم اللغة

تأليف

جلال الدين عبد الرحمن السيوطي (۲)

( ۸۴۹ - ۹۱۱ هـ . ق . )

ج ۱ ص ۲۷۸ - ۲۷۹ :

وقال الجواليقي في المغرب قال ابن دريد : قال ابو حاتم : الرنديق فارسي معرب .

كان أصله عنده زنده كرد . زنده : الحياة ، و كرد : العمل . أي يقول بدوام الدهر .

---

(۱) از طبعی که باعث محمد جاد المولی و محمد ابوالفضل ابراهیم و علی محمد الجاوی ، در دو جلد بافهارس ، در سنه ۱۳۶۸ هـ . ق . ، در مصر منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) ابوالفضل عبدالرحمن بن الکیمال ابی بکر جلال الدین السیوطی ، از دانشمندان بزرگ مصر است و در تفسیر و حدیث و فقه و لغت و نحو و معانی و بیان و بدیع دست داشته ( برای ترجمه احوال سیوطی و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۲ ص ۱۰۷۳ - ۱۰۸۵ دیده شود ) .

مَآئِدُ التَّنْصِیصِ (۱)

علی شواهد التلخیص

تألیف

عبدالرحیم بن عبدالرحمن بن أحمد المعبسی (۲)

( ۸۹۸-۹۶۳ هـ . ق . )

ص ۷۱ :

کم عاقل عاقل اعیت مذاهیبه و جاهل جاهل نلقاه هر زوقا  
هذا الذی ترک الاوهام حائرة و صیر المایلم التحریر یزندقا

( مؤلف در شرح دو بیت فوق گوید : )

الیتان لابن الراونلی من البسط و قبلهما :

سبحان من وضع الأشياء موضعها و فرق المرء و الإذلال تفریقا

( و پس از ذکر مطالب لغوی و نحوی گوید : )

والتزئیع بکسر الزای من الثنویة او القائل بالثورو الطلعة أو من لا یؤمن بالآخرة  
وبالربوبیة أو من یعلن الکفر و یظهر الایمان أو (۴) هو معرب « زن دین » ای دین المرأة .

ص ۱۳۳ ( در ترجمه احوال بشار بن برد ) :

وکن الترقّد نشب بین بشار و حماد عجرد لا موریطول ذکرها فکانا یتقارضون (۵)

الهجاء فأجبع علماء البصرة أنه ليس فی هجاء حماد عجرد لبشار شی جید إلا أربمین

(۱) مؤلف این کتاب در سنه ۹۲۴ هـ . ق . از تحریر آن در قاهره . فراغت یافته است و در اینجا  
از طبیبی که در سنه ۱۲۷۴ هـ . ق . در مصر صورت گرفته است نقل گردیده .

(۲) پدر الدین ابو الفتح عبدالرحیم بن عبدالرحمن احمد العبادي المعبسی الشافعی  
القاهری الاسلامی . از ادباء معروف قرن ۹ و ۱۰ هجری است ( برای ترجمه احوال عباسی  
و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۲ ص ۱۲۶۷ ، دیده شود ) .

(۳) در نسخه طبع شده چنین است و در نسخه خطی متعلق بنگارنده ( بجای « کو » ) « و » میباشد .

(۴) در نسخه طبع شده چنین آمده و در نسخه خطی متعلق بنگارنده ، ( بجای « بتقارضون » که  
در اینجا درست نمی نماید ) « بتقارضان » میباشد که دو این مورد صحیح همین است .



بيتنا معدودة و. لبشار فيه من الهجاء أكثر من ألف بيت جيد و كثر واحد منهما هو الذي  
 هتك صاحبه بالزندقة و أتاها عليه و كانا يجتمان عليها فسقط حماد بحجر د و هتك  
 بفضل بلاغة بشار وجوده معانيه وبقى بشار على حاله لم يسقط و عرف مذهب في الزندقة  
 فقتل به . . . .

ص ١٣٥ - ١٣٦ ( أبضادر ترجمه أحوال بشار ) :

وكان بشار قدهجاء (١) بقوله :

بنی اُمیة حبرا طال نومکم      آن الخلیفة یعقوب بن داود  
 ضاعت خلافتکم یا قوم فالتمسو      خلیفة الله بین الرق و العود

فدخل یعقوب علی المهدي فقال یا امیر المؤمنین ان هذا الأعمى الملحد الزنديق  
 قدهجاءك قال بأی شیء قال بما لا ينطق به لسانی ولا يتوهمه فکری فقال بجیاتی أنشدنی  
 ایتاء فقال والله لو خیرتني بین انشادی ایتاء و ضرب عنقی لأخترت ضرب عنقی فحلف  
 علیه المهدي بالأیمان التي لا فسخة له فيها فقال أما لفظا فلا ولكنی أكتب ذلك فكتبه  
 و دفعه إليه فكاد يشق غیظا و عمل علی الإبعاد إلى البصرة لينظر فی أمرها و ما فی فكره  
 غیر بشار فانحدر فلما بلغ إلى البطيخة سمع أذانا فی وقت لصحاء النهار فقال أنظروا  
 ما هذا الأذان فإذا بشار سكران فقال له یا زنديق یا عائش بظرأمة عجبت أن يكون  
 هذا من غیرك آتلهو بالأذان فی غیر وقت صلاة و أنت سكران . ثم دعا بلابن نهيك فأمره  
 بضربه بالسوط فضربه بین يديه علی صدر الحرقاة سبعین سوطا أنلغه فيها . فكان إذا أصابه  
 السوط يقول حس و هی كلمة تقولها العرب للشيء إذا أوجع فقال بعضهم أنظر إلى زندقته  
 یا امیر المؤمنین يقول حس ولا يقول بسم الله . فقال و بلك آطعام هو فاستمى علیه . فقال له  
 آخر أ فلا قلت الحمد لله . فقال : آ و نعمة هی فأحمد الله علیها . فلما استوفى السبعین بان الموت  
 فيه فألقى فی سفينة حتى مات . ثم رمى به فی البطيخة . . .

# ۱۴۵

کتاب

الصواعق الممعة

في الرد على أهل البدع والزندقة<sup>(۱)</sup>

تأليف

شهاب الدين أحمد بن حجر الهيتمي المكي<sup>(۲)</sup>

(۹۰۹ - ۸۹۷ هـ . ق .)

ص ۱۲۹ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۹<sup>(۳)</sup>

---

(۱) بطبی که در سنه ۱۴۱۲ هـ . ق . در مصر منتشر شده است رجوع شود .

(۲) ابو العباس شهاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجر المعری الهیتمی الشافعی . از قضاة بزرگ که قرن دهم هجری است ( برای ترجمة احوال ابن حجر و مراجع آن و آثار او معجم المبلوعات ج ۱ ص ۸۱ - ۸۴ دیده شود ) .

(۳) در صفحه های مذکور مطالبی واضح بر زندقه و زندقه منسوخ است که چون ظاهراً زندقه و زندقه بمعنی عام\* مقصود است از نقل عبارت صرف نظر شد .

# ۱۴۶

تَجَمُّعُ الْبَحْرَيْنِ وَ مَطْلَعُ النَّيَرَيْنِ (۱)

تأليف

طُوبَعِي (فخر الدين) (۲)

(متوفى در سنه ۱۰۸۵ هـ . ق .)

ص ۴۴۹ (در مائة زندق) :

الزندق كفتديل والمشهور عند الناس هو الذي لا يتمك بشريعة ويقول بدوام الدهر والعرب تعتبره بقولهم ملحد والجمع زنادقة . وفي الحديث الزنادقة هم الدهرية الذين يقولون لا رب ولا جنة ولا نار وما بهلكنا إلا الدهر . وفي المجمع الزنادقة قوم من المجوس يقال لهم الثنوية يقولون التور مبدأ الخبرات والقلماء مبدأ التورور . قيل مأخوذ من الزند وهو كتاب الفهلوية (۳) كان لزردشت المجوس ثم استعمل في كل ملحد في الدين . وقبل هم قوم من السبائية أصحاب عبد الله بن سبا أظهر الإسلام ابتغاء الفتنه وتضليلا للإسلام فسمى أولا بأثارة الفتنه على عثمان ثم انضوى إلى الشيعة وأخذ في تضليل جهالهم حتى اعتقدوا في علي العبدية فاستتابهم علي (ع) فلم يشوبوا فأحرقهم مبالغة في التكاية . وفي صفائح العلوم والزنادقة هم المانوية وكانت المزدكية يسمون بذلك . ووردك هو الذي ظهر في أيام قباد وزعم أن الأموال والحرم مشتركة . وأظهر كتابا ساء رقدا وهو كتاب المجوس الذي جاء به زردشت الذي يزعمون أنه نبي و نسب أصحابه ذلك إلى رقدا (كذا) فأعربت الكلمة فقليل زندق والجمع زنادقة والهاء عوض

(۱) این کتاب در سنه ۱۰۷۹ تألیف شده است و تاکنون چند بار در طهران و قهریز بطبع رسیده .

در اینجا از طبعی که در سنه ۱۲۶۳ هـ . ق . در طهران منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) فخر الدین بن محمد بن احمد بن طریح الرماحی المسلمی التجفی . از علمه شبی مذهب قرن یازدهم هجری است (برای ترجمه احوال و آثار طریحی روضات الجنات ص ۱۰۵۱ دیده شود) .

(۳) در طبعی که در سنه ۱۲۶۶ هـ . ق . از این کتاب در طهران منتشر شده است .

• کتاب المئونة الفهلوية • آمده .

من الیاء المحذوف و أسلمنا الزنادیق و الاسم الزنادقة عَرَب من الزند و هو أَسْم کتاب لهم .  
و فی قِیَازِ ندیق مُعَرَّب « زن دین » آئی دین المرأة . و فی الحدیث آئی اُسبت قومًا من المسلمین  
زنادقة قیل تسمیةم مسلمین باعتبار ما كانوا علیه و اَلَا فلیسوا بمسلمین عند الكل .

بِجَارُ الْأَنْوَارِ  
تألیف  
مَجْلِسِی (مُحَمَّد باقر)

ج ۲ ص ۱۸ (۱)

و المانویة فرقة من الثنویة أصحاب مائی الذی ظهر فی زمان شاپور بن اردشیر .  
و أحدث دینا بین المجوسیة و النصرانیة . و كان یقول نبیوة المسيح ع و لا یقول نبیوة  
موسی ع . و زعم أن العالم مسنوع مرکب من أصلین قدیمین أحدهما نور و الآخر ظلمة .  
و هؤلاء ینسبون الخیرات الی النور و الشرور الی الظلمة . و ینسبون خلق السباع  
و الموزیات و العقارب و الحیات الی الظلمة فأنشأهم الی فساد و همهم بأن هذا إجلهم بمصالح  
هذه السباع و العقارب و الحیات الی یزعمون أنهم من الشرور الی لا ینسبون بالحقیم خلفها .

ج ۲ ص ۴۳

قد شرحتُ لك یا مفضل من الأدلة علی الخلق و الشواهد علی صواب التذییر و الصمد  
فی الإنسان و الحيوان و النباتات و الشجر و غیر ذلك ما فیهِ عبرة لمن اعتبر و أنا أشرح

(۱) چنانکه درس ۲۲۱ این کتاب گذشت توحید المفضل در س ۱۸-۱۷ ج ۲ بجار الانوار  
منبرج است . و در بعضی مواضع مجلسی بعنوان بیان ، در شرح مطلب اصلی کتاب ، مطالبی از خود  
افزوده از آن جمله است مطالب فوق در بیان و شرح آن فست از توحید المفضل که در س ۲۴ ،  
س ۱۱۱ همین کتاب ذکر شده و بدینسانه در جای خود ، بنی در هنگام نقل از بجار الانوار ،  
نقل نگردیده .

لك الآن الآفات العائدة في بعض الأزمان التي أخذها أناس من الجهال ذريعة إلى  
 جحود الخالق والخلق والمعد والتدبير وما أنكرت المعقولة والمنانية (۱) من المكره  
 والمصائب وما أنكره من الموت والفناء وما قاله أصحاب الطبايع ومن زعم أن كون  
 الأشياء بالمرض والاتفاق ليس ذلك القول في الرد عليهم قاتلهم الله أئني يؤفكون (۲).

(۱) در حاشیه نوشته شده است «ط» «المانوية».

(۲) آیه ۲۰ سورة ۹ (سورة التوبة).

مطالب مذکوره در فوق از متن **توحید المفضل** است که در جای خود نقل نکرده و در واقع این  
 قسمت استراکی است بر **توحید المفضل** و مبیاست درس ۷۵ این کتاب قبل از سفر دهم نقل  
 شده باشد. حال که از **توحید المفضل** باز سخن بیان آمد بدینست برای مزید فائده مطلبی را که  
 مرحوم علامه فقید **محمد قزوینی** در باره این کتاب «در حاشیه ص ۱۸ ج ۲ بحار الانوار»  
 خود «که اکنون در کتابخانه دانشکده ادبیات طهران میباشد» نوشته است در اینجا نقل کنیم.  
 عین عبارت مرحوم **قزوینی** در این باب چنین است:

«این **توحید المفضل** با کتاب **الدلائل والاعتبار** که این آواخر (در سنه ۱۲۴۶) در حلب  
 چاپ شده و به جا حفظ نسبت داده شده تقریباً همتا در کتبات و غالب عبارات یکی است فقط اختلاف  
 بسیار اندکی در بعضی جزئیات بین آنهاست که تفصیل آنرا در بحث **الدلائل والاعتبار** داده ام.»  
 (برای اطلاع از مطالب مرفوعه در بحث نسخه کتاب **الدلائل والاعتبار** مرحوم **قزوینی** بکتابخانه  
 آن مرحوم «که اکنون در کتابخانه دانشکده ادبیات طهران است» مراجعه کردم ولی بدینخانه  
 هر چه جستجو نمود پیدا کردن نسخه مزبور موفق نکرده ام.)

برای اطلاع از مطالب کتاب **الدلائل والاعتبار علی الخلق والتدبیر** «در باره مانی و  
 مانویت» و مقایسه آنها با آنچه که از **توحید المفضل** «در جای خود و در این استراک» نقل شده  
 و اختلاف بسیار اندکی در عبارت بین آنهاست «مجموعه ای ۲ (ص ۱۲-۱۵) و ۵۵ (ص ۶-۹)  
 و ۵۹ (ص ۳-۶) و ۶۴ (ص ۱۲-۱۷) و ۶۷ (ص ۱۱-۲۱) و ۶۸ (ص ۱-۱۰) و ۷۴ (ص ۱۱-۱۱)»  
 کتاب مزبور رجوع شود.

# ۱۴۷

ویرآة العقول<sup>(۱)</sup>

(شرح أصول کافی)

تألیف

مجلّسی (محمّد باقر)

ص ۴۷ :

قوله كان بمصر زنديق . قال في القاموس الزنديق بالكسر من التثنية القائل  
بالنور والظلمة أو من لا يؤمن بالآخرة وبالربوبية أو من يبطن الكفر و يظهر الإيمان  
أو هو معرّب « زن دين » أي دين المرأة انتهى . وقيل أتمعرب « زنده » لا أنهم يقولون  
بدوام الدهر . وقيل معرّب زندي منسوب إلى زلد كتاب زردشت . والقاهر أن المراد به  
هنا من لا يقتر بالصانع تعالى . قوله أشياء أي مما يدل على كمال علمه و احتجاجة  
على الزنادقة وغيرهم و عجزهم عن مفادتهم .

و از ص ۴۸ تا ص ۵۱ مناظره هشام با زنديق و عبد الكريم بن ابی العوجاء  
مندرج است كه دلالت صريح بر مانويت ندارد .

(۱) از طبعی که در سنة ۱۳۲۱ ه . ق . در طهران منتشر شده است نقل گردیده .

# ۱۴۸

زهر الربيع<sup>(۱)</sup>

تأليف

سيد نعمت الله جزائري<sup>(۲)</sup>

(۱۰۵۰ - ۱۱۱۲ هـ ق. ۵)

ص ۳۹۰ :

و قال ابن الروندي :

كم عاقله عاقله أعيت مذاهبه و جاهله جاهله تلقاه مر زوقا

هذا الذي ترك الأوهام حائرة و صير العالم التحرير زنديقا

أقول الزنديق الذي ينفي الشائع للعالم وقيل الملحد الخارج عن الدين . و أول من  
تردد في هذه خراج في عهد قباد فأباح الفروج والأموال . قتله نوشيروان بن قباد . قبل  
أراد الشاعر بقوله زنديقا . و هذا ابن الروندي صنف في الزندقة كتب كثيرة . . . . .

موسى الهادي بن محمد المهدی بن ابی جعفر المنصور بن محمد بن علی بن عبد الله  
ابن عباس بن عبد المطلب بويع له في اليوم الذي مات فيه المهدی شهر محرم سنة تسع وستين  
ومائة . ولما استقرت خلافته طلب الزندقة بوسية أبيه وهم أصحاب ماني الزنديق أقعوا أولا

(۱) از طبعی که در سنه ۱۲۹۱ - ۱۲۹۲ هـ ق. در بمبئی . با چاپ سنگی . منتشر شده است  
نقل گردیده . د. اینجا باید افزودند محترم آقای مجتبی مینوی تشکر کنم که مرا بقتال این کتاب  
در باره زندقه و زندقه و مانویان متوجه کردند .

(۲) نعمت الله بن عبد الله بن محمد بن حسین موسوی شوشتری جزائری . وی از  
علماء بزرگ شیعی مقرب قرن یازدهم و دوازدهم هجری است . جزائری در سنه ۱۰۰۰ هـ ق.  
متولد گردیده و تاریخ وفات او در روضات الجنات و الدرر النيرة الى تصانيف الشيعة سنه  
۱۱۱۲ هـ ق. آمده است و در كشف الحجب ... سنه ۱۱۲۰ هـ ق. ذکر گردیده ( برای  
ترجمه احوال و آثار سید نعمت الله جزائری صفحه ۱۰۷ فهرست کتاب كشف الحجب و الاستار  
عن اسامي الكتب و الاسفار و الدرر النيرة ج ۲ ص ۱۱۹ . و روضات الجنات .  
طبع سنه ۱۲۹۷ هـ ق. ۵۰ ص ۷۲۸ - ۷۲۹ دیده شود ) .

اجتناب الفواحش ثُمَّ دَعَا إِلَى تَحْرِيمِ الْمَحْظُومِ وَ عِبَادَةِ اثْنَيْنِ الثَّوَدِ وَالْقَلَمَةِ ثُمَّ إِلَى نِكَاحِ  
الْبَنَاتِ وَالْأَخَوَاتِ وَالْأُمَمَاتِ وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ صَلَبَهُمْ مِنَ الْخُلَفَاءِ خَمْسَمِائَةً بِبَغْدَادَ وَكَبَّ إِلَى  
الْأَفَاقِ وَ صَلَبَ مِنْ قَدَرِ عَلَيْهِ مِنْهُمْ .....

# ۱۴۹

## مَقَامَاتُ النِّجَاهِ (۱)

تأليف

سَيِّدُ نِعْمَتِ اللَّهِ جِزْزَائَرِي

(در مقام الثانی و العشرون فی أمراض القلب و علاجه ) :

أَلَا نَرَى إِلَى قَوْلِ الرَّبِّ الَّذِي نَسَمَّى بِالْمُنْتَبِي :

يَسْرَعْنَ مِنْ فَمِي رَشَفَاتٍ هُنَّ فِيهِ أَحْلَى مِنَ التَّوْحِيدِ

يقال : رشف الرِّبْقُ إِذَا مَسَتْهُ [كذا] (۲) و التَّوْحِيدُ كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ . قال

الوَاحِدِيُّ فِي الشَّرْحِ وَ هَذَا إِفْرَاطٌ وَ نَجَاوُزٌ حَدٌّ وَ زِدْقَةٌ فِي الدِّينِ . وَ بَرُوِي هُنَّ فِيهِ  
حَلَاوَةُ التَّوْحِيدِ انْتَهَى .

(۱) سید نعمت الله الزبیدی این کتاب در سنه ۱۱۰۴ ه . ق . فرغت یافته است . نسخه ای از کتاب  
موجود و آقای حکمت آل آقا دارند که تاریخ کتاب آن سنه ۱۲۲۸ ه . ق . است و دوست داشتیم  
آقای حسین علی محفوظ مطلب مذکور در فوق را از آن نسخه نقل کرده اند و در اختیار من گذاشته .  
(۲) در شرح دیوان المصنّبی تألیف واحلی ، طبع برلین سنه ۱۸۵۸ - ۱۸۶۱ م . ۱۰  
ص ۳۰ ، صفحه ۵۰ .



# تذکر

در جریان طبع استدرالکهم در بعضی کتابها بمعالجی مربوط بموضوع برخوردیم که چون وقت طبع آنها گذشته بود در نظر گرفته شد در اینجا بمتوان تذکر بترتیب سابق نقل گردد.

## ۱۵۰

المُسْنَدُ (۱)

تصنیف

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ حَنْبَلٍ الشَّيْبَانِيُّ الْمَرْوَزِيُّ

(۱۶۶ - ۲۴۱ هـ . ق .)

ج ۱ ص ۲۸۲ (در «مسند عبداللّٰه بن العباس بن عبدالمطلب عن النبی صلی الله علیه و سلم» ) :

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ حَدَّثَنِي أَبِي حَدَّثَنَا عَفَانُ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ حَدَّثَنَا أَيُّوبُ عَنْ عِكْرَمَةَ أَنَّ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ يَقُومُ مِنْ هَؤُلَاءِ الزَّادِقَةِ وَمَعَهُمْ كِتَابُ فَأَمْرٍ بِنَارٍ فَأُجِجَتْ نَارُ أَحْرَقَهُمْ وَكُتِبَ . قَالَ عِكْرَمَةُ قَبْلَهُ ذَلِكَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَقَالَ لَوْ كُنْتُ أَنَا لَمْ أَحْرِقْهُمْ لِنَهْيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَقَتَلْتُهُمْ لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : « مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ قَاتِلُوهُ » وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : « لَا تَعَذِّبُوا بِعَذَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ » .

(۱) از طبعی که در سنه ۱۳۱۳ . در شش جلد ، در هجر منتشر شده است نقل گردیده .

ج ٢ ص ١٠٨ ( در « مسند عبد الله بن عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنهما » ) :  
 حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ حَدَّثَنَا أَبِي حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ حَدَّثَنَا رَشْدِينَ عَنْ أَبِي صَفْرٍ حَمِيدِ بْنِ  
 فَرِيَادٍ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ سَيَكُونُ فِي  
 هَذِهِ الْأُمَّةِ مَسْخٌ أَوْ ذَلِكَ فِي الْمَكْذِبِينَ بِالْقَدَرِ وَالتَّزْدِيقَةِ .

ج ٢ ص ١٣٦ - ١٣٧ ( ايضاً در « مسند عبد الله بن عمر ... » ) :  
 حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ حَدَّثَنَا أَبِي حَدَّثَنَا هُرُونُ بْنُ مَعْرُوفٍ أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهَبٍ  
 أَخْبَرَنِي أَبُو صَخْرٍ عَنْ نَافِعٍ قَالَ بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَعُودًا جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ  
 إِنَّ فَلَانًا يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ ، لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ . فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بَلَفَنِي أَنَّهُ أَحَدُ  
 حَدَّثَنَا فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ فَلَا نَقْرَأُ عَلَيْهِ مَتَى السَّلَامَ . سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 يَقُولُ : أَنَّهُ سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي مَسْخٌ وَكَذْفٌ وَهُوَ فِي التَّزْدِيقَةِ وَالْقَدَرَةِ .

# ۱۵۱

کتاب

طبقات الشعراء (۱)

فی

مدح الخلفاء و الوزراء

تألیف

عبدالله بن المعتز (۲)

( ۲۴۴ یا ۲۴۷ - ۲۹۹ هـ . ق . )

م ۲۴ ( در اخبار الحمادین ) :

وكان بالكوفة ثلاثة يقال لهم الحمادون : حماد عجرد وحماد الزبرقان وحماد الراوية . يتنادمون على القرباب و يتشادون الأشعار و يتعشرون أجمل عشرة و كانوا كآتهم نفس واحدة و كانوا جميعا يرمون بالزندقة و إذا رأى الناس واحدا منهم قالوا : زندیق اقتلوه .

( مؤلف در اینجا سه بیتی را که حماد الزبرقان در عجبو حماد روایة گفته است ، و بتقل از کتاب الحيوان در س ۹۰ همین مندرج است ، ذکر میکند که برای رفع تکرار از نقل آن صرف نظر شد . )

( ۱ ) ابن کتاب باعتناء آقای عباس اقبال آشتیانی در سنه ۱۳۲۹ م . در لندن منتشر شده است . در اینجا نسخه بندهای طبع من بود نیز بکار گرفته و تصحیحات آقای اقبال که در آخر کتاب است در متن آمده .  
( ۲ ) ابو العباس عبدالله بن المعتز بن المتوکل بن المعتمد بن هارون الرشید العبّاسی الهاشمی . ابن خلیفه عباسی از ادیبان و شاعران بزرگ محسوب میشود ( برای ترجمه احوان ابن المعتز و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ج ۱ س ۲۴۲ دیده شود ) .

## أخبار صالح بن عبد القدوس

حدثني محمد بن يزيد قال حدثني العوفي قال أخذ صالح بن عبد القدوس في الزندقة فأدخل على المهلب فلما خاطبه أعجب به لزيادة أدبه وعلمه وبراعته و بما رأى من فصاحته وحسن بيانه وكثرة حكمته فأمر بتخليه سبيله فلما ولّى رده وقال آتت القائل :

و إن من أذنبه في القبا	كالعود يبقى الماء في غرسه
حتى تراه مورقا ناضرا	من بعد ما أبصرت من بيسه
و الشيخ لا يترك أخلاقه	حتى يوارى في ثرى رمسه
إذا ارعوى عاد إلى جهله	كذى الضنى عاد إلى نكسه

قال نعم يا أمير المؤمنين . قال : وأنت تترك أئلاقك ونحن نحكم في نفسك بحكمك فأمر به فقتل وحدثت من غير هذا الوجه بما عندي هو أثبت من الأول وذلك ما روينا أنه أنهى إلى الرشيد عنه هذه الأبيات بعرض فيها بالنبي صلى الله عليه وآله :

غضب المسكين زوجته	فجرت عيناه من دُرِّه
ما قضى المسكين من وطره	لا ولا المعشاة من وطره
عدت بالله اللطيف (١) بأن	أن يكون الجور من قدره

عليه لعنة الله إن كان قالها . فقال له الرشيد أنت القائل هذه الأبيات قال لا والله يا أمير المؤمنين ما أشركت بالله طرفه عين ولا تسفك دمي على التبعة فقد قال النبي صلى الله عليه وآله : «ادروا الحدود بالثبتهات ما استطعتم» وأخذ يرتق قلبه ويستنزله عتازم عليه بفصاحته وبيانه و ينلو القهران حتى رقى له وأمر بتخليه سبيله فلما أراد أن يخرج من بين يديه قال أنشدني قصيدتك السنية فأشده حتى بلغ قوله :

و الشيخ لا يترك أخلاقه	حتى يوارى في ثرى رمسه
------------------------	-----------------------

قال باشيخ هذا الكلام يشبه هذا الكلام وهذا الشعر من نمط ذلك الشعر يعنى الأبيات التي نسبت إليه ونحن تمثل وصيتك ثم أمر فضربت عنقه وصلب على الجسر .

و حدّثنی ابو جعفر قال حدّثنی زیاد بن احمد قال اجتمع قوم من أهل الأدب فی مجلس فیهم صالح بن عبد القدوس ینتاشدون الأشعار إلى أن حانت الصلوة فقام القوم إلى ذلك و قام صالح فتوضأ و أحسن ثم صلی أتمّ صلوۃ و أحسنها فقال بعضهم تملّی هذه الصلوة و مذهبك ما نذكر فقال : « إنما هو رسم البلد و عادة الجسد » و الله أعلم بتحقیق ذلك . أمّا الرجل فله فی الزهد فی الذبّا و الترغیب فی الجنّة علی طاعة الله عزّ وجلّ و الأمر بمحاسن الأخلاق و ذکر الموت و القبر ما لبس لأحد . و كان شعره كلّهُ أمّثلاً و حکماً فمما يستحسن له قوله :

( در اینجا قطعه شعری اخلاقی و فلسفی و دینی ذکر شده که سه بیت آخر آن چنین است ) :

ولیس بعجز المرأ اخطاؤه الغنى	ولا باحتیال أدرك المرء کاسبه
ولکنّه قبض إلاّ أنّه و بسطه	فلا ذا یجاریه ولا ذا یغالبه
إذا أكمل الرحمن للمرء عقله	فقد کملت أخلافه و منافیه

فیا عجباً کیف يمكن أن یقال زندقه مثل هذا القول أو کیف یكون قائله زنديقا . . . . .

ص ۳۶ ( در « أخبار ابراهیم بن سیابة » ) :

و كان یرمى بالزندقة و كان المهملی أخذہ و أحمر کبیه فلم یوجد فیها شیء من ذلك فأقننه (۱) و استکتبه و کان یکتب فی مجلسه و بین یدیه و کان من أبلغ الناس و أفصحهم ثمّ صحّ عنده أن فیہ شیئاً ممّا کان انهم به فأطرحه و أقصاه فصاعت بعد ذلك حاله و احتاج إلى مسأله الناس و کان أحد المطبوعین و کان عجاجاً متطقیّاً . . . . .

(۱) M. بعد از این کلمه « و صارت له منه مکانة » دارد .

# ۱۵۲

العقد القریب (۱)

تألیف

ابن عبدربه (۲)

( ۲۴۶-۳۲۸ هـ . ق . )

ج ۲ ص ۲۰۷ ( در قسمت « ردّ المأمون علی الملحدین و أهل الأهواء » ) :  
قال المأمون للثنوی الذي تكلم عنده : أسألك عن حرقین لأزید علیهما :  
هل تدمّ مسی قطّ علی إساءته ؟ قال : بلی ! قال : فالتقدم علی الإساءة إساءة أم  
إحسان ؟ قال : بلی إحسان . قال : فالذي تدمّ هو الذي أساء أم هو غيره ؟ قال : بلی  
هو الذي أساء . قال : فأری صاحب الخیر هو صاحب الشرّ [ و قد بطل قولکم إن الذي  
ينظر نظر الوعيد هو الذي ينظر نظر الرحمة (۳) ] قال : فإنی أقول : الذي تدمّ غير الذي  
أساء ! قال : فندم علی شیء كان منه أم علی شیء كان من غيره ؟ [ فأسكته (۴) ] (۵) .

(۱) از طبیبی که در سنة ۱۲۵۹ - ۱۳۶۰ هـ . ق . ( ۱۹۴۰ - ۱۹۴۱ م . ) باعتناء محمد

سعیدالغریان ، در هشت جلد ، در مصر منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) ابو عمرو احمد بن عبدربه بن حبيب بن حدير بن سالم القرطبي الاندلسي

الملكی ، وی در سنة ۲۴۶ هـ . ق . بنایقول مؤلف « جذوة المقتبسی » ، در مالقه متولد

گردیده است و در سنة ۳۲۸ هـ . ق . در قرطبة ، وفات کرده ( برای ترجمه آحوال ابن عبدربه

و مراجع آن و آنرا در معجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۱۶۲-۱۶۴ دیده شود ) .

(۳) عبارت میان دوغلاب را ناشر کتاب از عیون الاخبار ، تألیف ابن کثیبه ، افزوده است .

(۴) « فأسکته » را ناشر کتاب از عیون الاخبار افزوده است .

(۵) این قسمت با اختلاف بسیار در عبارت ، بنقل از کتاب الحيوان ، تألیف جاحظ ، در

ص ۸۹-۹۰ و با اختلاف کمتر ، بنقل از عیون الاخبار ، در ص ۱۰۱ همین کتاب مندرج است .

و قال له أيضا: أخبرني عن قولك بآئين: هل يستطيع أحدهما أن يخلق خلقا لا يستعين فيه بصاحبه؟ قال: نعم. قال: فما تصنع بآئين؟ واحد يخلق كل شيء خير لك و أصح (۱).

ج ۷ ص ۲۳۴ (در قسمت «آخبار الطفيلين»):

در اینجا قصه آن طفیلی که او را با ده نفر از زناده بصره نزد مأمون بردند و در این کتاب، بنقل از **عروج الذهب** (درس ۱۳۲ - ۱۳۳) و **الانساب** (درس ۲۴۶) و شرح شریعی بر مقامات حریری (در ص ۲۶۰ - ۲۶۱) و **المستجد من فعات الاجواد** (در ص ۳۶۲) و **التعطيل** (در ص ۳۸۵ - ۳۸۶)، با عبارتهای بسیار مختلف مذکور است مندرج میباشد و چون عبارات این قصه در **عقده الفرید** با آنچه که از «**التعطيل**» نقل شده، جز در سلسله رواه، عیناً در کلیات و غالب عبارات یکی است و فقط اختلاف بسیار اندکی در بعضی جزئیات بین آنها است از نقل آن صرف نظر شد.

ج ۷ ص ۲۳۹ (ایضاً در قسمت «آخبار الطفيلين»):

و نظر رجل من الطفيلين إلى قوم من الزنادقة يسار بهم إلى القتل، فرأى لهم هيئة حسنة و نبأاً فقيّة، فظنهم يدعون إلى و لمة، فتلطف حتى دخل في لفيفهم و صار واحداً منهم، فلما بلغ صاحب الشرطة قال: أسمعك الله، لست والله منهم و إنما أنا طفيلي فامتنهم يدعون إلى منيع فدخلت في جملتهم! فقال: ليس هذا مما ينبغيك متى، اضربوا عنقه! فقال: أسمعك الله، إن كنت و لا بد فاعلاً فامرّ التّيف أن يضرب بطئى بالسيف، فانه هو الذى ورطنى هذه الورطة! فضحك صاحب الشرطة، و كشف عنه، فأخبروه أنه طفيلي معروف فخلّى سبيله (۲).

- (۱) این قسمت با اختلاف عبارت، بنقل از **عيون الأخبار**، درس ۱۰۲ این کتاب مندرج میباشد با این تفاوت که در آنجا و نوع این گفتگو مابین **هشام بن الحكم** و ملحدی ثنوی ذکر شده است.
- (۲) شاید ماخذ این قصه با قصه مذکورۀ قبلی یکی باشد و قسمت آخر آن (یعنی از «ان كنت...» تا آخر قصه) با آخر آنچه از شرح **المقامات الحريرية** نقل شده شبیه است و چون با این هیأت باهمه آنهاى که نقل گردیده اختلاف دارد در اینجا نقل گردید.

المجاسين والمساوي<sup>(۱)</sup>

تأليف

ابراهيم بن محمد البيهقي<sup>(۲)</sup>

(از مردم قرن چهارم هجری؟)

ج ۲ ص ۱۶۱ (در «محاسن العفو»):

قال وقال الرشيد للجهجاه از ندیق أنت؟ فقال: كيف أنا زنديق وقد قرأت القرآن وفرضت الفرائض وقررت بين الحجذ والشبهة قال والله لا أشریتك حتى نقر. قال: هذا خلاف ما أمر الله جل وعز به أمر أن يضرب الناس حتى يقرؤا بالایمان وأنت تضربنی حتى أقر بالكفر فالتفت للجهجاه إلى ابی یوسف القاضي فقال له اقته لا يهلك فی دینه. ج ۲ ص ۱۶۹ (در «مساوی من سخط علیه وحس» در قسمت گفتگوی مهدي، خليفة عباسی، و جعفر احمری که او را از زندان بعذور مهدي آورده بودند):

قال المهدي مذهبك واعتقادك تزعم أن الآخرة بعد فراق الساعة وأن الناس كانوا أعلاما زاهرة و أشجارا ناضرة تلبث يسيرا ثم تعود هشيما وأن من مات لا يعود كما أن ضوء المصباح إذا طفى لا يرجع. قال جعفر: لا والذي يخلق ويبيد.... قال المهدي إن كنت تحب خلاص نفسك و رقبتك فأحضرني كتاب زندقتك الذي بالجهل ألقته وبالباطل زينتته وبالقلال زخرفته سميت أس الحكمة و بستان الفلسفة زعمته مستخرجا من ديوان الإلهام منقلا بحسن الكلام غنفت فيه الإسلام و ضللت فيه الأنام. فقال جعفر لا والذي خلق القللمات والتور و ذر الأمور وهو قادر علي أن يبعث من في القبور ما هذا إلا إفك مجترح وزور وإن دبتني لظاهر منير....

(۱) از منبری که در سنة ۱۳۲۵ ه. ق. در مصر منتشر شده است نقل گردیده.

(۲) تاریخ زندگانی این دانشمند درست معلوم نیست. مؤلف «معجم المطبوعات» در کتاب خود

(ج ۱ ص ۱۶۹) گوید دو خلافت المقتدر بالله عباسی (۳۹۰-۴۲۲ ه. ق.) نبوغ بیهقی آشکار گردید و در فهرست دارالکتب المصرية آمده است که وی از علماء قرن پنجم هجری میباشد.



کتاب

اللُّعْمُ فِي النَّصْرِ<sup>(۱)</sup>

تألیف

أَبِي نَصْرِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ السَّرَّاجِ الطُّوسِيَّ<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنه ۳۷۸ هـ . ق .)

ص ۴۳۱ - ۴۳۲

(در ۶ باب ذکر من غلط فی عین الجمع ۶) :

مختصری درباره زندق و معنی این کلمه متدرج است که ظاهراً زندق بمعنی  
اَعْمَ مقصود است .

(۱) در سنه ۱۹۱۴ م . با عنوان رِفُولَدُ الْإِنْفِیْکَسُون Reynold Alleyne Nicholson در

لیان طبع و نشر شده است .

(۲) برای ترجمه احوال سراج و مراجع آن معجم المطبوعات . ج ۲ ص ۱۰۱۷ . دیده

# ۱۵۵

معجم الشعراء (۱)

تأليف

مرزبانی (۲)

( ۲۹۷-۳۸۴ هـ ق . )

ص ۴۸۰ ( در ترجمه احوال \* مطبع بن ایلس )

ومطیع بکثر أباسلم وهو من ثر فاء أهل الكوفة ومجانهم وكان جيل القسوة  
حسن الوجه وكان في صحابة المنصور ثم انقطع إلى ابنه جطر بن أبي جطر وهو منهم  
بالزندقه ...

---

(۱) قسمی از این کتاب (از حرف عنید) بضیبة المؤلف والمختلف ... تألیف ابوالقاسم  
حسن بن بشر آملی ، در سنة ۱۲۰۴ هـ ق . با هتله کرنکو در قاهره بطبع رسیده است .  
(۲) محمد بن عمران بن موسی ابو عییدالله الکاتب المرزبانی ، اورا از دانشمندان  
و آدیبان بنام عصر خود و محاسن دنیا شمرده اند (برای ترجمه احوال مرزبانی و مراجع آن و آثار  
او معتمده معجم الشعراء دیده شود) .

# ۱۵۶

الديارات (۱)

تأليف

أبي الحسن علي بن محمد

الشابشتي

(منوفي در سنة ۳۸۸ هـ ق.)

ص ۱۶۱ :

وكان مطيع بن ابياس من أطرف الناس وأحسنهم ذمرا وأكثرهم فائدة وأشجعهم  
جونا وخلاعة. وكان لا يفت الشرب واللعب والانهماك في الخسارة والتطرح في مواضع  
اللذات. وكان مطيع ويحيى بن زياد وحماد عجرد وحماد الراوية، لا ينفرقون. و  
كان جميعهم على منهاج واحد في الخلاعة وكلهم منهم بالزندقة (۲).

---

(۱) کتاب مذکور باعتماد **گورگیس عواد** دوست ۱۹۵۱ م. در بغداد منتشر شده است. برای

اطلاع از این کتاب و خصوصیات آن و ترجمه آموال **شابشتی** متضمنه حقیقتا ناشر آن دیده شود.

(۲) از ص ۱۵۹ تا ص ۱۶۶ درباره **یحیی بن زیاد** و **مطیع بن ابیاس** و جز آنها مطالب  
دیگری نیز مندرج است که از نقل آنها صرف نظر میشود.

فی التردی علی الملجدة والرافضة والقوارج والمعتزلة

تألف

أبی یحییٰ محمد بن الطیب بن الباقلائی<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنه ۴۰۳ هـ. ق.)

ص ۶۸ - ۷۵.

### باب الكلام علی أهل التثنية

القائلین بأن العالم من أصلین أحدهما نور والآخر ظلام،

لم یزالا متباينین؛ ثم امتزج منهما جزآن، وأق التور خیر

حکیم بطبیعه و آند الظلام شریر سفیه بطبیعه

فإن قال قائل منهم: لم أنکرتم أن یکون العالم من أصلین قديمین: أحدهما نور، والآخر ظلام؟ [۱۹ و] قيل له: لئلا نکر أن یکون من جملة العالم ما هو نور ومنه ما هو ظلام؛ غیر أنهما لا یجوز عندنا أن یکونا من أشخاص العالم و أجسامه القائمة بأنفسها، ولا أن یکونا قديمین، ولا فاعلین بالطبع ولا بالاختیار، ولا أن تكون الأجسام من التور والظلام فی شیء.

فإن قيل: ولم أنکرتم أولاً أن یکون التور والظلام المختلفان فی الجنس أجساماً؟ قيل له: أنکرنا ذلك لقيام الدلیل علی أن الأجسام کلها من جنس واحد من حيث کان کلاً واحداً منها یسدّ مدّ الآخر، وینوب متناوباً، و یجوز علیه من الوصف مثل ما جاز علیه من الحركة والسکون والاجتماع والافتراق والزيادة

(۱) این کتاب با عتناء محمود محمد الخضیری و محمد عبدالهادی ابوریح در سنه ۱۳۶۶ هـ. ق. (= ۱۹۴۷) در القاهرة بطبع رسیده است.

(۲) برای اطلاع از احوال و آثار ابی یحییٰ محمد بن الباقلائی، و کتاب التمهید، مقدمه کتاب مزبور (ص ۱ - ۲۱) و همچنین آخر آن (ص ۲۴۱ - ۲۵۹) دیده شود.

والنقصان وغير ذلك من الأوصاف . و ليس معنى المثلين المتشابهين أكثر من ذلك ، فلو كان بعض الأجسام نوراً مع اشتباهها وتمثلها لكات كلها نوراً ، وكذلك لو كان منها ما هو ظلام لكنت كلها ظلاماً ؛ كما أنه لو كان منها ما هو حركة أو سكون أو امتزاج أو تباین أو إدادة أو علم لكنت كلها كذلك مع تمثلها . وفي فساد هذا دليل على أن الأجسام كلها جنس واحد مشتبه غير متضاد ولا مختلف ، ليس منها نور ولا ظلام ، ولا اجتماع ولا افتراق ، ولا حركة ولا سكون ، ولا ظهور ولا كمنوع ، وبأن بذلك أن الثور والظلام هما التواد والبياض اللذان يوجدان بالأجسام ، وأتت من جملة الأعراض وبعض العالم ، وليس بكثرة العالم ، ولا مريدین ، ولا قائمين بأنفسهما . فأنما ما يدل على أنهما ليسا بقديمين فهو ما قدمناه من الدلالة على تضادهما وجواز كون الشخص مرة مضيئاً ، ومرة أسوداً مظلماً ؛ وأنه لا يجوز أن يكون ضياءً الجسم ونوره موجوداً به في حال وجود سواده وظلامه ؛ كما لا يجوز أن تكون حركته موجودة في حال سكونه ؛ فوجب أنهما يحدثان ويتجددان على الأجسام ، ويبطل الثور في حال وجود الظلام كما يبطل الحركة عند مجيء السكون .

وقد قام الدليل أيضاً على أنه لا يجوز عليهما ولا على غيرهما من الأعراض الظهور والكمنوع ؛ لأن الظهور خروج إلى مكان ؛ والكمنوع انتقال عنه وكون في غيره من الأماكن واستتار بعض الأجسام . والحركة والسكون والاستتار والظهور من صفات الأجسام دون الأعراض . لما قدمناه من قبل في باب إثبات الأعراض .

وأما ما يدل على أن الثور والظلام وغيرهما من الأعراض لا يجوز أن يكونا فاعلين بالطباع ولا بالاختيار لغيره ولا شر ، ولا نفع ولا ضرر ، فهو أن الدلالة قد قامت على أن الفاعل لا يكون إلحاحياً قادراً مختاراً ، وأن هذه الصفات مستحقة [ ١٩ ظ ] لئمان توجد بالموصوف ؛ وسندل على ذلك فيما بعد إن شاء الله .

وقد اتفقنا على استحالة قبول الأعراض للأعراض ، فبطل أن تكون فاعلة ؛ ولو جاز وقوع بعض الأفعال من الأعراض ومن الموات وبفعل الطباع ، لجاز وقوع القصد والاختيار والعلم والظن وبساعة الديباج بالتصادير ودقائق المعكمات من الأعراض والموات وبفعل الطباع ، فإن مرّوا على ذلك تركوا قولهم ، وإن آتوه .

لم يجدوا من ذلك فصلاً .

و يُقال لأهل التنبيه : لِمَ زَعَمْتُمْ بَأَنَّ الْعَالَمَ بَأْسَرَهُ مِنْ أَسْلِينَ قَدِيمِينَ أَحَدَهُمَا نَوْرٌ وَالْآخَرُ ظَلَامٌ ؟ فَإِنْ قَالُوا : بَلَّا تَنَا وَجَدْنَا جَمِيعَ الْأَجْسَامِ لَا تَنْفَكُ مِنْ أَنْ تَكُونَ مِنْ ذَوَاتِ الظَّلِّ أَوْ لَيْسَتْ مِنْ ذَوَاتِ الظَّلِّ كَالثَّاقِرِ وَالتَّوْرِ التَّيْرَيْنِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَجْسَامِ الَّتِي لَا يَلْزَمُ لَهَا ؛ وَمَا كَانَ مِنْ هَذَا الْقَبِيلِ فَهُوَ مِنْ أَشْخَاصِ التَّوْرِ ، وَمَا كَانَ مِنَ الْأَوَّلِ فَهُوَ مِنْ أَشْخَاصِ الظَّلَامِ ؛ وَوَجَدْنَاهَا أَيْضاً لَا تَخْلُو أَنْ تَكُونَ سِتَّارَةً مُتَاعَةً مِنْ إِدْرَاكِ مَاورَاءَهَا كَالْحَدِيدِ وَالصَّخْرِ وَالْحَيْطَانِ الْغَلَاظِ الْمَانِعَةِ مِنْ إِدْرَاكِ الْمَرِثِيَّاتِ وَالْمَسْمُوعَاتِ ؛ أَوْ لَيْسَتْ كَذَلِكَ بَحْوِ الْهَوَاءِ ، وَالْمَاءِ ، وَالصَّافِي وَالْقَوَارِيرِ وَكُلِّ مَا يَصِفُ مَاورَاءَهُ ، وَلَا يَمْنَعُ مِنْ إِدْرَاكِ مَاوراءِهِ مِنَ الْمَرِثِيَّاتِ وَالْمَسْمُوعَاتِ ؛ وَمَا كَانَ كَذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَشْخَاصِ التَّوْرِ ؛ وَالضَّرْبُ الْأَوَّلُ مِنْ أَشْخَاصِ الظَّلَامِ . وَلَا تَنَا أَيْضاً وَجَدْنَاهُ لَا يَنْفَكُ مِنْ شَخْصَيْنِ ؛ أَمَّا خَفِيفٌ سَافِرٌ شَأْنُهُ الْإِرْتِفَاعُ ، وَالتَّمَاعِدُ ، وَاللَّحُوقُ بِعَالَمِهِ وَالشُّوقُ إِلَى مَعْدِنِهِ وَمَوْضِعِ مَرْكَزِهِ ، أَوْ ثَقِيلٌ مُظْلَمٌ شَأْنُهُ الْهَبُوطُ ، وَالْإِنْجِدَارُ ، وَخَرْقُ الْخَفِيفِ ، وَالْإِعْتِمَادُ عَلَى مَا تَحْتَهُ كَالْحَدِيدِ وَالصَّخْرِ ، وَالْأَرْضِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَجْسَامِ الثَّقِيلَةِ الْمُعْتَمِدَةِ عَلَى مَا تَحْتَهَا وَ الْمَوْجِنَةِ لِعَامِلِهَا كَكَلَاةِ الْحَتَالِ وَسَائِرِ الْأَجْسَامِ الْوَاقِفَةِ بِالْعَبَسِ وَالْإِعْتِمَادِ ؛ وَمَا كَانَ مِنْ هَذَا الضَّرْبِ فَهُوَ مِنْ أَشْخَاصِ الظَّلَامِ ؛ وَالْأَوَّلُ الْخَفِيفُ مِنْ أَشْخَاصِ التَّوْرِ ؛ فَوْجِبَ أَنْ يَكُونَ سَائِرُ أَجْسَامِ الْعَالَمِ لَا تَنْفَكُ مِنْ تَوْرِ وَظَّلَامٍ .

فَيَقَالُ لَهُمْ : وَلِمَ قُلْتُمْ إِنَّ سَائِرَ الْأَجْسَامِ لَا تَنْفَكُ مِنْ ذَلِكَ ؟ أَلَا تَكُمُ لَمْ تَجِدُوا خِلَافَهُ ؟ وَلِمَ زَعَمْتُمْ أَنَّ الْقَضَاءَ عَلَى غَائِبِ الْأُمُورِ وَمَانَايَ مِنَ الْعَالَمِ عَتَا بِمَجَرَّدِ الشَّاهِدِ وَالْوُجُودِ ثَابِتٍ صَحِيحٍ ؛ وَ أَنَّ التَّيَّ دَالٌّ عَلَى مِثْلِهِ وَكُلِّ مَا انْفَصَلَ عَنْهُ ؛ فَلَا يَجِدُونَ فِي ذَلِكَ سِوَى الدَّعْوَى .

تَمَّ يُقَالُ لَهُمْ : مَا أَنْكَرْتُمْ أَنْ يَكُونَ فِي أَجْسَامِ الْعَالَمِ مَا طَبِيعَةُ الْوُقُوفِ كَالْهَوَاءِ وَمَا جَرَى جَرَاءً ، فَيَكُونُ لَا مَنَحْدَرًا وَلَا مَتَاعِدًا ؛ وَمَا أَنْكَرْتُمْ ، إِنْ دَلَّ اخْتِلَافُ حَرَكَةِ جَزْئِيَّاتِ التَّوْرِ وَالظَّلَامِ فِي هَذَا الْعَالَمِ لِمَطْلَبِ الْمَرْكَزِ وَالتَّوْقِ إِلَى كُلِّيهَا عَلَى اخْتِلَافِ جَنْبَيْهِمَا ، أَنْ يَدُلَّ وَقُوفَ كَلِيَّةِ الظَّلَامِ وَالتَّوْرِ فِي عَالَمَيْهِمَا وَمَوْضِعِ مَرْكَزِهِمَا عَلَى نَعْمَاتِهِمَا وَتَجَاسُهِمَا [ ٢٠ ر ] وَاتِّفَاقِ طَبَاعَتِهِمَا ؛ فَإِنَّ مَرَّوًا عَلَى ذَلِكَ تَرَكُوا قُوَّتَهُمَا ؛ وَ إِنْ

تقضوا استدلالهم على اختلاف جنس الثور والظلام وطباعهما باختلاف حركات جزئياتهما. ثم يقال لهم في جواب الدلالة الثالثة التي هي عمادهم وعضداتهم: ما أنكرتم على اعتدالكم من أن يكون العالم بأسره من طبائع أربع حرارة وبرد وحر وطق وبرد ويبوسة على ما قاله الأطباء وأصحاب الطبائع؟ فإن حرروا على ذلك تركوا دينهم: وإن راموا فصلا لم يجدوه. وإن هم قالوا: إن سائر الأجسام المركبة من الطبائع الأربع لا يخلو أن تكون ذوات ظلة أو ليست بذوات ظلة: فوجب أنهما من نور وظلام: قيل لهم: وجميع الأجسام التي لا تنفك من أن تكون ذوات ظلة أو ليست بذوات ظلة لا يخلو ولا تنفك من الطبائع الأربع: فوجب أن يكون الثور والظلام مركبا من الطبائع الأربع: ولا فصل في ذلك.

وكذلك يعارض أصحاب الطبائع: إذا استدلكوا بالتقادم والوجود: فيلزمون قول الثنوية: ثم يؤخذ الفرقان بأن تكون الأجسام من أجناس كثيرة مالا غاية له من نحو الحركات والتكون والزوايح والظنوم والألوان واللين والخشونة والحياة والموت وغير ذلك مما لا تنفك منه أجسام العالم: فإن دكيوه تركوا قولهم: وإن أبوه تقضوا استدلالهم: ولم يجدوا من المعارضة فصلا. (و يساز بحنى درباره كسانى كه قائل به اصل اند در س ٧٢ آمده است:)

### مسألة

| في تباين الأصلين وامتزاجهما |

ويقال لهم: خيرونا عن الأصلين لأنفسهما تباينا في الأزل أم لمعنى هوتابين؟ فإن قالوا: لأنفسهما، قيل لهم: فيجب أن يكونا متباينين في حال امتزاجهما، لوجود أنفسهما في حال تباينهما، حتى يكونا متباينين متميزين. وما أنكرتم أن يكونا أيضا متميزين لأنفسهما؟ فإن قالوا: هو كذلك، قيل لهم فامتزاجهما إذا هوتابينهما: لأن الامتزاج والتباين هوهما: فإن قالوا: أجل، قيل لهم: فإذا كانت الدنيا [٢٠: ٢٠] لأجل امتزاجهما، ولم تكن لأجل تباينهما، فيجب أن تكون الآن دينا ولأن تكون دينا: لأن التباين هو الامتزاج: ويجب أن تكون لأنفسهما كانت الدنيا ولأنفسهما لم تكن: وهذا واجب أن يكون ما له وجد الشيء وكان هو بعينه ما له عدم، ولم يكن: فإن جاز ذلك جاز أن يكون ما له تحرك الجسم وخرج عن مكانه هو ما لأجله سكن

واستقر فيه ، وما له يكون الثبوت قديماً له يكون حادثاً مستفتحاً ؛ وذلك باطلٌ باتفاق .  
 وإن قالوا : ثبائن الأصلين معنى ثالث لا يقال هو هما ، أقرّوا بقدم أصل ثالث ،  
 هو ثبائنٌ ونورٌ ولامٌ ، وتركوا التثنية . وقيل لهم أيضاً : خبّرنا عن الثبائن : أ بطل  
 لما جاء الإمتزاج أم لا ؟ فإن قالوا : بطل ، قيل لهم : فإذا جاز عدم القديم ، الذي هو  
 الثبائن ، وبطلانه لعلته ما ، فلم لا يجوز بطلان الثور والقلام القديمين وعدمهما لعلتهما  
 وسبب بقتضى ذلك ؟ فإن مروا على ذلك تركوا دينهم ، وإن أبوه لم يجدوا فصلاً .  
 وإن قالوا : بل الثبائن باقٍ موجودٌ في حالة وجود الإمتزاج ، قيل لهم : فيجب أن  
 يكونا متباينين متمزجين ، وأن تكون اليوم دينا والآتكون دينا ، لوجود الإمتزاج  
 والثبائن اللذين كانت لأحدهما ولم تكن للآخر ؛ وهذا جهلٌ .

وإن قالوا : إن ثبائن الأصلين محدثٌ ، وإمتزاجهما محدثٌ ، قيل لهم : فهل  
 ينفك الأصلان من الثبائن والإمتزاج ؟ فإن قالوا : نعم ، تركوا قولهم بثنائين الأصلين  
 في القدم ؛ وإن قالوا : لا ، قيل لهم فيجب القضاء على حدوث الثور والقلام ، إذا كانا  
 لا يشفكان من حادثين ولا يخلوان منهما ؛ وكنتا قد بينّا أن عالم ينفك من المحدث  
 ولم يسبقه فهو محدثٌ .

وإن قالوا : لا غاية لثنائين الأصلين وإمتزاجهما ، وإن كانا حادثين ، ولا ثبائن  
 إلا وقبله إمتزاج ، ولا إمتزاج إلا وقبله ثبائن أبداً لأوّل ذلك ولا غاية . قيل لهم :  
 فمحالٌ على قولكم هذا أن الدنيا لم تكن في الأوّل ؛ لأنّ الإمتزاج على قولكم هذا  
 لأوّل له ولا شيء ، منه إلا وقد كان قبله مثله وثنائين يخالفه إلى غير غاية .

ثم يقال لهم : وأمن قل بذلك من أهل الدهر : إن قولكم لأوّل المحوادث بقتضى  
 قدمها وأنها لم تكن عن عده ؛ وقولكم فيها أنّها حوادثٌ نفى ذلك ؛ لأنّ القول  
 « حوادث » هو جمع حادث ؛ والحادث حقيقته أنّه ما وجد عن عده ؛ فحقيقة الجمع  
 الذي يقع عليه الاسم أنّه موجود عن عده ، ومن المحال أن يدخل في جمع الحوادث  
 ما لأوّل لوجوده ؛ فمحالٌ إذا قولكم إن ما وقع عليه قولكم « حوادث » لأوّل له أوّله  
 ما لا أوّل له ؛ ولا جواب لهم عن ذلك .

( ويسأله ذكر : مسألة « في الرد على الذبائنة » آمده است : )



## مسألة

[ في الزمة على جميع التثوية ]

ويقال لجميعهم : إذا جاز أن يصير ما لم يزل متبائناً منزجاً ، فلم لا يجوز أن يصير ما لم يزل نوراً ظلاماً وما لم يزل ظلاماً نوراً ؟ فلا يجدون له مدفعاً .

## مسألة

[ في الزام جميع التثوية ]

ويقال لجميعهم أيضاً : تخبرونا عن قائل قال : أنا ظلام ! هل يخلو أن يكون من أشخاص النور أو من أشخاص الظلام ؟ فإن قالوا : لا ، قيل لهم : فمن أيهما هو ؟ فإن قالوا : من أشخاص النور ، قيل لهم : فقد كذب النور إذا في قوله « أنا ظلام » ؛ لأنه ليس بظلام ؛ وهذا نقض قولكم ؛ وإن قالوا : من أشخاص الظلام ، قيل لهم : فقد صدق في قوله « أنا ظلام » ، ووجد الصدق والكذب من جوهر واحد ؛ وإن جاز ذلك ، جاز وقوع الخير والشر والعدل والجور ، والتبريد والتسخين من جوهر واحد ؛ وهذا ترك دينهم . فإن قال منهم قائل : فدفع الصدق والكذب من جوهر الظلام ، وهما شران ، قيل لهم : ما أنكرتم من أن يقع منه الجور والعدل والابلاء والالذائذ ؛ ويكون شراً كله ؟ فإن قالوا : لا يجوز أن يكون من العدل والالذائذ شر ، قيل لهم : ولا يجوز أن يكون من الصدق شر .

ويقال لهم أيضاً : اعملوا على أن الصدق والكذب الواقعين من الظلام شر ، ليس أحدهما خيراً عن الشيء ، على ما هو به والآخر خيراً عنه على خلاف ما هو به ؛ فما أنكرتم أن يقع العدل والجور من جوهر واحد مع اختلافهما .

وإن قال من الديمانية قائل : إن الظلام ليس بصادق في قوله « أنا ظلام » ؛ لأنه غير عالم بقوله وما كان منه ؛ والصدق مقرون بالقصد إليه والعلم به ؛ قيل له : لم قلت ذلك ؛ ثم يقال : أفليس هو مع ما وصفت خبراً عن الشيء ، على ما هو به ؛ وقد يوجد أثب من الظلام الخبر عن الشيء ، على خلاف ما هو به ؛ فما أنكرت من جواز وقوع العدل والجور جميعاً من الظلام ؟ ولا فصل في ذلك .

## مسألة

[في نقض آخر لجميع الثنوية]

و يسألون أيضاً عمن خبأ شيئاً في موضع وسبه وذهب عنه ذكره ، فيقال لهم :  
 أ ليس قد صار الناسي ذاكراً ، ووقع الذكرُ والثنويان ، مع تناقضهما واختلافهما ، من جوهر  
 واحد ، فلم لا يجوز أيضاً وقوع العلل والجوهر من جوهر واحد ؟ فان قالوا : الواضح  
 للشيء لم ينس ، وإنما غلبت عليه أجزاء القلام ، و ذكره باقر قائم [ ٢١ ظ ] يقال لهم :  
 فالتاسي إذا لشيء بغلبة أجزاء القلام عليه ذاكراً له في حال نسيانه ؛ لأن ذكره  
 عندكم موجود في هذه الحال ؛ وهذا دفع الحس والإشطار ؛ لأن الإنسان يجد نفسه  
 عند غلبة الثنويان عليه غير ذاكراً لما نسيه أصلاً ولا عالماً بموضعها ؛ وهنا يدل على أن  
 الذّاكر قد يصيرُ ناسياً بعد الذّاكر ، وهو الذّاكر نفسه ؛ وإن جاز ذلك جاز أن يصير  
 المسخنُ مبرداً والمبردُ مسخنًا ؛ وهذا نقض قولهم .

# ١٥٨

التبصير في الدين (١)

وتمييز الفرقة الناجية من الفرق الهالكين

تأليف

أبي المظفر الإسفرائيني (٢)

(متوفى در سنة ٤٧١ هـ . ق .)

ص ٤٣ :

الفرقة الرابعة : فيهم النظامية أتباع أبي اسحاق ابراهيم بن سيار الذي كان يلقب بالنظام . . . . . وكان في حدائقه ستة أصحاب الثنوية والسمعية الذين يقولون بنكافي ، الأدلة ، وفي حال كهولته كان يصحب ملحدة الفلاسفة ، وكان قد أخذ منهم قواهم بأن أجزاء الجزء لا تنهاى . . . . .

ص ٨٠ ( در ٥ الفرقة الثالثة عشرة : منهم أهل التناسخ : . . . ) :

وماعنى الثنوى قال بالتناسخ في بعض كتبه ، وذكر أن أرواح القديسين اذا خرجت من أبدانهم اتصلت بعمود الصبح إلى أن تبلغ التور الذي فوق القلث ويصعدون في السرور دائم ، وأرواح أهل الضلالة تناسخ في أجساد الحيوان فلا تراك تنقذ من حيوان إلى حيوان إلى أن يصفو من ظلمته ، فعنده يتوحد بالثور الذي فوق القلث .

(١) ابن كتاب در سنة ١٣٥٩ هـ . ق . ( ١٩٤٠ . ) برعته محمد زاهد بن حسن الكوثرى

در مصر منتشر شده است .

(٢) برای ترجمه احوال اسفرائینی و آثار او مقدمه التبصير في الدين ( ص ٦ - ٨ ) دیده شود .

## السنکساری الیقوبی بالعربیة (۱)

ج ۲ ص ۱۹۲-۱۹۳ | در «الיום التاسع من شهر هاتور» (۵ نوامبر) :  
 و فيه أيضا اجتماع الاءة الثلثمائة وثمانية عشر في مدينة قیبة علی اُیام  
 قسطنطین الملک و کان فیهم رؤساء الأربعة کراسی ... و كانوا حولاء القديسون آباء  
 فضلاء و کان منهم من هو بمنزلة الرسل قد أقاموا الموتى (۱) وأبرءوا الأقسام وعملوا الجرائع  
 العطاء ولم یکن فیهم إلا من قد عذب بسبب الايمان و کان فیهم من قد ستر بریداه و  
 رجلاه و من قد قلعت أمتاراه و کسرت أسنانه و قلعت أظافره (۲) و کثرت أسلعه و  
 کان فیهم أسقف مرعش یقال له قوما و كانوا الأمانة (۳) فدجسوه اثنتین و عشرين سنة  
 و عذبوه بالارحة و قطعوا منه فی کل سنة عضوا .

- (۱) این کتاب ظاهر آدورن دوازدهم مسیحی تألیف شده است و بعنوان فرانسوی «Le Synaxaire arabe Jacobite» که عنوان عربی «کتاب السنکساری» در مقدمه آن نیز مذکور است باعتناء رنه باسه (René Basset) در شش جلد «در سلسله انتشارات» مجموعه تألیف کلیسایی شرقی «Patrologia Orientalis» در پاریس چاپ شده . سه جلد (۱ و ۲ و ۳) کتاب مزبور ظاهر آ بدون تاریخ طبع میباشد و سه جلد (۴ و ۵ و ۶) برتیب دسالهای ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ و ۱۹۲۴ منتشر گردیده است . جلد ۶ آن حاوی فهراس کتاب مزبور و همچنین فهرست موضوعات ده جلد از مجلدات مجموعه مذکوره (یعنی از جلد ۱ تا ۲۰) است . عبارت «الیقوبی» بالعربیة که در اینجا در عنوان میان دو قلاب گذاشته شده است ترجمه قسمتی از عنوان فرانسوی کتاب می باشد که ذکر آن گذشت . و کلمه السنکسار که معرب Le Synaxaire ، یونانی الاصل ، میباشد بمعنی یک نوع «تقویم مذهبی» و یا «کتاب اسما شهدان و قدیسان و مختصر اخبار ایشان» است و میان مسیحیان عربی زبان مصطلح میباشد . علامتهای نسخه بدلهای ضمیمه مذکور در اینجا نیز بکار رفته .
- (۲) در اصل مطبوع «أضافره» که بدون شک غلط است .
- (۳) در اصل مضبوط و فهرست کتاب چنین است و در ترجمه فرانسه در مقابل آن «Les Manichéens» گذاشته شده . شاید بتوان گفت این کلمه محرف «الثانیة» و یا «الثانیة» است و با اینکه نزد نویسندگان مسیحی با این جهت بمعنی «ثانیة» بکار میرود .

ج ٤ ص ٩٤٩ - ٩٥٠ | در «اليوم الرابع عشر من برمودة» (٩ آوريل) :  
 وفي أثناء هذا القدس (١) ظهر انسان من المشرق (٢) اسمه ماني قال عن نفسه إنه  
 البارقليط روح القدس و جاء إلى أرض الشام و جادله أسقف قديس (٣) اسمه (٤)  
 ارشلاوس ولتا قهره وأظهر سلالته نفاء من بلاده فعاد إلى أرض الفرس وأدعى بالتبوء  
 فأخذه بهرام ملك الفرس فشقه نصفين وأخذ من أتباعه مايشي انسان (٥) فدفنهم في  
 الأرض إلى أوساطهم منكسين إلى أن ماتوا وقال زرعت بستان من الناس ...

(١) «ألمرأ» ديونوسيوس [ B «ديوناسيوس» | «مفرد است» .

(٢) «إي» «من أرض المشرق» .

(٣) A «أسقفانديسا» .

(٤) B «يشي» .

(٥) B «مايتين نفس» .

کامل التواریخ<sup>(۱)</sup>

ج ۶ ص ۴۱ | در ذکر حوادث سنه ۱۶۳ هـ . ق . ( خلافت مهدی - در قسمت  
«غزو الروم» ) | :

و ارسـل وهو بحلب فجمع من بـلـك الناحية من الزنادقة فجمعوا فقتلهم و قطع  
كتيـهم بالتكـاـكـين . . . .

ج ۶ ص ۵۳ | در ذکر حوادث سنه ۱۶۸ هـ . ق . ( خلافت مهدی ) | :  
و فيها مات عمر الكلواذاني صاحب الزنادقة و ولی مکانه محمد بن عیسی بن  
حمدویه قتل من الزنادقة خلقا کثیرا . . .

ج ۶ ص ۶۰ | در ذکر حوادث سنه ۱۶۹ هـ . ق . ( خلافت هادی ) | :  
و فيها اشتد طلب المهدي<sup>(۲)</sup> للزنادقة فقتل منهم جماعة منهم علي بن يقطين  
و قتل أيضا يعقوب بن الفضل بن عبد الرحمن بن عباس بن ربيعة بن الحارث بن  
عبد المطلب و كان سبب قتلها أنه أتى به إلى المهدي فأقر بالزندقة فقال لو كان مانقولا حقاً  
لكننت حقيقاً أن تسمي لمحمد ولولا محمد<sup>(۳)</sup> كنت<sup>(۴)</sup> أم<sup>(۵)</sup> والله لولا أتى جعلت  
على نفسي أن لا أقتل هاشمياً فقتلتك . ثم قال للمهدي أقمت عليك أن وليت هذا الأمر  
لثقتلته ثم حبسه فلما مات المهدي قتله الهادي و كذلك أيضا كان عهد اليه بقتل ولد  
داود بن علي بن عبد الله بن عباس كان زنديقاً فمات في الحبس قبل المهدي<sup>(۶)</sup> ،  
و لما قتل يعقوب أدخل أولاده على الهادي فأقرت ابنته فاحلما أنها حبلى من أبيها  
فخوفت فماتت من الفزع .

(۱) شماره کامل التواریخ در جای خود ( یعنی ص ۲۶۳-۲۶۴ همین کتاب ) ده است و در اینجا  
تیز ازطبعی که ذکر آن گذشت نقل کرده . (۲) C. ۱۱ . « الهادی » .

(۳) در ضمیمه جدیدی که در سنه ۱۲۶۹ هـ . ق . در مصر منتشر شده است در اینجا « داء » اضافه دارد .

(۴) در C. ۱۲ بعد از « كنت » « من » آمده است .

(۵) در ضمیمه جدید سابق ذکر ، ( بجای « أم » ) « داء » . (۶) در ضمیمه جدید سابق افزا کرده ،

( بجای « المهدي » ) ، « الهادی » .

مصابیح الظلمة وایضاح الخدمة<sup>(۱)</sup>

تألیف

ابو البرکات [معروف بابن کبر]<sup>(۲)</sup>

(متوفی در مابین سنة ۱۳۲۰ و ۱۳۲۷ هـ .)

ص ۱۱۳ - ۱۱۴ (در ۲ فصل فی ذکر الملل المخالفة و مناقضه کذل طائفة ۰)

۵ - وملة تدعى المائنة

وهم أصحاب مانی الملقب بالمجنون وهم الذين يؤمنون باللهين اثنين صالح و طالح فالصالح يزعمهم خالق التور والخير والطالح خالق الظلمة والشر ويقولون انه ليس للناس قیامة ولا بعث ولا حساب ويسجدون للشمس والقمر والكواكب السبعة ويحسبون حساب الاثني عشر برجاً فلکية ويقولون بدواء احكام النجوم ويعزمون التزويج على الجملة ويقولون بدوام الصوم وينجسون الاطعمة ويقولون ان لكل شئ في الدنيا نف من يقول والزروع والفواكه وغيرها يفترون على الله القوى العظيم و يؤمنون بالحدود وحساب المواليه ويتدينون بالسحر والرقى وحساب النجوم وقصة مانی المذكور وخروجه الي بلاد فارس وهربه من السجن و قتله من الملك مکتوبة فی القامیس أعنی<sup>(۳)</sup> مصحف الأداء الذي لسکورلس<sup>(۴)</sup> المقدسی [يشتمل کتاب المجدل أنهم

(۱) این کتاب ظاهراً در اوائل قرن ۱۴ مسیحی تألیف شده است و در سنة ۱۹۲۸ هـ . با عنوان لونی

ویله کور (R.P. Louis Villecourt) و اوژن تیران (Mgr. Eugène Tisserant)

و گاستن ویست (Gaston Wiel) در سلسله انتشارات « مجموعه تألیف کلیسائی شرقی »

(Patrologia Orientalis) سابق الذکر منتشر شده است و جزوه چهارم از جمله بیستم مجموعه

من بود را که شماره مسلسل صفحات آن در مجموعه ۷۰-۷۳۴ است تشکیل میدهد . بعضی از

نسخه بداهه ۱۰ با علامتهای ذکر شده در کتاب در اینجا نیز ذکر میشود .

(۲) برای ترجمه آموه ابو البرکات مقدمه باشران کتاب مصابیح الظلمة دیده خود .

(۳) U « ای » . « (۴) Coudg « کورس » .

ادعوا إلهين خيراً وشريراً وسجدوا للشمس والقمر وباقي النجوم السبعة وعظموا البروج  
الارثني عشر والأوتار وحكموا أن الماء والنار والتجر جواهر لها أرواح فمن سب الماء  
ضباعاً أو أطفأ ناراً ملتهبة أوقلح شجرة فقد قتل نفساً زكية وحرموا اتخاذ النساء من  
الأزواج والإماء (١) ونجسوا الذبائح (٢)

## ١٦١

کتاب بنیة المُرْتاد (٣)

في الردة على المتقلبة والقراطة والباطنية

تأليف

ابن تيمية

ص ٥٧ (در ضمن بحث در \* تأویل ٥) :

ونحو ذلك من تأويلات القراطة فانهم أئمة هذا التأويل الذين كانوا بدأصل  
الناس عن سواء السبيل وهو في الأصل إنما صدر عن زنادقة منافقين أرادوا التلبس به  
على جهال المسلمين فوافقوهم في الظاهر وخالفوهم في الباطن إذا لقوا الذين آمنوا  
قالوا آمنا وإذا خلوا إلى شياطينهم قالوا إنما معكم ...

ص ٦١ - ٦٤ :

قال فانما ما يتعلق من هذا الجنس بأصول العقائد المهمة فيجب تكفير من يغير الظاهر  
بغير برهان قاطع كالذي ينكر حشر الأجساد وينكر العقوبات الحية في الآخرة  
بظنون وأوهام ... ويجب تكفير من قال منهم إن الله عز وجل لا يعلم إلا نفسه أو لا يعلم  
إلا الكلمات فانما الأمور الجزئية المتعلقة بالأشخاص فلا يعلمها لأن ذلك تكذيب  
للرسول صلى الله عليه وسلم وليس من فيلب الدراجات التي ذكرناها في التأويل إذا أدلة  
القرآن والأخبار على نفهم حشر الأجساد ونفهم علم الله تعالى بكل ما يجري على اللسان

(١) T ٥، و الاما، ٥. (٢) عباوت مبان در قلاب در حاشیه صفحه U مندرج است .

(٣) ازطبعی که در سنه ١٢٢٩ ق. در هصر منتشر شده است نقل گردیده .



بما جاوز حدّاً لا يقبل التأويل وهم معترفون بأنّ هذا ليس من التأويل ولكن قالوا لما كان صلاح الخلق في أن يعتقدوا حشراً لأجساد لقصور عقولهم عن فهم المعاد العقليّ وكان صلاحهم في أن يعتقدوا أنّ الله عالم بما يجري عليهم ورفيق عليهم ليورث ذلك رغبة و رغبة في قلوبهم جاز للرسول صلى الله عليه وسلم أن يفهمهم ذلك قالوا وليس يكاد يمتنع أصلاً غير ما قيل مافيه صلاحه وإن لم يكن كما قاله . وهذا القول باطل قطعاً لا تمصريح بالكذب ثمّ طلب عذراً في أنّه لم يكن كذباً ويجب إجلال منصب النبوة عن هذه الرذيلة ففي الصدق وصلاح الخلق به مندوحة عن الكذب وهذه أوّل درجات الرندقة وهي رتبة بين الاعتزال وبين الرندقة المطلقة فإنّ المعتزلة تقرب مناهجهم من مناهج الفلاسفة إلّا في هذا الأمر الواحد وهو أنّ المعتزليّ لا يجوز الكذب على رسول الله صلى الله عليه وسلم بمنزل هذا العذر بل يؤوّل الظاهر مهما ظهر له بالبرهان خلافه والفلسفيّ لا تقتصر مجاوزته للظواهر على ما يقبل التأويل على قرب أو بعد . وأمّا الرندقة المطلقة فهو أن ينكر أصل المعاد عقليّاً وحسباً ويشكر الصانع للعالم أصلاً ورأساً . وأمّا إثبات المعاد بنوع عقليّ مع نفي الآلام واللذات الحسيّة وإثبات الصانع مع نفي علمه بتفاصيل الأمور فهي رندقة مقيدة بنوع اعتراف بصدق الأنبياء فظاهر طغيي والعلم عند الله تعالى أنّ هؤلاء المرادون بقوله صلى الله عليه وسلم ستفترق أمتي نبتاً وسبعين فرقة كلّهم في الجنة إلّا الرنادقة وهي فرقة . هذا لفظ الحديث في بعض الروايات ولفظ الحديث يدلّ على أنّه أراد الرنادقة من أمتّه إذ قال ستفترق أمتي ومن لم يعترف بشيئونه فليس من أمتّه والذين ينكرون أصل المعاد وأصل الصانع فليسوا معترفين بشيئونه إذ يزعمون أنّ الموت عدم محض وأنّ العالم لم يزل كذلك موجوداً بنفسه من غير صانع ولا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر وينسبون الأنبياء إلى القليس فلا يمكن نسبتهم إلى الأئمة فإذا لامعني الرندقة هذه الأئمة إلّا ما ذكرناه (قلت) أمّا الحديث فلا أصل له بل مودع كذب بائع أقال أهل المعرفة بالحديث ولم يروه أحد من أهل الحديث المعروفين بهذا اللفظ بل الحديث الذي في كتب الثمّن والمساند عن النبيّ صلى الله عليه وسلم من وجوه أنّه قال ستفترق أمتي على ثلاث وسبعين فرقة واحدة في الجنة وأثنان وسبعون في النار وروى عنه أنّه قال هي الجماعة وفي حديث آخر هي من كان على مثل ما أنا عليه اليوم وأصحابي وأيضاً فلفظ

الزندقه لا يوجد في كلام النبي صلى الله عليه وسلم كما لا يوجد في القرآن وهو لفظ أعجمي معرب أخذ من كلام الفرس بعد ظهور الإسلام وعرب وقد تكلم به السلف والأئمة في توبة الزنديق ونحو ذلك . فأمّا الزنديق الذي تكلم الفقهاء في قبول توبته في القاهر فالمراد به عندهم المنافق الذي يظهر الإسلام ويبطن الكفر وإن كان مع ذلك يصلي و يصوم ويحجّ و يقرأ القرآن وسواء كان في باطنه يهودياً أو نصرانياً أو مشركاً أو وثناً وسواء كان معطلاً للصانع والنبوة أو للنبوة فقط أو لنبوة نبينا صلى الله عليه وسلم فقط فهذا زنديق وهو منافق وما في القرآن والسنة من ذكر المنافقين يتناول مثل هذا باجماع المسلمين ولهذا كان هؤلاء مع تظاهرهم بالإسلام قد يكونون أسوأ حالاً من الكافر المظهر كفره من اليهود والنصارى مثلاً كما قال تعالى: «إن المنافقين في الدرك الأسفل من النار ولن تجد لهم نصيراً» (١) «الَّذِينَ تَابُوا وَأَسْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ فَالِئَلكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» (٢) . ومثل هؤلاء المنافقين كفار في الباطن باتفاق المسلمين . وإن كانوا مطهرين للشهادتين والإقرار بما جاء به الرسول و مؤدّين للواجبات الظاهرة فإن ذلك لا يتفهمهم في الآخرة إذ لم يكونوا مؤمنين بقلوبهم باتفاق أئمة المسلمين . وبهذا يظهر ضعف ما ذكره من أنه لا معنى لزندقه هذه الأمة إلا ما ذكره من الزندقه المقيّدة التي هي مذهب الفلاسفة المشائين فإن الزندقه في هذه الأمة وغيرها باتفاق أئمة المسلمين أعمّ من هذا كما يذكره الفقهاء كلّهم في باب توبة الزنديق وسائر أحكامه وإن لم يكن لفظ الزنديق وارداً في الكتاب والسنة بل معناه عندهم المنافق . . .

مؤلف كتاب پس از ذکر چندین آیه درباره منافقان و ذکر سوره های قرآن که ذکر منافقان در آنها آمده و بحث مفصل در این باب چنین مکتوبید :

وعامة ما يوجد التناق في أهل البدع فإن الذي ابتدع الزنح كان منافقا زنديقا وكذلك يقال عن الذي ابتدع التجهيم وكذلك رؤس القرامطة والخرمية وأمثالهم ولا ريب أنهم من أعظم المنافقين ولا يتنازع المسلمون في كفرهم . . . (٣)

(١) آیه ١٤٥ از سوره ٤ (سورة النساء) . (٢) آیه ١٤٦ از سوره ٤ .

(٣) بیشتر مطالب مرقی را جمع بزندق و زندقه یعنی اعمّ میباشد ولی چون از لحاظ ارتباط آنها با زندقه یعنی اعمّ و دارای اهمیت است در اینجا نقل گردید .

# ۱۶۲

مختصر

الصواعق المرسلة<sup>(۱)</sup>

عالمی

الجهنمية و الممقطة

تألیف

ابن قیم الجوزية

ج ۱ ص ۹۴ ( در فصل « فیول التأویل له أسباب » ) :

(السبب الثالث) أن يعزو المتأول تأويله الى جليل القدر نبيل الذكر من العقلاء  
أو من آل بيت النبي صلى الله عليه وسلم . . . . . وبهذا الطريق توصل الرافضة والباطنية  
والإسماعيلية والتصيرية إلى تنفيق باطلهم وتأويلاتهم . . . . . فلا إله إلا الله ، كم من  
زندقة و الحاد و بدعة قد نفقت في الوجود بسبب ذلك و هم برآء منها .

ج ۱ ص ۱۲۲ :

فإن جاز عليه أن لا يبين المراد من ألفاظ القرآن و جاز عليه أن لا يبين بعض  
الفاظه . فلو كان المراد منها خلاف حقائقها و ظواهرها دون مدلولاتها و قد كتمه عن  
الأمة و أم بيته لها كان ذلك قدحا في رسالته و عصيته و فتحا للزندقة من الرافضة و  
غيرهم باب كتمان بعض ما أنزل الله و هذا منافق للإيمان به و برسالته .

(۱) الصواعق المرسلة تألیف ابن قیم الجوزية ( ۶۹۱ - ۷۶۱ هـ . ق . ) است و آنرا

ابن الموصلي ( ۶۹۱ - ۷۷۱ هـ . ق . ) مختصر کرده . ابن مختصر الصواعق المرسلة در سنة

۱۳۴۸ هـ . ق . در دو جلد در مسکة ضعیف و نشر شده است . در این کتاب در بیشتر موارد غامضا

زندقة یعنی اعمّ مقصود است .

ج ۱ - ص ۱۹۲ :

المعارض بين العقل و التقل في الأصل هم الزنادقة المنكرون للتنبؤ و حدوث العالم و المعاد ، و واقفهم في هذا الأصل الجهمية المعقلة لصفات الرب تعالى و أقواله ، و الطائفتان لم تثبت للمعالم سائما البتة . فإن الصانع الذي أثبتوه وجوده مستحيل فضلا عن كونه واجب الوجود قديما . أما الزنادقة الفلاسفة فإنتهوا للعالَم سائما لفظا لامعنى . . . .

ج ۱ ص ۲۲۶ :

ولما حدث عمران بن حصين عن رسول الله صلى الله عليه وسلم بقوله « أن الحياء خير كله » فعارضه معارض بقوله « أن منه وفارا و منه شعفا » فاشتد غضب عمر النابن حصين و قال : أحذثك عن رسول الله صلى الله عليه وسلم و تقول إن منه كذا و منه كذا ؛ و ظن أن المعارض زنديق .

ج ۲ ص ۲۰۳ - ۲۰۴ ( یس از بحث مفصلی ، در چند صفحه ، دربارهٔ « الله نور السموات و الأرض » و صفات خدا و اینکه نور صفت کمال می باشد و نور بیغیرم جمین آمده است ) :

فإذا كان هذا نور عبده فكيف بنوره سبحانه و الرب تعالى هو الخالق المتور و الظلمة كما استفتح سبحانه سورة الانعام بقوله : الحمد لله الذى خلق السموات و الأرض و جعل الظلمات و النور ، ثم الذين كفروا يربهم يعدلون . (۱) فاستفتح السورة بإبطال قول أهل الشرك أحمين من التوراة المجوس (۲) القائلين بأن للعالَم نورين (۳) نور و ظلمة فأنه بحدده رب النور و الظلمة و خالقهما كما أنه و حده خالق السموات و الأرض و الله تعالى جعل الموجودات عاليا و سفلا و متوسعا بينهما و جعل لفظها الظلمة و هو من أهل الظلمات من خلقه و جعل لعالَمها النور و هو مسكن أهل النور . . .

(۱) آية ۱ - سورة ۶ (سورة الانعام) .

(۲) چنانکه در ۲۷۳ این کتاب آمده است دمشق . در کتاب نخبه الدهر ، کرید ، و سنی اصحاب مسی القائلین بالنور و الظلمة و النور و الذين اليهم الإشارة بقوله تم « الحمد لله الذى . . . » الى قوله « و يدوم ما تكسبون » الآيات الثلاث .

(۳) در نسخه چاپ شده چنین است و شاید « اصلین » باشد .

ج ٢ ص ٢٥٠ :

وقال أبو العباس بن شريح وقد صحَّ عند جميع أهل الديانة والسنة إلى زماننا أن جميع الآثار والأخبار الصادقة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم في الصفات يجب على المسلم الإيمان بها وأن السوال عن معانيها بدعة والجواب كفر وزندقة مثل قوله ( الرحمن على العرش استوى ) ( وجاء ربك والملك صفاً صفاً ) ونظائرها مما نطق به القرآن ...

ج ٢ ص ٢١٠ :

ولئن دخل في أغمار الرواة من رسم بالغلط في الأحاديث فلا يروج ذلك على جهابذة أصحاب الحديث وورثة العلماء حتى أنهم عدوا أغاليط من غلط في الإسناد والمتون بل فراعهم بعقوب على كل واحد منهم كم في حديث غلط وفي كل حرف حرف وماذا صغف فإذا لم ترج عليهم أغاليط الرواة في الأسانيد والمتون والحروف فكيف يروج عليهم وضع الزنادقة وتوليدهم الأحاديث التي يروونها الناس حتى خفيت على أهلها وهو قول بعض الملحدة وما يقول هذا الأجاهل ضال مبتدع كذاب يريد أن يهجن بهذه الدعوة الكاذبة صاحب أحاديث النبي صلى الله عليه وسلم وآثاره الصادقة...

ص ٢١٤ :

ومنها أن تكون الحقائق تبعا للمعائد فمن اعتقد بطلان الحكم المعين كان باطلا ومن اعتقد صحته كان صحيحا ومن اعتقد حكمه كان حلالا ومن اعتقد تحريمه كان حراما وهذا القول كما قال فيه بعض العلماء أقواله - فسفة وآخرة - زندقة فاراد بتضمن بطلان حكم الله تعالى قبل وجود المجتهدين ....

## طبقات الشافعية الكبرى (١)

تأليف

تاج الدين أبي نضر عبد الوهاب بن تقي الدين السبكي (٢)

(٧٢٧ - ٧٧١ هـ ق .)

ج ٤ ص ٢ - ٣ (در ترجمة أحوال أبي حيان التوحيدي):

وقال شيخنا الذهبي بل كان عدو الله خبيثا وقال الذهبي أيضا كان سيء الاعتقاد ثم نقل قول ابن فارس في كتاب الفريدة والخريدة كان أبو حيان كذابا قليل الدين والورع عن القذف... وقال أبو الفرج ابن الجوزي في تاريخه زنادقة الإسلام ثلاثة: ابن الراندي و أبو حيان التوحيدي و أبو العلاء. فقال و أشدهم على الإسلام أبو حيان لا أنه مجحوم ولم يصرح قلت الحامل للذهبي على الوقعة في التوحيدي مع ما يعلنه من بعض الصوفية هذان الكلامان و لم يثبت عندي إلى الآن من حال أبي حيان ما يوجب الوقعة فيه...

(١) ابن كتاب در سنة ١٢٢٤ هـ ق. ١٠٠٠ در ٦ جلد در مصر منتشر شده است.

(٢) برای ترجمه احوال سبکی و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ج ١ ص ١٠٠٢ - ١٠٠٤ دیده شود.

الإنسان الكايل<sup>(۱)</sup>

فی معرفة الاوانیر والأوائل

تألیف

عبد الکَرِیم بن ابراهیم الجیلانی<sup>(۲)</sup>

(۷۶۷ - ۸۰۵ هـ ق.)

ج ۲ ص ۷۶ (در الباب الثالث والتسون فی سائر الأديان والعبادات وکتابه جیب الأحوال والمقامات) :

وذهب طائفة إلى عبادة التور والظلمة لأنهم قالوا إن اختصاص الأنوار بالعبادة تضییع للجانب الثاني لأن الوجود منحصر من نور وظلمة فالعبادة لهؤلاء أولى فعبدا التور المطلق حيث كان من غير اختصاص بنجم أو غيره وعبدا الظلمة المطلقة المتجلیة حيث كانت فسما التور يزدان وسما الظلمة أهر من هؤلاء هم الثنوية<sup>(۳)</sup>.

ج ۲ ص ۷۹ - ۸۰ (آیا در الباب الثالث والتسون فی سائر الأديان ...) :  
وأما الثنوية فأتهم عبده من حيث نفسه تعالى لأنه تعالى جمع الأسداد بنفسه فشمع العراب الحقیة والعراب الخلقية وظهر في الوصفين بالحكمين وظهر في الدارين بالتمتين فما كان منسوبا إلى الحقيقة الحقیة فهو الظاهر في الأنوار وما كان منسوبا إلى المحیقة الخلقية فهو عبارة عن الظلمة فعبدا التور والظلمة لهذا السر الإلهي الجامع الموصفين والفتين والاعتبارين والحكمين كيف نشئت من أي حکم نشئت فإنه سبحانه يجمعه وشدّه بنفسه فالثنوية عبده من حيث هذه المنصفة الإلهية مما يقتضيه في نفسه سبحانه وتعالى فهو المسمى بالحق وهو المستی بالخلق فهو التور والظلمة.

(۱) از طبعی که در سنة ۱۳۱۶ هـ ق. در دوعند در عصر منتشر شده است نقل گردید.

(۲) برای ترجمه احوال و آثار جیلانی معجم المصطبوعات ج ۱ ص ۷۲۸ - ۷۲۹ دیده شود.

(۳) در نسخه طرح شده چنین است و ما را «الثنوية» درست می باشد.

شرح تجرید الکلام<sup>(۱)</sup>

تألیف

قوشچی و علاء الدین بن محمد<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنه ۸۷۹ ق. هـ)

در المقصد الثالث فی اثبات الصانع وصفاته و آثاره (در قسمت «عمومیة الملة» بسترلم عمومیة الملة) :

والمخالفون فی هذا الأصل و هو أعظم الأصول الإسلامية فرق أعظمها الثنوية قال لهم قالوا نجد فی العالم خبراً كثيراً و شراً كثيراً و إن الواحد لا يكون خيراً أو شراً فلكل منهما فاعل علی حدة . فالمانوية و الذینانیه منهم قالوا فاعل الخير هو التور و فاعل الشر هو القلملة و فساد ظاهر لا أنهما عرضان فیلزم قدم الجسم و كون الاله محتاجاً

(۱) تجرید الکلام تألیف خواجة نصیر الدین طوسی (۵۸۵-۶۷۲ ق. هـ) است که شرحهای متعدّد بر آن نوشته اند و آنچه بسیار معروف است و بطبع رسیده و فعلاً در دست میباشد به شرح است بقرار ذیل :

۱- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد تألیف جمال الدین احمد بن یوسف بن مطهر حلی معروف به علامه (۶۴۸-۷۲۶ ق. هـ) .

۲- شرح قوشچی .

۳- شرح ملا عبد الرزاق لاهیجی موسوم به «شوارق الالهام» .

باینکه شرح علامه از جهت تاریخ تألیف متدّم بر شرح قوشچی است چون بسیار مختصر میباشد مطالب منقوله از آن در حاشیه آنچه از شرح قوشچی نقل شده است قرار داده شد و مطالب منقوله از شوارق در جای خود خواهد آمد . در اینجا از یک نسخه خطی قدیمی از شرح قوشچی که متعلّق است بشکونده ، و تاریخ کتاب ندارد ، نقل گردیده .

(۲) برای ترجمه احوال قوشچی و مراجع آن و آثار او مجمع المطبوعات ج ۲ ص ۱۵۲-۱۵۳ دیده شود .



الیه رسکاتهم أرادوا معنى آخر سوى المتعارف فلا تهم قالوا التور حتى عالم قاصر  
سمیع بصیر (۱).

در قسمت فی بیان الالم و وجه حسنه (در « و اختلف فی حسن الالم و فبحه »):  
و ذهب الثنویة إلى قبح جميع الآلام لذاتها و هي صادرة عن القلعة... (۲)

(۱) در کشف المراد (طبع صیقل سنه ۱۶۰۲ هـ . ق .) ص ۱۷۴ (در المقدمات الثالث . . . در  
قسمت « عمومیه العلة تستلزم عمومیه الصفة » )

و اثبتوه ذهبوا إلى أن الخیر من الذور والشر من الظلمة . . .

و در ص ۱۹۱ - ۱۹۲ (در شرح « لانسبة فی العیرة بین فعلنا و فعله تعالى » )

« افول » هذا جواب عن شبهة أخرى لهم [ غلط للمعتزلة ] قالوا ، لو كان العبد فاعلا للإيمان لكان  
بعض أعمال العبد خيراً من فعله تعالى لأن الإيمان خير من القرعة والهازير . . .  
(پس از رد این فست چنین آمده است )

و اعلم هذه الشبهة ركيكة جداً و إنما أوردتها المصنف رحمه الله . هنا يلان بعض الثنوية أورد هذه  
الشبهة على ضرار بن عمرو فاذن لها و التزم بالجبر لا جنها .

( قوشچی در شرح خود بر این فست از ثنویان و ضرار بن عمرو ذکرى نکرده است ) .

(۲) در کشف المراد (طبع مذکور) ص ۲۰۰ (در « فی الالم و وجه حسنه » )  
فذهب الثنویة إلى قبح جميع الآلام .

فتح الباري<sup>(١)</sup>

بشرح صحيح الإمام أبي عبد الله محمد بن اسماعيل البخاري

تأليف

ابن حجر العسقلاني

ج ١٢ ص ٢٢١ (كتاب استنابة المرتدين والمعادين وقتالهم - باب حكم المرتد والمرتدة):

فقد أخرجه (٢) الطبراني من وجه آخر عن عكرمة عن ابن عباس رفعه: «من خالف دينه دين الإسلام فاضربوا عنقه» واستدل به على قتل الرديق من غير استنابة ونعقب بأن في بعض طرقه كما تقدم أن علياً استتابهم وقد نصر الشافعي كما تقدم على القبول مطلقاً وقال يستتاب الرديق كما يستتاب المرتد وعن أحمد وأبي حنيفة روايتان: أحدهما لا يستتاب والأخرى إن تكرّر منه لم تقبل توبته وهو قول الأئمة واستحق وحكي عن أبي إسحق المروزي عن أثمة الشافعية: لا يثبت عنه بل قيل إنه تحريف من إسحق بن راهويه والأوّل هو المشهور عند المالكية. وحكي عن مالك إن جاء نائباً يقبل منه وإلا فلا وبه قال أبو يوسف واختاره الأستاذان أبو إسحق والإسكرايني وأبو منصور بغدادي وعن بقية الشافعية أوجه كالمذاهب المذكورة وخامس يفصل بين الدّاعية فلا يقبل منه وتقبل توبة غير الدّاعية. وأتى ابن الصلاح بأن الرديق إذا تاب تقبل توبته ويمز. فإن عاد بادرناه بضرب عنقه ولم يمهل واستدل من منع بقوله تعالى: يا أيّها الذين آمنوا تابوا وأسلحوا (٣) فقال الرديق لا يطلع على سلاحه لأن الفساد إنما أتى متى أسره فإذا أطلع عليه وأظهر الاقتلاع عنه لم يزد على ما كان عليه ويقول تعالى: إن الذين آمنوا ثم كفروا ثم آمنوا ثم كفروا ثم كفروا ثم ازدادوا كفراً لم يكن الله ليغفر لهم (٤) الآية. وأجيب بأن المراد من مات منهم على ذلك كما قرره ابن عباس فيما أخرجه ابن أبي حاتم وغيره واستدل بمالك بأن قوة الرديق لا تعرف. قالوا إنما لم يقتل

(١) إشارة لفتح الباري درجلى خود (ص ٣٤١ من كتاب) ٩٣ است. (٢) ظاهراً من راجع

است بحديث «من بشر دينه فاقطعه» (٣) نسي أن آية ١٦٠ سورة ٢ (سورة البقرة).

(٤) آية ١٢٧ سورة ٢ (سورة النساء).

النبي صلى الله عليه وسلم المنافقين للثأف ولا تدلو قتلهم لقتلهم بعلمه فلا يؤمن أن يقول قائل إنما قتلهم لمسئى آخر ومن حجة من استتابهم قوله تعالى: اتخذوا إيمانهم جنة فذل على أن إظهار الأيمان لا يحسن من القتل. وكلهم أجمعوا على أن أحكام الدنيا على الظاهر والله يتولى السرائر. وقد قال صلى الله عليه وسلم لاسامة حلاً شفت عن قلبه...

## ١٦٦

إرشاد السارى بشرح صحيح البخارى<sup>(١)</sup>

تأليف

فستلاى<sup>(٢)</sup>

(٨٥١ - ٩٢٣ هـ ق. -)

ج ١٠ من ٨٠ [در کتاب استتابة المرتدين والمعادين] (باب حكم الرجل المرتد) (حكم المرأة المرتدة):

و به قال (حدثنا ابو النعمان محمد بن الفضل) قال (حدثنا حماد بن زيد عن ايوب) السخيتانى (عن عكرمة) مولى ابن عباس أنه (قال أنى) بضم الهمزة وكسر الفوقية (على) هو ابن ابي طالب (رضى الله عنه بزنادقة) بفتح الزاى جمع زنديق بكسر ها وهو البطن للكفر المظهر للإسلام كما قاله النووي و الراعى فى كتاب الردة و باى صفة الأئمة والغرائض أو من لا ينتحل ديناً كما قاله فى اللعان و مؤبه فى المهمات و

(١) از طبى كه در ١٣٠٤-١٣٠٦ هـ ق. ١٠ در ده جلد در بوقلاق مصر منتشر شده است نقل گردیده.

(٢) شهاب الدين ابو العباس احمد بن محمد بن ابي بكر بن عبد الملك بن احمد الخطيب بن محمد بن حسين بن على بن ميمون القسطلانى المصرى. از بزرگان دانشمندان و معتمدان مسرعود معسوب ميشود (برای ترجمه آخوان قسطلانى و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات - ج ٢ ص ١٠١١ - ١٠١٢ دیده شود)

وقيل إنهم طائفة من الرواض تدعى السبئية ادّعوا أن علياً رضي الله عنه إله وكن  
 رئيسهم عبد الله بن سبا بفتح السين المهملة وتخفيف الموحدة و كان أصله يهودياً  
 ( فأحرقهم ) وعندنا لاسمعيلى من حديث عكرمة إن علياً أتى بقوم قد ارتدوا عن  
 الإسلام أو قال بزنادقة ومهم كتب لهم فأمر بنار فأنضجت و رماهم فيها ( فبلغ ذلك )  
 الإحراق ( ابن عباس ) و كان إذ ذاك أميراً على البصرة من قبل على رضي الله عنهم  
 ( فقال لو كنت أنا لم أحرقهم لنهى رسول الله صلى الله عليه و سلم ) عن الفحل بالنار  
 بقوله ( لا تعذبوا بعذاب الله ) و سقط لا تعذبوا بعذاب الله لغير أبي ذر و فى حديث  
 ابن مسعود عند أبي داود فى قصة أخرى أنه لا يعذب بالنار إلا رب النار و قول ابن عباس  
 هذا يحتمل أن يكون إما سمعه من النبي صلى الله عليه و سلم أو من بعض الصحابة  
 ( واقتلتهم ) لقول رسول الله صلى الله عليه و سلم من بدل دينه فاقتلوه ) ومن عام يخص  
 منه من بدل دينه فى الباطن و لم يثبت ذلك عليه فى الظاهر فإنه يعجز عنه أحكام  
 الظاهر و يستثنى منه من بدل دينه فى الظاهر لكن مع الإكراه . . . . . واستدل بعلى  
 قتل الزنديق من غير استتابة وأجيب بأن فى بعض طرق الحديث أن علياً استتابهم . وقد  
 قال الشافعى رحمه الله يستتاب الزنديق كما يستتاب المرتد و احتج من قال بالأول بأن  
 توبته الزنديق لا تعرف و الحديث سبق فى الجهاد .

شوارق الإنهام<sup>(١)</sup>

تأليف

عبد الرزاق بن علي بن الحسين اللاهيجي

(از دانشمندان قرن یازدهم هجری)

ج ٢ (در قسمت ٢ فی عموم قدرته تعالی ذکره " ) :

واعلم أن المنكر بن لمعوم قدرته تع في المقام الأول دوائف فمنهم التثوية القائلون بأنّ للعالم إلهين نور هو مبدأ الخيرات هو يزدان وظلمة هو مبدأ الشرور هو اهر من و حاصد شبههم أنّ في العالم خيرات و شرورا فلو كان مبدأ الخير والشر واحدا لزم كون الواحد خيرا و شريرا و هو محال و الجواب على ما في كتب القوم هو متع اللزوم انّ أريد بالخير من غلب خيره و بالشر من غلب شره و منع اشعالة اللازم انّ أريد بالخير خالق الخير و خالق الشر في الجملة غايبة الا مرّة لا يصح اطلاق الشرير عليه نع لظهوره في من غلب شره أو لعدم التوقيف من الشرع و هذا الجواب لا تحسم<sup>(٢)</sup> ماذا القبهة اذ لهم أنّ يقرروها بأن الله نع صرف الوجود و محض الخير و فيمتنع أن يصدر عنه الشر الذي منطاه ليس الا عدم على ما تقرّر في موضعه سواء كان الشر غالباً أو مغلوبا لامتناع صدور عدم و فيضانه من الوجود بل حق الجواب أن يقال انّ الشرور الذاتية أعنى الأعدام بساها أعدام لا يستدعي علّة موجودة بل علّتها عدم الوجود كما تقرّر في محله و أمّا التي هي شرور بالمرض كمصادفة النار المثوب و القاطع للمضو فهي من حيث كونها شرورا صادرة عن المبدأ الموجود الذي هو صرف الوجود بالمرض لا بالذات و المحال هو صدور

(١) ابن فست از شوارق در سنة ١٣٠٢ (ق) . ن . در طهران طبع و نشر شده است .

(٢) ظ . يعسم .

القرّ عن الخير المحض بالذات لا بالمرض هذا ونقل عن ارسطو في دفع شبهة الثنوية ان الأشياء على خمسة احتمالات مالا خير فيه ومالا شر فيه وما يشاوبان فيه وما خيره غالب وما شرّه غالب وذات الواجب بالذات لما لم يمكن أن يصير مبدأ للشرّ وجب أن لا يصدر عنه إلا قسمان من هذه الأقسام أى مالا شر فيه وما خيره فيه غالباً لأن ترك الخير الكثير لأجل الشرّ القليل شرّ كثير وأنه قد تفاخر بذلك وتحقّقه ما ذكرنا و إلا لورد عليه أن صدور القرّ عن الخير المحض إذا كان تمتعافيه في ذلك قليله وكثيره وأما إذا قلنا بامتناع الصدور بالذات دون بالمرض فبتفاوت القليل والكثير في ذلك لا امتناع أن يكون ما بالمرض زائداً على ما بالذات أو مساوياً فليتدبر ثم ان المذکور في حكمة الاشراق وشرحه ان القول بالتور والظلمة كان طريقة أهل الاشراق من حكماء الفرس و هورمز على الوجوب والإمكان لأن المبدأ اثنان أحدهما نور والآخر ظلمة لأن هذا لا يقوله عاقل فضلاعن فضلاء فارس الغاضبين غمرات العلوم الحقيقية ولهذا قال النبي سم في مدحهم لو كان الدين بالثريا لتناولته رجال من فارس وان هذا الذى بقوله حكماء الفرس ليس قاعدة كفره المعجوس القائلين بظاهر التور والظلمة وأنها مبدآن أولان لأنهم مشركون لا موحدون وليس أيضاً الحاد هالي البابلى الذى كان نصرانيّ الدين مجوس<sup>(١)</sup> القين و اليه ينسب الثنوية القائلون بإلهين أحدهما إله الخير و خالقه والآخر إله الشرّ و خالقه هذا و منهم فى المشهور الفلاسفة القائلون بامتناع أن يصدر عن الواحد إلا الواحد وقد مرّ فى مباحث الأمور العاقبة وأما ما قيل إنهم أنكروا أصل القدوة فلا معنى لعدهم من منكبرى عمومها ففساده ظاهر ممّا مرّ إلا أن يكون مراده أنهم منكرون للقدوة بالمعنى المتنازع فيه فليستأمل ...

(١) در اصل مطبوع چنین است و ظاهراً «مجوسی» صحیح میباشد .

حدیث نبوی<sup>(۱)</sup>

قال جلس رسول الله صلعم على المنبر و جلسنا حوله فقال ان مما أخاف عليكم بعدى ما يفتح عليكم من زهرة الدنيا وزينتها . فقال رجل أو يأتي الخير بالقر يا رسول الله . فسكت عنه رسول الله صلعم فقيل ما شأنك تكلم رسول الله صلعم ولا يكلمك قال و رأينا أنه ينزل عليه فأفاق يمسح عن الرحضة و قال أين هذا السائل و كأنه حمده فقال إنه لا يأتي الخير بالقر وإن مما يشبه الزرع يقتل أو يلم إلا آكله الغضر فأبناها أكلت حتى إذا امتلأت خاصرتها استقبلت عين الشمس فتلعت وبالت ثم رمت و إن هذا المال خضر حلو و نعم صاحب المسلم هو لمن أعطى منه المسكين واليتيم و ابن السبيل أو كما قال رسول الله صلعم و إنه من يأخذه بغير حقه كالذي يأكل ولا يشبع و يكون عليه شهيدا يوم القيامة .

کریمرس مراجعی را که این حدیث با اختلاف روایت و عبارت در آنها آمده است بفرار ذیل ذکر میکند :

۱ - صحیح بخاری ، طبع کرهل ، ج ۱ ص ۳۷۱ - ۳۷۲ : قسطلانی ج ۳

ص ۶۰۶ .

(۱) این حدیث را کریمرس (J. H. Kramers) موضوع مقاله عقائدهای فراداده‌است بعنوان :

Une Tradition à Tendance Manichéenne

(LA "MANGEUSE DE VERDURE".)

و آرا با ترجمه فرانسه و تعلیقات و تعقیقات عالمانه درجمله آثار ریانتالیا (Acta Orientalia) ج ۲۱ قسمت ۱ (ش ۱۹۵۲) ص ۱۰-۲۲ منتشر کرده . کریمرس معتقد است که حدیث مزبور صبه مانوی دارد و مخصوصاً بعضی قسمتهای آن از قبیل : «و يأتي الخير بالقر» و «انه لا يأتي الخير بالقر» و «آكله الغضر» از این جهت قابل ملاحظه است .

- ۲- صحیح بخاری، طبع کرهل، ج ۲، ص ۲۱۱؛ قسطلانی ج ۵، ص ۷۲-۷۴.
- ۳- صحیح بخاری طبع کرهل ج ۴، ص ۲۱۴؛ قسطلانی ج ۹، ص ۲۷۰-۲۷۲.
- ۴- صحیح مسلم با شرح نووی، طبع مصر سنه ۱۲۸۳ هـ. ق. ۱، ج ۳، ص ۵۰-۵۱.
- ۵- صحیح مسلم با شرح نووی، طبع مصر سنه ۱۲۸۳ هـ. ق. ۱، ج ۳، ص ۵۱.
- ۶- صحیح مسلم با شرح نووی، طبع مصر سنه ۱۲۸۳ هـ. ق. ۱، ج ۳، ص ۵۱-۵۲.
- ۷- سنن نسائی با شرح سیوطی و سندی، طبع قاهره سنه ۱۳۴۸ هـ. ق. ۱، ج ۵، ص ۹۰-۹۲.
- ۸- سنن ابن ماجه با شرح سندی، طبع مصر سنه ۱۳۴۹ هـ. ق. ۱، ج ۲، ص ۲۵۰.
- ۹- مسند ابن حنبل، طبع مصر سنه ۱۳۱۳ هـ. ق. ۱، ج ۳، ص ۷.
- ۱۰- مسند ابن حنبل، طبع مصر سنه ۱۳۱۳ هـ. ق. ۱، ج ۳، ص ۲۱.
- ۱۱- مسند ابن حنبل، طبع مصر سنه ۱۳۱۳ هـ. ق. ۱، ج ۳، ص ۹۱.
- ۱۲- مسند ابن حنبل، طبع مصر سنه ۱۳۱۳ هـ. ق. ۱، ج ۳، ص ۹۱.
- ۱۳- الالهیه تألیف ابن الاثیر، طبع مصر سنه ۱۳۱۱ هـ. ق. ۱، ج ۱، ص ۲۹۹.



کَشَافُ اصطلاحات الفنون<sup>(۱)</sup>

تألیف

مُحَمَّد عَلِی بن عَلِی التَّهْمَانِوی<sup>(۲)</sup>

(متوفی بعد از سنه ۱۱۵۸ هـ . ق .)

ج ۱ ص ۱۹۸ - ۱۹۹ :

**التَّوْحِيدُ** فرقة من الكفرة يقولون بانثينية الآله . قالوا : نجد في العالم خيراً كثيراً وشرّاً كثيراً وإن الواحد لا يكون خيراً شريراً بالضرورة فكلّ منهما فاعل على حدة و تبطله دلائل الوجودانية . ومنع قولهم الواحد لا يكون خيراً شريراً بمعنى أنه يوجد خيراً كثيراً وشرّاً كثيراً . ثم المامونية<sup>(۳)</sup> والدبسانية من التَّوْحِيدِ قالوا : فاعل الخير هو التَّوَرُّ و فاعل الشر هو الظلمة . وفساده ظاهر لا أنَّهما عرضان فيلزم قدم الجسم وكون الآله محتاجا اليه وكأنَّهم أرادوا معنى آخر سوى المتعارف فإنَّهم قالوا : التَّوَرُّ حتى عالم قادر سمیع بصیر . والعجوس منهم ذهبوا إلى أنَّ فاعل الخير هو **يُزْدَان** و فاعل الشر هو **أَهْرَمَن** و يمتنون به الشيطان كذا في شرح المواقف في مبحث التَّوْحِيدِ . و في **الإنسان الكامل** ، في باب سر الأديان : ذهب طائفة إلى عبادتنا التَّوَرُّ والظلمة لا أنَّهم قالوا : إنَّ اختصاص الأنوار

(۱) این کتاب در سنه ۱۱۵۸ هـ . ق . تألیف شده است و قسمتی از آن بزبان فارسی است و قسمتی بزبان عربی ( که فارسی آن در دست نقل شده از کتابهای فارسی نقل خوانده شده ) و در سنه ۱۸۴۸-۱۸۶۱ م . باقتله **فاسولیس** ، در دو جلد بزرگ ، در کلکتہ بطبع رسیده است و جلد اول آن در سنه ۱۳۱۷-۱۳۱۸ هـ . ق . در **استانبول** نیز منتشر شده . و اینجا از طبع **استانبول** نقل گردیده است .

(۲) **محمد علی بن علی بن محمد حامد بن صابر فاروقی تهمانی هندی** .

(۳) م . ط . ، ، المانویة ، .

بالعبادة لهؤلاء أولی فعبداً الذّور المطلق حيث كان فسّموا الذّور یزدان و الظلمة  
 اهرمن و هؤلاء هم الذّوئیة فهم عبدوا الله سبحانه من حيث نفسه تعالى لا نه سبحانه  
 جمع الأضداد بنفسه فشمّل المراتب الحقیة والخلفیة وظهر فی الوصفین بالحکمین و فی  
 الذّارین بالتعین فما كان منه منسوباً إلى الحقیقة الإلهیة فهو الظّاهر فی الأنوار و ما  
 كان منه منسوباً إلى الحقیقة الخلقیة فهو عبارة من الظلمة فعبدت الذّور لهذا السرّ الإلهی  
 الجامع للوصفین والصّدین (١).

---

(١) مطالب نفل شمس از انسان الکامل با اختلاف اندکی در عبارت « و ممثل نور از آئینه کهانوی  
 از آن نقل کرده » در ص ٤٦٤ همین کتاب منبرج است .



آنچه در کتابهای فارسی آورده اند.



# ۱۷۰

ترجمه

تاریخ طبری<sup>(۱)</sup>

ترجمه

أبو علی محمد بن محمد بلقی

(متوفی در سنه ۳۶۳ ه. ق.)

(در فصل ۱ در ذکر خبر پادشاهی بهرام بن هرمز بن شاپور ۱۰):

و هائی زندیق بآئام شاپور بیرون آمده بود و خلقی بزندقه خواند و او را متابع شدند و مذهب وی گرفتند و بآئام هرمز چنان بود و بآئام بهرام بدید آمد که مذهب وی باطلست بهرام او را بگرفت و بکشت و پوست او را پرگاه کرد و بر در شهر بیاویخت و هر که از متابعان او یافت بکشت تا زمین از ایشان پاک شد...

---

(۱) این ترجمه ظاهراً در سنه ۴۵۲ ه. ق. صورت گرفته است و در سنه ۱۲۹۱ ه. ق. ۱۰ در چهار جلد ۱ در هشتاد و پنج رسیده که بسیار منلوط میباشد و مصائب منقوله فوق با اختلاف بسیار در عبارت ۱ درس ۲۹۱ ج ۲ طبع مزبور مندرج است. در اینجا از نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی که مجلد اول کتاب است و در فهرست کتب خطی کتابخانه مزبور تألیف یوسف اعتصامی (جلد دوم ص ۱۲۶-۱۳۰) بشماره ۳۳۱ ثبت شده نقل گردیده است.

## ترجمه

تفسیر طبری<sup>(۱)</sup>در ترجمه کلمه «سابشون و صابشین» همه جا لغوشاکان آمده است<sup>(۲)</sup>


---

(۱) این ترجمه ظاهراً در نیمه قرن چهارم هجری در **هاوراءالنهر** صورت گرفته است .  
 (۲) دوست دانشمند آقای عباس زرپاپ خونی که این ترجمه تفسیر را در دست تصحیح دارند  
 مرا متوجه این مطلب کردند .

# ۱۷۲

## کتاب حدود العالم<sup>(۱)</sup> من المشرق الى المغرب (مجهول المؤلف)

ورق 13<sup>b</sup> (در \* سخن اندر خاصیت ناحیت جیستانت \* ) :  
و مردمان این ناحیت مردمانی خوب صنعت اند و کارهای بدیع کنند ....  
وبیشترین از ایشان دین **مانی** دارند ملک ایشان شمنی است .  
ورق 14<sup>a</sup> ( ایضاً در \* سخن اندر خاصیت ناحیت جیستانت \* ) :  
**ساجو** ، از جیست است اندر میان کوه و بیابانست و آبادانیت و بسیار نعمت  
و آبهاء روان و بی آزارند و دین **مانی** دارند .  
ورق 23<sup>a</sup> ( در شرح خاصیات سمرقند ) :  
و اندر وی خانگاه<sup>(۲)</sup> مانویان است و ایشان را **نغوشاک** خوانند .

---

(۱) نام مؤلف این کتاب معلوم نیست ولی تاریخ تألیف آن صریحاً در دیباچه مسطور است که سنه ۳۷۲ هـ . ق . میباشد و بنام **ابوالحارث محمد بن احمد بن فریقون** ، از سلسله **فریقولیان** ، تألیف شده . از طبعی که با چاپ عکسی با عنوان **بارتولد** ( N. Bartold ) ، در سنه ۱۹۴۰ م . در **لنینگراد** ، منتشر شده است ، با رعایت رسم الخط طبع مزبور ، نقل گردیده .  
(۲) در اصل مطبوع « خانگاه » است . **مینورسکی** ( V. Minorsky ) در ترجمه خود از **حدود العالم** ، بزبان انگلیسی ، که در سنه ۱۹۴۲ م . در **لیدن** منتشر شده است ، ص ۱۱۲ س ۳۰۳ این کلمه را « خانگاه » خوانده و **سید جلال الدین طهرانی** در طبع خود از کتاب مزبور ، که بطبعه کهنه سنه ۱۳۱۴ هـ . ش . در **طهران** منتشر شده ، ص ۶۶ س ۸ آنرا « جایگاه » آورده است .



# ۱۷۳

شاهنامه<sup>(۱)</sup>

فرزدوسی

(در حدود سنه ۳۲۳ تا ۳۲۹ - ۴۱۱ با ۴۱۶ هـ . ق .)

ج ۶ ص ۱۵۸۵ ( بیت ۱۵۲۸ ) :

چو بیدار گردی جهان را بین که دیباست یا (۲) نقش مالی بچین

ج ۷ ص ۲۰۶۲ - ۲۰۶۴ ] در « پادشاهی شاپور ذوالاکتاف ۴۰۰۰ » ( از

بیت ۵۷۳ تا بیت ۶۰۷ ) :

ز شاییش بگذشت پنجاه سال که اندر زمانه نبودش همال (۳)

آمدن مالی و دعوی بیغمبری کردن (۴)

بیامد یکی مرد گویا ز چین که چون او معور نبیند (۵) زمین

بدان (۶) چرب دستی رسیده بکام یکی پسر منش مرد مالی بنام

بصورنگری گفت بیغمبرم (۷) ز دین آوران جهان بر نرم (۸)

(۱) از طبعی که در سنه ۱۲۱۴ هـ . ش . توسط کتابخانه بروخیم در طهران ، در ده جلد ،

منتشر شده است نقل گردیده و علامتهای نسخه پهلای آن نیز بکار رفته . (۲) P ، با ( غلط ) .

(۳) چنانکه از ترجمه عربی شاهنامه ، از پهلای ، کذا کوش با نقل عین ترجمه این قسمت خواهد

آمد ، بر مآید ظاهر این بیت باید تحت عنوان « آمدن مالی ۴۰۰۰ » فرا گیرد ، نه چنانکه در طبع

مذکور و طبعهای دیگر ، در آخر قسمت « دفن برانوش [ در C برانوش ] پیش شاپور و یمنان

بشن بانو » آمده است .

(۴) در C « آمدن مالی معور نزد شاپور بدعوی بیغمبری و کشته شدن او » .

(۵) در C به بیند .

(۶) در C بر آن .

(۷) P بیغمبرام .

(۸) در P بر نرم .

ز چین نزد شاه پور شد بارخواست  
 سخن گفت مرد گشاده زبان  
 سرش تیز شد موبدان را بخواند  
 کزین مرد چینی چیره زبان  
 بگوید و هم زو<sup>(۲)</sup> سخن بشنوید  
 بگفتند کین مرد صورت پرست<sup>(۴)</sup>  
 ز هائی سخن بشنو او را بخوان  
 بفرمود تا موبد آمدش پیش<sup>(۸)</sup>  
 فرو ماند هائی میان سخن  
 بدو گفت کی مرد صورت پرست  
 کسی کو بلند آسمان آفرید  
 کجا نور و ظلمت بدو اندرست<sup>(۱۲)</sup>

پیغمبری<sup>(۱)</sup> شاه را بارخواست  
 جهاندار شد زان سخن بد گمان  
 ز هائی فراوان سخنها براند  
 فتادستم از دین خود<sup>(۲)</sup> در گمان  
 مگر خود بگفتار او بگروید  
 نه بر مایه<sup>(۵)</sup> موبدان موبست<sup>(۶)</sup>  
 چویند و را<sup>(۷)</sup> کی گشاید زبان  
 سخن گفت بالواز اندازه<sup>(۹)</sup> پیش<sup>(۱۰)</sup>  
 ز گفتار موبد ز دین کهن  
 بیزدان چرا آختی خیره<sup>(۱۱)</sup> دست  
 بدو در مکن و زمان آفرید  
 زهر گوهری گوهش بر ترست<sup>(۱۲)</sup>

(۱) در C به پیغمبری .

(۲) در C دین او .

(۳) در C زوهم .

(۴) در P صورت پرست .

(۵) در C بر مایه .

(۶) در P و C موبد است .

(۷) در C ترا .

(۸) در C تا هائی آمد پیش .

(۹) در C اندازه .

(۱۰) در C پس از این بیش افزوده شده .

خود و موبدان هر دو نزدیک شاه

(۱۱) در C چیره .

(۱۲) در C اندر است .

(۱۳) در C برتر است .

سخن دانند از سفید و سیاه .

شب و روز کردان سپهر بلند  
 بیرهسان صورت چرا بگروی  
 که گویند، گویند که یزدان (۴) بگریست  
 گرایم صورت کرده جنبان کنی  
 ندانی (۴) که برهان نباشد بکار  
 اگر اهرمن جفت یزدان بدی  
 همسانه (۵) بودی شب و روز راست  
 ننگجه (۷) جهان آفرین دو مکان (۸)  
 سخنهای دیوانگانست و پس  
 سخنها چنین (۱۱) نیز بسیار گفت  
 فروماید هائی ز گفتار او (۱۲)  
 ز هائی بر آشوفت (۱۳) پس شهریار  
 بفرمود پس نشانی برداشتند  
 کز ویت پناهست (۱) و هم زو کردند  
 همی پند و دین مرا (۲) نشنوی  
 جز از بندگی کردنت چاره نیست  
 سزد گر ز جنبنده برهان کنی  
 ندارد کسی این سخن استوار  
 شب تیره چون روز رخشان بدی  
 بگردش فزونی بودی نه کاست (۶)  
 که او برتر است از مکان و زمان (۹)  
 بدین بر نیاید (۱۰) ترا یار کسی  
 که با دانش و مردمی بود جفت  
 بیژمرد شاداب باز او (۱۳)  
 برو تنگ شد گردش روزگار  
 بخواری ز درگاه بگذاشتند

- (۱) در C که ویت پناه است و هم زو کردند .  
 (۲) در C پند دین آوردان .  
 (۳) در C که گویند پاکیزه یزدان .  
 (۴) در C بدانی .  
 (۵) در C سال .  
 (۶) در C نکاست .  
 (۷) در P نه گنجیه .  
 (۸) در C گمان .  
 (۹) در C برتر است از گمان و مکان .  
 (۱۰) در C بر نباشد .  
 (۱۱) در C جز این .  
 (۱۲) در C او .  
 (۱۳) در C رخشان او .  
 (۱۴) در C بر آشفت .

چنین گفت کین (۱) مرد صورت پرست      ننگجد همی در سرای نشست  
 که (۲) آشوب گیتی سراسر بدوست      بیاید کشیدن سرایای (۳) پوست  
 همان چرمش آگنده ببايد بکاه      بدان تا نجوید کس این پایگاه  
 بیاویختن از در شارساف      وگر پیش دیوار بیمارسان  
 فرمود چونان (۴) که فرمود شاه      بیاویختنش بدان جایگاه  
 جهانی برد آفرین خواندند      همی (۵) خاک بر کشته افشانند (۶)

(۱) در C کابن .

(۲) در C چو .

(۳) در C سرا باش .

(۴) در P چون آن .

(۵) در C هم .

(۶) در ترجمه عربی شاهنامه ، از قوام الدین الفتح بن علی بن محمد البنداری الاصفهانی ، که از او ائیل جادی الاولی سنة ۶۲۰ تا ۱۰ شوال سنة ۶۳۱ هـ . ق . در دمشق صورت گرفته است ، و در سنة ۱۶۴۲ م . در دو جلد ، در مصر منتشر شده ، ترجمه کور ، که در ج ۲ ص ۷۱-۷۲ مندرج میباشد ، از این قرار است :

ثم یات به بعد عین سنة من ملکه شهر هانی الصور من ارض الصین . و اذ هی النبوة فجاءه الی  
 ساجور و استمان به فی اظهار دینه . و کان رجلا عذب الکلام حلوا لیبان بغلب الجنوب و یسحر العیون ،  
 فداء ظن ساجور و احضر الموابدة و قال : انظروا فی امر هذا المصور [ طاء ، المصور الزور ] غائی  
 قد قدمت من خانه فی شک . فتاظروه و باخوه فانقطع المصور الزور . و ظهر لک آت من حلیة الضیق  
 عاظم . و ان کلامه زور و باطل قاهر به فسلخ جلمه وحشی تبنا و صلب علی باب المدينة [ طاء ، باب  
 مدینت ] . فاصبح للبطین فاطبة عبرة صامنة ناطقة .

# ۱۷۴

کتاب

زین الاعتبار<sup>(۱)</sup>

تألیف

ابوسعید عبدالحی بن الصالح بن محمود گردیزی

(از دانشمندان قرن پنجم هجری)

ورق ۱۳ (در «طبقه چهارم ملوک ساسانیان ...» در شرح احوال «شاپور بن

اردشیر» ):

و مانی بن فلق<sup>(۲)</sup> الزیدی بر دوزگار او بیرون آمد و مردمان را بدین خویش خواند و این مانی شاگرد قاردوت بود . بس شاپور قصد مانی کرد و مانی از ایران بگریخت و سوی چین [و] ماجین<sup>(۳)</sup> برفت و آنجا شیعه یافت و دعوت آشکارا کرد و مردم بسیار اندر دین او آمدند ....

(در شرح احوال بهرام بن هرمز):

این بهرام مردی جد بود و مانی او را بدین خویش خواند اجابت نکرد و مانی را بدست آورد و بکشت و پوست او بپایخت و بکاه بپا کند و بچندی شاپور بپایخت و بیشتر از شیعه و تبع او را [که] اندر<sup>(۴)</sup> آن دوزگار بایران بودند بدست آورد و دوازده هزار مرد مانوی منسوب را بکشت .

---

(۱) این کتاب در سلطنت عبدالرشید بن محمود بن محمود بن سبکتگین (۴۴۱-۴۴۴ ه.ق.) ظاهر آذربایجان تألیف شده است . در اینجا از نسخه مکس کتابخانه ملی طهران نقل شده است (برای اطلاع بیشتر از این کتاب مفرقه علامه فقیه محمد قزوینی بر نسخه عکسی کتابخانه ملی دیده شود ) .  
 (۲) در اصل ، « فلق » .  
 (۳) در اصل ، « جین ماجین » .  
 (۴) در اصل کلمه « که » را ندارد .

# ۱۷۵

کتاب

افت قُوس<sup>(۱)</sup>

تألیف

ابو منصور علی بن أحمد آسدی طوسی<sup>(۲)</sup>

(متوفی در نیمه دوم قرن پنجم هجری)

ص ۶ :

نغوشا<sup>(۳)</sup>

مذهب کبریا است [ چنانکه دقیقی گوید :

تا میل<sup>(۴)</sup> کرد با ما<sup>(۵)</sup> از مذهب نغوشا

آن زردشت کو بود استاد پیش دارا<sup>(۶)</sup>

باز آمدند و گفتند آب آستان موشا

کایزد بد آن نه موشا بر کرم طور سبنا<sup>(۷)</sup> ]

---

(۱) از طبعی که بشمع و اشام آقای عباس اقبال ، دوسنه ۱۳۱۹ هـ . ش . در طهران منتشر شده است نقل گردیده و از علامتهای نسخ بدلهای آن نیز استفاده شده . برای اطلاع از خصوصیات این کتاب بسمه عقابان ناشر دانشمند آن رجوع شود .

(۲) برای ترجمه احوال اسلامی بکتاب سخن و سخنوران ، تألیف آقای بدیع الزمان فروزانفر ، رجوع شود .

(۳) ن ، نغوشا منسوب است از مذهب کبریا ، چ ، نغوشا از مذهب کبریا است .

(۴) ع مثال را ندارد ، س و چ ، تاویل . (۵) س ، «دانا» بجای «پاما» ، چ ، موبد .

(۶) س ، از زردشت گوید استاد پیش دانا ، چ ، کر زردشت گفته است اسناد پیش دارا .

(۷) این بیت فقط در س هست .

ص ۲۵۱ :

نفوشاك<sup>(۱)</sup>

مذهب کیران است [ بوشکور گوید :

سخنگوی گشتی<sup>(۲)</sup> سلیمانان کرد نفوشاك بودی مسلمانان کرد ] .

ص ۲۶۱ :

ارتننگ<sup>(۳)</sup>

کتاب آشكال مانی بود واندر لغت دری همین بك تاه<sup>(۴)</sup> دیده‌ام که آمده است  
[ فرخی گوید :

هزار يك زان كاندر سرشت او هنر است

نگار خوب همانا که نیست در ارتنگ ] .

---

(۱) ج . نفوشاك مذهبی است از آن کیرکان ، ن ، نفوشاك از مذهبهای کیران مذهبی است ،  
س ، نفوشاك مذهبی است از مذهب کیران .

(۲) س ، گشتی .

(۳) ن ، ارتنگ کنایه‌سندارای آشكال مانی بصورت عجیب ، ج ، ارتنگ کتاب آشكال مانی  
است واندر لغت دری بجای تاه دیدم یعنی ارتنگ ، س ، ارتنگ آشكال مانی است بصورت  
و اندر لغت همین يك نام دیدم این کتلب را [ کذا ] .

(۴) دو اصل ، نام .

## شرح تَعْرِف (۱)

تألیف

أبو إبراهيم إسماعيل بن محمد المستملي

(متوفی در سنه ۴۳۴ هـ . ق .)

ج ۱ ص ۱۲۳ (در ۲ الباب السادس شرح قولهم فی التوحید ۰) :

و ما از پیش دلیل قایم کردیم بر یگانگی سانع و لا اله الا هو و جز وی خدای نیست و دلیل این را از پیش سخن گفته ایم اندر معنی قول خدای تعالی «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (۲) تا حرفی بر این زیادت کنیم و آن آنست که اله نگه دارنده عالم باشد چون اله دو باشند دازنده عالم دو باشند از دو بیرون باشد یا هر یکی بتواند داشتن عالم بی آن دیگر یا تواند داشتن اگر بتواند داشتن هر دو عاجز باشند چون عاجز باشند اله را نباشند و نشایند و اگر هر یکی بی آن دیگر بتواند داشتن خلق از یکی مستغنی باشد و چون خلق از وی مستغنی باشد خود نه اله باشد و این از بهر این گفتیم که اندر این مسأله اختلاف است بسیار. پیش طبایعیان (۳) سانع عالم چهار طبع است و نزدیک منجمان سانع عالم هفت کوکب است و نزدیک مجوس سانع عالم دو است یزدان و اهرمن خیرها یزدان کند و شرها اهرمن و نزدیک تنویان سانع عالم دو است نور و ظلمت خیرها نور کند و شرها ظلمت ....

(۱) این کتاب در سنه ۱۲۲۸ - ۱۲۳۰ هـ . ق . در چهار جلد در لکهنو منتشر شده است . در اینجا باید از دانشمند محقق آقای **مجتبی مینوی** تشکر کنیم که مرا بطلب این کتاب متوجه کردند . برای آشنایی با این کتاب و مؤلف آن بقالة محفظة آقای **مینوی** که در مجلة **یغما** ، سال دوم ، شماره نهم ، ص ۴۰۵ - ۴۱۲ ، منتشر شده است ، و در معرفی کتاب مزبور در ایران بسیار مفید بوده ، رجوع شود . (۲) قرآن ، قسمتی از آیه ۲۲ سوره ۲۱ (سورة الانبیاء) .  
(۳) در اصل مطبوع : « طبایع » .



ج ۱ ص ۱۲۴ (پس از ردة طبایعیان و منجمان و مجوس و ذکر حکایتی در بحث و مناظره جماعتی از علماء اسلام با یکی از علماء مجوس در شهر نیشابور):  
 باز تنویان را گویم نه شما میگوئید که خیر نور کنند و شر ظلمت. گویند بلی. گویم راست که گوید و دروغ که گوید گویند راست نور گوید و دروغ ظلمت. گویم چون کسی را بنا حق بکشند او را بکشتن که آورد. گویند ظلمت. گویم اگر او را بپرسند که او را نوکشتی و وی گوید آری این صدق وی اندر که کرد. گویند نور. گوئیم ظلمت کشت و هم وی مقرآمد صدق کرد خیر است و اگر نور مقرآمد دروغ گفت و دروغ شر است هر<sup>(۱)</sup> چگونه که کردند بر فاعل خبر شر روا داشتند. درست شد که این همه خیرها که ایشان را خلق صانع خواندند صانع نه اند مصنوع اند. صانع یکی است برتر از همه خلق ایشان همه مصنوع اند. آفرید کار یکی است و ایشان همه آفرید گانند و مدبر یکی است و ایشان همه مدبران اند. مسخر یکی است و ایشان همه مسخرانند ....

# ۱۷۷

بیان الاذیان<sup>(۱)</sup>

تألیف

أبو المَعَالِی مُحَمَّدُ الْحَسَنِی الطَّلَوِی

(از علماء قرن پنجم هجری)

ص ۱۷-۱۸

## مذهب مالی

این مردی بود استاد در صناعت صورنگری و برروزگار شاپور بن اردشیر بیرون آمد در میان مغان و پیغامبری دعوی کرد و برهان او صناعت قلم و صورنگری بود، گویند بر پاره حریر سپید خطی فرو کشید چنانکه آن يك تار حریر بیرون کشیدند و آن خط ناپدید گشت و کتابی کرد با انواع تصاویر که آنرا **ارژنگ مالی** خواندند و در خزاین غزلین هست و طریق او همان طریق زردشت بوده است و مذهب تنوی داشت چنانکه پیش از این یاد کردیم.

## مذهب تنوی

ایشان همان گویند که زردشت گفته است که صانع دو است یکی نور که صانع خیر است و یکی ظلمت که صانع شر است و هر چه در عالم هست از راحت و روشنائی و طاعت و خیر بصانع خیر باز پذیرد و هر چه از شر و فتنه و بیماری و تاریکی است بصانع شر، لیکن هر دو صانع را قدیم گویند و عشر از مال خویش دادن واجب دانند

(۱) این کتاب در سنه ۴۸۰ ه. ق. تألیف شده است و در سنه ۱۲۱۲ ه. ش. باهتمام دانشمند

عزیز آقای عباس اقبال آشتیانی، در طهران، منتشر گردیده. برای اطلاع از خصوصیات کتاب مزبور و مؤلف آن مقدمه محققانه ناشر دیده شود.

و يك ساله جامه دارند و يك روزه قوت باقى بر خويشتن حرام دانند و هفت يك از عمر خويش روزه دارند و چهار نماز كنند و بر سالت آدم عليه السلام گردند و بر سالت شيث ، پس بر سالت مردى كه او را بدو نام بود بهنوسستان و رسالت زردشت بپارس بود و هالى را خانم التبيين گویند و بدو اعجاب عظيم دارند و مر صايان را همین مذهب بوده است .

**حكایت ،** بروزگار مأمون چنان بود كه دستورى داده بود تا پيش او همه مذبهها را مناظره كردندى تا مردى بيامد متكلم<sup>(۱)</sup> كه اين مذهب ثنوى داشت و بر اين مذهب مناظره ميكرد . مأمون بفرمود متكلمان و فقهای اسلام را جمع آوردند از جهت مناظره او ، آن مرد چون در سخن آمد گفت عاملى بينم بر خير و شر و نور و ظلمت و نيك و بد<sup>(۲)</sup> ، هر آينه هر يك را از اين اضداد بايد كه صانع ديگر باشد چه خرد واجب بكشد كه يك صانع يكي كند و همو بدى كند و مانند اين حجتها گفتن گرفت . از اهل مجلس بانك برخاست با أميرالمؤمنين با چنين كسى مناظره جز با شمشير بايد كرد . پس مأمون يك زمان خاموش بود ، آننگاه از او پرسيد كه مذهب چيست . جواب داد كه مذهب آنست كه صانع دو است يكي صانع خير و يكي صانع شر و هر يكي را فعل و صنع او پيدا است ، آنكه خير كند شر نكند و آنكه شر كند خير نكند . مأمون گفت هر دو بأفعال خود قادرند با عاجز ؟ جواب داد كه هر دو بأفعال خويش قادرند ، و صانع هر كز عاجز نباشد . مأمون گفت هيچ عاجزى بدیشان راه بايد ؟ گفت نه چگونهمع بود عاجز بود . مأمون گفت انما كبر صانع خير خواهد كه همه باو باشد و صانع شر نباشد يا صانع شر خواهد كه صانع خير نباشد و خواست و مراد ابشان باشد يا نه ؟ گفت نباشد و يكي را بر ديگرى دست نيست . مأمون گفت پس

(۱) ناشر فاضل اين كتاب در حواشى خود ( ص ۵۸ س ۶-۷ ) كويده ، گويابا مقصود يزدان بخت از رؤسای مانوئه است كه مأمون او را برای مناظره بپيغداد آورده بود ( انظر ص ۵۰ طبع فلوگيل ، ص ۳۳۸ س ۱۹-۲۳ ) . (۲) شايد ، هالى بينم بر خير و شر . . . . .

عجز هریکی از این دو ظاهر گشت و عاجزی خدای را نشاید. آن ننوی "مُتَجَبِّر مَانِد" ،  
آنگاه فرمود تا او را کشتند. و همگنان بر مأمون ثنا گفتند.

ص ۲۱:

### مذهب قرامطه و زنادقه

در همه روزگار مردمانی بوده اند که از کاهلی بی دینی اختیار کرده اند و همه  
را منکر بوده اند و قرامطه و زنادقه و ابله‌تین را در نفی صانع کلمه یکی است  
لعنهم الله، و قرامطه را بمردی باز خوانند که او را احمد بن قرامطه خواندندی و  
زنادقه را به زندقه و او مردی بود از فارس که چون نام معرب کردند بجای کاف  
قاف بنهادند و هر که بر مذهب او بود زندیق خوانند.

# ۱۷۸

کشف‌المحجوب (۱)

تألیف

أبي الحسن علي بن عثمان بن أبي علي الجلابي الهنجراني القزويني

(از بزرگان قرن پنجم هجری)

ص ۵۳۶ :

## فصل

بدانك سماع وارد حقت و تركيت اين جد از هزل و لهوست و بهيج حال  
طبع مبتدى قابل حديث حق نباشد و بودود آنست معنی رتانی مرطبع را زیر و  
زبری باشد و حرقت و قهر چنانك گروهی اندر سماع بهوش شوند و گروهی هلاک  
گردند و هیچکس نباشد الا که طبع او از حد اعتدال بیرون باشد و این را برهان  
ظاهرت و معروفست کی اندر روم چیزی ساخته اند اندر بیمارستانی سخت عجب  
کی آنرا انگلیون خوانند و اندر هر چیزی کی عجایب باشد بسیار یونانیان بدین نام  
خوانند آنرا چنانك صحف را انگلیون خوانند و آن وضع هانی را و مانند آنرا ....

---

(۱) از طبیبی که بنصیح و التین ژو کوفسکی در سنه ۱۳۴۴ ق. (= ۱۹۲۶ م.) در تیسنگراد  
منتشر شده است نقل گردیده . برای اطلاع از خصوصیات کشف‌المحجوب و ترجمه احوال  
مؤلف آن مقدمه کتاب مزبور دیده شود .

# ۱۷۹

کتاب

فارس نامه<sup>(۱)</sup>

تألیف

ابن البانی<sup>(۲)</sup>

(متوفی در نیمه اول قرن ششم هجری)

ص ۲۰ (در شرح احوال شاپور بن اردشیر) :

و مانی زندیق در روزگار او یدبد آمد و فتنه پدید آورد و سر همزندیقان و اول ایشان او بود پس بگریخت و بصین<sup>(۳)</sup> رفت مدت حیات او دو<sup>(۴)</sup> سال بود .

(در شرح احوال هرمز بن شاپور بن اردشیر) :

و در فمع زندیقان و اتباع مانی دستها داشت .

(در شرح احوال بهرام بن هرمز بن شاپور) :

و در روزگار او مانی بن پتل<sup>(۵)</sup> نزدیک او آمد و این مانی شاکرد فاردون<sup>(۶)</sup>

بود و پس طریقت زندفه آورد و ابن بهرام او را بخویشتن راه داد تا او را و همیاران و اصحاب او را بشناخت و آنگاه جمله را هلاک کرد .

(۱) از طبعی که باعتنا: گهای لیستر افج O. Le Strange و ریولد الن نیکلسون

R. A. Nicholson در سنه ۱۹۲۹ م. ق. (= ۱۹۲۱ م.) در گمبریج منتشر شده است  
در اینجا نقل گردیده و علامتهای نسخه بهلهای آن نیز بکار رفته .

(۲) برای ترجمه احوال ابن البانی و زمان او و تاریخ تألیف فارس نامه مقدمه طبع مذکور  
دیده شود . (۲) P ، ۵۰ ، بعین « . (۴) P ، ۱۰۰ ، « . (۵) P ، ۱۰۰ ، « . در الفهرست

طبع فلوگمل ص ۲۲۷ س ۲۰ [ ص ۱۴۹ س ۱۶ مبن کتاب ] ، ۱۰۰ ، « .

(۶) در کتاب آثار الباقیه ص ۲۰۲ س ۱۲ [ ص ۲۰۴ س ۶ مبن کتاب ] ، ۱۰۰ ، « فاردون ، و در  
مروج الذهب ج ۲ ص ۱۶۷ س ۴ [ ص ۱۳۰ س ۴ مبن کتاب ] ، ۱۰۰ ، « فاردون .

ص ۲۱ :

بهرام بن بهرام بن بهرام بن هرمز ... :

این بهرام ولی عهد پدر بود و سه بطن از ایشان فرزندانرا بهرام نام کردند  
بحکم نیکو سیاهی بهرام بن هرمز و دین داری و علم و عدل او و توفیقی کی یافته  
بود در فتح مانی زندیق و اسباب او .

ص ۶۲-۶۳ ( در شرح احوال شاپور بن اردشیر ) :

و در روزگار او مانی زندیق پدید آمد و طریق زندقه پدید آورد ، و اشتقاق  
زندقه از کتاب زندقه است کی زردشت آورده بود و بلفظ یهلوی معنی زندقه آنست  
کی نقیض زندقه یعنی بخلاف کتاب زندقه همچنانک ملحدان ، آباد هم الله ، نقیض قرآن  
میکنند و تفسیر آن میگردانند و آنرا تأویل میگویند تا مردم را میفریبند و کسانی  
را کی بعقل ضعیف باشند و غور سخن ندانند و از علم مایه ندارند گمراه میکنند ،  
و چون مانی پدید آمد و اول کسی کی زندقه نهاد او بود و فتنه در عالم پیدا گشت  
و شاپور کسان بر کماشت تا او را بگیرند بگریخت و بولایت صین رفت و آنجا طریق  
یابحت پدید آورد و تا عهد بهرام بن هرمز بن شاپور آنجا بماند ، و تمامی حکایت  
او در وصف روزگار بهرام کرده آید تا کتاب از ترتیب میفتند .

( در شرح احوال هرمز بن شاپور بن اردشیر ) :

و در فتح زندیقان مبالغت نمود آتما مانی را بدست نتوانست آورد چه در آجل  
فسحت (۱) نیافت و بیش از دو سال پادشاهی نکرد ....

ص ۶۴-۶۵ :

بهرام بن هرمز بن شاپور :

و چون بهرام باز جای پدر نشست از آنجا کی عصبیت او بود در کیش حیلنها

تمام کرد (۱) تا هانی زندیق را بدست آورد ، قومی را از اتباع او کی در زندان بودند  
 رها کرد و بنواخت و در سر ایشانرا گفت مرا معلومت کی هانی بر حق است  
 اکنون شما را باید رفت و استعالت او کردن تا نزدیک من آید و من او را تقویت  
 دهم و کیش او را آشکارا گردانم ، این قوم رفتند و هانی را برین جله گفتند و او  
 پیامد و بهرام او را کرامت فرمود و یک چندی سخن ارمیشنود تا او را گستاخ کرد  
 و داعیان و اتباع او را شناخت پس علما را جمع گرد آورد در سر و ایشانرا گفت من  
 این سگ زندیق را بدست آوردم و اتباع او را شناختم و میخواهم کی همراه بر دارم تا  
 این فتنه و فساد فروتشنند اما در عدل و پادشاهی نیست بی الزام حجة کسی را کشتن  
 اکنون شما فردا با امداد با او مناظره کنید و او را مقهور گردانید تا من او را سیاست  
 کنم ، علما بر این اتفاق رفتند و بهرام مر هانی را خواند و گفت فردا علما حاضر  
 خواهند آمدن باید کی ساخته باشی مناظره ایشانرا ، چون باز گشت در سر موکل  
 برزی گماشت و روز دیگر علما را و او را بهم بنشاند و مناظره کردند و هانی مقهور  
 شد و برده از روی کار و مخرقة او برخاست و رسوا شد چه باطن کجا پای حق دارد  
 پس از علما فتوی پرسید کی با او چه باید کرد گفتند اگر اقرار آورد این مذهب  
 کی آوردست با ملت و از آن توبه کند قتل از دی سرخیزد اما زندان محلد او را  
 واجب آید چنانک تا بمردن از آنجا بیرون نیاید و اگر توبه نکند او را بعیرتی باید  
 کشت کی جهاتیانرا بدان اعتبار باشد ، پس بهرام هانی را گفت ازین هر دو یکی اختیار  
 کن ، قتل اختیار کرد و توبه نکرد (۲) ، آنگاه بهرام بفرمود تا پوست او بیرون کردند  
 و بکاه بیا گندند و اول کسی کی پوست او پُر کاه کردند هانی زندیق بود و ازین جهت  
 هر کی سر ملحدان و مقدم زندیقان باشد پوست او پُر کاه کنند ، و چون او را هلاک  
 کرد اتباع او را جمع کرد ، هر آنک از داعیان و سران ایشان بودند آنانرا کی توبه  
 میکردند حبس محلدی فرمود و آنانرا کی توبه نمی کردند و بر آن ضلالت اصرار  
 مینمودند بردار میکرد و دیگرانرا کی غور زندقه نمیدانستند از سپاهیان و عوام



هر کی توبه می‌کرد بفرمود تا رها می‌کردند و آنانرا کی توبه نمی‌کردند می‌کشتند (۱) و آن عاقبت بریده شد الا از ولایت صین کی هنوز مانده است ، خدای عز و جل همه مخالفان دین و دولت را هلاک کند بجهنم ....  
 ص ۸۹ (در شرح احوال انوشروان) :

و مدبران را حاضر کرد بحضور بزرگمهر کی وزیر او بود و ایشانرا گفت بدانید کی این مزدك ملك می‌طلبد و پدرم از کار او غافل بود و مثل او همان مافی زندق است کی جدّ ما بهرام بن هرمز اورا بکشت تا قتنه او از عالم فردنستا کنون تدبیر این مرد می‌باید کرد شما چه صواب می‌بینید ...

---

(۱) B : بفرمود تا آنانرا کی توبه نمی‌کردند می‌کشتند رها می‌کردند .

## مَجْمَعُ التَّوَارِيخِ وَالْقَصَصِ (۱)

ص ۱۵ (در « باب الرابع در تاریخ پادشاهان روم و حکما و غیر هم »):  
از گاه ناهور هانی مصوّر سحین (۲): هشتصد و پنجاه و شش سال .  
ص ۶۵ (در شرح « پادشاهی بهرام هرمزد »):

هیچ ذکر بناء ویرا ننخوانند ، اَمَّا حمزة الاصفهانی گوید در تاریخ خویش :  
هانی زندیق در عهدی (۲) وی بدست آمد کی روزگاری گریخته (۱) ، و بحجت زندقہ  
اوباطل کردند ، و پوستش بفرمود کنند ، و پیر کاه کردند و از دروازه گندیشاپور (۵)  
بیاویختند ، و مدتها بماند .

۹۵-۹۴

اندر عهد شاپور ذوالا کتاف هانی مصوّر بمشرق پیدا گشت (۶) و کتاب  
صوب (۷) بنهاد و خلفی متابِع او شدند تا شاپور بکشتش دیوست او پیر کاه بیاویخت  
و برپا بینی این کار جدش بهرام گویند ، چنانک ذکر کرده ام و الله اعلم .

(۱) این کتاب ظاهر آدر سنه ۵۲۰ هـ . ق . تألیف شده است و در سنه ۱۳۱۸ هـ . ش . با اهتمام  
مرحوم ملک الشعراء بهار ، در طهران ، انتشار یافته ( برای اطلاع از خصوصیات این کتاب  
مقدمه آن دیده شود ) . (۲) ظ . « بهچین » . (۳) یا . علامت اضافه است . (۴) اینجا باید  
افتادگی باشد ، حمزه که عبارت نقل از اوست گوید : « کان ستنین فی الهرب والاستتار خضع  
عليه العلماء فتاظروا و انتموما لعلجة علی رؤس اللأ و امر به قتل ... » (۵) در اصل ، « گندیشاپور » .  
این همان جندشاپور معروف است . و در متن روی کاف فتحه گذاشته اند . (۶) باتفاق مورخان  
هانی در زمان شاپور اول ظهور کرد و بهرام بن هرمز او را بکشت . (۷) ظ . « صورت » .  
اشاره به داستان ارتنگ با ارتنگ . کتاب مصوّر هانی است ؟

# ۱۸۱

کتاب

مُقَدِّمَةُ الْأَدَبِ (۱)

تألیف

زَمْعَشَرِي [ جَارُ اللَّهِ ] (۲)

(۴۶۷ - ۵۳۸ هـ . ق .)

ص ۵۱ س ۶ - ۷ :

زَنْدِيقُ ، منکر قیامت . بد مذهب . بی دین زنادیقُ ح زنادِقَةُ ح (۳) .

ص ۲۸۴ س ۷ :

تَزَنَدِیقُ ، زندق شد و هو الزندق ف . بی دین (۴) .

(۱) این کتاب در سنه ۱۸۴۳ م . در لیبیا ( Lipsiae ) طبع و نشر شده است .

(۲) محمود بن عمر بن محمد بن عمر ابوالقاسم جارالله الزمخشري الخوارزمي المعتزلی ( برای ترجمه احوال زمخشري و منابع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۲ ص ۹۷۶-۹۷۳ دیده شود ) .

(۳) در ترجمه خوارزمي مقدمة الادب که بعنوان « ترجمه مقدمة الادب بالخوارزمية » در سنه ۱۹۰۱ م . در استانبول با چاپ عکسی منتشر شد ، است ( ص ۱۱ س ۴ ) در زیر کلمه « زنديق » ، « زنديك » نوشته شده و در زیر دو کلمه « زنادیق » و « زنادقة » حرف « ح » مرسوم گردیده ، که دو ترجمه فارسی . چنانکه در فوق نقل شد ، حرف مذکور بعد از دو کلمه مزبور آمده و ظاهر آن مصحف « ح » است و علامت جمع .

(۴) در « ترجمه مقدمة الادب بالخوارزمية » ، ص ۱۲ س ۱۰۰ در ترجمه خوارزمي عبارت « تزندق وهو الزنديق » ، که در زیر عبارت مزبور مندرج میباشد ، کلمه « زنديك » دوبار تکرار شده است .

م ۴۰۴ - ۴۰۵ :

شنیدم که مانی بصورتگری  
 ازو چیشیان چون خبر یافتند  
 درفشده حوضی ز بلور ناب  
 گزافند گیهای کَلک دیر  
 چو آبی که بادش کند بی قرار  
 همان سیزه کو بر لب حوض رست  
 چو مانی رسید از بیابان دور  
 سوی حوض شد نشسته نشسته فراز (۲)  
 جود کوزه در (بر) حوضه شکست  
 بدانت مانی که در راه او  
 بر آورد کلکی بآیین و زب  
 نگارید از آن کلک فرمان پذیر (۳)  
 درو کرم جوشنده (شده) بتر از قیاس  
 بدان ناچون نشسته در آن حوض آب  
 چو در خاک چین این خبر گشت فاش  
 ز بس جادوئیهای فرهنگ او  
 ز بی سوی چین شد پیغمبری  
 بر (بد) آن راه پیشینه بشاقتند  
 بران راه بستند چون حوض آب  
 برانکبخته موج از آن آبگیر  
 شکن بر شکن مبدود (۴) بر کنار  
 بسپزی بران حوض بستند جست  
 دلی دانت از نشکی تا صبور  
 سر کوزه خشک (۵) بگشاد باز  
 سقالین بدان کوزه حالی شکست  
 بد (شد) آن حوضه چشبان چاه او  
 رقم زد بر آن حوض مانی فریب  
 سکی مرده بر روی آن آبگیر  
 کزو نشنه رادر دل آمد (۶) اهراس  
 سکی مرده ببند نيسار شتاب  
 که مانی بر آن آب زد دور بات  
 بدو بگردیدند و ارژنگ او

(۱) از طبیبی که در سنه ۱۳۱۶ هـ - ش. با اهتمام مرحوم وحید دستگردی در طهران منتشر شده است نقل گردیده . (۲) در یکی از طبیبهای خمسة نظامی که در طهران منتشر شده است و معروف بجای حسن میباشد ، « می رود » ( بجای « مبدود » ) . (۳) در یکی از جایهای هند ( بجای « نشسته نشسته فراز » ) « نشسته و سر فراز » . (۴) در طبع هند « بسته » ( بجای « خشک » ) . (۵) در طبع هند ( بجای « صراع مزبور » ) « نگارنده زان کلک مانی دیر » . (۶) در طبع هند « آید » ( بجای « آمده » ) .

# ۱۸۳

کتاب

تبصرة العوام في معرفة مقالات الأنام<sup>(۱)</sup>  
( مؤلف در حدود نیمهٔ اول قرن هفتم هجری )

منسوب به

سید مرتضی بن داعی حسنی رازی

ص ۱۵ ( در « باب دوم » در مقالات مجوس و دین ایشان « در قسمت  
« در ابتدای آفرینش خلق » ) :

مانویه گویند در زمان داریا بزرگشت ابروند ظاهر شد و مجوس انکار آن  
کنند و مانویه گویند عیسی علیه السلام خلق را بزرگشت مبخواند و گویند موسی  
علیه السلام نه پیغمبر بود ....

ص ۱۹ :

مانویه

و قومی دیگر از مجوس که ایشان را مانویه خوانند ایشان گویند عالم را  
دو صانع است یکی نور و دوّم ظلمت و هر دو زنده اند .  
ص ۱۹ ( در قسمت دیصانیه ) :

جلهٔ مانویه مقرر باشند بنیوت عیسی و منکر بنیوت موسی و هازون باشند .

---

(۱) این کتاب ظاهر آ از مؤلفات نیمهٔ اول قرن هفتم هجری است . در اینجا از طبیعی که باهتمام و تصحیح  
آقای عباس اقبال ، در سنهٔ ۱۳۱۲ ه . ش . ۷۰ در طهران منتشر شده است نقل گردیده ( برای  
اطلاع از خصوصیات کتاب مزبور و تاریخ تألیف و مؤلف آن منضمهٔ محتفاته طبع مذکور ، که از ناشر  
فاضل آن بنی آقای اقبال است ، دیده شود ) .

ص ۲۰ : ( ایضاً در 'باب دوم' در مقالات مجوس و دین ایشان ) در فست  
'مرقونیه' :

بدان که ذکر ننویان در باب مجوس از آن باد کربم که اصل همه بکیست و  
اگر چه در بعضی مقالات مختلفند یعنی که همه گویند عالم را دو صانعت و اگر  
چه بهری یزدان و اهرمن گویند و بهری نور و ظلمت و چون اصل یکی بود در يك  
باب ذکر کردیم .

ص ۵۰ ( در 'باب ششم' در ذکر فرق معتزله و احوال ایشان ) :  
و جعفر بن مُبَشِّر گوید بعضی از فاسقان اهل قبله بدتر باشند از زنادقه  
و مجوس .

ص ۵۱ - ۵۲ : ( ایضاً در 'باب ششم' ) :  
و احمد حارِيط و حدّثی طمن در بی زردندی بدان که زنان بسیار داشت و  
گویند ابوخذ زاهدتر بود از رسول و ابن مذهب ایشان موافق مذهب مانویه است  
که او خلق بدان داشته بود که نكاح کنند و بلواطه مشغول شوند تا نسل منقطع  
شود و ارواح از عازجت اجسام خلاصی یابد .

تمامه گوید همه کفار و فلاسفه و دهریان و زندیقان و مجوس و بهود و نصاری  
روز قیامت نه در بهشت باشند و نه در دوزخ و ایشان را و کودکان و بهایم را خدای  
تعالی خاک گرداند و باد ببرد زیرا که قیامت و بهشت و دوزخ جای ثواب و عقابند و  
ایشان را نه ثواب باشد و نه عقاب از بهر آنکه ایشان خدای را بضرورت نمی شناسند و  
گویند افعال متوکل را صانع نباشد و این باطلست ....

ص ۷۰ - ۷۱ : ( در 'باب دهم' در مقالات کزّامیان و اوّل ظهور ایشان ) :  
ابو عبد الله کرام گوید خدای تعالی احدی الذّات احدی الجواهرست ، و گوید  
باری تعالی در مکان مخصوصست بر بالای عرش و اصحابش گویند همه عرش مکن اوست  
و اگر عرش دیگر بیافریند هر دو مکان وی باشد اگر صد عرش دیگر بیافریند همین

سبب بود و اوماس<sup>۱</sup> جلّه عرشها باشد و برین قول لازم بود که هر جزوی عا<sup>۲</sup> عرش باشد پس منحصّر باشد و نقض سخن امام خود کرده باشند که خدای تعالی احدی الذّات و احدی الجواهرست . و قومی گویند از ایشان عرش اوّل مکان او بود دیگر عرشها مکان وی نباشد پس لازم بود که در مساحت کوچکتر از عرش باشد و بعضی گویند بعضی از عرش مکان وی باشد و بعضی فضلّه بود پس عرش بزرگتر از وی بود ، و دیگر أصحاب نقض آن کردند که در اوّل گفتند خدای را حدّ و نهایتست و آخر گفتند حدّ و نهایت ندارد زیرا که محدود و متناهی آن بود که وی را حدّ و نهایت بود در جهات ششگانه و خدای را نزد ما حدّ و نهایت از يك جهتست و آن تحتست و این قول از مانویه گرفته شد که نور متناهیست از جهت سفلی دون جهات پنجگانه ....

س ۸۳ ( در « باب یازدهم ، در مقالات مشبهه و مجسمه » ) :

و گویند فواکه و حبوب در عهد اوّل بزرگتر بود از این که در زمان ماست تا گویند يك عدس همچند سیری بوده است و دانه گندم چند گرده قیسی و خوشه غله چند درختی ، و گویند بالای مردم هفتاد گز بودی بگز ایشان و این معنی از تنویان گرفته اند ، ..... .

س ۲۰۲ ( در « باب بیست و یکم ، در ذکر اندکی از اعتقاد امامیان در

أصول دین » ) :

و گویند صانع عالم یکبیت قدیم و شاید که باوی قدیمی دیگر بود خلاف صابنه که نزد ایشان هفت کوکب ستاره مدّبرند و خلاف مجوس و تنویان و نصاری که مجوس گویند صانع دوند یزدان و اهرمن و نزد تنویان نور و ظلمت .... .

# ۱۸۴

## جوامعُ الحکایات<sup>(۱)</sup>

### و لوامعُ الروایات

تألیف

نورالدین (یا سدیدالدین) محمد بن محمد عوفی بخاری حنفی<sup>(۲)</sup>

(متوفی بعد از سنه ۶۳۰ ه. ق.)

ورق 42<sup>a</sup> نسخه آ (= ورق 44<sup>b</sup> از نسخه ب، در «باب چهارم از قسم اول» در تاریخ ملوک عجم و ذکر دولت ایشان، در قسمت «ذکر پادشاهی بهرام بن هرمز»؛ و مالی زندق در عهد او بدید آمد و مفلسی در تاریخ خود آورده است<sup>(۳)</sup>؛

(۱) این کتاب بزرگ، که از کتابهای مهم و سودمند زبان فارسی است، از سنه ۵۷۲۰ ه. ق. شروع بتألیف آن شده است و این کار ظاهر آثامه ۵۷۲۰ ه. ق. هنوز ادامه داشته. **جوامع الحکایات** مشتمل است بر چهار قسم و هر قسم دارای بیست و پنج باب و هر باب حاوی چندین قصه و حکایت است که بقول دکتر محمد نظام الدین (که کتاب محققانه مفیدی درباره **جوامع الحکایات** تألیف کرده است و بعنوان مقدمه **جوامع الحکایات** «Introduction to the Jawāmi' u'l 'Hikāyāt» در سنه ۱۹۲۹ م. در سلسله انتشارات اوقاف گویب منتشر شده) تعداد حکایات مزبور ۲۱۱۳ است. از این کتاب نسخه های بسیار و قدیمی در دنیا موجود است که از آن جمله پنج نسخه بسیار خوب در کتابخانه ملی پاریس است که شرح خصوصیات آنها در فهرست کتابخانه مزبور تألیف بلوشه (E. Blochet) ج ۴ ص ۲۰-۳۴ (از شماره ۳۰۴۳ تا شماره ۳۰۴۷) مندرج میباشد و سه نسخه از نسخ کتابخانه ملی پاریس، یعنی نسخهای که در فهرست بلوشه بشماره های ۲۰۴۳ و ۳۰۴۴ و ۲۰۴۵ میباشد، برای کتابخانه ملی طهران عکس برداری گردیده که فعلا یکی از آنها بامانت برده شده و دو نسخه در کتابخانه مزبور موجود است و این دو نسخه از جهت غنای ملاحظه اند و ناریخ کتابت یکی از آنها نیمه جادی الاخری سنه ۷۱۷ ه. ق. است و عین عبارت آخر آن که تاریخ کتابت نسخه در آنجا است چنین میباشد: «تم الکتاب **جوامع الحکایات و لوامع الروایات** فی بیته حاشی در صفحه بعد است



که **هانی** واضح زنده بود<sup>(۱)</sup> و خلق او را **سغیه**<sup>(۲)</sup> شدند و از دعوت خلق بی‌دینی میکرد<sup>(۳)</sup> و تا امروز آن دعوت<sup>(۴)</sup> باطل در میان مردم مانده است و هر بی‌دینی کی دست در آن زد او را<sup>(۵)</sup> نامی نهاد و نادان و دانا<sup>(۶)</sup> بطریقهای مختلف در آن تملق

(۱) پ ۱ « کی مانع کی واضح زنده بود » ( بجای « که هانی واضح زنده بود » ) .

(۲) « سغیه بالضم » ( و قیل بالفتح ) فریفته و سُغره ، سعدی گوید .

تن خویشتن سغیه دونان کنند      ذ دشمن تحمّل زیونان کنند

و ظهیر گوید ،

دلی که سغیه این زال عشوه گر باشد ... [ فرمستگ و عیدی - ( بنقل از حواشی آقای حاجتی صینوی بر نامه تفسیر ، ص ۶۲ - ۶۳ ) ] .

(۳) پ ۱ « و خلق او را به بی دینی دعوت کرده است » ( بجای « و او دعوت خلق بی دینی

میکرد » ) . ( ۴ ) پ ۱ « مذهب » ( بجای « دعوت » ) . ( ۵ ) پ ۱ « آن را » ( بجای «

او را » ) . ( ۶ ) پ ۱ « ولی نادان و بامادان » ( بجای « و نادان و دانا » ) .

بقیه حاشیه صفحه قبل .

متصف حامی‌الآخر [ کذا ] ستم سبع عشر و سبعمائة و اینجا بعلامت آ از این نسخه ذکر میشود . و نسخه دیگر که تاریخ کتابت ندارد ، چنانکه از قرائن مینماید ، نیز قدیمی است و ظاهراً در حدود زمان نسخه آ و یاکمی بعد از آن نوشته شده و اینجا بعلامت پ از آن ذکر میگردد .

در نقل بیشتر قسمتهای منقول از این کتاب نسخه آ اساس قرار داده شده و اختلافاتی که نسخه پ در عبارت با این نسخه دارد بعنوان نسخه بدل در حاشیه ذکر گردیده و در نقل بعضی قسمتها یعنی آنچه که از باب شانزدهم از قسم چهارم نقل شده ، نسخه پ که عبارتهای آن روشن تر و واضح تر است اساس قرار داده شد و اختلاف عبارات نسخه آ بعنوان نسخه بدل ذکر گردید . و بیشتر رسم الخطهای دو نسخه مزبور در نقل مراعات شده است .

(۲) نورالدین ( یاسدیلالدین ) محمد بن محمد بن یحیی بن طاهر بن عثمان العوفی البخاری الحنفی از فضلا و اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری بوده است ( برای اطلاع از احوال و آثار عوفی منقعه ملامه نقید محمد قزوینی بر جلد اول لباب الالباب ، که در سنه ۱۹۰۶ م . در لیدن طبع و نشر شده است ، ص ۱۳۰ - ۱۳۱ ) و کتاب محمد نظام‌الدین درباره جوامع الحکایات ، که ذکر آن گذشت ، دیده شود .

(۳) قول مقدسی در این باب . بنقل از کتاب او « بنی البدء و التاريخ » در ص ۱۴۰

ص ۱۷ - ۱۸ همین کتاب مندرج است .

ساختند<sup>(۱)</sup> و بدان<sup>(۲)</sup> نمسک نمودند و اکنون آن جماعت را که بدان مذهب باطل ایسان آرند<sup>(۳)</sup> باطنی خوانند.

### حکایت

و مؤلف کتاب می گوید<sup>(۴)</sup> در کتابی که آنرا **أغراض السياسة**<sup>(۵)</sup> خوانند چنین مطالعه افتاده است که هانی در عهد بهرام هرمز در آموذ و نقاشی کامل و مهندسی دانا بود و بنزد پسر<sup>(۶)</sup> خلق را بفریفت و کبشی<sup>(۷)</sup> بد در میان خلایق<sup>(۸)</sup> بدید آورد و خلاصه سخن او آن بود که گفتی<sup>(۹)</sup> کی<sup>(۱۰)</sup> روح که در بدن آدمی زاده می شود است وی از آن عالم است و اینجا در<sup>(۱۱)</sup> بدن محبوس است و مظهر<sup>(۱۲)</sup> جنانک مرغ در قفس افتد<sup>(۱۳)</sup> و پیوسته خود را بر قفس می زند<sup>(۱۴)</sup> تا کی خلاص یابد او نیز پیوسته مترسد و منتظر است<sup>(۱۵)</sup> تا کی باشد که آن قفس بگشاید تا به ملاز و مقصد خود رود و اکنون جهد در آن باید کرد تا آدمی خود را جنان سازد که<sup>(۱۶)</sup> هر چند زودتر روح صافی او از کدورت<sup>(۱۷)</sup> نفس جافی<sup>(۱۸)</sup> خلاص یابد و بدین تمویه و تزویر خلق<sup>(۱۹)</sup> را بفریفت و گفتی<sup>(۲۰)</sup> مردی به از زیستن<sup>(۲۱)</sup> و حیوة عاریتی اُملی دارد<sup>(۲۲)</sup> چون<sup>(۲۳)</sup> خبر او به بهرام بردند<sup>(۲۴)</sup> با حضار او مثال داد<sup>(۲۵)</sup> چون پیش تخت او

(۱) پ، «کردند» (بجای، «ساختند») (۲) پ، «بر آن» (بجای، «بدان»)

(۳) پ، «آرد» (بجای، «آرند») (۴) پ در اینجا «کی» اضافه دارد (۵) پ، «

أغراض الرئاسة في أغراض السياسة» (بجای، «أغراض السياسة»)

(۶) پ در اینجا «خود» اضافه دارد (۷) پ در اینجا «بغنی» اضافه دارد

(۸) پ، «خلق» (بجای، «خلایق») (۹) پ، «گفتم» (بجای، «گفتی»)

(۱۰) پ در اینجا «آن» اضافه دارد (۱۱) پ، «در این» (بجای، «در»)

(۱۲) پ، «محبوس و مظهر است» (بجای، «محبوس است و مظهر») (۱۳) پ، «

باشد» (بجای، «افتد») (۱۴) پ، «پیوست بر در اینجا» (بجای، «پیوست بر در اینجا»)

«و پیوسته خود را بر قفس می زند» (۱۵) پ، «منتظر و مترسد است» (بجای، «منتظر است»)

(۱۶) پ کلمه «که» را ندارد (۱۷) در اصل، «کدورت» (۱۸) پ در اینجا «خود» اضافه دارد

(۱۹) پ، «خلق» (بجای، «خلق») (۲۰) پ، «می گفت» (بجای، «گفتی»)

(۲۱) پ در اینجا «است» اضافه دارد (۲۲) پ در اینجا «و این تمویحات می گفت» اضافه دارد

(۲۳) پ کلمه «چون» را ندارد (۲۴) پ در اینجا «و به بهرام» اضافه دارد

(۲۵) پ در اینجا «و» اضافه دارد

آمد (۱) گفت : سخن (۲) بگوی مافی هجین (۳) فصول تقریر کرد بهرام گفت :  
 جگونی حیوة بهتر یا وفات (۴) ؛ گفت : وفات (۵) گفت : ما بقول تو کار کنیم (۶)  
 چون نزدیک تو (۷) وفات تو بر حیوة راجح است ترا رتبه ندارم و بدوزخ فرستم (۸)  
 در حال بفرمود تا او را بردار کردند و ماده حیوة (۹) او منقطع شد .

ورق 66<sup>b</sup> نسخه آ (= ورق 70<sup>b</sup> نسخه ب - \* بابت پنجم از قسم اول \* در  
 \* ذکر خلافت امیرالمؤمنین المعتمد (۱۰) \* ) :

### حکایت

و از معظّمات وقایع که در عهد معتصم افتاد خروج بابک حلّی (۱۱) بود و از  
 زندیق بود و خدای عزّ و جلّ را انکار کردی و بحلال و حرام ایمان نداشتی و آمر و  
 نهی را حق ندانستی و گفته اند او را بذر بدیده تبوذ و مازد او زنی بک چشم بود (۱۲) از  
 دیبها [ آذربایجان (۱۳) ] مازد او یکدبه (۱۴) او را می پرورزد (۱۵) تا آنکه کد به حدّ  
 بلوغ رسید و یکی از اهل آن دیه او را با جارت گرفت (۱۶) تا ستوران بجرا می بُرد (۱۷)  
 گویند روزی مازد او (۱۸) برای او طعام (۱۹) برده بود او را دید در زیر درختی خفته

(۱) پ : « باستان » ( بجای « آمد » ) . (۲) پ در اینجا « خویش » اضافه دارد .

(۳) پ : « هجین » ( بجای « هجین » ) . (۴) پ : « چه گونی حیوة تو بهتر یا وفات تو »

( بجای : « جگونی حیوة بهتر یا وفات » ) . (۵) پ : « گفت : روح من از وفات من »

( بجای : « گفت : وفات » ) . (۶) پ در اینجا « و » اضافه دارد .

(۷) پ : « نزدیک تو » را ندارد . (۸) پ در اینجا « پس » اضافه دارد .

(۹) پ : « دشت » ( بجای « حیوة » ) . (۱۰) پ : « المستعصم » ( بجای « المعتمد » )

که بدون شک غلط است . (۱۱) در هر دو نسخه مذکوره چنین است و شاید محرف

« غرمی » باشد . (۱۲) پ : « و مازد او زنی بک چشم » ( بجای : « و مازد او زنی

بک چشم بود » ) . (۱۳) پ : « آذربایگان » ( بجای : « آذربایجان » ) و بعد از

این کلمه عبارت « و گفته اند » از مژگان سواد عراق با وی بسفاح نزدیکی کرد و بابک

از وی متولد شد « را اضافه دارد . (۱۴) پ در اینجا « و سعل » اضافه دارد .

(۱۵) پ : « می پرورزی » ( بجای : « می پرورز » ) . (۱۶) پ : « بگرفت » ( بجای :

« گرفت » ) (۱۷) پ : « تا ستوران او را بجرا برد و او هر روز ستوران را بجرا بردی »

( بجای : « تا ستوران بجرا می بُرد » ) . (۱۸) پ : « و گویند مازد او روزی » ( بجای : « گویند

روزی مازد او » ) . (۱۹) پ در اینجا « او » اضافه دارد .

و مویهای اندام وی برخاسته<sup>(۱)</sup> و از بن هر مویی قطره<sup>(۲)</sup> خونت می جکید و در آن کوه خانه بودند از خرم دینان و زادقه و ایشان را دو رئیس بود<sup>(۳)</sup> یکی را نام جاویدان<sup>(۴)</sup> و دیگر را عمران ....

ورق 212<sup>b</sup> نسخه آ (= ورق 250<sup>a</sup> . 250<sup>b</sup> از نسخه پ . باب هشتم از قسم سوم . در قسمت . در ذکر جماعتی که دعوی بیغامبری کردند ) :

و دیگر از مبطلان که دعوی تبوت کردند هانی حسن<sup>(۵)</sup> بود و او را تبع بسیار بود و مولد او از بابل بود<sup>(۶)</sup> و دعوی او بیشترین<sup>(۷)</sup> در علم نقاشی بود<sup>(۸)</sup> و یکی از کمال علم او آن بود که<sup>(۹)</sup> یکتای<sup>(۱۰)</sup> حریر باز کشیدی که<sup>(۱۱)</sup> طول آن بیست گز بودی پس فلم<sup>(۱۲)</sup> برگزفتی و دائرة<sup>(۱۳)</sup> بکشیدی و برگار بر آن<sup>(۱۴)</sup> نهادی و بگردانیدی يك ذره تفاوت نبودی<sup>(۱۵)</sup> و او شاگرد قاروت حکیم بود و احکام ترساپان و مغان<sup>(۱۶)</sup> نکو<sup>(۱۷)</sup> دانستی پس در روز کار شاپور اردشیر برون آمد و دعوی بیغمبری کرد و گفت : بیان علم و حکمت و ارسال در هر عهدی آفریدگار

(۱) پ . «بیای خاست» ( بجای «برخاسته» ) . (۲) پ . «هر موی قطره» ( بجای

«هر مویی قطره» ) . - (۳) پ در اینجا «هر دورا با یکدیگر خصوصت بود» اضافه دارد .

(۴) پ . «یکی را جاویدان نام بود» ( بجای «یکی را نام جاویدان» ) .

(۵) پ کلمه «حسن» را (که شاید جبین یا جبینی باشد) ندارد . (۶) پ در اینجا «از نبی کی آنرا هر دیو خوانند از شهر لولوا» اضافه دارد ( هر دیو ظاهراً همان هر دیو است که در الانارالباقیه آمده و بنقل از کتاب مزبور در س ۲۰۵ س . این کتاب مذکور میباشد و شاید یکی از دو شکل این کلمه مصحف دیگری باشد و یا اینکه هر دو شکل تصحیف کلمه ای دیگر میباشد و لولوا شاید حرف کوثی باشد که یکی از نوای بابل است ) .

(۷) پ . «بیشتر» ( بجای «بیشترین» ) . (۸) پ در اینجا «و او را در آن علم مهارتی

بکمال بود» اضافه دارد . (۹) پ «کی» ( بجای «که» ) .

(۱۰) پ «یکتا» ( بجای «یکتای» ) . (۱۱) پ «کی» ( بجای «که» ) .

(۱۲) پ «فلم» ( بجای «فلم» ) . (۱۳) پ «خطی» ( بجای «دائرة» ) .

(۱۴) پ «آنجا» ( بجای «آن» ) . (۱۵) پ «نگردی» ( بجای «نبودی» ) .

(۱۶) پ در اینجا «و نوریان» اضافه دارد . (۱۷) پ «نکو» ( بجای «نکو» ) .

عالم جلّ و علا یکی از فرشتگان (۱) خود (۲) مخصوص گرداند و در عهد گشتاسب (۳) فرودشت را بر زمین فرستاد و در عهدی دیگر (۴) عیسی را بر زمین عرب (۵) و درین وقت مرا به پیغامبری بشما فرستاد و گفت تور و ظلمت قدیم است و کشتن حیوان حرام است (۶) و درویشی به از توانگری (۷) و دیگر گفت (۸) که ذخیره حرام است و نباید زیادت از قوت (۹) يك روز (۱۰) نهادن (۱۱) و زیادت از لباس يك سال نشاید (۱۲) و زیادت از يك زن داشتن حرام بود و عشر ملك بصدق (۱۳) دادن واجب است و سبع عمر روزه داشتن و سفر بیوسته کردن از برای دعوت نه از برای تجارت و با دوستان مواسا کردن (۱۴) و چند کتاب را تصنیف کرد چون حمله (۱۵) بر حروف ابجد نهاد (۱۶) و کتاب شایر قان و کتر الاخبار (۱۷) و سفر الاسرار و چنین دعوی می کرد که من آنکس (۱۸) که عیسی (۱۹) وعده داده است (۲۰) من ختم بیقبرانم و آنج عیسی (۲۱) فرمود من شارح آنم (۲۲) چون شایور از حال آگاه (۲۳) شد لورا

- (۱) پ ، «فرستادگان» (بجای «فرشتگان» ) . (۲) پ ، «خویش» (بجای «خود» ) .  
 (۳) پ ، «گشتاسب» (بجای «گشتاسب» ) . (۴) پ ، «دیگر» (بجای «دیگر» ) .  
 (۵) پ کلمه «فرستاد» را اضافه دارد . (۶) پ ، « و رنجانین درویشان و جانوران حرام » (بجای «حرام است» ) .  
 (۷) پ در اینجا « و قسح حرص و شهوت و رغن دنیا و زهد همچنین نیکوست » اضافه دارد . (۸) پ ، « و دیگر از ناموسها او آن بود که گفت » (بجای « و دیگر گفت » ) .  
 (۹) پ ، « قوت » (بجای «قوت» ) . (۱۰) پ ، « يك روزه » (بجای « يك روز » ) .  
 (۱۱) پ کلمه « نهادن » را ندارد . (۱۲) پ ، « و لباسی که يك سال کفایت باشد » (بجای « و زیادت از لباس يك سال نشاید » ) . (۱۳) پ ، « و صدقه » (بجای « صدقه » ) . (۱۴) پ در اینجا « و یاران بسیار گرفتن » اضافه دارد .  
 (۱۵) پ ، « حمله » [ که ظاهراً معرفه « حمله » است ] (بجای « حمله ») و بعد از این کلمه « که » اضافه دارد . (۱۶) پ ، « نهادن است بر سیست و دو حرف » (بجای « نهاد » ) .  
 (۱۷) پ در اینجا « و سفر العجایره » ( که ظاهراً معرفه « سفر العجایره » است ) اضافه دارد . دکتر محمد نظام الدین در کتب خود که ذکر آن گذشت ، کتابهای مانی و ابرحسب نسخی که در دست داشت و اساس کار خود قرار داده چنین ذکر میکند ، انجیل و شایور گان و سفر الاسرار و سفر العجایره و کتر الاخبار . (۱۸) پ ، « آن فارقلیطم » (بجای « آنکس » ) .  
 (۱۹) پ در اینجا « علی السلام » اضافه دارد . (۲۰) پ ، « بقدوم او بشارت داد » (بجای « وعده داده است » ) . (۲۱) پ در اینجا « علی السلام » اضافه دارد . (۲۲) پ در اینجا « و » اضافه دارد . (۲۳) پ ، « از حال او آگاه » (بجای « از حال آگاه » ) .

از علکت خود (۱) برون (۲) کرد (۳) و او بزمن هندوستان بکشمیر (۴) و بخت رفت (۵) و اهل قبت و قومستان او را قبول کردند و (۶) بنات ساخت و بتصویر و تزویر (۷) ایشان (۸) را از راه بُرد و در (۹) کوهها [آبجا] (۱۰) بسیار بگشت (۱۱) و بیسکجای (۱۲) قرار نمی گرفت و در آنتای این سیر (۱۳) وقتی بشکاف (۱۴) کوهی رسید (۱۵) که در تنه (۱۶) آن کوه آبجا [روان و فضایی فسیح بود (۱۷) و مدخل آن تنگنایی دارد پس آن موضع را اختیار کرد و یکساله طعام خود (۱۸) در آنجا برد چنانکه هیچ کس از (۱۹) خبر نبود پس يك روز اصحاب خود را گفت من بآسمان خواهم رفت (۲۰) و يك سال آنجا خواهم بود (۲۱) چون سر سال شد (۲۲) بفلان (۲۳) روز باید که شما در بای فلان کوه (۲۴) جمع شوید و اسبی بیارید تا من بیایم و از مراسم دین و محاسن شریعت (۲۵) خود شما را اعلام دهم پس (۲۶) ناگاه بدان غار در شد و مقام

- 
- (۱) پ « غویش » ( بجای « خود » ) .  
 (۲) پ کلمه « کرد » را ندارد و عبارت « و گفت هرگاه که تو در مملکت من آیی من ترا هلاک کنم » را اضافه دارد . (۳) پ « بطریق کشمیر » ( بجای « بکشمیر » ) .  
 (۴) پ کلمه « رفت » را ندارد . (۵) پ در اینجا « بهندوستان » اضافه دارد .  
 (۶) پ « توریق » [ که شاید حرف « تزویر » باشد ( بجای « تزویر » ) . (۸) پ در اینجا « خلق » اضافه دارد . (۹) پ در اینجا « راه چین » و « اضافه دارد .  
 (۱۰) پ « داو » ( بجای « آنجا » ) (۱۱) پ « می گشت » ( بجای « بگشت » ) .  
 (۱۲) پ « و بر يك جای » ( بجای « و بیسکجای » ) . (۱۳) پ « سیر » ( بجای « سیر » ) . (۱۴) پ « بشکاف » ( بجای « بشکاف » ) .  
 (۱۵) پ در اینجا « و معلوم کرد » اضافه دارد . (۱۶) پ « در سح » [ که شاید « در تنه » باشد ] ( بجای « در تنه » ) . (۱۷) پ « فضایی فسیح و آبها روان است » ( بجای « آبها » [ روان و فضایی فسیح بود ) . (۱۸) پ « و چله کرد تا یکسال طعام و مجلس خود » ( بجای « و یکساله طعام خود » ) . (۱۹) پ « و چنانکه هیچ کس را از او » ( بجای « چنانکه هیچ کس از او » ) . (۲۰) پ در اینجا « و خدای عزوجل مرا خوانده است » اضافه دارد . (۲۱) پ در اینجا « و » اضافه دارد .  
 (۲۲) پ « و روز » ( بجای « شد » ) . (۲۳) پ « فلان » ( بجای « و فلان » ) .  
 (۲۴) پ « بر در آن غار » ( بجای « در بای فلان کوه » ) . (۲۵) پ « و از مراسم دین و محاسن شریعت » ( بجای « و از مراسم دین و محاسن شریعت » ) . (۲۶) پ در اینجا « او » اضافه دارد .

ساخت (۱) و درجی بزرگ بشکل کفندی طومار (۲) مهیا کرده بود که (۴) در تشکیرو صفا [۱] بیاض (۴) بیوست (۵) یمنه مرغ مانند بود (۶) پس در آن (۷) صورتهای [۱] عجیب (۸) نقش کرد (۹) و در مدت يك سال آنرا برداشت (۱۱) و بهمان وقت میعاد (۱۲) آن درج (۱۳) در دست گرفت (۱۴) و برون آمد (۱۵) و گفتن بخدشت و درگاه (۱۶) خدای آسمان بودم (۱۷) مرا فرمود تا احکام او را قایم کنم (۱۸) و این کتاب خداست (۱۹) چون خلق آنرا بدیدند و همگنان از مثل آن عاجز بودند باور داشتند و تصدیق کردند (۲۰) و آنرا ارتکاب هانی (۲۱) خواندند و آنرا (۲۲) در میان خزائن پادشاه چین هنوز باقی است (۲۳) و چون در آن بلاد کار او (۲۴) و مقصود او بحصول بیوست آرزوی وطن اصلی و اشتیاق خانه (۲۵) او را در حرکت آورد روی بولایت خود آورد (۲۶)

(۱) پ ، و ، بدانچایکه که فوت یکسال راست کرده بود و مهیا گردانیده بود ، ( بجای ، و مقام ساخت ، ) . (۲) پ کلمه ، طومار ، را ندارد . (۳) پ کلمه ، که ، را ندارد . (۴) پ ، و صفا و بیاض و ساعد ، ( بجای ، و صفا [۱] بیاض ، ) . (۵) پ در اینجا کلمه ، میانه ، اضافه دارد . (۶) پ ، میمانست ، ( بجای ، مانند بود ، ) . (۷) پ ، و در آن درج ، ( بجای ، پس در آن ، ) . (۸) پ ، عجب ، ( بجای ، عجیب ، ) . (۹) پ کلمه ، نقش ، را ندارد . (۱۰) پ در اینجا ، و صوت هرجانی و صوتیت آن جنایت بر آن نقش کرده ، اضافه دارد . (۱۱) پ ، آنرا برداشته گردانیده و تمام کرده ، ( بجای ، آنرا برداشت ، ) . (۱۲) پ ، بهمان وقت که میعاد او بود بیرون آمد و ، ( بجای ، بهمان وقت میعاد ، ) . (۱۳) پ در اینجا ، تصور ، اضافه دارد . (۱۴) پ ، گرفته ، ( بجای ، گرفت ، ) . (۱۵) پ جمله ، برون آمد ، را ندارد . (۱۶) پ ، و درگاه ، را ندارد . (۱۷) پ در اینجا ، و ، اضافه دارد . (۱۸) پ ، گردانم ، ( بجای ، کنم ، ) . (۱۹) پ در اینجا ، و ، اضافه دارد . (۲۰) پ ، لاجرم او را تصدیق کردند ، ( بجای ، باور داشتند و تصدیق کردند ، ) . (۲۱) پ ، نامی ، ( بجای ، هانی ، ) . (۲۲) پ ، و آن ، ( بجای ، و آنرا ، ) . (۲۳) پ ، در میان خزینه پادشاهان چین نادرین وقت باقی مانده است و بیشترین اهل چین و بعضی از هندوستان دین او قبول کردند ، ( بجای ، در میان خزائن پادشاه چین هنوز باقی است ، ) . (۲۴) پ در اینجا ، ساخته شد ، اضافه دارد . (۲۵) پ در اینجا ، و جایگاه ، اضافه دارد . (۲۶) پ ، روی بولایت عجم نهاد ، ( بجای ، روی بولایت خود آورد ، ) .

و گمان برد که (۱) آج او را در (۲) تر گشتان میسر شد (۳) جای دیگر همان بشود (۴) و در مدّت غیبت او اردشیر پادشاه بود و او در گذشته بود و هرگز بسر او بجای او بود و او نیز در گذشته (۵) چون (۶) هالی بزمین عجم آمد (۷) خلق را دعوت کردن گرفت بهرام او را بخواند و گفت توجه ملت داری و اعتقاد تو چیست؟ او همین بیان کرد (۸) که درویشی بهتر از توانگری و روح انسان در قفس کالبد عبوس است (۹) چون نفس منقطع شود آن مرغ ازین قفس خلاص یابد (۱۰) بهرام گفت مرگ بهتر از زندگانی بود (۱۱) گفت پلی (۱۲) مرگ آدمی را بحیوة جاودانی رساند و این حیوة فانی است (۱۳). بهرام گفت پس مرگ تو بهتر از زندگانی تو (۱۴) و مابقول تو کار خواهیم کرد و روح ترا از (۱۵) تن تو خلاص خواهیم داد (۱۶) و گفت تو با جدّ من عهد کردی که (۱۷) درین ولایت نیایم (۱۸) پس فرمود تا او را پوست بکشیدند و (۱۹) برگاه کردند و مدّتی (۲۰) بر در سرای (۲۱) بیاویخت و آتش فساد او فرو

- (۱) پ در اینجا « هر » اضافه دارد . (۲) پ در اینجا « زمین » اضافه دارد .  
 (۳) پ « شود » ( بجای « شد » ) . (۴) پ « جای دیگر همان بشود » ( بجای « جای دیگر همان بشود » ) . (۵) پ « و هرگز بسر او بجای او بود و او نیز در گذشته بود » ( بجای « و هرگز بسر او بجای او بود و او نیز در گذشته » ) .  
 (۶) پ « و چون » ( بجای « چون » ) . (۷) پ در اینجا « و » اضافه دارد .  
 (۸) پ « او اعتقاد خود بیان کرد » ( بجای « او همین بیان کرد » ) .  
 (۹) پ « در قفس محروم » ( بجای « در قفس کالبد عبوس است » ) .  
 (۱۰) پ « آن مرغ از این قفس و آن عزیز از این زندان خلاص یابد » ( بجای « آن مرغ ازین قفس خلاص یابد » ) . (۱۱) پ « پس بهرام گفت پیش تو مرگ بهتر از زندگانی است » ( بجای « بهرام گفت مرگ بهتر از زندگانی بود » ) . (۱۲) پ کلمه « پلی » را ندارد . (۱۳) پ « و این حیوة فانی مشوبست بهوایا و شهوات » ( بجای « و این حیوة فانی است » ) . (۱۴) پ « تست » ( بجای « تو » ) . (۱۵) پ در اینجا « زندان » اضافه دارد . (۱۶) پ « دهم » ( بجای « خواهیم داد » ) .  
 (۱۷) پ « و نه تو با جدّ من عهد کرده بودی که هرگز » ( بجای « و گفت تو با جدّ من عهد کردی که » ) . (۱۸) پ در اینجا « و گر آیم مرا سیاست کن » اضافه دارد .  
 (۱۹) پ در اینجا « پوست او » اضافه دارد . (۲۰) پ در اینجا « مدّتی » اضافه دارد .  
 (۲۱) پ در اینجا « خویش » اضافه دارد .



نست (۱) و آن دروازه که از حد فیثابور یوز آنرا تا با کتون (۲) باب مالی خوانند (۴). ورق ۳۳۷<sup>ا</sup> نسخه ب (= ورق ۲۷۴<sup>ا</sup> نسخه آ - باب شانزدهم از قسم چهارم در بیان مالک و مسالک و سرود و جروم و در قسمت « فی ذکر چین و أهلها » : و یکی از عادات أهل چین است (۴) کی ایشان (۵) غریبانا را در شهر خود نگذارند و اگر بهمتی غریبی آنجا روز یا پنجارت یا سفارت (۶) چون غرض او (۷) به حصول بیوندد او را عند خواهند تا بروذ (۸) و این سستی است کی مالی نهاد است چه چنان در دلهای ایشان اعتقاد مذهب سریه (۹) را راسخ گردانید ترسید کی نباید کی عالمی آنجا رسد و فساد و بطلان آن مذهب با ایشان تفریر کند آن ست بنهادر کی هیچ ییگانه را باید کی در ولایت خود راندهید (۱۰).

و صورت گری بقلم انگیکته (۱۱) و غیر آن در مذهب ایشان عبادت و مالی (۱۲) ایشان را بدان فرموده است و مفرور (۱۳) کرده بقول فلاسفه کی ایشان گویند کی (۱۴) فلسفه آنست کی اقتدا کنند (۱۵) بأفعال خدای تعالی بحسب طاقت اناسیت (۱۶).

(۱) ب « و آتش او فرو مرد » (بجای « و آتش فساد او فرو نشست »).  
(۲) ب « و آن دروازه که او در آنجا آویخته یوز در حد فیثابور تا با کتون او را » (بجای « و آن دروازه که از حد فیثابور یوز آنرا تا با کتون »).  
(۳) ب در اینجا « و الله » (که ظاهراً مخفف « والله اعلم » است) اضافه دارد. (۴) آ « آنست » (بجای « است »). (۵) آ « که » (بجای « کی ایشان »).

(۶) آ « و اگر غریبی سفر پنجارت آنجا روز » (بجای « و اگر بهمتی غریبی آنجا روز یا پنجارت یا سفارت »). (۷) آ « کف » او « را ندارد ». (۸) آ « و روانه کنند » (بجای « تا بروذ »). (۹) شاید مخفف « تنویه » باشد. (۱۰) آ « از و این سستی است ... » تا « در ولایت خود راه ندید » را ندارد. و مأخذ این مطلب ظاهراً کتاب **طبیاع الحيوان** تألیف شرف الزمان طاهر مروزی طیب می باشد که بنقل از **أبو ابی الصین والترک والهند** منتخبه من کتاب **طبیاع الحيوان** در ص ۲۳۹ س ۴ - ۵ این کتاب مندرج است.

(۱۱) آ « صورت کردی تعلیم انگیکت » (بجای « و صورت گری بقلم انگیکت »).  
(۱۲) آ « بانی » (بجای « مالی »). (۱۳) آ « سرور » (بجای « مفرور »).  
(۱۴) آ « که ایشان گویند » (بجای « کی ایشان گویند کی »). (۱۵) آ « که اقتدا کند » (بجای « کی اقتدا کنند »). (۱۶) آ « اناسیت » (بجای « انسانیت »). مأخذ این مطلب یعنی « و صورت گری بقلم انگیکت ... الخ » نیز ظاهراً **طبیاع الحيوان** مذکور است که بنقل از کتاب **أبو ابی الصین** در ص ۲۳۹ س ۶ - ۷ همین کتاب مندرج می باشد.

دوق 337<sup>a</sup> پ [سوق 247<sup>b</sup> نسخه آ (ایضا باب شانزدهم از قسم چهارم...)]:  
 و جلگی اهل چین بر کیش هائی اند بخلاف هـ (۱) و مـ (۲) کی (۳) ایشان  
 بمعنی آفتاب پرستند و بمعنی ترسانند (۴) ....

---

(۱) آ ، هـ (بجای ، هـ) [که شاید مُحرّف «قنای» باشد] ، (۲) آ ، «و مـ» و ؛  
 [که شاید مُحرّف «یفر» باشد] ندارد ، (۳) آ ، «و» (بجای ، «کی» ) ، (۴) چنانکه گفته شد  
 در «آنجی» از باب شانزدهم از قسم چهارم نقل گردیده است نسخه پ اساسی قرار داده شده .

# ۱۸۵

کتاب

تاریخ جهانگشای<sup>(۱)</sup>

تألیف

علاءالدین عطاءالملک بن بهاءالدین محمد بن محمد الجورینی<sup>(۲)</sup>

در سنه ۶۵۸ هجری

ج ۱ ص ۴ (در دیباچه) :

و زبان و خط ایغوری را فضل و هنر تمام شناسند ...

ج ۱ ص ۱۷ (در قسمت ۱ ذکر قواعدی که چنگیز خان بعد از خروج نهاد

و یاساها که فرمود) :

و چون اقوام قائل را خلی نبوده است بفرمود تا از ایغوران کودکان مغولان

خط در آموختند و آن یاساها و احکام بر طوایر ثبت کردند ...

ج ۱ ص ۴۳ - ۴۵ (در قسمت ۲ ذکر نسب ایلی قوت و بلاد ایغور بر موجب

زعم ایشان) :

و سبب بت پرستی ایغوران آن بودست که در آن وقت ایشان علم سحر

می دانستند که دانندگان آن حرفت را قلمان<sup>(۳)</sup> می گفته اند و درین عهد در میان

---

(۱) از طبعی که باهتمام محمد بن عبدالوهاب قزوینی در سه جلد در سالهای ۱۹۱۲ و

و ۱۹۱۷ و ۱۹۲۷ م در لیلان منتشر شده است نقل گردیده و هلالهای نسخه بدای آن نیز  
بکار رفته (برای اطلاع از خصوصیات کتاب جهانگشای منقذه معصح آن دیده شود).

(۲) برای اطلاع از ترجمه حال عطاء الملک منقذه مرحوم قزوینی بر جهانگشای (ص ۲-۳) مر  
دریده شود.

(۳) قلمان آن .

مغولان قومی که ابنه<sup>(۱)</sup> برایشان غالب میشود و باطیل میگویند و دعوی میکنند که شیاطین مسخر ماست و از احوال اعلام میدهند و از چند کس تفحص رفته است میگویند که ما شبیدمایم که ایشان را شیاطین بر وزن خرگاه می آیند و با ایشان سخن میگویند و ممکن است که ارواح<sup>(۲)</sup> شریره را با بعضی از ایشان الفتی باشد و اختلافی<sup>(۳)</sup> کند و قوت عمل آن جماعت وقتی است که در آن ساعت اطفای شهود طبیعی کرده باشند از منفذ برآز فی الجمله این جماعت را که ذکر رفت قام<sup>(۴)</sup> میخوانند و چون مغولان را علمی و معرفتی نبوده است از قدیم باز تتبع سخن قامان<sup>(۵)</sup> می کرده اند و اکنون پادشاهزادگان را بر کلام و دعاوی ایشان اعتمادست و در وقت ابتدای کرای و مصلحتی تا با منجمان موافقت ایشان نیفتد امضای هیچ کار نکنند و بیمار را را هم برین صفت<sup>(۶)</sup> معالجت نمایند، و در ختای بت پرستی<sup>(۷)</sup> بوده است رسولی بنزدیک خان<sup>(۸)</sup> فرستاده است<sup>(۹)</sup> و توفیان<sup>(۱۰)</sup> را خواسته چون آمده اند هر دو قوم را در موازات یکدیگر بداشته اند تا هر کس که غالب شود مذهب او اختیار کنند توفیان<sup>(۱۱)</sup> قرائت کتاب خود را نوم<sup>(۱۲)</sup> گویند و نوم<sup>(۱۳)</sup> معقولان کلام ایشان است مشتمل بر اباطیل حکایات و روایات و مواعظ نیک که موافق شرایع و ادیان هر آبیاست در ضمن آن موجودست از احتراز از ایذا و ظلم و امثال این و مجازات سیئات باحسان و اجتناب از ایذای حیوانات و غیر آن، و عقاید و مذاهب ایشان مختلف است اما غالب

(۱) آ، ا، ب، ج، آ، ه، پ، ندارد. (۲) آ، ج، از ارواح. ۵۰، بعضی از ارواح.  
 (۳) ج، اختلاطی، پ، اختلافی. (۴) ج، قامان. (۵) ج، قامان. (۶) آ، صف، پ، صفت. ۵۰، صنعت. (۷) یعنی کیش بت پرستی، یا مصری است به تنکیر. (۸) یعنی پادشاه ختای.  
 (۹) یعنی بوغور خان رسولی بنزد پادشاه ختای فرستاد و نوبتان یعنی گفته کیش بت پرستی را خواست و ایشان را با قلغان بنظره انداخت. (۱۰) آ، مودان، پ، ج، نوینان. ۵۰، نوینان درجوع کنبه بس. ۱۰. حاشیه ۱ س. ۱۰ درباره این کلمه چنین است، پ، و، توینن. ج، توین. ۵۰، نوین.  
 آ، توین. ۵۰، سوین. ۱۰ این کلمه مکرر درین کتاب استعمال شده است و بمعنی کشیش بت پرستان است، رجوع کنید به توضیح مسبو بلوکه بر جوامع التواریخ ص ۲۱۲).  
 (۱۱) کذافی جیب الشیخ.

بریشان منهب حلولی مشابهت دارد مگویند این خلق پیشتر ازین بچندین هزار سال بوده‌اند هر کس که امور خیر کرد و عبادت مشغول بود ارواح ایشان بنسبت افعال ایشان درجه یافته است از درجه پادشاهی یا امیری یا رعیتی یا درویشی و آن جماعت که فسق و فجور و قتل و نهبت (۱) و ابدای خلق کرده‌اند ارواح ایشان بحشرات و سباع و بهایم حلول کرده‌ست و بدان سبب معتقداند لیکن غلبه جهل راست یقولون ما لا یفعلون، چون نوم بعضی خوانده‌اند قاصان (۲) بر جای خشک کشتند و بدین سبب مذهب بت پرستی گرفتند و اکثر اقوام تتبع نمودند، و آن بت پرستان که در طرف مشرق اند هیچ قوم از ایشان متمسک تر نیست و بعضی تر (۳) اسلام را، و بو قو (۴) خان در کلهرانی روزگار می‌گذاشت تا بوقت آنک در گذشت، و این آکلذیب از معقول اند کی و از صد یکی است که بت اقتاد غرض نقر بر جهل و حماقت آن طائفه‌است ....

ج ۱ ص ۷۶ :

(در ذکر استخلاص بخارا) :

و اشتقاق بخارا از بخار است که بلغت صفان مجمع علم باشد و این لفظ بلغت بت پرستان ایغور و ختلی نزدیکست که معابد ایشان که موضع بتان است بخارا گویند.

ج ۱ ص ۱۱۴ :

و بر سبیل علامت بخط ایغوری التماقی دادند و از برلیخ چنگو خان سوادى بدادند ....

ج ۱ ص ۱۳۶ :

سه کس را از اوساط ائتاس بدین اسامی بنزدیک ایشان فرستادند تا علوفه و اندک خدمتی ایشان را ترتیب می‌کرد بخط ایغوری متکوبی بداد و وصیت کرد تا هر کس را که رسد علوفه دهند و دیوار خراب کنند ...

(۱) پ د ه، نیست، ج، نهبت، (۲) ج، قلما آن، (۳) T، مشمن تر، ج، نداد.

(۴) T، پ، بو قو، ج، بو قو.

نظام التواريخ<sup>(۱)</sup>

تألیف

بیضاوی<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنه ۶۸۵ هـ. ق.)

ص ۲۷ :

## بهرام بن هر مزد

چون بهرام پادشاه شد شیعه مانی را معزز و مکرم داشت و بخودشان نزدیک گردانید تا مانی بر وی واثق شد<sup>(۳)</sup> و بر وی آمد و او را ترجیحی تمام میکرد تا اتباع او را جله بدست آورد آنکاه علما حاضر کرد تا با مانی بحث کردند منهزمش گردانید<sup>(۴)</sup> و کفر او مبتن گشت و توبه براو واقتضی عرض کردند ایشان قبول نکردند پس بفرموده تا پوستش بیرون کردند و بکاه در آگندند و بیاویختند و نایبان بفرموده تا مصریان<sup>(۵)</sup> را هلاک کردند و از ایشان هر که دعوت کرده بود در زندان محبوس کردند و منذهب او بکلی از آن طرف قطع شد و چنین گویند که اثر او در چین مانده است .... (۶).

(۱) بیضاوی، این کتاب مختصر را، چنانکه خود در مقدمه آن گوید در سنه ۶۷۴ هـ. ق. تألیف کرده است. در اینجا از طبعی که در سنه ۱۳۱۳ هـ. ش. در طهران منتشر شده است نقل گردیده.  
 (۲) ابوالخیر ناصر الدین عبداللّه بن عمر بن محمد بن علی معروف بمانی بیضاوی از فقیهان و مفسران و دانشمندان بزرگ قرن هفتم هجری است. بیضاوی در سنه ۶۸۵ هـ. ق. در قهرق وفات کرده است (برای ترجمه احوال بیضاوی و سراج آن و آثار او معجم المطبوعات ج ۱ ص ۶۱۶ - ۶۱۸ دیده شود). (۳) در اصل مطبوع «شدند». (۴) در اصل مطبوع چنین است و در لب التواريخ که ذکرش خواهد آمد (بجای «منهزمش گردانید») «د و ملزمش گردانیدند». (۵) در لب التواريخ «مانویان». (۶) مطالب فوق با کمی اختلاف در عبارت چنانکه در مورد آن ذکر داده شد، مبنی مطالب لب التواريخ است که ذکر آن خواهد آمد.

# ۱۸۷

صباح الفرس<sup>(۱)</sup>

تألیف

شمس منشی<sup>(۲)</sup>

(منوفی بعد از سنه ۷۲۸ هـ . ق .)

آرتنگ<sup>(۳)</sup>

چند معنی دارد : اول صورتهائی است که هالی نقاش کرده است . دوم بیتخانه است  
شاعر گفت :

بیت

هزار يك زان كاندو سرشت او هنرست      لكار و نقش همانا كه بيست در آرتنگ  
سيوم نام كتاب آشكال هالی است و این اصح است . حكيم اسدی طوسی گفت :  
در لغت دری این کتاب را همین یکنام دیدم و بدان که در لغت دری حرف «نا» جز در  
« آرتنگ » بیست پدرم گفت رحمه الله :

بیت

پرده ظلمت بر افکند از جهان نقاش نور      تازمین چون آسمان بر صورت آرتنگ شد  
آنگلیون کتاب ترسیان باشد . حکیم سنائی گفت :

(۱) این کتاب در سنه ۷۸۲ هـ . ق . در تبریز تألیف شده است . دو اینجا از نسخه نفیس  
دوست ارجتم آقای عبدالحی طاعتی که تاریخ کتابت آن سنه ۱۰۲۰ هـ . ق . است نقل گردید  
برای اطلاع از این کتاب و مؤلف آن منتهی عثنا ، آقای اقبال بر کتب تجارب السلف و همچنین  
بلاد داشت ایشان در مجله یادگار ( سال دوم شماره ۸ ص ۸۰ ) دیده شود .

(۲) شمس الدین محمد بن فخر الدین هندوشاه لهجوانی معروف بشمس منشی که  
کتاب خود را بوشع و ترتیب «صباح اللغة» تألیف «جوهری» بنام غیاث الدین رشید ،  
در تبریز ، تألیف کرده است . (۳) در شاهیه ، «آرتنگ» .

یت

تادم عیسی چلیپا کر شد اکنون ببلان  
 هر انگلیون سرآیدن بر سائی شدند  
 مالی

دو معنی دارد . اول جایگاه نقاش بود . [ دَرَم ] نام استاد نقاشان چین بود  
 و نقاش مالوی منسوب بدوست .

نفوشاک مذهبی است از مذاهب گبران و گویند جهود باشد .

آبوشکور گفت :

سخن گوی گشتی سلیمان کرد    نفوشاک بودی مسلمان کرد



# ۱۸۸

تاریخ گزیده (۱)

تألیف

حمدالله مستوفی قزوینی (۲)

(متوفی در سنه ۷۵۰ ه. ق.)

ص ۱۰۶ (در شرح أحوال آورمزد بن شاپور بن اردشیر بن ساسان):

و در دفع زندیقان و اتباع هالی سبها کرد ....

ص ۱۰۸-۱۰۹ (در شرح أحوال هرمزد بن فرسی بن بهرام بن آورمزد

ابن شاپور بن اردشیر بن ساسان):

بعضی از مورخان گویند در زمان شاپور هالی صورت گردی پیغمبری کرد و برهان دعوی او آن بود که آدوار بزرگ و کوجک و خطهای دراز و کوتاه بکشیدی چنانکه به پرکار و مسطر احتیاط وقتی تفاوت نبودی و صورت ربع مسکون و سه ربع غیر مسکون بر مکره چند بیضه نگاشته بود با تمامت شهرها و کوهها و دریاها و رودها از آن معلوم می شد و بیراهنی ساخته بود چون پوشیدی مرئی بودی و چون از تن بیرون کردی نامرئی بودی اثما در مناظره با علما دروغ زن شد شاپور او را هلاک کرد و بعضی مورخان گویند هالی در زمان شاپور بن اردشیر بود و حمزه اسفهای آورد که بهمه بهرام اول بود.

(۱) این کتاب در سنه ۷۴۰ ه. ق. تألیف شده است و در سنه ۱۶۲۸ ه. ق. (= ۱۹۱۰ م.)

در قتل بطیع رسیده. در آنچه نقل شده است قسمتی از رسم الخطهای طبع منبوت زیر امضاء گردیده.

(۲) برای ترجمه أحوال حمدالله مستوفی و آیار او کتاب از سعدی تاجی، ص ۱۰۶-۱۲۲

وجوع شود.

ص ۳۰۰ - ۳۰۱ ( در شرح أحوال « الهادی بالله » ) :

قوم زنادقه در عهد او قوت گرفتند از ایشان عبداللّٰه بن المطفع مصنف کتاب  
کلبیله و حصه بمری و صالح بن عبدا قیلوس و عبدا لّٰه بن داود عم زاده سجاح و عبدا لّٰه  
هاشمی خواستند که نفیض قرآن انشا کنند این المطفع که أفصح فصحا و أعلم علما  
بود در آن زمان شش ماه در آن کار رنج بُرد و يك خانه بر از مسوده کرد و نفیض  
يك كلمه نتوانست گفت و لانتك مخلوق كجا نفیض كلام الله غير مخلوق تواند گفت هادی  
از حال ایشان واقف شد ثناعت را بکشت ...

ص ۸۰۲ ( در « فصل بنجم از باب بنجم » در ذکر علما از اصحاب وجوه  
مذاهب سنت و اهل قرائت و تفسیر و حدیث و طب و فقه و حکمة و نجوم و غیر ذلك ) :  
المطفع عبداللّٰه بن القارص صاحب الکلبیلة العربیة معاصر أبو جعفر خلیفه و  
بُرش مهلی بود و در عهد هادی جهت آنکه نفیض قرآن انشا میکرد کشته شد .

## نَزَاهَةُ الْقُلُوبِ (۱)

تألیف

حَمْدُ اللَّهِ مُسْتَوْفَى قَزْوِينِی

(المقالة الثالثة، در صفت بلدان و ولایات و بقاع)

ص ۲۵۷ (در ذکر ولایات «صف الشرقیه»):

چین، مغول منزی و عرب صین خوانند مملکت طویل و عریض است از اقلیم  
دویم و سیم و چهارم دارالملکش را مجین خوانند از اقلیم دویم است طولش از جزائر  
خالدهات ککه و عرض از خط استوا کب مردمش بیشتر بت پرستان باشند بر دین مالی  
صورت کر و در میانشان مسلمان و نرسا بود اما جهود نیست و قلة بحکم مسلمانان را  
و غلبه کثرت بت پرستان را بود.

(۱) از طبعی که باستانه‌های لیسترانج (O. Le Strange) در سنة ۱۹۱۰ م. در لندن طبع  
و نشر شده است نقل گردیده.

رُوضَةُ الصَّفَا<sup>(۱)</sup>

تألیف

میر خواند<sup>(۲)</sup>

(متوفی در دوم ذی القعدة سنة ۹۰۳ هـ ق. ۱)

ج ۱ ص ۲۲۳ (در « ذکر سلطنت بهرام بن هرمز »):

ذکر **مالی نقاش**، در بعضی کتب مسطور است که چون بسمع زندیق رسید که عیسی م فرموده که بعد از من **فارقلیطا** مبعوث خواهد گشت شما باید فرزندان خود را و سبت کنید تا متابعت او نمایند. **مالی** تصور کرد که **فارقلیطا** عبارت از اوست و حال آنکه این لفظ همایون از آسامی حضرت رسول صلعم است لاجرم بتصور باطل دعوی بپوت کرد و کتابی ظاهر کرد **انجیل** و گفت این کتاب از آسمان نازل شده است. **مسعودی** گوید که شاپور نخست بدین او درآمد آخر از مذهب وی رجوع نموده و با **مالی** عتاب آغاز نهاد. او گریخته از راه کشمیر بیلاذ **هندوستان** رفت و از آنجا متوجه **تورکستان** و **ختا** شد و **مالی** صورتگری بی نظیر بود چنانکه گویند بانگشت خود دائرة کشیدی که قطر آن پنج گز بودی و چون با یرگار امتحان کردند اسیلا تفاوت در اجزای محیط دائرة نیافتندی. بالجمله در بلاد **هندوستان** و **ختا** او را رواج و رونقی تمام دست داد زیرا که صورتهای غریب از او صادر می شد و پیوسته در اطراف بلاد شرقی تردد می نمود. منقول است که در اثنای سیر بکوهی

(۱) از طبعی که در سنة ۱۳۷۰ هـ ق. در بمبئی، در ۷ جلد، انتشار یافته است نقل گردیده.

(۲) **محمد بن خاوند شاه بن محمود** معروف به **میر خواند** (برای ترجمه احوال **میر خواند** و آثار او و خاصیات کتاب **روضه الصفا** کتاب « از سعدی قاجامی » ترجمه آفای **علی اصغر حکمت** از جلد سوم کتاب معروف **ادوارد پرون** ص ۴۸۳-۴۸۶ دیده شود).

رسید که غاری داشت مشتمل بر فضائی خوش بهوائی دلکش و چشمه آبی و آن غار يك راه بیش نداشت پنهان از مردم . قوت یکساله بدان غار کشید و با متابعان خود گفت که من بآسمان خواهم رفت و توقف من در سموات يك سال خواهد کشید بعد از يك سال از آسمان بر زمین می آیم و شما را از خدا خبر میدهم و آن از خدا بی خبر بآن جماعت گفت که در اوّل سال دوّم در فلان موضع که قریب بفلان غارست چشم برآه من باشید . بعد از این وصیت از نظر مردم غائب گشت و بفار مذکور رفته مدت يك سال بصویر مشغول شد و بر لوحی صورتهای بدیع انگیخت و آن لوح را بآرژنگه هانی تمییر کرد . بعد از يك سال قریب بفاری که در آنجا بود بر خلق ظاهر گشت و لوح مذکور را در دست داشت مصوّر بصور بدیعه منقش بتقوش مختلفه و هر کس که می دید میگفت :

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنانچه در آئینه تصوّر ماست  
 مردم از آن لوح در شگفت مانده هانی دعوی کرد که این را از آسمان باخود آوردم ناممجزئه من باشد . خلق دین او را قبول کردند و هانی متوجه ملك عجم شد بصوّر آنکه اهلای آن دیار را نیز بفریید . چون بسایران زمین رسید با بهرام ملاقات کرده او را بدین خود دعوت نمود . شهریار عادل اوّل بار سخنان او را بسمع رضا اصفاء کرد تا مطمئن خاطر گشته متابعتش جمع شدند آنگاه علمای مملکت را طلب داشته تا با هانی در مقام مباحثه و معارضه آمدند هانی از جواب ایشان عاجز آمده ملزم گشت . چون کفر و ضلالت وی بر همه روشن گشت توبه بر او عرضه کردند هانی از قبول آن امتناع نموده بهرام مثال داد تا پوستش از بدن جدا ساخته بر در دروازه جهت عبرة للمتاخرین بیاریخت و اتباع و پیروان او را در عقب او روان گردانیدند ...

## حَبِيبُ السَّيْرِ (۱)

تألیف

خواندمیر (۲)

(متوفی بعد از سنه ۹۴۱ هـ ق .)

ج ۱، جزو دوم، (در « ذکر سلطنت ساسانیان ») ص ۳۱ :

ذکر حالی نقاش، بر صحیفه ضمیر مهر تنویر فضلاء دانش پذیر سمت تحریر و  
صفت تصویر یافته که حالی نقاشی بود در غایت نکته دانی و چون بگوش او رسید که  
عیسی علیه السلام با صاحب خود گفته که بعد از من فارقلیطا بنی محمد مصطفی علیه  
من الصلوة افضلها مبعوث خواهد گشت کائنات فی الحجر بر لوح خاطرش ارسام یافت  
که فارقلیطا اوست و در زمان شاپور بن اردشیر زبانت بدعوی نبوت گشاده بقول  
سعودی شاپور نخست بدین حالی در آمد اما بالاخره بطلان آن ضال منظر را دانسته  
قصد قتلش فرمود و حالی از راه کشمیر بیلاذ هنده گریخت و از آنجا متوجه ترکستان  
و ختاند شد و چون او بی دستیاری مسطر و پای مردی پرکار نفوس غربیه و صور عجیه  
ظاهر میساخت در آن بلاد کلار و رونق و رواجی تمام یافت و حالی در اثناء سیر در دیار  
شرقی بکوهی رسید که غاری داشت مشتمل بر فضاء جان فزا و چشمه آب عنوبت  
مآب پنهان از مردم قوت و مایحتاج یکساله خود را بدان غار که يك راه بیش نداشت  
کشیده با متابعان گفت که من با آسمان خواهم رفت و پس از انقضاء يك سال میزمین  
آمده شما را از حال پروردگار اخبار خواهم نمود باید که چون يك سال از غیبت من

(۱) از طبیبی که در سنه ۱۲۷۴ هـ ق . (۱۸۵۸ م .) در بمبئی منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) برای ترجمه احوال خواندمیر و آثار او کتاب « از سعدی تاجامی » ص ۴۸۷-۴۸۸

بگنند در فلان موضع که قریب فلان غار است مرا چشم دارید و هائی وصیت باتمام رسانیده از چشم مردم غالب شده بدان غار شتافت و صوبه بدیع و نقوش عجیب بر لوحی که مورخان او را **آرتنگه هائی** گویند منقش و مرسم گردانید و بعد از گذشتن یکسال حسب الوعد ظاهر شده **آرتنگه** را بمردم نمود و گفت این معجزه من است و خلایق از آن صورت متعجب گشته بزبان حال مضمون این مقال ادا کردند

یت

خیز تا بر **كلك** آن نقاش جان افشان کنیم

کاین همه نقش صجب در گردش پرگار داشت

و بسیاری از ساکنان **ختای** و **قرگستان** بنیوت **هائی** ایمان آورده **هائی** متوجه دیار عرب شده بعد از وصول بخدمت **بهرام بن هرمز** شتافته او را بقبول ملّت محدث خود دعوت نمود و **بهرام** نخست زبان بقبول آن سخنان گشاده خاطر **هائی** را اطمینان داد تا متابعتش همه جمع گشتند آنگاه علما و موبدان را طلبیده فرمود که به **هائی** بحث نمایند و **هائی** ملزم شده کذب او بظهور انجامید و **بهرام** فرمان داد تا او را پوست کنند و آن پوست کننده را بگاه آگنده ساختند و بر در دروازه چند شاپور بیادبختند و بیروانش را نیز از عقب او روان ساختند.

## زناده

مشهور است که این طایفه مستمسک بشریعتی نشده‌اند و بمقدم (۲) عالم قایلند و در کتاب مجمع گفته (۳) که زناده قومی از مجوس‌اند و نو آئین و بعضی گفته‌اند زندقه ماخوذ از زندقه است و زندقه کتاب پهلوی است از زردشت و بعضی گفته‌اند که زناده قومی‌اند که در اسلام بهم رسیدند و از اصحاب عبدالله صبا اند (۴) . راین عبدالله مردم را بطلب خون عثمان برانگیخت و جهال ایشان را یعنی شیعیان را همراه کرد و بخدائی علی قایل شدند و در مفاتیح العلوم گوید (۵) : زناده طایفه‌ای از مانویّه مجوس‌اند و اُصمعی در قاموس گفته است که زندقه مُعَرَّب زندقین است .

(۱) از طبعی که در سنه ۱۲۶۰ هـ ق . در قریز منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) ط . « مقدم » .

(۳) در اصل « گفته‌اند » .

(۴) کذا بالأصل المطبوع .

(۵) در اصل « گویند » . مطالب مفاتیح العلوم . در باره مانویان و زندقی و زناده .

در ص ۹۸۰ این کتاب مندرج است .



ترجمه توحید مفضل<sup>(۱)</sup>

از

مجلسی (محمد باقر)

ص ۲ (در مقدمه پس از ذکر اهمیت توحید مفضل):

و مشتمل بر دلائل ساطعه بر ابطال مذاهب ملاحده قائلین بتعطیل و افعال  
و تنوّه بد اعمال.

ص ۱۳:

مترجم گوید که هانی ملعون در زمان شاهپور بن اردشیر بهمرسید دینی احداث  
کرد میان مذاهب کبران و نرسان که نه این بود و نه آن و بیفهمبری حضرت  
صیح علیه السلام قابل بود و نبوت موسی علیه السلام قابل نبود و میگفت عالم مرکب  
است از دو اصل قدیم یکی نور و دیگری ظلمت و هر خیر و خوبی که در عالم هست  
از نور میدانست و هر شر و بدی را بظلمت نسبت میداد و میگفت درندگان و موزبان  
و عقارب و حیات را ظلمت آفریده بسبب آنکه حکمت خلق را نمیدانست و گمان  
میکرد که خلق اینها عبث است و در اینها منفعت نیست و حکیم نمیباید اینها را خلق  
کند و در کلام معجز نظام امام علیه السلام بطلان این قول ظاهر خواهد شد.

(۱) از طبعی که در سنه ۱۳۲۲ ه. ق. ظاهر در طهران منتشر شده است نقل گردیده.

# کَشَافُ اصطلاحاتِ الفُنُون<sup>(۱)</sup>

تألیف

محمد علی بن علی التهانوی

ج ۱ ص ۶۸۱-۶۸۲

الزبدیق: بالکسر وسکون التّون وکسر الفال: تنوی<sup>۱</sup> که قائل در صانع است و از آن هر دو بنود وظلمت و یزدان و اهرمن تعبیر کند. خالق خیر را یزدان گوید و خالق شر را اهرمن یعنی شیطان. و آنکه بحق تعالی و آخرت ایمان نداشته باشد. و آنکه ایمان ظاهر کند و در باطن کافر باشد. و بعضی گفته اند «مُعَرَّب» زن دین است یعنی آنکه دین زنان دارد و صحیح معنی اول است و «مُعَرَّب» زندی است یعنی آنکه اعتقاد بزلله کتاب زردشت دارد و قائل یزدان و اهرمن بود کذا فی المنتخب<sup>(۲)</sup>. و در شرح مقاصد میگوید که: زبدیق کافر است که با وجود اعتراف بنبوت محمد صلی الله علیه وسلم در عقائد او کفر باشد بالاتفاق<sup>(۳)</sup>. و زناده فرقه ایست متشبهه مبطله و اصل بمجنوبان چنانچه در لفظ صوفی در باب «ساد» و فصل «فا» خواهد آمد. ص ۹۲۷ [در «باب الصاد فصل الفاء» (در لفظ «التصوّف»)]:

و متشبه مبطل بمجنوبان و اصل طائفه اند که دعوی استغراق در بحر فنا کنند و حرکات و سکانات خود را هیچ بخود اضافه نکنند و گویند که تحریک باب بدون

(۱) شماره کشاف اصطلاح الفنون در قدمت نقل شده از کتابهای عربی ۹۶۹ است و مطالب منقوله از آن در ص ۴۷۴ - ۴۷۵ همین کتاب مندرج است. (۲) منتخب اللغات شاه جهانی تألیف عبدالرشید بن عبدالغفور الحسینی المدنی التوی (متوفی بعد از سنه ۱۰۶۸ هـ. ق.) است. این کتاب چندین بار بطبع رسیده است و مطالب مذکوره فوق در ص ۲۶۶ از طبعی که در سنه ۱۲۲۳ هـ. ق. ظاهر آرد هله، منتشر شده مندرج میباشد. (۳) ظاهر از زندقه یعنی اعمّ مقصود است.

حرّك ممكن نبود و این معنی هر چند صحیح است لیکن حال آن جماعت نیست زیرا که مقصود ایشان از این سخن تمهید عند معاصی و حواله باراده حق و دفع ملامت از خود است و این طائفه را زنداقه خوانند. و شیخ عبداللّه قسری گفته که اگر آن شخص قائل این قول رعایت شریعت و احکام عبودیت میکند از صدیقان است و اگر از عدم محافظت شرع باک ندارد از زندیقان است (۱).

## ۱۹۴

### طبقات المصنفین (۲)

مشمّل بر احوال اشخاصی که بدو غ ادعای پیغمبری نمودند

و مهندویت را نیز مدعی شدند

تالیف

اعتضاد السلطنة [علیقلی میرزا] (۳)

(۱۲۳۴ - شب عاشورای ۱۲۹۸ ق. ۵)

ص ۶۷ - ۷۰ :

مانی چون کتب مذاهب مجوس و نصاری و تنویه را دبد ادعای نبوت کرد و در اول کتاب خود که موسوم است بشاپورقان و بجهت شاپور بن اردشیر تالیف کرده میگوید حکمت و اعمالیکه در انبیاء و فرستادگان الهی هست در هر زمانی میآید غیر زمان دیگر بمصلحت آن زمان احکام و اعمال و شرایع الهی و تکالیف ناس در هر وقتی یک قسمی در یکی از بلاد آشکار میشود در دست یکی از انبیاء چنانکه (۱) در اینجا نیز ظاهراً زندقه بمعنی اعدا مقصود است.

(۲) در ضمن کتابهای اهدائی آقای سید محمد صادق طباطبائی بکتابخانه مجلس شورای ملی مجموعه ای است خطی بشماره ۱۱۲۹۳ از تالیفات اعتضاد السلطنة که نسبت فصلی از آن بعنوان مذکور میباشد. (۳) برای اطلاع از ترجمه احوال شاهزاده علیقلی میرزا اعتضاد السلطنة مقاله محفانۀ آقای عباس اقبال در مجله یادگار سال دوم شماره ۱ ص ۵۴ - ۶۶ دیده شود.

وقتی در دست پیغمبری که در هند بوده آشکار شد و وقتی در دست عیسی [علی نبینا] و  
 علیه السلام در ارض مغرب [و] وقتی در دست (۲) زردشت در ارض فارس آشکار گشت.  
 پس این وحی نازل شد در این قرن اخیر بدست من پس منم **هانی** رسول الهی و  
 فرستاده حق بارض **بابل**. و ذکر کرده است در انجیلی که وضع کرده است او را  
 بحروف ایجاد در بیست و دو حرف و در آنجا میگوید منم **فارقلیطی** (۳) که بشارت داد  
 بوجود [او] حضرت مسیح (۴) علیه السلام. و حال آنکه **هانی** دروغ گفته است و مقصود  
 از **فارقلیط** (۵) خاتم النبیین سلوات الله و سلامه علیه است موافق **انجیل** و نص آیه  
 مبارکه بانی من بعدی اسم **احمد**. و آنچه را خبر داده است از حیات عالم بوجود  
 او شدت دارد با تالیف بر این ودلالات او و در کتاب خود ملک را عوالم نور خوانده و  
 انسان را قدیم و روح را حیات و قائل شده است بقدم نور و ظلمت و ازلیت هر دو. و حرام  
 کرده است ذبح حیوان و اذیت آنها را و خاموش کردن آتش و ریختن کثافات را در  
 آب و کندن نباتات و تأکید هم در این باب کرده است و شریعت و واجبات قرار داده  
 است که خوانسأ اصحاب خود و زهاد **مانویه** را لازم کرده است بقبول آن تکالیف و  
 آن از قبیل علاج حرص و شهوت و ترک دنیا و زهد در او و مداومت سوم و تصدق بقدریکه  
 ممکن است. و حرام نمود ذخیره نمودن زیاده از قوت یک روز و لباس یک سال. و ترک  
 جماع نیز واجب کرد و سیاحت در عالم را بجهت دعوت و ارشاد مردم و سایر اتباع  
 خود برخی از رسومات را که از قبیل تصدق دادن بفقراء از عشر مال خود [و] (۶)  
 روزه داشتن در سبع عمر واکتفا کردن بیک زن و مواساة دوستان در مال خود و رفع  
 نمودن علت های آنها. و حکایت کرده اند از او که حلال کرده بود دفع شهوت را در  
 اماره در حالت هیجان شهوت و حکم کرده بود بهر یک از **مانویه** که یک امرد آجردی  
 نکه دارند ولیکن **ابوریحان** در آثار الباقیه میگوید آنچه من در کتب او دیده ام  
 ذکر از این عقیده نکرده بلکه آنچه نوشته است خلاف آن است. و ولادت **هانی** در  
**بابل** بوده در قریه ای که موسوم است بمردینو از نهر **کوثی** اعلی. و روایت کرده

(۱) در اصل « عیسی نبینا ... » (۲) در اصل « در ارض مغرب و فی دروشت . »

(۳) در اصل « **فارقلیطی** » (۴) در اصل « بوجود حضرت مسیح ... »

(۵) در اصل « **فارقلیط** » (۶) در اصل « و وجود ندارد . »

است در کتاب **شاپورقان** در باب آمدن رسول در سال پانصد و بیست و هفت از تاریخ اسکندر بنابر قول دومنجم **بابل** و چهار (۱) گذشته از سلطنت آذریان ملک و گوید اورا وحی آمد ، در حالتیکه سیزده ساله بود ، در سال پانصد و سی و نه از تاریخ اسکندر بنابر قول دومنجم **بابل** و در سال گذشته شد از سلطنت اردشیر [ملک] (۲) الملوك . واسم **هانی** نزد نصاری بنا بر آنچه **یحیی بن یحیی** نصرانی در کتاب خود نقل کرده و رد بر **مجوس** نوشته فرزدین **فرس بن فقی** است (کذا) . چون ظاهر شد او آعای بموت کرد بسیار کس اورا تصدیق کرد و اتباع کثیری برای او پیدا شد و کتب بسیاری تألیف کرد مثل **انجیل هانی** و **شاپورقان** و **کنز الاحیاء** و **سفر الجابریه** و **سفر الاسفار** و مقالات بسیاری و گمان او این بود که آنچه حضرت **مسیح علیه السلام** بطور رمز بیان کرده او در کتاب خود شرح و بسط داده و باقی ماند دعوت او و زیاد شد در ایام اردشیر و پسرش **شاپور** و **هرمز بن شاپور** تا این **بهرام بن هرمز** پادشاه شد **هانی** را خواسته نزد وی بردند و گفت این مرد خروج کرده و دعوت مینماید مردم را بتخریب عالم بهتر اینست که اول مانعش اورا خراب کنیم . و آنچه مشهور است **هرمز** اورا کشته و پوست وی را کنده پیر از کاه کرده و اورا در دروازه **جندشاپور** معلق کردند . و **ابوریحان** میگوید آن دروازه در زمان ماهم معروف [است] **ببواب هانی** . و آفت او را بعد از قتل وی هر چه توانستند (۳) بقتل آوردند . و حکایت کرده است **جبرئیل بن فوح** نصرانی در جوابیکه بر **یزدالبخت** مجوس نوشته که او قدح مذهب نصاری کرده که یکی از تلامذۀ **هانی** کتابی داشت از **هانی** و در آن کتاب از مرگ خود خبر داده بود . و سبب حبس وی این بود که یکی از اقربای **ملک** عصر مریض شد و **هانی** بوی گفت که ترا چن گرفته است و عده شفا بوی داد و نتوانست و بدین جهت اورا حبس کرد و غل و زنجیر بر کردن وی زدند تا آنکه در حبس مرد و سر او را بریده در گریاس پادشاهی گذاشته و جسدش را در کوچه و معبر انداخته بطور خفت و خواری . و آفت وی که باقی ماندند در دیار متفرق شدند و در هیچیک از بلاد اسلام جمع نیستند مگر در

(۱) شاید ، چهار سال .

(۲) در اصل اینجا یا ضا است و ظاهراً بویون گفته «ملک» درست مینماید .

(۳) در اصل ، تواند .

سمرقند سابقاً جمع بودند. اما خارج از مملکت اسلام بعضی از آنرا که چین و تبت و هند متدین بدین مانی هستند. و در باب مانی دو روایت است بعضی از اشخاص گفتند که او معجزه نداشت و میگفت بعد از رفتن حضرت روح الله با آسمان معجزه و آیات دیگر در عالم پیدا نمیشود. و طائفه دیگر از مانویه گفته اند که صاحب معجزات و آیات بوده است و در هنگامیکه شاپور را با خودش با آسمان بلند کرده و در آسمان بعضی آیات و علامات بشاپور نموده بود بوی ایمان آورد و بعضی از مانویه گفته اند که خودش از میان اُسحاب جدا شده با آسمان عروج کرد مدتی هم در وسط السماء توقف کرد و بعد از آن فرود آمد. و ابوریحان از قول اسبهد هریر بن رستم حکایت کرده است که شاپور مانی را بعد از ادعای نبوت از مملکت خود اخراج کرده بنا برستی که زردشت گذاشته بود که متنبین را باید اخراج بلد کرد مشروط بر آنکه دیگر مراجعت نکنند او در هند و چین و تبت رفته مردم را دعوت نمود ثانیاً مراجعت کرد شاپور او را گرفته و کشت بعلت آنکه نفی عهد کرده بود. در احوال مانی در تواریخ ثبت است که صورت کروی بود بی نظیر چنانکه بانگشت خود دایره کشیدی که قطر آن پنج ذراع (کذا) بودی که چون پیرگار امتحان کردیدی و دایره کشیدندی اُسلماً تفاوت در اجزای محیط دایره معلوم نشدی و اُنصاف اُقطار متساوی بودی. و همچنین خطهای دراز و کوتاه کشیده همه بمسطر راست آمدی. و طرفه تر از همه اینکه صورت ربع مسکون را چنانچه تمامی شهرها و دریاها و رودها در آن ظاهر بود و سه ربع غیر مسکون را در کومی برابر بیضای کشیده بود. و غریب تر از اینها پیراهنی بود که چون پوشیدی پیدا و نمایان بود و چون از تن بدر کردی ناپیدا بود. و جهت اشتباه مانویه بر اینکه او عروج با آسمان کرد از کید و شید او چنین در تواریخ مذکور است که در اثنای سیر بکوهی رسید منتحل بر هوای خوش و چشمه در آن غار بود و آن غار یک راه بیش نداشت پنهان از مردم قوت یکساله بدان غار کشیده و بامتان (کذا) خود گفت که من با آسمان خواهم رفت و توقف من در سموات یکسال خواهد کشید و بعد از یکسال از آسمان بزمین خواهم آمد و شما را از جمله اُخبار سمای و خدای آسمان خبر دهم و آن از خدا بی خبر گفت که در اَوّل سال دوتیم در فلان موضع

که قریب بفلان غار است منتظر من باشید و بعد از این وصیت از چشم مردم غایب  
گشته بفار مذکور رفت وبعد از مدت يك سال در غار بکه بود بر خلق ظاهر شد و لوح  
موعود در دست داشت و مصور بصورت و منقش بود. خلایق از آن لوح در عجب شدند.  
مانی دعوی کرد که آنرا از آسمان با خود آورده ام تا معجزه من باشد. مردم دین او  
قبول کردند. مانی متوجه ملك عجم شد. و بروایتی بهرام بن هرمز که لقبش پشاعنده  
است یعنی نیکوکار او را بقتل آورد. گویند مانی در معالجه أمراض خیول و دواب  
سرآمد زمان خود بود و این عبارات در کتب از وی بزبان عربی نقل شده: «و کوب  
الفرس أحبّ الی من و کوب عنق الفلک». و هم او گوید: «لا سرور إلا مع  
الآمن ولا لذة إلا مع العافیة». و حکیم فردوسی طوسی علیه الرحمة شرح أحوال  
مانی را در شاهنامه بنظم در آورده در اینجا نگاشته آمد (۱).

(۱) چون اشعار فردوسی درباره مانی، بنقل از شاهنامه، درس ۴۸۲-۴۸۰ این کتاب گذشت  
از نقل اشعار مزبور در اینجا خودداری میشود.

# فهرست‌ها:

## ۱- فهرست اعلام اشخاص

(مشمول برنامه‌های مردان و زنان و فرشتگان و دیوان و لقبها و نسبت‌های ذکر شده در این کتاب) -

## ۲- فهرست اعلام اُمم و قبائل و طوائف و طبقات و اَیام و سلسله‌ها .

## ۳- فهرست اعلام اَماکن

(مشمول برنامه‌های کشورها و شهرها و کوه‌ها و دریاها و نهرها ، و آنچه بدین‌ها مانده) .

## ۴- فهرست کتابها و رساله‌ها و مقاله‌ها و کتیبه‌های ذکر شده در این کتاب .





## فهرست اعلام اشخاص (۱)

(مشمول بر نامهای مردان و زنان و فرشتگان و دیوان و لقبها و نسبتهای ذکر شده در این کتاب).

(Alexandre de Lycopolis): ۱۱۰۱ ح.	۱
آمارو (معنی عمرو) پادشاه عرب (که باید مقصود عمرو بن عدی پادشاه حیره باشد): ۱۷ (و ر. ک. عمرو بن عدی).	آدم (أبو البشر): ۵۸، ۵۹، ۱۵۴
آمدوز (ه. ف. د.): ۱۸۱.	۱۷۱، ۱۹۱، ۲۲۱، ۲۴۴، ۲۷۵، ۲۹۳
الآمدی: ر. ک. أبو الحسن علی بن ابی علی محمد بن سالم الثعلبی سیف الدین الآمدی.	۴۱۷، ۴۲۰، ۴۹۲
الآمدی: ر. ک. أبو القاسم حسن بن بشر بن یحیی الآمدی.	آذرباد: ۲۸۸ ح.
آن لیل: ۲۵.	آذرباذین مار کشفند: ۲۲۷ م.
آناسازیوس سینائی (Anastasius Sinaita): ۲.	آذربان: ۲۰۳.
	آذربیسر مهر اسیند: ۲۲۷ ح.
	آذر بان: ۵۳۴.
	آسوکا: ۳۷.
	آفرائس (Afraates): ۲.
	آگاپیوس (Agapius): ۶ م، ۳۵۰ م.
	آل آقا (حکمت): ۴۰۷ ح.
	آلبری (C. R. C. Albergy): ۵۲ ح.
	آلفرد زیگل (Alfred Sigget): ۳۰۲.
	آلفرد گیتوم (Alfred Guillaume): ۳۹۵ ح، ۵۰ م، ۵۵.
	آکساندر لیکو ویلیسی

(۱) علامتهای اختصاری که در این فهرستها، و بعضی از آنها در متن کتاب حاضر، پکار رفته بقرار ذیل است:

ج - جمله (یا جزء). ح - حاشیه. ح م - مکرر در حاشیه.  
 ر. م. - رجوع کنید به. س - سطر. ف. - ظاهر آ. م - مکرر.



- ابن بطریق نیز معروف است [ : ۷ ح ،  
 ۱۶۳ ، ۳۵۰ ح .  
 ابن البلیخی : ۴۹۵ م .  
 ابن البیض : ۱۴۲ .  
 ابن توبة : ۱۳۸ .  
 ابن تیمیة ( تقي الدين أبو العباس أحمد بن  
 عبد الرحيم الحسنی الحرانی الذمشی  
 معروف بابن تیمیة ) : ۴۵۷ ، ۴۵۵ م .  
 ابن ثابت : ۲۸۱ .  
 ابن جتی : ۳۵۷ ، ۳۵۹ .  
 ابن الجوالیقی : ۴۰۸ .  
 ابن الجوزی : ر. ک. أبو الفرج عبد الرحمن  
 ابن أبي الحسن علی بن محمد بن عبيد الله بن  
 عبد الله بن حماد بن أحمد بن محمد بن جعفر  
 الجوزی ...  
 ابن حائط : ۱۱۲ م .  
 ابن حجر العسقلانی : ۹۲ ح ، ۲۷۷ ح ،  
 ۳۴۹ ، ۴۲۰ ، ۴۶۷ .  
 ابن حجر الهيثمی ( أبو العباس شهاب الدين  
 أحمد بن محمد بن علی ... ) : ۴۲۷ م .  
 ابن حزم ( أبو محمد علی بن أحمد بن سعيد  
 ابن حزم ) : ۲۱۸ ح ، ۲۲۶ م ، ۳۱۲ ح ،  
 ۳۷۸ .  
 ابن حَمَّاد : ۹۰ .  
 ابن حنبل : ر. ک. أحمد بن محمد بن حنبل ...  
 ابن حوقل : ۳۶۴ م .  
 ابن خالد النخاس : ۱۹۴ .  
 ابن الخطيب : ر. ک. إمام فخر الدين  
 الرازی .  
 ابن خلّاد : ۲۹۱ .  
 ابن خلدون ( أبو زيد ولي الدين  
 عبد الرحمن ... ) : ۲۹۴ ، ۲۹۶ ح .  
 ابن خلکان ( شمس الدين أبو العباس أحمد  
 ابن محمد بن ابراهيم ابن أبي بكر بن خلکان  
 بزمکی هکاري اربلي شافعي اشعري ) :  
 ۹۹ ح ، ۱۰۱ ح ، ۲۲۰ ح ، ۲۳۹ ح ،  
 ۲۴۰ ح ، ۲۵۵ ح ، ۲۶۹ م ، ۴۰۱ ح .  
 ابن داور نادان ( یکی از نسخه بدلهای  
 یزدان بن یزدان - اسم مزبور نیز دیده شده ) :  
 ۱۱۵ ح .  
 ابن دُرَید ( أبو بکر محمد بن حسن بن دُرَید  
 ابن عَناهیة بن خَیثم بعلبی آزدي ) : ۱۹۵ ،  
 ۳۰۷ ، ۳۱۹ ، ۳۲۸ ، ۳۴۷ م ، ۳۴۸ ، ۳۹۴ ،  
 ۴۰۱ ، ۴۲۴ .  
 ابن دیمان : ۲۱ ، ۲۶ ، ۱۲۹ ، ۱۳۲ ،  
 ۱۴۴ ، ۲۰۰ ، ۲۰۳ .  
 ابن فند : ۱۱۲ .  
 ابن الراوندي : ۳۰۹ ، ۴۲۵ ، ۴۳۲ ، ۴۶۳ .  
 ابن رُسته ( أبو علی أحمد بن عمر معروف  
 بابن رُسته ) : ۲۴۷ ح ، ۳۴۵ .

- ابن زیاد: ١٤٣ .  
 ابن الساعي: ر.ك. تاج الدين أبو الحسن علي ...  
 ابن السوداء: ٤٠٥ .  
 ابن سيابة: ر.ك. إبراهيم بن سيابة .  
 ابن سيده (أبو الحسن علي بن إسماعيل أندلسي): ٣٧٩ م .  
 ابن سينا: ٢٧١ ، ٣٧٢ م ، ٣٧٣ ، ٣٧٤ .  
 ابن شاذكر الكتبي: ١٢٨ ح .  
 ابن شبة: ١٩٦ .  
 ابن التحفة (أبو الوليد عبد الدين محمد بن محمد بن محمود بن التختفزين الدين الحلبي الحنفي): ٢٩٦ م .  
 ابن شهر آشوب: ٣٩٨ ح .  
 ابن الصلاح: ٤٦٧ .  
 ابن طالوت: ١٦٣ ، ٢٨٩ .  
 ابن القفطلي: ٤٠٣ .  
 ابن عائشة: ٣٤٨ .  
 ابن عامر الحكيم: ر.ك. عامر بن عامر البصري .  
 ابن عباس: ٣٤٠ ، ٤٣٤ ، ٤٦٧ ، ٤٦٨ م .  
 ابن عبد ربه (أبو عمرو أحمد بن عبد ربه بن حبيب بن حدير بن سالم القرطبي الأندلسي المالكي): ٤٣٩ م .  
 ابن عبد الرحيم: ٢١٨ ح م .  
 ابن عبري (ابن العبري): ٥٢ ، ٢٧٠ م .  
 ابن العربي: ٢٧٢ .  
 ابن عمر: ٤٣٥ .  
 ابن فارس: ٤٦٣ .  
 ابن فضل: ٢٥١ .  
 ابن الفقيه: ٤٤٤ م .  
 ابن فورجة: ٣٥٧ ، ٣٥٩ .  
 ابن القارح (أبو الحسن علي بن منصور بن طالب حلبي ملقب بدوخله معروف بابن القارح): ٢١٨ م ، ٢٢٢ ، ٢٢٥ ح .  
 ابن قتيبة: ٥٩ ، ٩١ ح ، ١٠١ م .  
 ١٤٢ ، ٢٠٢ ، ٤٤٧ ح ، ٢٩٣ ، ٤٣٩ ح .  
 ابن قسيم الجوزية: ٤٦٠ م .  
 ابن كبر: ٤٥٦ م .  
 ابن كثير القرشي: ٢٩٢ م .  
 ابن كمال باشا: ٣٠٦ ، ٣١٥ ح .  
 ابن مسعود: ٤٦٩ .  
 ابن المعتز (أبو العباس عبد الله بن المعتز بن المتوكل بن المعتصم بن هارون الرشيد): ٤٣٦ م .  
 ابن المقفع (ابن مقفع - عبد الله ...): ٢٠ ، ٢٩٦ م .  
 ٧٧ م ، ٨١ م ، ١٣٢ ، ١٣٨ ، ١٨٣ ، ١٩٤ م .  
 ١٩٦ م ، ٢١٣ ، ٢٧٠ م ، ٥٢٣ .  
 ابن مناذر: ١٤٣ .  
 ابن الموصلي: ٤٦٠ .  
 ابن مهوريه: ١٩٥ ، ١٩٧ .  
 ابن ثباتة: ٢٨٦ م .

- ابن التديم ( أبو الفرج محمد بن إسحق  
ابن أبي يعقوب التديم الوراق البغدادي ) :  
٥٠٠، ٢٠٠، ٢١٠، ٣١٠، ٣٢٠، ٤٣٠، ٥٢٠، ٥٥٠  
٥٨، ٥٠، ٥٠، ٧٦، ٩٢، ١٢٨، ١٤٩، ١٦٩  
ح ٢٨٩ .  
ابن نهى ( = حماد عجرد ) : ح ٢٩١، ح ٣٣٥، و  
ر. ك. حماد عجرد .  
ابن نهيا ( ظاهراً همان ابن نهى يعنى حماد  
عجرد است، لذا بدو اسم مذکور نیز رجوع  
شود ) : ٢٩١ .  
ابن نهيك : ٢٩١، ٣٦١، ٤٢٦ .  
ابن وحشية : ٢٥٠ .  
ابن الوردی ( أبو حصص زين الدين عمر بن  
مظفر بن عمر بن محمد ... ) : ٢٢٧٩ .  
ابن يوسف شيرازی : ح ٣٢٠ .  
ابن يونس القندريّ الدمشقيّ : ر. ك. غيلان  
دمشقيّ .  
أبو إبراهيم إسماعيل بن محمد المسمليّ :  
٤٨٩ .  
أبو أحمد : ٣٦٠ .  
أبو أحمد بن عديّ : ٤٢٢ .  
أبو إسحق : ٨٨ .  
أبو إسحق : ٣١٤ .  
أبو إسحق الإسفراينيّ : ٤٦٧ .  
أبو إسحق الطالحيّ : ١٤١، ١٩٣ .  
أبو إسحق المروزيّ : ٤٦٧ .  
أبو إسحق إبراهيم بن محمد فارسيّ إسطخريّ  
ر. ك. إسطخريّ .  
أبو إسحق التميميّ : ٣٧٦ .  
أبو أيوب المدنيّ : ١٩٨ .  
أبي برزاه ( بقول ابن التديم نام جدّ هاني  
است ) : ١٤٩، ٥٠ .  
أبو البركات ( معروف بابن كبير ) ر. ك.  
ابن كبير .  
أبو بشر ( وبقوليّ أبو الحسن ) عمرو بن عثمان  
ابن قنبره معروف به سيويه : ر. ك.  
سيويه .  
أبو البقاء العكبريّ : ٣٥٨ .  
أبو بكر ( خليفة ييغمبر ) ٢٢٣، ٣٤٨، ٣٤٩  
٤٠٥، ٤٠٦ .  
أبو بكر ( ظ. از علماء لغت است ) ٣٤٧،  
٣٩٤ .  
أبو بكر أحمد بن عليّ بن ثابت بن أحمد بن  
مهديّ معروف بخطيب بغداديّ : ر. ك.  
خطيب بغداديّ .  
أبو بكر أحمد بن عليّ الخطيب : ر. ك.  
خطيب بغداديّ .  
أبو بكر أحمد بن محمد بن إسحق بن إبراهيم  
همدانيّ معروف بابن الفقيه : ر. ك. ابن الفقيه  
أبو بكر الجصاص : ٤١٣ .

- أبو بكر محمد بن أحمد بن حمدان بن عازم (و بنا بثبت اللباب في تهذيب الأنساب : «غارم» البخاري الأزدي : ٢٤٥-٢٤٦ . ٢٦٥ .
- أبو بكر محمد بن حسن بن دُرَيْد بن عتاهية ابن خيثم بعمري أزدي معروف بابن دُرَيْد : ر.ك. ابن دُرَيْد .
- أبو بكر محمد بن القليب الباقلائي : ٤٤٥ .
- أبو بكر محمد بن زكرياء الرازي : ر.ك. محمد بن زكرياء الرازي .
- أبو بكر محمد بن يحيى بن عبد الله بن عباس ابن محمد بن سولتكن : ر.ك. سولي شطر نجى .
- أبو ثور : ٣٦٧ .
- أبو الجبار : ٢٠٢ .
- أبو جعفر : ٤٣٨ .
- أبو جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن خالد طبري آملی : ر.ك. طبري .
- أبو جعفر محمد بن حبیب بن أمّتين عمرو الهاشمي البغدادي : ر.ك. محمد بن حبیب بغدادی .
- أبو جعفر محمد بن سليمان (عامل منصور در كوفه) : ر.ك. محمد بن سليمان .
- أبو جعفر المنصور (خليفة عباسي) : ١٥٩ .
- ٥٢٣ . و.ر.ك. منصور .
- أبو حاتم أحمد بن حمدان بن أحمد الوراساني [يا الوراساني] : ١١٩ ح . و.ر.ك. بأبو حاتم رازی .
- أبو حاتم رازی : ١١٩ م . ٢٥٧ . ٢٦٩ .
- أبو حاتم (ظاهرأ أبو حاتم سجستاني لغوی معروف آنى الذکر مقصود میباشد) : ٣١٨ م . ٣٢٨ م . ٣٤٧ م . ٣٩٤ م . ٤٢٤ م .
- أبو حاتم السجستاني : ٣٤١ .
- أبو العارث محمد بن أحمد بن فرغون : ٤٨١ ح .
- أبو حامد محمد بن محمد الغزالي : ٣٩٣ م .
- أبو حذيفة واصل بن عطاء : ر.ك. واصل ابن عطاء .
- أبو الحسن الدرهمي : ١٥٩ .
- أبو الحسن عبيد الله بن أحمد المتي : ١٧٩ ح .
- أبو الحسن عز الدين علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد شيباني معروف بابن الأثير الجزري : ر.ك. ابن الأثير ...
- أبو الحسن (علي بن أبي طالب) : ر.ك. علي ابن أبي طالب .
- أبو الحسن علي بن أبي علي محمد بن سالم التغلبي الفقيه الأملی الملقب بسيف الدين

الآبدي ( مؤلف أبكار الأفكار في علم الكلام ) : ٣٠٧ ، ٣١١ ، ٣١٤ ، ٤١٨ .

أبو الحسن علي بن اسمعيل بصرى أشعري:  
- ١٣١٠٢ -

أبو الحسن علي بن إسماعيل أندلسي معروف  
بأبي سمدة : ز. ك. أبو سمدة .

أبو الحسن علي بن الحسين بن علي بن عبد الله  
الهاشمي المصمودي : ر.ك. مصمودي .

أبو الحسن علي بن محمد الشافعي: ر.ك.  
الشافعي (أبو الحسن علي بن محمد).

أبو الحسن علي بن الخليل : ر.ك. علي بن  
الخليل .

أبو الحسن علي بن منصور بن طالب حلبى  
ملقب بدوخلة معروف بابن القارح برك.

أبو الحسن علي بن موسى الرضا : ر.ك.

أبو الحسن الثوري: ٣٦٧.

أبو الحسين عبد الرحيم بن محمد بن عثمان  
الخطاط المعتزلي: ١٠٦.

أبو الحين محمد بن أحمد الملقب: ١٤٧.  
١٤٨.

أبو حفص زين الدين عمر بن مظفر بن عمر

ابن محمد بن أبي الفوارس بن علي شافعي  
معروف بابن الوردی ر.ك. بابن الوردی .

أبو حفص الحَدَّاد : ١١٢ م .  
أبو حنيفة (نعمان بن ثابت) : ١٩٢ ، ٣١٤ م .

٤٦٧٠٣١٥  
أبو حنيفة دسوزي: ١٠٣م.

أبو حيان التوحيدى : ٤٦١ ، ٤٦٣ م .  
أبو خالد : ١٤٧ م .

أبو الخير ناصر الدين عبد الله بن عمر بن محمد  
ابن علي معروف بمضاوي: ر.ك. بمضاوي

أبو داود: ٤٦٩ . (قاضي) .

أبوذر : ٤٧٩ م -  
أبو زحان مروفی : (محمد بن أحمد البرونی)

الخوارزمي): ٢٠٥٠٠ ح ٧٠ م ١٣١٧  
٢٢٠٢٠٢٦٢٧٢٨٢٩٣٠ ح ٤٠٥٨٠٥٤

ب (۱) ج، ۵۰ و ۲۰۰ م، ۲۰۱ ح  
 ۲۰۷ م، ۲۰۸ م، ۲۱۰ م، ۲۱۶ م، ۲۱۸ ح

٠٥٣٥ : ٥٣٤ : ٥٣٣  
٠٣٦٢ : ٣٦١ : ٣٦٠

أبو زيد ولي الدين عبدالرحمن بن محمد  
ابن محمد بن خالدون نونى حضره

انجيلي "مالكي": ر.ك. ابن خلدون .

(۱) حروف الف، ب، ج، د، هـ، و، ز، ح، ط، ی، یا، ب، بیج که در این فهرستها آمده است و یا حروف ۱۲ سیاه طبع شده اشاره به معنای تکمله میباشد.



- أبو سعيد رجاء : ١٧٨ - ١٧٩ .  
 أبو سعيد رجاء : ١٥٩ ، ١٧٨ - .  
 أبو سعيد عبد الكريم بن محمد بن أبي بكر  
 محمد تميمي سمعاني مروزي : ر.ك.  
 سمعاني .  
 أبو سعيد المانوي : ٢٤٤ .  
 أبو سعيد نشوان بن سعيد بن نشوان اليميني  
 الحميري : ٢٤٧ .  
 أبو سفيان بن حرب : ٣٣٧ م .  
 أبو سلم (كنية مطيع بن إياس) : ٤٤٣ ،  
 و ر.ك. مطيع بن إياس .  
 أبو سهل : ١٤١ ، ٣٦٠ .  
 أبو شاكر (وابن أخى أبي شاكر) : ١٦٣ .  
 أبو شاكر (مسلمة بن هاشم) : ٢٤٩ .  
 أبو شعيب القلال (وهو صغرى) : ٩٥ .  
 أبو شكور : ٥٢١ .  
 أبو الشمعق : ٩٢ ح .  
 أبو صخر حديد زباد : ٣٤٥ م .  
 أبو طالب زيات : ٢٥ ح .  
 أبو الطيب (القاضي ...) : ٢٨٢ ح .  
 أبو القليب أحمد بن الحسين بن عبد الصمد  
 الجعفي الكوفي مشهور بالمتنبى : ر.ك.  
 المتنبى .  
 أبو العالية : ١٩٣ ح .  
 أبو العباس أحمد بن عبد المؤمن بن عيسى  
 ابن موسى بن عبد المؤمن فيسي شريشي :  
 ر.ك. شريشي .  
 أبو العباس أحمد بن علي بن أحمد عبد الله  
 الشهاب بن الجمال بن أبي اليمن الفلقشندي .  
 ر.ك. الفلقشندي .  
 أبو العباس الأبراشهري : ٢١٠ .  
 أبو العباس السقاح : ١٩٨ .  
 أبو العباس بن شريح : ٤٦٢ .  
 أبو العباس شهاب الدين أحمد بن محمد بن  
 علي بن حجر المصري الهيمى القافى :  
 ر.ك. ابن حجر الهيمى .  
 أبو العباس عيسى بن عبد الرحيم : ٣٨٥ .  
 أبو العباس محمد بن يزيد بن عبد الأكر  
 أزدي بصرى معروف بمبرد : ر.ك. المبرد .  
 أبو العباس الناشي : ١٦٣ .  
 أبو عبد الله أحمد بن محمد بن هلال شيباني  
 مروزي : ر.ك. أحمد بن حنبل .  
 أبو عبد الله (إمام جعفر الصادق) : ر.ك.  
 جعفر الصادق .  
 أبو عبد الله حمزة بن الحسن الإصفهاني :  
 ر.ك. حمزة إصفهاني .  
 أبو عبد الله زكرياء بن محمد بن محمود القاضي  
 جمال الدين أبو يحيى الأنصاري القزويني :

فزاره كناني بصرى معروف به جاحظ :  
ر.ك. جاحظ .

أبو عفان الرقي : ١٠٦ .

أبو العلاء معرى ٢١٨ ح ٢٢٠ ح ٢٢٥ :  
٤٦٣ .

أبو علي (الزندبق السدي كان يكتفي  
بأبي علي) : ٨٩ .

أبو علي (الأستاذ ...) : ٣٦٧ .

أبو علي أحمد بن رسته : ر.ك. ابن رسته .

أبو علي أحمد بن محمد بن يعقوب معروف  
به مكويه : ر.ك. أبو علي مكويه .

أبو علي حسن بن هاني بن عبد الأزل بن  
صباح الحكمي : ر.ك. أبو نواس .

أبو علي بن خلاد : ٥٨ ، ٣٧٦ .

أبو علي رجا [أ] ١٦٤ ، ١٧٨ .

أبو علي سعيد : ١٦٤ .

أبو علي سينا : ر.ك. ابن سينا .

أبو علي محمد بن محمد بن علي : ١١٥ ح .

أبو علي محمد بن يوسف بن يعقوب مصري  
مؤرخ : ١٠٣ .

ر.ك. قزويني (زكريا) .

أبو عبدالله كرام : ٥٠٣ .

أبو عبدالله محمد بن إسماعيل الجعفي  
البخاري : ر.ك. بخاري .

أبو عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان بن  
قايماز شمس الدين الذهبي التركماني

الدمشقي الفارقي الشافعي : ر.ك. الذهبي .

أبو عبدالله محمد بن عمر بن حسين بن حسن  
ابن علي تيمي بكرى طبرستاني الأصل

رازي المولد ملقب بفخر الدين : ر.ك.  
فخر الدين رازي (إمام) .

أبو عبدالله (أبو محمد) مفضل بن عمر  
الجعفي : ر.ك. المفضل .

أبو عبدالله ياقوت بن عبدالله رومي حموي  
بغدادى ملقب بشهاب الدين : ر.ك.

ياقوت حموي .

أبو عبد الملك محمد بن أحمد بن يوسف  
خوارزمي : ر.ك. خوارزمي .

أبو عبيد الله (كاتب مهدي - والد صالح) :  
١٠٥ ، ٣٣٩ .

أبو عبيد الله المرزباني : ر.ك. المرزباني .

أبو عبيدة : ٢٩١ .

أبو العتاهية : ٩٢ ح ، ١٨٣ .

أبو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب بن

أبو عمرو أحمد بن عبد ربه بن حبيب بن  
حدير بن سالم القرطبي الأندلسي المالكي  
ر.ك. ابن عبد ربه .

أبو عمرو الجاحظ : ر.ك. جاحظ .

أبو عمرو [ ر. بقولي أبو يحيى ] حماد بن  
عمر بن يونس بن كليث كوفي [ ر. بقولي  
واسطي ] معروف به حماد عجرد : ر.ك.  
حماد عجرد .

أبو عيسى [ الوراق ] : ١١٢٠ هـ : ١١٣٠ هـ  
١٦٣ : ٢٦٦ : ٣٢٢ .

أبو الفول التهلي : ١٩٥ .

أبو الفتح محمد بن أبي القاسم عبد الكريم بن  
أبي بكر أحمد شهرستاني : ر.ك. شهرستاني .  
أبو الفتح شهاب الدين يحيى بن حبش بن  
أميرك سهروردي : ر.ك. سهروردي .

أبو الفداء (عماد الدين أبو الفداء إسميل  
ابن علي بن محمود بن محمد بن عمر بن  
شاهنشاه بن أيوب شافعي صاحب حماة) :

٥٢٧ هـ .

أبو الفرج (جلال الدين) عبد الرحمن بن  
أبي الحسن علي بن محمد بن علي بن عبيد الله  
ابن عبد الله بن حماد بن أحمد بن محمد بن جعفر  
الجوزي ... القرشي التميمي البكري  
البغدادي : ٥٢ هـ : ٢٥٥ هـ : ٣٩٧ هـ : ٤٦٣ هـ .

أبو الفرج إصفهاني (علي بن الحسين بن  
محمد بن أحمد بن أحمد بن الهيثم بن  
الحكم بن العاص بن أمية بن عبد شمس بن  
عبد مناف قرشي أموي إصفهاني) : ١٣٧ هـ  
٤٢٠ : ٤٢٢ .

أبو الفرج محمد بن إسحق بن أبي يعقوب  
التديم الوراق البغدادي : ر.ك. ابن التديم .  
أبو الفضل أحمد بن محمد بن أحمد بن  
إبراهيم نيسابوري ميداني : ر.ك. ميداني .  
أبو الفضل الأزدي : ٤٢١ .

أبو الفضل البصري (مولى لأسد) : ر.ك.  
صالح بن عبد القدوس .

أبو الفضل بن طاهر : ٤٢٢ .  
أبو الفضل بن عبد الرحمن بن الكمال أبي  
بكر جلال الدين السيوطي : ر.ك. السيوطي .  
أبو الفضل المالكي السعدي : ٣١٦ هـ .

أبو الفيض محمد بن محمد بن عبد الرزاق  
الشهرستاني  
الشهرستاني  
الزبيدي الحنفي : ر.ك. مرضي الزبيدي  
(الزبيدي) ...

أبو القاسم البلخي (شيخ ابن أبي الحديد) :  
٢٦٦ .

أبو القاسم حسن بن بشر بن يحيى الآمدي :  
٤٤٣ هـ .

أبو القاسم حسين بن محمد بن محمد معروف

الثعالبي التيسابوري: ر.ك. ثعالبي.  
أبو منصور موهوب بن أبي طاهر أحمد بن  
محمد بن الخضر مشهور بجواليقي: ر.ك.  
جواليقي.

أبو نصر اسمعيل بن حماد فارابي جرهري:  
ر.ك. جرهري.

أبو نصر عبدالله بن علي التراج الطوسي:  
٤٤٢ م.

أبو التعمان محمد بن الفضل: ٣٤٠، ٤٦٨.

أبو نواس: ٩٢ ح، ٩٣، ٩٤، ١٤٠، ١٤١.

١٨٤، ١٩٨، ٢٢١، ٢٢٣، ٢٥٠، ٢٩٤.

٣١٩، ٣٣٤ ح، ٣٣٥ م، ٣٥٤، ٣٦٣.

أبو الوليد عتب الدين محمد بن محمد بن  
عمود بن القنينة... ر.ك. ابن القنينة.

أبو الهذيل الملا ف: ١٢٢، ١٩٩ م، ٢٨١.

٣٨٧، ٤٢١.

أبو هريرة أحمد بن عبدالله بن الحسن بن

أبي العصام العدوي: ٣٨٥.

أبو حقان: ٣٦٣.

أبو هلال الديجوري: ١٥٩.

أبو يحيى الرئيس: ١٦٤.

أبو يساه: ١٧٧.

أبو يوسف: ١٨٩، ٣١٤، ٤١٣ م، ٥٤١.

٤٦٧.

براعب إصفهاني: ر.ك. راعب إصفهاني.

أبو القاسم سعد بن عبدالله بن أبي خلف  
الاشمري القتي: ٣٤٦ م.

أبو القاسم صاعد بن أحمد بن عبدالرحمن  
ابن محمد بن صاعد تغلبي: ر.ك. صاعد  
أندلسي (قاضي...).

أبو القاسم علي بن طاهر بن أحمد بن حسين  
ابن موسى الحسيني معروف بسيد مرتضى:  
ر.ك. سيد مرتضى.

أبو القاسم محمد بن علي نصيب موصلي  
مروف بابن حوقل: ر.ك. ابن حوقل  
أبو القاسم المرافي: ٤٦١.

أبو قلابه: ٣٥٤، ٣٦٣ م.

أبو الليث: ٣١٣ م.

أبو محمد: ٢٣٦.

أبو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة الديشوري:  
ر.ك. ابن قتيبة.

أبو محمد علي بن أحمد بن سعيد بن حزم:  
ر.ك. ابن حزم.

أبو محمد: ١٩٧، ٢٩٠.

أبو المظفر الاسفرايني: ٤٥٢ م.

أبو معاذ: ر.ك. بشارة بن برد.

أبو منصور البغدادي: ٤٦٧.

أبو منصور عبد الملك بن محمد بن اسماعيل

- أبی بن خلف الجمحی : ٣٣٧ .  
 أیقانوس : ١١٠٢ ح .  
 أحسانی : ر.ك. أحمد أحسانی (شیخ ...) .  
 أحمد (خانم التَّبیین) : ٥٣٣ .  
 أحمد بن إبراهیم بن إسماعیل الکاتب :  
 ١٤٠ ، ١٩٣ ، ١٩٨ .  
 أحمد أحسانی (شیخ ...) : ٢٤ .  
 أحمد بن إسمعیل البزیدي : ٣٨٦ .  
 أحمد أفشار شیرازی : ٥٥ ، ٥٦ .  
 أحمد تیمور : ٨٤ ح .  
 أحمد بن الحارث النخّاز : ١٤٢ .  
 أحمد حایط : ٥٠٣ .  
 أحمد بن الحسین بن علی بن أحمد بن محمد  
 ابن عبد الملك ، أبو طالب زینات : ر.ك.  
 أبو طالب زینات .  
 أحمد بن محمد بن حنبل التَّیْبانی  
 المروزی ، معروف بابن حنبل : ٣٣٦ م .  
 ٤٣٤ ، ٤٦٧ ، ٤٧٣ م .  
 أحمد بن خلّاد : ١٩٧ .  
 أحمد بن داعی : ٤١٣ .  
 أحمد بن داود بن وشد : ر.ك. أبو حنیفة  
 دبشوری .  
 أحمد زکی باشا : ٩٧ ح ، ١٠١ ح .  
 ١٣٧ ح .  
 أحمد بن العبّاس العسکری : ١٤٢ .  
 أحمد بن عبد ربّه (أبو عمر) : ر.ك. ابن  
 عبد ربّه .  
 أحمد بن عبد الله بن سلیمان مَعْرِي : ر.ك.  
 أبو العلاء مَعْرِي .  
 أحمد بن عبید الله بن عمّار : ١٣٧ ، ١٣٨ ،  
 ١٤١ ، ٣٦٢ .  
 أحمد بن علی الفلقستندی : ر.ك.  
 الفلقستندی .  
 أحمد بن قرمط : ٤٩٣ .  
 أحمد بن کامل : ١٩٤ .  
 أحمد محمّد شاکر : ٣٩٤ ح .  
 أحمد بن محمد بن علی المقرئ القیومی  
 (مؤلف مصباح المتیر) : ٤٠٨ .  
 أحمد بن یحیی (شاید أحمد بن یحیی  
 نعلب آتی الذّکر باشد) : ٤٠٤ .  
 أحمد بن یحیی نعلب (الإمام نعلب) :  
 ١٤٠ ، ١٩٦ ، ٣١٣ .  
 أحمد بن یحیی بن المرّاضی ، المهدي  
 لدين الله : ٣٨ ح ، ٧٦ ح ، ٢٩٩ م .  
 أحمد بن یحیی الثّجوي : ١٩٥ .  
 أحوس بن محمد أنصاري : ١٤٣ ح .  
 الأَخفش : ٢٥٠ م .  
 الأَخفش : ١٩٦ .

- آخنوخ : ۶ .  
 آدا ( مبلغ مانوی ) : ۴ ، ۱۱ ح م .  
 آدریان : ۲۰۳ ح .  
 آدریاد : ۲۸۸ م .  
 آدریان : ۲۰۳ ح .  
 آدریس : ۳۱۲ .  
 آدوارد براون : ۳۲ ح ، ۵۲۵ ح .  
 آدوارد سخائو ( E. Sachau ) : ر . ک .  
 ساخائو .  
 آدی شیر ( آرشوگ ) : ۳۰۸ ح .  
 آذربان : ۲۰۵ .  
 آردشیر [ بابکان ] : ۷ م ، ۸ م ، ۳۳ ب ،  
 ج م ، ۵ م ، ۷ م ، ۱۶۷ ح م ، ۱۶۷ ط .  
 ۲۰۳ م ، ۲۰۵ م ، ۳۵۸ ، ۲۷۹ ، ۵۳۴ .  
 آردران : ۵ ، ۱۰ ، ۱۲ ، ۲۰۳ م .  
 آرسطاطالیس : ۲۳۷ ، ۲۳۸ م ، ر . ک . آرسطو  
 و آرسطو طالیس .  
 آرسطو : ۴۷۱ و ر . ک . آرسطاطالیس . و  
 آرسطو طالیس .  
 آرسطو طالیس : ۲۰۶ ، ۲۱۶ و ر . ک .  
 آرسطو و آرسطاطالیس .  
 آرشلاوس : ۴۵۴ .  
 آرمیا ( حکیم ) : ۲۵ .  
 آروی | بنت یعقوب بن الفضل : ۱۱۶ .
- آزداپادار : ۱۴۷ .  
 الأزدی : ر . ک . جریر بن حازم .  
 أسامة : ۴۶۸ .  
 استون رونسیمان ( Steven Runciman ) :  
 ۳۶ .  
 إسحق [ ظاهراً إسحق بن راهویه ] : ۴۶۷ .  
 إسحق بن خلف : ۱۶۳ .  
 إسحق بن راهویه : ۴۶۷ .  
 إسحق بن طالوت : ۹۷ .  
 إسحق بن الفضل : ۱۱۶ م .  
 إسحق الموصلی : ۲۶۱ .  
 إسخریوطی : ر . ک . یهودای إسخریوطی .  
 أسد ( شاید أسد بن خزيمة ، که یکی از  
 اجداد جاهلی است ، مقصود باشد ) : ۳۸۷ .  
 أسدی طوسی : ۴۸۷ م ، ۵۲۰ .  
 اسطفانوس : ۳۸۳ .  
 اسفاسیانوس : ۶۸۰ م .  
 الاسفرائینی ( أبو المظفر ) : ۴۵۲ م .  
 اسکندر [ کبیر ] : ۲۶ ، ۲۹ ، ۳۳ م .  
 ۵۳۴ م ، الاسکندر نیز دیده شود .  
 اسکندر از یلیف : ۳۵۰ ح .  
 اسمعیل بن علی بن محمود بن محمد بن  
 عمر بن شاهنشاه بن ایوب شافعی صاحب  
 حماة ( عماد الدین ) : ر . ک . أبو الفداء .

- اسمعیل بن یونس [التیمی] : ۱۴۲، ۱۴۱.  
 الاسمعیلی : ۴۶۹.  
 الأسود بن زید العنسی : ۱۹۱.  
 اشعری : ر.ک. أبو الحسن علی بن اسمعیل  
 بصری .  
 اشعری : ر.ک. أبو القاسم - محمد بن عبدالله  
 ابن ابی خلف ...  
 اشقلون : ۲۵.  
 الاثناندانی : ۱۹۵.  
 أسنخ : ۹۴.  
 اسطخری : ۳۵۵.  
 اسمعی : ۵۲۹.  
 اعتماد السلطنة (علیفلی میرزا) : ۵۳۲.  
 افرید : ۳۲۹.  
 افریم : ۲.  
 افلاطون : ۵۷، ۶۱، ۲۱۳، ۲۳۷.  
 اقبال [عباس اقبال آشتیانی] : ۳۴۶.  
 ۳۹۸ ح، ۴۰۳ ح، ۴۲۲ ح، ۴۳۷ ح، ۴۳۷ ح، ۵۲۰ ح، ۵۳۲ ح.  
 اکوست مولر : ۲۶۸ ح.  
 الإسکندر : ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۸۳ (اسکندر  
 نیز دیده شود).  
 الباس : ح.  
 امام الحرمین الجعوشی : ۳۸۸.  
 امام فخر الدین الرازی : ر.ک. فخر الدین  
 الرازی .
- امام بابلی : ۲۰.  
 امرء القیس بن الطحان : ۲۶۸ ح.  
 امشاسپندان : ۳۷۳.  
 أمير المؤمنين (علی ع) : ر.ک. علی بن  
 ابی طالب .  
 انس بن مالک : ۳۴۸.  
 أنسلین : یا . یب .  
 أنوش : ۵۷.  
 أنوشیروان (کسری) : ۱۱۴، ۱۳۴، ۱۸۱،  
 ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۹۵، ۳۰۷، ۴۹۸.  
 اوناخیم (بقولی نام مادر هانی است -  
 الفهرست) : ۱۰۵، ۵.  
 اونیکیوس | Eutychius | (= سمید  
 بن بطریق معروف بابن بطریق) : ر.ک.  
 ابن بطریق .  
 اودیوس (أسقف اوزالوم) : ۲.  
 اورامیس (مادر هانی - الفهرست) : ۵.  
 اورلندیوس (قبصر) : ۲۷۱.  
 اورشلمی (سیریل) : ر.ک. سیریل اورشلمی .  
 اورمزد بن شابور بن اردشیر بن ساسان : ۵۲۲.  
 اوژن تیسران (Mgr. Eugène Tisserant)  
 ۴۵۶ ح .  
 اوشیدز (نقب عامر بن عامر بصری) : ۲۷۷ ح.  
 اوموفور (Omoplor) : ۴۰، ۴۱ .  
 اوهر مزد : ۳۹، ۵۴.

- اهرمان : ۳۰۸ و ر.ك. اهرمن .  
 اهرمن : ۱۶۰ ، ۲۹۷ ، ۳۰۸ ح ، ۳۲۵ ،  
 ۲۱۶ ، ۲۶۲ ، ۲۷۰ ، ۲۷۲ ، ۲۷۵ ، ۲۸۲ ،  
 ۴۸۹ ، ۵۰۲ ، ۵۳۱ .  
 ایاس بن مطیع ( ظ . مطیع بن ایاس ) :  
 ۳۸۸ و ر.ك. مطیع بن ایاس .  
 ایشن ( Ischen ) : ۲ ،  
 ایرخان : ۱۲۹ .  
 ایساك ( إسحق ) دوبوسوبر ( Isaac de  
 Beausobre ) : ر.ك. بوسوبر .  
 ای سفیر : ۶۱ .  
 ای آمیر ( پسر خدا ) : ۶۱ .  
 ابلزه لیحن شیشیر : ۳۳۷ ح .  
 ایسا بوس : ۱۷ .  
 آیوب ( السخنیانی ) ( از رجال سند و رواه  
 است ) : ۳۲۰ ، ۳۴۱ ، ۴۶۸ .  
 باب  
 بابك ( خرمی ) : ۳۴۲ ، ۴۰۸ ،  
 البابی ( مانی ... ) : ۴۷۱ .  
 باربیه دومینار ( Barbier de Meynard ) :  
 ۱۲۸ ح .  
 بارتلد ( N. Bartold ) : ۴۸۱ ح .  
 بارديسان : ۲۰۴ ، ۱۶۴ ، ۱۵۱ ، ۳۰۰ ، ۲۹۰ ،  
 ۳۶۶ و ر.ك. ابن ديسان .  
 بازسیموس : ۲۵ ، ۶۰ .  
 البار قلیط روح القدس : ۳۵۲ ، ۵۵۲ و  
 ر.ك. یاز قلیط و البار قلیط .  
 بازكشی : ۲ ، ۳۰ ، ۲۱ ، ۲۳ ، ۵۵۰ .  
 باز نوح : ۱۲ و ر.ك. نوح زادك .  
 باز یلیدس [ Basilides ] : ۳۰ ، ۳۵ ، ۴۷ ،  
 ۵۷ .  
 باسیدیو : ۲۱۵ .  
 الباقر : ر.ك. محمد الباقر | إمام محمد  
 الباقر |  
 بان : ۴۰ و ر.ك. البناء الكبير .  
 باور ( Baur ) : ۳ .  
 بت : ۱۱ ، ۱۲ .  
 البخاری ( بخاری ) : ۳۲۰ ، ۳۲۱ ، ۴۶۷ ،  
 ۴۶۸ ، ۴۷۲ ، ۴۷۳ .  
 بدرالدین أبو الفتح عبدالرحیم بن عبدالرحمن  
 أحمد العبادي العباسي القاهري  
 الإسلامبولي : ر.ك. عبدالرحیم بن  
 عبدالرحمن بن أحمد العباسي .  
 بدقلس : ۳۵۱ .  
 بدوه : ۴۹۲ .  
 بدوی : ر.ك. عبدالرحمن بدوی .  
 بدهودن بن شدهودن : ۲۱۴ .  
 بدیع الزمان فروزانفر : ۲۴۵ ح ، ۴۸۷ ح .  
 برانوش : ۴۸۲ ح .  
 براهم : ۲۱۴ .  
 بردان فزار : ۱۱۵ ح ، ر.ك. یزدان بن



- بادان .  
 بردوروس (معروف به "طربسوس") :  
 ۳۵۱ م.  
 برزویه : ۲۱۳ .  
 بر فریاد : ۱۷۰ ، ۱۵۵ ، ۵۹ .  
 بر "لعم" : ۶۱ .  
 البر نحتی (؟) : ۲۸۷ .  
 بروخیم : ۴۸۲ م.  
 برهانیا (حکیم ...) : ۲۵ .  
 بزرجمهر : ۴۹۸ .  
 بزرجمهر : ۱۷۳ ، ۱۵۹ .  
 بقار بن برد | الأعمی | : ۹۱ ح ۹۲ ،  
 ۱۹۴ ، ۱۹۳ ، ۱۸۳ ، ۱۶۳ ، ۱۹۴ ،  
 ۱۹۵ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳ ،  
 ۲۲۶ ، ۲۶۷ ، ۲۶۹ ، ۲۷۵ ، ۲۷۹ ، ۲۸۱ ،  
 ۲۹۰ ، ۲۹۱ م ، ۲۹۳ م ، ۲۹۶ ، ۳۶۰ م ،  
 ۳۶۱ ، ۳۶۲ م ، ۳۶۳ ، ۳۸۶ م ، ۴۲۰ م ،  
 ۴۲۱ م ، ۴۲۵ ، ۴۲۶ م .  
 بشر حافی : ۳۸۵ ح .  
 بصرای : ر.ك. تیتوس بصرای .  
 بطرس البستانی : ۳۵۶ ح .  
 بطرس رئیس الحواریون (؟) : ۱۲۵ .  
 البغدادی : ر.ك. محمد بن حبیب ...  
 البقلی : ۱۳۸ .  
 بکری : ر.ك. إصطخری .
- بلامس : ۲۰۱ ، ۳۰۴ ح .  
 بلعمی : ر.ك. أبوعلی محمد بن محمد بلعمی .  
 بلوشه : ۳۳۵ ح ، ۵۰۵ ح ، ۵۱۷ ح .  
 البقاء الکبیر : ۱۶۰ ، ر.ك. بان .  
 بنبت القاطی : ۲۲۰ ح .  
 بنداری | البنداری | : ۴۸۲ ح ، ۴۸۵ ح .  
 بنوبست (E. Benvenist) : ۳۱ ، پیج .  
 بودا : ۴۵ ، ۵۷ ، ۶۱ .  
 بودای نورمانوی : الف .  
 بود کیت (F.C. Burkitt) : ۳۰ ، ۴۷ .  
 بوزرجمهر : ۲۵۲ ، ر.ك. بزرجمهر .  
 بوسوبر (Beausobre) : ۳ ، ۷ ح ۱۶ .  
 بوسه | Bousset | : ۳۰ ح .  
 بوشکور : ۴۸۸ .  
 بوقو خان : ۵۱۷ ح ، ۵۱۸ .  
 بوکو | بابوگوک | (اسم خاقان مملکت  
 ایغور) : ۱۹ م .  
 بولس : ۴۷ ، ۲۳۴ م .  
 بهرام (ظاهرأ بهرام سوم) : ۱۷ .  
 بهرام بن بهرام : ۱۷ ، ۱۲۳ م ، ۲۲۷ م ،  
 ۲۳۲ ، ۲۳۴ م .  
 بهرامین بهرام بن بهرام بن هرمز : ۴۹۶ م .  
 بهرامین سابور : ۱۵۹ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸ .  
 بهرامین هرمز | بن شاپور (سابو) = بهرام  
 اول : [ ۱۱ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۲۱ ،



- تشودرت سورباتی (Théodore) : ۲ .  
 تشودرتوس : ۱۱ ح .  
 تشودوسیوس : ۱۸ .  
 ندوس | الکبیر | : ۱۳۴ .  
 التفتازانی (عبدالذین مسعود بن عمر بن عبدالله) : ۳۰۹ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ ح ، ۳۱۲ ، ۳۱۴ .  
 نقشبست (اسم مادرمانی بنابر ماخذ سورباتی) : ۶۱ ، ۷ .  
 ۵ ح .  
 تقی الدین أبو العباس أحمد بن عبدالحلیم الحنبلی الحسراتی الدمشقی : ر.ک .  
 ابن نیمیه .  
 تقی الدین أبو العباس أحمد بن علی بن عبد القادر بن محمد حسینی عبیدی بعلبکی : ر.ک .  
 مقرزی .  
 تقی زاده : ر.ک . حسن تقی زاده (سید...) .  
 تلامس : ۳۰۴ ح .  
 تمیم بن بحر المطوعی : ۲۶۲ .  
 تنوخی : ر.ک . أبو علی المحتسب بن ابی القاسم علی بن محمد بن ابی الفهم دلود بن ابراهیم ابن نمیم تنوخی .  
 التوحیدی : ر.ک . أبو حیان علی بن محمد ابن العباس ...  
 تور آندره (Tor Andrae) : ۷ ح ، ۵۹۰ .  
 توت (یا توتیم : توتامان ، ملک وحی آور که در ۱۲ سالگی پرمانی ظاهر شد) : ۷ ، ۵۵ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۶۷ .  
 توما (اسم یکی از تلامذهرمانی) : ۳۸۲ م .  
 توما (أسقف مرعش ، که مانویان او را ۲۲ سال حبس کردند اندو عذاب داده) : ۵۵۳ .  
 توماس | = توت = ، بعقیده بعضی از محققین : ۶۱ ، ۷ .  
 توماس (یکی از تلامذهرمانی) : ۱۱ ح ، ۳۱۱ م .  
 التهانوی (محمد علی بن علی بن محمد حامد ابن محمد سابر فاروقی نهانوی هندی) : ۴۷۴ ، ۴۷۵ ح ، ۵۳۱ .  
 تیتوس بصرای (Titus de Bostra) : ۸ .  
 نیمیتوس : ط .  
 ث  
 ثعالبی (أبو منصور عبدالملك بن محمد بن إسماعیل الثعالبی) : ۱۸۲ ، ۱۸۳ .  
 ثعلب (أحمد بن یحیی) : ۱۹۶ ، ۳۰۷ ، ۳۱۰ ، ۳۱۹ ، ۳۳۱ م ، ۳۴۱ ، ۳۹۴ .  
 ۴۰۸ ، ۴۲۱ .  
 ثعلبة : ۳۹۴ ح .  
 الثقفی : ۱۴۱ .  
 نعامه | بن اشرس التمیمی | : ۱۱۳ م .

- الجرجاني : ر. لک. السيد الشريف ... ٥٠٣٠٣٠٥١١٨٩٠١٣٢  
نورین بريد : ١٩٤٤.  
القدوري : ر. لک. أبو الحسين القدوري .  
تبه و فارس (بظريه الا سكتدرية) : ١٢٤٤.  
٣٥٢  
جعفر بن أبي جعفر | العنبري : ٤٢٣ .  
جعفر أحمري : ٥٤٤١ .  
جعفر بن حرب : ١٨٩ .  
جعفر بن سليمان : ١٩٦ .  
جعفر بن مبشر : ٥٠٣٠١٨٩ .  
جعفر بن محمد الصادق (الإمام أبو عبد الله) :  
٧٢ : ٧٦٠ ح ١٩٠٠ : ٢٠١ ح ٣٣١ ،  
٣٢٧ : ٣٩٨ ، ٣٩٩ : ٤٠٠ ، ٤١٠ :  
جعفر بن يحيى | البرمكي : ٧٦ ح .  
٩٢ ح .  
جفري (A. Jeffery) : ٦ ح .  
جكسون (Jackson) : ٢٣ : ٤١ ح .  
٥٦ : ٦٠ .  
جلال الدين طهراني (سيد ...) : ٤٨١ ح .  
جلال الدين عبد الرحمن السيوطي : ر. لک.  
السيوطي (جلال الدين عبد الرحمن ...) .  
جمال الدين أبو بكر (با أبو عبد الله) محمد  
ابن محمد بن محمد بن حسن بن أبي حسن  
ابن صالح بن يحيى بن ظاهر بن محمد بن
- جابر بن حبان (أبو موسى جابر بن حبان  
بن عبد الله كوفي معروف بدوفي) : ٧٦ .  
جاء حفد (أبو عثمان عمرو بن بحر من محبوب  
ابن فزاره كناني بصري) : ١٧٠ : ٢٠٠ ، ٥٤  
٥٥ : ٨٤ ، ٩٢ ح ٩٧ : ٩٨ ، ٩٩ .  
١٠٠ : ١١٣ ، ١٨٤ : ١٩٤ ح ١٩٧ .  
٢١٦ : ٢٢٧ ، ٢٨٨ : ٢٩٢ ،  
٣٣٤ ح ٣٣٩ : ٣٥٤ ، ٣٦٠ : ٣٦٣ ح .  
٤٢١ : ٤٣٩ ح .  
جامعسب : ٣٧ .  
جامعسف : ٢٥٢ .  
جاويدان : ٥٠٩ .  
جبرئيل (= كابريل = ملك معروف) :  
٢٥ : ٦٠ ، ٦٢ .  
جبرئيل | جبرائيل | بن نوح النعماني :  
١٣ : ١٧ ، ٢٠٥ : ٥٣٤ .  
الجيهازي (أحمد بن أحمد) | غلام الجيهازي :  
١٦٣ .  
جرباين بدنياين برطانياين غالاتيا : ٢٥ .

- الخطيب عبدالرحيم بن ثبابة ، فارقي  
الأمان ، مصرى : ر.ك. ابن ثبابة .
- جمال الدين أبو الفضل محمدين جلال الدين  
أبو العزّ مكرم بن لجيب الدين أبو الحسن  
على بن أحمد بن أبي القاسم بن حبة  
ابن منظور أنصاري مصرى معروف به  
ابن منظور : ٤٥٤ : م.
- جمال الدين أحمد بن يوسف بن مظهر حلي  
معروف ، علامه : ر.ك. علامه حلي .
- جمال الدين أبو الفرج عبدالرحمن  
ابن الجوزي : ر.ك. أبو الفرج عبدالرحمن  
ابن الجوزي .
- جمال الدين علي بن محمد الدستجرداني :  
٢٥٢ : ح .
- جمال الدين محمدين عمر بن خالد فرشي :  
٣٦٩ : ح .
- جبل بن محفوظ المهلبى : ٩٢ : م ١٩٤٠ .
- الجنيدي : ٣٦٧ .
- الجوالقي : أبو منصور موهوب ... :  
٣٩٤ : م ٢٢٤ .
- جوهرى (الجوهرى) = أبو نصر اسمعيل بن  
حقاد فارابى : ... : ٣٠٩ ، ٣١٠ ، ٣١٨ ، ٣٢٨ .
- ٣٣١ ، ٣٤١ ، ٣٦٩ ، ٤٠٤ : م ٥٢٠ : ح .
- الجوهرى : ر.ك. حسين بن علي الجوهرى
- الجهجاه : ٤٤١ : م .
- الجهشيارى (أبو عبدالله محمدين عبدوس ...) :  
١٢٧ : م .
- الجهنم بن صفوان : ٢٨٩ .
- الجبلاي : ر.ك. عبد الكريم بن ابراهيم  
الجبلاي .
- الجبهانى : ١٦٣ : ح .
- ج  
چنگز خان : ٥١٦ ، ٥١٨ .
- چلبى (حسن ...) : ر.ك. حسن چلبى .
- ح  
حاجي خليفه (= مصطفي بن عبدالله كاتب  
چلبى قسطنطيني) : ٣١٦ : ح ٣١٧ .
- الحاركي (أبو جعفر محمد بن زياد) :  
١٤٣ .
- حافظ الدين الكردي : ٣١٢ ، ٣١٤ .
- الحاكم : ٣٠١ .
- حبيب بن نصر المهلبى : ٣٦٢ .
- حجاج بن يوسف (الحجاج) : ١٥٨ ، ٣٣٧ .
- حدني : ٥٠٣ .
- الحريث (الكذاب) : ٢٨٩ .
- الحريث بن عمرو : ٢٩٥ : م .
- حريش : ١٤١ : م .
- حسام الدين محمد صالح بن أحمد مازندراني :

- ر.ك. محمد صالح بن أحمد مازندرانی .  
 الحسن بن ابراهیم . ۳۰۲ .  
 الحسن بن علی بن العزیز : ۱۴۴ .  
 حسن تقی زاده ( سیّد . . . ) : ۲۱۰ ح .  
 ۳۷۴ ح .  
 حسن چلبی ( مولی حسن چلبی بن محمد  
 بن محمد شاه الفشاری الرومی الحنفی  
 معروف بملاحسن الفری ) : ۴۱۵ ح ۴۱۷ .  
 حسن التندوبی : ۹۷ ح .  
 الحسن العسکری ( الامام أبو محمد . . ) :  
 ۳۹۸ .  
 الحسن بن علی : ۱۳۸ ، ۳۶۲ .  
 حسن الکوثری : ۲۵۲ ح .  
 الحسن بن موسی : ۲۶۶ .  
 حسن بن موسی التوبختی ( أبو محمد . . ) :  
 ۳۴۶ ح .  
 الحسن بن هادی : ر.ك. أبو نواس .  
 الحسن بن یزید : ۲۹۳ .  
 الحسين بن عبد الرحمن الحلبي : ۳۸۵ .  
 الحسين بن علی عم | سیّد الشهداء | : ۳۹۸ .  
 ۴۱۰ .  
 الحسین بن علی الجهری : ۳۸۶ .  
 حسین علی محفوظ : ۳۰۶ ح ۴۳۳ ح .  
 حفص بن ابی بردة : ۴۲۰ ، ۴۲۱ .  
 حفص بن ابی ردة ( ظاهراً هما حفص ابی .  
 بردة سابق الذکراست ) : ۱۹۴ .  
 حکماء الفرس : ۴۸۱ .  
 حکمت : ر.ك. علی أسفر حکمت .  
 حکمت آل آقا : ۴۳۳ ح .  
 الحکمی : ۲۲۱ ( چون ظاهراً مقصود  
 أبو نواس است این کلمه نیز دیده شود ) .  
 الحکیم المجریطی ( مسلمة بن أحمد بن  
 قاسم بن عبد الله مجريطی قرطبی أندلسی ) :  
 ۳۷۰ م .  
 حماد : ۳۴۸ .  
 حماد بن ابی لیلی . . . ر.ك. حماد داوید .  
 حماد داوید | حماد بن ابی لیلی سابورلو  
 بقولی ميسرة ) بن مبارک بن عبید دیلمی  
 کوفی | : ۹۰ ، ۹۱ ، ۱۴۱ ، ۱۸۳ ،  
 ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۲۹۳ ، ۴۲۰ .  
 ۴۲۱ ، ۴۲۲ ح ، ۴۳۶ ، ۴۴۲ .  
 حماد بن الزیرقان | الثعوی | : ۹۰ ، ۹۱ .  
 ۱۲۱ ، ۱۲۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ .  
 ۲۸۱ ، ۲۹۳ ، ۲۹۴ ، ۴۲۱ م ، ۴۳۶ م .  
 حماد بن زید : ۳۴۰ ، ۳۴۲ ، ۴۶۸ .  
 حماد عجرد ( أبو عمرو ) بقولی أبو یحیی  
 حماد بن عمر بن یونس بن کثیر کوفی ، و  
 بقولی واسطی ، مولای بنی سواد بن عامر  
 بن صعصعة ) : ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۱۳۲ ، ۱۴۱ ،  
 ۱۴۲ ، ۱۸۳ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ .

- ۲۷۰ ، ۲۸۱ ، ۲۹۱ م ، ۲۹۳ ، ۳۸۶ م . خدیجه (زوجه یعقوب بن الفضل) : ۱۱۶ .  
 ۳۸۷ ، ۳۸۸ ، ۴۲۰ م ، ۴۲۱ م ، ۴۲۲ ح . الخرمی : ۱۳۴۲ و ر.ك. بابك خرمی .  
 ۴۲۵ ، ۴۳۶ ، ۴۴۴ . خسرو پرویز : ۱۷ و ر. .  
 حمادون (= حماد الزاویة و حماد الزیرقان  
 و حماد عجرد) : ۹۱ ح ، ۱۹۳ ، ۴۳۶ .  
 حمدان بن غار الزندی : ۲۶۵ .  
 حمدالله مستوفی (قرطبی) : ۵۲۲ ، ۵۲۴ .  
 حمدیه : ۲۰۰ ، ۳۳۵ ، ۳۶۳ .  
 حمزه اصفهانی : (أبو عبدالله حمزه بن الحسن  
 الاصفهانی) . ۱۳۶ ، ۳۳۵ ، ۴۹۹ ، ۵۲۲ .  
 حمزه بن بیض : ۱۴۲ .  
 حمید : ۳۴۸ .  
 حمید بن محفوظ : ۹۲ ح ، ۴۲۰ ، ۴۲۱ .  
 و ر.ك. حمید بن محفوظ .  
 حواء : ۵۸ م ، ۵۹ ، ۱۵۴ ، ۱۷۰ .
- خ**
- خاقان (قaghan) اوغور : ۱۹ ح .  
 خاقان التغرغزی : ۲۶۲ .  
 خالد بن عبدالله القسری : ۲۰ ، ۱۵۸ .  
 ۱۵۹ ، ۱۶۲ ، ۱۶۳ م ، ۲۸۹ ح ، ۳۴۲ .  
 خالد بن عبدالله القسری : ۲۸۹ (چنانکه  
 در جای خود نیز گفته شده است ظاهراً  
 همان خالد بن عبدالله القسری سابق الذکر  
 میباشد) .
- دادنل : ۲۵ ، ۶۰ .  
 دارا : ۴۸۷ م ، ۵۰۲ .  
 دارا بن دارا : ۲۶۰ .  
 دانش یزدی : ۳۲۰ ، ۳۹۱ ح .  
 دلد (دیفمبر) : ۸۸ ، ۲۱۱ .  
 داود الجلیلی : ۳۰۶ ح .  
 داود بن علی | بن عبدالله بن عباس | :  
 ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۲۹۵ ، ۴۵۵ .  
 دخویه : ۱۱۴ ح .

- دعبل : ۳۴۳ ح .
- دعبل بن علی : ۲۲۹ .
- دقیانوس : ۲۹۶ .
- دقیقی : ۴۸۷ .
- دمشقی : ر.ك. محمد بن ابی طالب انصاری .
- دمشقی صوفی معروف بشیخ الزیوة (شمس الدین أبو عبدالله) .
- دمشقی : ر.ك. یوحنا دمشقی .
- دمیس یید : ۴۰ .
- دوسئوس (Dositheans) : ۳۵ .
- دهی یید : ۴۰ .
- دیدرینگ [ س. ] ( Sven Dedering ) : ۱۴۷ ح .
- دیمان : ۱۶۴ ، ۲۲۷ ، ۲۴۵ ، ۳۴۱ .
- دیماس : ۴۱۸ و ر.ك. ابن دیمان .
- دیلمی : ر.ك. محمد بن الحسن الذیلمی الیمانی .
- دین سازار : ۵۰ .
- دبتوری : ر.ك. أنوحنبغة . . . .
- دیودور : ۲ .
- دیوکلین ( Diocletianus ) : ۱۸ ح .
- دیونوسیوس ( B : دیوناسیوس ) : ۴۵۴ ح .
- ذ
- الذهبی (ذهبی) : ۲۲۷۸ ، ۴۶۳ .
- ر
- رازی : ر.ك. أبو حاتم رازی .
- رازی ( الرازی ) : ر.ك. محمد بن زکریاء ابن یحیی الرازی .
- رازی : ر.ك. فخر الدین رازی [ = أبو عبدالله ( و یقولی : أبو الفضل ) محمد بن عمر بن حسین بن حسن بن علی تیمی بکری طبرستانی الأصل رازی المولد ملقب بفخر الدین معروف بابن الخطیب ] .
- الرافعی : ۴۰۸ ، ۴۶۸ .
- راغب اصفهانی ( أبو القاسم حسین بن محمد ... ) : ۳۹۰ .
- رام راتوخ : ۵۱ .
- رامیس : ۵۰ .
- رایت ( W. Wright ) : ۳۳ ح .
- رایتنشتاین ( R. Reitzenstein ) : ۳۰ .
- ۵۶
- الریاب : ۲۲۶ .
- ربیع بن الحر بن عبدالمطلب : ۲۹۵ .
- ریاعیل : ۶۰ و ر.ك. وفائل .
- رسول الله : ۴۷۲ .
- رشتی : ر.ك. سید کاظم رشتی ( حاجی ... )
- رشدین : ۴۳۵ .
- رشن شهریزد : ۴۲ .





- ژ  
السخنیانی (ایوب) : د.ك. آیوب ...  
سدوسی : ۱۹۸۰ ، ۳۶۰ .  
سرائل : ۲۵ .  
سرایبون از تمویس  
( Serapion de Thmuis ) : ۱ .  
الترّاج ( سراج ) : د.ك. أبو نصر عبد الله  
ابن علی التّراج الطّوسی .  
سروندار : ۲۱ .  
الّری بن القباح الکوفی : ۱۹۵ ، ۲۹۱ .  
سریفثوس ( Cerinthus ) : ۳۵ .  
سعدالذین مسعودین عمر القنّازانی : د.ك.  
القنّازانی .  
سعدین عبدالرحمن الهاللی : ۲۰ ، ۲۰ .  
سعدی : ۵۰۶ ح .  
سعدی ( غلام ... ) : ۹۶ .  
السعودی : د.ك. القیخ أبو الفضل السعودی  
العالمی .  
سعیدین ابی البدر یوحنا بن عبدالمسیح :  
ح ۳۵۰ .  
سعیدین بطریق : ۱۲۴ ، د.ك. ابن بطریق .  
سعیدین سلا : ۳۶۰ .  
سعیدین مسلم : ۲۹۰ .  
السّقاح : ۳۸۷ ، ۳۸۸ ، ۵۲۳ .  
سقوسی : ۳۵۱ .
- س  
سابور | بن آردشیر (۱) بن بابک : ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۰۶ ، ۱۱۴ ، ۱۲۰ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۵۸ ، ۲۵۹ ، ۲۶۳ ، ۲۷۱ ، ۲۷۴ ، ۲۷۵ ، ۲۷۹ ، ۲۸۷ ، ۲۹۵ ، ۲۹۹ ، ۳۴۴ ، ۳۵۳ ، ۳۸۱ ، ۳۸۳ ، د.ك.  
شاپور بن آردشیر .  
سابور ؟ ( بدر بهرام ؟ ) : ۱۵۹ .  
سابور ؟ : ۲۸۸ .  
سابور ( ذوالکفاف ؟ ) : ۴۸۵ .  
ساتو : نیلوس ( Sato : nilos ) : ۳۵ .  
ساخاؤو | 'دربارد' ( E. Sachau ) : [ ۲۰۰ ح ، ۲۰۸ ح ، ۲۱۰ ح .  
سام : ۲۲ ، ۳۶ .  
السامری : ۹۸ .  
التبکی ( سبکی ) : د.ك. تاج الدین أبو نصر  
عبدالوهاب ...  
سجّاح : ۱۹۱ .  
سجّازی : ۲۷۸ .

- سقوط نفس (Scoutianos) : ۳۵۱ ح .  
 سکاشار : ۱۲ .  
 سلام بن عبد الله بن - لام : ۲۰۱ .  
 سلطان بن : ۱۹۰ ح .  
 سلمان الفارسی : ۲۰۱ .  
 سلم الخاسر : ۱۶۳ .  
 سليمان : ۲۱۱ ، ۲۸۸ ، ۵۲۱ .  
 سليمان قانونی (سلطان ...) : ۳۱۵ ح .  
 سمعانی (أبو محمد عبد الكريم بن محمد  
 ابن منصور ...) : ۲۰۵ ، ۲۴۵ ، ۲۶۵ .  
 سنائی : ۵۲۰ .  
 سنت آو کوسین : ر.ك. و ك. ستین .  
 سنت ائون (پاپ ...) : ۱۸ .  
 سندی | السندی (أبو الحسن نه الدین  
 محمد بن عبد الهادی ...) : ۳ ، ۴۰ .  
 سنوکه هودگر نزه : ۳۷۹ ح .  
 سودربرگه (T. S. Soderberg) : ۳۱۰ .  
 سوروس اقطاعی (Severus) : ۲ .  
 سوربائی (نثودرت ...) : ر.ك. نثودرت  
 سوربائی .  
 سوهیه : ۳۸۰ ، ۳۸۱ م .  
 سوسنه (ظ . = سوسنه) : ۳۵۱ .  
 سوهاسات : ۲۵ .  
 سهراب : ۲۶۲ ، ۱۶۷ م .  
 سهروردی (أبو الفتح شهاب الدین بحی  
 بن حبش بن أمیرك سهروردی) : ۳۵۲ م .  
 السیالکونی : ر.ك. عبد الحکیم السیالکونی .  
 سبویه | أبو بشر بقولی أبو الحسن عمرو  
 ابن عثمان بن قنبره (یا قنبر) فارسی  
 بیضاوی : ۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۳۱۸ ، ۳۲۸ م .  
 ۳۳۳ ، ۳۹۴ ، ۴۰۴ .  
 سید حسن تقی زاده : ر.ك. حسن تقی زاده  
 (سید ...) .  
 السید الشریف الجرجانی (علی بن محمد  
 ابن علی السیدالزین أبو الحسن الحسینی  
 الجرجانی الحنفی) : ۳۰۸ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ م .  
 ۴۱۵ .  
 سید کاظم رشتی (حاجی ...) : ر.ك. کاظم  
 رشتی ...  
 سید مرتضی (أبو القاسم علی بن طاهر بن  
 أحمد بن حسین بن موسی الحسینی) :  
 ۹۲ ح م ، ۱۹۲ م ، ۱۹۴ ح .  
 السید مرتضی الحسینی الرییدی (أبو الفیض  
 محمد بن محمد بن عبد الرزاق ...) : ر.ك.  
 مرتضی الرییدی (أبو الفیض محمد بن محمد...)  
 سیریل اورشلمی (Cyrille de Jerusalem) :  
 ۲ .  
 سپس (جانشین عالی) : ۱۵۸ ، ۱۶۲ ، ۱۷۶ م .  
 ۲۱۰ ح ، و ر.ك. سپس المنائی و سپس  
 الثنوی .  
 سپس المنائی : ۲۶۹ ، و ر.ك. سپس و



- أبراهيم بن أبي بكر بن خلكان ... (قاضى القضاء ...) : ر.ك. ابن خلكان .
- شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أبي طالب أنصاري دمشقى صوفى : ر.ك. محمد بن أبي طالب ...
- شمس الدين شهرزورى : ٢٥٢ ح .
- شمس الدين محمد بن فخر الدين نخجوانى معروف به "شمس منشى" : ر.ك. شمس منشى .
- شمس المعالى قابوس بن وشمكير : ٢٠٠ ح .
- شمس منشى : ٥٢٠ م .
- شمعون : ١٧٨ ، ١٥٠ ، ١٠٨ .
- شمعون باطرة : ٢٣٤ .
- شفق طى : ٢٢٤ ح .
- شودز : ٢١٤ .
- شوسند : ٣٥٠ .
- شونك : ٢١٤ .
- شهاب الدين أبو العباس أحمد بن محمد بن أبي بكر بن عبد الملك بن ميمون القسطلانى المصرى : ر.ك. القسطلانى ...
- شهاب الدين أحمد بن حجر الهيتمى المكي الشافعى : ر.ك. ابن حجر الهيتمى .
- شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب الثويرى : ر.ك. الثويرى .
- شهاب الدين يحيى شهرزورى : ر.ك. شهاب الدين يحيى شهرزورى .
- شهاب الدين يحيى بن حبش ... .
- شهر براز : ١٧ .
- شهرزورى : ر.ك. شمس الدين شهرزورى .
- شهرستانى (أبو الفتح محمد) : ٥١٢ ، ٥٥٠ ، ٦٠٠ ، ٢٤٠ ، ٣٢٣ ، ٣٩٥ .
- شباطين : ١٥٤ ، ١٦٠ ، ٣٩٦ .
- شباطين البرد : ١٥٣ ، ٢٤٣ .
- شباطين الحر : ٢٤٣ .
- شيطان : ٣٧ ، ٤٥ ، ٩٣ ، ٩٥ ، ١١٤ ، ١٥٢ ، ١٧٣ ، ١٧٤ ، ٢٤٥ ، ٤١٦ .
- ٤٧٤ .
- شيث بن آدم : ٤٣ ، ٦ ، ٥٧ ، ٥٩ ، ٩٨ ، ٢٤٤ ، ٣٠١ ، ٣١٢ ، ٤١٧ ، ٤٩٢ ، و ر.ك. شاند و شيشل .
- شيشل : ٥٧ ، و ر.ك. شيث و شاند .
- الشيخ أبو الفضل السعوى المالكى : ٣١٦ .
- شيخ الزبوة : ر.ك. محمد بن أبي طالب أنصاري صوفى دمشقى ...
- شيخ صدوق : ر.ك. صدوق .
- ص
- صاحب البلاغ (أبو القاسم الفيرزانى) : ٤١١ .

- الصادق : ر.ک. جعفر بن محمد الصادق  
(إمام) .  
صادق کیا (دکتر...) : ۴۱۲ ح .  
سأعد أندلسی [فاضی...] (أبو القاسم صاعد  
ابن أحمد بن عبد الرحمن بن محمد بن  
سأعد تغلبی) : ۲۳۷ م .  
صالح بن أبي عبيد الله (كاتب المهدی) :  
۱۰۵ .  
الصالحاني (الأبأفلون ... اليسوعي) :  
۲۷۰ ح .  
صالح بن عبد القدوس [الأزدی] : ۹۲ ح ،  
۱۰۵ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۶۳ ، ۱۸۳ ، ۱۹۳ ،  
۱۹۹ م ، ۲۱۹ ، ۲۲۴ ، ۲۹۰ ، ۳۶۰ ، ۳۸۷ ،  
۴۲۱ م ، ۴۲۲ م ، ۴۳۷ م ، ۴۳۸ م ، ۵۲۳ .  
الصباح الكوفي : ۱۹۵ ، ۲۹۱ .  
صدوق [شيخ...] (محمد بن علي بن الحسين  
بن موسى بن بابويه القمي) : ۳۶۵ .  
الصفاني (أو الصفاني) : ۳۲۹ - ۳۳۰ .  
الصفدي (صلاح الدين أبو الصفا خليل بن  
أبيك) : ۴۰۷ .  
صغري (أبو شعيب القفال) : ر.ک.  
أبو شعيب القفال ...  
صلاح الدين أبو الصفا خليل بن أبيك  
الصفدي : ر.ک. الصفدي (صلاح الدين...) .  
صولی شطرنجی (أبو بكر محمد بن
- يعقوب بن عبد الله بن عباس بن محمد بن  
صول تکیه) : ۹۲ ح ، ۹۳ ح ، ۱۹۸ ، ۳۱۹ .  
۳۵۴ .  
ض  
الضحاك : ۱۸۱ .  
الضحاك بن مزاحم : ۲۳۵ .  
ضرار بن عمرو : ۴۶۶ ح .  
ضريرت (حكيم) : ۲۵ .  
ط  
الطائع بالله : ۱۷۹ ح .  
طالوت بن أصم اليهودي : ۲۸۹ م .  
طباطبائي العلوي (إبراهيم بن إسماعيل بن  
علي...) : ۲۶۴ .  
الطبراني : ۴۶۷ .  
طبرستاني : ۲۵۸ ح .  
طبرسي (أبو منصور أحمد بن علي بن  
أبي طالب) : ۳۹۸ .  
طبري (أبو جعفر محمد بن جرير...) : ۱۰۰ .  
طهم : ۱۱۴ م ، ۱۲۷ ح ، ۲۶۴ ح .  
طربسوس : ۳۵۱ .  
طربحي (فخر الدين بن محمد بن أحمد...) :  
۴۲۸ م .  
ططوس أطلونيانوس : ۱۵۰ ، ۱۶۷ .  
طوسی (خواجہ نصیر الدین ...) : ر.ک.

- نصير الدين ...  
 ضيماتاوس : ١٣٤ .  
 طيماتاوس : ١٣٤ .  
 ظ  
 خضر : ٥٠٦ .  
 ع  
 غازيمون : ٣١٢ ح ، و . رك . غازيمون .  
 العباس بن وائل التهمي : ٣٣٧ .  
 عافية بن شبيب : ٣٦٠ .  
 عامر بن عامر البصري : ٢٧٧ .  
 عاني (العاني) : ١٨٥ .  
 عباد (در شهر أبو نواس كه طاهر ا با عباد  
 آبي الذكر بلي است) : ٩٤ .  
 عباد : ٩٢ .  
 عباس (جد عباسيان) : ١١٧ .  
 عباس إقبال آشتياني : ٢٢٢ ، ٤٣٧ ،  
 ٤٨٧ ، ٤٩١ ، ٥٠٢ ، و . رك . إقبال ...  
 عباس زوياب خوئي : ٢٦٦ ح ، ٣٤٠ ح ،  
 ٣٩١ ح ، ٤٨٠ ح .  
 العباس بن محمد : ٤٢٣ م .  
 العباسي : رك . عبد الرحيم بن عبد الرحمن  
 ابن أحمد العباسي .  
 عبد الباقي أفندي موصلی : ٢٤ ح .  
 عیدال : ١٦٢ ، ١٧٨ .  
 عبد الحفيظ شامي : ١٢٧ ح .  
 عبد الحكيم : ٣٣٠ .  
 عبد الحميد بن هبة الله بن محمد بن محمد  
 ابن أبي الحديد عز الدين مدائني : رك .  
 ابن أبي الحديد .  
 عبد الرحمن | بن يعقوب بن الفضل | :  
 ١١٦ .  
 عبد الرحمن بدوي : ١١٩ ح ، ٣٧٤ ح .  
 عبد الرحمن سفيط فنيثوالادبلي : ٢٨٠ .  
 عبد الرحمن بن عمر التجيبي : ٣٨٥ .  
 عبد الرحمن بن عمر الفهري : ٣٦٨ .  
 عبد الرحيم بن عبد الرحمن بن أحمد  
 العباسي : ٢٢٥ .  
 عبد الرزاق بن علي بن الحسين اللاهيجي  
 (ملا ...) : ٤٦٥ ح ، ٤٧٠ ح .  
 عبد الرشيد بن عبد الغفور الحسيني العدني  
 القنوي : ٥٣١ ح .  
 عبد الرشيد بن مسعود بن محمود بن سبكتكين :  
 ٤٨٦ ح .  
 عبد السلام بن رعبان : ٢٥٠ .  
 عبد السلام محمد هارون : ٨٤٥ ح ، ٩٢٢ ح .  
 عبد الصمد بن عبد الأعلى : ٢٦١ .  
 عبد العلي طاعني : ٥٢٠ ح .  
 عبد القادر المغربي : ٢٧٧ ح .

عبدالله بن سبا ( کذا ) : ۵۲۹ ، و.ر.ک.  
عبدالله بن سبا .

عبدالله بن العباس بن عبدالمطلب : ۴۳۴ .

عبدالله بن عمر بن الخطاب : ۴۳۵ .

عبدالله مامقانی ( حاج شیخ عبدالله ... ) :  
۷۴ ح .

عبدالله بن مسعود : ۱۲۸ ح .

عبدالله بن المعتز بن المتوکل بن المعتصم بن  
هارون الرشید العباسی ( أبو العباس ) : ۱۴۱ .

۳۵۷ ، ۳۵۹ ، ۴۲۲ ، و.ر.ک. ابن المعتز .

عبدالله بن مسلم بن قتیبة الدینوری  
( أبو محمد ... ) : و.ر.ک. ابن قتیبة .

عبدالله بن المقفع : ۸۵ ، ۱۱۲ ح ، ۱۴۳ ، ۱۹۳ .

۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۹۲ ، ۴۲۰ ، ۴۲۱ ، ۵۲۳ .

و.ر.ک. ابن المقفع ( ۱ ) .

عبدالله بن میمون ( القداح التنوی ) : ۴۱۰ .

عبدالله بن وهب : ۴۳۵ .

عبدالله هاشمی : ۵۲۳ .

عبدالقاهر بن طاهر بن محمد التمیمی

البغدادی : ۱۸۵ ، ۳۷۵ و شاید

أبو منصور البغدادی مذکور در ص ۴۶۷

کتاب حاضر در ص ۵۴۹ این فهرست ( ستون ۱

ص ۲۳ ) با این شخص یکی باشند .

عبدالقادر : ۲۲۴ .

عبدالکریم بن إبراهیم الجیلانی : ۴۶۴ .

عبدالکریم بن أبی الموجاء : ۱۹۳ ، ۱۹۷ .

۲۰۲ ، ۲۱۴ ، ۲۹۰ ، ۲۹۳ ، ۳۶۰ ،

۳۶۱ ، ۴۲۱ ، ۴۲۲ ، ۴۳۱ ، و.ر.ک. ابن

أبی الموجاء .

عبدالکریم بن نويرة الذهلی ( ظ. الذهلی ) :

۲۵۰ .

عبدالله ( ظ. عبدالله بن العباس . ) لذا باسم

مزبور نیز رجوع شود : ۴۳۴ ، ۴۳۵ .

عبدالله بن أبی سعد : ۱۳۸ .

عبدالله نسری ( شیخ ... ) : ۵۳۲ .

عبدالله بن داود : ۵۲۳ .

عبدالله بن سبا : ۴۲۸ ، ۴۶۹ .

( ۱ ) بعضی از اعلام که در متن کتاب حاضر بدوشکل یا بیشتر آمده است ، مثل ابن المقفع ، که در

بعضی موارد ابن المقفع و ابن مقفع میباشد و در بعضی دیگر عبدالله بن المقفع ، در این

فهرست غالباً در دو جا یا بیشتر عین ثبت متن یا شماره صفحات ذکر گردیده است و دیگری نیز رجوع

داده شده و اگر آری آن هنگام طبع فهرست در موردی اشتباهی رخ داده باشد مثلاً شماره صفحه ای

افتاده در مورد بعدی استعراک شده است چنانکه در صفحه های ۲ و ۸۵ و ۱۴۳ با وجودیکه

ابن المقفع ذکر گردیده است ولی چون هنگام طبع آن قسمت از فهرست از نظر فوت شده است

در اینجا جبران مافات گردیده .



- عبدالله بن يحيى العسكري : ١٩٣ .  
 عبدالملك بن عبدالله بن يوسف بن محمد بن  
 حيويه (أبو المعالي) : ر.ك. إمام الحرمين  
 الجويني .  
 عبدالواحد بن محمد بن عبدوس التياجوري  
 العطار : ٣٦٦ .  
 عبدالوهاب البغدادي : ٣١٩ .  
 عبيدالله بن حسان : ٩٩ ح .  
 العنبي : ٨٩ .  
 العنبي : ر.ك. أبو الحسن عبيدالله بن  
 أحمد ...  
 عثمان [بن عثان] : ٢٨٩ ، ٤٢٨ ، ٥٢٩ .  
 عجرد : ٩٤ .  
 عدنان : ٣٣٦ ح .  
 عذيمون (عاذيمون) : ٣١٢ ح .  
 عزت العطار (التبذد ...) : ١٨٥ ح .  
 عز الإسلام : ١٩٣ .  
 عز الدين أبو الفضل عامر بن عامر يُعرف  
 بأوشيد البصري الحكيم ... : ر.ك.  
 عامر بن عامر البصري ...  
 عز الدين علي بن محمد بن الأثير : ر.ك.  
 ابن الأثير (أبو الحسن عز الدين علي ...) .  
 العزيز : ٣٤٩ .  
 عقلاني : ر.ك. ابن حجر المصقلاني  
 عطا ملك [جويني] : ٥١٦ م .  
 عثان : ٤٣٤ .  
 عتبة بن أبي مُبيط : ٣٣٧ .  
 عقبلي : ١٩٨ ، ٣٦٠ .  
 عكبري (أبو البقاء عبدالله بن الحسين بن  
 عبدالله العكبري) القنبر النحوي الحنبلي  
 البغدادي : ٣٣٢ ، و.ر.ك. أبو البقاء  
 العكبري .  
 عكرمة : ٣٤٠ ، ٤٣٢ م ، ٤٦٧ ، ٤٦٨ ،  
 ٤٦٩ .  
 المكي : ٣٤٨ .  
 العلاء بن البندار : ١٣٨ م .  
 العلاء بن الحداد الأعمى : ١١٥ م .  
 علاء الدين عطاملك بن بهاء الدين محمد  
 ابن محمد الجويني : ر.ك. عطاملك جويني  
 علامة حلي (جمال الدين أحمد ...) : ٤٦٥ م .  
 العلامة الشيرازي : ر.ك. قطب الدين محمود ...  
 علي بن إبراهيم بن هاشم : ٣٢٠ ، ٣٢٦ .  
 علي بن أبي طالب : ١١٣ م ، ٢٢٣ ، ٣٤٠ ،  
 ٣٤٢ ، ٣٤٨ ، ٣٤٩ ، ٣٩٨ ، ٣٩٩ م .  
 ٤٠٥ ، ٤٣٨ ، ٤٦٧ ، ٤٦٨ ، ٤٦٩ م .  
 ٥٢٩ .  
 علي بن أبي عبدالله الفارسي : ٣٨٧ .  
 علي أصغر حكمت : ٥٢٥ ح .  
 علي بن ثابت : ١٦٣ .  
 علي بن الجعد : ٣٨٦ ، ٤٢١ .

- علی بن الحسین زین العابدین : ۳۹۸ -  
 علی بن الحسین الکاتب : ۳۹۱ -  
 علی بن الخلیل [الثیبانی] : ۹۲ ، ۱۴۵ م  
 ۱۶۳ ، ۱۸۳ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰  
 ۴۲۱ -  
 علی بن زین القبری : ۳۳۸ -  
 علی سامی التتار : ۲۵۸ ح -  
 علی بن سلیمان الأخفش : ۱۵۰ -  
 علی بن صالح بن الهیثم الأنباری الکاتب :  
 ۳۶۳ -  
 علی بن عبدالله بن سعد : ۱۹۵ -  
 علی بن عبدالله الفارسی : ۱۹۵ ، ۱۹۷  
 (ظاهرأ همان علی بن أبی عبدالله الفارسی  
 سابق الذکراست) ،  
 علی بن عبدالمنعم عبدالحمید : ۳۸۸ ح -  
 علی مبارک : ۱۲۸ ح -  
 علی بن محمد : ۱۱۶ -  
 علی بن محمد (ابن حبون) : ۳۸۵ -  
 علی بن محمد البجاوی : ۴۲۴ -  
 علی بن محمد جرجانی : ۳۰۸ ح ، و رک ،  
 السید القریف الجرجانی -  
 علی بن محمد الثابتنی : رک ، الثابتنی  
 (أبو الحسن علی ...) -  
 علی بن محمد بن علی السیدان بن أبوالحسن
- الحصینی الجرجانی الحنفی : رک ، السید  
 الشریف الجرجانی -  
 علی بن محمد الکاتب : ۱۹۵ -  
 علی بن محمد الهاشمی : ۱۱۵ -  
 علی بن منصور : ۳۲۰ -  
 علی بن موسى الرضا (أبو الحسن ...) :  
 ۳۶۶ -  
 علی بن هارون : ۱۹۶ ، ۱۹۸ -  
 علی بن یعطی (ظاهرأ همان علی بن یقطين  
 آتی الذکراست) : ۲۹۵ -  
 علی بن یقطين : ۱۱۵ ، ۴۵۵ -  
 عمادالدین أبوالفداء إسمعیل بن علی ...  
 رک ، أبوالفداء (عمادالدین ...) -  
 عمادالدین أبوالفداء إسمعیل بن عمر بن  
 کثیر القرشی البصری ثم الذهشقی : رک ،  
 ابن کثیر القرشی -  
 عمارة بن حریبة : ۹۰ ، ۹۲ -  
 عمارة بن حمزة (بن میمون) : ۹۲ ح ،  
 ۱۳۸ ، ۱۳۹ م ، ۱۹۴ ، ۴۲۰ ، ۴۲۱ -  
 عمر : ۴۰۵ ، ۴۰۶ -  
 عمران بن حصین : ۲۶۱ م -  
 عمر رضا کتال : ۲۵۰ ح -  
 عمر بن شبة : ۱۴۱ ، ۱۹۶ ، ۳۶۲ ، ۳۸۷ -  
 عمر بن عبدالعزیز (خليفة أموی) ۱۴۳ ح -

- عمر الکلواذانی : ۱۱۵۰ م ۱۲۷۰ ۲۸۰ +  
 ۴۵۵ و ر.ک. عمر الکلوازی .  
 عمر الکلوازی : ۱۱۵۰ م ۱۲۷۰ ۲۹۳۰ +  
 عمر بن محمد بن عبد الملك القرطبی : ۱۱۳۹ م  
 ۳۶۳ .  
 عمرو (= آمارو - یادشاهی عرب) : ۱۸ .  
 عمرو بن زعبل : ۳۴۳ .  
 عمرو بن زهير : ۲۹۳ .  
 عمرو بن عبید : ۲۹۰ م ۳۶۰ ۳۶۱ +  
 ۴۲۲ ح ۲ .  
 عمر بن عدی : ۱۸ .  
 المرّی : ۱۴۳ .  
 عثمان : ۱۸۰ ح .  
 الموفی : ۴۳۷ .  
 عوفی (بورالدین یا سدیدالدین محمد بن  
 محمد بن یحیی بن طاهر بن عثمان الموفی  
 البخاری الحنفی - مؤلف لباب الالباب  
 وجوامع الحكایات) : ۵۰۶ م .  
 عیسی آزار کش (Jesus patibilis) :  
 ۴۵ م .  
 عیسی از مادر متولد شده : ۵۷ .  
 عیسی دردناپذیر (Jesus impatibilis) : ۴۵۰ .  
 عیسی روحانی : ۵۷ .  
 عیسی متعالی : ۴۴ .  
 عیسی منثور و درخشان : ۴۴ .  
 عیسی یهود : ۴۵۰ .  
 عیسی [علیه السلام] : ۴۵۰ م ۴۶۰ م ۵۰۰ +  
 ۵۷ م ۵۸ م ۶۰ م ۹۳ م ۹۴ م ۱۱۹ م ۱۲۰ +  
 ۱۵۱ م ۱۵۴ م ۱۵۹ م ۱۶۱ م ۱۶۴ م ۱۶۸ +  
 ۱۹۱ م ۲۰۳ م ۲۰۴ م ۲۱۱ م ۲۱۵ +  
 ۲۱۶ م ۲۲۷ م ۲۳۳ م ۲۴۰ م ۲۴۶ م ۲۹۸ +  
 ۲۹۹ م ۳۰۱ م ۳۰۲ م ۳۰۷ م ۳۱۵ م ۳۲۱ +  
 ۴۱۷ م ۵۰۲ م ۵۱۰ م ۵۲۱ م ۵۲۵ +  
 ۵۲۷ م ۵۳۳ .  
 عیسی (عم التوفلی) : ۱۳۸ .  
 عیسی بن الحسن الوراق : ۱۳۹ .  
 عیسی مسیح : ۴۶ .  
 عیسی بن موسی : ۲۹۳ .  
 غ  
 غازیمون [در بیان الأديان والفهرست (که  
 بنقل از آنها در حاشیه ص ۳۱۲ این کتاب  
 نیز مذکور است : اغازیمون)] : ۳۱۲ .  
 الغالوس [الزومی] : ۱۵۰ .  
 غریقوریوس أبو الفرج بن اهرود الملکی .  
 ر.ک. ابن المبری .  
 غریوزیوندک : ۴۱ .  
 غزالی : ۴۱۱ و ر.ک. أبو حامد محمد  
 ابن محمد ...  
 الفرّی : ۳۸۷ .

فاندیک : ۲۶۸ ح .  
 فان فلوتن : ۹۸ ح ، ۱۷۹ ح ، ۳۳۹ ح ۲ -  
 فتیق : ۳۵۰ ، چون ظاهرأ مصحف فتیق است بکلمه مزبور نیز رجوع شود .  
 فتق : ۱۵۰ ، ۱۶۲ ، ۱۶۶ م ، ۱۶۷ ، ۱۷۶ ، ۴۹۵ .  
 فتق بابک بن ابی برزام (نام پدرمانی ، بقول ابن التمدیم) و رک . فتق .  
 فخرالدین رازی (إمام ...) ، ۲۵۸ م ، ۳۰۷ .  
 الفراء : ۳۲۸ .  
 فرنسی : ۲۲۶ .  
 فرخی : ۴۸۸ .  
 فردوسی : ۵۳۶ .  
 فردین فرس بن فیق (نام مانی و پدر و جد او - بقول یحیی بن نعمان نصرانی) : ۵۳۴ .  
 فرشادشتر : ۲۵۲ .  
 الفرقلیط (مانی ...) : ۳۰۱ ، رک . فارقلیط .  
 فروزانفر : رک . بدیع الزمان ...  
 فریاد : ۱۵۵ .  
 فریش کرنگو : ۲۱۶ ح ، ۴۴۳ ح .  
 فریدریش دیریمی (F. Dieterici) : ۳۵۷ ح .  
 فریدون : ۲۱ (بسم طیب) ، ۲۴ (اولین طیب ایرانی) ، ۳۷ (آمدن اسم او در میان خدایان مانی) .

خنفر تبریزی : ۲۲ .

غلام خلیل : ۳۶۷ .  
 غیاث الدین رشید : ۵۲۰ ح .  
 غیاث بن غوث بن الصلت الثقلبی : رک .  
 الاخطل .  
 غیلان [ بن یونس القدری الدمشقی ] : ۲۸۹ م .

## ف

فایق بن مامان ( نسخه بدل آن فایق بن مایان - ظاهرأ محرف فایق = فتق که اسم پدرمانی است) : ۲۴۶ .  
 فایق بن مامان (بر حسب ثبت نسخه چاپ عکسی کتاب الانساب ؟) : ۲۵ ، ور . که .  
 فتق .  
 قادرون : ۶ ح م ، ۲۰۴ ، ۴۹۵ ح .  
 قاردون : ۴۹۵ ، ۲۵۹ .  
 فارقلیط [ الفارقلیط ] : ۴۹ ، ۵۲ ح ، ۵۷ ح ، ۶۰ ، ۱۳۴ ، ۱۵۱ ، ۱۵۷ ، ۱۶۷ ، ۳۸۱ ، ۳۸۲ ، ۵۱۰ ح ، ۵۲۵ ، ۵۲۷ ، ۵۳۳ ، و رک . البارقلیط روح القدس و یارقلیط .  
 فارقلیط زنده (در کمالایا از کسبمانویان اسم "نوم" فارقلیط زنده است) : ۷ .  
 فاطمه بنت یعقوب بن الفضل : ۱۱۶ م ، ۴۵۵ .  
 فاذا (الجائلیق) : ۳۸۳ م .

- فرین (C. M. Fraehn) : ج ۲۷۲ ح .  
 فساغورس : ۳۵۱ و ر.ك. فيثاغورس .  
 فسق : ۳۸۰ و ر.ك. فتق .  
 فضل بن اسمعيل بن الفضل : ۱۱۷ م .  
 فضل بن عباس الهذلي : ۱۳۹ و ۲۲۲ م .  
 فضل برمكى : ۹۲ .  
 فضل الحذاء : ۱۱۲ م .  
 الفضل بن حزم : ۳۷۶ .  
 الفضل بن الربيع : ۲۰۰ .  
 فضل بن سهلان : ۲۰۹ .  
 الفضل بن شاذان : ۳۶۶ .  
 فضل بن يعقوب بن الفضل : ۱۱۶ م .  
 فطيق : ۳۸۰ ح ، و ر.ك. فتق .  
 فلوكل : ۷۶ ح ، ۸۵ ح ، ۸۷ ح ، ۱۲۸ م .  
 ۱۴۹ ح ، ۱۵۵ ح ، ۱۶۶ ح ، ۳۱۷ ح .  
 ۴۹۲ ح ، ۴۹۵ ح .  
 فليشر (Fleischer) : ۱۶۶ .  
 فنكل (J. Finkel) : ۹۹ ح ، ۱۰۰ .  
 فن لوكوك (Von Loock) : ر.ك. لوكوك .  
 فونيوس (Fotius) : ۲ .  
 فورتوناتوس (أسقف مانوى آفريقائى) : ۲۶ .  
 فولس : ۹۸ ، ۲۴۴ .  
 فيثاغورس : ۳۸۰ .  
 فيروز (برادر شاپور) : ۸ م ، ب ، هم ۱۵۱ .  
 فيروز آبادى (محمد الدين أبو طاهر محمد بن  
 يعقوب بن محمد بن إبراهيم ...) : ۴۱۹ م .  
 فيروز بن يزدجرد : ۲۹۵ .  
 فيليفوس : ۳۸۱ .
- ق
- القاضى (المجمى) : ۳۱۵ م .  
 قابيل : ۵۹ .  
 قاردون : ۱۳۰ ، ۲۷۵ ، ۴۸۶ ، ۴۹۵ ح .  
 قاردون : ۵۰۹ .  
 قاريا بن حنانيا : ۳۸۳ .  
 قاسم : ۹۲ ، ۹۴ (چون پدر اين قاسم در  
 أمالى سيد مرتضى چنانكه درجائى خود  
 مذکور است ، ز نقطه ثبت شده ، مع قاسم بن  
 ز نقطه نیز رجوع شود) .  
 قاسم بن إبراهيم : ۷۷ ، ۲ .  
 قاسم بن ز نقطه : ۹۲ ح ، ۱۹۴ .  
 القاسم بن سيار : ۸۹ .  
 قاضى ساعد : ر.ك. ساعد أندلسى ...  
 القاهر بالله : ۱۲۳ ، ۱۳۲ .  
 قايين : ۴۳ ، ۴۹ ، ۵۴ ، ۱۵۵ م .  
 قباد : ۱۸۰ ح ، ۱۸۱ ، ۲۹۵ ، ۳۰۷ ، ۳۱۱ ،  
 ۳۲۰ ، ۴۰۱ ، ۴۱۴ ، ۴۲۸ ، ۴۳۲ ، و ر.ك. قباد .  
 قباد (بن فيروز) : ۱۸۰ ، ۲۹۸ م ، ۳۱۸ .  
 ۳۲۹ ، ۴۲۸ .  
 قيشينوس : ۶۰ .  
 قتيبة : ۴۳۵ .

- القذاح : ر.ك. ميمون القذاح .  
 القزويني ( أبو عبدالله زكرياء بن محمد  
 بن محمود القاضي جمال الدين أبو يحيى  
 الأنصاري القزويني ) : ۴۰۶ م .  
 قزويني : ر.ك. محمد بن عبد الوهاب ...  
 القري : ر.ك. خالد بن عبدالله ...  
 قطلاني ( شهاب الدين أبو العباس أحمد ... ) :  
 ۴۶۸ م ، ۴۷۲ م ، ۴۷۳ م .  
 قطنطين : ۱۸ ، ۲۳۴ ، ۴۵۳ م .  
 القصبي : ۱۱۱ .  
 قطب الدين محمود بن ضياء الدين مسعود بن  
 مصلح كازروني شيرازي معروف به علامه  
 شيرازي : ۲۵۲ م ، ۳۰۹ م ، ۳۱۰ م .  
 القطب الراوندي : ۲۶۶ م .  
 القلقشندي : ۲۹۷ م .  
 قلوذيوس : ۱۳۴ ، ۲۷۰ م .  
 قنديل : ۳۸۳ .  
 قوام الدين : ۳۳۶ م .  
 قوام الدين القمي بن علي بن محمد البغدادي  
 الاصفهاني : ر.ك. بنداري .  
 قوربغوس [ بن فتق ] ( نام ماني است بر  
 حسب ماخذ مسيحي لانيئي ) : ۲۰۵ ، ۳۵۰ م .  
 قوشجي ( علاء الدين بن محمد ) : ۴۶۵ م .
- ۴۶۶ ح .  
 ك  
 كاردير ( با كرير ) : ۱۳ .  
 كاروسا ( نام مادر ماني بر حسب صيغه تبراي  
 يوناني ) : ۵ .  
 كارلوس تورنبرك : ۲۶۳ ح .  
 كاظم رشتي ( حاجي سيد ... ) : ۲۴ م .  
 كافور : ۳۵۶ .  
 كامل كيلاني : ۲۱۸ ح ، ۲۲۰ ح ،  
 ۲۲۲ ح .  
 الكراني : ۱۴۳ .  
 كراوس : ر.ك. يولي كراوس .  
 كرير ( يا كاردير ) : ۱۳ م .  
 كرير [ يا كاردير ] ( سراردوان ) : ۱۳۱۲ ح .  
 الكردي : ر.ك. حافظ الدين ...  
 كردون ( اسم مشهور معلم مقيون ) : ۶ ح .  
 كرفه كر ( بعضيها كويريكوس را مصحف  
 كرفه گردانست ) : ۶ .  
 كرنكو : ر.ك. فريش كرنكو .  
 كرهل ( E. Krehl ) : ۴۷۲ ، ۴۷۳ م .  
 كرامرس ( J. H. Kramers ) : ۴۷۲ م .  
 كسري ( انوشيروان ) : ۱۱۴ .  
 كسري ( ظاهر انيز مقصود انوشيروان است ) :  
 ۳۴۲ .

- کسری (ظاهر مقصود بهرام قاتل مانی است): ۱۶۲.  
کسلر\* (K. Kessler): ۵۶.  
الکلی: ۲۳۵.  
کلماں هوار (Clement Huar): ۱۴۴ ح.  
الکلوذانی: ر.ک. عمر الکلوذانی.  
الکلوذانی: ر.ک. عمر الکلوذانی.  
کمال مصطفی: ۲۴۷ ح، ۲۴۸ ح.  
الکندی: ۱۶۵ م، ۳۹۱ م.  
کوپر نکوس (نام مانی بر حسب مأخذ یونانی): ۵۰.  
کودش: ۴۵۶ ح.  
کودلس المقدسی: ۴۵۶.  
کهورد: ۴۳.  
کیومرث: ۱۹۱ و ر.ک. کیومرث.  
کیومرث: ۴۳.  
**ک**  
کابر بل: ۶۰.  
کای لیترانج: ۴۹۵ ح، ۵۲۴ ح.  
کاستن ریت: ۳۰۴ م، ۴۵۶ ح.  
گردبزی (أبو سعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود...): ۴۸۶.  
کرشاسب: ۳۶.  
کشناسب: ۵۱۰ م.  
کلناه: ۱۹۱.  
کودریان (فیمر روم): ۷ ح، ۷ ح، طم.  
کوردکس عواد: ۴۴۴ ح.  
کوبدی (M. Oyuidi): ۷۷ ح.  
کهورد: ۲۱.  
کیب (E.J.W. Gibb): ۱۸۱ ح، ۵۰۵ ح.  
کیومرث: ۲۱.  
**ل**  
لئون کایتانی: ۱۸۱ ح.  
لونی ویله کور: ۴۵۶ ح.  
لوف: ۹۸، ۲۳۴.  
لوکوک (Le Coq, A. Von): ۵۶، ب.  
لوپس شبنو: ۱۲۳ ح، ۲۳۷ ح، ۳۰۵ ح.  
اللیث: ۴۰۱، ۴۶۷.  
**م**  
ماز آتو: ۱۰.  
مارسابا (القذیبس): ۱۲۶.  
مارقتس: ۲۳۴ م.  
مارکوس دیا کونوس: ۱۸، ۲.  
مارکوس ویکتورینوس: ۲.  
ماردت: ۳۶۲.  
ماری (بکی از نلامید مانی): ۳۸۲.  
ماری (الأسقفا...): ۱۶۵.  
المازنی: ۱۹۷، ۲۹۰.  
ماسیتون (Louis Massignon): ۲۷۷ ح.  
مالک: ۲۸۲ م، ۳۱۴، ۴۱۳، ۴۶۷ م.

- مالکی : ر.ك. الشيخ أبو التعود ...  
 مامقانی : ر.ك. حاج شيخ عبدالله ...  
 مأمون [المأمون] : م. ١٣٠ ، ١٠١ ، م. ١٨٩ ، ١٣٠ ، ١٣١ ، ١٣٢ ، م. ١٥٩ ، ١٦٤ ، ١٨٩ ، ٢٤٧ ، ٢٦٠ ، ٢٦١ ، ٢٨٨ ، ٣٤٢ ، ٣٦٨ ، ٣٨٥ ، ٣٨٦ ، ٣٩١ ، ٤٣٩ ، ٤٤٠ ، ٤٩٣ ، ٤٩٢ .  
 مابذ يزید : ٤٠ ، ٤١ .  
 مانی : مكرر ودر غالب صفحات ' و در بعضی موارد بانسبتهای ذیل ذکر گردید .  
 است :  
 مانی البابلی : ٤٧١ ، ٢٥٣ .  
 مانی بن بریک : ٢٥٩ .  
 مانی بن یثیل : ٤٩٥ .  
 مانی بن حماد الزندیق : ١٠٣ .  
 مانی المجوسی : ٢٦٥ .  
 مانی بن مانی : ٤١٧ .  
 مانی بن یزید : ١٣٠ .  
 مبرز [المبرز] (أبو العباس محمد بن یزید ...) : ١٩٧ ، ١٩٩ ، ٣٤٣ ، ٣٤٤ ، ٣٣٢ ، ٣٤٢ ، ٣٥٦ ، ٣٥٧ ، ٣٥٨ ، ٤٣٣ .  
 متنی : ٢٣٤ ، ٩٣ .  
 المتنبي [متنبي] (أحمد بن الحسين ...) :  
 متنبی : ٢٨٧ ، ٣٣٢ ، ٣٤٢ ، ٣٥٦ ، ٣٥٧ ، ٣٥٨ ، ٤٣٣ .  
 متیلیداس : ١٨ .  
 مجتبی مینوی : ٣٣٥ ، ٣٣٩ ، ٣٤٤ ، ٣٤٨ ، ٣٧٦ ، ٤٣٢ ، ٤٨٩ ، ٥٠٦ .  
 مجد الدین أبو طاهر محمد بن یعقوب ...  
 فیروز آبادی شیرازی : ر.ك. فیروز آبادی .  
 مجریطی (مسلم بن أحمد ...) : ر.ك. الحکیم المجریطی .  
 مجلسی (محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی اصفهانی) : ٣٢١ ، ٣٢٩ ، ٥٣١ ، ٥٣٩ ، ٥٣٠ .  
 محب الدین : ر.ك. أبو البقاء العکبری .  
 محبوب بن قسطنطین (= آکایوس) : ر.ك. آکایوس .  
 محفوظ (حبن علی ...) : ٣٠٧ ، ٣١٣ ، ٣١٥ .  
 محمد (از رجال سند) : ٣٤٨ .  
 محمد بن ابراهیم : ١٩٣ .  
 محمد بن ابی بکر الرازی : ٣٦٩ .  
 محمد بن ابی طالب أنصاری صوفی دمشقی معروف بشیخ الربوة (شمس الدین ...) : ٢٧٢ ، ٢٧٣ .  
 محمد بن ابی الموجه : ٢٩٢ .  
 محمد أبو الفضل ابراهیم : ٤٢٤ .  
 محمد بن أحمد البیرونی الخوارزمی :



- رك. أبوريحان بيروني .  
 محمد بن أحمد الكوفي : ۳۸۵ .  
 محمد بن الأزر : ۱۴۰ .  
 محمد بن إسحق : ۱۵۰ / ۱۴۹ .  
 محمد بن إسحق التميمي : رك. ابن التميمي  
 (أبو الفرج محمد بن إسحق ...) .  
 محمد بن إسماعيل بخاري : رك. البخاري  
 (محمد بن إسماعيل بن جعفر) .  
 محمد الباقر (إمام ...) : ۳۹۸ .  
 محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی  
 إصفهانی : رك. مجلسي (محمد باقر ...) .  
 محمد بدر : ۱۸۵ ح ، ۱۸۹ م ، ۱۹۰ ،  
 ۱۹۱ م .  
 محمد تقی دانش پژوه : رك. دانش پژوه .  
 محمد جاد المولى : ۴۲۴ ح .  
 محمد بن الجهم : ۸۹ .  
 محمد بن حبيب البغدادي : ۳۳۷ م .  
 محمد بن حسن الديلمي اليماني : ۴۰۹ م .  
 محمد الحسيني العلوي (أبو المعالي ...) :  
 ۴۹۱ .  
 محمد بن خالد : ۱۶۴ .  
 محمد بن خاوند شاه بن محمود معروف  
 به "ميرخواند" : رك. ميرخواند .  
 محمد بن خلف بن المرزبان : ۳۶۳ .  
 محمد بن داود الجراح : ۱۴۰ / ۱۹۸ ، ۱۹۹ .  
 محمد بن زاهد بن حسن الكوثري : ۱۸۵ ح ،  
 ۴۵۲ ح .  
 محمد بن زكرياى رازي : ۲۵ / ۲۶ م ،  
 ۴۸ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۲۰۸ ، ۲۳۷ ، ۲۳۸ م ،  
 ۲۶۸ ، ۳۷۶ ، ۳۷۷ ، ۳۸۵ .  
 محمد بن زياد (أبو جعفر) : ۱۴۳ .  
 محمد سعيد المريان : ۴۳۹ ح .  
 محمد بن سليمان بن علي العباسي (والى  
 كوفه در زمان منصور) : ۱۹۰ م ، ۱۹۳ ،  
 ۲۰۲ ، ۲۵۰ ، ۲۷۰ ، ۲۹۲ ، ۳۹۱ ، ۴۲۲ .  
 محمد صادق طباطبائي (سيد ...) : ۵۳۲ ح .  
 محمد صالح بن أحمد مازندراني (حمام  
 الدين ...) : ۳۳۰ م .  
 محمد بن عبدالله ... (رسول الله) ص : ۷ ،  
 ۱۱۶ ، ۱۲۰ م ، ۱۸۹ ، ۱۹۱ ، ۲۰۲ ،  
 ۲۲۴ ، ۳۱۱ ، ۳۱۵ ، ۳۴۹ ، ۳۶۸ ، ۳۸۶ ،  
 ۴۱۷ ، ۴۵۵ ، ۴۷۲ ، ۵۲۷ ، ۵۳۱ ، ۵۹۰ .  
 محمد بن عبدالله (از رجال سند) : ۳۳۵ .  
 محمد بن عبدالله بن أبي عبيدة : ۱۴۲ .  
 محمد عبد اللطيف النجفي : ۳۶۹ ح .  
 محمد بن عبد الملك الزيات : ۱۶۴ .  
 محمد بن عبدوس (أبو عبدالله ...) : رك.  
 الجهشيارى .

- عقّد بن عبد الوّهاب فوزشی : ۱۵۷ ح .  
 ۱۵۹ ح ، ۱۶۰ ح ، ۱۶۲ ح ، ۱۶۳ ح ،  
 ۱۷۹ ح ، ۳۲۱ ح ، ۴۳۰ ح ، ۴۸۶ ح ،  
 ۵۰۶ ح ، ۵۱۶ ح .  
 عمّد عبد الهادی أبوریدہ : ۴۵ ح .  
 عمّد بن عبید اللّٰه : ۱۶۴ .  
 عمّد بن عطّاء بن مقدّم الواسطی : ۱۱۷ .  
 عمّد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه  
 القمی معروف بہ ' شیخ صدوق ' : رک .  
 صدوق [ شیخ ] ... .  
 عمّد بن علی بن عبد اللّٰه بن العباس : ۳۸۷ .  
 عمّد بن علی بن عبد اللّٰه الصّوری : ۳۸۵ .  
 عمّد علی بن علی بن عمّد حامد بن عمّد  
 صابر فاروقی تھانوی ہندی : رک .  
 التھانوی ( عمّد علی بن علی ... ) .  
 محمّد بن عمران بن موسی أبو عبید اللّٰه الکاتب  
 المرزبانی : رک . المرزبانی ( عمّد بن  
 عمران ... ) .  
 محمّد بن عون بن بشیر : ۳۶۲ .  
 محمّد بن عیسی بن حمدویہ : ۴۵۵ م .  
 محمّد بن القاسم بن مہر دیہ : ۳۸۶ ، ۳۶۲ .  
 محمّد کرد علی : ۲۱۸ ح ، ۳۶۲ ح .  
 محمّد بن مکحول : ۱۹۴ .  
 محمّد محبی الدّین عبد الحمید : ۲۶۹ ح ،  
 ۳۶۹ ح .  
 محمّد مشکوٰۃ ( سیّد ... ) : ۲۵۲ ح ، ۳۹۱ .  
 محمّد بن معن : ۳۴۲ .  
 محمّد منیر عبد آغا الدمشقی : ۲۵۵ ح .  
 محمّد نظام الدّین ( دکتر ... ) : ۵۰۵ ح .  
 ۵۱۰ ح .  
 محمّد بن ہارون ( المعروف بابی عیسی الوّراق ) :  
 ۱۳۹ ، ۲۴۱ ، ۳۶۳ ، رک . أبو عیسی  
 [ الوّراق ] .  
 محمّد بن مرید التّحوی : ۱۹۳ ، ۴۳۷ .  
 محمّد بن یزید بن عبد الاکبر . . . .  
 ( أبو العباس ... ) : رک . مرید .  
 محمّد بن یزید المہلبی : ۱۴۲ .  
 محمّد یوسف ( دکتر ... ) : ۳۸۸ .  
 محمود بن عمر بن محمّد ... : رک . زحشری .  
 محمود کاشغری : ۵۳ .  
 محمود بن محمّد النضری : ۴۴۵ ح .  
 المدائنی : ۱۴۲ ، ۱۴۳ ، ۴۲۰ .  
 مراد ( سلطان ... ) : ۳۱۷ .  
 مرادی : ۳۵۲ م .  
 مرضی بن داعی حنی رازی ( سیّد ... ) :  
 ۵۰۲ .  
 مرضی الحسینی الیمانی الزّییدی العنقی :  
 ۴۳۰ م .

المستملی : ر.ك. أبو إبراهيم إسمعیل بن

محمّد ...

سمودی [السمودی] (أبو الحسن علیّ

بن الحسين ...) : ۲۰ ، ۲۵ ، ۳۵ ، ۵۵

۱۲۷ ح ، ۱۲۸ م ، ۱۳۳ م ، ۲۹۵ ، ۳۵۰

۵۱۵ ، ۵۲۷

مكويه : ر.ك. أبوعلی مكويه .

مسلمة بن أحمد بن قاسم بن عبد الله مجريطی

قرطبی أندلسی : ر.ك. الحكيم المجريطی .

مسلمة بن هاشم : ۲۴۹ ح -

مسیح (المسیح عیسی ...) : ۳۱ ، ۳۳ ،

۴۶ ، ۵۲ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۹ ، ۱۳۴

۱۱۶۱ ، ۲۰۱ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶

۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۴۱ ، ۲۴۴ ، ۲۶۵

۲۸۶ م ، ۲۹۸ ، ۳۱۶ ، ۳۲۵ ، ۳۳۱

۳۵۲ ، ۳۵۳ م ، ۳۸۱ ، ۳۸۲ م ، ۴۱۷

۴۲۹ ، ۵۳۰ ، ۵۳۳ ، ۵۳۴ و ر.ك. عیسی .

المسیح المصلوب (ابن الأرملة) : ر.ك.

ابن الأرملة .

مسیحی : مکرر در بسیاری از صفحات و

بخصوص صفت برای تاریخ و دین و غیره

آمده است .

مسيلمه : ۱۹۱ .

مثنیعی : ۲۱ -

مُردیانک : ۴۳ .

مرزبان بن رستم : ۲۰۶ .

المرزبانی (محمد بن عمران ... أبو عبيد الله) :

۱۹۳ م ، ۱۹۴ م ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷

۱۹۸ م ، ۳۸۶ ، ۳۸۷ ، ۴۲۱ ح ، ۴۲۳ م

۴۴۳ م .

مر قنل : ۶۰ .

مرقس : ۹۸ .

مرقیان : ۱۳۵ .

مرقیون : ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۵ ، ۳۶

۴۷ م ، ۵۷ ، ۲۵۸ ، ۱۲۹ ، ۱۳۲ ، ۱۳۲

۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۶۴ ، ۱۹۱ ، ۲۰۳ ، ۳۸۳

مر کلیوث : ۱۲۸ ح ، ۱۳۷ ح ، ۲۴۵ .

مر مریم : ۱۵۰ ، ۱۶۶ .

مروان بن محمد [الجمدی] : ۱۶۳ م ، ۲۸۹ م .

مروزی : ر.ك. شرف الزمان طاهر ...

مریم (بقولی نام مادرمائی است) : ۱۶۶۵ .

مزدق [بن بامداد (نسخه بدل : با مارد)] :

۱۱۴ م ، ۱۳۴ ، و ر.ك. مزدك .

مزدك : ۲۰ ، ۱۸۰ م ، ۱۹۱ ، ۲۹۸

۳۰۷ م ، ۳۱۱ ، ۳۱۹ ، ۳۲۰ ، ۳۲۹ ، ۳۴۱

۳۴۲ ، ۴۰۱ ، ۴۱۳ ، ۴۱۴ ، ۴۲۸ ، ۴۳۲

۴۹۸ .

مساور الورقانی : ۱۹۶ .

المنعصم : ۵۰۸ ح .

- مصطفى البابی الحلبي : ٨٤ ح .  
 مصطفى السقا : ١٢٧ ح .  
 مصطفى بن عبدالله كاتب جلبي : ر.ك.  
 حاجي خليفه .  
 المطرزي [ أبو الفتح (وأبو المطهر) ناصر  
 (يا ناصر الدين) بن عبد السيد أبي المكارم  
 ابن علي ... ] : ٣٠٧ ، ٤٠١ .  
 مطهر بن طاهر المقدسي : ٤٧ ، ١٤٤ .  
 ١٨٢ ، ٥٠٥ ، ٥٠٦ .  
 مطيع بن أبياس [ الكنانى ] : ٩٢ ، ٢٩٤ .  
 ١٢٣ ، ١٣٨ ، ١٣٩ ، ١٤٠ ، ١٨٣ .  
 ١٩٣ ، ١٩٤ ، ١٩٨ ، ٢٧٠ ، ٢٧٢ ، ٣١٩ .  
 ٣٨٦ ، ٣٨٧ ، ٣٨٨ ح ، ٤٢٠ ، ٤٢١ .  
 ٤٢٢ ، ٤٢٣ ، ٤٤٣ ، ٤٤٤ .  
 مبيد الجهنى : ٢٨٩ .  
 المنعم (خليفة عباسي) : ١٥٩ ، ١٨٩ .  
 ٣٤٢ ، ٥٠٨ .  
 المنذر بن غيلان : ٣٥٤ ، ٣٦٣ .  
 منير الدولة : ٢٠ ، ١٦٣ .  
 معن بن زائدة [ بن عبدالله بن زائدة بن  
 مطرب بن شريك بن عمرو الثيباني ] : ٩٢ ،  
 ١٤٠ ، ١٩٠ ، ٢٠٢ ، ٢٥٠ ، ٤٢٢ .  
 مع [ مشعب (=سيمون) ] : ٣٥ .  
 مفتي الثقلين : ر.ك. ابن كمال ياشا .  
 مفصل بن عمر الجعفي : ٣٧٤ ، ٣٢١ ، ٤٢٩ .  
 ٤٣٠ ح .  
 مقاتل بن سليمان : ٢٣٥ .  
 المقنن بالله (خليفة عباسي) : ١٦٣ ، ٤٤١ .  
 مقنسي (شمس الدين أبو عبدالله محمدين  
 أحمد بن أبي بكر البنا المقنسي الحنفي  
 المعروف بالبتاري) : ٣٣ ح .  
 مقنسي : ر.ك. مطهر بن طاهر المقنسي .  
 المقدسي : ر.ك. كورلس ...  
 مقريزي [ المقريزي ] (نقح الدين أبو  
 العباس أحمد بن علي ...) : ٣٠٤ ح .  
 المققع عبدالله بن الفارس (٩) صاحب الكلية  
 العربية ... : ٥٢٣ ، ر.ك. عبدالله بن المققع .  
 مقلات : ١٥٩ ح .  
 مكحول : ٢٨٩ .  
 ملا صالح مازندراني : ر.ك. محمد صالح  
 بن أحمد ...  
 ملا عبدالرزاق لاهيجي : ر.ك. عبدالرزاق ...  
 ملك الحيرة : ٢٩٥ .  
 ملكة تدعى مر : ١٧ .  
 ملك التمره بهار (محمد نقى) : ٤٩٩ ح .  
 ملك العين : ١٦٣ .  
 ملكة سكان (زن سكان شاه) : ١٢ .  
 مناندر (Menander) : ٣٥ ح .  
 منتهى بن الحجاج : ٣٣٧ .

- المنذر : ٢٩٥ م .  
 منصور [المنصور - خليفة عباسي] : ١٠٣ .  
 ١١٥ م ، ١٢٧ ، ١٣٨ ، ١٣٩ ، ١٤٠ ،  
 ١٩٠ ، ١٩٣ ، ٢٠٢ م ، ٢٨٠ ، ٢٩٢ ،  
 ٢٩٣ ، ٣٤٢ ، ٣٤٣ ، ٤٢٣ م .  
 المنصور بالله (خليفة وإمام فاطمي) : ٤١١ .  
 منصور [سناديقي] : ٢٢٥ .  
 منقذ بن زبادة الهلالي : ١٩٤ .  
 منقذ بن عبد الرحمن : ٤٢١ .  
 منوهميد : ٤٢ .  
 موجي (موزك - معلم مانوي) : ١٩ .  
 مودود بن مسعود : ٢١٦ ح م .  
 مورسبند : ٤٠ .  
 موزهايم (Mosheim) : ٣ .  
 موزك (عموزاك - معلم يارسل) : ٤٩٠ ، ١٩ .  
 موسى (يغمبر يهود) : ٤٧ ، ٥٥٧ ، ٥٥٨ ،  
 ٨٨ ، ٩٣ ، ١١٥ م ، ١١٦ ، ١١٧ م ، ١٢٠ ،  
 ١٧٨ ، ١٩١ ، ٢٣٣ م ، ٢٤١ ، ٢٩٠ ، ٢٩٨ ،  
 ٣٧٧ ، ٤٢٩ ، ٥٠٢ م ، ٥٣٠ .  
 موسى بن جعفر (إمام ...) : ٧٤ ح .  
 موسى الهادي بن محمد المهدى بن أبي جعفر  
 المنصور بن محمد بن علي بن عبد الله بن عباس  
 ابن عبد المطلب : ر.ك. الهادي (خليفة  
 عباسي) .
- موشا : ٤٨٧ م .  
 موصلي (عبد الباقي أفندي) : ٢٤ .  
 موفق الدين أبو القباس أحمد بن قاسم بن  
 أبي أصيبعة سعدى خزر جي : ر.ك. ابن أبي  
 أصيبعة .  
 مولر (F. W. K. Muller) : ٥٦ .  
 المهدي محمد بن أبي عبيد الله : ٣٤٠ .  
 مهدي (المهدي - خليفة عباسي) : ٢٠ .  
 ١٠٥ ، ١١٥ ، ١١٦ م ، ١١٧ ، ١٢٧ ،  
 ١٣٩ ، ١٤٦ م ، ١٦٤ ، ١٧٨ ، ١٨٣ ،  
 ١٩٦ ، ١٩٩ م ، ٢٢٣ ، ٢٦٣ ، ٢٦٤ ،  
 ٢٦٩ ، ٢٧٠ ، ٢٧٤ ، ٢٧٨ ، ٢٧٩ ،  
 ٢٨٠ ، ٢٨١ ، ٢٨٩ ، ٢٩٠ ، ٢٩٣ م ،  
 ٢٩٤ ، ٢٩٥ م ، ٢٩٦ ، ٣١٩ ، ٣٣٩ ،  
 ٣٤٠ ، ٣٤٢ ، ٣٦١ ، ٣٦٢ ، ٣٦٣ ،  
 ٣٨٧ ، ٤٠٣ م ، ٤٠٧ ، ٤٢٠ ،  
 ٤٢١ ، ٤٢٢ ، ٤٢٣ ، ٤٢٦ ، ٤٣٢ ، ٤٣٧ ،  
 ٤٣٨ ، ٤٤١ ، ٤٥٥ م ، ٥٢٣ .  
 المهدي محمد بن عبد الله : ٤٢٣ .  
 المهدي كدين الله أحمد بن يحيى المرتضى  
 بن أحمد بن المرتضى بن أحمد بن مفضل  
 ابن منصور بن المفضل بن الحجاج بن علي  
 ابن يحيى بن القاسم بن يوسف بن الداعي بن  
 يحيى المنصور ابن أحمد التاصر ابن الامام

- الهادى إلى الحق يحيى بن الحسين بن  
القاسم بن إبراهيم بن إسماعيل بن إبراهيم  
ابن الحسن بن الحسن بن عليّ ابن أبي طالب:  
ر.ك. أحمد بن يحيى بن المرنسى.  
مهر: ۱۵۸، ۱۵۹.  
مهران بن رستم (اسيهيد): ۵۳۵.  
مهرسپند: ۴۰.  
مهرشاه (والى ميان): ۲۸.  
مهرن (M. A. E. Mehren): ۲۷۲ ح.  
مهر يزد: ۲۱، ۴۱، ۴۲.  
ميترا: ۲۱، ۴۲.  
ميدانيّ (أبو الفضل أحمد بن محمد...):  
م ۲۳۹.  
ميرخواند: ۵۲۵.  
ميس (اسم مادر ماني): ۱۵۰، ۱۶۶.  
ميكايل: ۶۵، ۶۰، ۶۲.  
ميلاس الرازى: ۳۸۳.  
مبيون بن ديسان القداح الأهوازي الثنوي:  
م ۴۰۹، ۴۱۰.  
مينگانا [ا] (A. Mingana): ۳۳۸.  
مينورسكى (W. Minorsky): ۲۳۸ ح.  
م ۴۸۱.  
ن  
ناسوليس: ۴۷۴ ح.  
النّاصر للحق: ۴۱۳ م.  
نافع: ۴۳۵ م.  
نبيه بن الحجاج: ۳۳۷.  
نجرانيّ (الزّاهب النجرانيّ الوارد من بلد  
الصّين...): ۱۶۶.  
نجم الدّين إبراهيم بن هاشم التّيليّ: ۲۷۷ ح.  
نحشيط: ۳۹.  
نرسور: ۶۰.  
نرسی: ۱۸.  
نرسيس: ۲۶.  
نرّسف: ۲۱، ۴۰.  
نريشخ: ۴۰.  
نريمان: ۲۲، ۳۶ م.  
نرّيميك (بميك): ۶۱.  
النّسائيّ: ۴۲۱، ۴۷۳.  
ننيقوس: ۶۰.  
نشوان حميرى: ۵۹، ۴۱۲، و.ر.ك.  
أبو سعيد نشوان...  
نصر بن هرمز السمرقندى: ۱۵۹.  
نصير الدّين طوسى: ۲۴، ۵۳ ح، ۴۶۵ ح.  
النّضر: ۹۰.  
النّضر بن الحارث بن كلفة (أخو بنى عبدالدار):  
م ۳۳۷.  
النّظام: ۱۸۶ م، و.ر.ك. إبراهيم بن سيار...

- نظامی گنجوی : ٥٠١ .  
 نعمان بن أبی العوجاء : ١٦٣ .  
 النعمان بن المنذر : ٩٧ .  
 نعمت الله [ بن عبدالله بن محمد بن حسین موسوی شوشتری جزائری ] (سید...) : ٤٣٢ ، ٤٣٣ .  
 نلسدئل : ٢٥ .  
 نمراتل : ٤٣ .  
 نمر قیل : ٢٥ .  
 نمرود : ١٨١ .  
 النوبختی : ٢٥٥ ، ٢٨٧ ، ٣٤٦ .  
 نوح (النبی) : ٥٧ ، ١٤٥ ، ٢٤٤ ، ٣٠١ .  
 ٤١٧ .  
 نوح زادك (مترجم زبان فارسی مانی - برمای : نارتوح) : ١٢ .  
 نوح بن منصور بن نوح بن نصر سامانی (= نوح ثانی) : ١٢ .  
 نورالدین (یا سدیدالدین) محمد بن محمد ابن یحیی بن طاهر بن عثمان العوفی البخاری الحنفی : ٥٠٥ ، ٥٠٦ .  
 نوشت (نام مادر مالی بر حسب بعضی مأخذ) : ٣٨٠٥ .  
 نوشیروان [ بن قباد ] : ٤١٨ ، ٤٣٢ ، و  
 رك به أنوشروان .  
 نولدكه (Th. Noldeke) : ٩٠ ح .  
 ١١٤ ح .  
 النوروی : ٣٤٢ ، ٤٧٣ ، ٤٦٨ .  
 النوریری [ نوریری ] (شهاب الدین أحد بن عبدالوهاب بن محمد بن عبدالدائم بكری تیمی قرشی معروف به نوریری كندی) : ٢٧٥ .  
 نیبرگ (H.S.Niberg) : ١٠٦ ، ٣١ ح .  
 نیربوسنه : ٤٠ .  
 نيسدئل : ٦٠ .  
 نيكسون (R. A. Nicholson) : ٢٢٢ ح .  
 ٢٢٣ ح ، ٢٢٥ ح .  
 نيكوشنوس : ٥٧ ، ٤٤٢ ح .  
 و  
 الواثق (خليفة عباسی) : ١٨٩ .  
 واحدی (أبو الحسن علی بن أحمد بن محمد ابن علی بن متویه الواحدی التیسابوری) : ٣٥٧ ، ٤٣٣ .  
 واصل بن عطاء الفزّال (أبو حذيفة) : ٧٦ .  
 ١٩٧ ، ١٩٨ ، ٢٩٠ ، ٣٦٠ .  
 والیه بن الحباب (أبو أسامة... الأسدي الكوفي) : ٢٩٢ ، ٢٩٤ ، ١٣٨ ، ١٩٤ .  
 ٣٨٨ ، ٤٢٠ ، ٤٢١ .

- الوالیّ: ۹۴ م .  
 والتین (Valentin): ۳۵ .  
 والتین ژو کوفسکی: ۴۹۴ .  
 والتی بنان اَوّل: ۱۸ .  
 وحید دستگردی: ۵۰۱ ج .  
 الوراقی: ۲۴۲ .  
 الورسانی: ر. ک. أبو حاتم أحمد بن حمدان... و أبو حاتم رازی .  
 ورهاردان (نسخه بدلی است از وهراردان): ۳۸۳ ح .  
 وزندنک [O.G.von Wesendonk]: ۵۶ .  
 وستنفلد: ۲۶۲ ح، ۲۶۵ ح، ۴۰۲ ح .  
 الولید بن عبد الملك: ۱۵۸ .  
 الولید بن المغيرة المخزومی: ۳۳۷ .  
 الولید بن یزید [بن عبد الملك = ولید ثانی]: ۲۰، ۱۳۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۸۱، ۲۹۳، ۳۸۶، ۴۲۱ .  
 ویت (Wiet): ر. ک. کاستن ویت .  
 ویدن کرن (Geo. Widengren): ۳۱، ۵۶ .  
 ویلهلم انسلین (Wilhelm Enslin): ر. ک. انسلین .  
 ویلیام کورتن (Rev. William Cureton): ۲۴۰ ح .
- ه  
 هابیل: ۴۳، ۵۹، ۱۵۴، ۱۵۵ م .  
 الهادی [بالله] (هادی = موسی بن محمد المهدي... خليفة عباسی): ۱۱۵، ۱۱۶ م .  
 ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۶۴، ۲۷۹، ۲۹۵، ۴۳۲، ۴۵۵، ۵۲۳ م .  
 هارون: ۳۶۲ .  
 هارون (هرون) الرشید: ۲۰، ۱۱۷، ۲۰۰، ۲۴۶، ۲۶۴، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۹۴، ۵۰۲ .  
 هارون (هرون) بن معروف: ۴۳۵ .  
 هالون (Haloun): الف .  
 هجویری (أبو الحسن علی بن عثمان بن أبي علی الجلابی الهجویری القزنوی): ۴۹۴ .  
 هرماس (غلام عیسی): ۵۷ .  
 هرماس (یا هرماس - بکی از تلامیذمانی): ۱۱ ح .  
 هرمز (= هورمزد): ۳۳۸ .  
 هرمز (بن شاپور بن أردشیر): ۱۱، ۴۸، ۶۱، ۷۱، ۱۰۳، ۱۴۵، ۱۸۱، ۲۰۵، ۲۵۹ ح، ۴۷۹، ۴۷۹، ۴۹۵، ۵۱۳، ۵۳۴ م .  
 هرمزد: ۱۱۴، ور. ک. هرمز .  
 هرمز (دوم) [بن فرسی بن بهرام بن اردمزد بن شاپور أردشیر بن ساسان]: ۱۸، ۵۲۲،



- هرمس : ۵۷ ح ، ۳۱۱ ، ۶۱ .  
 هرمس مثلث (Hermes Trismegistus) :  
 هرمیاس ( یکی از تلامذمانی ) : ۱۱ ح ، ۵۷ .  
 هشتنگر : ۳۶ .  
 هشام ( شاید هشام بن الحکم ) : ۱۸۹ .  
 هشام ( شاید هشام بن الحکم ) : ۴۳۱ .  
 هشام بن الحکم : ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۴۸ ، ۳۲۱ ، ۳۲۷ ، ۳۹۹ ، ۴۴۰ .  
 هشام بن عبدالملک : ۱۶۳ .  
 حکمونوس (Hegemonius) : ۲ ، ۵۷ .  
 هموزاک ( رسول - معلم و مؤزک ) : ۴۹ .  
 هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی  
 نخجوانی : ۴۰۳ ح .  
 هنری کریین : ۲۵۲ ح .  
 هنینگ (W. Henning) : ۱۷۰۵ ، ۲۳ .  
 ۵۰ ، ۵۳ ، ۵۶ ، ۵۷ ، القدم ، ب ، ۵۰ .  
 و م ، ز م ، ی م ، یام ، ی ب م ، ی ب م .  
 هوتسا (Houtmsa) : ۱۰۳ ح .  
 هورمز : ۴۷۱ .  
 هیبارخ : ۱۷ .  
 الهیسم بن عدی : ۱۴۳ ، ۱۹۸ .  
 هیگینس (Martin z. Higgins) : ی ب .  
 هیورث دن (J. Heyworth Dunne) :  
 ۳۵۴ ح .  
 یارموقا (حکیم ...) : ۲۵ .  
 یارشاظر (دکتر ...) : ۳۷۳ ح م .  
 یاقوت حموی : ۱۲۸ ، ۲۱۸ ، ۲۶۲ م .  
 یحیی بن اکثم : ۱۸۹ .  
 یحیی بن بشر نهالندی : ۲۵۶ .  
 یحیی بن حسین : ۳۸۷ ، ۴۲۱ .  
 یحیی بن خالد برمکی : ۲۴۴ ح ، ۱۰۱ ح .  
 یحیی بن زکریا : ۳۲ ، ۳۲۶ م .  
 یحیی بن زیاد بن عبیدالله بن عبدالله الحارثی :  
 ۱۳۲ ، ۱۳۸ ، ۱۴۳ ، ۱۸۳ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۶ ، ۱۹۸ م ، ۱۹۹ ، ۲۲۴ ، ۲۷۰ ، ۲۹۲ ، ۳۰۹ ،  
 ۳۱۹ ، ۳۸۶ ، ۳۸۷ م ، ۴۲۱ ، ۴۲۲ ، ۴۲۳ ، ۴۴۴ .  
 یحیی بن سعید بن بطریق أنطاکی : ۱۲۳ .  
 یحیی بن علی : ۱۹۶ ، ۱۹۸ ، ۳۶۰ .  
 یحیی مهدوی (دکتر ...) : ۳۷۲ م .  
 یحیی التوحوی : ۲۰۶ .  
 یحیی بن النعمان النصرانی : ۲۰۵ ، ۵۳۴ .  
 یزدان : ۱۶۴ ، ۱۸۲ ، ۱۹۷ ، ۳۰۸ ، ۳۸۸ .  
 ۴۱۶ ، ۴۶۴ ، ۴۷۰ ، ۴۷۴ ، ۴۷۵ ، ۴۸۴ .  
 ۴۸۹ ، ۵۰۳ ، ۵۰۴ ، ۵۳۱ .  
 یزدان بن یزدان : ۱۱۵ م .  
 یزدان‌بخت : ۱۵۹ ، ۱۶۴ م ، ۱۷۳ ، ۱۷۷ .  
 ۱۷۹ م ، ۱۷۰۵ ، ۳۰۱ ، ۴۹۲ ح ، ۵۳۴ .

- یزدجرد: ۲۰۳: یواسف: ۶۱.
- یزید بن الفیض (کاتب المنصور): ۹۲، ۹۱۵.
- ۹۱۷، ۹۲۷، ۹۳، ۹۴، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵.
- ۲۸۰، ۴۲۰، ۴۲۱.
- یزید بن مزید الشیبانی: ۱۹۹.
- یزید بن الولید: ۱۹۳.
- یوساف: ۱۶۱.
- یعقوب (معادل سام نریمان): ۳۶.
- یعقوب بن إسحق الکندی: ۳۹۱.
- یعقوب بن داود (وزیر مهدی خلیفه عباسی):
- ۱۰۵، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۶۱، ۳۶۲.
- ۳۶۲، ۴۲۶ م.
- یعقوب بن الفضل بن عبدالرحمن بن عباس
- بن ربیع بن الحارث بن عبدالمطلب:
- ۱۱۵ م، ۱۱۶ م، ۲۹۵، ۲۵۵ م.
- یعقوبی (أحمد بن أبی یعقوب إسحق بن
- جعفر بن وهب بن واضح کاتب عباسی
- معروف به یعقوبی): ۲، ۱۰، ۲۵، ۵۵، ۱۰۳ م.
- یعقوب بن موسی: ۱۱۵، ۱۴۶.
- ینوشاد (حکیم...): ۲۵.
- یوحنا: ۲، ۹۸، ۱۷۷، ۲۳۴.
- یوحنای دمنقی: ۲.
- یونوروس: ۳۰۸.
- یوراسف: ۱۹۱.
- یوسف اعتصامی: ۴۷۹ ح.
- یوسف الیان سرکبس: ۲۱۸ ح.
- یوسف بحرانی: ۲۴۲.
- یوسیت (نام مادر عائی بموجب بعضی
- مآخذ): ۵، ۳۵۰.
- یوشع فنکل: ر. ک. فنکل (یوشع).
- بولیا: ۱۸.
- یونس بن هارون: ۹۱.
- یونس بن أبی فروة: ۹۲، ۹۳، ۱۰۰.
- ۱۱۷ م، ۱۹۴ م، ۲۴۶، ۴۱۷، ۴۲۱.
- یونس بن حبیب: ۲۲۲.
- یونس الخنلی: ۴۲۲.
- یونس بن عبدالرحمن: ۳۲۰.
- یونس النحوی: ۳۶۱ م.
- یهودا: ۱۶۱.
- یهودای اسخر یوطی: ۳۷.

## فهرست اعلام امم و قبائل و طوائف و طبقات و آیام و سلسله‌ها

أهل القين : ١٢٩ ، ١٤٥ ، ٢٣٨ .	آرامیها : ٦ .
أبدی قوت : ٥١٦ .	آل الجعد : ١٦٣ .
ایرانیان : ٦٢ ، ٣٥ .	آل سلیمان بن علی : ٣٦٢ .
ایغور : ١٩ م ، ٥١٦ م ، ٥١٨ .	الأترک : ٢٣٨ ، ٢٣٩ .
ایغوران : ٥١٦ .	أئمة لفت : ٣٩٤ .
ایغوری (خط ...) : ٥١٨ .	اجاری : ٢٥ .
ب	الأزد : ٢٩٠ ، ٣٦٠ .
بابلی ها : ٣٥ .	الأساقفة (أساقفه) : ١٢٤ م ، ٢٨٦ ، ١٣٥ .
بخشیان : ٥٣ ح .	٣٨٣ ، ٣٨٤ .
برامکه : ٧٦ .	الأساقفة الارثودکسیة : ١٢٤ م .
برمکیان : ٩٢ .	اسد : ٣٦٨ .
البطارکة : ١٢٥ .	أشکایی (خاندان ...) : ٦ .
بنوأي عبیدالله : ٣٣٩ .	أشکابان (دودمان ..) : ٢٨٠ ، ٥ .
بنو الأقطس : ٢٥٩ .	الاشکائیة : ٢٠٥ م .
بنی أمیه : ٩١ ، ٩٢ ، ١٣٧ ح ، ١٣٩ ، ١٦٢ .	أطبائه مسیحی : ١٢٣ .
٤٢٦ ، ٢٨٩ .	او سرئن (دولت ...) : ٥٧ .
بنی بکر بن وائل : ٩١ .	اویغور : ١٩ م .
بنی الحکم : ٢٨٩ .	أهل البصرة : ١٣١ .
بنی سواد بن عامر بن صمصمة : ٩١ .	أهل خراسان : ٨ .

بنى العباس : ٣٨٩، ١٦٣، ١٠٠، ٩٢، ٩١ .	الدولة العباسية : ١٦٤ .
بنو عبدالدار : ٣٣٧ .	الديلم : ١٤٧ .
بنى هاشم : ١١٥، ١٠٣ م .	ر
پ	الزرم [ روم ] : ١٠، ٥٧، ٩٣، ١٢٥ م .
باديهها : ٣٣٨، ٥ .	١٢٦ م، ١٣٤، ١٩٥، ٤٥٥ .
ت	روميا : ٧٥ .
فاتار : ٥١٦ .	الرحبان : ١٠٠ .
أترك (ترك) : ٢٠، ٢٩ م، ١٤٥، ٢٤٦ .	س
٢٦٥، ٣٣١ .	ساسانيان : ٩، ٢٠، ٢٢، ٢٨، ح، طم
تركها : ٥٣، ٢٠ .	يب : ٤٨٦، ٥٢٧ .
التغزغز : ١٥٣ .	الساسنة : ١٣٤، ٢٠٣، ٢٩٤ .
التغزغزية : ٩٨ .	السريانيون : ٣٧٣ .
تسيم : ٢٤٥ ح .	سفديان : ٣٧٣ .
ج	سكا : ١٢ .
چنابيان (سلسله ...) : ١٩ .	سمعان : ٢٤٥ ح .
چينيها : ١٩ ح .	ط
ح	طائفة مانداني : ٣٢ .
حسكابه : ١٤٩، ١٦٦ .	الطغزغز : ٢٠، ١٢٩ .
الحكماء : ١٣٣ .	الطفيلتين : ٤٤ م .
خ	ع
خلفاء عبيدى مصر : ٢٨٥ ح .	عباسيان : ٩١ ح، ٣٥٤ ح .
د	المعجم (عجم) : ٣٧٣، ٤٢٠، ٥١٣ .
دولة بنى العباس : ١٦٣ .	عوام الهند : ١٢٩ .

- العرب (عرب): ۵۹' ۱۰۲' ۱۴۳' ح ۱۶۲' ۱۹۵' ۳۱۲' ۲۵۹' ۳۰۷' ۳۴۳' ح ۳۷۳' ۳۹۴' ۳۹۸' ۴۰۱' ۴۰۴' ۴۰۸' م ۴۲۰' ۴۲۶' ۴۲۸' ۴۵۹' ۵۲۴' .  
 قوم لیدی : ۱۸ .  
 کمرکان (خانواده کمرکان که ظاهراً مادرمانی از آنها بوده) : ۶ .  
 الکوفیین : ۳۸۸ .

## ف

- الفرس : ۱۲۳' ۱۳۰' م ۱۳۴' ۱۶۲' م ۲۵۹' ۲۶۰' ۲۷۱' ۲۷۳' ۲۷۶' م ۲۹۴' ۲۹۷' ۲۳۹' ۳۵۱' ۳۵۳' ۳۷۳' ۳۸۱' ۳۸۳' ۴۵۴' م ۴۷۱' .  
 فرنگیها : ۱ .  
 فریغویان : ۴۸۱ ح .  
 ققها : ۱۰۱' ۳۴۲' ۴۵۹' م ققیهان : ۱۱۴ .  
 ققیهان : ۱۱۴ .  
 الفلاسفة : ۱۳۰' ۱۳۳' م ۱۸۶' ۲۰۶' ۲۳۷' ۲۳۸' ۲۳۹' ۲۶۷' ۲۸۵' ۳۹۵' ۳۹۶' ح ۴۵۲' ۴۵۶' ۴۵۹' ۴۶۱' م ۴۷۱' ۵۰۳' .  
 متکلمین : ۱۶۳' ۳۹۶ ح .  
 المتنبتین : ۹۸' ۹۸' ۱۹۱' ۲۰۳' ۲۰۶ .  
 المثائین : ۴۵۹ .  
 مصریان : ۳۰' ۵۱۹ .  
 مفل : ۱۸' ۵۲۴ .  
 مفلان : ۵۱۶' ۵۱۷' م ۵۱۸ .  
 مفسرین دین هانی : ۱۱ ح .  
 ملوک الترك : ۱۶۲ .  
 ملوک عجم : ۵۰۵ .  
 ملوک فارس : ۲۲۲ .  
 ملوک الفرس : ۲۹۸ .  
 منجمان : ۴۹ .  
 المنجمین : ۹۹ .  
 منجمین بابل : ۵ .  
 میسائی ها : ۳۳ م .

## ق

- القبیط : ۳۰۴ .  
 قرغیزها : ۱۹ .  
 قریش : ۵۹' ۱۰۲' ۱۲۹' ۱۴۶' ۲۴۷' ۳۳۷' ۳۴۵ ح .  
 قوم اسرائیل : ۳۵ .  
 قوم ماندائی : ۳۰' ۳۳' .

یونان : ۳۰ .	ی
یونانیان : ح ۵۷ ، ۴۱ ، ۶۱ .	یوم أحد : ۳۳۷ .
الیونانیة : ۲۱۳ .	یوم بدر : ۳۳۷ .
الیونانیون : ۳۷۴ .	

## ۳

## فهرست اعلام اماکن

آفلیوخیا : ۳۳ ح .	ا
احواز الزنج : ۱۳۳ .	آدیابن (ادب) : ۱۰ ح .
إدارة الطباعة المنبرية : ۲۵۵ ح .	آذربایجان : ۱۲۸ ح ، ۵۰۸ ، و ر . ك .
ادس (اورفه) : ۴ .	آذربایگان .
إدسا : ۲۹ ، ۵۶ ، و ر . ك . اورفه .	آسیا : ط .
ادب (= آدیابن) : ۱۰ ح .	آسیای غربی : ۳۰ ، ۳۳ .
اربل : ۲۶۹ ح .	آسیای مرکزی : ۱۰ ، ۱۸ ، ۲۰ .
أرض بابل : ۵۳۳ ، و ر . ك . بابل .	آفریقا : ۱۸ ح .
أرض الروم : ۲۴۴ .	آفریقای شمالی : ۱۸ .
أرض الصين : ۴۸۵ ح ، و ر . ك . الصين .	آكادمی علوم باویر : بب .
أرض فارس : ۲۴۴ ، ۵۳۳ .	آلفا (خرابه ...) : ۳ ح .
أرض المشرق : ۵۵۴ ح .	آلمان : ۳ ، ۳۰۲ .
أرض مغرب : ۵۳۳ .	آمشتردام : ۳ .
أرض الهند : ۲۴۴ ، و ر . ك . هند .	آمل : ۱۱۴ ح .

أهواز (الأهواز) : ۱۱۰ م، ۳۲، ۹۵، ۱۷۷	أرمينية الصغرى : ۲۷۰ ح .
۲۷۱، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۸۱، ۳۸۳ .	أرمستان : ۴، ۳۴ .
ایران : ۱، ۸، ۱۰ ح، ۱۹، ۲۰، ۲۱	أرويا : ۴۰۳ ح .
۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۱۲۸ ح، ۳۶۵ ح	إسپانی : ۱۸، ۳۶ .
۳۶۹، ۴۸۶، ۴۸۹ ح .	استانبول : ۱۲۱ ح، ۱۴۷ ح، ۳۴۶ ح
ایران زمین : ۵۲۶ .	۳۷۵ ح، ۴۱۴ ح، ۴۷۴ ح، ۵۰۰ ح
ایران شهر : ۲۱۲ .	استوکهولم : ۵۹ .
ب	إسفراین : ۱۸۵ ح
باب حرب : ۲۵۵ ح، ۳۸۵ ح .	إسکندريه (الاسكندرية) : ۱۲۴، ۳۵۱، ۳۳۳
باب الرادق : ۲۰۵ .	۱۲۴ م، ۱۳۴ م، ۱۳۵ م، ۲۸۶ م .
باب التوس : ۳۸۳ .	إصفهان : ۱۳۷ ح، ۱۳۹، ۳۴۵ .
باريل : ۵، ۶، ۷، ۱۱، ۱۲، ۲۰، ۳۲، ۳۳ م	إقليم ألتناح : ۲۷۳ .
۵۶، ۵۷ ح، ۶۱، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۵۰، ۱۵۸ م	إقليم الميشتة : ۲۷۳ .
۱۶۳، ۱۶۴، ۲۰۳ م، ۲۰۴، ۲۰۵ م	اکسفورد : ۱۲۳ .
۳۵۱، ۳۸۱، ۵۰۹ م، ۵۳۳ .	أنجمن ایرانشناسی : ۶۳ .
بابمانی (باب المانی) : ۱۰۳، ۱۱۴	أنجمن بین المللی مستشرقین : ۱۱۸ .
۱۸۳، ۲۶۰، ۳۴۴، ۵۱۴، ۵۳۴ .	أنجلس : ۲۳۷، ۲۶۰، ۳۷۰ ح .
باب التمر (در قهره) : ۲۹۴ .	أنستیتو ایران و فراسه : ۲۵۲ ح .
بادریا : ۱۵۰ .	أنطاکیة : ۱۸، ۳۵، ۱۳۵ م .
باکسایا : ۱۵۰ .	اورخون ( شمال مغولستان ) : ۱۹ ح .
بخارا : ۲۴۵، ۲۶۵، ۵۱۸ م .	اورشليم : ۱۱ ح، ۴۵ م .
برلين : ۴ م، ۱۷، ۱۳۶، ۲۹۹ ح، ۳۰۲ ح	اورفه (= ادس - إدسا) : ۴، ۲۱، ۳۵
۳۵۷ ح، ۳۷۶، ۴۳۳ .	۵۷، ۵۶ .
	ارزالوم ( Uzalum ) : ۲ .

برومیا ( بمقیده هنینگ مردینو مصحف آن است ) : ۵۰ .	بوسنه (Bosnie) : ۳۹ .
بریتیش میوزیوم : ۳۷۶ م .	بولاق [ مصر ] : ۱۲۸ ح ۱۲۷ ح ۲۵۲
بصره ( البصرة ) : ۱۳۱ ، ۱۳۵ ، ۲۲۴	۲۵۵ ح ۲۶۰ ، ۲۹۴ ، ۲۹۶ ح ۳۰۴
۲۶۰ م ، ۲۷۰ م : ۲۹۰ م ، ۳۴۷ ، ۳۶۰	۳۱۸ ح ۳۳۳ ح ۳۵۵ ح ۴۰۸
۳۶۱ ، ۳۶۲ م ، ۳۶۸ ، ۳۸۵ ، ۴۲۲ م	۴۶۸ ح
۴۲۵ ، ۴۲۶ ، ۴۴۰ ، ۴۶۹	بشایور : ۱۱ .
بطائح ( البطائح ) : ۲۳ ، ۱۳۵ ، ۱۵۰	بیروت : ۱۲۳ ، ۱۲۳۷ ، ۲۷۰ ح ۲۸۰ ح
۱۶۴ ، ۱۶۷	۳۵۰ ح ۳۵۶ ح
بطررز بوغ : ۲۷۲ ح	بین النهرین : ۱۱ ، ۲۰ ، ۲۹ ، ۳۰ م
البطیحة : ۲۷۰ ، ۲۹۱ ، ۳۶۱ م ، ۳۶۲ م	۳۲ م ، ۳۳ م ، ۳۴ ط م
۴۲۶ م	پ
بعلبك : ۳۰۴	پاریس : ۱۲۸ ح ۱۴۴ ح ۱۸۲ ح ۲۰۸ ح
بغداد : ۲۰ ، ۱۰۱ ، ۱۱۴ ح ۱۲۸ ، ۱۱۵	۳۳۵ ح م ، ۳۵۰ ، ۳۸۰ ح ۴۵۳ ح ۴۹۲
۱۳۱ ، ۱۳۷ ح ۱۹۲ ح ۲۶۶ ، ۲۷۹	پترسبورگ : ۵۵ .
۳۸۱ ، ۳۸۲ ، ۳۸۵ م ، ۳۶۸ م ، ۳۸۶	یرکالیا : ۱۲ ح ۱۲۰ ، ۱۲۰ ، ۱۲۰ ، ۱۲۰
۴۰۲ ، ۴۲۲ ، ۴۳۳ ، ۴۴۴ ح ۴۹۲ ح	یرکالیا : ۱۱ .
بالانقرس : ۲۰۳	ت
بلخ : ۱۶۲ ، ۱۹۰	تارم (حوضه ...) : ۳ .
بلغارستان : ۳۶	تبت (التبت) : ۲۰۶ م ، ۵۱۱
بمبئی : ۴۳۲ ، ۵۲۵ ح ۵۲۷ ح	تبریز : ۴۲۸ ح ۵۱۹ ح ۵۲۰ ح
بنات النعش : ۲۰۷	۵۲۹ ح
بنجیکت : ۲۰	نخنکاه عیسی : ۵۰
بورز تظیا : ۱۳۴	ترکستان : ۲۰ ، ۲۶۲ م ، ۵۱۱ ، ۵۱۳
	۵۲۵ ، ۵۲۷



جوخی (بمقصدہ ہنہنگ کوئی مصحف  
آن است) : ۵۰.

## ج

چین : ۱۹ م ۲۰، ۵۳، ۱۲۸، ۲۸۱،  
۴۸۲ م ۴۸۳، ۴۸۶ م ۴۹۵ ح ۴۹۹،  
ح ۵۰۱ م ۵۱۱ ح ۵۱۲، ۵۱۹،  
۵۱۱۴، ۵۲۱، ۵۲۴، ور. ك. القین.  
چین ماجین (ظ چین وماجین) : ۴۸۶ ح.

## ح

حران : ۱۸۰، ۲۲۷،  
حلب : ۲۱۸ ح ۲۵۲، ح ۲۶۲ م،  
۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹ م ۲۹۶ ح ۴۳۰،  
۴۵۵،  
حوخی (شاید جوخی) : ۱۵۰،  
حوران : ۲۶۸ ح،  
حیدر آباد کن : ۷۶ ح، ۱۳۷ ح، ۲۰۷ ح،  
۲۱۶ ح ۲۵۲، ح ۲۷۸، ح ۲۹۹ ح،  
۳۳۷ ح، ۳۴۷، ۳۴۸، ۴۷۶ ح ۴۰۱ ح،  
۴۰۶ ح ۴۲۰ ح،  
حیرہ [الحیرہ] : ۱۸، ۵۹ ح ۱۰۲،  
۲۴۷، ۲۹۷، ۳۳۷، ۳۴۵.

## خ

خالادات (جزائر ...) : ۵۲۴.

ترکستان (...) چینی) : ۳، ۲۸، ۵۵.

ترکستان (...) شرقی) : ۵۳.

ترکیتہ : ۳۱۵ ح.

نمویس : ۱.

نوبینکن : ۳.

نورقان (واحد ...) : ۳، ۱۹، ۲۳، ۲۸.

۴۱ ح ۵۰، ۵۵ م.

تونس : ۲۹۴ ح.

تون هو انك (مفارد ...) : ۳، ۳، ۵.

تویوف : ۳ ح.

## ج

جبل البقیعة : ۲۷۳.

جبال الفتنیة : ۲۷۳.

جبل عامله : ۲۷۳.

جبل القوی : ۹۰.

جبل القمر : ۱۳۳.

جر جان : ۱۱۶، ۱۲۸.

جزیرہ ابن عمر : ۲۶۳ ح.

چند بسا بور : ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۵۹، ۱۸۳.

۲۰۵، ۲۴۶، ۲۶۳، ۳۴۴، ۳۶۵، ور. ك.

چندیشاپور و کندیشاپور.

چندیشاپور : ۱۷ م ۱۳۷، ۴۸۶، ۴۹۹ ح.

۵۲۵، ۵۳۴.

جوان (رستاق ...) : ۳۲۹.

دست ميسان : ۱۶۷' ۱۵۰' ۶'	ختا   ی   : ۵۱۷' م' ۵۲۵' ۵۱۸' م' ۵۲۷'
دربشق ۱۳۷ ح' ۲۶۸' م' ۲۶۹ ح'	۵۲۸
۲۷۳' ۲۷۷ ح' ۲۸۹' م' ۲۹۲ ح' ۳۶۷ ح'	الغراء : ۳۶۲
۳۷۰ ح' ۳۸۵' ح' ۴۸۵ ح'	خراسان : ۱۱۰' ۱۱۰' ۲۰' پ' ۵۱ م'
دياربکر : ۲۷۰ ح'	و : ۱۲۹' ۱۳۹' ۱۴۵' ۱۵۱' ۱۵۸'
دياله (نهر ...) : ۱۱ ح'	۱۶۳ م' ۱۶۴ م' ۲۴۰ ح'
ديرالاقول : ۳۵۶ ح'	خراسانك : ۱۵۸
ديسان (نهر ...) : ۱۵۱	خط الاستواء : ۲۷۲
ذ	خليج فارس : و
ذمار : ۲۲۹ ح'	خوارزم : ۲۰۶' ۲۰۹' ۲۴۰ ح' ۴۰۱
ر	خوجو : ۳ ح' ۱۹
رأس عين : ط	خوزستان : ۵۴' ۷' و
رامهرمز : ۳۵۵' ۳۶۴	د
الرقّة : ۲۰۰	دارالكتب المصرية : ۱۳۷ ح' ۲۹۰ م'
رُم : ۱۸' ۷۷ ح' ۱۱۸ ح' ۱۱۹ ح'	۳۶۰' ۳۶۱' ۳۶۲ م'
روم شرقی (عاليك ...) : ۱۱ ح' ۳۴	دانشگاه دريات : ۳۵۰ ح'
رومية : ۳۸۳	دانشكده أدبيات طهران : ۱۶۲ ح'
رُها : ۵۷' ط	۳۹۱ ح'
ری : ۲۵۸ ح' ۵۰۱	دجله : ۱۱ م' ۱۲ ح' ۳۲' ۳۳
ز	دجلة البصرة : ۳۶۲
زبيد : ۴۱۹	دروازه جندی شاپور : ۱۷
زمین عرب : ۵۱۰	دروازه سُرّادق : ۱۷
زندنه : ۲۶۵	دروازه مانی : ۱۷

## س

. ۴۵۴

- ساجو : ۴۸۱ .  
 السراوق ( باب ... ) : ۲۰۵ .  
 'سراوق ( دروازه ... ) : ۱۷ .  
 ستر من رای : ۳۳۷ ح .  
 سرنديب : ۱۲۸ .  
 سمر د ( که بفعل سترت چاپ شده است ) :  
 ۳۸۰ ح .  
 سفح قامیون : ۲۶۹ ح .  
 سکینیا : ۱۱ ح .  
 سمرقند : ۱۶۳ ، ۲۰ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ح  
 ۲۰۶ ، ۴۸۱ ، ۵۳۵ .  
 سفد : ۲۰ .  
 سند : ۸ م ، پ ، ۹ .  
 سنکیم ( مفار ) : ۳ ح .  
 سواد عراق : ۵۰۸ .  
 سوریه : ۱۱ ح ، ۱۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۲ .  
 التوس : ۳۵۰ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲ ، ۳۸۱ ،  
 ۳۸۲ .  
 سوق الشيوخ : ۳۲ .  
 ۳۳ ، ۳۴ ، ط ، ۲۶۸ ح .  
 سیواس ( شهر ... ) : ۲۷۷ ح .

## ش

## ص

- سرخد : ۲۶۸ ح .  
 صعيد أدنى : ۲۷۵ ح .  
 'سفد ( السفد ) : ۱۶۳ ، ۲۰ .  
 سفد : ۲۷۳ .  
 صیلا : ۴۶۶ ح .  
 الصين ( سین ) : ۱۲۹ م ، ۱۵۱ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ،  
 ۱۶۶ م ، ۲۰۶ م ، ۲۳۸ م ، ۲۳۹ ، ۲۴۷ ،  
 ۲۵۸ ، ۲۶۵ ، ۲۷۱ ، ۳۳۱ ، ۴۰۲ ، ۴۹۵ ،  
 ۴۹۶ ، ۴۹۸ ، ۵۲۴ .  
 ط  
 طخارستان : ۱۹ م .  
 طغیة حجة : ۲۹۹ ح .  
 شام ( الشام ) : ۱۲۸ ح ، ۲۱۳ ، ۴۳۵ .

طليطلة: ٢٣٧ ح.

طورسینا : ۴۸۷ .

طهران: ۲۴ ح، ۱۳۷ ح، ۲۵۲ ح م،

١٣٢١ ٢٣٩٨ ٤٠٣ ٤١٢ ١

٤١٩ ٤٢٨ ٤٣١ ٤٤٠

‘ 7491 7487 7486 7485 7484

١٩٩٠، ٢٠٠١، ٢٠٠٢، ٢٠٠٣

- ۲۵۳۰ -

طيفون: ٤٠٨٥٠١٠١١٠١٣ م

• ۱۷۶ • ۱۶۶ • ۱۵۰ • ۱۰۹ • ۴ • ۳۱

ع

العراق : ٢٤٦ ، ٢٦٠ ، ٢٦٥ ، ٢٧٦ ،

• ۳۳۹ : ۳۸۹

عُمان: ١٢٨ ح.

## غ

غزلہ: ۲۳، ۲۰، ۲۱۶ - ج۔

غزین : ۴۹۱ -

غَزْم: ۹۸.

**ف**

فارس: ۱۱، ۹، ۱۳۴، ۲۰۴، ۳۰۱

· ٤٩٣، ٤٧٧، ٤٧٩، ٤٥٦، ج ٣٦٩

غرات : ط .

الفراشية : ١٤٠ .

قرآنیہ : ۳۶ .

فسطاط مصر: ١٢٣، ١٢٨ ح م، ١٣٣.

قلطین: ٦، ٣٩، ٣٢ م، ٣٣، ٣٤.

• 15A

ق

فقارا بالکاسون : ۱۹

قاهرة (القاهرة): ١٢٧ ح، ١٨٣ ح،

1-402, 1-494, 1-587, 1-599

1-110-1-111-1-112-1-113-1-114-1-115-1-116-1-117-1-118-1-119-1-120-1-121-1-122-1-123-1-124-1-125-1-126-1-127-1-128-1-129-1-130-1-131-1-132-1-133-1-134-1-135-1-136-1-137-1-138-1-139-1-140-1-141-1-142-1-143-1-144-1-145-1-146-1-147-1-148-1-149-1-150-1-151-1-152-1-153-1-154-1-155-1-156-1-157-1-158-1-159-1-160-1-161-1-162-1-163-1-164-1-165-1-166-1-167-1-168-1-169-1-170-1-171-1-172-1-173-1-174-1-175-1-176-1-177-1-178-1-179-1-180-1-181-1-182-1-183-1-184-1-185-1-186-1-187-1-188-1-189-1-190-1-191-1-192-1-193-1-194-1-195-1-196-1-197-1-198-1-199-1-200-1-201-1-202-1-203-1-204-1-205-1-206-1-207-1-208-1-209-1-210-1-211-1-212-1-213-1-214-1-215-1-216-1-217-1-218-1-219-1-220-1-221-1-222-1-223-1-224-1-225-1-226-1-227-1-228-1-229-1-230-1-231-1-232-1-233-1-234-1-235-1-236-1-237-1-238-1-239-1-240-1-241-1-242-1-243-1-244-1-245-1-246-1-247-1-248-1-249-1-250-1-251-1-252-1-253-1-254-1-255-1-256-1-257-1-258-1-259-1-260-1-261-1-262-1-263-1-264-1-265-1-266-1-267-1-268-1-269-1-270-1-271-1-272-1-273-1-274-1-275-1-276-1-277-1-278-1-279-1-280-1-281-1-282-1-283-1-284-1-285-1-286-1-287-1-288-1-289-1-290-1-291-1-292-1-293-1-294-1-295-1-296-1-297-1-298-1-299-1-300-1-301-1-302-1-303-1-304-1-305-1-306-1-307-1-308-1-309-1-310-1-311-1-312-1-313-1-314-1-315-1-316-1-317-1-318-1-319-1-320-1-321-1-322-1-323-1-324-1-325-1-326-1-327-1-328-1-329-1-330-1-331-1-332-1-333-1-334-1-335-1-336-1-337-1-338-1-339-1-340-1-341-1-342-1-343-1-344-1-345-1-346-1-347-1-348-1-349-1-350-1-351-1-352-1-353-1-354-1-355-1-356-1-357-1-358-1-359-1-360-1-361-1-362-1-363-1-364-1-365-1-366-1-367-1-368-1-369-1-370-1-371-1-372-1-373-1-374-1-375-1-376-1-377-1-378-1-379-1-380-1-381-1-382-1-383-1-384-1-385-1-386-1-387-1-388-1-389-1-390-1-391-1-392-1-393-1-394-1-395-1-396-1-397-1-398-1-399-1-400-1-401-1-402-1-403-1-404-1-405-1-406-1-407-1-408-1-409-1-410-1-411-1-412-1-413-1-414-1-415-1-416-1-417-1-418-1-419-1-420-1-421-1-422-1-423-1-424-1-425-1-426-1-427-1-428-1-429-1-430-1-431-1-432-1-433-1-434-1-435-1-436-1-437-1-438-1-439-1-440-1-441-1-442-1-443-1-444-1-445-1-446-1-447-1-448-1-449-1-450-1-451-1-452-1-453-1-454-1-455-1-456-1-457-1-458-1-459-1-460-1-461-1-462-1-463-1-464-1-465-1-466-1-467-1-468-1-469-1-470-1-471-1-472-1-473-1-474-1-475-1-476-1-477-1-478-1-479-1-480-1-481-1-482-1-483-1-484-1-485-1-486-1-487-1-488-1-489-1-490-1-491-1-492-1-493-1-494-1-495-1-496-1-497-1-498-1-499-1-500-1-501-1-502-1-503-1-504-1-505-1-506-1-507-1-508-1-509-1-510-1-511-1-512-1-513-1-514-1-515-1-516-1-517-1-518-1-519-1-520-1-521-1-522-1-523-1-524-1-525-1-526-1-527-1-528-1-529-1-530-1-531-1-532-1-533-1-534-1-535-1-536-1-537-1-538-1-539-1-540-1-541-1-542-1-543-1-544-1-545-1-546-1-547-1-548-1-549-1-550-1-551-1-552-1-553-1-554-1-555-1-556-1-557-1-558-1-559-1-560-1-561-1-562-1-563-1-564-1-565-1-566-1-567-1-568-1-569-1-570-1-571-1-572-1-573-1-574-1-575-1-576-1-577-1-578-1-579-1-580-1-581-1-582-1-583-1-584-1-585-1-586-1-587-1-588-1-589-1-590-1-591-1-592-1-593-1-594-1-595-1-596-1-597-1-598-1-599-1-600-1-601-1-602-1-603-1-604-1-605-1-606-1-607-1-608-1-609-1-610-1-611-1-612-1-613-1-614-1-615-1-616-1-617-1-618-1-619-1-620-1-621-1-622-1-623-1-624-1-625-1-626-1-627-1-628-1-629-1-630-1-631-1-632-1-633-1-634-1-635-1-636-1-637-1-638-1-639-1-640-1-641-1-642-1-643-1-644-1-645-1-646-1-647-1-648-1-649-1-650-1-651-1-652-1-653-1-654-1-655-1-656-1-657-1-658-1-659-1-660-1-661-1-662-1-663-1-664-1-665-1-666-1-667-1-668-1-669-1-670-1-671-1-672-1-673-1-674-1-675-1-676-1-677-1-678-1-679-1-680-1-681-1-682-1-683-1-684-1-685-1-686-1-687-1-688-1-689-1-690-1-691-1-692-1-693-1-694-1-695-1-696-1-697-1-698-1-699-1-700-1-701-1-702-1-703-1-704-1-705-1-706-1-707-1-708-1-709-1-710-1-711-1-712-1-713-1-714-1-715-1-716-1-717-1-718-1-719-1-720-1-721-1-722-1-723-1-724-1-725-1-726-1-727-1-728-1-729-1-730-1-731-1-732-1-733-1-734-1-735-1-736-1-737-1-738-1-739-1-740-1-741-1-742-1-743-1-744-1-745-1-746-1-747-1-748-1-749-1-750-1-751-1-752-1-753-1-754-1-755-1-756-1-757-1-758-1-759-1-760-1-761-1-762-1-763-1-764-1-765-1-766-1-767-1-768-1-769-1-770-1-771-1-772-1-773-1-774-1-775-1-776-1-777-1-778-1-779-1-780-1-781-1-782-1-783-1-784-1-785-1-786-1-787-1-788-1-789-1-790-1-791-1-

• १४४

وطية: ٢٢٦ ح، ٤٣٩ ح،

رقشتمده: ۲۹۷ م.

روين : ٤٠٢ ح .

طَنْطِنِيَّة (القطنطنية) ١٢٤ - ١٣٤

٢٧ ج ٣١٧ - ج

قطب الجنوبي: ٢٠٦، ٢٧٩.

قطب الشمالى : ١٣٥ - ٢٠٦ - ٢٧١ .

اليومية: ٢٩٧ ح.

• 474 :

دھار : ۸ .

## ك

لرون: ۴۳ -

نورین فیروز آباد : ۴۱۹ ۔

من چو : ۱۹ ح .

- کانسو : ۱۹ ح .  
 کتابخانه دانشکده ادبیات طهران : ۱۵۷ ح  
 ۱۵۹ ح ' ۱۶۲ ح ' ۱۷۹ ح ' ۳۲۱ ح  
 ۳۹۱ ح ' ۴۳۰ ح .  
 کتابخانه مجلس شورای ملی : ۴۷۹ ح .  
 کتابخانه مرحوم قزوینی : ۴۳۰ ح .  
 کتابخانه مشکوة : ۳۹۱ ح .  
 کتابخانه ملی یاریس : ۵۰۵ .  
 کتابخانه ملی طهران : ۵۰۵ .  
 کرخ جدان : ۳۸۳ .  
 کردستان : ۳۸۰ ح .  
 کرمان ۱۲۸ ح ' ۲۴۶ ' ۲۶۵ ' ۳۳۱ .  
 کشمیر : ۵۱۱ م ' ۵۲۵ ' ۵۲۷ .  
 کعبه (الکعبه) : ۱۱۵ م ' ۱۴۷ ' ۱۹۳ .  
 ۲۱۹ .  
 کلکنه : ۴۱۹ ح ' ۴۷۴ ح .  
 الکایة العربیة : ۵۲۳ ح .  
 کمبریج : ۴۹۵ ح .  
 کویت عراق : ۳۲ .  
 کوئی (نهر کوئی الا علی) : ۵۳۳ ' ۲۰۵۵ .  
 کوئی علیا : ۵ .  
 کوشان : ۱۲۰ ' ۱۱۰ ' ۱۲۹ .  
 کوفه (الکوفه) : ۹۱ ' ۹۲ ح ' ۱۰۰ .  
 ۱۴۰ ' ۱۴۱ ' ۱۴۲ م ' ۱۹۰ ' ۱۹۳ ' ۲۰۲ .  
 ۲۵۰ ' ۲۷۰ ' ۲۸۱ ' ۲۸۹ م ' ۲۹۲ ' ۲۹۳ م  
 ۳۴۶ ح ' ۳۸۷ ' ۳۶۱ ' ۴۲۰ ' ۴۲۳ ' ۴۳۶  
 کوپسبرگ (Konigsberg) : ۲۶۸ ح .  
 گ  
 گال (ملکت ...) : ۱۸ .  
 کانگرا : ۵۱ ح .  
 کندیشاپور : ۴۹۹ م ' ور . ک جندیسابور  
 وجندیسابور .  
 کوتا : ۴۰۲ ح .  
 کونینکن : ۲۶۵ ح ' ۲۶۸ ح .  
 ل  
 لیبیا (Lipsiae) : ۵۰۰ ح .  
 لکهنو : ۴۸۹ ح .  
 لندن : ۱۰۰ ' ۱۰۰ ' ۳۲۰ ' ۲۱۰ ح ' ۲۳۷ ح  
 ۲۳۸ ح ' ۲۴۰ ح ' ۳۹۵ ح ' ۴۳۶ ح  
 ۵۲۲ ح .  
 لنینگراد : ۴۸۱ ح ' ۴۹۴ ح .  
 لویانک (شهر ...) : ۱۹ .  
 لیپزیک : ۱۳۶ ح ' ۱۴۹ ح ' ۱۶۶ ح  
 ۱۷۸ ح ' ۲۰۰ ' ۲۱۰ ح ' ۲۴۰ ح ' ۲۶۲ ح  
 ۳۱۷ ح ' ۳۴۳ ح ' ۳۹۴ ح .  
 لیدن : ۹۸ ح ' ۱۰۳ ح ' ۱۱۴ ح  
 ۱۷۹ ح ' ۲۴۵ ح ' ۲۶۳ ح ' ۳۱۶ ح  
 ۳۳۹ ح ' ۳۴۴ ح ' ۳۴۵ ح ' ۳۵۵ ح

- ٣٦٤ ح ٣٧٨ ح ٤٤٢ ح ٤٨١ ح ٥  
 ٥٠٦ ح ٥١٨ ح ٥٢٤ ح  
 مصر : ٤ : ١٠٠١١٠ ح ١٨٠٢٩٠٣٣  
 ٤٣١٣٨٥٠٣٨٠٣٥٠١٣٥٠١٢٦٣٤  
 مصر سفلى : ٤  
 مصر عليا : ٤  
 مطبعة الأدبية : ٢٢٦ ح  
 مطبعة التمتن : ٢٢٦ ح  
 مطبعة جمعية دائرة المعارف العثمانية :  
 ٢٠٧ ح ٣٣٧٠ ح  
 مطبعة الخيرية : ٣٤١ ح  
 مطبعة دار الكتب المصرية : ١٠١ ح  
 ١٠٦ ح ٢٧٥ ح  
 مطبعة كورباني : ١٣٦ ح  
 معرفة النعمان : ٢٢٠ ح ٢٧٩ ح  
 المعهد الفرنسي بدمشق للدراسات العربية :  
 ٢٧٧ ح  
 مفارقة تون هوآنك : د . لكة تون هوآنك  
 مغرب المغرب : ١٢٨ : ١٢٤٤١٢٨٠٣٥٠٠٣١٨٠٢٤٤٤١٢٨٠  
 مغرب زمين : ١٠١ : ٣٠٠٥٧ ح  
 منولستان (شمال ...) : ١٩٠  
 مكة : ٢١٩ : ٢٢٢ : ٤٦٠ ح  
 مكتبة مصطفى البابي الحلبي واولاده : ٨٤ ح  
 ملك عجم : ٥٢٦  
 مطبعة : ٢٧٠  
 ممالك يارت : ١٠ ح  
 ممالك مسيحي : ٢٠  
 مادا كاسكر : ١٢٨ ح  
 المار الأسفل : ١٥٩  
 المار الأعلى : ١٥٩  
 مالقة : ٤٣٩ ح  
 ماوراء الأردن : ٣٥  
 ماوراءالنهر : ١٦٢٢٠ : ١٦٥٠١٧٣٣١٦٥٠٤٨٠ ح  
 مازرانه السواد : ٢٩٥  
 مجلس شورای ملی : ٤٧٩ ح ٥٣٢  
 مجين : ٥٢٤  
 الممائن : ١٤٣ : ٢٦٦  
 مدرسة التجيبية : ٢٦٩ ح  
 مدرسة علوم شرقية لندن : ١٠٩  
 مدينة سابور فارس : ١٣٤  
 مدينة السلم : ١٦٣  
 مراغه : ٢٧٠ ح  
 مردينو : ٥٠٩ : ٢٠٥٠٥٠٣٣ ح  
 مرديو : ٥٠٩ : (ظاهر آخرق مردينو  
 سابق الذكر است)  
 مرعش : ٤٥٣  
 مرو : ٢٤٥٠٩ ح  
 المرية : ٢٣٧ ح  
 مشهد : ٣٤٤ ح

نیشابور: ۲۳۹ ح. ۲۴۰ ح. ۴۹۰ ح. ۵۱۴ ح.	مملکت اویغور: ۱۹.
بقیة (مدینة ...) : ۱۲۴ ح. ۲۵۳ ح.	مملکت عربها: ۱۹.
و	منزی: ۵۲۴.
واسط: ۲۷۰ ح. ۴۰۲ ح.	منطقه البروج: ۴۲.
ه	مودتوق: ۳ ح.
هرات: ۲۵۸ ح.	موزه بریطانی: ۵۸ ح.
هرمزد خنهر: ۱۲ ح. ۲.	موزه دولتی برلین: ۴.
همدان: ۵.	موصل: ۲۶۳ ح. ۳۰۶ ح.
همدان: ۲۰۹ ح.	میسان (خطه ولاحیه ...): ۱۱، ۷، ۶.
هند [الهند]: ۷ ح. ۱۹ ح. ۸ ح. ۱۹ ح. ۸۵ ح.	۱۲ ح. ۳۱ ح. ۳۲ ح. ۳۳ ح. ۱۷۷ ح.
۱۰۴ ح. ۱۱۸ ح. ۱۱۹ ح. ۱۲۸ ح. ۱۲۹ ح.	میلان (Milan): ۳۶.
۱۳۳ ح. ۱۵۱ ح. ۱۷۶ ح. ۲۰۴ ح. ۲۰۶ ح. ۲۱۱ ح.	ن
۲۱۲ ح. ۲۱۳ ح. ۲۱۵ ح. ۲۱۶ ح. ۲۲۶ ح. ۲۷۱ ح.	نجران: ۲۸۶.
۲۹۰ ح. ۳۰۱ ح. ۳۵۲ ح. ۳۶۹ ح. ۳۸۲ ح.	نجف: ۷۴ ح. ۱۰۳ ح. ۲.
۴۷۹ ح. ۵۰۱ ح. ۵۲۷ ح. ۵۳۱ ح. ۵۳۵ ح.	نسا: ۲۴۰ ح.
هند جنوبی: ۱۹.	نصبین: ط.
هندوچین: ه.	النظامیة: ۱۸۵.
هندوستان: ۴۹۲ ح. ۵۱۱ ح. ۵۲۵ ح.	نوبکت: ۱۶۳ ح. ۱۷۸ ح.
هون تسونک: ۱۹.	نوبکت: ۱۷۸.
ي	نهادند: ۱۳۹.
یارخوتو: ۳ ح.	نهر السواد: ۲۹۵.
الیمین (یمن): ۱۶۰ ح. ۲۵۱ ح. ۳۳۰ ح.	نهروان [النهروان]: ۹۳ ح. ۱۱۵ ح.
۳۵۲ ح. ۳۸۲ ح.	نیشابور: ۱۴۵ ح. ۳۲۹ ح. ۳۶۶ ح. ۵۱۴ ح. ۵۱۵ ح.
یونان: ۳۰ ح. ۳۳ ح.	نیشابور.

فهرست کتابها و رساله‌ها و مقاله‌ها و کتبه‌های ذکر شده در این کتاب.

- نألف طبرسی: ( ٣٢١، ٣٢٧، ٣٩٨ .  
 أخبار البلدان: ٣٤٤ م .  
 أخبار الخلفاء: ٢٨٠ ح .  
 أخبار الزمان: ١٢٨ ح م ١٣٠ .  
 أخبار الطوال: ١٠٣ .  
 إخبار العلماء بأخبار الحكماء: ٢٥٨ ح .  
 أرتشک ٢٣ م ٣١٧، ٤٨٨ ح م ٤٩٩ ح .  
 ٥١٢، ٥٢٨ م .  
 أرتشک مانی: ٥٢٨، و ر . ک . أرتشک  
 وأرتشک وأرتشک .  
 أرتشک: ٤٨٨ م ٥٢٠، و ر . ک .  
 أرتشک و أردهنک و اردنک ...  
 أردهنک: ٢٣ .  
 أرتشک: ٤٩٩ ح ٥٠١ .  
 أرتشک مانی: ٤٩١، ٥٢٦، و ر . ک .  
 أرتشک وأرتشک وأرتشک ...  
 اوسمدی تاجامی (کتاب ...): ٢٢٢ ح .  
 ٥٢٥ ح ٥٢٧ .  
 إرشاد التاری لشرح صحيح البخاری :  
 ٤٦٩، ٤٨٦ .  
 أس الحكمة: ٤٤١ -  
 الامتا: ٣٧٣، و ر . ک . أبستا وأوستا .
- ١  
 الآثار الباقية ( کتاب آثار الباقية عن  
 القرون الغالية ): ٦٠ ح ٥٢، ٢٢٠ ح .  
 و ٢٠٠ م ٢٠٨، ٢٠٩ م ٢١٠ ح .  
 ٤٩٥ ح ٥٠٩، ٥٣٣ .  
 آثار البلاد وقرونی: ٤٠٢ .  
 آثار مانوی جدید الکشف: ٢١ .  
 آکنا آرخلای: ١١٠ ح ٤٣ .  
 آکنا ارببانا لیا: ٤٧٢ ح .  
 الفاربيک: ٢٥، ٣٦، ٦٠ .  
 الأبستا (أبستا): ١٨٠، ٣٠٧، ٣٢٩ ح .  
 ٤٩٣، و ر . ک . أوستا والبستا والبستا .  
 أبکار الأفكار: ٣٠٧، ٣٠٨، ٣١١، ٣١٤ .  
 ٤١٨ .  
 ابن سینا و قرن الثمر (مقالة عبدالرحمن  
 بدوی): ٣٧٤ ح .  
 أبواب فی الصّين والترك والهند منتخبة  
 من کتاب طبایع الحيوان: ٢٣٨ .  
 ٥١٤ ح .  
 ایستو لا فوند امانتا ( Epistola  
 Fondamanta): ٢٣ .  
 الاحتجاج علی أهل اللجاج ( کتاب ... )



- أسفار (= فرقاطيا) : ٢٢٢، و. ر. ك. .  
 فرقاطيا وپر كقاطيا .  
 إعترا افنامه مانوى (= خواستوانفت) ٢٢٦،  
 و. ر. ك. خواستوانفت .  
 إعتقادات فرقى المسلمين والمشر كين :  
 ٢٥٨ م .  
 أعلام النبوة : و. ر. ك. كتاب أعلام ...  
 الأغاني (أغاني) : و. ر. ك. كتاب الأغاني .  
 أغراض الرئاسة فى أعراض السياسة : ٥٠٧ ح .  
 أغراض السياسة : ٥٠٧ .  
 إفراد المقال فى أمر القلال : ٢٠٧ .  
 إكتفاء القنوع : ٢٦٨ ح .  
 الفاظ القران : ٢٧٣ .  
 أمالى (كتاب .. يا غرد الفوائد فى التفسير  
 والحديث والأدب) : ٩٢ ح م ، ١٩٢ ،  
 ٢١٩ ح ٢٢٤ ح م -  
 أناجيل : ٢٠١ م .  
 الانتصار : و. ر. ك. كتاب الانتصار .  
 أناجيل (المنائية) : ١٦٥ .  
 انجيل : ٢١١ ، ٥٣٣ و. ر. ك. . انجيل  
 مسيحيان .  
 انجيل بارديسان (= ابن ديسان) : ٥٨ ،  
 ٢٠٤ ، ٢٠٠ .  
 انجيل بطرس : ٤٧ .
- انجيل زنده (يا انجيل ماني) : ٢٣ ، و  
 و. ر. ك. انجيل ماني .  
 انجيل السبعين : ٢٠١ ، ٣٠٤ .  
 الانجيل الصحيح : ٣٨١ .  
 انجيل ماني : ١٩ ، ٢٢ ، ٢٣ م ، ٥٨ ،  
 ١٠٤ ، ٢٠١ ، ٢٠٩ ، ٢٩٩ ، ٣٠١ ، ٣٠٤ ،  
 ٣٥١ ، ٥١٠ ح ، ٥٢٥ ، ٥٣٣ ، ٥٣٤ ، و  
 و. ر. ك. انجيل زنده .  
 انجيل مرقيون : ٤٧ ، ٥٨ ، ٢٠٠ ، ٢٠٤ .  
 انجيل مسيحيان : ٤٧ ، ٥٨ ، و. ر. ك. .  
 انجيل .  
 الأنساب : و. ر. ك. كتاب الأنساب .  
 الانسان الكامل فى معرفة الآخر  
 والأوائل : ٤٦٤ ، ٤٧٤ ، ٤٧٥ ح .  
 أنكليون : ٣٧٣ ، ٤٩٤ ، ٥٢٠ ، ٥٢١ .  
 اودى سنا (ظاهراً عرّف بالابستا) : ٣٢٩ .  
 أوستا : ٢٧ ، ٤٠ و. ر. ك. . الأبتا (أبستا) .  
 أوستا : ٢٥٩ ، و. ر. ك. . الابستا وأوستا .  
 أيقون : ٢٣ ، ٢٢٢ .  
 أيقونس : ٢٣ .

## ب

- باب ذكر المعتزلة من كتاب المنية والامل :  
 ٣٧٦ .  
 البارع : ٤٠٨ .

البازند : ١٣٠ ، ٣٧٣ .

بحار الأنوار: ٣٢١ ، ٣٣٦ ح ' ٤٢٩ ح م' .  
٤٣٠ .

البحر الزخار ... ر . ك . كتاب البحر  
الزخار ...

البدایة والنهاية فی التاريخ : ٤٨ ، ١٤٤ ،  
١٨٢ ، ٥٠٦ ح .

بتامه (= قصيدة رائیة تاریخیه ابن  
عبدون) : ٢٥٩ ح .

البستا : ٢٧٦ ح .  
البستاه : ١٣٠ م ، ٢٧٦ ح ' ٣٢٩ ح ' و

ر . ك . الابستا وأستا .  
بستان الفسفة : ٤٤١ .

بقیة الوعاة : ٢٥٢ ح .  
بنكاهيك : ٢٣ .

البلاغ ( الأكبر ) : ٤١١ .  
بیان الأدبان : ٢٤ ، ٣١٢ ح ' ٤٩١ .

## ب

بركاطيا : ٦١ ، و . ر . ك . فرقاطيا .  
ینج تشر : ٢١٣ .

## ت

تائیة عامرین عامر البصری : ٢٧٧ .  
التاج : و . ك . كتاب ...

تاج العروس فی شرح جواهر القاموس :

٥٢ ح ' ٣٠٣ .

تاریخ ابن خلدون : ٢٩٤ ، ٣٢٩ ح .

تاریخ ادسا (Chronique d'Edesse) : ح .

تاریخ الأمم والملوك : ١١٤ م .

تاریخ بغداد : ٣٨٦ .

تاریخ جهانگشای : ٥١٦ م .

تاریخ طبری : و . ك . تاریخ الأمم والملوك .

تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء : ١٣٦ .

تاریخ كز بده : ٥٢٢ .

التاریخ المجموع علی التحقیق والتصدیق

فی معرفة التواریخ من عهد آدم إلى سنی

الهجرة : و . ر . ك . نظم الجواهر .

تاریخ محبوب بن قسطنطين المنبجی : ٣٥٠

و . ر . ك . كتاب العنوان .

تاریخ مختصر الدوی : ٢٧٠ .

تاریخ المنبجی : ٣٥٠ ح و . ر . ك . كتاب

العنوان .

التاریخ التطوری : ٣٨٠ .

التاریخ البعقوبی : ١٠٣ .

الناسیس : ٢٥ ، ٢٠٩ .

التبصیر فی الدین و تمییز الفرقة الناجية

من الفرقی الهالكین : ٤٥٢ م .

التیان فی شرح الدبوان : ٣٥٨ .

تنمة المختصر : ٢٧٩ .

تجارب الأمم و تعاقب الهمم : ١٨١ .

التلويح : ٣١٥ .  
التمهيد (في الرد على الملحده والرافضة  
والخوارج والمعتزلة ) : ٤٤٥ م .  
التنبيه والاشراف : ٢٥ ، ٣٥ ، ١٢٨ ع .ج .  
التنبيه والرد على أهل الأهواء والبدع :  
١٤٧ .

التنقيب على المهتد : ٣٤٢ .  
تنقيح المقال : ٧٤ ح ' ٣٦٥ ح .  
تنكوشاي بابلي ( كتاب مجموع ) : ر . ك .  
كتاب ...

التوحيد : ر . ك . كتاب التوحيد .  
نوحيد المفضل ( نوحيد مفضل ) : ٧٤ ،  
٧٦ ح ' ٣٢١ ، ٤٢٩ م ' ٤٣٠ ح ' ٥٣٠ .  
نورات (= التورات ) : ٤٧ ، ٥٨ ، ٨٨ ، ٩٩ ، ٢١١ .  
التهذيب : ٣٣٠ ، ٤٠٤ م ' ٤٠٨ .

### ث

ثلاث رسائل لأبي عثمان عمرو بن بحر  
الجاحظ البصري : ٩٨ ح ' ٩٩ ح ' ١٠٠ ح .  
ثمار القلوب في المضاف والمنسوب :  
( كتاب ... ) : ١٨٣ .

### ج

جامع التعريب بالطريق القريب : ٣٢٨ .  
الجامع الصحيح : ٣٤٠ ، ٣٤١ .  
الجبله ( كتاب ... ) : ٢٥ ، ٣٤ ، ٩٣ ، ٢٤٤ .

نجارب السلف : ٤٠٣ ح ' ٥٢٠ ح .  
نجرید الكلام : ٤٦٥ م .  
نحرير شرح لمع أشعري : ٣٩١ .  
تحقيق مال الهند من مقولة مقبولة في العقل  
أومر ذولة : ٢١٠ .  
تذكرة الأئمة : ٥٢٩ .

تذكرة خواجه نصير الدين : ٢٤ ح .  
ترجمة تاريخ طبري : ٤٧٩ .  
ترجمة تفسير طبري : ٤٨٠ .  
ترجمة توحيد مفضل : ٥٣٠ .  
ترجمة طبري : ح .  
ترجمة مقدمة الأدب بالخوارزمية :  
٥٠٠ ح م .

تساوير مانوي : ٣ .  
تصوير دو اصل بزرگ : ٢٣ .  
التطفيل وحكايات الطفيليين وأخبارهم و  
نوادير كلامهم وأشعارهم : ٣٦٨ ح ' ٣٨٥ .  
تعبير الرؤيا ( تأويل الرؤيا - في الرؤيا -  
منامة ) : ٣٧٢ .  
تقويم سفدي مانوي : ي .

تقويم مانوي أو يفوري بزبان تركي : ي  
تقويم مذهبي : ٤٥٣ ح .  
تلبیس إبليس : ٥٢ ح ' ٢٥٥ ، ٣٩٧ م .  
تلخيص معجم الألقاب : ٢٧٧ ح .

خ

- جذوة المقتبس : ۴۳۹ ح .  
الجماهر فی معرفة الجواهر : ر.ك . كتاب  
الجماهر ...  
جهره اللغة : ۳۴۷ ، ۳۹۴ ح .  
جئات الخلود : ۲۳ .  
جوامع التواريخ : ۵۱۷ ح .  
جوامع الحكایات ولوامع الروایات :  
۵۰۵ ، ۵۰۶ ح .  
الجواهر الفوالی من رسائل الامام حجة  
الاسلام الغزالی : ۳۹۳ ح .  
جهانكشای : ر.ك . تاريخ جهانكشای .

د

- دائرة المعارف اسلامی : ۲۵۹ ح ، ۲۳۴  
ح ، ۳۳۵ ح .  
دائرة المعارف علوم و معارف كلاسيك  
(يونانی لائینی) پاولی وویوا : ۲۷ .  
دائرة المعارف مذاهب و آداب هسنگس :  
۳۶ .

- درة التاج لفرقة الديباج : ۲۵۲ ح .  
الدرر الكافية فى أعيان المائة الثامنة :  
۲۷۲ ح ، ۲۷۷ ح .  
دساتير (كتاب ...) : ۲۵ .  
الدلائل و الاعتبار على الخلق و التدبير  
(كتاب ...) : ۴۳۰ ح .

- دو اصل [پرنسب] (كتاب ...) : ۲۳ ح .

ح

- حاشية السندی : ۳۴۰ ح .  
حاشية مولی چلبی بر شرح المواقف :  
۴۱۷ .  
حبيب التير : ۵۲۷ .  
حجج النبوة : ر.ك . كتاب 'حجج ...  
حدود العالم من المشرق إلى المغرب :  
ر.ك . كتاب حدود ...  
حديث تبوی : ۴۷۲ .  
حكمة الاشراف : ر.ك . كتاب حكمة .  
الحوار العین : ۵۹ ، ۲۴۷ ، ۴۱۲ .  
الحيوان : ر.ك . كتاب الحيوان .

- |  |  |
|--|--|
| رسالة أبا في الحب : ١٦٢ .                | دوين نامك : ٢٣٣ ح .                        |
| رسالة أبا في ... : ١٦٢ .                 | دوديشه (كتاب ...) : ٢٣ ح .                 |
| رسالة أبا في ذكر الطبيب : ١٦٢ .          | دول الاسلام (كتاب ...) : ٢٧٨ .             |
| رسالة ابراحيا : ١٦٢ .                    | الديارات : ٢٣٤ ، ٤٢١ ح ، ٤٢٢ ح ، ٤٢٤ ح .   |
| رسالة ابراحيا في الاستخار المرضي : ١٦٢ . | دينكر د : ٢ .                              |
| رسالة ابراحيا الكافر : ١٦٢ .             | الدين والدولة في اثبات بوء النبي محمد ص    |
| رسالة ارمي الى الزها : ١٦٢ .             | (كتاب ...) : ٣٣٨ .                         |
| رسالة ابن زيدون : ٢٨٦ ح .                | ديوان أبو نواس : ٩٣ ح م ، ٩٤ ح م ، ٣٣٤     |
| رسالة ابن الفارح : ٢١٨ م .               | ديوان لغات الترك : ٥٣ ح .                  |
| رسالة أبي في الزكوات : ١٦٢ .             | ديوان المتنبي (أبي الطيب أحمد بن الحسين) : |
| رسالة أبي يسهام المهندس : ١٦٢ .          | ٣٣٢ ح ، ٣٥٩ .                              |
| رسالة أجا في الخفاف : ١٦٢ .              | ذ  |
| رسالة اردد في الدواب : ١٦٢ .             | الذريعة إلى تصانيف الشيعة : ٤٣٢ ح م .      |
| رسالة اردشير ميني : ١٦٢ .                | ذم اخلاق الكتاب : ١٠ .                     |
| رسالة ارمينية : ١٦١ .                    | ز  |
| رسالة الأسلمين : ١٦١ .                   | رأس الجدال والمقابلة : ٣٨١ .               |
| رسالة أفمند في الأعتار الأربعة : ١٦٢ .   | الرّد على الزنادقة (لهشام بن الحكم) : ١٠١  |
| رسالة أفمند في السعد : ١٦٢ .             | ردّها ومجالات برضد مانويّت : ٤ .           |
| رسالة افقور نا في الزمان : ١٦٢٠ .        | رسائل اخوان الصفا : ٢٨٥ .                  |
| رسالة أمولبا الكافر : ١٦١ .              | رسائل البيروني : ٢٠٧ ح ،                   |
| رسالة الاهواز في ذكر الملك : ١٦٢ .       | رسائل الجاحظ : ٩٧ ح .                      |
| رسالة امهم الطيسفوية : ١٦١ .             | رسائل فلسفيّة لأبي بكر محمد بن ذكرية       |
| رسالة بابل الكبيرة : ١٦٢ .               | الرازي : ١١٨ م ، ١١٩ ح ،                   |
| رسالة صحرا نا في الوصالات : ١٦٢ .        | رسالة أبا التلميز : ١٦٢ .                  |

- رساله حرا اما فی الهول : ١٦٢ .  
 رساله لیبیرونی فی فهرست کتب محمد بن  
 زکریا الرازی : ٢٠٨ ، ٢٦٩ ح .  
 رساله التدبیر : ١٦٢ .  
 الرساله الجامعه : ٣٧٠ م .  
 رساله البجته : ١٦٢ .  
 رساله حداد ما فی الحمامه : ١٦٢ .  
 رساله حطال : ١٦٢ .  
 رساله الحملان الثیره : ١٦٢ .  
 رساله خبرهات فی ... : ١٦١ م .  
 رساله خبرهات فی الثعزبه : ١٦١ .  
 رساله خبرهات فی الملك : ١٦٢ .  
 رساله دیودور : ٢ .  
 رساله زکوافی الزمان : ١٦٢ .  
 رساله سمیوس فی العشر : ١٦٢ .  
 رساله سلم و عنصر : ١٦٢ .  
 رساله السعائین فی تعبیر دابخت : ١٦٢ .  
 رساله السعائین فی الصوم والنذر : ١٦٢ .  
 رساله السعائین فی النار الکبری : ١٦٢ .  
 رساله سمعون و رحین : ١٦٢ .  
 رساله سو فی ذکر الوسائد : ١٦٢ .  
 رساله سهراب فی العشر : ١٦٢ .  
 رساله سهراب فی الفرس : ١٦٢ .  
 رساله سه سخن رانی : ٢٥ .  
 رساله سیس ذات الوجهین : ١٦١ .  
 رساله سیس فی الرهون : ١٦٢ .  
 رساله سیس فی الزمان : ١٦٢ .  
 رساله سیس و فتن فی الصور : ١٦٢ .  
 رساله شابل و سکنی : ١٦٢ .  
 رساله طبسفون ألی السعائین : ١٦١ .  
 رساله طبسفون فی الورقه : ١٦١ .  
 رساله عبدبال فی سفر الأسرار : ١٦٢ .  
 رساله عبدبال فی الکسوة : ١٦٢ .  
 رساله عبد یسوع فی العصب : ١٦٢ .  
 رساله العشر و الصدقات : ١٦٢ .  
 رساله غضنفر تبریزی : ٢٢ .  
 رساله الغفران : ٢١٨ م ، ٢٢٠ ، ٢٤٩ ح .  
 رساله فافی : ١٦١ .  
 رساله فتن العظیمه : ١٦١ .  
 رساله فی تصحیح لفظ الزندقی : ٣٠٦ .  
 رساله فیروز و راسین : ١٦٢ .  
 رساله فی لقه [أبی] علی بن سینا : ٣٧٣ .  
 رساله قانون چیخی : ٨٤ ح .  
 رساله قضاء العدل : ١٦١ .  
 رساله الکبراء : ١٦١ .  
 رساله الکرخ و الغراب : ١٦٢ .  
 رساله کسکر : ١٦١ .  
 رساله الکلمات العشر : ١٦١ .

- رساله [الكندى] فى الرد على الثنوية : ١٦٦ .  
 رساله الكندى فى الرد على السانبة فى  
 العشر مسائل فى موضوعات الفلك : ١٦٥ .  
 رساله الكندى فى الرد على الممانية (شابد  
 با كتاب سابق الذ كرىكى باشد) : ١٦٥ ح ،  
 ١٦٦ .  
 رساله مانا فى التصليب : ١٦٢ .  
 رساله مانوى جينى (قطعة بلبو) : ٥٠ ح .  
 رساله المعلم فى الوصلات : ١٦١ .  
 رساله المعمودية : ١٦٢ .  
 رساله مهر السماح : ١٦٢ .  
 رساله ميسان فى النهار : ١٦٢ .  
 رساله ميقن الفارسية الاولى : ١٦٢ .  
 رساله ميقن الثانية : ١٦٢ .  
 رساله وحنن (طبع مصر : رحمن) فى  
 خاتم الفم : ١٦١ .  
 رساله هدى الصغيرة : ١٦١ .  
 رساله هند العظيمة : ١٦١ .  
 رساله هبى البر : ١٦١ .  
 رساله يحيى فى الدراهم : ١٦٢ .  
 رساله يحيى فى العطر : ١٦١ .  
 رساله يوحنا فى تدبير الصدقة : ١٦٢ .  
 روضات الجذات : ١٢٨ ح ، ١٣٧ ح ، ٣٢١ ح ،  
 ٤٢٨ ح ، ٤٣٢ ح م .  
 الروضة : ٣٤٢ .  
 روضة الصفا : ٥٢٥ م .  
 روضة المناظر فى أخبار الأوائلو والأخر :  
 ٢٩٦ .  
 ز  
 زاد الماقرين ناصر خسرو : ٣٧٦ .  
 زبور توماس : ٣١ ، ٥٦ .  
 زبور مانوى قبطى : ١١ ، ١٢ م ، ٣١ م ،  
 ٥٢ ح ، ٦١ ، الف .  
 زند (الزبد منسوب به زردشت) : ١٣٠ م ،  
 ١٨٠ م ، ٢٤٦ م ، ٢٥٩ ، ٢٦٠ ، ٢٧٦ ،  
 ٣١٨ ، ٣٢٩ ، ٣٧٣ ، ٤٢٨ ، ٤٩٦ ، ٤٣١ ،  
 ٥٢٩ ، ٥٣١ .  
 زند (منسوب به مانى) : ٢٤٥ ، ٢٤٧ ،  
 ٢٦٥ ، ٣٣٩ م .  
 زند (منسوب به مزدك) : ٣٠٧ م ، ٣١١ ،  
 ٣٢٠ ، ٤٠١ م ، ٤١٣ ، ٤١٤ ، ٤٢٨ ، ٤٢٩ ،  
 زند (كتاب المزذك) : ٣١٩ ، و ذلك زند  
 زهر الزبيج : ٤٣٢ .  
 زيج ايلخانى : ٥٣ ح .  
 زين الأخبار : ٤٨٦ .  
 س  
 سابرقان : ٢٤٦ ، و ذلك القابرقان

۱۔ لک. الشاہدورقان و شاہدورقان و شاہدورگان  
الشاہدورقان (کتاب...) : ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵  
۲۔ لک. شاہدورقان و شاہدورگان  
شاہدورقان : ۵۳۴، د. ر. لک. شاہدورگان.  
شاہدورگان (کتاب...) : ۳، ۲۱، ۲۲ ج  
۳۔ ۵۹، ص ۱۰۰، ح.  
شاهنامہ فردوسی : ۴۸۲، ۴۸۵ ج ۵۳۶ ح.  
شرح أبو اسحق نصیبی معتزلی بر نقض  
ابوعلی بن الخلد بر کتاب رازی : ۳۷۶.  
شرح أصول کافی : ۳۲۰.  
شرح البسامة بأطواق الحمامة : ۲۵۹ ح.  
شرح تجرید الکلام (از قوشچی) : ۴۶۵.  
شرح تذکرہ (کتاب...) : ۲۴.  
شرح تعرف : ۴۸۹.  
شرح حال فیروز آبادی : ۴۱۹ ح.  
شرح دیوان ابونواس : ۳۳۵.  
شرح دیوان المنتبی : ۳۵۷، ۴۳۳ ح.  
شرح سندھی بر سنن ابن ماجہ : ۴۷۳.  
شرح سندھی بر سنن نسائی : ۴۷۳.  
شرح شریعتی بر مقامات حریری : د. لک.  
شرح المقامات الحریریہ : ۴۴۰.  
شرح قصیدہ [کتاب...] (شرح حاج  
سید کاظم درشتی بر قصیدہ عبدالباقی افندی  
موسلی) : ۲۴ ح.

والشاورقان و شاپورقان و شاپوركان .  
 السامى فى الأسامى : ٢٣٩ .  
 سخن و سخنوران : ٤٨٧ ح .  
 شرح العيون شرح رسالة ابن زيدون :  
 ٢٨٦ ، ٣٦٠ ح ، ٤٢٢ ح .  
 سفر الأحياء : ١٦١ .  
 سفر الاسرار ( كتاب ... ) : ٢١ ، ٢٣ ،  
 ٢١٢ م ، ١٠٤ ، ١٦١ م ، ٢٠٩ م ، ٢١٢ م ،  
 ٣٧٧ ، ٥١٠ ح .  
 سفر الأسفار : ٣٥ ، ١٣٤ م ، ٣٧٣ ، ٥٣٤ .  
 سفر الجبابرة : ٢٢ ، ٦٢ م ، ١٠٤ ،  
 ١٦١ ، ٢٠٥ ، ٢٠٩ ، ٥١٠ ح ، ٥٣٤ .  
 سفر الملوك : ٢١١ .  
 سند چينى مانوى مفارقة تون هوانگ  
 معروف به قطعه پليو : ٥٠ ح ، با  
 السنكسارى [ اليمقوبى بالمرثية ]  
 ( كتاب ... ) : ٤٥٣ م .  
 سنن ابن ماجه : ٤٧٣ .  
 سنن نسائى : ٤٧٣ .  
 سوب آخيمى : ٥٥ .  
 السيرة الفلسفية : ر . ك كتاب السيرة ...  
 ش



- شرح كتاب الأشرار: ٢٥٢ ح .  
 شرح كتاب التوحيد: ٣٢٠ .  
 شرح المقاصد الطالبيين في أصول الدين :  
 ٥٣١ ، ٤١٤ ، ٣١٥ .  
 شرح المقامات العبرية : ٢٦٠ ، ٤٤٠ م .  
 شرح المواقف: ٣٠٨ ح ، ٤٥١ ، ٤١٧ ، ٤٧٤ .  
 شرح نهج البلاغة ( از ابن أبي الحديد ) :  
 ٢٦٦ ، ٣٢٣ ح م ، ٣٢٤ ح م .  
 شرف الأشراف: ٢٥٢ ح .  
 شرفنامه : ٥٠٩ .  
 الشعر والشعراء : ٩١ ح م ، ٢٩٣ ح  
 الشفاء ( كتاب ... ) : ٣٧٤ م  
 شفاء القليل : ٣١٨ ح .  
 شفاء القليل ( از غزالي ) : ٤١١ .  
 شفاء القليل فيما في كلام العرب من الدخيل :  
 ٣٣٠ ، ٣١٨ .  
 شكتد كمانيك و بچار : ٢٩٠ ، ٥٥ .  
 شوارق الالهام : ٤٦٥ ح م ، ٤٧٠ .  
 ص  
 الصارم المسلول على شاتم الرسول ( كتاب ... ) :  
 ٤٠٦ .  
 صراح اللغة : ٣٦٩ .  
 صحاح الفرس : ٥٢٠ .  
 صحاح اللغة ( الصحاح ) : ٣٠٩ م ، ٣٣٠ .  
 ٣٣١ ، ٣٦٩ ، ٥٢٠ ح .  
 صبح الاعشى في كتابه الانشا : ٢٩٧ .  
 صبح اليقين ( در بعضی نسخ صبح اليقين ) :  
 ٢٥ ، ٢٠٩ .  
 صحاح اللغة ( الصحاح ) : ٣٣٠ ، ٣٣١ ،  
 ٣٦٩ م .  
 صحيح الامام أبي عبدالله محمد بن إسماعيل  
 البخاري : ٤٦٧ ، ٤٧٢ ، ٤٧٣ م .  
 صحيح مسلم : ٤٧٣ م .  
 الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع  
 والزندقة : ٤٢٧ .  
 الصواعق المرسلة : ٤٦٠ ح .  
 ض  
 ضياء العلوم : ٣٢٩ .  
 ط  
 طبائع الحيوان ( كتاب ... ) : ٢٣٨ م ،  
 ٥١٤ ح م .  
 طبقات الشافعية الكبرى : ٤٦٣ .  
 طبقات الشعراء ( از ابن قتيبة ) : ٢٩٣ ،  
 ر . ك . الشعراء الشعراء .  
 طبقات الشعراء في مدح الخلفاء والوزراء  
 ( كتاب ... ) : ٢٨١ ، ٤٢٢ م ، ٤٣٦ .  
 طبقات المصلين : ٥٣٢ .  
 طوق الحمامة في الألف والآخر : ٣٧٨ .



## ک

- الکامل فی التاریخ . (کامل التواریخ) :  
 ۲۶۳ م ۲۹۶ م ۴۵۵ م .  
 الکتاب (= قرآن) : ۴۵۹ .  
 کتاب آلکساندر لیکویلیسی : ۱ .  
 کتاب‌آبی القاسم البلخی فی المقالات : ۲۶۶ .  
 کتاب الأحجار : ۲۱۹ .  
 کتاب اخنوخ (ادریس) : ۲۴ .  
 کتاب‌الارشاد إلی قواطع الأدلة فی أصول  
 الاعتقاد : ۳۸۸ م .  
 کتاب استتابة المرتدین و المعاندين :  
 ۴۶۷ .  
 کتاب الأسرار : ۳۵۱ .  
 کتاب اسکولبون : ۳۸۰ ح .  
 کتاب أسماء شهیدان و قدس‌ان و مختصر  
 أخبار ایشان : ۴۵۳ ح .  
 کتاب‌الاصلاح : ۱۱۹ ح .  
 کتاب‌أصول (که ظاهر آهمن انجیل‌مانی  
 است) : ۱۹ .  
 کتاب أصول‌الدین : ۳۷۵ .  
 کتاب‌الأعلاق النفیسة : ۲۴۷ ، ۳۴۵ .  
 أعلام النبوة : ۱۱۹ م ۲۵۷ ح ۲۹۶ ح .  
 کتاب‌الآغانی : ۹۱ ح م ۹۲ م ۱۳۷ م .  
 ۱۴۳ ح ۱۴۷ ح ۲۴۹ ح م ۲۹۰ ح

فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار :

- ۳۲۰ ح .  
 فهرست کتب خطی مجلس شورای ملی  
 تألیف یوسف اعتصامی ' ج ۲ : ۴۷۹ ح .  
 فهرست نسخه‌های مصنفات ابن سینا :  
 ۳۷۲ ح .  
 الفهلویة (کتاب ...) : ۴۳۸ .  
 فیصل‌التفرقة بین الاسلام و الزندقة : ۳۹۳ .

## ق

- القانیس : ۴۵۶ .  
 القاموس (قاموس) : ۳۰۷ ، ۳۱۸ ، ۴۱۹ ،  
 ۴۳۱ ، ۲۵۹ .  
 القرآن (فرآن) : ۶ ، ۳۱ ، ۳۷ ، ۵۹ ،  
 ۹۴ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۱۴۸ ، ۱۹۶ ، ۲۸۲ ، ۲۸۹ ،  
 ۳۹۹ م ۴۳۷ ، ۴۴۱ ، ۴۵۷ ، ۴۵۹ م ،  
 ۴۶۰ ، ۴۱۲ ، ۴۹۶ ، ۵۲۳ .  
 فصول‌العلماء : ۳۲۱ ح .  
 قصة برّ لمّ و یواسف : ۶۱ .  
 قصیده رانیة تاریخیة ابن عبدون :  
 ۲۵۹ ح .  
 قطعة یلیو : ۵۰ ، یا .  
 قطعة چینی مانوی : الف .  
 فوائد عقائد آل محمد الباطنیة : ۴۰۹ .

- ٣٦٠ م ٣٦١ ح ٤٢١ ، ٤٢٢ م ٤٢٣ ح  
کتاب الاهیات : ٣٧٦ .  
کتاب الاشعار والردة على ابن الراوندي  
الملحد : ١٠٦ .  
کتاب الانساب : ٢٠٥ ، ٢٤٥ ، ٢٦١ ح  
٢٦٥ ح ٣٦٨ م ٤٤٠ ح  
کتاب الأوراق ( قسم اخبار الشعراء ) :  
٩٢ م ٩٣ ح ٩٤ م ٣٥٤ ح ٢  
کتاب الأوسط : ٢٦ ح  
کتاب ايساك دوبوسوير : ٣ .  
کتاب الباء : ٢٢ .  
کتاب بار کنای : ٢ .  
کتاب باور : ٣ .  
کتاب البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء  
الأمصا : ٣٨ .  
کتاب بقیة المرئاد فی الزرة علی المتفلسفة  
والقراطة والباطنية : ٤٥٧ .  
کتاب البلاغم : ٣٧٦ .  
کتاب الثاج فی أخلاق الملوك ( منسوب  
به جاحظ ) : ١٧ ح ٩٧ .  
کتاب تبصرة العوام فی معرفة مقالات  
الأنام : ٥٠٢ .  
کتاب تبعات درمانوت ( تألیف جکسون ) :  
٢٣ ح
- کتاب الترتیب والتدویر : ٩٨ .  
کتاب التطفیل : ر . ک . التطفیل .  
کتاب تنکلو شای بابلی ( کتاب  
مجمول ... ) : ٢٥ .  
کتاب التوحید ( از شیخ صدوق ) : ٣٢١ م  
٣٦٥ ، ٣٦٦ ح  
کتاب تبتوس بصرای : ١ .  
کتاب الجامع : ١١٩ ح .  
کتاب الجدال : ٣٥١ .  
کتاب الجماهر فی معرفة الجواهر : ٢١٦ م  
٣٧٦ .  
کتاب حجج النبوة : ٩٧ .  
کتاب حدود العالم من المشرق الى المغرب :  
٤٨١ م .  
کتاب حکمة الاشراف : ٢٥٢ ، ٢٥٣ ،  
٤٧١ .  
کتاب الحيوان ( از جاحظ ) : ٢٠ ح  
٥٤ ح ٨٤ ، ١٠١ ح ١٩٤ ح  
٣٣٤ ح ٣٥٤ ح ٣٦٣ ح ٤٣٦ ح  
٤٣٩ ح .  
کتاب خزائن الدین و سر العالمین : ١٣٤ .  
١٣٥ .  
کتاب خلاصة الذهب المسبوك مختصر من  
سير الملوك : ٢٨٠ .

- کتاب الدین و الدولة فی اثبات نبوة النبی  
محمد (ص) : ٣٣٨ .
- کتاب الذعبي للمهرجان الألفی لذكری  
ابن سینا : ٣٧٤ ح .
- کتاب رازی [أبو بکر محمد بن زکریاء]  
٣٧٦ م ، [مقصود کتاب العلم الااهی (یا  
کتاب الیهیات یا کتاب البلاغم) أبو بکر  
محمد بن زکریاء رازی است] : ٣٧٦ م .
- کتاب رد بر ابن المقفع : ١٢ و ر . ک کتاب  
الرد علی الزندیق اللعین ابن المقفع .
- کتاب الردة : ٤٦٨ .
- کتاب الرد علی الزنادقة والجهمة : ٣٣٦
- کتاب الرد علی الزندیق اللعین ابن المقفع :  
٣٧٧ ، ٨٥ ح .
- کتاب الرد علی التصاری : ٩٩ ح .
- کتاب ردیة افیریم : ٢ .
- کتاب زرادشت : ٢٦٥ ، ٢٩٥ .
- کتاب الزمرد : ١١٣ م .
- کتاب زندقه : ٢٧٠ ، ٢٩٢ .
- کتاب الزینة : ١١٩ .
- کتاب سراپیون : ١ .
- کتاب سیویه : ٣١٨ ح ، ٣٣٣ ، ٤٠٤ ،
- ٤٥٩ ، ٤٩٥ ح .
- کتاب السيرة الفلسفة : ٤٨ ، ١١٨ .
- کتاب الصلوة الفهلویة : ٤٢٨ .
- کتاب سورة الأدرس : ٣٦٤ .
- کتاب طبقات الأمام : ٢٣٧ .
- کتاب العلم الالهی : ٣٧٦ .
- کتاب العلم البیان (از کتاب عیون الاخبار) :  
١٠١ .
- کتاب فرائض الساعین : ١٦١ .
- کتاب فوتیوس : ٣ .
- کتاب الفهلویة [= زند] : ٤٢٨ ، و  
ر . ک . کتاب الصلوة الفهلویة .
- کتاب قبلی مانوی : ١٧ ، و ر . ک کفایا .
- کتاب الکمل (للمرد) : ٣٤٣ .
- کتاب الکنز (کتاب کنز) : ٣٥ ح ،  
٣٥١ .
- کتاب گوان (Livre des géants) : ٢٢
- کتاب الله : ١٠٠ ، و ر . ک قرآن .
- کتاب لغت فرس : ٤٨٧ .
- کتاب مانویت قرون وسطی : ٣٦ .
- کتاب مانویت یوئش (تحریر فرانسوی) :  
٣٢ .
- کتاب مانوی بزبان قبلی : ٤ .
- کتاب المجتنی : ٣٤٨ .
- کتاب المجوس (= زند منسوب به مزدک) :  
٤٠١ ، ٤٢٨ .

- |  |                                     |
|--|-------------------------------------|
| کتاب المعجيز ٣٣٧ م .                     | کتاب پهلوئ : ٢٩ .                   |
| کتاب محمد نظام الدين (در باره جوامع      | کتاب الحكمة : ٨٥ .                  |
| الحكايات) : ٥٠٦ ح .                      | کتاب ديانات الزنادقة : ٨٥ .         |
| کتاب مخاريق الانبياء : ١١٩ ، ٢٥٧ ح .     | کتاب ردئته مسيحي بلاتيني و يوناني و |
| ٢٦٩ .                                    | سرياني : ٢٩ .                       |
| کتاب المعارف : ر . ک . المعارف .         | کتاب الرسل : ٢١١ .                  |
| کتاب المقالات في اصول الديانات : ١٣٥ .   | کتاب الزنادقة : ٨٤ ، ٨٥ ، ٨٦ .      |
| کتاب مقدمة الادب : ٥٠٠ .                 | کتاب سرياني : ٢ .                   |
| کتاب من تاريخ الاعداد في الاسلام : ١١٩ . | کتاب عربي : ١١ ، ٢٩ ، ٢١ .          |
| کتاب مواظ (هوميلي) : ٤ .                 | کتاب فارسي : ٢٩ ، ١ .               |
| کتاب مواظ قبطي : ١١ ، ١٢ ح .             | کتاب الفرس : ٢٠٣ .                  |
| کتاب مواظ مانوي : ١٧ .                   | کتاب الفلسفة : ٢٩٦ .                |
| کتاب النبوات : ٤٠٥ .                     | کتاب [الکندی] الجدلية : ١٦٥ .       |
| کتاب نخبة الدهر في عجائب البر والبحر :   | کتاب [الکندی] . الفلكية : ١٦٥ .     |
| ٢٧٢ ، ٤٦١ ح .                            | کتاب مانوي : ٤ .                    |
| کتاب نخب من اعلام النبوة : ٢٦٩ .         | کتاب مانوي قبطي زبان : ٢٩ .         |
| کتاب الثواميس : ٢١٣ .                    | کتاب مقدسه ماني : ١١ ح .            |
| کتاب الوزراء و الکتاب : ١٢٧ .            | کتاب و نوشته هاي مسيحي : ١١ ح .     |
| کتاب الورقة : ٢٢٣ .                      | کتيبه ترکي : ١٩ ، ١٩ .              |
| کتاب احاديث : ١١١ .                      | کتيبه چيني : ١٩ ، ١٩ .              |
| کتاب اختيارات : ٢٣ .                     | کتيبه سالونا : ١٨ .                 |
| کتاب ارمني : ٢٩ ، ٢ .                    | کتيبه سفدي : ٥٣ .                   |
| کتاب اسلامي : ٣١ .                       | کتيبه سه زباني : ١٩ .               |
| کتاب الانبياء [و النبيين] : ٩٩ ، ٣٧٣ .   | کتيبه مارال باشي : ١٩ .             |

ل

- لباب الالباب : ج ۶ . ح ۵۰ .  
 اللباب فی تہذیب الانساب : ج ۲۴۵ . ح ۲۴۶  
 ح ۲۴۶ م ۲۶۵ .  
 لب التوارینخ : ۴۵۱۹ م  
 لسان العرب : ۳۳۰ ، ۳۷۳ ح ۴۰۴ .  
 لسان المیزان : ج ۹۲ م ۴۲۰ .  
 اللہم فی التوف ( کتاب .. ) : ۴۴۲ .  
 لؤلؤ البحرین : ج ۲۵۲ .

م

- ماخذ چینی : ۳۳۱۶  
 ماخذ سریانی : ج ۵ .  
 ماخذ عربی : ۱۰ .  
 ماخذ مسیحی لائینی .  
 ماخذ یونانی : ۵۰ .  
 مجله آسیائی فرانسوی : Journal Asiatique  
 ج ۴۸ ح ۵۰۰ .  
 مجله Asia Mayor : الف .  
 مجله آکتا اورینتالیا : ج ۴۷۲ .  
 مجله اریباتالیا Orientalia : ج ۱۱۸  
 ج ۱۱۹ .  
 مجله پادشاهی انگلیسی : ی .  
 مجله ZDMQ : ی .

کتبیهای ترکی : ی .

- کشف اصطلاحات الفنون : ۵۳۱ ، ۴۷۴ .  
 کشف الحجب والاسرار عن أسامی الکتب  
 والاسفار : ج ۳۲۰ ، ج ۳۲۸ ، ج ۳۶۵ ح  
 ۴۴۲ ح ۰۲ .  
 کشف الظنون عن أسامی الکتب والفنون :  
 ۳۱۷ .  
 کشف المحجوب ( از مجویری ) : ۴۹۴ م .  
 کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد :  
 ۴۶۵ ح ۴۶۶ ج ۰۲ .  
 کفایا [Képhaia] ( کتاب قطعی مانوی )  
 ۱۰۱ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ح ۲۴ ، الف ، و .  
 کفایا : ۵۰۰ .  
 کلیله و دمنه : ج ۹۲ ح ۲۹۲ ، ۲۹۳ ، ۵۲۳  
 کمامة الزهر و فريدة الذهب : ۲۵۹ .  
 کمامة الزهر و صفة الدر : ج ۲۵۹ .  
 کنز الاحیاء : ج ۲۲ ، ۲۱ ، ۲۰ ، ۱۹ ، ۱۸ ، ۱۷ ، ۱۶ ، ۱۵ ، ۱۴ ، ۱۳ ، ۱۲ ، ۱۱ ، ۱۰ ، ۹ ، ۸ ، ۷ ، ۶ ، ۵ ، ۴ ، ۳ ، ۲ ، ۱ ، ۰  
 ۵۳۴ .  
 کنز الأخبار : ۵۱۰ م .  
 کنز العیات : بب .  
 گ  
 کیکانتیون ( عرافی نون کیکانتیون ) : یج .  
 کینزه : ۳۳ .

- مجله علوم انجیلی وفق کلیسای قدیم : ح .  
مجله مدرسه السنة شرقیة لندن : ٣٢ .  
مجله مدرسه تحصیلات شرقی و افریقای  
لندن ٢٥ ح .  
مجله مدرسه مطالعات شرقی لندن : ٥٠ .  
مجله مدرسه مطالعات شرقی و آفریقای  
لندن : ط .  
مجله هماپولی آسیائی انگلیسی : ٥٣ .  
مجله علمی مدرسه علوم شرقیة لندن : ١٠٩ .  
مجله یادگار : ٥٣٢ ح .  
مجله یقما : ٤٨٩ ح .  
مجمع الأمثال : ٢٣٩ ح .  
مجمع البحرین و مطلع الثبرین : ٤٢٨ ،  
٥٢٩ .  
مجمع التواریخ و القصص : ٤٩٩ .  
مجموعه Al - Biruni Com -  
memoration Volume . : ح ٦  
مجموعه تألیف کلیسائی شرقی : ٤٥٣ ح  
٤٥٦ ح .  
مجموعه ای از خطابه های تعلیمی مانی  
( = کفالایا ) : ٤ .  
مجموعه رساله ها و منشورهای مانی : ٤ .  
المحاسن والأضداد ( المنسوب إلى  
الجاحظ ) : ٣٣٩ .
- المحاسن والفساد : ٤٤١ .  
محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء  
والبلاء : ٣٩٠ .  
مخاریق الأنبياء : ١١٩ .  
مختار رسائل جابر بن حیان : ٧٦ ح .  
المختار من سحاح اللغة : ٣٦٩ ح .  
المختار من كتاب الرّد على النصارى : ٩٩  
المختصر : ٣٤٢ .  
مختصر الدول : ٥٢ ح ٢٧٠ .  
مختصر المواقف المرسله على الجهمية  
والمعقلة : ٤٦٠ م .  
المختصر في أخبار البشر : ٢٧٤ ، ٢٧٩ ح .  
مختصر كتاب البلدان : ٣٤٤ ح .  
المختصر ( كتاب ... ) : ٣٧٩ .  
مرآة العقول ( شرح أصول کافی ) : ٤٣١  
مروج الذهب : ٢٠ ، ٢٨ ، ٢٩ ، ٤٧ ح .  
٣٦٨ ح ، ٤٤٠ ، ٤٩٥ ح .  
المزهر في علوم اللغة : ٤٢٣ .  
مالك الممالك ( كتاب ... ) : ٣٥٥ .  
المستجد من فعات الأجواد : ٢٦١ ح  
٣٦٧ ، ٤٤٠ .  
المستد ( = مستند أحمد بن حنبل ) :  
٤٣٤ ، ٤٧٣ م .  
مصباح القلمة و ايضاح الخدمة : ٤٥٦ م .



- المصباح المنير في غريب الشرح الكبير : المقطاح : ٣٠٩، ٣١٠ .  
 ٥٠٨ .  
 مصحف الأداء : ٤٥٦ .  
 مصحف ماني : ٢٤٦ .  
 المعارف ( لابن قتيبة ) : ١٠٢، ٥٩ .  
 ٢٤٧ ح .  
 معالم العلماء : ٣٩٨ ح .  
 معاهد التنقيص على شواهد التلخيص : ٤٢٥ .  
 معجم الأدباء : ١٠٣ ح، ١٢٨ ح، ١٣٧ ح .  
 ٢١٨ ح .  
 معجم البلدان : ٢٦٢ .  
 معجم الشعراء : ٤٢١، ٤٢٣ ح، ٤٤٣ م .  
 معجم قبائل العرب : ٢٥٠ ح .  
 معجم المطبوعات : مكرر و در حواشي غالب صفحات  
 معدن الكنوز : ٣١٨ .  
 المغرب من كلام الأعجمي على حروف  
 المعجم : ٣٩٣، ٤٢٤ .  
 المغرب في ترتيب المغرب ( للمطرزي ) :  
 ٣٠٧، ٤٠١ .  
 مفاتيح العلوم ( للخوارزمي ) : ١٧٩ م .  
 ٣٠٧، ٣٢٠، ٣٢٩، ٤٠١ م، ٤٢٨ .  
 ٤٠٢٩ .  
 مفاتيح الغيب : ٣٠٧ ح .  
 المقطاح : ٣٠٩، ٣١٠ .  
 مقطاح السادة : ١٣٧ ح .  
 مقطاح المفتاح : ٣٠٩ ح .  
 المقاصد : ٣١٠ .  
 مقالات الاسلاميين و اختلاف المصنفين  
 ( كتاب ... ) : ١٢١ .  
 مقالات آقاي تقي زاده بانكليسي الف .  
 مقامات حريري ( المقامات الحريرية ) :  
 ٣٦٨ ح، ٤٤٠ .  
 مقامات النجاة : ٤٣٣ .  
 مقدمة الأدب : ٢٥٠٠ .  
 مقدمة جوامع الحكايات : ٥٠٥ .  
 الملل والنحل : ٦، ٢٤٠ م، ٢٨٤ ح .  
 ٢٩٨ ح، ٣١٢ ح .  
 المملو السرائر : ٣٨١ .  
 من تاريخ الاعداد في الإسلام : ١٩١ .  
 ٢٥٧ ح .  
 المنتخب الجليل من تخجيل من حرف  
 الالجيل : ٣١٦ .  
 منتخب اللغات شاه جهاني : ٥٣١ .  
 المنتظم في تاريخ الملوك والامم : ٢٥٧ .  
 منية الفضلاء في تواريخ الخلفاء والوزراء :  
 ٤٠٣ ح .  
 المنية والأمل في شرح الملل والنحل :

نوشته‌جات پاپیروسی : ۳ .	۷۶ ح ۲۹۹ ، ۳۷۶ .
نوشته‌جات پارثیک : ۳ .	مواضع مانوی ( کتاب ... ) : ۱۷ .
نوشته‌جات پارسیک : ۳ .	المواضع والاعتبار فی ذکر الخطوط والآثار : ۳۰۴ .
نوشته‌جات ترکی : ۳ .	المواقف : ۳۰۸ ، ۳۱۱ م ۳۱۲ .
نوشته‌جات چینی : ۳ .	المؤلف والمختلف : ۴۴۳ ح .
نوشته‌جات قطبی مانوی : ۱۰ .	المهذب : ۳۴۲ .
نوشته‌جات مانوی : ۳ ، ۱۰ .	
نوشته‌جات و تصاویر مانوی : ۳ .	ن
نوشته آرامی : ۵ .	نامه تنسر : ۵۰۶ ح .
نوشته‌های مانوی : ۱۱ (۱) .	نخبة النحر فی عجائب البر والبحر : ۵۹ .
النهاية ( از ابن کثیر - در تاریخ ) ۲۹۲ ح .	۲۷۲ ، ۴۶۱ ح .
النهاية ( فی غریب الحديث - از ابن الاثیر ) : ۴۷۳ .	نخب من کتاب أعلام التوبة لأبی حاتم الرازی : ۱۱۹ ح .
نهاية الأرب فی فنون الأدب : ۲۷۵ .	نزهة اللبثاء فی طبقات الادباء : ۹۱ ح .
نهاية الاقدام فی علم الکلام : ۳۹۵ .	نزهة القلوب : ۵۲۴ .
و	نسخة فقه زیدی : ۴۱۲ .
الوافی بالوفیات : ۴۰۷ .	نظام التواريخ : ۵۱۹ .
وزرگان آفریوان ( سرود منسوب به خودمانی ) : پیج .	نظم الجوهر ( = التاريخ المجموع على التحقيق والتصديق فی معرفة التواريخ من عهد آدم إلى سنی الهجرة ) : ۱۲۳ م .
الوزراء والکتاب ( کتاب ... ) : ۱۲۷ م .	نوشته‌جات اصلی و روایات خود مانویان : ۴ م .
وفیات الأعیان وأبناء ابناء الزمان فیما ثبت بالنقل أو السماع أو أئبته العیان : ۹۱ ح م .	

(۱) این نوشته‌ها و همین‌متوانهای «مأخذ ...» با توجه باینکه اسم کتاب نیستند چون ممکن است رجوع بآنها ملغی ناهیه واقع شود دوزمه کتابها ذکر گردیده است .

ی

١٣٧ ح' ٢٥٢ ح' ٢٥٥ ح' ٢٦٩ م

هـ

بتیمة الدهر : ١٣٧ ح .

الهداية ( كتاب ... ) : ٣١٣ .

یادگار : ر . ك . مجله ...

الهدی والتدبیر ( كتاب ... ) : ١٠٤ ، ٢٥ .

ياسا : ٥١٦ .

فهرستِ مراجعِ شرقی

درباره

مانی و مانویت

و

آنچه بدین موضوع مربوط است

# تذکرات

۱ - این فهرست مراجع شامل سه گونه مرجع میباشد :

أ - مراجع و مآخذی که در این کتاب ، در جای خود بر حسب تاریخ وفات مؤلفان آنها ، و با تاریخ تألیف ، از آنها نقل گردیده است ، مرتب بر حسب حروف تهجی .

ب - مراجعی که بواسطه بسیار جدید بودن و یا عدم اهمیت در متن کتاب از آنها نقل نگردیده است و نام آنها فقط در این فهرست آمده . درست راست این گونه مراجع علامت ستاره (\*) گذاشته شده است .

ج - مراجعی که در حین طبع متن کتاب دیده نشده است . این قسمت شامل کتابهایی میباشد که در آن وقت بدانها توجه نشده و یا نسخهای خطی بوده که بعداً بدست آمده و یا کتابی است که پس از طبع متن منتشر گردیده و بناچار در اینجا از آنها نقل میگردد . درست راست این گونه مراجع نیز علامت ستاره (\*) گذاشته شده است .

۲ - اعدادی که در سمت چپ صفحه ها با حروف ۱۲ سیاه طبع شده اشاره بصفحات همین کتاب است که مطالب منقوله از مآخذ در آنها مندرج میباشد .

## ج

الانار الباقية عن القرون الخالية، رجوع كنيد بكتاب آثار الباقية.....

آثار البلاد، تأليف قزوینی [ زکریاء ]، طبع موقتاً سنة ۱۸۴۸-۱۸۵۰ م. (ص ۳۵). ۴۰۲

أبواب فی الصين و الترك و الهند منتخبة من کتاب طبایع الحيوان، تأليف شرف الزمان مروزی، طبع لندن سنة ۱۹۴۲ م. [ ص ۲-۴ (در قسمتهای ۳ و ۶ و ۹) و ۶ (قسمت ۱۷) ]. ۳۳۸-۳۳۹

الاحتجاج علی أهل الجحاج، تأليف أبوه منصور أحمد بن أبي طالب طبرسی، طبع طهران سنة ۱۳۰۲ هـ. ق. ۱۰ (ص ۹-۶ و ۱۱۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۸ و ۱۷۹). ۳۹۸-۴۰۰

\* أخبار أبي نواس، تأليف أبي هفان عبدالله بن أحمد بن حرب المزهري (متوفى در سنة ۲۵۵ و با ۲۵۷ هـ و بقول ياقوت، در معجم الادباء، ۱۹۵ هـ. ق.). طبع مصر، سنة ۱۳۷۳ هـ. ق. = [ ۱۹۵۳ م. ]، (۱).

(۱) در این کتاب دربارهٔ اتهام أبو نواس بزندقه و رفتار خلفاء با زنادقه چنین آمده است :  
ص ۱۰۶ - ۱۰۷ :

أبو هفان قال : حدثني محمد بن سعيد :

أنه قيل لأبي نواس : إن أم الربيع من مولدات اليمامة وأباء من مولدى المدينة، قال : إماء المدينة في نسائهم فمما الخبر إلى الربيع فلم يزل به حتى حبسه و طالبه بالزندقه و ادعاها عليه و أراد أن يوجبها عليه بين يدي الرشيد فجمع له الفقهاء و دس إليهم الأموال و بعث إلى من كان يحسده من القمراء فأحضرهم ثم قال له : ألسنت القائل :

يا أحمد المرتجى في كل نائبة قم سيدي تعص جبار السموات

قال : بلى . قال : يا أمير المؤمنين ، كافر . ثم التفت إلى من حضر فقال لهم : ما تقولون يا معشر الفقهاء و القمراء ؟

بقية حاشیه در صفحه پناست

بنية حانية صفة (بح).

قالوا : صدق يا أمير المؤمنين . قال أبو نواس : يا أمير المؤمنين إن كانوا قالوا بغير قولهم  
[ كذا بالأصل والأصوب : بنقولهم ] فسلحوا وإن كانوا قالوا بأرائهم فقيحوا لهم ، أنى  
يكون زندبقاً من يُقر أن للسموات جباراً .

قال الرشيد : صدقت ، قم عني . فلم يزل الربيع يرصده بعد ذلك ويتطلب سقاطاته ويشيع  
عورانه حتى قال :

ما جائني أحد يختبر آتة في جنة مذ مات أو في نار

فحبسه بهذا البيت والطلق لسانه بالقول فيه و انحر عن أبي نواس من كان يعاونه .

ص ١٢٢ - ١٢٣ :

قال : و كان أول اتصاله بالرشيد أنه دخل وهو شاب بعض المساجد عشاء فوجد الإمام  
في الصلاة فصلّى خلفه فقرا الإمام : « قل يا أيها الكافرون » فقال أبو نواس : ليك .  
فتواثب الناس إليه وتهودوا عليه بالكفر ورفع خبره إلى الرشيد فأمر باحضاره فأحضر  
وأحضره معه حملوه عليه صاحب الردقة [ كذا بالأصل المطبوع والأصوب : « الردافة » ]  
فأخبره بحاله وسأله عنه فقال والله يا أمير المؤمنين ما عرفه وهو يشبه أنه رجل ماجن  
ليس بزديق ، فقال له الرشيد قد وقع في نفسي منه شيء فامتنع ، فوضع له سورة  
[ در أخبار أبي نواس ، تأليف ابن منظور ] في رجب فهرست ذكر أن خواهد آمد و  
از آن نقل خواهد شد : « فخط له سورة ماني » [ و قال أبيض عليها فأهوى بغيره ليقى  
عليها فلم يطارعه الفى فامتنع عليها فضحك الرشيد منه و علم أنه ماجن ، واتفق أنه  
أنى في ذلك الوقت برجل زندبق من التثوية فأمره أن يمسق على السورة فقال : ليس  
البصاق من شأن أهل المروءة . فأمر بعض خدمه أن يذهب بهما لابن شاهك ليؤدب  
أبا نواس وبخلى سبيله وحبس الرديق حتى يتوب فلما ساروا في بعض الدار سأل الخادم  
أين نذهب بنا ؟ فقال : إلى السلي ليحبسك و يؤدب هذا و يطلقه فرفع أبو نواس  
كفه وصغفه صفة محكمة وقال يا ابن الفاعلة استنبت ما قاله أمير المؤمنين . فبصر الرشيد  
بهم وأمر بردهم وسأله عن السبب فقال : يا أمير المؤمنين عكس المعنى ، أراد أن يطرحنى  
بحيث أنسى و يطلق هذا الرديق فضحك منه وأمر بإطلاقه .

« أخبار أبي نواس » تأليف ابن منظور ، مؤلف لسان العرب ،  
السفر الأول طبع مصر سنة ١٣٤٣ هـ . ق . [ = ١٩٢٤ م . ] ، (١) .

(١) مطالب ابن كتاب در بارة اتهام أبو نواس بزندقه چنین است :  
السفر الأول ص ٢٢١ - ٢٢٣ :

وكان الامين مُعجبا بشعر أبي نواس ، مُعجبا لمناذمته . فلما سمع قوله :  
أُفْسِيهَا يَا دَقَافَه      مُرَّةُ الْعُطْمِ سَلَا فِه

إلى آخر الأبيات ...

حقد عليه الامين ذلك . فلما أنشد قوله :

وَفَتَيَانِ صَدَقَ قَدِ صَرَفْنِ مَعْلَبَهُمْ      إلى بيت آخر نزلنا به مُعَاهِرَا  
إلى آخر الأبيات ...

وسمع أيضاً قوله في مواضع آخر (كذا بالأصل المطبوع و لعل الصواب : « في موضع  
آخر » ) ، كقوله وحبه ، وقال له :

أنت زنديق . ولما أحضره وقرره على الزندقه ، قال أبو نواس لا والله بآسيدي ، ثم أنشده  
بديها :

أُصَلِّيَ صَلَاةَ الْخَمْسِ فِي حِينِ وَقْتِهَا      وَ أَشْهَدُ بِالْتَّوْحِيدِ لِلَّهِ خَاشِعَا  
إلى قوله :

وَأَجْعَلْ تَخْلِيَطَ الزَّوْافِضِ كُلِّهِمْ      لِقَفْحَةٍ بِخَيْشُوعٍ فِي النَّارِ طَابَعَا  
قال : فضحك الامين وقال : وبلك ! كيف أحضرت بخيشوع ! فقال : بآسيدي لم تستقم  
القافية إلآ به . فأمر له بجائزة .

« أحضاره متهماً بالزندقة عند الامين وبراءته أمامه »

قال عاصم بن حميد بن كميم الوراق : رأيت أبا نواس وهو في سراويل ، والناس يجرونه  
و يضربونه في قفاه بالتمال ، ويقولون : زنديق ! ويرمونه بالحجارة ، حتى أدخلوه إلى  
محمد بن زييدة . فقال : ما هذا ، قالوا : زنديق . فقال : علي بالسيف والتطلع ! فقال  
أبو نواس : دعوني أصلي ركعتين . فأفرجوا عنه . فتهتأ للصلاة ، ثم رفع رأسه إلى السماء  
و كبرَ وصلى ركعتين ، وقال :

بنية حاشه در صفحه بد است



بَيْتُهُ سَاطِئَةٌ صَدْعُهُ قَبِيحٌ ( هـ ) .

سُبْحَانَ مَنْ خَلَقَ الْخَلْقَ — ق من شَعْبِئِهِ مَهِينٌ  
إِلَى آخِرِ الْآيَاتِ .

فَقَالَ مُحَمَّدٌ : مَا هَذَا زَنْدِيقٌ . أَعْطَوْهُ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَأَخْلَعُوا عَلَيْهِ . فَخَرَجَ تَحْتَ الْخَلْعِ ، وَطَرَدُوا النَّاسَ عَنْهُ وَقَالَ : أَجْرُوا عَلَيْهِ ، فَلَمْ يَزَلْ يَجْرِيهَا عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ .

ص ٢٢٤ - ٢٢٥ :

« دَخَلَ أَبِي نُوَّاسٍ الْمَسْجِدَ وَهُوَ سَكْرَانٌ وَوَصُولُهُ إِلَى الرَّشِيدِ مَتَّهِمًا بِالزَّانِدَةِ .  
انصَرَفَ أَبُو نُوَّاسٍ مِنْ بَعْضِ الْمَوَاطِرِ سَكْرَانٌ ، فَمَرَّ بِمَسْجِدٍ قَدْ حَضَرَتْ فِيهِ الصَّلَاةُ ، فَدَخَلَ  
فَقَامَ فِي السَّفِّ الْأَوَّلِ . فَقَرَأَ الْإِمَامُ : « قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ » فَقَالَ أَبُو نُوَّاسٍ مِنْ خَلْفِهِ .  
لَيْتَ كَ . فَلَمَّا قَضَيْتِ الصَّلَاةَ تَبَيَّوْهُ وَقَالُوا لَهُ : يَا كَافِرُ تَشْهَدُ عَلَيْكَ بِالْكَفْرِ وَدَفَعُوهُ . فَبَلَغَ خَبْرَهُ  
الرَّشِيدُ . فَدَعَا لَهُ حَمْدُوِيَهَ سَاحِبَ الزَّانِدَةِ ( ظ : الزَّانِدَةُ ) ، وَأَحْضَرَ أَبَانُوَّاسَ فَقَالَ لَهُ  
حَمْدُوِيَهَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، إِنَّ هَذَا مَا جَنَ ، وَلَيْسَ هُوَ بِحَيْثُ بَطَّنٌ ، فَقَالَ لَهُ الرَّشِيدُ :  
وَبِحَيْثُ ! أَنَّهُ وَقَعَ فِي نَفْسِي مِنْهُ شَيْءٌ ، فَأَمْتَحَنُهُ . قَالَ : فَخَطَّ لَهُ صُورَةَ مَا نَى ، وَقَالَ لَهُ : أَبْصُقْ  
عَلَيْهَا ، فَأَهْوَى أَبُو نُوَّاسٍ بِيَمِينِهِ إِلَيْهَا ، فَقَالَ لَهُ حَمْدُوِيَهَ : قَدْ قَلَّتْ لَكَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ  
إِنَّهُ مَا جَنَ . قَالَ : وَدَعَا بِرَجُلٍ مِنَ الزَّانِدَةِ مَشْهُورٍ ، وَقَالَ لَهُ : أَبْصُقْ عَلَيْهَا ، فَقَالَ وَمَا  
مَعْنَى الْبِصَاقِ ؟ أَنَّهُ مِنْ أَخْلَاقِ الشُّرَكَ ، وَلَا أَفْعَلُهُ ، وَأَبَى أَنْ يَفْعَلَ . فَقَالَ الرَّشِيدُ لِبَعْضِ  
خُدَمِ الْقَصْرِ : امضْ بِهَذَا ( بِمَعْنَى أَبَانُوَّاسٍ ) إِلَى السُّنْدِيِّ ، فَفَلِّ لَهُ : أَدْبَهُ وَأَطْلِقْهُ . وَبِهَذَا  
( بِمَعْنَى الزَّانِدِيقِ ) فَقَالَ لَهُ : أَحْبَبْتُ قَبْلَكَ إِلَى أَنْ تَسْتَبِيهَ ، فَإِنْ نَابَ وَإِلَّا قَتَلْنَا . قَالَ :  
فَمَضَى بِهِمَا الْخَادِمُ ، فَلَمَّا سَارَ فِي آخِرِ الصَّحْنِ ، قَالَ أَبُو نُوَّاسٍ لِلخَادِمِ : إِلَى أَيْنَ تَذْهَبُ  
بِنَا ؟ قَالَ إِلَى السُّنْدِيِّ ، قَالَ فَمَا نَقُولُ لَهُ ؟ قَالَ : أَقُولُ لَهُ : يَحْبِسُكَ قَبْلَهُ حَتَّى تَسْتَتَابَ  
أَوْ نَقْتُلَ ، وَيُؤَدِّبُ هَذَا وَيَطْلِقُهُ . قَالَ : فَرَفَعَ أَبُو نُوَّاسٍ يَدَهُ وَطَلَعَهُ ، وَقَالَ لَهُ : يَا ابْنَ  
الزَّانِيَةِ ، مِنَ السَّاعَةِ نَسِيتُ ؟ وَبِمَرِّبِهِمُ الرَّشِيدُ ، فَقَالَ : رَدُّوْهُمْ . فَقَالَ لِأَبِي نُوَّاسٍ : مَا هَذَا  
الَّذِي رَأَيْتَ مِنْكَ ؟ قَالَ : أَرَادَ وَاللَّهِ أَنْ يَهْلِكَ نَفْسِي ، وَيَطْرَحَنِي بِحَيْثُ أُنْسَى أَبَدًا ، أَوْ أَقْبَى  
مَحَلًّا . سَلِمَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَنِ الرِّسَالَةِ ، فَإِذَا هُوَ قَدْ غَيَّرَهَا . فَضَحِكَ مِنْ أَبِي نُوَّاسٍ  
وَأَطْلَقَهُ .

- أخبار البلدان ، تأليف ابن الفقيه ، نسخة خطي كتابخانه آستانه  
 قدس رضوى ، ( ورق ١٧٠-١٧١ ) . ٣٣٣
- الاخبار الطوال ، تأليف أبو حنيفة دینوری ، طبع لندن ، سنة  
 ١٨٨٨ م . ( ص ٤٩ ) . ١٠٣
- الارشاد الى قواطع الادلة في اصول الاعتقاد ، رجوع كنيد  
 بكتاب الارشاد ...
- ارشاد السارى لشرح صحيح البخارى ، تأليف قسطلانى ،  
 طبع مصر ، سنة ١٣٠٤ - ١٣٠٦ هـ . ق . ١٠ ( ج ٨٠ ) . ٤٦٩ - ٤٦٨
- ☆ ازاهير الرياض المريضة ، تأليف ظهير الدين أبو الحسن  
 على بن فريد اليهفى ( ٤٩٩ - ٥٦٥ هـ . ق . ) ، نسخة خطي كتابخانه  
 أحمد قيمور ( الخزائنه التيمورية ) ، كه بشماره ٤٢٤ لغت ميپاشد ،  
 من ١٥٧ : « المانويه و الكلام فيهم ... » ( ١ ) .
- أصول الدين رجوع كنيد بكتاب أصول الدين ....
- اعتقادات فرق المسلمين والمشرکين ، تأليف إمام فخر الدين  
 رازي ، طبع مصر ، سنة ١٣٥٦ هـ . ق . ١٠ ( ص ٨٨ ) . ٣٥٨
- ☆ اعجاز القرآن ، تأليف أبي بكر محمد بن الطيب الباقلاني ( متوفى  
 در سنة ٤٠٣ هـ . ق . ) ، طبع مصر ، سنة ١٩٥٤ م . [ ص ٤٦ ] ( ٢ ) .
- أعلام النبوة ، رجوع كنيد بكتاب أعلام النبوة ...

( ١ ) بنقل از ص ٣٦١ التذكرة التيمورية . معجم الفوائد ونوارذ المسائل . كه درسته  
 ١٩٥٣ م . در مصر منتشر شده است .

( ٢ ) مطالب ابن كتاب در باره هاني چنين است ،  
 « قرن قبل ، قرن المجوس تزعم أن كتاب زرادشت ، وكتاب هاني محزان ؟  
 قبل ، الذي يتشبه كتاب هاني ، من طريق التبرجيات ، وضروب السموقة ، ليس يقع فيها اعجاز ،  
 وبرصون أن في الكتاب الحكم ، وهي حكم منقولة متداولة على الألسن ( م « الألسن التي » )  
 لا لها تخلص ، بها آفة دون آفة ، وإن كان بعضهم أكثرها تناميا لها ، وتعبلا لها ، وجملا لأبوابها ،  
 دوست دانشمند آقاي عباس زرياب خواني مرا متوجه ابن كتاب ومطالب آن كردند .

- الاعلاق النفسية، رجوع كنيد بكتاب الاعلاق النفسية ...  
 اغانة الهفان من مصابدة الشيطان، تأليف ابن قيم الجوزية،  
 طبع مصر، سنة ١٣٥٧-١٣٥٨ هـ، ق. ١٠، (ج ١) ص ٢٢٨ و ٢٢٩ و ٢٣٠  
 و ج ٢ ص ١٤٣ و ١٤٤ و ١٤٥ و ٢٤٤ - ٢٤٦ و ٢٦٦-٢٦٧ و ٢٧٥-٢٨١  
 الاغانى، رجوع كنيد بكتاب الاغانى ...  
 أمالى (باغورد الفوائد فى التفسير والحديث والادب)، تأليف  
 سيد مرتضى، طبع مصر، سنة ١٣٢٥ هـ، ق. ١٠، (ج ١) ص ٨٨-١٠٣.  
 الانتصار، رجوع كنيد بكتاب الانتصار ...  
 الانساب، رجوع كنيد بكتاب الانساب ...  
 الانسان الكامل فى معرفة الاواخر و الاوائل، تأليف  
 عبد الكريم بن ابراهيم الجبلانى، طبع مصر، سنة ١٣١٦ هـ، ق. ١٠،  
 (ج ٢ ص: ٧٦ و ٧٩ - ٨٠).  
 الاوراق، رجوع شود بكتاب الاوراق ...  
 بحار الانوار، تأليف مجلسي (محمد باقر)، طبع طهران،  
 سنة ١٣٠١-١٣١٢ هـ، ق. ١٠، [ج ٢ ص ١٦ و ١٨ و ٤٣ (از ص ١٨  
 تا ص ٤٧) توحيد مفضل مندرج ميباشد كه مطالب آن در باره هانى  
 و مانويت در ص ٧٤-٧٥ ابن كتاب نقل شده است و در اين فهرست  
 درجاي خود ذكر آن نيز خواهد آمد] و ٦٦-٦٩ و ٧٢ و ٧٣-٧٦  
 و ج ٤ ص ٦٩ و ٧١ و ١٣٢ و ١٣٩-١٤١ |.  
 البدء والتاريخ، تأليف المظهر بن طاهر المقلسى، طبع  
 پارس، سنة ١٨٩٩-١٩١٩ م. (ج ١) ص ٩٠ و ١٤٢-١٤٣ و ١٤٦  
 و ج ٣ ص ٢٣ و ١٢٢ و ١٥٧ و ١٥٨ و ج ٤ ص ٢ و ٢٤-٢٥ و ٢٦  
 و ٣١ و ٤٢ و ج ٦ ص ٩٨ و ١٠٠-١٠١).  
 البداية والنهاية فى التاريخ، تأليف ابن كثير القرشى طبع

٢٦٤

٢٢٧-٢٢١

٢٢٩-٢٣٠ و

١٤٧-١٤٤

مصر: سنة ۱۳۵۱-۱۳۵۸ هـ. ق. ۱۰، (ج ۱) ص ۹۶ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۴۹.

۲۹۴-۲۹۳

۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۳ و ۱۶۱ و ۲۳۱).

برهان جامع، تألیف محمد کریم بن مهدی قلی تبریزی،  
(متوفی بعد از سنة ۱۲۶۰ هـ. ق. ۱۰)، طبع تبریز، سنة ۱۲۶۰ هـ. ق. ۱۰،  
(کلمات: آرنگ و آرنگ و انگلیون و مالی و نفوشا و نفوشاک  
و نفوک دیده شود).

برهان قاطع، تألیف محمد حسین بن خلف تبریزی،  
متخلص ببرهان (متوفی در نیمه دوم قرن یازدهم هجری)، که در  
سنة ۱۰۶۲ هـ. ق. ۱۰، تألیف شده است و چاپهای بسیار از آن منتشر  
گردیده و اکنون طبع محققانهای با اهتمام آقای دکتر محمد معین،  
در دست نشر است که تا بحال سه جلد آن (تا حرف ل) منتشر شده.  
(کلمات: آرنگ و آرنگ و آرنگ و آرنگ و انگلیون و مالی  
و نفوشا و نفوشاک و نفوک دیده شود).  
بغية المرتاد في الرد على المتفلسفة والفرامطة والباطنية،  
رجوع کنید بکتاب بغية المرتاد...

ثانية عامر بن عامر البصري، طبع دمشق، سنة ۱۹۴۸ م.

۳۷۷

(ص ۳۱ و ۲۳۳).

تاج العروس فی شرح جواهر القاموس، تألیف مرتضی

۴۴۱-۴۴۰

الزبیدی، طبع مصر، سنة ۱۳۰۶-۱۳۰۷ هـ. ق. ۱۰، (ج ۶ ص ۳۷۳)،  
التاج فی أخلاق الملوك، رجوع کنید بکتاب التاج...

تاریخ ابن خلدون، طبع بولاق، سنة ۱۲۸۴ هـ. ق. ۱۰.

۴۹۵-۴۹۴

(ج ۲ ص ۱۷۲ و ۲۷۴ و ج ۳ ص ۲۱۰-۲۱۱ و ۲۱۴).

تاریخ بغداد، تألیف ابی بکر أحمد بن علی الختیب، طبع

مصر، سنة ۱۳۴۹ هـ. ق. ۱۰، (ج ۷ ص ۱۱۲ و ج ۸ ص ۱۴۹ و ج ۹

۴۸۸-۴۸۶

ص ۳۰۳-۳۰۴ و ج ۱۴ ص ۱۰۶-۱۰۷).

تاریخ الامم و الملوك تألیف طبری ، طبع لندن ، سنه

۱۸۷۶ - ۱۹۰۱ م. (ج ۲ ص ۸۳۰ و ۸۳۴ و ۸۹۴ و ج ۱۰

ص ۵۱۹ - ۵۲۰ و ۵۳۲ و ۵۴۸ - ۵۵۱ و ۵۸۸ و ۶۰۴) . ۱۱۷ - ۱۱۴

تاریخ جهانگشای ، تألیف عطاء الملك جوینی ، طبع لندن ،

درس‌الهای ۱۹۱۲ و ۱۹۱۶ و ۱۹۳۹ م. (ج ۱ ص ۴ و ۱۷ و ۴۳ - ۴۵ و

۷۶ و ۱۱۴ و ۱۳۶) . ۵۱۶ - ۵۱۸

تاریخ طبری ، رجوع کنید بتاریخ الامم و الملوك ...

تاریخ سنی ملوك الارض و الانبیاء تألیف حمزة بن الحسن

الاصفهانى ، طبع برلین ، سنه ۱۳۴۰ هـ . ق. ۱۰ (ص ۳۵۵ و ۳۵۶) . ۱۴۷ - ۱۴۶

\* تاریخ کلدو و اثور ، تألیف آدی شیر رئیس أسافه سعرد

الکلدانی الاثوری ، طبع بیروت : سنه ۱۹۱۲ - ۱۹۱۳ م. [ج ۲ ص ۲۲ -

۲۴ و ۲۷ (ص ۵) و ۲۹ (ص ۷) و ۲۸۴ (ص ۱۷) و ۲۸۸ (ص ۱۴)

و ۲۸۹ (ص ۱ و ۱۲) ] .

تاریخ گزیده تألیف ، حمد الله مستوفی قزوینی ، طبع لندن

سنه ۱۳۲۸ هـ . ق. ۱۰ (= ۱۹۱۰ م) . (ص ۱۰۶ و ۱۰۸ - ۱۰۹ و

۳۰۰ - ۳۰۱ و ۸۰۲) . ۵۲۳ - ۵۲۲

تاریخ مختصر الدول ، تألیف ابن العبری ، طبع بیروت سنه

۱۸۹۰ م. (ص ۱۱۵ - ۱۱۶ و ۱۲۹ - ۱۳۱) . ۲۷۱ - ۲۷۰

\* تاریخ معجم فی اخبار ملوك العجم ، تألیف شرف الدین

أبو الفضل فضل الله حسینی قزوینی ، ازدانشمندان قرن هفتم و هشتم

هجری ، طبع طهران ، سنه ۱۳۱۸ هـ . ق. ۱۰ ، ص ۲۲۵ - ۲۲۶ (۱) .

(۱) مطالب تاریخ معجم در باره هانی ( در ذکر یادشاهی بهرام بن هرمز بن شاپور بن

آردشیر بن بابک ) چنین است ،

و هانی نقیشت که ذکر او بحره صورتگری مشهور است در عهد سلطنت او ظهور یافت و بهرام در

اوایل حاکم [زمانی] بر هانی نبودی و شبت او را مکرّم داشتی چنانکه هانی بر وی واقف شد و بتدریج

اموان و اتباع خویش را بحضرت بهرام آورد و بتبریف هریکی علیحدّه تأکید نمود و چون بهرام

بقیه حاشیه در صفحه بعد است

- التاريخ التطویری ، جمهور المؤلف ، طبع پاریس ، سنة  
 ۱۹۰۷ م . ( ۱۵-۱۸ و ۲۶-۲۷ و ۲۸-۲۹ ) .  
 التاريخ البقوی ، طبع نجف ، سنة ۱۳۵۸ ق . ( ج ۱ )  
 ۱۰۴-۱۰۵ م . ( ۱۳۱-۱۳۲ و ج ۳ ص ۱۳۳ ) .  
 تبصرة العوام ، رجوع کتیب بکتاب تبصرة العوام . . .  
 التیسمیر فی الدین و تمييز الفرقة الشاجبة من الفرق الهالکین .  
 تألیف أمی المظفر الاسفرائینی ، طبع مصر ، سنة ۱۳۵۹ ق .  
 [ = ۱۹۴۰ م . ] ( ۴۳ و ۸۰ ) .  
 التیان فی شرح الدیوان ، تألیف أمی البقاء العکبری ، طبع  
 بولاق مصر ، سنة ۱۲۸۷ ق . ( ج ۱ ص ۱۲۷ ) .  
 تمة المختصر ، تألیف ابن الوردی ، طبع مصر ، سنة ۱۲۸۵ ق .  
 ( ج ۱ ص ۴۱ و ۴۲ و ۲۰۰ و ۲۰۱ ) .  
 تجارب الامم و تعاقب الهمم ، تألیف أبوعلی مسکویه ، طبع  
 لیسن ، سنة ۱۹۰۹-۱۹۱۷ م . ( ج ۱ ص ۱۷ و ۱۳۰ و ۱۷۶ و ۱۷۷ ) .  
 تجارب السلف ، تألیف هندوشاه ، طبع طهران ، سنة  
 ۱۳۱۳ ش . ( ص ۱۲۰ ) .  
 تحریر شرح لمع أشعری ، نسخة خطی کتابخانه اهدائی آذری  
 سید محمد مشکوة بکتابخانه دانشگاه طهران ( ورق ۵۷ و ۱۸۱ ب ) .  
 تحقیق مال الهند من مقولة مقبولة فی العتل أو مرذولة تألیف  
 أبوریحان بیرونی ، طبع لیبزیک ، سنة ۱۹۲۵ م . ( ص ۱۸-۱۹ )  
 و ۲۳ و ۲۷ و ۵۳ و ۵۹ و ۷۶ و ۱۳۲ و ۱۹۱ و ۲۵۳ و ۲۸۳ و ۲۸۴ ) .  
 ۳۱۰-۳۱۵

پیة حاشیة منعة فیل ( ی ) .

مفتیان و داعیان اورا بشاشت روزی همه را جمع کرد و عنای منّت خویش را بشاشت تا با هائی بحث کردند و هائی در آینه دین و برامین یقینی از جواب ایشان عاجز ماند و بهرام اعتقاد را در حق او فاسد گردانید و چون او ملزم گشت و کفر و خلافت او ممتن شد بفرمود تا توبه بروی عرش کردند و او بقبول توبه تن در نهاد ، بفرمود تا پوست از تنش در کشیدند و بنگاه محلو کردند و آنباغ و بیرون او را یکبار مستاصل گردانید .

تذکره الانمة . منسوب بمجلسی طبع طهران ، سنة

۱۳۲۳ هـ . ق . ( ۴۷ ) . ۵۴۹

التربیع والتدویر ، رجوع کتب بکتاب التریع والتدویر ...

ترجمة تاریخ طبری از ابوعلی محمد بن مسند داعمی ،

نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی . ۴۷۹

ترجمة تفسیر طبری ۴۸۰

ترجمة توحید و تمثیل از مجلسی ، ظاهرأ طبع طهران ، سنة

۱۳۲۲ هـ . ق . ( ۲ و ۱۳ ) . ۵۴۰

ترجمة مقدمة الادب بالخوارزمية ، از زمخشری ، طبع

استانبول ، سنة ۱۹۵۱ م . ( ۱۱ ص ۴ و ۵۱۲ ص ۵ ) . ۵۵۰ ح

التطفیل و حکایات الثاقبیین وأخبارهم و نوادر کلامهم

و أشعارهم ، تألیف خطیب بغدادی ، طبع دمشق ، سنة ۱۳۴۶ هـ . ق ،

( ۴۱ - ۴۲ ) . ۴۸۵ - ۴۸۶

تعبیر الرؤیا ( تأویل الرؤیا - فی الرؤیا - عنایة ) ، تألیف

ابن سینا . ۴۷۳ - ۴۷۴

تفسیر منسوب بامام حسن عسکری ، طبع قهریز ، سنة

۱۳۱۴ - ۱۳۱۵ هـ . ق . ( ۱ ) .

( ۱ ) مقال این قسم درباره تنوعان جنبات است .

ص ۲۱۸ ( ۱۵ - ۱۶ ) .

قال أمير المؤمنين ... وقالت الثنوية الثور والظنة هما الدبران من خالفني هذا ص .

درس ۲۲۳ ( ۱۴ - ۲۶ ) و ص ۲۲۴ ( ۱ ) مقالی آمده است که با اختلاف بسیار اندکی ،

در بعضی جزئیات ، با مطالب منقوله از الاجتجاج علی أهل اللجاج ، و مترجمه در ص ۲۹۸

( ۱۵ - ۱۹ ) و ص ۳۹۹ ( ۸ - ۱ ) این کتاب ، یکو میباشد .

ص ۲۲۰ ( ۱۹ - ۲۳ ) .

وقال الصادق ، قال أمير المؤمنين ، [ فأنزل الله تعالى ] الحمد لله الذي خلق السموات والأرض

و جعل السموات والطور والآية وكان في هذه الآية ودعوى ثلاثة أصناف منهم الثاقب الحمد لله الذي

خلق السموات والأرض فكان ردء على الدهرية ... ثم قال وجعل الظلمات والطور فكان ردء على

الثنوية الذين قالوا بأن التور والظنة هما الدبران .

ص ۲۲۰ ( ۲۶ - ۲۷ ) و ص ۲۲۶ ( ۱ ) .

قال رسول الله ص لا صاعبه قولوا ، « إناك نعبد » أي نعبد واحدا لا أقول ص صا قالت الدهرية بأن

الآتياء لا بدولها وهي دالة ولا كما قالت الثنوية الذين قالوا بأن التور والظنة هما الدبران .

تفسير امام فخر الدين رازي، رجوع كنيد بمفتاح الغيب...

تليس ايليس، تأليف جمال الدين أبي الفرج عبدالرحمن

ابن الجوزي، طبع مصر، سنة ١٣٤٧ هـ. ق. ١٠ (س ٤٥ - ٤٥ و

٢٥٥ - ٢٥٧

٤٧ و ٧٦).

٢٩٧،

التمهيد، في الرد على المحددة والرافضة والخوارج

والمعتزلة، تأليف أبي بكر محمد بن الطبيب بن الباقلاني، طبع مصر،

٢٤٥ - ٢٥١

سنة ١٣٦٦ هـ. ق. ١٠ (س ٦٨ - ٧٥).

التبيين والاشراف تأليف مسعودي، طبع مصر، سنة ١٣٥٧ هـ. ق. ١٠

(س ٥١ و ٥٢ و ٦٧ و ٨٧ و ٨٩ و ١١٧ و ١٢٦ و ١٢٧ و ١٢٩ و ١٣٠

١٣٦ - ١٣٣

و ١٣٧ و ١٣٩).

التبويه والرد على أهل الاهواء والبدع، تأليف أبي الحسن

محمد بن أحمد الملقب، طبع استنبول، سنة ١٩٣٦ م. ١٠

١٢٧ - ١٢٩

(س ١٥ - ١٧ و ١٩ و ٤٣ و ٤٤ و ٧١ - ٧٢).

التوحيد تأليف شيخ صدوق، رجوع كنيد بكتاب التوحيد...

توحيد الفضل، املاء، امام أبي عبداللّه جعفر بن محمد

الصادق، طبع نجف، سنة ١٣٦٩ هـ. ق. ١٠ (س ٥ - ٦ و ٢١ و ٢٥

٧٢ - ٧٤

و ٣٣ - ٣٤ و ٨٢ و ٨٩ - ٩٠).

٢٢٩ - ٢٣٠،

ثمار القلوب في المضاف والمنسوب، تأليف أبو منصور

عبدالمالك بن محمد بن اسماعيل الثعالبي النيسابوري، طبع مصر،

١٨٢ - ١٨٤

سنة ١٣٢٦ هـ. ق. ١٠ (س ١٣٨ - ١٣٩).

جامع التعريب بالطريق القريب، مجهول المؤلف، نسخة خطي

٢٢٨ - ٢٢٩

، مكتبة الاوقاف العامة، بغداد.

الجامع الصحيح، تأليف أبي عبداللّه محمد بن اسمعيل

٢٢٠

الجعفي البخاري، طبع مصر، سنة ١٣٥١ هـ. ق. ١٠ (ج ٤ س ١٣٢).



الجماهر في معرفة الجواهر، رجوع كنید بکتاب الجماهر...  
جمهرة اللغة، رجوع كنید بکتاب جمهرة اللغة...

جوامع الحكایات و لوامع الروایات، تألیف نورالدین

محمد بن محمد عوفی بخاری حنفی، دو نسخه عکسی کتابخانه

ملی طهران، (ورق<sup>۳</sup> 42 و 66 و 212 نسخه آ و ورق<sup>۳</sup> 337 نسخه ب)، ۵۱۵ - ۵۰۵

☆ جواهر الايمان فی ترجمة تفسير القرآن، که ترجمه

فارسی تفسیر منسوب بامام حسن عسکری است، طبع بمبئی، سنة

۱۳۱۸ - ۱۳۲۰ هـ. ق.، ۳۹۸ و ۴۰۸ - ۴۰۹ و ۴۱۴ و ۴۱۵ (۱).

حاشیه مولی حسن چلبی بر شرح المواقف، طبع مصر سنة

۱۳۲۵ - ۱۳۲۷ هـ. ق.، [در ذیل شرح المواقف] (ج ۸ ص ۴۳ - ۴۴)، ۴۱۸ - ۴۱۷

حبیب السیر، تألیف خواندمیر، طبع بمبئی، سنة ۱۲۷۳ هـ. ق.،

(ج ۱، جزو دوم، ص ۳۱)، ۵۲۸ - ۵۲۷

حجج النبوة، رجوع كنید بکتاب حجج النبوة....

حدود العالم من المشرق الى المغرب، رجوع كنید بکتاب

حدود العالم...

حديث نبوي، بنقل از مقاله گریمرس در مجله آکتناریات اتالیا

(ج ۲۱ قسمت ۱، سنة ۱۹۵۳ م.، ص ۱۰ - ۲۲)، ۴۷۴ - ۴۷۳

حكمة الاشراق، رجوع كنید بکتاب حكمة الاشراق...

الحدود العین، تألیف أبوسعید نشوان الحمیری، طبع مصر،

سنة ۱۳۶۷ هـ. ق.، (ص ۱۳۶ و ۱۳۹ - ۱۴۲ و ۱۸۹ - ۱۹۱ و ۱۹۲ -

۱۹۴ و ۲۰۰ و ۲۴۴ و ۲۴۵)، ۳۵۱ - ۳۴۷

الحيوان، رجوع كنید بکتاب الحيوان...

(۱) اصل عربی این تفسیر درس یسب این فهرست ذکر گردیده است و چون مطالب آن در باره

توتیان در آنجا نقل شده از آوردن مطالب ترجمه در اینجا صرف نظر میشود.

خطبات مرحوم ملك الشعراء بهار، درباره مالی، دردانشكده معقول و منقول، در تاريخ بهمن ماه ۱۳۱۳ ه. ش.، كه در مجله دانشكده مزبور، عدد سوم، فروردین ماه ۱۳۱۵ ه. ش.، ص ۳۳- ۸۲، و جداگانه بعنوان «زندگانی مالی» در ۵۰ صفحه، نیز منتشر شده است.

خلاصة الذهب المصبوك مختصر من سير الملوك، رجوع كنيد بكتاب خلاصة الذهب المصبوك...  
الغواص الكبير رجوع كنيد بكتاب غواص الكبير...  
الدلائل والاعتبار على خلق والتدبير، رجوع كنيد بكتاب الدلائل والاعتبار...

دول الاسلام، رجوع كنيد بكتاب دول الاسلام...  
الديارات، تأليف أبي الحسن علي بن محمد الشافعي، طبع بغداد، سنة ۱۹۵۱ م. (ص ۱۶۱).

۴۴۴

الدين والدولة، رجوع كنيد بكتاب الدين والدولة...  
ديوان أبي الطيب أحمد بن الحسين المتبي، طبع بيروت، سنة ۱۲۷۶ ه. ق. (ص ۳۱۰).

۴۵۶

ديوان أبي نواس، طبع مصر سنة ۱۹۵۳ م. (ص ۱۸۰-۱۸۱).  
ذخيرة الازهار في تواريخ المصارف والمصارف السريان، رجوع كنيد بكتاب ذخيرة الازهار...

۴۴۴

ذم أخلاق الكتاب، تصنيف جاحظ، طبع مصر سنة ۱۳۴۴ ه. ق.  
[= ۱۹۲۶ م.]، (ص ۴۷).

۱۰۰

الرد على الزنادقة والجهمية رجوع كنيد بكتاب الرد على الزنادقة...

الرد على الزنديق اللعين ابن المفلح، رجوع كنيد بكتاب الرد على الزنديق...  
رسالة ابن القارح، طبعي كه در ضمن رسالة الفخران، چاپ

مطبعة المعارف ومكتبتها بمصر: باهتمام كامل كيلاني، (ج ١ ص ١٧-

٢١٨ - ٢٢٠) ، منشور شده است (ص ٢٤-٢٧) .

رسالة افراد المقال في أمر الظلال، تأليف أبو ريحان البيروني،

طبع حيدرآباد دكن (در ضمن رسائل البيروني) ، سنة ١٩٤٨ م .

(ص ٩٧ و ١٧٥) .

الرسالة الجامعة المنسوبة للحكيم المجريطي، طبع دمشق،

سنة ١٩٤٩ - ١٩٥١ م . (ج ١ ص ٣٠-٣١ و ٧٢ و ٩٦ - ٩٧) .

رسالة الفجران ، تصنيف أبو العلاء معري ، طبع مصر ، سنة

١٩٥٠ م . (ص ٣٥٤ - ٣٥٦ و ٣٧٣ - ٣٧٨ و ٣٨١) .

رسالة في تصحيح لفظ الزلديق ، تأليف ابن كمال باشا .

رسالة في لغة [ أبي ] علي بن سينا ، که در سنة ١٣٣٢ هـ . ش .

در ضمن پنج رساله تأليف شيخ رئيس أبو علي سينا ، در طهران

طبع ونشر شده است (ص ١٠) .

رسالة للبيروني في كتب محمد بن زكرياء الرازي ، طبع

پاریس ، سنة ١٩٣٦ م . (ص ١٨ و ٤١) .

روضة الصفا ، تأليف ميرخواند ، طبع لکهنو ، سنة ١٩١٤ -

١٩١٥ م . (ج ١ ص ٢٤٧) .

روضة المناظر في أخبار الاوائل والواخر ، تأليف ابن الشحنة

[ محب الدين ] ، طبع بولاق مصر ، (در حاشیه کامل التواريخ) ،

سنة ١٢٩٠ هـ . ق . (حاشیه ج ٧ ص ٣٨ و ٣٩ حاشیه ج ٨ ص ٤٧ - ٤٨) .

زهر الربيع ، تأليف سيد نعمت الله جزائري ، طبع بمبئی .

سنة ١٢٩١ - ١٢٩٢ هـ . ق . (ص ٣٩٠) .

زین الاخبار ، رجوع کنید بکتاب زین الاخبار ...

السامی فی الاسامی ، تأليف میدانی ، طبع طهران ، سنة

١٢٧٣ هـ . ق . (ص ١٤) .

- شرح النبیون . شرح رسالة ابن زيدون ، تألیف ابن نباتة  
المصری ، طبع مصر ، سنة ۱۲۹۰ هـ . ق . ۱ . ( ص ۱۵۸ - ۱۶۱ و ۱۶۲ -  
۱۶۳ و ۱۶۵ - ۱۶۸ ) .  
۳۸۶ - ۳۹۱
- نسخة المهندی ، نسخة خطی کتابخانه أحمد تیمور ( الخزائن  
التموریة ) ، که بشماره ۱۹۶ ادب میاشد ، ص ۱۴۱ ( ۱ ) .  
النکساری | البغوی بالعربیة | . رجوع کنید بکتاب  
النکساری . . . . .
- شاهنامه فردوسی ، طبع طهران ، از انتشارات کتابخانه  
بروخیم ، سنة ۱۳۱۴ هـ . ش . ۱ . ( ج ۶ ص ۵۸۵ - ج ۷ ص ۲۰۶۲ -  
۲۰۶۴ ) .  
۴۸۲ - ۴۸۵
- الشاهنامه ، که ترجمه شاهنامه فردوسی است بنثر عربی ، از  
قوام الدین الفتاح بن علی بن محمد البنداری الاصفهانی ، طبع مصر  
سنة ۱۹۳۲ هـ . ( ج ۲ ص ۷۱ - ۷۲ ) .  
ح ۴۸۵
- شرح ابن الجنی علی تعریف المازنی ، نسخة خطی کتابخانه  
أحمد تیمور ( الخزائن التیموریة ) ، که بشماره ۶۵ معرف میاشد ،  
ص ۶۶۲ ( ۲ ) .
- شرح أبو اسحق نصیبی معتزلی بر نفی که أبو علی ابن الخلد  
بر کتاب رازی نوشته است ورق ۱۷<sup>a</sup> - ۱۵<sup>b</sup> .  
۳۷۷ - ۳۷۹
- شرح أصول کافی تألیف ملا صالح مازندرانی ، نسخة خطی  
کتابخانه دانشکده حقوق طهران ، ( در شرح کتاب التوحید ) .  
۳۲۰
- شرح تجرید الکلام تألیف قوشچی ( علاء الدین بن محمد ) .  
[ در المقصد الثالث فی اثبات الصانع وصفاته وآثاره ( در قسمت  
( ۱ ) بنقل از التذکرة التیموریة ( ص ۲۶۱ ) .  
( ۲ ) در این کتاب در باره کلمه « زندق » چنین آمده است ،  
« لا یقال زندق بل زندقی فی قول بعضهم » . التذکرة التیموریة ، ص ۱۹۷ ، دیده شود .

۴۶۵ - ۴۶۶ « و عمومیت العلة يستلزم عمومیت السفة » .

شرح تعرف ، تألیف ابوالرہیم اسمعیل بن محمد المستملی ،  
طبع ہند ، سنہ ۱۳۲۸ - ۱۳۳۰ ق . ( ج ۱ ص ۱۲۳ و ۱۲۴ ) .

۴۸۸ - ۴۹۰ شرح دیوان انبی نواس ، تألیف ابو عبد اللہ حمزہ بن الحسن  
الاصطہانی ، نسخہ خطی کتابخانہ ملی پاریس ( ج ۳ ورق ۱۸۵ -

۱۸۶ و ۱۹۷ ) .

۴۳۵ شرح دیوان المتنبی ، تألیف واحدی ، طبع برلین ، سنہ  
۱۸۵۸ - ۱۸۶۱ م . ( ص ۳۸۵ ) .

۴۵۷ - ۴۵۸ شرح مقاصد الطالبین فی علم أصول الدین ، تألیف سعد الدین  
مسعود بن عمر القناری ، طبع استنبول ، سنہ ۱۳۰۵ ق . ( ج ۲ ص ۶۴ و ۶۶ ) .

۴۱۴ شرح المقامات الحریریہ ، تألیف شریفی ، طبع بولانی مصر ،  
سنہ ۱۲۸۴ ق . ( ج ۱ ص ۲۷۲ - ۲۷۳ و ج ۲ ص ۳۸۱ ) .

۴۶۱ - ۴۶۰ شرح المواقف ، تألیف الجرجانی ( السید الشریف ) ، طبع مصر ،  
سنہ ۱۳۲۷ - ۱۳۲۹ ق . ( ج ۸ ص ۴۱ - ۴۴ ) .

۴۱۷ - ۴۱۵ شرح فہج البلاغۃ ، تألیف ابن ابی الحدید ، طبع مصر ، سنہ  
۱۳۲۹ ق . ( ج ۱ ، جزء ۱ ص ۲۶ - ۲۷ و ۳۵ و ج ۱ ، جزء ۵ ص  
۴۷۴ ) .

۴۶۸ - ۴۶۶ بک شرفنامہ ، کتاب لغتی است مختصر ، شامل لغات فارسی و عربی  
و ترکی مصطلح و معمول در زبان فارسی ، تألیف ابوالرہیم قوام  
فاروقی ، کہ بنام شرف الدین احمد ضیری ( متوفی در سنہ  
۸۷۸۳ ق . ) ، بکی از مشاہیر مشایخ ہندوستان و ظاہر ا مراد مؤلف ،  
تألیف شدہ است . ( رجوع کنید بلغات : آرتنگ و آرژنگ و انگلیون  
و مانی و نفوشاک ) .

شرفنامہ نظامی عجوی ، طبع طهران ، باہتمام مرحوم

- وحيده دستكردي، سنة ١٣١٦ هـ. ش. ٠ (س ٤٠٤ - ٤٠٥). ٥٠١
- الشفاء، رجوع كنيد بكتاب الشفاء...
- شفاء الغليل فيما في كلام العرب من الدخيل، تأليف شهاب الدين أحمد الخفاجي، طبع مصر، سنة ١٢٨٢ هـ. ق. ٠ (س ١١٢ و ١٥٢ - ١٥٣).
- ٣١٨ - ٣١٩
- شوارق الالهام، تأليف عبدالرزاق بن علي بن الحسين اللاهيجي، جلد دوم، طبع طهران، سنة ١٣٠٣ هـ. ق. ٠
- ٣٧٠ - ٣٧١
- (در قسمت " في عموميت قدرته تعالى ذكره ").
- الصارم المداول على شاتم الرسول، رجوع كنيد بكتاب الصارم المداول...
- صبح الاعشى في كتابة الانشا، تأليف أحمد بن علي القلقشندي، طبع مصر، سنة ١٣٣٩ - ١٣٣٨ هـ. ق. ٠ (ج ١٣ ص ٢٩٢ و ٢٩٧ - ٢٩٨).
- ٣٩٨ - ٣٩٧
- صحاح الفرس، تأليف شمس ضئي، نسخة على منملق باقاي عبدالعلي طاعني (رجوع كنيد بلغات: أردنگ و انگليون و مالي و نفوشاك).
- ٥٢٠ - ٥٢١
- صحاح اللغة، تأليف جوهري، طبع ايران، سنة ١٢٧٠ هـ. ق. ٠
- ٣٦٩
- (ماذ: زلدق ٠).
- صراح اللغة، تأليف جمال الدين محمد بن عمر بن خالد فرسي، طبع هند، سنة ١٣٠٥ هـ. ق. ٠ (ج ٢ ص ١٢٩).
- ٣٦٩ ح
- الصواعق المعرقة، رجوع كنيد بكتاب الصواعق المعرقة...
- صورة الارض، رجوع كنيد بكتاب صورة الارض...
- طبقات الامم، رجوع كنيد بكتاب طبقات الامم...
- طبقات الشافعية الكبرى، تأليف تاج الدين أبو نصر عبد الوهاب ابن تقي الدين السبكي، طبع مصر، سنة ١٣٢٤ هـ. ق. ٠ (ج ٤
- ٤٦٢
- ص ٢ - ٣).

## ک

- طبقات الشعراء، رجوع کنید بکتاب طبقات الشعراء...  
 طبقات المصلین، تألیف اعضاء السلطنة [علی قلی میرزا]،  
 در ضمن مجموعه ای است خطی بشماره ۱۲۹۳، که از کتابهای اهدائی  
 آقای سید محمد صادق طباطبائی بکتابخانه مجلس شورای ملی  
 میباشد (ص ۶۶-۷۰).  
 ۵۴۲-۵۴۶
- طبقات ناصری، تألیف قاضی منهاج سراج، مؤلف در سنه  
 ۶۵۸ هـ. ق.، شش طبقه از کتاب مزبور، در سنه ۱۸۶۳ م. در کتبه  
 منتشر شده است و اخیراً آقای عبدالحی حبیبی، از دانشمندان  
 افغانستان، بنشر تمام کتاب همت گماشته. جلد اول طبع عبدالحی،  
 در سنه ۱۳۲۸ هـ. ش. در کتبه، و جلد دوم آن، با فهرس کتاب،  
 در سنه ۱۹۵۳ م. در لاهور، منتشر شده است (۱).  
 طوق الحمامة فی الالهة والالاف، تألیف ابو محمد علی بن حزم  
 اندلسی، طبع لیون، سنه ۱۹۱۴ م. (ص ۲۴-۲۵).  
 ۳۷۸-۳۷۹
- العقد الفريد، تألیف ابن عبد ربّه، طبع مصر، سنه ۱۹۴۰.  
 ۴۳۹-۴۴۰
- ۱۹۴۱ م. (ج ۲ ص ۲۰۷ و ج ۷ ص ۲۳۴ و ۲۳۹).  
 عیون الاخبار تألیف ابن قتیبة، طبع مصر، سنه ۱۳۴۳ -  
 ۱۳۴۹ هـ. ق. (ج ۲ ص ۱۵۲ - ۱۵۴).  
 ۱۰۱-۱۰۲
- عیون الانباء فی طبقات الاطباء، تألیف ابن ابی أصیعة،  
 طبع مصر، سنه ۱۲۹۹ - ۱۳۰۰ هـ. ق. (ج ۱ ص ۷۳ و ۳۱۵).  
 ۳۶۸-۳۶۹
- (۱) معانی کتاب مزبور دربارهٔ هانی چنین است:  
 ج ۱ ص ۱۸۸ (در شرح احوال شاپور بن اردشیر)،  
 و در زمان او هانی زندقه پیرون آمد.  
 ج ۱ ص ۱۸۹ (در شرح احوال هرمز بن شاپور)،  
 و هانی زندقه را بر دروازه جندی شاپور بیلاذ اهواز بردار کرد.  
 ابتدا در ۱۸۹ (در شرح احوال بهرام بن هرمز)،  
 وینکه وایت هانی زندقه و اتباع او را نکشت و بوسه هانی بگردانید و در دروازه جندی شاپور  
 پیلویخت.





۱۸۷۲ م. (س ۱۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۳۲۷ و ۳۳۹ و ۳۵۵ و ۳۵۶) . ۱۴۹ - ۱۷۹

فهرست نسخ خطی عربی راجع بکیمیا در آلمان . تألیف

آلفرد دزیگل ، طبع برلین ، سنه ۱۹۴۹ م . (س ۱۱۳) . ۳۰۴ - ۳۰۴

فیصل الترقیین الاسلام والزندقة ، تألیف ابی حامد محمد بن

محمد الفزالی ، طبع مصر ، سنه ۱۳۴۳ هـ . ق . [در مجموعه الجواهر

الفوالی ...] (س ۵۶ و ۷۱ و ۷۲) . ۴۹۴

قاطع اللجاج فی شرح کتاب الاحتجاج ، تألیف سید نعمت الله

جزائری ، نسخه خطی متعلق بشکارتده (۱) .

(۱) مؤلف در شرح « وحدنا العالم صنفین خیرا وشرّا ووجدنا العبر منه؛ للشر ... » (که در صفحه

۳۹۸ همین کتاب ، بنقل از الاحتجاج علی أهل اللجاج ، مندرج میباشد ) مطالبی آورده

است که قسمتی از آنها ، با اختلاف بسیار کمی در عبارت ، خلاصه قسمتی از مطالب کتاب الملل

والتحل ، تألیف شهرستانی ، در این باب است ، که بنقل از کتاب مزبور ، درس ۲۴۰ - ۲۴۱

این کتاب مذکور میباشد . و قسمتی دیگر از آن همین قسمتی از مطالب منقوله از شرح نهج البلاغه

تألیف ابن ابی الحدید در این باب آمده است ، که درس ۲۶۷ (س ۱۳ - ۱۹) و درس ۲۲۴ (س ۱۶ - ۲۰)

و درس ۲۲۴ [س ۳۰۹ (بنقل از بحار الانوار) ] این کتاب مندرج میباشد . و پس از آنها شریعتی

که در صفحات ۳۵۶ ، ۳۵۷ و ۳۵۸ این کتاب نقل شده است ذکر گردیده ، و در شرح و

جمل الظلمات و النور ، مصنف مذکور در تفسیر منسوب بامام حسن عسکری را ، که در سب

این فهرست (س ۲۰) ذکر آن گذشت آورده است . و در شرح « کان ذنوبی بصر » (که

در احتجاج ، طبع سابق المذکر ، از س ۱۷۱ پیدا مذکور میباشد ) گوید :

الذنوب من الثنویة القائل بالثور و الظمة مدب و زن دین ، او مغرب و زنده ، لا ثم

بقولون بدواء الثور .

و در شرح « فثانین زعم أن الأبدان غلظة والأرواح نور ... » [ که بنقل از الاحتجاج در

صفحه ۴۰۰ همین کتاب (س ۵ - ۷) ، مندرج میباشد ] نیز خلاصه قسمتی از مطالب منقوله از کتاب

الملل و التحل ، تألیف شهرستانی را در این کتاب (س ۳۴۰ س ۱۳ - ۱۴ و س ۲۴۱

س ۱ - ۶) ذکر کرده است و پس از آن گوید :

وح فیکون ه فعدم مرادهم بأن المراد بالثور الروح و بالظمة الجسد و الثور هو الرب تعالی و هو

قریب من مذهب التصاری فی المسیح و یحتمل أن یكون ما ذکره علیه السلام مذهب جماعة من قضاةهم

و استدلل علی بطلان مذهبهم بوجوه الأوس أن لا یكون الناس قادرین علی ترك الشرور لآله من

فعل العبد الذی هو الظمة و لا بتأنی منه الخیر قال الناس یجودون علی ما یفعلون . و در شرح « ولاله أن

یسور ربنا انه » ( منقول از الاحتجاج در س ۷۰۰ س ۷ - ۸ ، این کتاب ) آورده است ،

هذا هو الوجه الثانی من وجوه ابطال مذهبهم و هو أنهم یستعینون التفرع الی الله تعالی و عبادته

والاستئانة به و أمثال تلك الاعمال فعل الروح الذی هو الرب برعهم فكیف یبعدن و یضیع الیها

بقیة حاشیه در صفحه بعد است

## كج

قاموس ، تأليف فيروز آبادي ، طبع كلكتة ، سنة ١٢٣٠ -

٢١٩

١٢٣٢ هـ . ق . ( ج ٣ س ١٢٨٥ ) .

القانون المصري ، رجوع كنيدي بكتاب القانون المصري .

قواعد عقائد آل محمد ( الباطنية ) ، تأليف محمد بن

الحسن الديلمي اليماني ، طبع عصر ، سنة ١٣٦٩ هـ . ق . ( ص ١٢-١٣ )

بقية حاشية صفحة قبل ( ك ب ) .

وإن قالوا إنه ينتزع إلى الظلمة فكيف يليق بالرب أن يستعبد بغيره .

وذكر شرح : ولا يلزم من هذه المقالة : ( منقول از الاحتجاج در س ٤٠٠ س ٨-١٠ )

ابن كتاب ( كويد )

هذا هو الوجه الثالث وهو أنه لا يجوز أن يقول أحد لأحد أحسنت ولا أمانت (در أصل اسامه)  
لأن العاكف بذلك التور أو الظلمة إذا افترض أنه لانتك غيرهما والا فليس باطل لأن الظاهر  
من هذا الكلام المأخوذ من البادع والندوح والفروض اتحادها وقيل يعتدل أن يكون نسباً على  
ما يحكم به العقل بديهية من المأخوذ بين الأشخاص مع أنهم يقولون إن أرواح جميع الخلق شمس  
واحد هو التور وهو الرب تعالى وهذا قريب من وحدة العوالم ولذا الثاني فلأن الظلمة فعلها الإساءة  
وبسببها حسنة فكيف يحكم ببقائها وقد تقرر اللازم : بوجه آخر وهو أن الظاهر هو أن التعبد  
والشأن من فعل التور ولا يتصور منه شيء منها لأن المعاطب في أسأت (في الأصل اسامه)  
هو الظلمة وهو يجوز على فعل الشيء بزعيمهم لا يستحق اللوم وهو المراد بقوله وذلك فعلها والمعاطب  
في أحسن هو التور لأن الحسن منه فبعد البادع والندوح .

وذكر شرح : وكانت (في الأصل : فكانت) : الظلمة على قياس قولهم أحكم فلاناً وأقن تدبيراً : كويد  
هذه الوجه الرابع وهو أنهم يحكمون بأن التور هو الرب تعالى ويجب على هذا أن يكون أقوى  
وأحكم من فعل الظلمة التي هي غافرة ويلزمهم بقتضى أقوالهم التاسعة عكس ذلك لأن البدان  
عندهم من فعل الظلمة ولا يحكم بحكمه الرب وقدرته إلا بان شاهد من خلق البدان المختلفة من  
الأشجار والطيور والأرواح غير شاهدة فيلزمهم على قياس ذلك أن تكون الظلمة قادراً حكماً  
فقوله : ( من صور ) ( مندرج درس ٤٠٠ س ١١ ابن كتاب ) منبأ وقوله : يجب أن يكون ربها  
( مندرج در س ٤٠٠ س ١٢ ابن كتاب ) غيره : وقوله : كل شيء : ( مندرج درس ٤٠٠  
س ١٢ ابن كتاب ) مضاف على : هذا الخلق : ( مندرج در س ٤٠٠ س ١١ ابن كتاب ) .  
الغناء قولهم بأن التور في حبس الظلمة ينافي القول بربوبيته لأن كونه معبوساً يستلزم معجزة وهو ينافي  
الربوبية وما ادعوا أنه في القيامة يثلب التور عليها فمع أنه لا ينفع في دعوى الفساد فهو دعوى  
من غير حجة وأيضاً يلزمهم أن لا يكون التور فعلية لأنه أسير وإن قالوا إن له أيضاً فلا من الخلق  
والثديير فليس بأسير لأن العقل يحكم بأن الفاعل المدير لابد أن يكون عزيزاً قادراً على كل  
من سواء فلذا ثبت على قياس قولهم أنه أسير فلزم أن يكون ماضي العالم من الإحسان والغير أيضاً  
من فعل الظلمة فإن حكموا باستحالة ذلك أي كون الغير من الظلمة قد تبطل أصل كلامهم وهو الحكم  
بتوزيع الخلق ونسب ما قلناه من أن الرب واحد لا يشترك في ملكه أحد .

و ۲۲-۲۳ و ۲۸ و ۳۲-۳۳ و ۳۴ و ۳۷ و ۴۹ و ۸۷ و ۱۱۴-۱۱۵) . ۴۰۹-۴۱۴

الكامل في التاريخ ، تأليف عز الدين علي بن محمد ... معروف  
بالبين الاثير ، طبع بيروت سنة ۱۸۶۶ - ۱۸۷۶ م . ( ج ۱ ص ۲۷۹

و ۲۸۰ و ج ۶ ص ۴۱ و ۵۰ و ۵۳ و ۶۰ و ۷۲ و ۷۵) . ۴۶۴-۴۶۴

۴۵۵ و

كتاب آثار الباقية عن القرون الحالية تأليف أبو ريحان بيروني

طبع ليزريك ، سنة ۱۹۲۳ م . [ ص ۲۳ و ۶۷ - ۶۸ و ۱۱۸ و ۱۲۱ و

۲۰۷ - ۲۰۹ و ۲۳۷ و ۳۳۱ ] (۱) . ۴۰۰-۴۰۶

(۱) از این کتاب دو نسخه عکسی بسیار خوب ، شماره ۱۴۵ و ۱۴۶ ، در کتابخانه منی طهران موجود میباشد که هر یک از آن دو بر نسخه طبع شده اضافاتی دارد و نتیجه های آنرا رفع میکند . از جمله نقاشی و صفحات ندرت طبع لیزریک در دست « **القول على تواريخ المتبيين** » . ( در شرح احوال مزدك و آخر قسمت مزبور و « **طليسان المتبيين** » ) است . حال آنچه در این قسمت درباره زندان دهانی اضافه بر نقل شده از نسخه مضبوته در این دو نسخه موجود است از نسخه شماره ۱۴۵ ، که صحیح تر از نسخه شماره ۱۴۶ میباشد و از جهت عبارت و مطلب چندان تفاوتی با آن ندارد ، در اینجا نقل میشود :

ص ۲۱۸-۲۱۹ ( در شرح احوال مزدك ) :

وبقي من الله بقية ينسبون اليه بالمزدكية وبالخرمدينية نسبة إلى دينهم ومنهمهم بالزندادة إلى التفسير لأن " زند " هو التفسير عددهم و **بازند** هو التأويل وقد كان زعم مزدك صاحب تقدير أستاؤاؤبه وإلى هذا الإسم ينسب **المانوية** على طريق الجواز والاستعارة والباطنية في الإسلام نسبها لهم وهم لأجل وصفهم أو " لهم " وانهم بصفات الباري سبحانه ولتشابه أفعالهم في تأويل الظواهر ...

ص ۲۲۶ ( در تعريف « **طليسان المتبيين** » ) :

و هذا **طليسان** ينسبون إلهاده ما بين تواريخهم من السنين السسية بالعرين المصنوع من كتاب **الشابورقان** وغيره وإذا عرف واحد [ در نسخه شماره ۱۴۶ ، « واحد » ] منها عرف الجميع وقد تقدم ذكرهم بالتفصيل فلم يذكر منهم إلا من كان اشتهر وظهرت له آثار وبقيت أنه ينتمون إليه ويؤرخون به واستوفينا ذكر ذلك وبلغنا ما ميفنا بكتفي به انشاء الله .

بقية حاشیه در صفحه بعد است

کتاب الارشاد الی قواطع الادلة فی اصول الاعتقاد ، تألیف  
امام الحرمین الجونی ، طبع مصر ، سنه ۱۳۶۹ ق. هـ (ص ۲۷۴ و  
۲۷۸) .

۳۸۹ - ۳۸۸

کتاب اصول الدین ، تألیف عبدالقاهر بغدادی ، طبع  
استانبول ، سنه ۱۳۴۶ ق. هـ (ص ۵۳ و ۵۹) .

۳۷۵

کتاب العلاقات الثقیة ، تصنیف ابی علی احمد بن عمر  
ابن رسته ، طبع لندن ، سنه ۱۸۹۱ - ۱۸۹۲ م . (ص ۲۱۷) .

۳۴۵

کتاب اعلام الناس بما وقع للبرامكة مع بنی العباس ، تألیف  
محمد دیاب الانلیدی ( متوفی در اوائل قرن دوازدهم هجری ) ،  
طبع مصر ، سنه ۱۲۹۶ ق. هـ ( در ص ۱۶۶ ) ( در خلافت مأمون )  
قصة آن طفیلی که با دهنن از زنادقة بصره نزد مأمون برده شده است ،  
و بنقل از : مروج الذهب و الانساب و شرح مقامات الحریریة  
و المستجد من فحلات الاجواد و التطفیل والعقد الفرید در صفحات  
۱۳۱-۱۳۲ و ۲۴۶-۲۴۷ و ۲۶۰-۲۶۱ و ۳۶۸ و ۳۸۵-۳۸۶ و ۴۰۰ این  
کتاب ذکر گردیده ، با اختلاف روایت و عبارت ، مندرج میباشد .  
کتاب اعلام النبوة ، تألیف ابی حاتم رازی [ بنقل از  
من کتاب تاریخ اللاحاد فی الاسلام ] ( ص ۲۰۷ و ۲۱۰ ) .

۱۱۹ - ۱۲۰

بقية حاشية صفحة قبل ( که ) .

ص ۲۲۷ ( در « طيلسان المتبين » )  
در این « طيلسان المتبين » دوازده نفر از متبیین ذکر گردیده است و بوذاسف مبدأ فرار  
داده شده . قسمتی از طيلسان مزبور بقرار ذیل است :

	۱	
	بوذاسف	۲
۲	زراشت	۲۸۴۲
مالي	۷۹۴	۲۶۳۶

## تکو

- کتاب الاغانی، تألیف ابوالفرج اصفهانی، طبع مصر، سنة ۱۳۲۲ - ۱۳۲۳ هـ. ق. ۱، (ج ۳ ص ۲۴ - ۲۵ و ۶۹ و ۷۰ و ج ۶ ص ۱۳۱ - ۱۳۲ و ج ۱۱ ص ۷۱ و ۷۲ و ج ۱۲ ص ۷۷ - ۷۸ و ۸۱ و ۸۵ و ج ۱۳ ص ۱۳ - ۱۴ و ۷۱ و ۷۳ و ج ۱۵ ص ۲۵ و ج ۱۷ ص ۱۵ و ج ۱۸ ص ۲۰۰ و ج ۲۰ ص ۷۳ و ۷۴).
- ۱۴۳ - ۱۴۷  
۳۶۳ - ۳۶۵
- کتاب الانتصار والرد علی ابن الراوندى الملحد، تألیف أبی الحسن عبد الرحیم بن محمد بن عثمان الخياط المعتزلی، طبع مصر، سنة ۱۳۴۴ هـ. ق. ۱، (ص ۲۶ و ۳۰ و ۳۴ و ۳۷ - ۴۰ و ۴۳ - ۴۵ و ۴۸ - ۴۹ و ۸۱ و ۸۶ و ۸۹ و ۱۵۰ و ۱۵۲ و ۱۵۵ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳).
- ۱۱۴ - ۱۰۶
- کتاب الانساب، تألیف سماعی، طبع لیبن، سنة ۱۹۱۲ م، (ورق ۲۸۰).
- ۳۴۷ - ۳۴۵
- کتاب الاوراق، تألیف أبی بکر بن یحیی الصولی (قسم أخبار الشعراء)، طبع مصر، سنة ۱۹۳۴ م، (ص ۱۱ و ۱۲ - ۱۳).
- ۳۵۴
- کتاب بغیة المرتاد فی الرد علی المتلشفة والقراطة والباطنية، تألیف ابن تیمیة، طبع مصر، سنة ۱۳۲۹ هـ. ق. ۱، (ص ۵۷ و ۶۱ - ۶۴).
- ۴۵۹ - ۴۵۷
- کتاب التاج فی أخلاق الملوك، منسوب بجاحظ، طبع مصر، سنة ۱۳۲۲ هـ. ق. ۱، (۱۸۴).
- ۹۷
- کتاب تبصرة القوام فی معرفة مقالات الانام، منسوب به سید مرتضی بن داعی حسنی رازی، طبع طهران، سنة ۱۳۱۳ هـ. ش. (ص ۱۵ و ۱۹ و ۲۰ و ۵۰ و ۵۱ - ۵۲ و ۷۰ - ۷۱ و ۸۳ و ۲۰۲).
- ۵۰۴ - ۵۰۲
- کتاب التریع والتدویر، تصنیف جاحظ، طبع لیبن، سنة ۱۹۰۳ م، (ص ۱۳۶ و ۱۳۸ و ۱۴۰).
- ۹۸
- کتاب التوحید، تألیف شیخ صدوق، طبع ایران، سنة ۱۲۸۵ هـ. ق. ۱، و چون این تاریخ طبع در چند صفحه قبل از آخر

- کتاب مذکور است در موقع خود از نظر فوت شده و در س ۳۶۵
- اشتباهاً مذکور گردیده که این طبع از کتاب التوحید بدون تاریخ  
 میباشد. [س ۲۱۶-۲۱۷ «باب الرد علی الثویه والزنادة»] (۱)  
 کتاب الجواهر فی معرفة الجواهر، تألیف ابوریحان  
 بیرونی، طبع حیدرآباد دکن، سنه ۱۳۵۵ هـ. ق. ۱۰ (س ۴۱)  
 ۲۱۷-۲۱۹ کتاب جمهرة اللغة، تألیف ابن درید، طبع حیدرآباد،  
 سنه ۱۳۴۵ هـ. ق. ۱۰ (ج ۳ س ۵۰۴-۵۰۵)  
 ۳۴۷ کتاب حدود العالم من المشرق إلى المغرب، مجهول المؤلف،  
 طبع لنینگراد، سنه ۱۹۳۰ م. (ورق 13<sup>b</sup> و 14<sup>a</sup> و 23<sup>a</sup>)  
 ۴۸۱ کتاب حکمة الاخری، تألیف شهاب الدین یحیی سهرودی،  
 طبع طهران، سنه ۱۳۳۱ هـ. ق. ۱۰ (س ۱۱۰-۱۱۱ و ۲۳۲-۲۳۳ و ۳۰۲)  
 ۲۵۴-۲۵۳ کتاب حیات الحیوان الکبری، تألیف کمال الدین محمد بن  
 موسی بن عیسی اللمیری (أوائل سنه ۷۴۲-۳ جمادی الأولى سنه  
 ۸۰۸ هـ. ق. ۱۰) که در ماه رجب سنه ۷۷۳ هـ. ق. از تنظیم مؤلفه  
 آن فراغت یافته است، طبع مصر، سنه ۱۲۷۸ هـ. ق. ۱۰ [ج ۱  
 س ۱۰۰-۱۰۱ (در «خلافة الولید بن یزید بن عبدالملک»)  
 و ج ۲ س ۱۳۳].
- (۱) در این کتاب التوحید قسمت مفصلی است بعنوان «باب الرد علی الثویه والزنادة»  
 (باب ۳۶ س ۱۹۳-۲۱۶) که از نقل آن در این کتاب صرف نظر شده است و فقط ذکر مطالب منفوقه  
 در س ۲۱۶-۲۱۷ که در اواخر باب مذکور قرار دارد اکتفا گردیده، و همچنین در «باب اثبات  
 حدوث العالم» آمدن ابو شاکر دیسانی نزد حضرت صادق و سوال از آن حضرت در  
 باره حدوث عالم و آمدن زندیقی از سرزمین مصر و عبدالکریم بن ابی العجاء و مناظره آن دو  
 با آن حضرت مندرج است (باب ۴۳ س ۲۲۶-۲۱۲) که از نقل آن نیز صرف نظر شده. این طبع از  
 کتاب التوحید بدون شماره صفحات مندرج شده است و برای آسانی کار و اشاره به صفحه های کتاب نسخهای  
 از آن را شماره گذاشتیم. چاپ دیگری از این کتاب در سنه ۱۴۲۱ هـ. ق. با اهتمام علی محمد  
 کشمیری ظاهر آورده اند، منتشر نموده است که صفحات آن شماره دارد و «باب الرد علی الثویه ...»  
 در س ۲۷۸-۲۷۹ و مطالب منفوقه در س ۲۶۵-۲۶۶ این کتاب در س ۲۷۷-۲۷۸ و مناظره  
 ابن العجاء و زندیق مصری با امام جعفر الصادق در س ۳۰۲-۲۱۰ طبع مبرور است.

## كـ

- كتاب الحيوان ، تأليف جاحظ ، طبع مصر ، سنة ١٣٥٦ -  
 ١٣٦٦ هـ . ق . ١ . در ٧ جلد ، ( ج ١ من ٥٥ - ٥٦ و ٥٧ - ٥٨ و ج ٣  
 من ٣٦٥ و ٣٦٦ و ج ٤ من ٨١ و ٤٢٨ - ٤٢٩ و ٤٣٢ و ٤٤١ و ٤٤٣ و  
 ٤٤٧ - ٤٥١ و ٤٥٧ و ج ٦ من ٣٥٥ ) .  
 ٩٦ - ٨٤  
 كتاب خلاصة الذهب المصبوك ، مختصر من سير الملوك ،  
 تأليف عبد الرحمن سبط قتيو الاربلي ، طبع بيروت ، سنة ١٨٨٥ م .  
 ( من ٧٢ - ٧٣ ) .  
 ٢٨١ - ٢٨٠  
 كتاب الخواص الكبير ، طبع مصر ، سنة ١٣٥٤ هـ . ق . ١ . در ٢٢  
 ٧٦  
 مختار رسائل جابر بن حيان ، ( من ٢٩٩ و ٣٠٠ - ٣٠١ ) .  
 كتاب الدلائل و الاعتبار على الخلق و التدبير ، منسوب  
 بجاحظ ، طبع حلب سنة ١٣٤٦ هـ . ق . ١ . ( من ٢ و ٥٥ و ٥٩ و ٦٤  
 و ٦٧ و ٦٨ و ٧٤ ) .  
 ٤٣٠ ح  
 كتاب دول الاسلام ، تأليف ذهبي ، طبع حيدرآباد دكن  
 ٢٧٨  
 سنة ١٣٣٧ هـ . ق . ١ . ( ج ١ من ٨٤ ) .  
 كتاب الدين والدولة في اثبات نبوة النبي محمد صلى الله  
 عليه و سلم ، تأليف علي بن ربن الطبري ، طبع مصر ، سنة ١٩٢٣ م .  
 ٢٢٨  
 ( من ١٤ ) .  
 كتاب ذخيرة الازهار ، في تاريخ المشاركة و المغاربة  
 السريان ، تأليف القس بطرس نقرى الكلداني ، طبع موصل ، سنة  
 ١٩٠٥ - ١٩١٣ م . در ٢ جلد ، ( ج ١ من ٦٠ - ٦١ و ١٠٠ و ١٨٤ و  
 ١٨٥ و ٣٠٨ ) .  
 كتاب الرد على الزنادقة و البهيمية ، فيما شكت فيه من القرآن ،  
 تأليف أحمد بن حنبل ، طبع تركيا .  
 ٢٣٦  
 كتاب الرد على الزنديق اللاعن ابن المتفيع ، تأليف قاسم بن  
 ابراهيم ، طبع رم ، سنة ١٩٢٧ م . ( من ٤ - ٨ و ٥١ و ٥٢ - ٥٣ ) .  
 ٨٣ - ٧٧

## کَط

کتاب روض الاخبار . المنتخب من ربيع الابرار تألیف  
محیی الدین ابوالاحمد محمد بن الخطیب قاسم بن یعقوب معروف  
بالبین الخطیب قاسم ( ۸۶۴ - ۹۴۰ هـ . ق . ) ، طبع بولاق مصر ،  
سنه ۱۳۸۰ هـ . ق . ، ( ص ۷۸ و ۱۱۹ ) .

کتاب زین الاخبار ، تألیف ابوسعید عبدالحی بن الضحاک  
ابن محمود محمد دیزی ، نسخه عکسی کتبخانه ملی طهران ،  
( ورق ۱۳ ) .

۴۸۶

کتاب سفرنامه میر عبدالکریم بن میر اسمعیل بخارائی ،  
منشی ( و یا بقول خود مؤلف : « سرکاتب » ) ایلچی بخارا باستانبول ،  
درسنة ۱۲۲۳ هـ . ق . ، که حاوی تاریخ خانان و حکمرانان افغان و  
کابل و بخارا و خیره و خوقند و غیره است ، طبع بولاق ، باهتمام  
شفر ، درسنة ۱۲۴۶ هـ . ق . ، ( ۱ ) .

کتاب السکساری [ الیعقوبی بالعریة ] ، طبع پاریس ، ( ج ۲ )  
س ۱۹۲ - ۱۹۳ و ج ۴ س ۹۴۹ - ۹۵۰ .

۴۵۴ - ۴۵۴

کتاب سیوییه ، طبع بولاق مصر ، سنه ۱۳۱۶ -  
۱۳۱۸ هـ . ق . ، ( ج ۱ س ۸ ) .

۴۴۴

کتاب شرح قاموس ، موسوم به ترجمان اللغة ، که  
نرجسای استاز قاموس ، بفارسی و شروحن بر آن افزوده شده ، و آنرا  
محمد بن یحیی بن محمد شلیح قزوینی ، بامر شاه سلطان حسین

( ۱ ) درس ۱۰۰ این کتاب درباره تابوت هانی چنین آمده است :

« کوه تانیت ما بین ملک خطا و هندوستان . . . . . سبار طولانی و عرض بسیار  
و بلندیش سر بفاک و در اهش چون دل بغیلان سخت از قبت سه ماهه راهست که لایه میگویند بعد  
اهل قلماق و جم بر همان آنجاست بعضی روایت می کنند که طاہوت ( کذا ) هانی نقاش در  
آنجاست ، آن ملک لایه در تصرف پادشاه خطا است . »  
دانشمند عتق آقای مجتبی هینوی مرا متوجه مطلب مذکور فرموده اند .



صفوی ، از دهم شعبان المعظم سنه ۱۱۱۴ تا یستم شهر ربیع الاول سنه ۱۱۱۷ هـ . ق . ، یعنی سی و یک و ماه و ده یوم ، ترجمه و تالیف کرده . مترجم در ترجمه مطالبی که در ماده « زندقه » در قاموس آمده است و بنقل از کتاب مزبور در ص ۴۱۹ این کتاب مذکور میباشد ، خلاصه گفته سمعانی و ابن الاثیر را ، در الانساب و اللباب فی تهذیب الانساب ، درباره زندقه ، و خلاصه گفته سیبویه و ابن جریر و ابن منظور و أحمد بن یحیی ( بر روایت ازهری ) را ، در الکتاب و جمهره اللغة و لسان العرب ، درباره زندقه و غیره ، که بنقل از مآخذ مزبور ، در صفحات : ۲۴۵ - ۲۴۷ و ۲۶۵ و ۳۳۳ و ۳۴۷ و ۴۰۴ . این کتاب مندرج است ، در رد و نقد مطالب فیروز آبادی ذکر میکند | طبع طهران ، سنه ۱۳۰۸ هـ . ق . ، ص ۷۵۳ - ۷۵۴ ، و ص ۹۴۷ ( در ماده « منو » ) .

کتاب الشعر والشعراء ، تألیف ابن قتیبه ، طبع مصر ، سنه ۱۳۶۴ - ۱۳۶۹ هـ . ق . ، ( ج ۲ ص ۷۵۴ ) .

۹۱ ح

کتاب الشفاء ، تألیف ابن سینا ، ( در الفصل الثانی من مقاله الفز التاسع من جملة المنطق فی اصناف الاغراض الکلیة والمحاکیات التي للغمراء ) .

۳۷۴

کتاب الصارم السلول علی شاتم لرسول ، تألیف ابن تیمیة ، طبع حیدر آباد دکن ، سنه ۱۳۲۲ هـ . ق . ، ( ص ۵۱۵ ) .

۴۰۶

کتاب الصواعق المحرقة فی الدعی أهل البدع والزندقه . تألیف شهاب الدین أحمد بن حجر الیتمی المکی ، طبع مصر

۴۲۷

سنه ۱۳۲۶ هـ . ق . ، ( ص ۱۲۶ و ۱۵۲ - ۱۵۳ و ۱۵۶ ) .

۴۶۴

کتاب صورة الارض ، تألیف ابن حوقل ، طبع لیث ، سنه ۱۹۳۹ م . ، ( ج ۲ ص ۲۵۶ ) .

کتاب طبقات الامم ، تألیف قاضی صاعد اندلسی ، طبع بیروت ، سنه ۱۹۱۲ م . ، ( ص ۳۳ ) .

۲۳۸ - ۲۴۷

- کتاب طبقات الشعراء في مدح الحلفاء والوزراء ، تأليف  
عبدالله بن المعتز ، طبع لندن ، سنة ١٩٣٩ م . ( ٣٦ - ٣٤ و ٢٤ ) . ٢٣٨ - ٢٣٦
- کتاب العنوان ، تأليف محبوب بن قسطنطين ( آکامپوس )  
طبع باريس ، سنة ١٩١٢ م . ( ٧٥ - ٧٩ ) . ٢٥٠ - ٢٥٢
- کتاب فارس نامه ، تأليف ابن البلخي ، طبع لندن ( کمبریج )  
سنة ١٩٢١ م . ( ٢٠ و ٢١ و ٦٢ - ٦٤ و ٦٥ - ٨٩ ) . ٢٩٨ - ٢٩٥
- کتاب التهري في آداب السلطانية و الدول الاسلامية .  
تأليف ابن الطقطقي ، طبع مصر سنة ١٣١٧ هـ . ق . ( ١٦١ ) . ٢٠٣
- کتاب التفرق بين الفرق ، تأليف أبو منصور بغدادی طبع  
مصر ، سنة ١٩٤٨ م . ( ٧٩ - ٨٦ و ١٠١ و ١٠٣ و ١٦٢ - ١٦٤ و ٢٠٦ - ٢٠٧ ) . ٢٠٧ - ٢١٦
- کتاب الفصل في الملل والاهواء والحل تأليف ابن حزم .  
طبع دهر ، سنة ١٣١٧ - ١٣٢١ هـ . ق . ( ١ ج ) ٣٥ - ٤٤ و ١٠٢ و ١١٣
- وج ٢ س ٥ و ٧٣ و ٧٤ و ٨٧ و ٩٣ - ٩٤ وج ٣ س ٩٨ - ٩٩ وج ٥ س ١٢٢ . ٢٣٧ - ٢٣٦
- کتاب القانون الم - هودی ، فی الهیئتو التجوم ، تأليف أبو رجحان  
بیرونی . مجلد أول ابن کتاب در سنة ١٣٧٣ هـ . ق . ( = ١٩٥٤ م ) .
- در حیدر آباد دکن ، طبع و نشر شده است ( ١ ) .

( ١ ) معالیم این کتاب درباره مانی و مانویان چنین است .  
س ٩٢ ( در مقاله الاولى - الباب الحادی عشر - فی الجماعات التي بسبب  
کيس السنين الفمريه ) [ در نسخه عکس دانشکده ادبیات طهران ، دیکبر ، ( بجای  
دبسبب کيس ) ]  
و اما الهند فیکرون الشعر الذي فيه بنه حساب کيسهم و سئونها آدماسه [ کتاب الهند  
لمیرونی س ٢١٢ - ج ، آدماسه ] و عاشتم بسئون سننها ذات الثلاثة عشر شهرا لهلماسه [ کتاب  
الهند لمیرونی س ٢١٢ و ٢١٤ - ج ، لهلماسه ] ای ذات الشعر المطروح ، والذي عرفناه من الأمم  
يستعملون هذا النوع من الكيسه هم أهل الصين و الاثر المشرقیه من قبا و یقر [ ج ، ب ،  
یقر ] و التبت الأدنى و الخشن و أصحاب مانی المعروفون منهم بالديناورية و الحرانية  
[ ب ، الحرانیین ] المانیین بالصباينة و یشار کهم التصاری فی حساب صومهم . . .  
بنیة حاشیه در صفحه بعد است

## کتاب

کتاب الکامل تألیف ابی العباس محمد بن یزید المبرد . طبع

۳۴۳

لیپزیک ، سنه ۱۸۶۴-۱۸۸۲ م . ( ج ۱ ص ۲۴۴ ) .

کتابالبالتوارینخ تألیف یحیی بن عبد اللطیف حسینی

قزوینی (ظاهراً متوفی در نیمه دوم قرن دهم هجری) ، طبع طهران ،

اسفند ماه سنه ۱۳۱۴ ه . ش . ( ۱ ) .

بجای حاشیه صفحه قبل ( لا ) .

ص ۱۶۰ ( در « المقالة الثانیة » در جدول « ملوک الروم القیصره و تسیر

من الافرنجة کما قبل شق عنه » )

آن قسمت از جدول که مربوط به اورنلیوس میباشد چنین است ،

اورنلیوس ه	ملت جاعقه ، وفی
و	اجامه اشهر مانی
	بالمشرق .

ص ۲۶۶ ( در المقالة الثانیة . الباب الثانی عشر ، فیما لغيرهم [ شیره هم ] راجع

است به « الفرس » که در باب یازدهم مذکور میباشد ) من أمثاله [ لی ، الأبعاد والایام المشهورة ]

وان لم یحقق أشكاله )

و لمجوس ماوراءالنهر من السعد وخوازم اقام فی شهورهم و اعیاد و أسواق و

کذلك المماویة و الممترک والصین . لکنها لما لم یحقق یبحث یسکن ایرادها امرضت عنها . . .

( ۱ ) این کتاب ، چنانکه در مقدمه آن آمده است ، بدستور ابو الفتح بهرام میرزا الحسینی

الصفوی ، تألیف شده و قایم تاریخی ناسه ۹۴۸ ه . ق . در آن ضبط گردیده . مطالب منقوله

دو ذیل ، در باره مانی و مانویت ، با اختلاف بسیارند کی در حقیقت عبارت ، با مطالب نظام

التواریخ ، تألیف بیضاوی ، که در ص ۵۱۹ همین کتاب ذکر آن گذشت ، تقریباً یکی است

بطوریکه میشود گفت ، زانلب التواریخ ، عبارات نظام التواریخ را در کتاب خود نقل کرده

است . مطالب لب التواریخ در باره مانی و مانویت که دو صفحه ۴۸ - ۴۹ آن مندرج است

چنین میباشد ،

بهرام بن هرمز چون بعد از بعد از پادشاه شد شیعه هانی را معزز و مکرم داشت و

بخودشان نزدیک کرد تا مانی بر وی اعتماد کرد و پیش وی حاضر شد بهرام وی را تعظیم کرد تا

اتباع او را چله بدست آورد آنکاه حکما را جمع کرد تا با هانی بحث کردند و مزمنش گردانیدند و کفر

او بپایان شد و توبه بر او و آتش عیش کردند قبول نکرد بهرام بفرمود تا پوستش بیرون کنند و آه

دو آگندند و بیابان بختند و نابیان را بفرمود تا مانویان را هلاک کردند و از این هر که دعوت کرده

بود بفرمود تا در زندان محبوس داشتند و مذہب وی از این سبب بر طرف شد و گوشت آنرا در چین

مانده است . . . .

## لج

- کتاب لغت فارس، تألیف أسدی طوسی، طبع طهران، سنة ۱۳۱۵ ش. ۱. (س ۶ و ۲۵۱ و ۲۶۱).
- ۴۸۸ - ۴۸۷ کتاب اللمع فی التصوف، تألیف أبی نصر عبد الله بن علی السراج الطوسی، طبع لیden، سنة ۱۹۱۴ م. (۴۳۱ - ۴۳۲).
- ۴۴۲ کتاب مثالب العرب، تألیف ابن الکلبی، (۱).
- کتاب المجتبی، تألیف ابن درید، طبع حیدرآباد دکن، سنة ۱۳۲۲ هـ. ق. ۱. (س ۳۵).
- ۴۴۹ - ۴۴۸ کتاب المجبر، تألیف محمد بن حبیب البغدادی، طبع حیدرآباد دکن، سنة ۱۳۶۱ هـ. ق. ۱. (س ۱۶۱).
- ۴۴۷ کتاب المخصص، تألیف ابن سیده، طبع مصر، سنة ۱۳۱۶ - ۱۳۲۱ هـ. ق. ۱. (ج ۱۲ س ۲۳).
- ۴۷۹ کتاب مع الکمال، تألیف اصطخری، طبع لیden، سنة ۱۹۲۷ م. (س ۹۳).
- الکتاب المستی بالمحاسن والأضداد، المنسوب إلى الجاحظ، طبع لیden، سنة ۱۸۹۸ م. (س ۳۰۰ - ۳۰۱).
- ۴۴۹ کتاب المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير الراغبی، تألیف أحمد بن محمد بن علی المقرئ القیومی، طبع بولاق مصر، سنة ۱۹۰۹ - ۱۹۱۰ م. (ج ۱ س ۳۹۲ مادة «فندق»).
- ۴۰۸ کتاب المغرب فی ترتیب المعرب، تألیف مطرزی، طبع حیدرآباد دکن، سنة ۱۳۲۸ هـ. ق. ۱. (ج ۱ س ۲۳۵).
- ۴۰۱ (۱) در الذکرة التیمورية، که ذکر آن گذشت، (س ۲۱۶) تعریف ابن کتاب آمده است و فهرست آن در صفحه ۲۱۷ - ۲۱۸ کتب مزبور مندرج میباشد. یکی از أبواب کتاب مثالب العرب، بنا بر فهرست مذکور چنین است:
- «باب جمن کلمات المجوسية والصراغية واليهودية والزندقية» (کتاب)
- لعل الشافط، «دوبه».

- كتاب مقالات الاسلاميين . و اخلاق المصلين ، تأليف  
أشعري ، طبع استنبول ، سنة ١٩٢٩ - ١٩٣٠ م . ( ج ٢ ص ٣٠٨  
و ٣٢٧ و ٣٣٦ و ٣٣٧ - ٣٣٨ و ٣٤٩ و ٤٨٥ ) .  
١٢٣ - ١٢٤
- كتاب مقدمة الادب ، تأليف زمخشري ، طبع لسيا ، سنة  
١٨٤٣ م . ( ص ٥١ ، ص ٦٠ ، ص ٧٠ ، ص ٢٨٤ ، ص ٢٧ ) .  
٥٠٠
- كتاب الملل والنحل ، تأليف شهرستاني ، طبع ليزيك ، سنة  
١٩٢٣ م . ( ج ١ ص ١٨٥ و ١٨٨ - ١٩٣ و ١٩٥ و ١٩٦ ) .  
٣٤٥ - ٣٤٠
- كتب المنية والامل في شرح الملل والنحل ، تأليف أحمد بن  
يحيى بن المرقضي ، ( ينقل از كتاب هاني تأليف كسلر ) .  
٣٠١ - ٣٩٩
- كتاب المواعظ والاعتبار ، في ذكر الخطط والاثار ، تأليف  
مقرئزي ، طبع مصر سنة ١٣٢٤ - ١٣٢٦ هـ . ق . ( ج ٢ ص ١٧ و ج ٤  
ص ١٦٢ و ١٦٣ و ١٦٧ - ١٦٨ و ١٦٩ ) .  
٣٠٥ - ٣٠٤
- كتاب الثبوات ، تأليف ابن قيمية ، طبع مصر ، سنة ١٣٤٩ هـ . ق .  
( ص ٨٩ و ١٣٢ ) .  
٣٠٦ - ٣٠٥
- كتاب لجة الدهر في عجائب البر والبحر ، تأليف دمشق ،  
طبع ليزيك ، سنة ١٩٢٣ م . ( ص ١٤ - ١٥ و ٢٠٠ و ٢٠٥ ) .  
٣٧٣ - ٣٧٢
- كتاب التقصص معروف ، بعض مثالب التواضع في انقض بعض  
فضائح الروافض ، از تصانيف حدود ٥٦٠ هجري قمرى ، تصنيف  
نصير الدين أبى الرشيد عبد الجليل بن أبى الحسين بن أبى الفضل  
القزوينى الرازى ، طبع طهران ، سنة ١٣٣١ هـ . ش . ( ص ٢ و  
١٧٩ و ٤٧٠ ) .
- كتاب نهاية الاقدام في علم الكلام ، تصنيف شهرستاني ، طبع  
لندن ، سنة ١٩٣٤ م . ( ص ٩٠ و ٩٢ و ٩٣ و ٩٤ و ٩٥ و ٩٦ و ٩٧ و ٩٨ و ٩٩ و ١٠٠ ) .  
٣٩٧ - ٣٩٥
- الكتاب الوافى ، في شرح الكافي ، رجوع كتبه بالوافى ...  
كتاب الوزراء والكتاب ، تصنيف جهشيرى ، طبع القاهرة ،  
سنة ١٩٣٨ م . بتحقيق مصطفى السقا . . . ( ص ١٥٦ ) .  
١٢٧

كشف اصطلاحات الفنون ، تأليف محمد علي بن علي التهانوي ،

مجلد اول ، طبع استانبول ، سنة ١٣١٧-١٣١٨ هـ . ق . ١٠ (س ١٩٨-)

٢٧٥ - ٢٧٤

١٩٩ و ٦٨١ - ٦٨٢ و ٩٢٧ .

٥٣٢ - ٥٣١ ،

كشف الفنون عن أسامي الكتب والفنون ، تأليف حاجي

خليفة طبع ليزيك ، سنة ١٨٣٥ - ١٨٥٨ م . ١٠ (ج ١ س ٢٤٤ و ج ٣

٣١٧

س ١٤٨) .

كشف المحجوب تأليف أبي الحسن علي بن عثمان بن أبي علي

الجلالين الهجویری الغزنوی ، طبع ليننجراد ، سنة ١٩٣٦ م . ١٠

٢٩٢

(س ٥٣١) .

كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد ، تأليف علامة حلي ،

ح ٢٦٦

طبع صيدا ، سنة ١٣٥٣ هـ . ق . ١٠ (١٧٤ و ١٩١ و ١٩٢ و ٢٠٥) .

كمامة الزر و فريدة الدهر ، تأليف ابن بدرون ، طبع مصر ،

٣٦٠ - ٣٥٩

سنة ١٣٤٠ هـ . ق . ١٠ (٣٦ - ٣٨) .

نظام شماری دایران قدیم ، تأليف علامة محقق آقای

سید حسن قهی زاده ، طبع طارکان سنة ١٣١٦ هـ . ش . ١٠ (س ٣٠ و ٣١

٢١٣ - ٢١٧ و ٢١٩ و ٢٣٦ و ٢٤١ و ٢٥٤ و ٣٦٠) .

الالباب فی تهذیب الانساب ، تأليف ابن الاثير [عز الدين] ،

٣٦٥

طبع مصر ، سنة ١٣٥٧ هـ . ق . ١٠ (ج ١ س ٥١١) .

لب التواريخ ، رجوع شود بکتاب لب التواريخ ....

لما العرب ، تأليف ابن منظور ، طبع مصر ، سنة ١٢٩٩ -

٢٠٤

١٣٠٨ هـ . ق . ١٠ (ج ١٢ س ١٢) .

لسان العیزان ، تأليف ابن حجر العسقلانی ، طبع حیدر آباد دکن

سنة ١٣٢٩ - ١٣٣١ هـ . ق . ١٠ (ج ٢ س ١٥ - ١٦ و ٣٢١ و ٣٤٧ و ٣٤٩

و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ج ۳ ص ۱۷۲ - ۱۷۴ و ج ۴ ص ۵۱ - ۵۲ و ج ۶

۴۲۰ - ۴۲۳

ص ۵۱ - ۵۲ .

مجمع البحرين و مطلع الزیرین تألیف طریحی (فخرالدین)

۴۲۸ - ۴۲۹

طبع طهران ، سنه ۱۲۶۳ هـ . ق . ۱ . (ص ۴۴۹ - در ماده « لاندق » ) .

مجمع الفرس ، تألیف سروری . این کتاب بفرهنگ

سروری نیز معروف است و در سنه ۱۰۰۸ هـ . ق . بنام شاه عباس

صفوی ، تألیف شده برای اطلاع از این کتاب و مؤلف آن بفرست

کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ، تألیف ابن یوسف ، ج ۲ ص ۲۱۹ -

۲۲۳ رجوع کنید . کلمات : آرننگ و آرننگ و انگلیون و مانی و

نفوشا در این کتاب دیده شود .

مجموعه التاریخ | شاید مجمل التواریخ | ظاهر تألیف

محمد کاظم مروزی ، از معاصران نادر شاه افشار است . این کتاب

فهرست گونه شامل تاریخ سلسله های سلاطین ایران از زمان پشدادیان

نازمان مؤلف میباشد ، نسخه خطی دانشمند محترم آقای سعید نفیسی .

این نسخه اول و آخر و عنوان ندارد و عنوان مجمل التاریخ در اول هر

سلسله ذکر گردیده (۱) .

مجموعه التواریخ و القصص ، طبع طهران ، سنه ۱۳۱۸ هـ . ش .

۴۹۹

(ص ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ - ۹۸) .

(۱) در این کتاب ، در قسمت ساسانیان ، در شرح احوال بهرام بن هرهمز ، درباره مانی چنین

آمده است ،

چون بعد از پدر پادشاه شد نیمه مانی را معزوم کردیم داشته بعضی که مانی باومضن شده

مکررتزد او حاضر شده و در وقت آمدن بهرام او را تنظیم می نمود تا نامی آتیاج او را بدست آورده

حکما واجمع کرده و با مانی بحث کردند و مانی ملزم شده کفر او ظاهر کردند توبه بر او نیجه او

عرض کردند قبول نکرد و فرمود او را پوست کنند و آویزند .

و در قسمت « ذکر خلفای بنی امیه و بنی عباس » در شرح احوال ولید بن یزید بن

عبد الملک بن مروان چنین آمده است ،

« و طریقه زندانه داشت » .

- المحاسن والمساوى تأليف ابراهيم بن محمد البيهقي طبع مصر  
سنة ١٣٢٥ هـ . ق . ١٠ (ج ٢ ص ١٦٩ و ١٦٩) . ٤٤١
- محاضرات الادباء ومحاورات الشعراء والبالغاء ، تأليف راعب  
طبع مصر ، سنة ١٣٢٦ هـ . ق . ١٠ (ج ٢ ص ١٨٢ و ١٨٣ - ١٨٤) . ٣٩٠ - ٣٩١
- المختار من صحاح الالفه ، تأليف محمد بن أبي بكر راني ، طبع  
مصر ، سنة ١٩٣٤ م . ١٠ (ص ٢٢٠ - مادة زندق ) . ٣٦٩ ح
- المختار من كتاب الرد على التصاري ، تصنيف جاحظ ، طبع  
مصر ، سنة ١٩٢٦ م . ١٠ (ص ١٦ و ٢٠) . ٩٩ - ١٠٠
- مختصر الصواعق المرسلة على الجهمية و المعتلة ، تأليف  
ابن قيم الجوزية ، طبع مكة ، سنة ١٣٤٨ هـ . ق . ١٠ (ج ١ ص ٩٤ و ١٢٢  
و ١٩٢ و ٢٢٦ و ج ٢ ص ٢٠٣ - ٢٠٤ و ٢٥٠ و ٤١٠ و ٤١٤) . ٤٦٠ - ٤٦٢
- المختصر في أخبار البشر ، تأليف أبو الفداء ، طبع قسطنطينية ،  
سنة ١٢٨٦ هـ . ق . ١٠ (ج ١ ص ٥٠ و ٥٤ و ج ٢ ص ١٠ و ١١) . ٢٧٤ - ٢٧٥
- مرآة العتول في شرح أخبار آل الرسول (شرح الكافي)  
تأليف مجلسي (محمد باقر) طبع طهران ، سنة ١٣٢١ هـ . ق . ١٠  
(ج ١ ص ٤٧ و ٤٨ - ٥١) . ٤٣١
- مروج الذهب ، تأليف مهودى ، طبع باريس ، سنة ١٨٦١ -  
١٨٧٧ هـ . ١٠ (ج ١ ص ٢٠٠ و ٢٨٨ و ٢٩٨ - ٣٠١ و ج ٢ ص ١٦٧ - ١٦٨  
و ج ٣ ص ٤٣٥ - ٤٣٦ و ج ٦ ص ٣٨٥ - ٣٨٦ و ج ٧ ص ١٢ - ١٦  
و ج ٨ ص ٢٩٢ - ٢٩٣) . ١٢٨ - ١٣٢
- المزهر في علوم اللغة ، تأليف جلال الدين عبد الرحمن  
السيوطي ، طبع مصر ، سنة ١٣٦٨ هـ . ق . ١٠ (ج ١ ص ٢٧٨ - ٢٧٩) . ٤٣٤
- المزهر من فحلات الاجواء ، تأليف أبو عاصم محسن بن علي  
توخى ، طبع دمشق ، سنة ١٩٤٦ م . ١٠ = ١٣٦٥ هـ . ق . ١٠ (ص ٤٣  
و ٥٣ - ٥٤) . ٣٦٧ - ٣٦٨



## لح

- المسند، تصنيف أحمد بن حنبل الشيباني المروزي، طبع  
مصر، سنة ١٣١٣ هـ. ق. ١٠ (ج ١) ص ٢٨٢ وج ٢ ص ١٠٨ و ١٣٦ -  
١٣٧). ٤٢٢ - ٤٢٣
- مصباح الظلمة وإيضاح الخدعة، تأليف أبو البركات معروف  
بإبن كبير، طبع ياريس، سنة ١٩٢٨ م. (س ١١٢ - ١١٣). ٤٢٤ - ٤٢٥
- المعارف، تأليف ابن قتيبة، طبع مصر، سنة ١٣٥٣ هـ. ق. ١٠  
(س ٢٦٦). ١٠٢
- معاهد التخصيص على شواهد التلخيص، تأليف عبد الرحيم  
ابن عبد الرحمن بن أحمد العباسي، طبع مصر، سنة ١٢٧٤ هـ. ق. ١٠  
(س ٧١ و ١٣٣ و ١٣٥ - ١٣٦). ٤٢٦ - ٤٢٧
- معجم البلدان، تأليف ياقوت حموي، طبع ليبزيك سنة  
١٨٦٦ - ١٨٧٣ م. (ج ١ ص ٨٤٠). ٢٦٢
- معجم الشعراء، تأليف مرزباني، طبع القاهرة، سنة ١٣٥٤ هـ. ق. ١٠  
(س ٤٨٠). ٢٢٣
- المعرب من كلام الاعجمي على حروف المعجم، تأليف  
جوابقي، طبع مصر، سنة ١٣٦١ هـ. ق. ١٠ (س ١٦٦ - ١٦٧). ٢٩٤
- معيار جمالي (ربع چهارم از...)، ابن كتاب بنام "لفت  
شمس فخری، نیز معروف است، تأليف شمس الدين محمد فخری  
اصفهانى، در سنة ٧٣٥ هـ. ق. ١٠، طبع قازان، سنة ١٣٠٣ هـ. ق. ١٠.  
(= ١٨٨٧ م.)، [س ٧ (نفوشا) و ٧٨ (ارتکک)].
- مفاتيح العلوم، تأليف خوارزمي، طبع لندن، سنة ١٨٨٩ م.  
(س ٣٧ - ٣٨ و ٤٠). ١٧٩ - ١٨٠
- مفاتيح الغيب، كذا نرا تفسير كبير نیز گویند، تأليف امام  
فخر الدين رازی (٥٤٣ یا ٥٤٤ - ٦٠٦ هـ. ق. ١٠)، طبع استانبول،

سنة ۱۳۰۸ هـ ق. در هفت مجلد، (۱).

مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين، رجوع كنيد  
بكتاب مقالات الاسلاميين....

الملل والتحل، رجوع كنيد بكتاب الملل والتحل....

المنتخب الجليل من تحجيل من حرف الانجيل، تأليف

الشيخ أبو الفضل السعدي المالكي، طبع لندن، سنة ۱۸۹۰ م.

(س ۲۰۲ - ۲۰۳).

۴۱۶

منتخب اللغات، تأليف عبدالرشيد توي، سابق الذكر، مؤلف

فرهنگ رشیدی، طبع هند، سنة ۱۲۲۳ هـ ق. [۱۸۰۸ م.]

دو كلمة: وزنقه، (س ۳۵۷-۳۵۸) و زندیق، (س ۳۶۶) دیده شود.

المنتظم فی تاریخ الملوك والامم، تأليف جمال الدين

أبى الفرج عبدالرحمن بن على بن محمد بن على ابن الجوزي،

طبع حيدرآباد دكن، سنة ۱۳۵۷-۱۳۵۹ هـ ق. (ج ۶ ص ۱۷۵).

۴۵۷

منتهى الارب في لغات العرب، كه ترجمه ايست از قاموس

با اضافات بسيار از كتابهاى لغت معتبر ديگر، و شايد قسمتي از

تاج العروس، ترجمه و تأليف عبدالرحيم صفى پوري، بامر يوسف

اوزلي، مدرس مدرسه فورت وليم، و در سنة ۱۲۵۷ هـ ق. در

كلكته، از تأليف آن فراغت يافته است، طبع طهران، سنة ۱۲۹۶.

۱۲۹۸ هـ ق. [ج ۱ ص ۵۱۸ (مادة زنديق)] و ج ۲ ص ۱۲۱۰

(مادة دم و...).

منهاج اليقين، شرح آداب الدنيا والدين [تصنيف ماوردي

(۱) در اين تفسير درباره ثويان و زنديق چنين آمده است،

ج ۱ ص ۳۴۱.

لكن التوبة يثبتون رآلهن أحمد محكم بطل الغير والثاني مغبه بطل الشر.

ج ۲ ص ۴۴۴.

السؤال الرابعة، اغفلوا في أن توبة الزنديق هل تنبيل أم لا.

نظریه انسان الکامل عند المسلمین مصدرها و تصویرها  
الشعری ، تألیف ۵۰ ۵۰ هـ . شیدر . ترجمه عبدالرحمن بدوی ، اصل  
این رساله خطابه‌ای است که در نوامبر ۱۹۳۴ م . در برلین ایراد  
گردیده ، و ذکر آن در ضمن مراجع غربی گذشت ، چون فعلا این  
ترجمه در زمره متون عربی محسوب میشود در اینجا نیز ذکر  
میکردد . ترجمه مزبور در ضمن « الانسان الکامل فی الاسلام »  
تألیف عبدالرحمن بدوی ( س ۱ - ۷۸ ) در سنه ۱۹۵۰ م . در  
مصر منتشر شده . ( س : ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۴۲ و ۷۱ و ۷۵ ) .  
نظم الجوهر ، تألیف ابن بطریق ، طبع بیروت ، سنه ۱۹۰۵ .

۱۹۰۹ م . ( س ۱۱۹ و ۱۴۶ - ۱۴۹ ) . ۱۳۶ - ۱۳۳

فرائض الضون فی غرائس العیون ، تألیف محمد بن  
محمود آملی ، ( از دانشمندان قرن هفتم و هشتم هجری ) . این کتاب  
بنام ابواسحق بن محمود شاه ، که ظاهراً همان شاه شیخ ابواسحق  
مدوح خواججه حافظ و مقتول در ۲۱ جمادی الاولی سنه ۷۵۸ هـ . ق .  
است ، تألیف شده . طبع طهران ، سنه ۱۳۱۶ - ۱۳۱۷ هـ . ق . ( ۱ ) .

( ۱ ) مطالب این کتاب درباره مانی و مانویان چنین است :

س ۲۷۹ [ دره قسم اول درعنوه اوآخر - مقاله چهارم در عهد مجاوره - درقسمت تاریخ  
ساسانیان ( درشرح احوال بهرام بن هرهمز ) ] :

و چون پادشاه شد مانی را با اتباع طلب داشت و ترغیب او کرد و بهود نزدیک گردانید  
و ثنات اصحاب مانی را که دراعراف بودند جمع کرد و عشاء را حاضر گردانید تا با مانی بحث  
کردند چون مانی منزله شد نوبه بر وی عرش کرد او را نمود . بفرمود نایبش باز کردند و  
بتکالی هرچه تامل او را با اصحاب او ملامت کردند و گویند متوزدو چین طریق مانی مانده است .  
س ۳۰۱ [ درقسم اول درعنوه اوآخر - مقاله چهارم درعهد مجاوره - دره فن چهارم از  
علوم مجاوره - هم مقالات ( در متن د مولات ) است و در حاشیه مقالات نوشته شده ( اهل  
عالم ..... ) ]

مانویه ( ضامرا ) مانویه ( اصحاب مانی بن قاین ( کدا ) نقش که در زمان  
شاپور بن اردشیر ظاهر شد بعد از عیسی ( ع ) و او بنیوت عیسی ( ع ) قائل بود اما انکار نبوت  
موسی کرد و ایشان نور و طاعت را فقیه خوانند .

## مب

نهاية الارب في فنون الادب ، تأليف شهاب الدين أحمد بن  
عبد الوهاب التويري ، ضبع مصر ، سنة ١٩٢٣-١٩٤٩ م . (ج ١٥)  
ص ١٦٨ - ١٦٩ و ١٩١ .

٢٧٦ - ٢٧٥

الوافي - ، في شرح الكافي ، تأليف ملا محسن فيض ، در  
سنة ١٠٦٨ هـ . ق . ، طبع طهران سنة ١٣٢٤ هـ . ق . ص ٦٩ ( از  
قسمت کتاب العقل والعلو و التوحید ) در شرح . کان زندیق به  
... مطالبی شبیه مطالب «آة العقول» که منتقل از کتاب مزبور  
در ص ٤٣١ این کتاب مندرج است . مذکور می‌باشد ، و همچنین آمدن  
زندیق معری و ابن ابی العوجاء نزد حضرت صادق و منشرة آن در  
با آن حضرت در ص ٧١ - ٧٢ نیز ذکر گردیده (١) .

الوافي بالوفات ، تأليف صلاح الدين أبو الفتح خليل بن أبيك  
العصدي ، نسخة خطی آفای حکمت آل آقا ، (در شرح احوال مهدي) .  
٤٠٧  
الورقة ، تأليف أبي عبدالله ، مد من داود الجراح ، طبع  
مصر سنة ١٩٥٣ . (ص ٥٩) .

أبو العلاء معري ، در رسالة الغفران ، (ضبع سنة ١٩٥٠ م .  
ص ٣٦٦ و ٥ و ٦ که منتقل از کتاب مزبور در ص ٢٢٣ ، ص ٧ و ٨  
این کتاب نیز مذکور است) گوید : « و ذکر صاحب کتاب الورقة  
جماعة من الثمراء في مابقة أبي نواس و من قبله و وصفهم بالزندقة » .

(١) در کتاب الصافي . شرح الكافي . تأليف ملا خليل قزوینی (متوفی در سنه  
١٠٨٩ هـ . ق .) که بی‌پایان فارسی است . نیز مطالبی شبیه مطالب «آة العقول» و مطالب الوافی  
مندرج است [ طبع هند ، سنة ١٨٩٠ م . ( = ١٣٠٧ هـ . ق .) ص ٦٧ - ٦٨ ( از قسمت کتاب  
التوحید ) ] .

قسمت آمدن زندیق معری و ابن ابی العوجاء و عبدالله دیصانی نزد حضرت صادق ، و  
مناظره آنها با آن حضرت ، در خود کتاب الكافي ( در قسمت اصول کافي ) که تأليف محمد بن  
يعقوب كليني (متوفی در سنه ٢٢٧ یا ٢٢٩ هـ . ق .) است ، در ص ٢٩٦ - ٢٩٩ از طبع قهریز  
سنة ١٣١١ هـ . ق . (در قسمت و کتاب التوحید باب حدوث العالم و اثبات المعتمد ) مندرج است .



## تکمله

طبع این رساله پس از چهار سال تمام شده بود که مقاله جدید استاد علامه هنینگ در مجله *Asia Major* (سلسله جدید مجلد سوم قسمت ۲ صفحات ۱۸۴ - ۲۱۲) متضمن طبع اصل و شرح قطعه چینی مانوی (Ms. Stein 3969) که حکم رساله ای دارد راجع به عقاید و اسالیب تعلیمات مانی بودای نور، بوسیله لطف ایشان بدست من رسید. این مقاله را هالون (O. Haloun) چین شناس معروف متوفی وهننگ باهم تحریر و تألیف کرده اند.

در این مقاله استاد هنینگ مطالب بسیار مهم و مفید راجع به مانی و عقاید او درج کرده است. آنجمله راجع به تاریخ وفات مانی عقیده تازه ای اظهار نموده که با آنچه اینجانب در این مجله و در مقالات سابق خودم (بانگلیسی) در این باب بیان کرده ام اختلاف دارد. راجع به تاریخ وفات مانی در بیست سال گذشته عقاید و تحقیقات مختلفی به تحریر آمده و نخست شد و خود اینجانب با استناد به مضمون قطعات مانوی بزبان پارسی در صفحه ۱۶ قسمت سوم *Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch - Tur* kestan von F. C. Andreas که هنینگ در سال ۱۹۳۴ مسیحی نشر نموده و در آن وفات مانی در روز دوشنبه چهارم شهریور روایت شده آنرا در ۱۴ فوریه سنه ۲۷۶ مسیحی گذاشته بودیم باین دلیل که در هیچ يك از سالهای ۲۷۳ - ۲۷۷ که سلطنت بهرام را در آن سالها ممکن بود فرض کرد جز سال ۲۷۶ چهارم شهریور دوشنبه نمی شود بعد ها که در زبور مانوی از کتب قبطی مانوی تاریخ وفات مانی پیدا شد که باز دوشنبه ولی چهارم ماه قبطی برمهات ثبت شده (که آن تاریخ مطابق روز آخر فوریه در سال ۲۷۶ و روز سه شنبه میشود) این مسأله مورد تردید شد و عاقبت این عقیده که اینجانب آنرا ابتدا پیشنهاد کردم قوت گرفت که دوشنبه چهارم يك ماهی بودن صحیح است ولی نه ماه ایرانی و نه ماه قبطی اصلی نبوده و فقط ترجمه باصاحبه از ماه اصلی است که ماه آدار بابلی بوده و لذا نظر به آنکه از سالهای ۲۷۵ و

۲۷۶ و ۲۷۷ که می‌توان آنها را بتحقیق یا مساعه سالهای آخر بهرام شمرده تنها روز چهارم آذر بابلی واقع در سال ۲۷۷ مسیحی دوشنبه بود اینجانب حکم بر آن کردم که همان سال سال وفات مانی بوده و قرائنی دیگر را نیز که کم و بیش مؤید این ادعا نوانست شد بیان نمودم .

حالا استاد هنینگ باستناد قطعه ترکی دیباچه Türkisch Manichaica که فون لو کوک نشر کرده و در آن قطعه سال ۵۲۲ از وفات مانی سال خود شمرده شده معتقد گردیده که سال وفات سنه ۲۷۴ مسیحی و در روز دوشنبه دوم مارس و چهارم آذر بابلی است . علامه مشارالیه این نظر را بیشتر از آن جهت تأیید می‌کند که استنتاجات دیگر همه مبنی بر حدس و قیاس و حساب اسنوا این عقیده ( سنه ۲۷۴ ) متکی بر سند کتبی قدیم است که تنها سندی در این باب است .

اینجانب که از همه بیشتر معترف به فضل و مقام شامخ علمی هنینگ که استاد من در زبان پهلوی نیز بود هستم باز از اظهار تردید در قبول این عقیده نمی‌توانم خودداری کنم بدلائل ذیل :

عبارت کتاب الفهرست که هنینگ بران استناد می‌کند صریح در این نیست که تاریخ آمدن وحی دوم به مانی و مأموریت او با اظهار امر مطابق همان تاریخ جلوس رسمی و ناجگذاری شاپور بود که مانی در آن روز پیش اورفته است بلکه ظن قوی بر آن است که مانی دعوی خود را اعلان نموده و دوسه سالی مشغول دعوت و تبلیغ و مسافرت به مشرق و جنوب تاخراسان و سند و غیره بود و در آن مملکت اخیر خبر وفات اردشیر و جلوس شاپور را شنیده و به طیفون برگشته و بتوسط فیروز برادر شاپور بآن پادشاه راه یافته و روز ناجگذاری که ( علی المعمول ) در روز اول سال بابلی واقع شده به حضور شاپور آمده و قوت قلب اعلان رسمی و علنی دین خود را پیدا کرده است و آن روز اول نisan واقع در سنه ۲۴۳ مسیحی بوده است . این مدعا بقرائنی چند مستند است :

نخست آنکه سالهای تولد و وحی اول و وحی ثانی مانی را با استناد به قول ابن الندیم و بیرونی باید از این قرار بشماریم : تولد وی در سنه ۲۱۶ مسیحی و با احتمال قوی در ۱۴ آوریل آن سال (۸ نisan بابلی از سال ۵۲۷ سلوکی قمری) بوده - در ۱۴

آوریل سنه ۲۲۸ بحساب رومی یاد آوریل آن سال بحساب سلوکی بابلی قدم به ۱۳ سالگی گذاشته یعنی ۱۲ سال از عمر را اكمال نموده است .

وحی باودر ظرف سال سیزدهم عمر او آمده یعنی بعد از اول آوریل ۲۲۸ مسیحی و قبل از ۱۲ آوریل ۲۲۹ ( ۸ نisan ۵۳۹ - اول نisan ۵۴۰ سلوکی قمری ) . لکن چون این آمدن وحی باو بقول خودش ( بنقل بیرونی از کتاب شاپورکان ) پس از گذشتن دوسال از سلطنت اردشیر بوده ( یا در سال دوم سلطنت وی ) لذا آمدن این وحی یا بعد از ۲۶ سپتامبر سنه ۲۲۸ مسیحی میشود که دو سال از آغاز حساب رسمی مبدأ سلطنت آن پادشاه ( ۲۶ سپتامبر ۲۲۶ ) گذشته باشد و در آن وقت قریب ۱۲ سال و پنج ماه و نیم از عمر مانی گذشته بود و یابین ۲۶ سپتامبر ۲۲۷ و ۲۵ سپتامبر ۲۲۸ یعنی در ظرف سال دوم حساب رسمی سلطنت اردشیر بوده ولی بهر حال بعد از ۱۴ ( یا اول آوریل ) ۲۲۸ که مانی ۱۲ سال از عمر را کامل نموده بود . دوسال را از آغاز جلوس فعلی و حقیقی اردشیر نمی توان گرفت که ظاهراً در آوریل سنه ۲۲۷ وقوع یافته چه آن مدت در آوریل ۲۲۹ منقضی میشود که مانی ۱۳ سال تمام یا بیشتر داشته است در صورتیکه مقصود از « این ثلاث عشره سنه » که بیرونی بآن عبارت آورده قطعاً کامل کردن ۱۳ سال نبوده است بلکه بودن در سال سیزدهم است . سال ۵۳۹ بابلی که بآن تصریح شده از ۲۵ مارس سنه ۲۲۸ تا ۱۲ آوریل ۲۲۹ مسیحی است . بهر حال آمدن وحی نظربد آنکه کتاب الفهرست گوید « وقتی که ۱۲ سال او تمام شد » و بیرونی گوید « وقتی که او ۱۳ ساله بود » یا در سال سیزدهم عمر خود بود باید پس از ۲۵ مارس سال ۲۲۸ مسیحی ( یعنی اول آن سال سلوکی ) و بلکه حتی پس از اول آوریل ( ۸ نisan بابلی آن سال ) و شاید بین این تاریخ و اکتوبر یا نولمبر همان سال مثلاً بوده باشد که هم در سال سیزدهم مانی ولی نه در اواخر آن و هم در سوّمین سال رسمی سلطنت اردشیر ( که از ۲۶ سپتامبر ۲۲۸ شروع میشود ) ولی نه خیلی دور از اول سال بیفتد . ثانیاً وحی دوم به مانی پس از اكمال ۲۴ سال از عمر آمده که مأمور دعوت شده و این ۲۴ سال در ۱۴ آوریل سنه ۲۴۰ ( بحساب رومی ) یا در ۱۹ آوریل آن سال ( بحساب سلوکی بابلی ) تمام میشود . در این زمان بظن خیلی قوی اردشیر هنوز



پادشاه بوده و شاپور جلوس نکرده بود.

اردشیر بر روایات قابل اعتماد نرسیده و ۱۰ سال و ۱۰ ماه سلطنت کرده (با ۱۴ سال و ۶ ماه بروایت ضعیف تر) و در آخرین مدت یا از سلطنت کناره گیری کرده و یا مرده است. و از این قرار:

(الف) اگر این مدت از ۲۷ سپتامبر سنه ۲۲۳ میلادی یعنی مبدأ آن سال ایرانی که در ظرف آن وی اردوان را کشت (۲۸ آوریل ۲۲۴) حساب شود بحساب رومی (بولیانی) منتهی میشود به ۲۶ تموز (ژوئیه) ۲۳۸ (یا در صورت ۶ ماه اضافه برده سال فرض کردن به ۲۶ مارس ۲۳۸) و بحساب ایرانی به ۲۲ ژوئیه (یا ۲۲ مارس) ۲۳۸ (ب) اگر این مدت (۱۴ سال و ۱۰ ماه یا ۱۴ سال و ۶ ماه) از قتل اردوان

در ۲۸ آوریل ۲۲۴ حساب شود بحساب رومی منتهی میشود به ۲۷ فوریه ۲۳۹ (یا ۲۷ اکتوبر ۲۳۸) و بحساب ایرانی به ۲۴ فوریه ۲۳۹ (یا ۲۷ اکتوبر ۲۳۸) - در هیچ يك از تواریخ فوق یعنی ژوئیه یا مارس ۳۲۸ و اکتوبر ۲۳۸ یا فوریه ۲۳۹ مانی ۲۴ ساله نشده بود زیرا که ۲۴ سال عمر او تازه در آوریل ۲۴۰ کامل میشد.

(ج) اگر آن مدت از مبدأ حساب رسمی یعنی اولین روز سال اول (ایرانی) سلطنت اردشیر و شاهنشاهی او که بیرونی (بقتل از شاپورگان) باین عنوان (شاهنشاهی) تصریح میکند (۲۶ سپتامبر ۲۲۶ میلادی) حساب شود بحساب رومی منتهی میشود به ۲۵ ژوئیه ۲۴۱ (یا ۲۵ مارس همان سال) و بحساب ایرانی به ۲۲ ژوئیه (یا ۲۶ مارس) ۲۴۱ (د) اگر آن مدت (۱۴ سال و ۱۰ ماه یا ۱۴ سال و ۶ ماه) از تاجگذاری فعلی اردشیر (با احتمال قوی در ۶ آوریل ۲۲۷) حساب شود بحساب رومی منتهی میشود به ۵ فوریه ۲۴۲ (یا ۵ اکتوبر ۲۴۱) و بحساب ایرانی به اول فوریه ۲۴۲ (یا ۳ اکتوبر ۲۴۱). در هیچ يك از تواریخ فوق (ج و د) یعنی مارس یا ژوئیه ۲۴۱ و نوامبر ۲۴۱ یا فوریه ۲۴۲ مانی ۲۵ ساله یا قریب بآن بوده است.

بنابر این جلوس شاپور (یا انقضای سلطنت اردشیر) با هیچ يك از چهار حساب یعنی چهار فرض فوق (الف، ب، ج، د) یا ۱۲ آوریل سنه ۲۴۰ میلادی که هتینگ فرض کرده مطابقت نمیدهد، چه در صورت اول (الف) آغاز سلطنت شاپور به ۲۶ ژوئیه ۲۳۸ و مبدأ سال اول رسمی سلطنت وی به ۲۳ سپتامبر ۲۳۷ میلادی افتد و در

سورت دوم (ب) آغاز فعلی - اعانت وی بحساب رومی به ۲۷ فوریه ۲۳۹ و مبدأ سال اول رسمی سلطنت به ۲۳ سپتامبر ۲۳۸ می افتد و در صورت سؤم (ج) ابتدای سلطنت مقارن ۲۶ ژویه ۲۴۱ و مبدأ رسمی سال اول ۲۲ سپتامبر ۲۴۰ میشود و در صورت چهارم (د) آغاز فعلی سلطنت پنجم (یا اول) فوریه ۲۴۲ و مبدأ رسمی سال اول ۲۲ سپتامبر ۲۴۱ می شود و اینهمه بر فرض مدت سلطنت ۱۴ سال و ۱۰ ماه است و اگر ۱۴ سال و ۶ ماه فرض شود همه تواریخ فوق به چهارماه قبل می افتد و بحساب سالهای ایرانی فقط سه روز زودتر میشود.

اگر چه کتاب النهرست آمدن وحی (مرتبه دوم) بمانی و نزول ملک وحی آور (نوم) در موقع اتمام ۲۴ سال از عمر وی و امر باو به خروج را بلافاصله باخبر خروج او در روز تاجگذاری متعاقب میسازد دلالت این بیان بر وقوع خروج مانی و اظهار امر و دعوت در ۲۴ سالگی و در روز تاجگذاری واضح نیست چه او لابد طبق همان فقره روایت مانی در همان اولین روز باریافتن به حضور شاپور دینفر از اتباع خود را همراه برده (سطر ۱۹ صفحه ۳۲۸) و این قرینه آنست که قبلاً دعوت کرده و انبایی داشته است و خود ابن الندیم از قول مانویان گوید (سطر ۲۶ و ۲۷ از همان صفحه) که مانی قبل از ملاقات با شاپور در بلاد مختلف جولان کرده (اگر چه مدت این جولان در نسخه چاپی چهل سال ثبت شده شکی نیست که در عدد اشتباهی رخ داده و شاید ۲ یا چهار سال یا چهل ماه بوده است) و فیروز برادر شاپور را (ظاهراً در ضمن مسافرت خود شاید در خراسان و کوشان که فیروز والی آن نواحی بود) بدین خود دعوت کرده بود و فیروز او را « به شاپور رسانیده » و پس از آن دردنباله آن روایت در سطور ۲۷ - ۳۱ از همان صفحه بمنوان « قالت المانیة » (یعنی بهمان عنوانی که خبر خروج او را روز تاجگذاری شاپور تحت آن نقل نمود) عموماً ظاهراً هر دو خبر از یک مأخذ اصلی مانوی قدیم است) مجدداً از رفتن او پیش شاپور و تقاضاهای چندی که از شاپور کرده و قبول شاپور تمام تقاضاهای مانی را سخن گفته و بلافاصله می گوید « مانی [قبلاً] هندوچین و اهل خراسان را دعوت کرده و در هر ناحیه ای یکی از اصحاب خود را به نیابت گذاشته بود » و « کان مانی دعا الهند والعین و اهل خراسان و خلف

فی کذل ناحیه صاحباً له . پس اولین ملاقات مانی باشاپور (ظاهر آ در روز تاجگذاری وی) چندی بعد از اظهار امر اولی و دعوت مردم (شاید بطور غیر علنی) و گرویدن جمعی باو در موطن او و ولایات مختلفه و مسافرتها ی او بوده است و نیز چنانکه از سیاق کلام منقول از خود مانی در کفالایا برمی آید وی در زمان سلطنت اردشیر (شاید در سنه ۲۴۰ مسیحی) بسفر جنوب و شرق (سند و خراسان) میادرت نموده و پس از شنیدن خبر مرگ اردشیر (شاید در سنه ۲۴۲ مسیحی) و انتقال سلطنت به شاپور عزیمت عودت کرده و بتفصیلی که در آن کتاب از قول مانی نقل شده از راه خلیج فارس به فارس و میشان و خوژستان و طیسفون برگشته است و البته پس از وصول به پایتخت ساسانی بوده که روز تاجگذاری رسمی شاپور (که ظاهرأ بواسطه اینکه مرگ اردشیر یا استعفای او بعد از اول نisan بابلی سال ۵۵۳ سلوکی قمری یعنی ۲۰ آوریل سنه ۲۴۲ مسیحی واقع شده بود تاجگذاری رسمی باول سال بابلی آینده یعنی اول نisan محوّل و معوق شده بوده است) در روز اول نisan سال ۵۵۴ سلوکی قمری مطابق با یکشنبه ۹ آوریل ۱۹۰۹ حمل (روز شرف شمس) و شب جشن مهرگان بحضور پادشاه بار یافته است. قطعات این حکایات و مطالب در کتاب الفهرست غیر متوالی در مواضع مختلفه يك صفحه ولی از هم جدا افتاده درج شده است. هنینك خود نیز از روایتی که بقول وی «قطعاً از محافل مانوی و محتملاً از خود مانی ناشی است» سخن می گوید مبنی بر اینکه مانی گویا سه سال قبل از اظهار امر خود (یعنی اعلان ریحی و علنی) و اجرای فرمان الهی (بوسیله ملك توم) صبر نموده و در مبادرت باین کار تأخیر نموده است (صفحه ۲۰۱ حاشیه ۳) و این روایت که هنینك آنرا باور نکردنی می شمارد بالعکس بسیار صحیح و قابل اعتماد بنظر می آید. در تاریخ اسلام نیز قرآنی براین است که پیغمبر اسلام بین اولین وحی و دعوت بسیار محدود وی و اعلان امر و دعوت عمومی سه سال تقریباً به تأمل و تأنی و دعوت نزدیکان و دوستان گذرانیده است. میرونی در الآثار الباقیه گوید (صفحه ۲۰۸) «امر مانی علی الاتصال در تزايد [و انبساط] بود در ایام اردشیر و پس از او و شاپور و هرمز بر سرش تا وقتیکه به امین هرمز بسلطنت رسید و مانی را جست ناپیدا کرد. . . .» و این قول اگر دلیلی بر

عدم صحت آن وجود نداشته باشد خود دلیل واضحی است بر اینکه در ۲۴ سالگی مانی ( یعنی بعد از ۱۹ آوریل سنه ۲۴۰ مسیحی که اول سال بیست و پنجم وی بحساب سلوکی قمری است ) و شاید هم تا اواخر بیست و پنج سالگی وی ( ۷ آوریل ۲۴۱ ) که اولین سال دعوت وی باشد ( ۸ نisan بابلی سال ۵۵۱ سلوکی قمری - ۸ نisan ۵۵۲ ) اردشیر هنوز سلطنت داشته و لذا اولاً مقارن بودن روز اعلان امر پس از ۲۴ ساله شدن یادر ظرف سال ۲۵ باروز تاجگذاری شاپور ( که پس از انقضای سلطنت اردشیر بوده ) بی اساس میشود و ثانیاً این فقره دلیل آن میشود که اردشیر اقلأ در ۱۹ آوریل ۲۴۰ در سلطنت پایدار بوده است . هنینگ روز تاجگذاری شاپور را در همان روز اول سال بابلی ۵۵۱ سلوکی قمری فرض میکند یعنی ۱۲ آوریل ۲۴۰ مسیحی در صورتیکه در آن روز مانی نه بحساب سلوکی و نه بحساب یولیانی رومی هنوز ۲۴ ساله نم نشده بود و چنانکه خود هنینگ اشاره میکند بحساب اولی ۷ روز و بحساب دوم ۲ روز با کمال ۲۴ سال از عمر وی مانده بود . در واقع تفسیر این خبر که مانی پس از تمام کردن ۲۴ سال از عمر میعوث شد باینکه وی در روز اول سالی که در ظرف آن ۲۴ - المیشد ( سال ۵۵۱ بابلی سلوکی = ۱۲ آوریل ۲۴۰ - ۳۱ مارس ۲۴۱ مسیحی ) مأمور دعوت گردید نه در ظرف سال مستبعد است و اگر کتاب النهارست برای موقع این وحی دوم می گوید « و قتیکه ۲۴ سال برای اوت تمام شد » و این عبارت باولین روز سالی که در ظرف آن وی ۲۴ ساله شده تفسیر شود لازم آید که عبارت دیگر آن کتاب در باب موقع اولین وحی گوید « و قتیکه ۱۲ سال برای اوت تمام شد باز بر روز اول سال ۵۳۹ سلوکی قمری تفسیر شود یعنی ۹ آوریل ۲۲۸ مسیحی یا ۸ نisan آن سال یعنی ۱۶ آوریل در صورتیکه آن تاریخ بقرائن دیگر و از آن جمله قول بیرونی که مانی « پس ۱۳ سال بود » و قول خود مانی که دوسال از سلطنت اردشیر گذشته بود بعید است ( اگر چه غیر ممکن نیست ) .

با احتمال قوی در سال ۵۵۱ سلوکی ( ۱۲ آوریل ۲۴۰ - ۳۱ مارس ۲۴۱ مسیحی ) که سال بیست و پنجم مانی و با اصطلاح معروف و متداول ۲۴ سالگی وی بود ( البته با چند روز مساعه ) شاپور هنوز سلطنت نرسیده بود و اردشیر هنوز پادشاه بود و

آغاز رسمی سال اول سلطنت او (بحساب معمول ساسانیان) که از مدتی و مخصوصاً از زمان تولد که باین طرف در ۲۲ - سپتامبر سنه ۲۴۱ مسیحی مستقر و مقبول شده است (و البته بطریق اولی رسیدن شاپور به سلطنت و وفات یا استعفای اردشیر که باید در ظرف همان سال ایرانی که در آن تاریخ شروع شده و در ۲۹ - سپتامبر ۱۴۲ خاتمه یافته وقوع یافته باشد) مدتی بعد از ۲۴ ساله شدن مانی بوده است (لااقل ۶ ماه) و تاجگذاری رسمی او یکسال و ۶ ماه و ۱۳ (یا ۱۸) روز بعد از آن مبدأ رسمی . الیاس هم سال ۵۵۳ سلوکی مقدونی را (در کتاب تولد که به اشتباه چایی ۵۳۳) سال اول شاپور می شمارد که از اول اکتوبر (تقریباً اول) ۲۴۱ مسیحی شروع میشود (سال سلوکی مقدونی همان سال «تاریخ اسکندر» ۵ یا سال یونانیان است) و اگر چنانکه تولد که حدس میزنند صحیح تر بنظر می آید مراد از مدّت سلطنت ۴ سال و ۱۰ ماه اردشیر مدّت سلطنت فعلی او از تاریخ تاجگذاری او در ظرف سال ایرانی که از ۲۶ سپتامبر ۲۲۶ تا ۲۵ سپتامبر ۲۲۷ امتداد دارد بوده است نه از اول آن سال (که مبدأ حساب حساب رسمی سال اول اصطلاحی است) در آن صورت چنانکه وی گوید (ترجمه طبری صفحه ۴۱۲) (انقضای آن مدّت (۱۴ ماه و ۱۰ ماه) در ظرف سال ایرانی بعد یعنی بعد از ۲۲ سپتامبر سنه ۲۴۱ واقع شده است و چون آغاز فعلی سلطنت اردشیر با احتمال قوی در اول یسئن سال ۵۳۸ سلوکی بابلی = ۶ آوریل ۲۲۷ مسیحی بوده انتهای مدّت سلطنت ۱۴ سال و ۱۰ ماهه او (بر فرض صحت حدس فوق) باید در ۴ فوریه (بحساب یولیانی) یا اول فوریه (بحساب ایرانی) سال ۲۴۲ مسیحی بوده باشد و حتی چون ممکنست این تاریخ موقع استعفای او از سلطنت و انتقال دادن ملک به پسرش بوده نه وفاتش لذا شاید شاپور تاجگذاری خود را بر عایت حیات پدر در اول نisan بابلی آینده (۵۵۳ سلوکی قمری) = ۲۰ آوریل ۲۴۲ مسیحی یعنی دو ماه و نیم بعد قرار نداده بلکه باول نisan سال بعد محول کرده باشد یعنی ۹ آوریل ۲۴۳ مسیحی و با آنکه اگر هم تاریخ اوائل فوریه ۲۴۲ واقعاً تاریخ وفات اردشیر بوده باشد ممکنست شاپور به علت اشتغال به جنگ با گوردیان فیصر روم در بهار آن سال و دوری از پایتخت نتوانسته در ۲۰ آوریل آن سال تاجگذاری کند و بسال بعد مانده است . اگر چه بر حسب تحقیقات قابل اعتماد خود

گوردیان با اردوی خود ظاهر آ فقط در نیمه اول سال ۲۴۳ برداری تیمیتوس (که بهر حال قبل از اکتوبر ۲۴۳ مرده بود) بقتوحات در آسیا (پس از گرفتن شهر رهاه و فتح در جنگ حوالی رأس عین و شاهراه از رهاه به نصیبین و گرفتن این شهر اخیر و حاور گرفتن تاحدود بین النهرین) پرداخته و حملات اوسوی جنوب تافرات بقصد رفتن از آن طریق تاسیفون بعد از مردن تیمیتوس بود معذالك حرکت گوردیان بسوی مشرق در سال ۲۴۲ شروع شده بود و قبل از آخر آن سال با آسیا رسیده بود و قشون او حتماً حدود سوریه و بین النهرین و قلمرو ایران را تهدید میکرد.

جانشین شدن شاپور بار در شیر در اواخر سال ۲۴۱ یا در سال ۲۴۲ از بیانات فروسیوس هم واضح میشود که آنرا پس از آن موقع که گوردیان با دختر سردار سابق الذکر عروسی کرده و سلطنت و قدرت او خوب مستقر شده است میگذارد و آن در واقع بین پائیز سنه ۲۴۱ و تابستان سال ۲۴۲ میبھی بوده (رجوع شود بمقاله اشجانب بعنوان «اوایل ساسانیان» در مجله مدرسه مطالعات شرقی و آفریقائی لندن مجلد ۱۱ قسمت اول سنه ۱۹۴۳ صفحه حاشیه ۱).

حساب آغاز اولین سال سلطنت شاپور (بحساب رسمی) از اول فروردین ماه واقع در سال ۲۴۱ میبھی (۲۲ سپتامبر آن سال) و تاجگذاری رسمی او در ۹ آوریل سنه ۲۴۳ باروایات مختلف مدت سلطنت شاپور (مثلاً در طبری و غیره) یعنی ۳۰ سال (یا ۳۰ سال و ۱۵ روز) یا ۳۱ سال و ۶ ماه و ۱۹ روز (یا ۱۸ روز) نیز کاملاً تأیید میشود بلکه این اعداد دقیق دلیل بسیار قوی بصحت آن تواریخ میشود چه اگر وی ۳۰ سال بعد از تاجگذاری سلطنت کرده باشد مدت سلطنت او از آغاز اولین سال رسمی وی یعنی ۲۲ سپتامبر ۲۴۱ میبھی تا آخر ۳۰ سال مزبور درست ۳۱ سال و ۶ ماه و ۱۹ روز میشود (که يك سال و ۶ ماه و ۱۹ روز اضافه همان مسافت زمانی بین ۲۲ سپتامبر ۲۴۱ (اول فروردین) و ۸ آوریل ۲۴۳ (۱۴ مهر) اضافه حصه مسترقه آخر مرداد) است و مطابقت کامل و دقیق باروایت طبری میدهد (رجوع شود بهمان مقاله «اوایل ساسانیان» مذکور در فوق صفحه ۲۴).

خبر شصت ساله بودن مانی در موقع وفات و شصت سال زندگی کردن او هم که

در چندین مأخذ مختلف و از آنجمله کتبه ماراں باشی (که هنینک در مجله ZDMG مجلد ۹۰ قسمت ۱ صفحه ۶ از آن نقل می کند) و کتبه چینی موضوع بحث هنینک (صفحه ۱۹۱ سطر ۲۴ و صفحه ۱۹۵ - سطر ۱۲) و مأخذ دیگر که خود هنینک در همین مقاله در صفحه ۱۹۹ حاشیه ۵ بآنها اشاره میکند مؤید عقیده وفات مانی در سنه ۲۷۷ مسیحی است (مانی در ۳۱ مارس از سال ۲۷۷ (۸ نسیان) داخل سال ۶۱ سال زندگی خود بایستی بشود ولی در چهارم اذار (۲۶ فوریه همان سال) یا ۳۳ روز قبل از آن وفات کرد یعنی بحساب سال شمسی ۶۰ سال ۳۱۸ روز زندگی کرده (از ۱۴ آوریل سنه ۲۱۶ تا ۲۶ فوریه ۲۷۷) و عدد شصت که در همه جا واضح و صریح آمده قابل تحریف و تاویل به ۵۸ - الکی (که بحساب هنینک مدت عمر مانی میشود و در واقع ۵۲ روز هم کمتر یعنی ۵۷ - سال و ۳۲۳ روز) دلو بامساعده بنظر نمی آید اگر چه هنینک این فرق عمده و فاحش در مدت عمر مان را که بین ۶۰ سال روایات و کمتر از ۵۸ سال حدس او ظاهر میشود اشکال جزئی و انعامان پذیر می نمود . اما معادله سال ۵۲۲ وفات مانی با سال خوک در کتبه ترکی که هنینک آنرا سگانه و مفهومی ترین سند در باب تاریخ وفات مانی می نمود و مستلزم فرض وفات در سال ۲۷۴ مسیحی میشود اگر چه نمی توان آنرا بکلّی غیر قابل اعتنا پنداشت بنظر اینجانب در مقابل قرائن زیاد دیگر قوت کافی نمی تواند داشته باشد خصوصاً که سند متأخری است و اشتباه نویسندگان کتبه های ترکی در تطبیق سالهای غیر ترکی بترکی مستبعد است خصوصاً اگر مبنی و معمول جاری آن نویسندگان سالها و تواریخ سندی یا ایرانی یا غیر آنها (بجز چینی) بوده باشد . نظیر این نوع اشتباه در قطعه تقویم مانوی زیغوری بزبان ترکی دیده میشود که در آنجا (شماره ۹ نوشته های اوبیغوری که رحتی ترجمه و نشر کرده) سال یزدگیری ۳۵۸ را سال موش نامیده در صورتیکه سال گاو بوده و اواخر آن سال پلنگ می افتاد ( شاید هم مقصود سال ۳۵۷ یزد گردی بوده است ) . باین نکته اینجانب در ضمن تعلیقاتی که بمقاله هنینک در باب قطعات تقویم سندی مانوی در مجله یادشاهی انگلیسی ۱۹۲۵ مسیحی شماره اکتوبر صفحه ۱۵۷ نوشته ام اشاره کرده ام و هم چنین ( بشمار حدس اینجانب در همان تعلیقات) ظاهراً سال ۹۸۵ مسیحی سال ۳۸۸ از وفات شاد اوزمزد پیشوای معروف مانویان (اگر واقعاً

عدد مذکور در قطعه مورد بحث مربوط بآن تاریخ باشد) شمرده شده است در سورتیکه آن سال در واقع سال ۳۸۴ یا ۳۸۵ بوده است و اشتباهی بمقدار سه سال در آن رخ داده است. البته مربوط بودن آن ارقام بوفات شاد اورمزد متوفی در سنه ۶۰۰ مسیحی فقط احتمالی بیش نبوده و حدس هنینگ است و آنرا نمی توان قطعی شمرد.

حدس هنینگ راجع به هشت سال قبل بودن تاریخ اصلی سند چینی مانوی مغایرة تون هوانگ معروف به قطعه پلبو که تاریخ تحریر و تألیف اصلی آنرا بجای ۷۳۱ - ۷۳۲ مسیحی که تاریخ معلوم آنست در سال ۷۲۴ می شمارد نیز فقط حدسی است که قرائنی هم بر حسب ظاهر موجه برای آن ترتیب داده شده ولی کاملاً اطمینان بخشی بشظر نمی آید.

بنا بر آنچه راجع با آغاز و پایان سلطنت اردشیر و شاپور بیان و استدلال شد این نتیجه حاصل میشود که بظن قوی شاپور در اوایل سال ۲۴۲ مسیحی (معملاً در اوایل فودیه) بر اثر استعفا (یا وفات) پدر سلطنت رسیده و در ۹ آوریل ۲۴۳ (یکشنبه اول نیسان بابلی سال ۵۵۴ سلوکی قمری) تاجگذاری کرده و در آوریل سنه ۲۷۳ (معملاً در اوایل آن ماه) وفات کرده و پسرش هرمز که جانشین او شد نیز در آوریل ۲۷۵ (معملاً ۱۱ آن ماه با قدری دیرتر) وفات نموده و بهرام اول برادری از همان روز پادشاه شده است و تا اواسط سال ۲۷۷ در قید حیات بوده (شاید تا اواخر ژویه آن سال) و در سال سوم سلطنت وی یعنی دو سال و ده ماه کسری یا فریب یازده ماه بعد از جلوس او مانعی کشته شده است (۲۶ فودیه ۲۷۷) و البته قید سلطنت بهرام و آهم پس از مدتی از سلطنت وی در تاریخ قتل مانی که به تلویح و گاهی تصریح در ماخذ دیده میشود نیز دخالت مهم در تعیین آن تاریخ دارد و بهمین جهت هنینگ مجبور شده است اول سلطنت بهرام را در اواسط سال ۲۷۱ و وفات او را در سپتامبر ۲۷۴ بگذارد تا وفات مانی که بزعم او در ۲ مارس سنه ۲۷۴ وقوع یافته دو سال سوم سلطنت بهرام بیفتد و اگر بر طبق قرائن مذکوره در فوق وفات شاپور در سال ۲۷۳ مظلون گردد در آن صورت حتی جلوس بهرام بعد از تاریخ وفات مانی در پیشهاد هنینگ واقع نمیشود. علاوه بر استنتاجات از تفسیر سندی چینی هنینگ یعقوب انسلین (Wilhelm Enslin)



در باب تاریخ تاجگذاری و وفات شاپور که در مقاله‌ای تحت عنوان *Zu den Kriegen des sassaniden Schapur 1* در ژوبه ۱۹۴۷ مسیحی برای آکادمی علوم بایر شرح داده است آنکه نمود و آن شرح در عقیده‌هیننگ بی‌تأثیر بوده است در صورتیکه بیانات افسلین با وجود آنکه در قسمت مربوط به تاریخ روم قابل استفاده است بدیختانه در حساب تواریخ ایرانی مبنی به پیروی از عقاید بی‌اساس و غیر قابل قبول هیگینس (Martin z. Higgins) در مقاله‌ی بعنوان *The Persian War of the Emperor Maurice* بوده است که بیان موهوم بودن ترقیب پیشنهادی وی (هیگینس) را جمع‌بالت و ما ایرانی عهد ساسانیان از رشته این فصل (تکمله) خارج است.

بجای

ملاحظات فوق که نسبت به عقیده و تحقیقات جدید استاد هیننگ بعمل آمد البته نباید دلیل قاطعی بر ردّ مدّعی ایشان تلقی شود و شخصاً ما اعتقادی که بمقام علمی و صفت تحقیق و تدقیق و احاطه ایشان دارم اذعان بر صحت قطعی ملاحظات خود ندارم و بامکان اشتباه و قصور خود معترف و امکان صحت عقیده استاد را منکر نیستم لکن اجازه ضحوی خود ایشان باینجانب با اظهار نظر مرا جرأت عرضه کردن نکات فوق بمقاله ایشان داد و در نه اظهارات متفکر در مقابل متخصص جزعنوان تذکر نمی‌تواند داشته باشد.

فستی از مقاله هیننگ که راجع به کتب مالی است (صفحات ۲۰۴ - ۲۱۱) بسیار مفید و بعضی قسمتهای آن تاحدی تازگی دارد بنابراین شرح (بطور خلاصه) مالی هفت عدد کتاب بزرگ و عمده در زبان خودش (آرامی) و یک کتاب فارسی و یک مجموعه تصاویر (آلبوم) داشته که خود تألیف نموده و کرده و بملاده کتب احادیث منسوب با وجود داشته که شاگردان و اصحاب وی بآن نسبت با و اقوال او مجموعه روایات منقول از وی ترقیب داده‌اند. هیننگ شرح کامل و دقیق و صحیح این کتب را داده که با حال از این قراست:

بمربانی (۱) انجیل بزرگ (انگیلون) = انگیلون

(۲) کنز الحیات یا کنز الایحیاء (سمتیها) [حی]

سربانی (۳) مجموعه مراسلات یا منشورات (دیوان = دیبهان)

• (۴) سفرالاسرار = رازان

• (۵) فراقامایا (پراکمایا) اسفار (وسائل علمی و منظم تاریخی)

• (۶) کپیگانیون (غرافیون کپیگاتون)

• (۷) ادعیه و اوراد = آفرینها (آفرین سر) که علاوه بر دعا ۲ زبور هم

دارد [ يك دوره سرود هائی بود، كه بخود مانی منسوب است با-م

و زرمكان آفریوان كه قطعه ای از آن بدست آمده ]

بفازسی (۸) شاپوركان.

(۹) آژدهنگ (ایقون) یا مجموعه تصاویر كه از خودمانی بود برای بیان

تصویری همه مطالب و خصوصاً عالم نور و عالم ظلمت، ترتیب تاریخی تألیف این كتب

بعقیده هنیك از این قرار است انجیل و كنزالاحیاء، بر حسب تاریخ اقدم است و خود

مانی در بدو امر تألیف کرده. فراقامایا و سفرالاسرار و سفرالجابره بعد تألیف شده

و بتدریج وحی (از نوم كه بتأیر حدس ایتجانب بهمان معنی همزمان معمول فعلی در ایران

است) می آمده. دیوان بتدریج در مدت حیات مانی بوجود آمده. زبورها و ادعیه كتب

سرود و دعا بود كه در محافل دینی اولی مانوی (كلیسای مانوی) رائج بوده و بعضی از

آنها از خودمانی و بیشتر آنها از مانویان اولی بود. این كتب (با كتاب) مخصوص

كلیسا بود (جماعاً) و شاید تمایز شده «نو» و «شانی» بود. آژدهنگ را در چینی «تصویر دو

اصل» نامیده اند (نور و ظلمت).

هنیك عقیده یوش ویشو نیست را كه آژدهنگ را «بنگاهيك نامید و همان

Epistula fundamenta دانسته اند قبول ندارد.

## در تکملة فوق اشتباهاتی مشاهده گردید

### که اینک تصحیح میشود:

- |                    |   |
|--------------------|---|
| در صفحه (د) سطر ۸  | بجای ۲۲ ژویه (یا ۲۲ مارس) صحیح آن باید اینطور باشد: ۲۴ ژویه (یا ۲۴ مارس) ۲۳۸ مسیحی -                          |
| در صفحه (د) سطر ۱۱ | بجای ۲۴ فوریه ۲۳۹ (یا ۲۷ اکتوبر ۲۳۸) صحیح آن باید اینطور باشد: ۱۸ فوریه ۲۳۹ مسیحی (یا ۲۱ اکتوبر ۲۳۸ مسیحی)    |
| در صفحه (د) سطر ۱۷ | بجای ۲۲ ژویه (یا ۲۶ مارس) صحیح آن باید اینطور باشد: ۲۳ ژویه (یا ۲۵ مارس) ۲۴۱ مسیحی.                           |
| در صفحه (د) سطر ۲۰ | بجای اول فوریه ۲۴۲ (یا ۳۱ اکتوبر ۲۴۱) صحیح آن باید اینطور باشد: ۲۶ ژانویه ۲۴۲ مسیحی (یا ۲۸ سپتامبر ۱۴۱ مسیحی) |
| در صفحه (ه) سطر ۱۱ | بجای و در روز صحیح در روز است.  |
| در صفحه (و) سطر ۱۰ | عبارت یا استعفاء او زاید است.   |

1. - Al-Biruni. See under Sachau.
2. - Alberry. ( C. R. C. ) : A Manichaean Psalm-book. ( Manichean Manuscripts in the Chester Beatty Collection).
3. - Alberry ( R. C. C. ) Das Manichäische Bema-Fest, in Zeitschrift für die neutestamentliche Wissenschaft und die Kunde der älteren Kirche. 37. Band, 1938.
4. - Alexandre von Lycopolls. Contra Manichaei Opiniones. ed. A. Brinkmann, Leipzig. 1895.
5. - Alfarié ( P. ). Les écritures manichéennes : leur constitution, leur histoire; étude analytique. Paris 1919.
6. - Alfarié ( P. ). Les écritures manichéennes. I, II, ( Revue d'histoire et de litt. relig. VI, 1920 ).
7. - Alfarié ( P. ). L'évolution intellectuelle de St. Augustin, Tom. I du Manichéisme au Néo-platonisme.
8. - Anastasius Sinaïta ( I. ). Anonim Verbi, Doctrina Patrum de incarnatione.
9. - Andreas ( F. C. ). Zwei soghdische Exkurse zu Wilhelm Thomsens "Ein Blatt in türkischer Runenschrift". Berliner Sitzungsberichte 1910, S. 307.
10. - Andreas ( F. C. ), Henning ( W. ). Mittelliranische Manichaica, I-III, ( Sitz pr. Ak., 1932, 1933, 1934.
11. - Assemani Bibliotheca Orientalis.
12. - Augustinus ( St. ) ( 354-430 ) Acta seu disputatio Contra Fortunatum Manichaeum.
13. Augustinus ( St. ) Adimantum Manichaei discipulum.
14. - Augustinus ( St. ). Contra Epistolam quam vocant Manichaei Fundamenti.
15. - Augustinus ( St. ). Contra Faustum Manichaeum libri, in PL. 42. 207-518.
16. - Augustinus ( St. ). Contra Felicem II, 5 S 832, 22-27 ( Zycha ).
17. - Augustinus ( St. ). Contra Secundinum Manichaeum, in PL. 42. 571-602.

18. - Augustinus ( St. ). De Actis cum Felice Manichaeo libri II.
19. - Augustinus (St.). De deabus animobos Contrat Manichaeos.
20. - Augustinus ( St. ) De Genesi Contrat Manichaeos libri II.
21. - Augustinus ( St. ). De Haeresibus, in PL. 42. 34-38.
22. - Augustinus (St.). De libero arbitrio libri III.
23. - Augustinus (St.). Z. B. De Moribus Ecclesae catholicae, 3.
24. - Augustinus (St.). De Moribus Manichaeorum, libri II, in PL. 42. 172-206.
25. - Augustinus (St.). De Natura Boni. Contra Manichaeum, in PL. 42. 551-571.
26. - Augustinus (St.). De Utilitate credendi ad Honoratum.
27. - Augustinus, Enarratio in Psalm. CXL, 12, Pl. L. 37, 1823.
28. - Augustinus (St.) Schriften gegen die Manichäer in Mignes Patrologie latine. Band XI.II Benediktiner Ausgabe, Bd. I und VIII.
29. - Bang ( W. ). "Aus Mani's Briefen." Reprint from Forschungsarbeiten der Mitglieder des ungarischen Instituts in Berlin, dem Andenken Robert Graggers gewidmet, p. 1-4, Berlin 1927. ( Gives two excerpts, cited as from Mani's letters, which are found in the Greek Florilegium ).
30. - Bang (W.). Manichäische Hymnen, in Muséon 38, 1-55, Louvain 1925. ( two turkish hymns ( after Le Coq ), with transliterated text, translation, and annotations. )
31. - Bang (W.). Manichäische Laien-beichtspiegel, in Muséon, 36. 137-242, Louvain, 1932 (Turkish text of the xvästavänit, or confession-prayer in transliteration, with translation and notes.
32. - Bang ( W. ). Manichäische Miniaturen, in Muséon ( 1924 ), 37. 109 - 115, Louvain, Belgium.
33. - Bang ( W. ). Turkologische Briefe aus dem Berliner Institute in ungarische Jahresbuecher, vol. 5 parts 1 and 2, Berlin, 1925.



34. - Bang (W.). and A. von Gabain. Tuerkische Turfan-Texte, in Sitzb. d. preuss. Akademie der Wissenschaften, Phil.-Hist. Klasse. 1929, No. 15, p. 241-268, with 4 Plantes, Berlin, 1929.
35. - Bardenhewer (O.). Ephräm des Surers ausgewählte Schriften, Bd. I, Kempten 1920.
36. - Baumfark (A.). (Rev. of) C. R. C. Aliberry, A Manichaeen Psalm-book. (Oriens Christianus 36, 141, 117-132).
37. - Baur (Ferdinand Christian). Das Manichäische Religionssystem, Tübingen, 1831, XI-500 Pages (reprinted Göttingen 1928.)
38. - Beausobre (Isaac de). Histoire critique de Manichéisme et du Manichéisme (Amst. 1734-39). 2 vol.  
A, I, Amsterdam, 1734, in-4°, LXXVI - 594 pages;  
A, II, Amsterdam, 1739, in-4°, XXXIV - 806 pages.
39. - Beeson (Ch. H.). Hegemonius Acta Archelai. (Die griechischen christlichen Schriftsteller der drei ersten Jahrhunderte.), Leipzig, 1906.
40. - Benz (Karl). Die Mithrasmythen. Historisches Jahrbuch der Goerres-Gesellschaft, München, 1919, S. I ff.
41. - Berthelot-Ruelle. Collection des anciens alchimistes grecs, Paris 1888, p. 228-233.
42. - Bevan (A. A.). Artikel Manichaeism in der Encyclopaedia of Religion and Ethics vol. 8, p. 394-402, Edinburgh, 1916.
43. - Binyon (L.). Chotscho, Burlington Art Magazine, vol. XXIV, p. 10 ff.
44. - Bisson (T. A.). Some records of the Manichaeans in China, in the Chinese Recorder, July, 1929, p. 1-16.
45. - Blochet (E.). Les origines de la peinture en Perse. (Gazette des Beaux-arts, 3 Per. 34, 1905.)
46. - Boussel (W.). Hauptprobleme der Gnosis, Göttingen, 1907, in-8°, VI-398 pages.
47. - Brandt (Wilhelm). Elchasai, Leipzig 1912.
48. - Browne (E.O.). A literary history of Persia, I. pp. 154-166, London, 1902.

49. - Brockner (Albert). *Faustus von Mäve*. Basel 1901.
50. - Burkitt (F. C.) *The religion of the Manichees*. Cambridge, at the University Press, 1925.
51. - Bussell (F. W.). *Religions thought and Heresy in the Middle Ages*, London, 1918.
52. - Cave : .....
53. - Chavannes (Ed.). *Le nestorianisme et l'inscription de Kara-Balgasson*, *Journal asiatique*, jan.-fevr. 1897, p. 43-85.
54. - Chavannes (Ed.) et Pelliot. *Un traité manichéen retrouvé en Chine* *Journal asiatique*, 1911, et 1913.
55. - Christensen (A.). *L'Iran sous les Sassanides*, Copenhague 1936.
56. - Chwolson (D.). *Die Ssabier und der Ssabismus*. St. Petersburg 1856.
57. - Colditz (Fr. E.). *Die Entstehung des manichäischen Religions-systems, historischkritisch untersucht*. Leipzig 1857.
58. - Crum (W. E.). "Manichaean" fragment from Egypte, *Journal of Royal Asiatic Society*, London 1919, p. 217.
59. - Cumont (Adamas), *génie manichéen*. In *Philologie et linguistique. Melanges offerts à Louis Havet*, p. 77-82, Paris 1909.
60. - Cumont (M. Franz). *La propagation du Manichéisme dans l'empire romain*. *Revue d'histoire et de littérature religieuses* 1909.
61. - Cumont (M. Fr.). *Mân et les origines de la miniature persane*. *Revue archéol.* juil.-dec. 1913, Paris.
62. - Cumont (M. Fr.). *Recherches sur le Manichéisme, I. La cosmogonie manichéenne d'après Théodore bar Khôni*, p. 1-80, Bruxelles, 1908.
63. - Cyrillus. *Hierosolymitanus Catechesi sexta*.
64. - Devéria (G.). *Musulmans et manichéen chinois*, dans *J. A.*, nov.-dec. 1897, p. 445-484.
65. - Dhalla (M. N.) *Zoroastrian theology from the earliest times to the present day*, New-York, 1914.

66. - Dollinger (Ing. von). Geschichte der gnostisch-manichäischen Sekten im frühen Mittelalter. Leipzig, 1893.
67. - Doudaine (A.) O. P., Un traité Néo-Manichéen du XIII<sup>e</sup> siècle. Le Liber de Duobus principiis suivi d'un fragment de rituel cathare. Roma, 1939.
68. - Dufourcq. De Manichaeismo apud Latinos. Paris 1900.
69. - Ephraim Syrus. Prose refutations, ed; and transl. by C. W. Mitchell, A. A. Bevan, and F. C. Burkitt, London, 1921.
70. - Epiphaneus, herausgegeben von Dindorf 1861.
71. - Epiphania. Contra Haereses, or Panarios, in Migne, PG. vol. 42.
72. - Evans (A. S.). Through Bosnia and the Herzegovina. London, Longmans 1876.
73. - Evodius (1).....
74. - Ezng von Kolb. Wider die Sekten, Übersetzt von Schmid. Wien, 1900.
75. - Faye (de Eugène). Constiques et Consticisme. Paris 1913.
76. - Flügel (G.). Mani, seine Lehre und seine Schriften, 1862. Leipzig.
77. - Flügel (G.). Roediger (J.) and Müller (A.). Kitab al - Fihrist. 2 vol., Leipzig, 1871—1872 (Complete edition).
78. - Foy (Karl). Die Sprache der türkischen Turfanfragmente in manichäischer Schrift. Berlin, 1904. S. 1389 ff.
79. - Frank (O.). Nachruf für Edouard Chavannes. Ostasialische Zeitschrift, Bd. VI, Heft 1/2, S. 87 ff.
80. - Gauthiot (Rob.). Quelques termes techniques bouddhiques et manichéens, Journal asiatique, juillet—oût, 1911, XVIII S. 49.
81. - Geiger (W.) und Kuhn (E.). Grundriss der iranischen Philologie, Strassburg, 1896—1904.
82. - Germann (W.). Die Kirche des Thomaschristen, Gütersloh, 1877.

---

(1) از مردم اورالوم (Uralum) و از دوستان او موسی بن دیناقد و ممکن است که نام De fide contra Manichaeos که با موسی بن اسبیت داده شده از او باشد و صیغه برآورد از مانویست یونانی لاتینی نیز گویند از او است.



83. - Gershevitch ( Ilya ). A grammar of manichaean Sogdian, Oxford, 1954.
84. - Geyler ( Alexius. ). Das System des Manichäismus und sein Verhältnis zum Buddhismus. Jena 1875.
85. - Ghilain ( A. ). Essai sur la langue Parthe, son système verbal d'après les textes manichéens du Turkestan oriental, Louvain 1939.
86. - Gieseler ( T. K. L. ). Historia des Petrus Siculus. Göttingen, 1848.
87. - Gressmann ( Hugo. ). Das religiös-geschichtliche Problem des Ursprungs der hellenist. Erlösungsreligion. (Zeitschrift für Kirchengeschichte, neue Folge XL. Band, III und XLI. Band, IV.
88. - Gressmann ( H. ). Die orientalischen Religionen im hellenistisch-römischen Zeitalter, Berlin and Leipzig, 1930. (Pages 157—177).
89. - Gressmann ( H. ). Revue de théologie et de philosophie, 1925;
90. - Gressmann ( H. ). Zeitschrift der alttestamentischen Wissenschaft, 1925. S. 30.
91. - Grünwedel ( A. ). Altbuddhistische Kultstätten in Chinesisch-Turkistan, Berlin, 1912.
92. - Grünwedel ( A. ). Alt-Kutscha, Tafelwerk, Berlin, Eisner, 1920.
93. - Grünwedel ( A. ). Bericht über archeologische Arbeiten in Idikut-Schahri und Umgebung im Winter 1902/03. Bayerische Akademie der Wissenschaften, I. Klasse, XXIII. Band. und XXIV, Bd. I. 1906.
94. - Haarbrucker ( Theodor ). Abu'llah Muhammed asch Schahrastanis Religionsparteien und Philosophenschulen, 2 Bde. Halle 1850 und 1851.
95. - Haaze ( F. ). Zur Bardesanisches Gnosis, Tu. 34, 4. 1910.
96. - Haloun ( G. ). and Henning ( W. B. ) The Compendium of the doctrines and styles of the teaching of Mani, the Buddha of light, in Asia Major, new series, vol, III, part II, London 1954.
97. - Haneda ( Toru ). Hashi-Kyo zankyo ni tsuite. The newfound fragments of the Persian sculptures in Toyogakuho, Tokyo, vol. 11, Mai 1912.

98. - Harnack (Adolf). *Augustinus Konfessionen*. 2. Aufl. 1895.
99. - Harnack (A.). *Lehrbuch der Dogmengeschichte*, Tübingen, 1909, vol. 11.
100. - Harnack (A.). *Manichaeism*, *Encyclop. Brit.*, 9<sup>th</sup> ed. vol. XX. New York, Scribner's 1883.
101. - Harnack (A.). *Marcion Tu.* 45. 1924.
102. - Harnack (A.). *Neue Studien zu Marcion Tu.* 44, 4. 1923.
103. - Henning (W. B.) *A Sogdian Fragment of the Manichaean Cosmogony*, in the *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, vol. XII, part 2, 1948.
104. - Henning (W. B.). *Das Verbum des Mittelpersischen der Turfanfragmente* (*Z.* ii 9/1933-34 pp. 156-253).
105. - Henning (W. B.). *Ein manichäisches Bet- und Beichtbuch*, Berlin 1937 (B u. Bb).
106. - Henning (W. B.). *Ein manichäisches Henochbuch* (Sitz. Pr. Ak. 1934).
107. - Henning (W. B.). *Ein manichäischer kosmogonischer Hymnus* (*Nachrichten der Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen*, 1932 pp. 214-228).
108. - Henning (W. B.). *Geburt und Entsendung des manichäischen Urmenschen* (*NGOW* 1933 pp. 306-318).
109. - Henning (W. B.) *Mani's last journey*, in the *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, vol. X, part 4, 1942.
110. - Henning (W. B.) *The Book of the Giants*, in the *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, vol. XI, part 1, 1943.
111. - Henning (W. B.) *Two Manichaean Magical Textes*, in the *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, vol. XII, part 1, 1947.
112. - Henning (W. B.). *Zum zentralasiatischen Manichäismus* (*OLZ* 37, 1934 col. 1-11).
113. - Henning (W. B.) *Zwei Eehler in der arabisch-manichäischen Ueberslieferung*, in *Orientalia* vol. V. (nova series), fasc. I. Roma 1936.

114. - Hoffmann (G.). Auszüge aus den syrischen Akten persischer Märtyrer. Leipzig 1880.
115. - Hottinger, Hist. Eccl. Novi. Testam. Enneas.
116. - Huart (Clément). Le second grade de la hierarchie manichéenne. Journal Asiatique 1912. p. 229 ff.
117. - Irenaeus. Adversus Haereses I, 21, 1 und 4, 1 pp. 180—182 und pp. 185—186 Harvey.
118. - Jackson (A. V. Williams). A sketch of the Manichaeian Doctrine concerning the future life. In JAOS. (1930) 50. 177—198.
119. - Jackson (A. V. Williams). Manichaeism. (J. of Amer. Oriental Soc. vol. 43, pp. 15—25, vol. 44 pp. 61—72).
120. - Jackson (A. V. Williams). On the Manichaeian word noxvir in Turfan Pahlavi. In JAOS. (1927) 47. 193—197.
121. - Jackson (A. V. Williams). On Turfan Pahlavi Miyazdagtaci, as designating a Manichaeian ceremonial offering. In JAOS. (1929) 49. 34—39.
122. - Jackson (A. V. Williams). Researches in Manichaeism with special reference to the Turfan fragments. New York, 1932.
123. - Jackson (A. V. Williams). Source of the Albigensian Heresy in "An outline of Christianity", 2. 271—282, New York, 1926.
124. - Jackson (A. V. Williams). The term rocvarmh in a turkish Manichaeian fragment.
125. - Jackson (A. V. Williams). Zoroastrian Studies. New York, 1928. (Cf. especially the "Addendum on Manichaeism", p. 187—193).
126. - Jamasp-Asana, (H. D. J.) and West, Shikand-Gumanig Vizhar (Shikand-Vimmanik Vicar). The Pazand-Sanskrit texte, Bombay, 1887).
127. - Jeremias (Alfred). Allgemeine Religionsgeschichte. München, 1918.
128. - Jeremias (Alfred). Handbuch der orientalischen Geisteskultur, 1913.
129. - Johannes Damascenus (Heresis).

130. - Johannes Malalas.
131. - Jonas ( H. ). Gnosis und spätantiker Geist, Göttingen 1934, pp. 105—120. (Forschungen zur Religion und Literatur des Alten und Neuen Testaments. Herausg. von R. Bultman und H. Gunkel, N. F. 33).
132. - Karapet ( Ter-Mkrtschian ). Die Paulicianer im byzantinischen Kaiserreich. Leipzig, 1893.
133. - Karo ( G. ). Die Kunst in Ostturkistan. ( Z. D. M. O. 79, 136 ff.).
134. - Kessler ( Konrad ). Artikel Mani, Manichäismus in der Realenzyklopädie für protestantische Theologie und Kirche. 3. Aufl., Leipzig 1903.
135. - Kessler ( K. ). Mandäische Probleme nach ihrer religionsgeschichtlichen Bedeutung. Akten des II. internationalen religionswissenschaftlichen Kongresses in Basel, 1904.
136. - Kessler ( K. ). Mani, Forschungen über die manichäische Religion, Bd. I, Berlin 1889.
137. - Kessler ( K. ). Mani, Manichäer, in Herzog-Plitt's Realenzyklopädie, IX, 228—259.
138. - Kessler ( K. ). Untersuchungen zur Genesis des manichäischen Religionssystems. Doktor—Dissertation. Marburg 1876.
139. - Kugener ( M. A. ) Recherches sur le Manichéisme. Bruxelles 1908.
140. - Kugener ( M. A. ) et Cumont ( Fr. ). Recherches sur le manichéisme II. Extrait de la CXXIII Homélie de Sévère d'Antioche. III L'inscription de Salone, p. 83—177, Bruxelles 1912.
141. - Le Coq ( Alfred von ). Buried treasures of Chinese Turkestan. An account of the activities and adventures of the second and third German Turfan expeditions. London, 1928.
142. - Le Coq ( A. von ). Chotscho, Faksimile-Wiedergabe der Wichtigeren Funde. Berlin 1913.
143. - Le Coq ( A. von ). Chotscho ( Tafelwerk ), Dietrich Reimer. Berlin 1913.

144. - Le Coq (A. von). Chusuanift, ein Sündenbekenntnis der manichäischen Audiores, gefunden in Turfan (Chinesisch-Turkistan). In the "Anhang zu den Abhandlungen d. Kgl. Preuss. Akad. d. Wiss., vom Jahre 1910, Berlin 1911.
145. - Le Coq (A. von). Die manichäischen Miniaturen. Berlin 1924.
146. - Le Coq (A. von). Dr. Stein's Turkish-Khuastuanift from Tunhuang, J. R. A. S., London, April 1911, pp. 277—314 ff.
147. - Le Coq (A. von). Ein christliches und ein manichäisches Manuskript-Fragment in türkischer Sprache aus Turfan. Ibid. 1909.
148. - Le Coq (A. von). Ein manichäisches Buch - Fragment aus Ghotscho, Festschrift Wilhelm Thomsen, Leipzig 1912.
149. - Le Coq (A. von). Ein manichäisch - uigurisches Fragment aus Idiqu-Schahri, Sitzber. d. kgl. preuss. Akad. d. Wiss., Berlin 1908.
150. - Le Coq (A. von). Ergebnisse der kgl. preuss. Turfan - Expeditionen. Die Buddhistische Spätantike in Mittelasien. Zweiter Teil. Die manichäischen Miniaturen, Berlin 1923.
151. - Le Coq (A. von). Köktürkisches aus Turfan. In Sitzb. d. kgl. preuss. Akad. d. Wissenschaften, 41.1047—1061, Berlin 1909.
152. - Le Coq (A. von). Türkische Manichaica aus Chotscho I, II, VI und VII, Anh. zu den Abh. kgl. preuss. Akad. der Wiss. und Abh. der Berliner Ak. 1912 - 1922.
153. - Legge (F.). Western Manichaeism and the Turfan discoveries. (J. R. A. S. janvier 1913).
154. - Legge (F.). Manes and the Manichaeans, in Forerunners and Rivals of Christianity, 2nd vol., p. 277—357. Cambridge, 1915.
155. - Lentz (W.). Mani und Zarathustra. In ZDMG (1928) 82. 179—206.
156. - Leonard Fendt. Onostische Mysterien. München 1922, p. 4—12.
157. - Lidzbarski (Mark). Aller und Heimat der mandäischen Religion. (ZNW 27, 1928, 321—327).
158. - Lidzbarski (M.). Die Herkunft der manichäischen Schrift, Sitzber. d. Kgl. Preuss. Ak. der Wiss., Berlin 1916.

159. - Lidsbarski (M.). Die Münzen der Characene mit mandäischen Legenden. Mani auf Münzen seiner Zeit (mit Tafel), in Zeitschrift f. Numismatik, Bd. XXXIII, Heft 1 und 2, Berlin, Weidmann, 1921, S. 83.
160. - Lidsbarski (M.). Ein manichäisches Gedicht. Nachrichten der Göttinger Gesellschaft der Wissenschaften, phil.—hist. Klasse, 1918, S. 501 ff.
161. - Lindquist (Sig.). Manikeismens regionshistorika ställning. Dissertation, 132 pp. Upsala, 1921.
162. - Lombard (A.). Pauliciens, Bulgares et Bons—Hommes en Orient et en Occident, Gênevè 1873.
163. - Lüders (Heinrich). Ueber die literarischen Funde von Ostturkistan. Sitzber. kgl. preuss. Ak. der Wiss. VI, 1914.
164. - Marcus Diaconus: . . . .
165. - Margolionth (D. S.). Notes on Syriac Papyrus fragment from Oxyrhynchus. (Journal of Egypt. Archeology, Bd. 2, London, 1915, P. 214.
166. - Marius: . . . .
167. - Marquart (Jos.). Historische Glossen zu den alttürkischen Inschriften (Wiener Zeitschrift f. d. Kunde des Morgenlandes XII. Bd. 1898, 172 ff.
168. - Marquart (Jos.). Osteuropäische un ostasiatische Streifzüge (Leipzig 1903, S. 87 ff.).
169. - Marquart (Jos.). Ouvaini's Bericht über die Bekehrung der Uiguren, Sitzungsber. d. K. Pr. Ak. d. Wiss. phil. Kl. XXVII. 1912.
170. - Meillet (A.). Basprechung von Salemanns Manichaica. Journal Asiatique 1912, p. 175 f.
171. - Menasce (le P. Pierre Jean de). Skand-Gumanik Vicar, Texte Pazand - Pehlevi transcrit, traduit et commenté. Fribourg en Suisse, 1945.

172. - Menasse (O. P.) et Guillon (A.). Un cachet manichéen de la Bibliothèque Nationale, dans «Mitteilungen aus den orientalischen Sammlungen» Heft IV, Berlin, 1891, p. IV.
173. - Messina (Giuseppe) S. I. Cristianesimo, Buddhismo, Manicheismo, Nell'Asia Antica. Roma, 1947.
174. - Mitchell (C. W.). St. Ephraim's Prose Refutations of Mani, Marcion and Bardaisan, London and Oxford 1912.
175. - Montgomery (J. A.). Aramaic Incantation-Texts from Nippur, Philadelphia 1913.
176. - Montgomery (J. A.). The original script of the Manichaean (Museum Journal, University of Pennsylvania, Philadelphia 1912).
177. - Mosheim (Mosheim) (Joh. Laur.). De rebus christianorum ante Constantinorum M. commentarii.
178. - Müller (F. W. K.). Der Hofstaat eines Uiguren-Königs, Festschrift Vilhelm Thomsen, Leipzig 1912.
179. - Müller (F. W. K.) Ein Doppelblatt aus einem manichäischen Hymnenbuch, Abh. pr. Ak., 1913,
180. - Müller (F. W. K.) Ein Hermas—Stelle in manichäischer Version, Sitzber. d. kgl. preuss Ak. d. Wiss. 1905, S. 1077.
181. - Müller (F. W. K.). Ein iranisches Sprachdenkmal aus der nördlichen Mongolei. Berliner Sitzungsbericht 1909. S. 726 ff.
182. - Müller (F. W. K.). Handschriften-Reste in Estranghelo-Schrift aus Turfan, I-II. Sitzber. und Abh. pr. Ak. 1904.
183. - Müller (F. W. K.). Soghdische Texte I. Abhandlungen der Berliner Akademie 1912.
184. - Müller (F. W. K.). Uigurica I. I. Die Anbetung der Magier, ein christliches Bruchstück. 2. Die Reste des buddhistischen "Goldglanz-sutra". Ein vorläufiger Bericht. In Abhandl. d. Kgl. Preuss. Akad. d. Wissenschaften, Berlin 1908.
185. - Müller (F. W. K.) Uigurica II, Berlin 1911.
186. - Nau (P.) Bardesane l'astrologue, le livre des lois des pays, 1899.

187. - Nau (F.) *Patrologie Syriaque* I, 2, 1907.
188. - Neander. *Allgemeine Geschichte der christlichen Religion und Kirche.*
189. - Newman (A.). *An introductory essay on the Manichaean heresy,* 1887.
190. - Nöldeke (Th.). *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sassaniden.* Brill, Leyden, 1879.
191. - Nöldeke (Th.). *Z. D. M. O.* 43, p. 548.
192. - Nyberg (H.-S.). *Die Religionen des alten Iran,* pp. 413-414.
193. - Oblasinski (Adalbert). *Acta disputationis Archelai et Manetis.* Ein Abschnitt einer Darstellung und Kritik der Quellen zur Geschichte des Manichäismus, Leipzig 1874.
194. - *Opus imperfectum contra Julianum,* III, 187, P. L., 45, 1326.
195. - *Patrologie latine de Migne,* tome XLII.
196. - Pedersen (Johs.). *The Sabians in "A volume of oriental studies presented to Edward G. Browne."*
197. - Pelliot (P.). Kao-Tchang, Qaco, Houo-Tcheou et Qara-Khodja (avec note additionnelle de M. Robert Gauthiot). *Journal asiatique,* mai-juin 1912.
198. - Pelliot (P.). Les mo-ni et les Houa-hon-king. *Bulletin de l'Ecole française d'Extrême Orient.* Bd. III 1903. S. 318 ff.
199. - Petersen (Erik.). Jesus bei den Manichäern. In *Theologische Literaturzeitung,* 53. Jahrg. Nr. II, May 26, 1928, Leipzig 1928.
200. - Petrus Siculus. *Petri Siculi Historia Attila per Mathaeum Paderum* Ingolstadt, 1640.
201. - Peyrat. *Histoire des Albigeois,* Paris, 1882, 2 Bde.
202. - *Pistis Sophia.* Kap. 133, p. 226, 36-38.
203. - Pognon. *Inscription mandaites de coupes de Khoubir,* app. II, Extraits du livre de Scholies de Theodore bar Khouni. Paris, 1899.
204. - Pognon. *Les extraits de Theodore bar Konat?* 1898.



205. - Polotsky (H. J.). Artikel « Manichäismus » in Pauly Wissowa's Real-Enzyklopädie des klassischen Altertumswissenschaft, Supplementband VI.
206. - Polotsky (H. J.). Manichäische Homelien, herausgegeben. Stuttgart 1934.
207. - Pott, ZDMG XIII, S. 385.
208. - Puech (Henri-Charles). Der Begriff der Erlösung im Manichäismus. Rhein-Verlag, Zürich 1937.
209. - Puech (Henri-Charles). Le manichéisme, son fondateur, sa doctrine. Paris 1949.
210. - Radloff (Wilhelm). (V. Radlov). Chuastuanift, das Bussgebet der Manichäer, St. Petersburg 1909.
211. - Radloff (Wilhelm). Nachträge zum Chuastuanift (Chuastuanvft), dem Bussgebet der Manichäer (Hörer) in Izvestiya Imperial'skoj Akademii Nauk, St. Petersburg 1911. S. 867.
212. - Rahlfs (A.) Göttingen Gesellschaft-Anzeige 1889, S. 905.
213. - Reitzenstein (R.) Das iranische Erlösungsmysterium. Bonn 1921.
214. - Reitzenstein (R.) Das manichäische Buch des Herrn der Größe, Sitzber. d. Heidelberger Ak. d. Wiss., Philos.-hist. Klasse 1919, Abh. 12.
215. - Reitzenstein (R.) Die Götting Psycho. Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie, phil.-hist. Klasse 1917, Abh. 10.
216. - Reitzenstein (R.) Die hellenistischen Mysterienreligionen. Leipzig 1920.
217. - Reitzenstein (R.) Gedanken zur Entwicklung des Erlöserglaubens, Histor. Zeitschrift (Meinecke u. Vögeler), Bd. 126, Heft 1.
218. - Reitzenstein (R.) Isidor Secheftowitz, die Entstehung der manichäischen Religion. Aus den Götting. Gelehrten-Anzeigen 1923, Nr. 1-3.
219. - Reitzenstein (R.) Mani und Zarathustra. Nachr. der Ges. d. Wiss., Göttingen, vorgelegt 12. Jan. 1923.

220. - Rochat (Ernest). Essai sur Mani et sa doctrine. Genève 1897.
221. - Ronciman (Steven) Le Manichéisme Médiéval l'Hérésie Dualiste dans Christianism. Paris, 1948.
222. - Sachau (C. E.) Al-Biruni's Chronology of Ancient Nations. Translated London 1879.
223. - Sachau (Ed.) Literatur-Bruchstücke aus chines. Turkistan. Sitzber. kgl. pr. Ak. d. Wiss. 1905.
224. - Salemann (C.). Ein Bruchstück manichäischen Schrifttums im Asiatischen Museum, Zapiski Imperat. Akad. VIII Serie Bd. VI, 1904.
225. - Salemann (C.) Manichäische Studien I, ibid., Bd. VIII, L'Acad. de St.-Petersbourg 1908.
226. - Salemann (C.) Manichaica I-IV (Bull. de l'Acad. de St.-Petersbourg, 1907-13).
227. - Saleman (C.). Manichäische Studien III-IV. St.-Petersburg 1912.
228. - Schaefer (H. H.) Artikel Manichäismus in «Die Religion in Geschichte und Gegenwart» von Hermann Gunkel und Leopold Zscharmaek, Band III, Tübingen.
229. - Schaefer (H. H.) Der Manichäismus nach neuen Funden und Forschungen. (Morgenland 28, 1936, 80-109.) Leipzig 1936.
230. - Schaefer (H. H.), Gnomon Band 9. Heft 7.
231. - Seeder (H. H.). Iranica, dans AOWG, Philos. - hist. Klasse, Folge 3, n° 10 (Berlin, 1934), pp. 69-70.
232. - Schaefer (H. H.). Manichäismus und spätantike Religion, in Zeitschrift für Missionskunde und Religionswissenschafts. 50. Jahrgang, 3. Heft, 1935.
233. - Schaefer (H. H.) und Reitzenstein. Studien zum antiken Synkretismus aus Iran, Leipzig u. Berlin 1926.
234. - Schaefer (H. H.). Urform und Fortbildung des manichäischen Systems. Vorträge der Bibliothek Warburg (1924-1925), Leipzig 1927, pp. 127-135.

235. - Schlegel (G.). Die chinesische Inschrift auf dem uigurischen Denkmal in Kara Balgassun, *Mem. de la Société Finno-ougrienne*, Helsingfors 1896, Bd. IX.
236. - Schftolewitz (J.). Die Entstehung des manichäischen Religion und des Erlösungsmysteriums, Giessen 1922.
237. - Schmidt (K.). Histoire et doctrine de la secte des Cathares ou Albigeois Strassburg, 1849.
238. - Schmidt (C.) and Hans Jakob Polotsky. Ein Mani-Fund in Aegypten SBA 1933, pp. 4-90.
239. - Schmidt, (C.)—Polotsky, (H. J.)—H. J. Böhlig, (A.), Kephalaia, Bd. I, Stuttgart 1940 (Manichäische Handschriften der Staatlichen Museen Berlin).
240. - Schultz (W.). Dokumente der Onosis. 1910.
241. - Serapion of Thmuis, againsts the Manichees, by R. P. Casey 1931. Harvard Theological Studies, 15. Cambridge, Massachusetts.
242. - Severus. ....
243. - Simplicius Commentarius in Epicteti Enchiridion.
244. - Stoop (A. Em. de). Essai sur la diffusion du manichéisme dans l'empire romain, *Rev. de travaux publiés par la fac; de philos. e. de lettres* Gent 1909.
245. - Tertullian De praescription haereticorum 7 und Adversus Marcionem 1, 2.
246. - Theodore bar Khoni. See under Cumont and Pognon, also Study VIII, p. 221 below.
247. - Theodoret. Haeret. Fab. Compendium, in Migne, PG, vol. 83, p. 335-556.
248. - Theodorus Mopsuestenus. Fragmenta, herausgegeben von E. Sachau, Leipzig 1869.
249. - Theodoto Excerpta 78. 2 p. 88' 677-679 Casey.
250. - Thiele. Kompendium der Religionsgeschichte. 4. Aufl. von Nathan Söderblom. Berlin 1912.

251. - Thomsen (Vilhelm). Aus Ostturkestans Vergangenheit (Ungarische Jahrbücher 5. 1 ff.).
252. - Thomsen (Vilhelm). Ein Blatt in türkischer "Runenschrift" aus Turfan, Sitzber. kgl. pr. Ak. d. Wiss., XX. 1910.
253. - Titus Bontreus. Contra Manichaeos libri, herausgegeben von P. de Lagarde. Göttingen 1859.
254. - Torngy Säve - Söderbergh. Studies in the Coptic Manichaeon, Psalm-book Prosody and Mandaeon parallels. Uppsala, 1949.
255. - Trechsel (F. C.). Ueber Kanan, Kritik und Exegese der Manichäer. Bern 1832.
256. - Tsui Chi. Translation of Mo Ni Chiao Hsia Pu Tsan «The Lower (Second?) Section of the Manichaeon Hymns» in the Bulletin of the School of Oriental and African Studies. vol. XI, part 1. 1953.
257. - Victorinus. ....
258. - Waff (Chr.). Manichaeismus anti Manichaeos. Hamburg. 1707.
259. - Walch (Christian Wilhelm Franz). Entwurf einer vollständigen Historie der Ketzereien.
260. - Waldahmidt, (E.) - Lentz, (W.). Die Stellung Jesu in Manichäismus, Berlin 1926 (SPAW 1926).
261. - Waldschmidt (E.) und Lentz (W.). Manichäische Dogmatik aus chinerischen und iranischen Texten. Sh. Bln. AW. ph.-h. Kl. 1033. XIII 567.
262. - Wafonabe (M. K.). Der Manichäismus im alten China auf Grund buddhistischer Schriften (Verhandl. des II internat. Kongresses für allg. Religionsgeschichte in Basel, Bale, Helbing 1905, p. 209.
263. - Wegner (A. von). Manichaeorum indulgentia. Leipzig 1827.
264. - Wesendonk (O. G. von). Die Lehre des Mani, p. 1-86. Leipzig 1922.
265. - Wesendonk (O. G. von). Zum Ursprung des Manichaeismus in Ephemerides Orientales von Otto Herrassowitz, No. 30, p. 1-19, Leipzig. 1926.

266. - West. Pahlavi Textes III 243 (Skand Gumānik Vizar).
267. - Wetter, O. P. Phos Eine Untersuchung über hellenistische Frömmigkeit, zugleich ein Beitrag zum Verständnis des Manichäismus, Uppsala, 1915.
268. - Widengren (Geo). Mesopotamian Elements in Manichaeism. p. 13, n. 2 et p. 179 Uppsala 1946.
269. - Widengren (Geo). The great vohumanah and the aposte of Gog. Studies in Iranian and Manichaean religion, Uppsala 1945.
270. - Zaturpanskij (Dr. Choros). Reisewege und Ergebnisse der deutschen Turfan-Expeditionen, Orient. Archiv, Bd. III, Hiersemann, Leipzig 1913.
-

فهرست مراجع غربی

در باره

مانی و مانویت

و

آنچه بدین موضوع مربوط است

---